

ایران

از آغاز تا اسلام

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيم

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَه
أُوْلٰئِكَ الَّذينَ هَدٰيهُمُ اللّهُ وَأُوْلٰئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبابِ.

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.



ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف

رومن گیرشمن

ترجمه

محمد معین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۷۸

چاپ اول ۱۳۳۶

چاپ پنجم ۱۳۶٤

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

پنجهزار نسخه ازاین کتاب درسال ۱۳٦٤ درچاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی وفرهنگی چاپ شد.

فهرست مندرجات

اشکال

تصاویر

شماره‌های سمت چپ نمایندهٔ صفحاتی است که درآنها به تصاویر زیر اشاره شده است :

دیباچهٔ مؤلف

برمتن فرانسوی

یافتن نیکو است،

جستن نیکوتراست

ادوارد هریو ۱

در این کتاب که‌هدف آن شرح باستان‌شناسی و تاریخ و تمدن ایرانی است ، از لحاظ جغرافیایی ، از حدود غربی نجد[2] ایران ــ جز به ندرت ــ بحث نخواهد شد . در نظر جغرافی‌دانان ، نجد مذکور در مشرق به‌کوههایی که سند را احاطه‌کرده‌اند پایان می‌یابد ، اما این بخش شرقی همیشه جزو شاهنشاهی پارس نبوده است .

بدین وجه ، خواننده در این‌کتاب ازگذشتهٔ مادها و پارسیان ، مخصوصاً قوم اخیر ، که نخستین شاهنشاهی جهانی را تشکیل دادند و معرف مهمترین قسمت این شعبه از ملل آریایی – یعنی ایرانیان – بودند ، آگاه خواهد شد . در عهد باستان ، محوطه‌ای که اقوام ایرانی‌الاصل – یعنی آنان‌که جزوی از قسمت شرقی خانوادهٔ بزرگ هند و اروپایی بودند – درآن سکونت داشتند ، بسیار پهناور بود . ایرانیان ازشط فرات تاآسیای غربی و مرکزی و حتی سرحدهای چین ، و از روسیهٔ جنوبی تا مصب شط سند را اشغال کردند . پارسیان ومادها ، سگزیان و سرمتها ، خوارزمیان ، سغدیان و بلخیان ، کوشانیان و سکاییان ، هفتالیان وساکنان واحه‌های ترکستان چین ، اقوام‌ایرانیی بودندکه دراعصار مختلف ، ممالك خودراتشکیل دادند ، تمدنهایی برای خود به‌وجودآوردند وهنرخویش‌را طرح ریخته پرورش دادند . این اقوام ایرانی ، که بخشی ازآنان خانه نشین و بخش‌دیگر

۱- Ed. Herriot

۲ــ راجع به کلمهٔ «نجد» درصفحهٔ اول متن‌کتاب حاضر شرح خواهیم داد . (مترجم)

بدوی و متحرك بودند ، جهان قدیم‌را سه قسمت‌کردند : خودآنان مرکزرا اشغال‌نمودند و بدین وسیله مغرب — یعنی تمدنهای سامی و یونانی و رومی — را از شرق‌اقصی یعنی چین و هند جدا ساختند . بنابراین به سهولت میتوان به اهمیت وظیفهٔ میانجی‌گری‌که اقوام ایرانی در تماس و نزدیکی بین فرهنگهای غربی و شرقی و همچنین درتوسعهٔ‌تمدن جهانی داشتند ، پی‌برد .

صفحات آینده شامل تاریخ گنشتهٔ ایران (به معنی اخص) است ، یعنی تاریخ قوم پارس‌که وظیفهٔ عمده را در حیات اقوام ایرانی ایفاکرده است . تتبعات باستان‌شناسی که درجریانست ، قطعاً روزی موجب خواهد شد تاریخ اقوام ایرانی دیگرکه قسمتی از «ایران خارجی» را (به‌قول یك خاورشناس معروف) تشکیل میدادند ، تألیف شود .

شوش — ر.گ.

دیباچهٔ مؤلف
بر کتاب حاضر

از اینکه این بنگاه تصمیم گرفت کتاب «ایران» مرا بهزبـان فارسی ترجمه کند ، نمیتوانم خشنودی خود را پنهان دارم ، ولی آنگاه‌که شنیدم دوست بسیار فاضلم ، دکتر معین استاد دانشگاه ، ترجمهٔ کتابی‌راکه معرف ثمرهٔ ربع قرن تحقیقات من‌درسرزمین ایران میباشد ، به عهده گرفته است ، بهیچوجه شایبهٔ خود پسندی ، این خشنودی را مشوب نکرد .

هیچ فرد ایرانی ، چه فارغ‌التحصیل دانشگاه و چه دهقان ساده – که اشعار فردوسی جاویدان را شنیده – نیست‌که از تاریخ افتخارآمیز خود بی‌خبر باشد . بهرحال، من بدانان نمی‌اندیشم . مسرت من‌آنگاه‌کامل ومنظور من‌آن‌زمان برآورده خواهد شدکه این‌کتاب دردست طبقهٔ جوان ایرانی ، که مایهٔ امیدواری هستند و چشم آیندهٔ مملکت بدانان روشن است ، بیفتد . امید است جوانان دربارهٔ گذشتهٔ میهن خود بیندیشند، وقلب آنان ازغرور خدمات نیاکان خود ببالد ، ولی درعین‌حال بخواهندکه ایران درمیان‌اقوام جهان همان وظیفه‌ای‌راکه پیشترایفا میکرده است ، انجام دهد .

اقوام قدیم‌که به اوج قدرت رسیدند بسیارند ، اما ازغالب‌آنان ، بجز خاطره‌ای – آنهم گاهی مبهم – که بیل و کلنگ باستان‌شناسان میکوشدآنرا احیاکند ، چه باقی‌مانده است ؟ تنها ایران ، بی‌اعتنا به‌قرنها وهزاره‌ها ، مانند صخره‌ای صما برپاست .

امیدوارم‌که خواندن صفحات تاریخ گذشتهٔ این‌کشور درجوانان حس میهن‌پرستی را برانگیزد ، اما نه میهن‌پرستیی تعصب‌آمیز ، بلکه میهن پرستیی توأم باسعهٔ صدر ، بلندی همت واغماض ، چنانکه‌آنرا درنوشته‌هایی‌که ازداریوش بزرگ به‌جای مانده ،

میتوان دریافت . همچنین آرزومندم آنان آثار وابنیهٔ تاریخی را ـ که شواهد گذشته هستند – دوست بدارند و از این میراث خویش دفاع کنند .

که میداند ؟ شاید این کتاب بتواند استعدادهای نهفته را برانگیزد و نسلی جدید از باستان‌شناسان ایرانی پدیدآورد که موجب سرافرازی باستان‌شناسان گذشته و حال باشند. اینان بلاشك خارجی هستند ، اما همواره مورد محبت و مهمان‌نوازی ایرانیان ـ که هیچ ملتی دراین‌باب نمیتواند باایشان داعیهٔ برابری داشته باشد – بوده‌اند .

تهران–ر. گ.

دیباچهٔ مترجم

روزی دوست فاضل ، آقای دکتر یارشاطر ، صورت کتابهایی‌راکه بنگاه ترجمه ونشر کتاب درنظر داشت ترجمه کند ، به نگارنده دادند تایکی‌را برای ترجمه به‌زبان‌پارسی برگزیند . درآن صورت نام چندکتاب درموضوعهای زبان‌شناسی ، تاریخی ، جغرافیایی و غیره مندرج بود . نگارنده ازمیان‌آنها کتاب حاضر را به‌چند جهت انتخاب کرد .

دربارهٔ تاریخ ایران پیش ازاسلام تنهاکتاب نسبتاً مستند به‌زبان پارسی «ایران باستانی» تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا است که در سال ۱۳۰۶ در تهران چاپ ومنتشر شده است ، و بعدها مؤلف همانرا با مراجعه به مدارك بسیار باتفصیل بیشتر درچهارمجلد تدوین وسه مجلدآنرا درسالهای ۱۳۱۱–۱۳۱۳ به‌نام «ایران‌باستان» درتهران منتشر کرده. دورهٔ ممتع این کتاب در پایان دوران اشکانی (مجلد سوم) متوقف شده و یادداشتهای‌آن مرحوم دربارهٔ دورهٔ ساسانیان به طبع نرسیده است ، هرچند شاید کتاب «ایران درزمان ساسانیان» تألیف کریستنسن و ترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی (باتجدیدنظرآقای منوچهر امیرمکری ، تهران ۱۳۳۲) بتواند این نقیصه را جبران کند[1] .

از تألیف «ایران باستانی» مدت سی سال و از تألیف دورهٔ «ایران باستان» ربع‌قرن میگذرد ، و در این مدت حفاریهای باستان شناسان و تحقیقات محققان ، روشناییهای بسیار برتاریخ گذشتهٔ ایــران افکنده است . از سوی دیگر سه مجلد «ایران‌باستان» بالغ بر۲۷۲۳ صفحه است که برای خوانندهٔعادی قرائت‌همهٔ‌آنها خسته‌کننده است . کتاب حاضر میتواند این نقایص را جبران کند .

۱– استاد سعید نفیسی نیزمشغول تألیف دورهٔ «تاریخ تمدن ایران ساسانی» هستند ، وجلداول آن جزو انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ۱۴۶ ، تهران۱۳۳۱منتشرشده است

مؤلف کتاب

مؤلف‌کتاب حاضر آقای دکتر گیرشمن[1] باستان‌شناس فرانسوی است . وی در ۱۸۹۵ م . متولد شد و در دانشگاه سربن[2] ، مدرسهٔ تحصیلات عالیه[3] و مدرسهٔ لوور[4] به تحصیل اشتغال ورزید . در ۱۹۳۰ م . همراه هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در «تلو» واقع در عراق به حفریات پرداخت . در سالهای بعد به ریاست هیأتی مأمور ایران شد و در گیان ، لرستان ، اسدآباد و سیلك[5] مشغول حفریات گردید . در ۱۹۳۵ در شهر شاپور – شهر ساسانی که در قرن سوم م . بنا شده – به‌کار پرداخت ودر ۱۹۳۶ بانخستین‌هیأت باستانشناسی مأمورافغانستان همکاری‌کرد . در ۱۹۴۱ بسمت ریاست هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در افغانستان منصوب شد ، و پس ازجنگ، ازطرف حکومت‌فرانسه مأمور همکاری بادوهیأت‌فرانسوی که به‌ایران اعزام شدند، گردید. در۱۹۴۹ باکاروانی درکوههای بختیاری سفرکرد ، ودرآن‌ضمن ، نخستین‌بار درایران ، گورستانی را در موضعی‌کشف‌کردکه درعهد حجر متأخر مسکون بود . وی اینك سالهاست‌که ریاست هیأت باستان‌شناسان فرانسوی مأمور حفریات شوش‌را داراست .

دکترگیرشمن عضو عده‌ای ازانجمنهای علمی فرانسه وخارجه میباشد و مکرر از طرف «فرهنگستان‌کتیبه‌ها وادبیات»[6] مورد تقدیر قرارگرفته است وآثار متعدد درباب باستان‌شناسی ، تاریخ ، کتیبه‌ها و مسکوکات ایران وافغانستان انتشار داده‌که اهم آنها از این قرار است :

۱ ــ حفریات تپهٔ گیان نزدیك نهاوند، با همراهی دکترکنتنو[7] ، لوور ، سلسلهٔ باستان‌شناسی ، ج ۳ ، پاریس ، گتنر[8] ، ۱۹۳۵ .

۲ – حفریات سیلك[5] ، ج۱ ، لوور ، سلسلهٔ باستان‌شناسی ، ج ٤ ، پاریس ، گتنر ، ۱۹۳۸ (این‌کتاب ازطرف فرهنگستان‌کتیبه‌ها و ادبیات پاریس تقدیر شده است) .

۳ – حفریات سیلك، ج۲، لوور ، سلسلهٔ باستان‌شناسی ،ج۵ ، پاریس ،گتنر۱۹۳۹

٤ ــ بگرام[9] ، تتبعات باستان‌شناسی وتاریخی درباب‌کوشان ــ خاطرات هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان ، ج ۱۲ ، انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی ، قاهره ، ۱۹٤٦

۵ – هونهای هفتالی – خاطرات هیأت باستان‌شناسی فرانسوی درافغانستان،ج۱۳ انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی ، قاهره ، ۱۹٤۸ (این‌کتاب نیز ازطرف‌فرهنگستان کتیبه‌ها وادبیات تقدیر شده است) .

٦ – ایران ، ازمبادی‌آن تاظهور اسلام ، پاریس ۱۹۵۱[10] . کتاب حاضر ترجمهٔ

۱– D . R. Ghirshman　۲– Sorbonne　۳– École des Hautes Études
٤– École du Louvre　۵– Sialk　٦– Académie des Inscriptions et Belles Lettres
۷– Dr. G. Contenau　۸– Geuthner　۹– Bégram
۱۰– Payot Paris, 1951　L'Iran, des Origines à l'Islam

همین کتاب است .

نگارنده سالیان دراز است که باآقای دکتر گیرشمن آشنایی و دوستی دارد ، و همواره درملاقاتهائی که دست داده ، ازاطلاعات وسیع ایشان درزمینهٔ باستان‌شناسی و تاریخ استفاده کرده ، واین خوددلیلی‌دیگر برای ترجیح کتاب‌حاضربر کتب دیگر بوده‌است.

متن‌فرانسوی کتاب حاضر

مؤلف دراین‌کتاب‌کوشیده است که‌گذشتهٔ ایران را از حدود پانزده هزار سال قبل از مسیح تا حملهٔ عرب شرح دهد . وی دست خواننده را میگیرد و به درون غارها ، اعماق طبقات زیرزمینی ، بالای تپه‌ها و پشته‌ها میبرد ، فرهنگ و تمدن اقوام و ملل - ایرانی وغیر ایرانی‌رابدو نشان میدهد . ازسادگی نخستین جوامع بشری شروع میکند و تا دوران تجمل شاهانهٔ اقوام را درداوج قدرت‌آنان ، پرده به‌پرده ازنظر خواننده میگذراند . مؤلف شالدهٔ‌کار خودرا بر شش موضوع‌گذاشته است : ماقبل تاریخ ، ورود ایرانیان ، شرق ضد غرب ، غرب ضد شرق و عکس‌العمل مشرق ، توسعهٔ تمدن ایرانی ، نتیجه . وی در زمینهٔ‌کار خود از اقوام و خاندانهای آریایی : سکاییان ، مادها ، پارسیان ، پارتیان، ساسانیان ، کوشانیان و هندوان بحث میکند ؛ و در حاشیهٔ تصنیف خویش ازاقوام وملل غیرآریایی : شومریان ، اکدیان ، بابلیان ، آشوریان ، عیلامیان ، یهودیان ، یونانیان ، رومیان وچینیان درعرض اقوام نخستین سخن میراند ، مع‌هذا هدف اصلی او اقوام آریایی ایرانی است وبالاخص ــ چنانکه دردیباچهٔ خود برمتن فرانسوی یادآوری کرده- قوم پارس است . استادمالوان[1] ، این‌کتاب را «تلویزیون عهد باستان» نامیده وگویدکه این‌کتاب نقاشان ظروف سفالین باکون درعهد ماقبل تاریخ، ورود نخستین سواران آریایی به‌نجد ایران، کاخهای تخت جمشید ، داریوش سوم درحال فرار ازبرابر اسکندر، شکست امپراتور روم ازشاهنشاه ساسانی ومناظر بسیاردیگررا یکی بعدازدیگری ازنظر خواننده میگذراند . نویسنده همان‌گونه‌که پیروزیهای ملتها را باعلل‌آنها شرح میدهد ، شکستهای‌آنان راهم باسببهای‌آنها بیان میکند .

مزیت دیگر کتاب حاضرآنست‌که تنها به ذکر پادشاهان وجنگهای‌آنان قناعت نورزیده است ، بلکه در هر مبحث از : ادیان ، هنرها ، ادبیات وعلوم ، زندگانی سیاسی واقتصادی واجتماعی بحث میکند . خواننده ازاصول آیین‌های زرتشتی ، مسیحی ، مانوی ومزدکی‌آگاهی می‌یابد . انواع هنرها ازظروف سفالین ، ابزارهای ضروری زندگی ولوازم‌آرایش‌گرفته تانقاشی ، مجسمه‌سازی و معماری درطی قرون مورد بحث قرار میگیرد . مؤلف جای جای ازظهور انواع خطوط وترویج علوم گفتگو میکند . زندگانی طبقات اجتماعی درهردوره وروابط‌کارگر باکارفرما وطبقهٔ سوم باطبقهٔ اول همواره از

۱- Mallowan

نظر خواننده میگذرد. وضع کشاورزی وبازرگانی درهرعهد تشریح ونشان داده میشود که ایران درهمهٔ اعصار واسطهٔ تجارت وترانزیت شرق وغرب بوده است . پیوسته شرق با غرب ، ایران بایونان‌یا روم – جانشین یونان – ، مقایسه ووجوه اشتراك و افتراق‌آنها بیان میشود .

حسن دیگر این‌کتاب‌آنست‌که بیش از تواریخ دیگرکه درباب دورهٔ پیش‌ازاسلام ایران نگاشته شده ، اطلاعات باستان‌شناسی همه‌جا باتتبعات تاریخی قرین یکدیگر نقل شده است .

دیگر ازمزایای این‌کتاب ، تصاویر ونقوش ونقشه‌هایی است‌که مطالب‌کتاب‌را زباندار وجاندار معرفی میکند .

موضوع دیگرکه باید یادآور شد حس احترام واعجابی است‌که دکترگیرشمن همه‌جا در طی‌کتاب خود نسبت به استعداد ونبوغ قوم ایرانی نشان میدهد ، بدون‌آنکه از ذکر نقاط ضعف وی خودداری‌کند .

تأثیر ایران و ایرانی درکشورهای دیگر ، و اقوام شرق و غرب و تأثرایرانیان ازآنها درتضاعیف‌کتاب بخوبی‌آشکار است .

مؤلف سجایای عالی و مزایای ایرانی را برمی‌شمارد، وبه‌جای خود ازانتقادنیز باز نمی‌ایستد . بدیهی است جای جای مطالبی پیش میآیدکه شاید برای خوانندهٔ ایرانی خوشایند نباشد، دربرخی ازاین موارد اختلافی‌آشکار بین مؤلف وبعض محققان دیگر وجود دارد ومترجم‌کتاب حاضر درحواشی نکات لازم‌را تذکر داده است، وبرخی دیگر حقایق تاریخی است‌که مورخ‌را درباز‌گفتن‌آنها خرجی نیست .

نتیجه‌ای‌که مؤلف درپایان‌کتاب‌آورده خلاصه‌ایست‌ازتاریخ چهار هزار سالهٔ نجد ایران ونشیب وفراز وترقی وانحطاط اقوام ایرانی، ودرعین‌حال فلسفهٔ تاریخ‌ایران پیش ازاسلام است .

بااین‌همه ، مؤلف سرگنشت نجد ایران را درمدتی متجاوز ازبیست هزار سال درکتابی‌کم حجم‌گنجانیده‌است[1] .

پیش ازترجمهٔ‌کتاب حاضر ، درمحافل اهل‌فن‌گفتگوی این‌کتاب به‌میان‌آمده بود، وآقای‌دکتر یارشاطر مقاله‌ای درمجلهٔ سخن، سال ششم، شمارهٔ هشتم (ص۷۵۳–۷۵۷) ومجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال سوم، شمارهٔ اول (ص۷۳–۷۹) انتشار دادند ومزایای این‌کتاب‌را برشمردند، وضمناً ایرادی‌چند برآن وارد دانستند . این ایرادات بر دوبخش بود ، قسمتی متوجهٔ ترجمهٔ انگلیسی بود ومؤلف درآنها دخالتی نداشت، وبخش دیگر تسامحات یانظرات خاص مؤلف بود . مترجم‌کتاب حاضرآنهارا درحواشی یادکرده‌است.

۱ــ متن فرانسوی دارای ۳۲۶صفحه به‌قطع ۱۳ × ۲۲ سانتیمتر است .

استاد مالوان گوید[۱] «هیچ فردی نمیتواند امیدوار یامدعی باشدکه رأی نهایی وموثق‌را درباب مسایل پیچیده‌ای که درطی کتاب حاضر پیش میآید ، صادرکند ، ولی هیچکس بیش از مؤلف این کتاب صلاحیت ندارد که آراء خودرا بابیانی سهل اظهارکند و گاهی مباحث مشکلتر ومورد مجادله‌را متروك گذارد .»

ترجمهٔ انگلیسی

کتاب «ایران» گیرشمن توسط مارگارت مون‌رانکین[۲] دانشیار باستان‌شناسی خاورنزدیك در دانشگاه کمبریج (انگلستان) به‌انگلیسی ترجمه شده ، ودیاناکیرك‌براید[۳] در آن تجدیدنظر و اصلاحاتی کرده و مالوان[۴] استاد باستان‌شناسی آسیای غربی دردانشگاه لندن – که سمت ناشرکل بخش باستان‌شناسی خاور نزدیك و آسیای غربی را در سلسلهٔ کتب پلیکان[۵] نیز داراست – برآن دیباچه‌ای نوشته است .

درترجمهٔ انگلیسی تاحدی تلخیص به‌عمل‌آمده وجای جای تصرفات واصلاحاتی در متن شده‌است وحواشیی نیز برآن افزوده‌اند .

این ترجمه در ۱۹۵۴ م . در بنگی ، سفك[۶] (انگلستان) جزو کتب پنگوین[۷] به طبع رسیده است . استاد مالوان گوید[۸] : «ترجمهٔ کتاب ایران تألیف گیرشمن کار آسانی نیست .»

کتاب حاضر

بنگاه ترجمه و نشرکتاب از مترجم کتاب حاضر خواست که متن‌فرانسوی‌را به فارسی ترجمه و باترجمهٔ انگلیسی مقابله و اضافات ترجمهٔ اخیررا نقل کند، وی نیز چنین‌کرد. دربعض موارد بین دومتن مزبور اختلافی وجود دارد ، نگارنده دراین‌باب نظر مؤلف‌را استفسارکرد، ووی تمایل خودرا به‌پیروی ازمتن فرانسوی اظهارداشت، مترجم رأی‌اورا محترم شمرد ، وسزاوار نیز همین بود، ولی برای استفادهٔ خوانندگان ایرانی موارد اختلاف‌هم درحواشی ثبت‌شد . دربرخی ازموضوعات اختلافی درمفهوم بین‌اصل وترجمهٔ انگلیسی‌نیست، ولی سبك بیان مطلب اندکی فرق دارد ، و گاهی ترجمهٔ انگلیسی به سبك زبان پارسی نزدیکتر مینماید؛ دراین موارد محدود ، مترجم بادرنظرگرفتن متن فرانسوی، ازترجمهٔ انگلیسی پیروی‌کرد و درعین حال همواره مراعات امانت‌را نصب‌العین قرار داد .

درکتاب «ایران» اصطلاحات جدید و نیز لغات معمول درمورد مفاهیم تازه به‌کار رفته‌که فقط بین اهل فن متداول است وهنوز درفرهنگها وارد نشده. مترجم در این موارد با مؤلف مذاکره کرد و در نتیجه اصطلاح یا جمله‌ای را فراخور اصل

۱– مقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی کتاب حاضر ، ص۱۷ — ۲ Miss Margaret Munn-Rankin

۳– Miss Diana Kirkbride — ۴– Prof. M.E.L.Mallowan — ۵– Pelican

۶– Bungay, Suffolk — ۷– Penguin — ۸– ترجمهٔ انگلیسی ، ص ۱۸

انتخاب نمود .

در مورد اسماء خاص (اعلام) ، آنچه درایران سابقهٔ استعمال داشته همانهارا به‌کار بردیم[۱] ودرموارد نامأنوس ، تلفظ اروپایی آنهارا هم نقل‌کردیم ،وآنچه‌که معادل آنها یافته نشد ، اصل‌آنها (یعنی یونانی ، لاتینی ، پارسی‌باستان وغیره) راگذاشتیم . برای اطلاع از تلفظ صحیح اسماء خاص ومعادل اروپایی اصطلاحات ، درحاشیه نخست تلفظ فرانسوی وسپس تلفظ انگلیسی‌را باعلامت اختصاری (ت.ا.) ثبت‌کردیم؛ اما هرجا نام یااصطلاحی درهردو متن یکی بود ازتکرار خودداری نمودیم .

دربرخی مواردکه محققان معاصر نظرهای دیگری – جزآنچه مؤلف‌آورده – دارند، ماآنهارا درحاشیه نقل‌کردیم . مترجم لازم دیدکه‌گاه اصطلاح یااسم خاصی‌را برای خوانندگان–که شاید بعض‌آنان ازمطالب مورد بحث‌آگاهی نداشته باشند– مختصراً درحاشیه شرح دهد .

بنابرآنچه‌گفته شد،کتاب حاضر مزایای دومتن فرانسوی وانگلیسی هردورا داراست، بعلاوهٔ یادداشتهایی‌که مترجم افزوده‌است. ازسوی دیگر باید تذکر دادکه درمتن فرانسوی فهرست مآخذ ومنابع یاد نشده، ولی درترجمهٔ انگلیسی دوصفحهٔ‌آخر به «منابع منتخب» اختصاص داده شده است . چون فهرست اخیرکافی نبود، نگارنده ازمؤلف درخواست‌کرد فهرستی نسبتاً‌کامل ازمنابع تاریخی وباستان‌شناسی ایران پیش از اسلام تهیه‌کندکه عین‌آنرا درپایان‌کتاب افزوده‌ایم، والبته‌این فهرست‌که شامل اسامی‌کتب و مؤلفان است نیازی به‌ترجمه ندارد . همچنین درپایان‌کتاب فهرست موضوعات وفهرست اعلام درج شده است . نکتهٔ دیگرآنکه تعداد تصاویری‌که روی‌کاغذهای مخصوص طبع شده درترجمهٔ انگلیسی بیش ازمتن اصلی‌است؛ بنگاه ترجمه ونشرکتاب کلیشهٔ‌آنهارا ازبنگاه ناشر ترجمهٔ انگلیسی خریده وبرای‌کتاب‌حاضر مورد استفاده قرارداده است .

محمدمعین

تهران – دی‌ماه ۱۳۳۵

۱– همین امرموجب ایراد بعض جوانان‌گردید ، ولی تصور میکنیم‌که راه صحیح همین باشد . درمورد بعض اسماء مانند «آتن» و« اسپارت » (یونان)که کاملاً متداول شده و اثینه و اطینه (اسبارطه) متروك‌گردیده ، درطبع حاضرهمان صورت فرانسوی(آتن) و(اسپارت) ثبت‌گردیده.

دشت ترکمان

فرورفتگی

(دریای خزر)

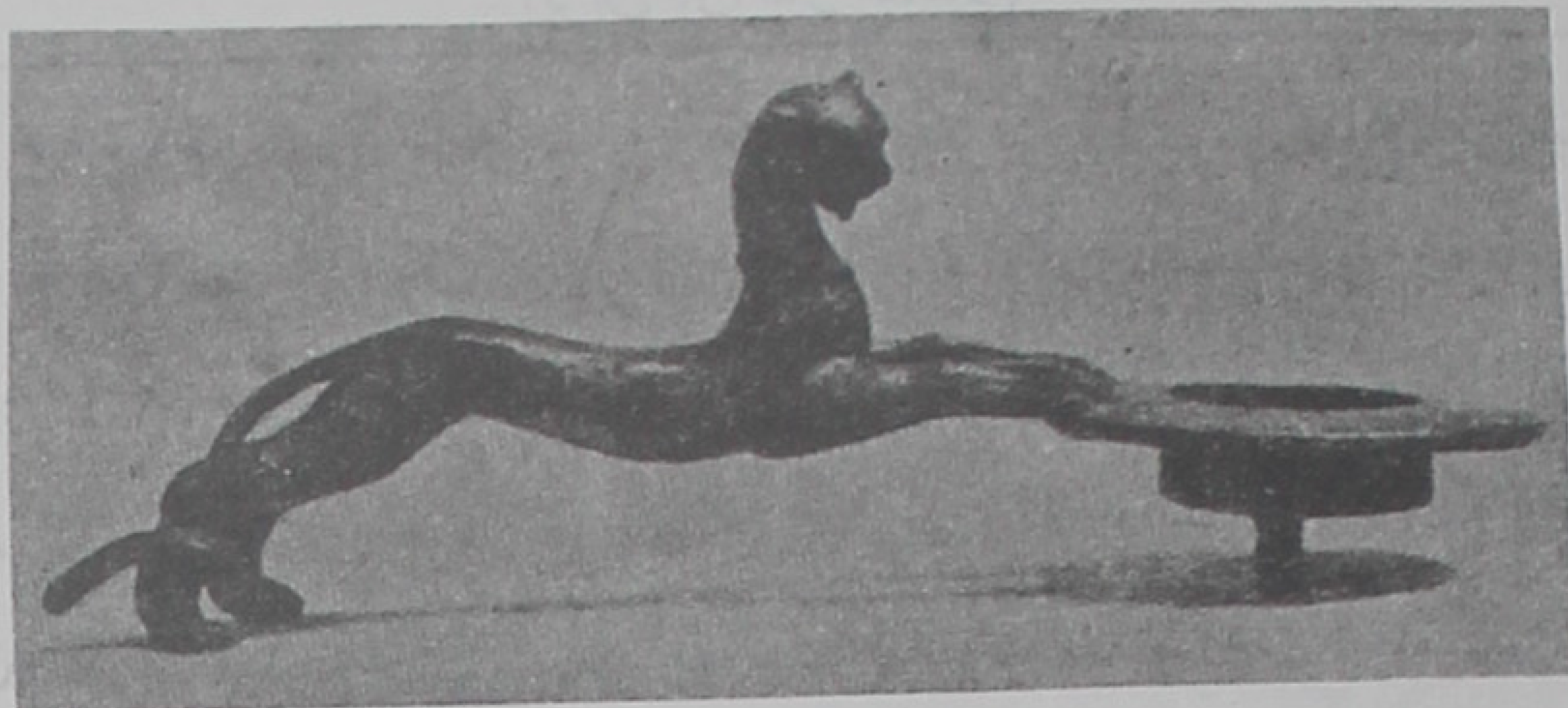
نجد ایران

دشت بین النهرین

فرورفتگی

خلیج فارس

شکل ۱ - نقشه برآمدگی های نجد ایران



مجمر مفرغی

دیباچه

وضع طبیعی ایران

نجد[1] ایران مثلثی است بین دو فرورفتگی: خلیج فارس درجنوب ودریای خزر درشمال (ش ۱) و آن بمنزلهٔ پلی بین آسیای مرکزی و آسیای غربی[2]، تشکیل برآمدگیی می‌دهد که جلگه‌های آسیای داخلی را به نجدهای آسیای صغیر و اروپا متصل می کند.

این وضع جغرافیایی وظیفهٔ تاریخیی را که فلات مذکور در طی هزاران سال تاریخ بشریت ایفا کرده است توضیح میدهد.

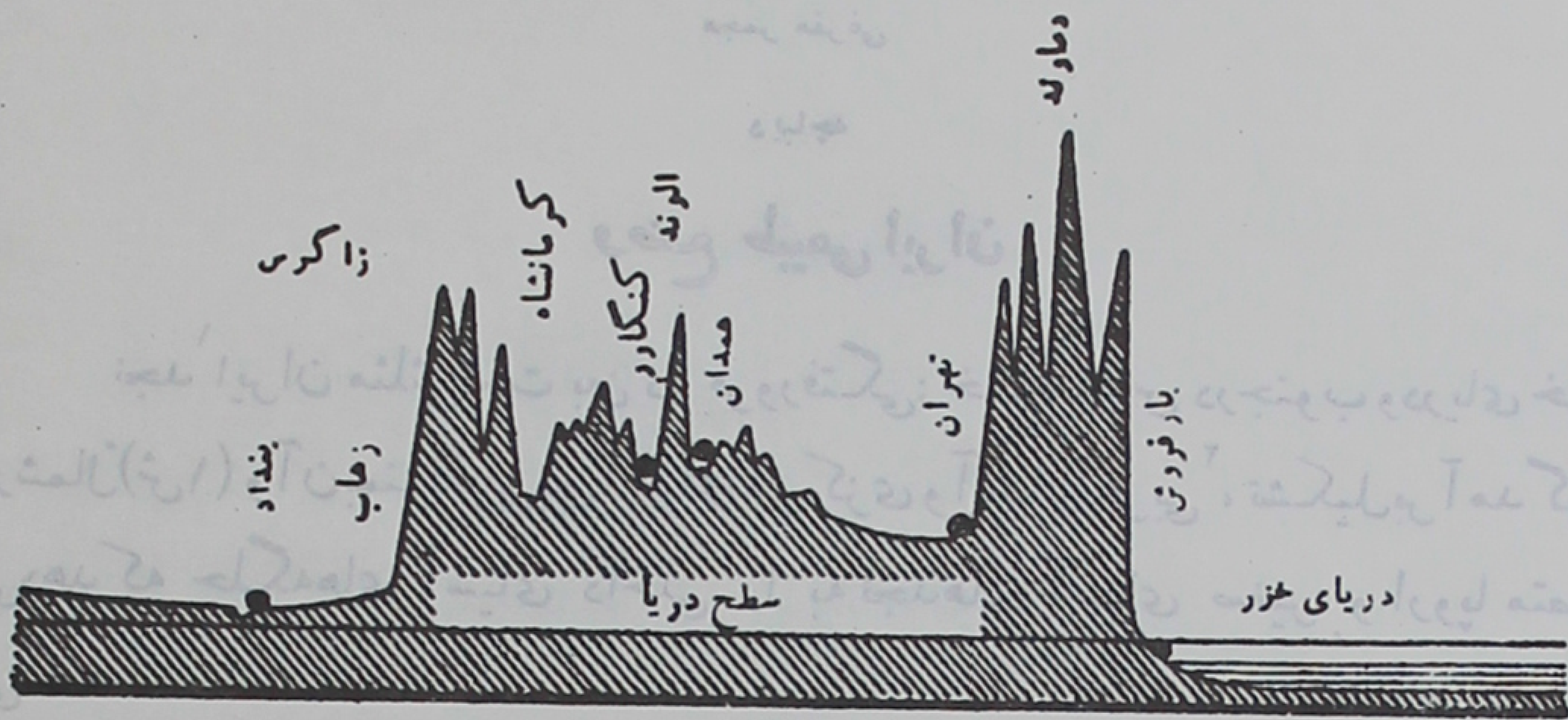
مثلث مذکور محدود به کوههایی است که در پیرامون فرورفتگی مرکزی – که امروز ناحیه‌ای است بی آب وعلف وبستر دریایی خشک شده – برآمده‌اند.

کوههای مغرب یا سلسلهٔ زاگرس[3] ازشمال غربی به جنوب شرقی ممتد است

۱– Plateau در زبانهای اروپایی بمعنی بلندی بسیار بزرگی برروی کرهٔ زمین است. مترجمان کتب اروپایی در ترجمهٔ این کلمه لغت تازی فلات‌را – فقط به‌شباهت لفظی – بکار برده‌اند، در صورتیکه فلات بمعنی بیابان قفر وبی آب وعلف است (اقرب الموارد، منتهی الارب. محیط المحیط) وبجای آن در زبان تازی نجد وهضبة بکارمیرود که دومین درفارسی مستعمل نیست. مرحوم اقبال آشتیانی ومرحوم کسروی نیز براستعمال «فلات» بمعنی مذکور معترض بودند ولی بعض نویسندگان معاصراین غلط مشهور را پذیرفته‌اند (م.) ۲– درمتن فرانسوی: آسیای مقدم

۳– Zagros

ومتجاوز از ۱۰۰۰ کیلومتر طول و ۲۰۰ کیلومتر عرض دارد ، ارتفاع این سلسله جبال به ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ متر[1] می‌رسد وشامل چینهای متوازی متعدد و دره‌هایی که ۵۰ تا ۱۰۰ کیلومتر طول و ۱۰ تا ۲۰ کیلومتر عرض دارند[2] می باشد(ش۲) . زیر امراتع واقع در دامنه‌های مرتفع کوههای فوق بقایای جنگلهای انبوه سابق ــ کـه دارای بلوط ، گردو ، سندیان ، بادام وحشی وپسته بوده ــ گسترده شده است . پایینتر، در دره‌های



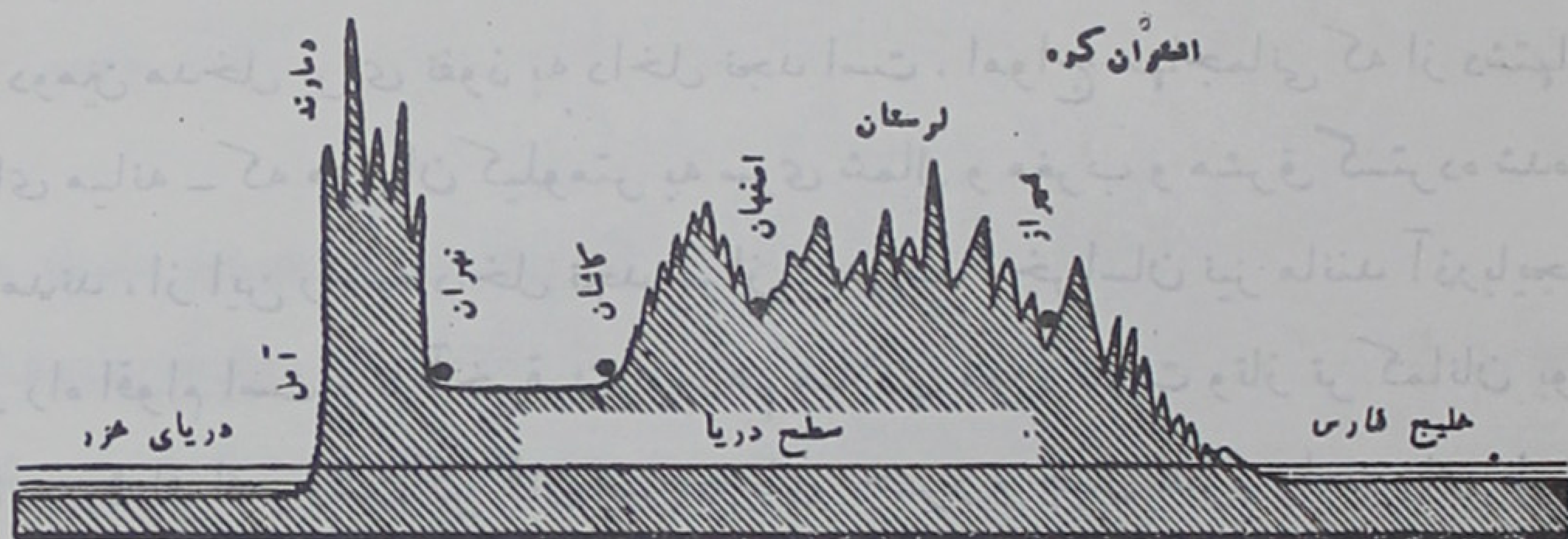
ش۲ــ مقطع نجد ایران بین خلیج فارس ودریای خزر

مرتفع ، مو، انجیر وانار می‌روید . در این مناطق گندم ، جو ، خشخاش پنبه و تنباکو بسیار کاشته می‌شود . گرمای تابستان در دره‌های پست مردمی را که به تربیت بز، میش واسب اشتغال دارند مجبور می کند که به مراتع مرتفع صعود نمایند . بدین وجه بخش بزرگی از سکنه به زندگانی چادرنشینی که طبیعت وآب و هوا بدانان تحمیل کرده است ادامه می‌دهند . در قسمت مرکزی زاگرس ، برآمدگی تیزی مجزا می‌شود که به سوی مغرب می‌رود وداخل دشت بین‌النهرین می گردد وپیچی در رود دجله که در این نقطه به فرات نزدیك می‌شود ایجاد می کند . برآمدگی مذکور شکل کاردی را

۱ــ ۶۲۰ میل طول ، ۱۲۰ میل عرض، از ۳۲۸۰ تا ۵۵۷۰ فوت ارتفاع (ت . ا .) ۲ــ ۳۰ تا ۶۰ میل طول ، ۶ تا ۱۲ میل عرض(ت . ا .)

دارد که گوبی‌دشت را از بالا تهدید می کند . از همینجا ، یعنی لرستان کنونی ، بود که‌کاسیان[1] درهزارهٔ دوم ق . م . به بابل‌حمله بردند ومدتی‌متجاوزازپنج قرن برآنجا تسلط داشتند .

قسمت شمالیِ مثلث مذکور به‌وسیلهٔ سلسله جبال البرز که مرتفعترین قلهٔ آن موسوم به دماوند متجاوزاز ۵۶۰۰ متر[2] ارتفاع دارد مشخص است ، ودرامتداد سواحل منحنی‌شکل جنوب دریای خزر کشیده شده وسد مرتفع وباریکی را تشکیل می‌دهد (ش۳) که‌ناحیهٔ ساحلی‌را با نباتات فراوان آن ازمنطقهٔ بیابانی‌مرکزی جُدامی کند . سلسله جبال البرز درانتهای غربی آذربایجان ایران ـ که در مرکزآن دریاچهٔ شور اورمیه قرار دارد ـ می‌پیوندد . این منطقه پرجمعیت‌ترین ناحیهٔ ایران است و در دره‌های حاصلخیز آن گندم ، ارزن ، پنبه ، برنج ، تنباکو ، کرچك و خربزه کاشته می‌شود .



ش۳ــ مقطع نجد ایران بین‌بغداد ودریای خزر

آذربایجان ـ که اصطلاحاً آنرا «برزخ مادی»[3] گویند ـ بواسطهٔ جاده‌هایی که ازسمت شمال‌غربی وشمال شرقی به طرف آن می‌رود یکی‌از سهلترین نواحی مملکت ازنظررفت وآمد است . این ایالت که یکی‌ازدوشکاف زره کوهستانی ایران

۱ــ Kassites ۲ــ ۱۹۰۰۰ فوت(ت . ا .) ۳ــ Isthme médique

محسوب می‌شود ، در طی تاریخ شاهد ورود واقامت مادها ، پارسیان[1] ، کردان ، مغولان و ترکان تاتار در دره‌های حوالی دریاچه بوده است . سلسله‌های مادی و پارسی ازآنجا برخاسته‌اند ، بعلاوه در این ناحیه که به منزلهٔ مدخل ایران است شاهنشاهی پارس قرنها به نگهبانی پرداخته وراه بسیاری ازمهاجمان راکه ازجلگه‌های روسیهٔ جنوبی آمده وقفقازرا درنوردیده بودند ، به وسیلهٔ ایجاد استحکاماتی که هنوزبرپا مانده ، سد کرده است . اختلاط نژادها وآب وهوای سخت و درعین حال سالم با خاك حاصلخیز این ناحیه نژادی زحمتکش ونیرومند پرورانده که درتوسعه وخوشبخت ساختن این ایالت باستانی ایران مساعدت بسیار کرده است .

درمشرق ، سلسلهٔ البرز جبال خراسان را ایجاد می کند که چندان مرتفع نیست وعبور ازآن سهل است ودارای دره‌های بسیارحاصلخیزاست که در آنها گندم ، جو ، برنج ، پنبه ، مو و خشخاش می‌روید . این انبار غلهٔ ایران نظر به وضع جغرافیایی خود دومین مدخل برای نفوذ به داخل نجد است . امواج مهاجمانی که از دشتهای آسیای میانه ـ که هزاران کیلومتر به سوی شمال و مغرب و مشرق گسترده شده ـ می‌آمدند ، از این راه به داخل نجد سرازیر می‌شد . خراسان نیز مانند آذربایجان چهار راه اقوام است و تا آخرقرن نوزدهم میلادی مورد تاخت وتاز ترکمانان بوده است . درهٔ اترك و دشت گرگان بین دریای خزر و جبال البرز واحه های طبیعی مهاجرت به سوی ایران می‌باشند . پادشاهان ساسانی برای دفاع از خود در آنجا دیواری آجری به طول چندین کیلومتربنا کرده بودند که بقایای آن هنوز دیده می‌شود . از این منطقهٔ شمال شرقی ایران چندین سلسله مانند اشکانیان و صفویه[2] و قاجاریه برخاسته‌اند .

۱ـ چنانکه خواهیم دید ، مرکز پارسیان نخست شمال ایران بوده است (م .)

۲ـ صفویه ازشمال غربی ایران برخاسته‌اند (دکتریارشاطر: مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۳:۱ص۷۸) .

سلسله جبال گرداگرد مثلث ایران با یك رشتهٔ جنوبی که عبارت از مکران کوه باشد، تکمیل می‌شود که دومعبر آنرا شکافته است: یکی‌راه بندرعباس که سابقاً بندری معمور درخلیج عمان بوده ودیگر معبری که به مشرق به طرف بلوچستان و کویته می‌رود.

در بخش مرکزی نجد که دو رشته کوه داخلی از آن می گذرد فرورفتگیی مشاهده می‌شود که بی آب وعلف وبایرترین کویر جهان است. این منطقه به‌دوقسمت تقسیم می‌شود: دشت کویر در شمال و دشت لوت در جنوب، نخستین عبارت از یك سلسله جلگه‌های گل‌آلود و نمکزار است که در آن هیچ چیز نمی‌روید و هیچ جانوری زیست نمی کند. دربعض مواضع اطراف گودیهایی که نمك آنها کمتراست زندگانی امکان دارد. این قبیل نقاط واحه‌های حقیقی‌را تشکیل می‌دهد. کویرلوت بعکس ناحیه‌ای کاملاً خشك است وتعداد انگشت شماری ازکاشفان که جرأت عبور از این بیابان نامهماندوست را داشته‌اند می گویند که صحراهای بزرگ آسیای‌مرکزی مانند گبی[1] درمقایسه با این نواحی حاصلخیز به نظرمی‌رسد.

بنا برآنچه گفته شد، درنجد ایران زندگانی فقط در دره‌های سلسله جبال عظیمی که‌آنرا احاطه کرده یادرواحه‌ها ممکن است توسعه یابد، ولیکن دردشتهای پهناور داخلی و خارجی ایران نیز زندگانی پیشرفت بسیاری داشته است. مهمترین دشتهای مذکوردشت خوزستان است که درجنوب غربی‌واقع شده وهمان سوزیانای[2] قدیم است و ازلحاظ جغرافیایی نیزچیزی جز امتداد دشت بین‌النهرین نیست. این دشت درسلسلهٔ زاگرس‌نفوذ کرده قرینه‌ای نسبت به‌زاویهٔ خارجی کوهستان لرستان یعنی‌پشتکوه تشکیل‌می‌دهد. سوزیانا ناحیه‌ای بود که ازقدیم به‌مدنیت گراییدودر همهٔ قرنها در اقوام کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می‌زیستند تأثیر

۱- Gobi ۲- Susiane

نمود. هنگامی که سرحدهای سیاسی شاهنشاهی ایران در سمت مغرب زاگرس به اقطار بعید کشیده شد، در همین دشت بود که بزرگترین شهر پایتخت ـ شوش ـ ایجاد شد. شوش مرکزی اداری بود که با وسایل ارتباطی سهل با بین‌النهرین و آسیای صغیر مربوط می گردید.

دشت خارجی[1] دیگری نیز در پشت جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. سد مرتفع این جبال جلو ابرها را می گیرد و موجب بارندگی فراوان بر این قطعه زمین باریك که فوق‌العاده حاصلخیز است می‌شود. این ناحیه منطقهٔ حارهٔ ایران به شمار می‌رود و از بیشه ها و باتلاقها و جنگلها پوشیده شده است. در این ناحیه برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت، انجیر و انار می‌روید، و غذای قریب به ثلث جمعیت کشور از آن تهیه می گردد. درهرحال دشتهای خارجی در توسعهٔ تمدن ایران در درجهٔ دوم قرار دارند. بدین وجه از قدیمترین ازمنه، تمدن مذکور در واحه های متفرق در سلسله جبالی که گرداگرد نجد ایران را احاطه کرده و ابرهای باران‌دار را می گیرد، متمرکز شده است. مرکز این محوطه تماماً بی‌آب و علف است به استثنای موضعی که خاك رسوبی آن ـ که عموماً بسیار حاصلخیز است ـ به وسیلهٔ آبیاری مصنوعی قابل زراعت می‌باشد. به واسطهٔ اختلاف آب وهوا، سرمای شدید در زمستان و گرما در تابستان، درهرجا که انسان بتواند آب برساند محصول فراوان به وجود می‌آید.

درهمهٔ ازمنه، در نجد ایران مسألهٔ آب امری حیاتی به شمار می‌رفته است. از زمانهای ماقبل تاریخ، این مملکت با وسایل مصنوعی آبیاری می‌شد، و در عهد هخامنشی شبکهٔ وسیعی از راهروهای زیرزمینی (قنات یا کاریز) موجود بود. حتی امروزه از بعض مناطق آبی را که در پای کوهها به عمق چندین ده متر فرو رفته، به

۱ــ منظور از دشت خارجی، خارج از حوزهٔ محصور در سلسله جبال اطراف ایران است (م.)

مراکزی که ممکن است ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر فاصله داشته باشد، نقل می کنند. در تمام دورهٔ سال هزاران تن برای لاروبی قنوات قدیم و حفر قناتهای تازه کار می کنند. از برکت همین آب و نیز بر اثر بارانهای نافع در سلسله جبال زاگرس و البرز در کنارهٔ داخلی این سلسله‌ها محوطه‌های مزروع و واحه‌های آباد ایجاد شده است. همهٔ پایتختهای ایران، از زمان نشأت نخستین پادشاهی در ماد، روبه بیابان در طول دو جادهٔ اصلی که در کناره‌های داخلی دوسلسله جبال بزرگ کشیده شده قرار گرفته‌اند: ازمغرب به مشرق در جادهٔ نظامی و تجارتی که به موازات البرز ممتد است شهرهای هگمتانه (همدان)، قزوین، تهران وری، شهرصد دروازه[1] (دامغان)، و هرات واقع است؛ درجادهٔ جنوبی نیز اصفهان، پاسارگاد[2]. اصطخر، تخت جمشید[3] وشیراز قرار دارد.

این مطلب که نسبت به دورهٔ تاریخی ایران مورد قبول واقع شده ونتیجهٔ منطقی وضع جغرافیایی این کشور است، درازمنهٔ ماقبل تاریخ نیز صادق بوده، زیرا تحقیقات باستان‌شناسی اخیر نشان داده است که انسان عهد حجر، که تازه از کوه فرود آمده ودر دشت سکونت گزیده بود، برروی همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر نمك استقراریافته بود. قرارگاههای انسانی که تا کنون شناخته شده در کاشان (سیلك)[4]، قم، ری ودامغان بوده است. مراکزدینی کشورنیزدرطول همان خطوط طبیعی ارتباطی قرار داشته. وحتی امروزهم در واقع دوشهرمقدس ایران یعنی مشهد وقم یکی درجادهٔ شرقی ـ غربی ودیگری درجادهٔ شمالی ـ جنوبی واقع شده است.

ایران که اساساً کشوری فلاحتی ومحل پرورش اغنام و احشام است، دارای

۱- Hecatompylos
۲- Pasargade احتمال دارد اصل آن پارسه‌گد Pârsagad یا پارسه‌گرد Pârsagard باشد (م.)
۳- Persépolis، نام قدیم آن پارسه Pârsa بوده است (م.)
۴- Sialk

منابع معدنی ثروتمند ومتنوع نیزمی باشد . ازهزارهٔ سوم ق . م . از معادن آن مرمر معمولی ومرمرسفید برای امرای شومری تهیه می شد ، واین امرا چوبهای ساختمان را نیز ازجنگلهای ایران که درآن وقت کوهها را پوشانده بود ـ هرچند که اکنون کوههای مذکور تقریباً عاری از جنگل است ـ تهیه می کردند . عقیق ، فیروزه و لاجورد دراینجا ازعهد بسیارقدیم استخراج می‌شد . آهن ، مس ، قلع و سرب نظر آشوریان فاتح‌را به‌خود جلب کرده بود . هردو دامنهٔ زاگرس ازسنگ گچ و شامل ذخایر نفتی است که ازقدیم درزمان هرودوتوس شناخته شده بوده و درپنجاه سال اخیر مورد استخراج قرار گرفته‌است .

بدین وجه ایران علی‌رغم ظاهرفقرآلود دارای ذخایر بیشماری است که تازه شروع به‌استخراج آنها شده‌است . این مملکت که محاط دررشته‌های جبال است ، در حقیقت ازاطراف به‌دشتهای بین‌النهرین وروسیه ونیزهندوستان وخلیج‌فارس بازاست .

چون ایران مرکز خطوط بزرگ ارتباطیی‌است که مشرق‌را به‌مغرب متصل می‌سازد ، قدیمترین جادهٔ تجارتی ـ جادهٔ ابریشم ـ که معبرمهاجمان نیز بوده‌است ، از آن می گذرد . با وجود سد کوهها و ظاهر تسخیرناپذیر آن و وضع طبیعی غیرمرتبط وغیرمتجانس ـ که دفاع ازآن به‌نحومؤثرمشکل است ـ ایران فاتحان متعدد به‌خود دیده‌است . همین‌امرموجب پیدایش‌عهدهای متناوب انحطاط وافتخارایران گردیده ، زیرا اقوام‌آن هرچند درمناطق زمینهای زراعتی و واحه‌ها متفرق‌بودند ، استعداد و قدرت‌ایجاد تمدن‌را داشتند . افکارو آداب، ترقیات‌دینی‌وصنعتی که‌درایران‌پدیدآمده، آثارخودرا درتمدنهای ممالك بیگانه باقی گذاشته‌است .



ری : ظرف قرمز سفالین

فصل اول

ماقبل تاریخ

انسان غار

تحقیقات زمین شناسی اخیر نشان داده‌است در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده‌های یخ پوشیده‌بود، نجد ایران ازدورهٔباران[۱] ـ که‌طی آن حتی‌دره‌های مرتفع در زیر آب قرار داشت ـ می گذشت. بخش مرکزی نجدکه امروز بیابان نمکزار بزرگیست در آن‌زمان دریاچهٔ وسیع یا دریای داخلی‌را، که رودهای بسیار از جبال مرتفع به‌سوی‌آن سرازیر می‌شده، تشکیل‌می‌داده‌است. بقایای ماهیان و صدفها که نه‌تنهادربیابان‌بلکه دردره‌های مرتفع نیز بدست‌آمده، وضع طبیعی کشوررا آنچنانکه درچند هزارسال پیش‌ازتاریخ مسیحی بوده مجسم می‌سازد.

درعهدی که‌آنرا می‌توان بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال‌ق. م. قرارداد، تغییر تدریجی‌آب وهواصورت گرفت. عهد بارانی‌ازبین رفت، وعهدی که اصطلاحاً آنرا عهدخشك[۲] نامندوهنوزهم ادامه دارد، جانشین آن گردید. کم‌شدن باران ازیك‌طرف،

۱ـ Période pluviaire   ۲ـ Epoque aride

وسطح بلند دریاچه‌ها ودریاهای داخلی‌ازسوی دیگر، جریان رودها وجویبارهایی‌را که‌آب کوهستانهارا باخود می‌بردند کندساخت . براثرنظم جریان رودخانه‌ها در مصب آنها ذخایر رسوبی گردآمده تشکیل‌قطعه زمینهایی‌را داد که بزودی سرازآب بیرون‌آوردند وحدفاصلی‌میان دشت‌آینده یادره با خود کوه تشکیل‌دادند .

دراین‌عهد ، انسان‌پیش‌ازتاریخ که بیشتردر نجدایران می‌زیست ، درسوراخهایی که در جوانب پردرخت کوهها حفرمی‌شد و به‌وسیلهٔ شاخه‌های درختان مسقف می گردید ، زندگی‌می کرد ، ویاغالباً یکی‌ازغارهایاپناهگاههای سنگی‌متعددرا ، که اغلب آنها عبارت ازبسترزیرزمینی‌رودهای کهن بود ، اشغال‌می‌نمود .

دربهارسال ۱۹۴۹ ما نخستین‌بار درایران آثار بقایای انسان عهد مزبوررا در حفاری غاری در« تنگ پبده »[۱]، در کوههای بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر ، تشخیص دادیم . دراینجا انسان برای تهیهٔ خوراك خود به‌شکارمی‌پرداخت ، وبرای این‌منظورحیله‌را بیش‌ازاعمال‌قدرت به‌کارمی‌برد . وی به‌طرزاستعمال‌چکش‌سنگی، تبردستی، تبری که به‌چوبدستی‌شکافدارمتصل‌بود ، آشنایی‌داشت . همهٔ اینهاابزارهای بدوی است که به‌وسیلهٔ صیقل اند کی‌ازناهنجاری آنهاکاسته می‌شد (تص۱) . آلات استخوانی از قبیل درفش ، که ازاستخوان حیوانات می‌ساختند ، بمراتب کمتر از مصنوعات سنگی‌متداول‌بود ، لیکن انسان در آن‌موقع‌یك‌نوع ظروف سفالین ناهموار را که به‌طورناقص‌پخته بود به‌کارمی‌برد ، ودر پایان دورهٔ سکونت در غاراین ظروف ازفرط دودخوردگی به‌رنگ سیاه سیردرآمده‌بود . این نوع ظروف نیزبا قدیمترین بقایای انسان‌دردشت پیدا شده ، وبنابراین نشانهٔ‌مهمی‌برای‌ارتباط میان این‌دومرحلهٔ سکونت‌است .

دراین‌جامعهٔ بدوی وظیفهٔ مخصوصی‌به‌عهدهٔ زن گذاشته شده بود : وی گذشته

۱– Pabda

از آنکه نگهبان آتش وشاید اختراع کننده وسازندهٔ ظروف سفالین بود ، می بایست چوبدستی به‌دست گرفته در کوهها به‌جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یاجمع آوری میوه‌های وحشی بپردازد . شناسایی گیاهان وفصل رویدن آنهاودانه‌هایی که‌می آوردند مولود مشاهدات طولانی‌ومداوم بود واو را به آزمایش کشت و ورز هدایت می کرد . نخستین مساعی‌وی درباب کشاورزی در زمینهای رسوبی‌انجام گرفت و درهمان حال که مرد اندك پیشرفتی کرده بود ، زن‌با کشاورزی ابتدایی‌خود در دورهٔ‌حجرمتأخر[1] ، که اقامت درغاربدان متعلق‌است ، ابداعات بسیاری نمود . درنتیجه می‌بایست عدم تعادلی بین وظایف زن ومرد ایجاد شود . وشاید همین امر اساس بعض‌جوامع اولیه که زن درآنها برمرد تفوق یافته[2] بوده‌است . درچنین جوامعی(وهمچنین درجوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول‌است) زن‌کارهای قبیله‌را اداره می کند ، وبه‌مقام روحانیت می‌رسد ، و درعین حال زنجیر اتصال خانواده به‌وسیلهٔ سلسلهٔ زنان صورت می گیرد ، چه‌زن ناقل‌خون قبیله به‌خالص‌ترین‌شکل‌خود به‌شمارمی‌رود . خواهیم دید که این طرز اولویت زن‌یکی‌از امورمختص‌ساکنان اصلی‌نجد ایران بوده وبعدهادر آداب‌آریاییان فاتح واردشده‌است .

نخستین ساکنان دشت

خشك شدن روز افزون دره‌ها که معلول پیشرفت دورهٔ بی‌آبی‌بود ، موجب تغییراتی ژرف در شرایط زندگانی انسان گردید . دریاچهٔ عظیم مرکزی کوچك شد ، وسواحل آن ــ که رودها درآن ذخیره‌ای ازلای حاصلخیز به‌جا گذاشته بودند ــ ازمراتع ومرغزارهای وافر پوشیده گردید . جانورانی که در کوهها می‌زیستند به‌سمت چمنزارهایی که تازه پدیدآمده بود فرودآمدند ، وانسان که به‌وسیلهٔ شکار زیست می کرد آنهارا تعقیب نمود و در دشت اقامت گزید . از این عهد که تاریخ

۱- Néolithique ۲- Matriarcat

آنرا می‌توان درحدود هزارهٔ پنجم ق . م . قرارداد می‌توانیم پیشرفتی را که در تمدن مادی ساکنان نجد ایران رخ داده تقریباً بدون انقطاع تعقیب کنیم . این تمدن تابع تأثیرات مختلف به‌حسب محیط ، وضع طبیعی زمین ، آب وهوا ، تماس باملل همسایه وهمچنین هجوم ومهاجرت بوده‌است . اما تغییرات ناشی شده‌را نمی‌توان اینجا مورد مطالعه قرار داد ، درحقیقت هنوز غالب این امور برما مجهول‌است ، چه‌حتی‌امروزه سراسر محوطهٔ ایران ازنظر تحقیقات باستانشناسی بکر ودست نخورده مانده‌است .

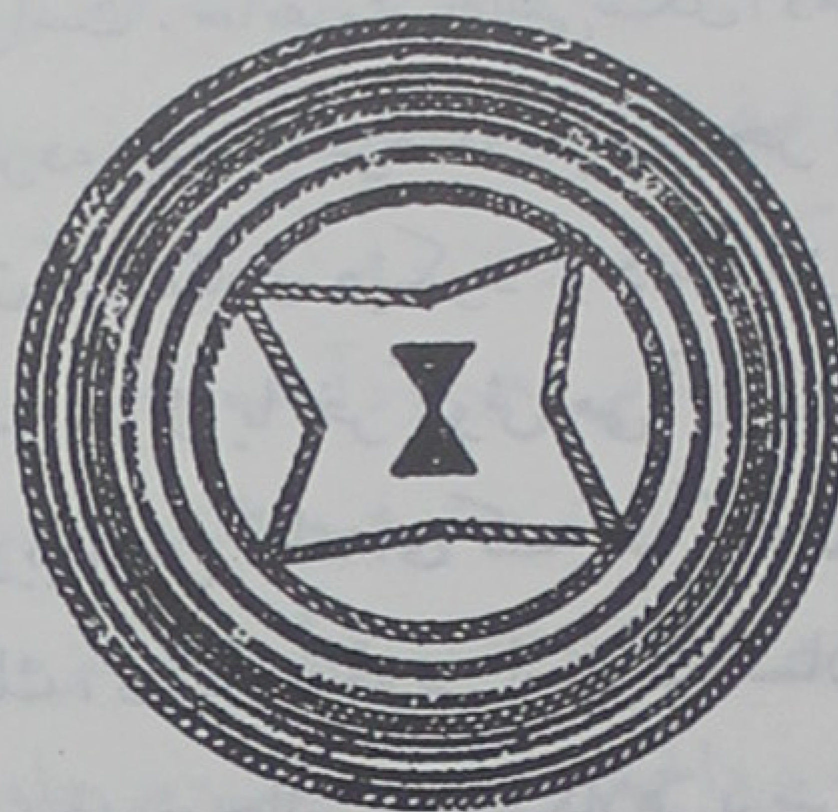
قدیمترین محل‌سکونت بشری که دردشت شناخته شده « سیلك »[1] نزدیك کاشان درجنوب تهران‌است که علایم‌سکونت اولیهٔ انسان‌دراین‌موضع درپایهٔ تپه‌ای‌مصنوعی درست برفرازخاك بکر یافته شده‌است .

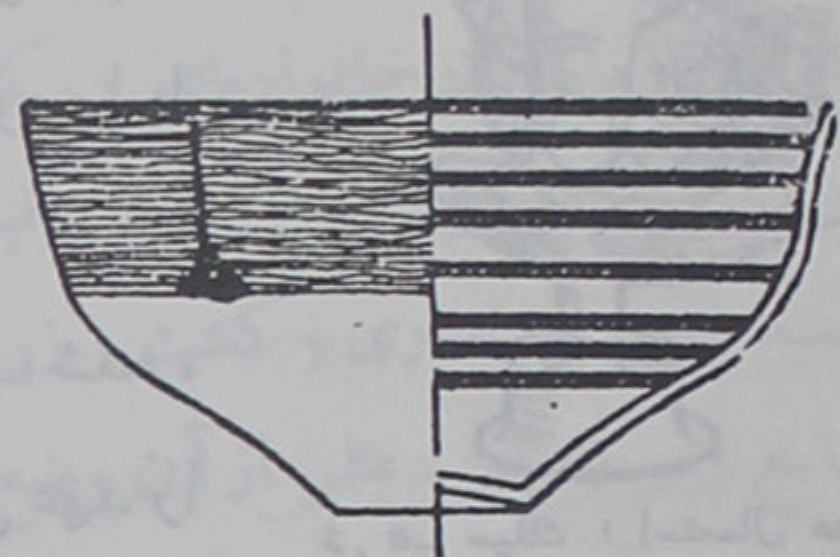
انسان هنوزطرزشناختن‌خانه‌را نمی‌دانست ودر زیر آلونك‌هایی که ازشاخسار درختان درست شده بود خود را حفاظت می‌نمود . سپس بزودی چینه‌های مخروبهٔ محقری برسر بقایای مساکن پیشین ساخته شد . وی همچنانکه به‌شکار خود ادامه می‌داد ، فعالیتهای فلاحتی‌را توسعه می‌بخشید ، وبدین‌دونوع مشغولیت نوع سومی‌هم افزود ، وآن ذخیره کردن آذوقه بود ، چه استخوان گاو و گوسفند اهلی در میان بقایای عهد اول‌پیدا شده‌است . علاوه برظروف سفالین وسیاه ودود زده که درغارهابا دست و بدون چرخ ساخته می‌شد ، یك نوع ظروف تازهٔ قرمزهم پیدا شده که در کوره‌های بسیارابتدایی‌می‌پخته‌اند ، وعوارض‌این‌پخت وپزقطعات سیاه رنگی‌برسطح آنها به‌جا گذاشته‌است .

دراین زمان نخستین پیشرفت در فن کوزه گری صورت گرفت و آن پیدایش ظروف منقوش بود . ظروف مزین‌دراین‌عهد عبارت بود ازکاسه‌هایی‌ناهموار وبیدوام ، پایهٔ آنها به‌شکل ظرف تخم مرغ وپوشیده‌ازاندودی سفیدرنگ‌بود که روی آن‌خطوط

۱- Sialk

افقی وعمودی رسم شده بود . با مطالعهٔ دقیقترمعلوم می‌شود کـه این تزیین تقلیدی از طرز سبد سازی است ، زیرا هنوز چیزی از آن زمـانی نگذشته بود که انسان سبدهایی‌را به‌عوض ظرف به‌کارمی‌برد که روی آنهارا با گل‌رس‌اندوده ودر آفتاب‌خشک کرده بود . بنابراین اکنون نیزبا نقاشی‌همان حالت تقاطع ترکه‌های سبدرا مجسم





ش٤ــ سیلك : ظروف سفالین منقوش ، ازطراز اول

می‌ساخت(ش٤) . تعدادقابل ملاحظهٔ حلقه‌های دوك[1] که از گل رس پخته یا ازسنگ ساخته شده نشان‌آنست که انسان قدیم مبادی صنعت نساجی‌را می‌شناخته‌است . ابزار کارهمه ازسنگ بود ، ازقبیل‌تیغهٔ‌کارد که ازسنگ چخماق می‌ساختند وتیغهٔ داس وتبر صیقلی‌شده ونیز آلت تراش .

بهرحال دراواخراین عهد ، نخستین اشیای کوچك‌مسین ، که هنوزچکش‌کاری میشد،ظهورنمود. انسان غارتازه داشت‌نخستین‌فلزی‌را که می‌بایست به‌کاربردبشناسد، ودریافته بود که مس‌نرم وقابل‌تورق‌است، اماهنوزطرزذوب کردن آنرا نمی‌دانست . این عهددرست پایان حجرمتأخراست .

مرد وزن هردوعلاقه داشتند که خودراآرایش کنند، گردن‌بندهایی ازصدف

۱- Fusaïoles

ترتیب میدادند و خلقهٔ انگشتری ودست‌بندرا از صدفهای بزرگ یا سنگهای نرم می‌ساختند . محتملاً خالکوبی و یا لااقل بزك هم معمول بود و موادآن‌را به کومك دسته‌هاون کوچکی درهاون ظریفی نرم میکردند (ش۵) .



ش ۵- سیلك ؛ استعمال هاون ودستهٔ آن برای بزك

ذوق هنری در کنده‌کاری روی استخوان جلوه‌گر است . سابقاً بشر نقاشی شکل آدمی وجانور را شروع کرده بود . هنرمند عهد حجر متأخر روی استخوان کنده‌کاری میکرد و دستهٔ ابزار خود را با تصویر سر غزال یا خرگوش می‌آراست .

زیباترین قطعه‌ای که تاکنون کشف شده ، بدون شك ، دستهٔ چاقویی است که‌انسان این عهد را نشان میدهد درحالی که شبکلاهی برسر نهاده ولنگی با کمربند به‌دور کمر بسته است . این یکی ازقدیمترین تصاویری‌است که از انسان خاور نزدیك شناخته شده (تص۲) .

مرده‌را به‌طرزدرهم‌پیچیده‌ای در کف اطاقها دفن‌میکردند . این‌قرب‌وهمجواری میت ، زندگان را ازلزوم تهیهٔ هدایا برای‌اومعاف میکرد، زیرا روح فقیدمیتوانست درخوراك خانواده شرکت کند . انسان ازسابق معتقد بود که پس از مرگ به‌همان وجه که روی زمین زندگی کرده خواهد زیست ، زیرا درغاری‌تبری ازسنگ صیقلی درجوار استخوانها در دسترس مرده گذاشته شده بود ، ونزدیك سر نیزدوفك گوسفند نهاده بودند (تص۳) . خوردنیهای جامد و به‌اغلب احتمال‌مایع نیز با میت در قبر او گذاشته میشد ، وچون ظروف آنها یافته نشده میتوان حدس‌زد که ظروف مذکوررا ازمواد فاسدشدنی‌مانند کدوهای میان تهی‌یا سبد می‌ساختند . جسد فقید را به‌رنگ قرمزملون میکردند ، واین عمل درجاهای دیگر نیزدیده شده‌است ، و چنین به‌نظر

میرسد که یاکالبد انسان زنده باپوششی ازرنگ قرمز پوشیده شده بوده و یا محتملاً گرد اکسیدآهن‌را پیش‌ازدفن برروی جسد میپاشیده‌اند .

اهلی کردن‌نخستین حیوان که مسبب‌آن شاید احتیاج بشربه‌داشتن‌چهارپایان قابل‌قربانی‌بوده ، دارای اهمیت عمده درپیشرفت تمدن‌است . حیوان‌بی‌آنکه‌به‌انسان درتغذیهٔ خود نیازمند باشد ، خوراك وپوشاك اورا تهیه میکرد و منبع قدرتی بود که می‌توانست درکار یا حمل و نقل‌مورد استفادهٔ اوقرار گیرد . گله‌داری و تربیت اغنام واحشام مستلزم وجود خانواده‌ای بزرگ بود که شامل زنان ، فرزندان وحتی‌غلامان باشد . بدین وجه دراین عهد عناصراولیهٔ اقتصاد انسانی به‌وجودآمده وعبارت بود از شکاروصید ماهی، باغداری و کشت و زرع ، وپس‌ازآن تربیت حیوانات وبهره‌برداری از منابع زیر زمینی . بشر ازآن وضع که برای خوراك روزانهٔ خود ملزم به‌شکار کردن‌بود بدرآمد ، بدین نحو که به‌کارتولید پرداخت و وارد نخستین‌مرحله در راه توسعهٔ تجارت یعنی‌ایجادمواد اضافی‌شد ، ومی‌توانست آنرا بامواد دیگرمبادله کند . درحقیقت تجارت ازقبل به‌وجود آمده بود ، صدفها وجانوران صدفی که ساکنان سیلك دراین عهد (عهد اول) بعنوان زینت به‌کار می‌بردند در معرض آزمایش متخصصان واقع گردیده ومعلوم شده که متعلق به‌انواعی‌است که‌فقط درخلیج فارس– که درحدود هزار کیلومتر[۱] باسیلك فاصله دارد – به‌دست‌آمده‌است . بدیهی‌است که این‌مبادلات مستقیماً انجام‌نمیشد، بلکه تجارت محتملاً به‌وسیلهٔ دستفروشان دوره گرد صورت میگرفت .

حتی در این تاریخ ساکنان یك دهکدهٔ ماقبل تاریخی زندگانی‌منفرد ومجزا نداشته‌اند . شروع تجارت امتیازبخصوص‌ساکنان نجد ایران نبوده ، زیرا معاصران آنان درآلمان نیزصدف‌را از اقیانوس‌هند وارد میکرده‌اند و در فرانسه و انگلستان

۱– ۶۰۰میل (ت.ا.)

عنبر را از بالتیك می‌آورده‌اند.

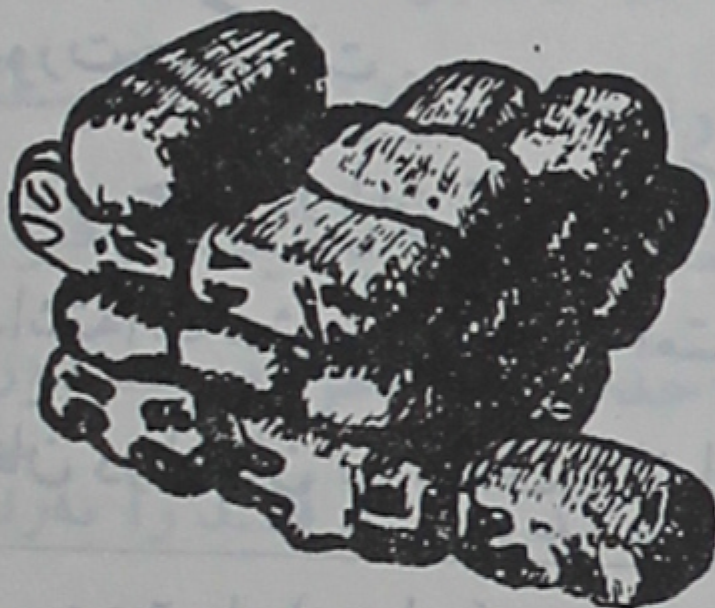
ممکن است که سنت یهودی ـ مسیحی دربارهٔ اخراج بشر از بهشت خاطره‌ای از پایان عهد حجر متأخر باشد.

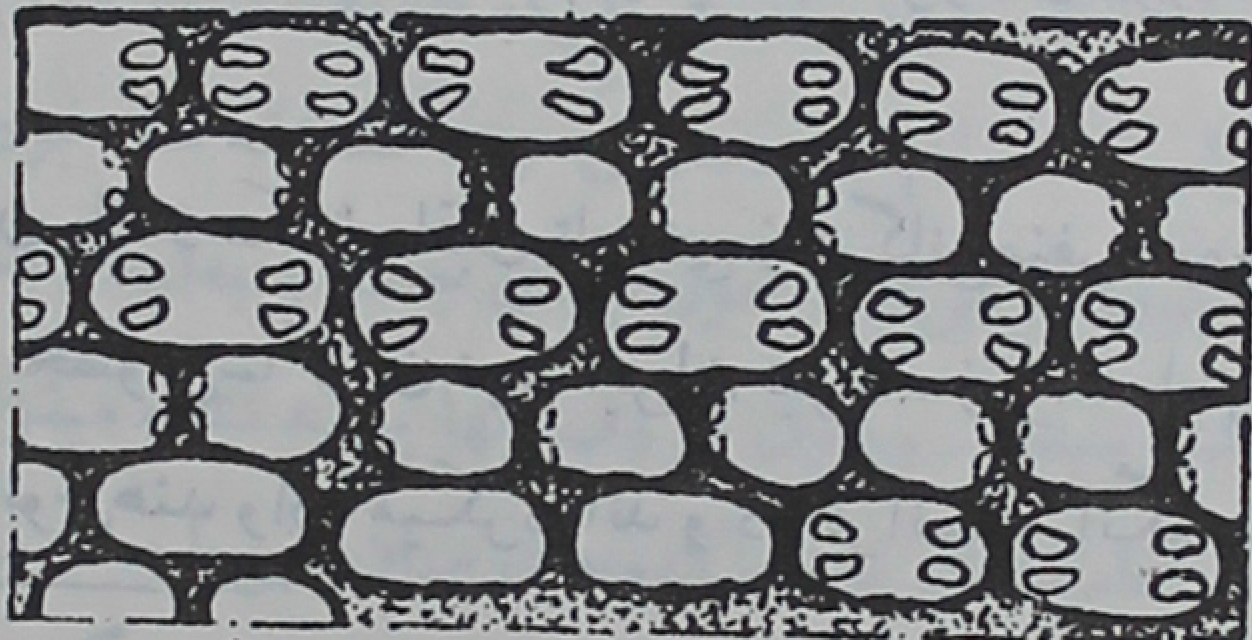
انتقال به‌حالت روستایی کشاورزی یکی از بزرگترین تحولات جامعهٔ بشری بوده است و نتایج آن تا امروز ادامه دارد.

تمدن ماقبل تاریخی ایران در هزارهٔ چهارم ق. م.

مرحلهٔ دیگر در توسعهٔ تمدن ماقبل تاریخی ایران که آنرا عهد دوم مینامیم عبارت از دوره‌ای است که نسبت بدورهٔ قبل، که تا کنون مورد تحقیق قرار داده‌ایم، اند کی پیش رفته است. بقایای این عهد برروی آثار مربوط به‌نخستین دورهٔ سکونت بشر در دشت اندوخته شده. به‌نظر نمیرسد که هیچگونه جنگ یا تغییر شدید اجتماعی موجب بهم‌خوردگی وضع این دهکدهٔ ماقبل تاریخی شده باشد، چه همواره از هر نفوذ خارجی مصون مانده‌است.

چون بشر غالباً درصدد تکمیل لوازم خود بود از تزیین و تکمیل خانه‌ها و مساکن خویش غفلت نمیورزید. خانه وسیعتر گردید و دارای درهایی شد که محل نصب آنها اکنون مشهود است. چینه جای خودرا به‌خشت گلی که تازه اختراع شده بود داد، اما در این عهد، خشت فقط کلوخه‌ای از خاك بود که آنرا در کف دست با خشونت





ش ٦ــ سیلك: نخستین آجر پخته

درست کرده در آفتاب خشك میکردند. گودیهای داخل آن که بەوسیلهٔ انگشت ابهام ایجاد میشد خود موجب اتصال ملاط میگردید (ش۶) .

آجر این مزیت‌را برچینه داشت که بەدیوار نظم بیشتری میداد و مانع ترك خوردگی آن میشد . رنگ قرمز که با آن دیوارهای اطاق‌را می‌اندودند وسیلهٔ تزیین داخلی بشمار میرفت . این رنگ مخلوطی است از اکسید آهن ، که در نجد ایران بسیار عمومیت داشت ، با عصارهٔ میوه . این نمونهٔ خوبیست که سلیقهٔ بشر را برای تنوع آزمایشها واستعداد ویرا برای اختراع نشان میدهد .

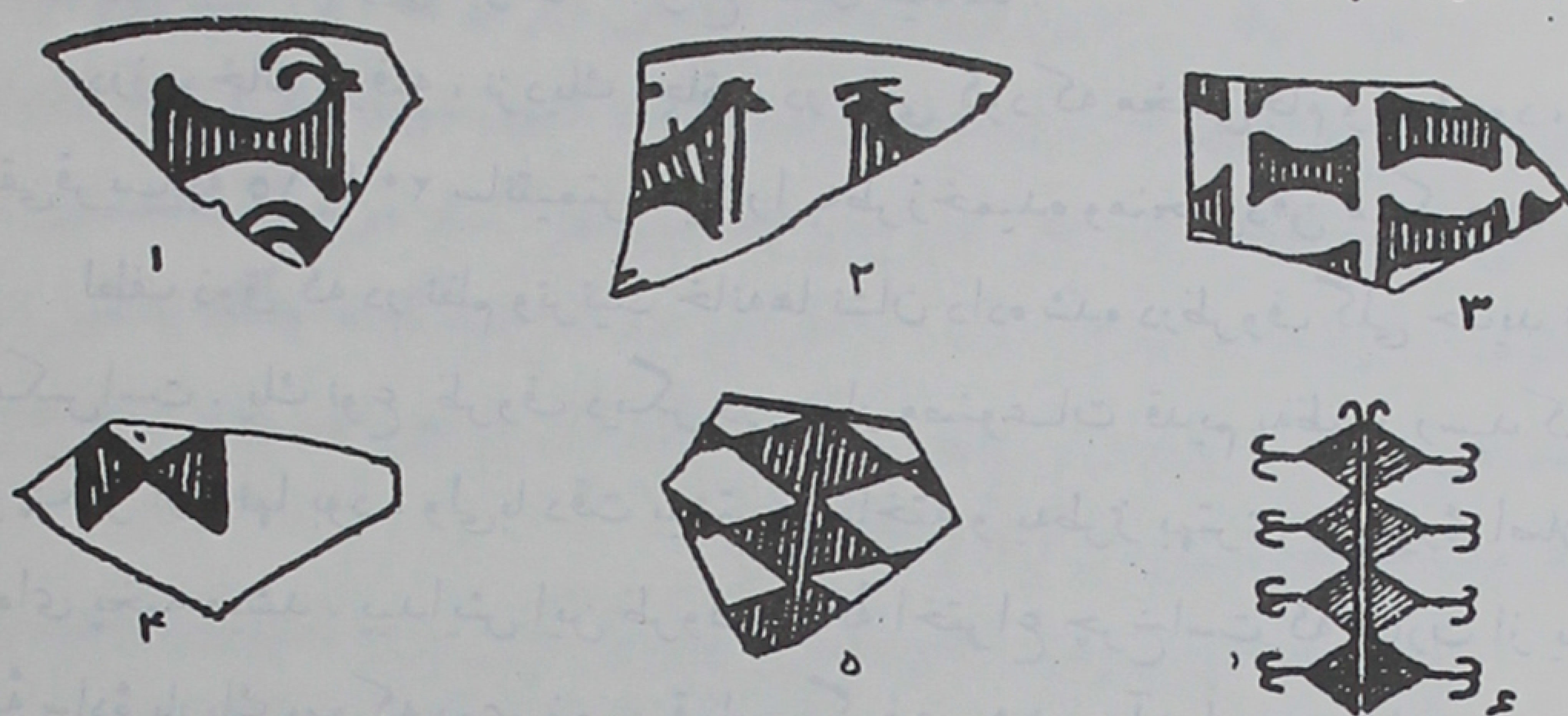
درزیر خاك کوفته ، نزدیك اجاق ، درجایی گود که مختص جام وکاسه بود ، در عمقی قریب به ۱۵ یا ۲۰ سانتیمتر ، میت‌را بەطرز خمیده ومنحنی دفن میکردند.

لطف ذوق که در نظم وترتیب خانه‌ها نشان داده شده درظروف گلی جدید نیز منعکس است . یك نوع ظروف دیگر در جوار مصنوعات قدیم بەظهور رسید که کوچکتر از آنها بود ، ولی با دقت بیشتری ساخته و بەطرز بهتری در کورهٔ اصلاح شده‌ای پخته میشد . پیدایش این ظروف نشانهٔ اختراع چرخ است که عبارت از یك تختهٔ سادهٔ باریك بود که روی زمین قرار میگرفت وشخصی آنرا میچرخانید .

گیرندگی وتازگی تام این ظروف مربوط بەتزیین آنست که با رنگ مشکی برزمینهٔ قرمز که بەسیاهی میزند حیواناتی ازقبیل پرندگان ، گرازها ، مرال که در حال جست وخیز است ، نقش کرده‌اند (تص۴) .

کوزه گر با خطوطی ساده مخلوقاتی‌را تصویر کرده‌است که حاکی ازجنبش و وقایع پردازی (رئالیسم)کامل است ، و تقریباً در همان زمان وی شروع بەساده‌کردن موضوعهای طبیعی (ناتورالیستی) نمود و در راه ایجاد سبکی که در آن غالباً تشخیص موضوع اصلی دشوار است گام برداشت (ش۷) . از این عهد ، ایران ماقبل تاریخی فنی‌را در ساختن ظروف آشکار ساخت که همانقدر با روح و زیبا بود که

کنده‌کاری روی استخوان در عهد گذشته . در هیچ جای دیگر نظیر این فن شناخته نشده ، واین امر میرساند که نجد ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش‌است . هیچیك از ظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگار دیرین ، نشانه‌ای از چنان رئالیسم قوی که با این سرعت به‌مرحلهٔ سبك متخیل رسیده باشد به‌جا نگذاشته‌است . این اقدام نخستین‌بار درحدود سال ۴۰۰۰ ق . م . تنها به‌وسیلهٔ کوزه گر ماقبل تاریخی ایران صورت پذیرفت .

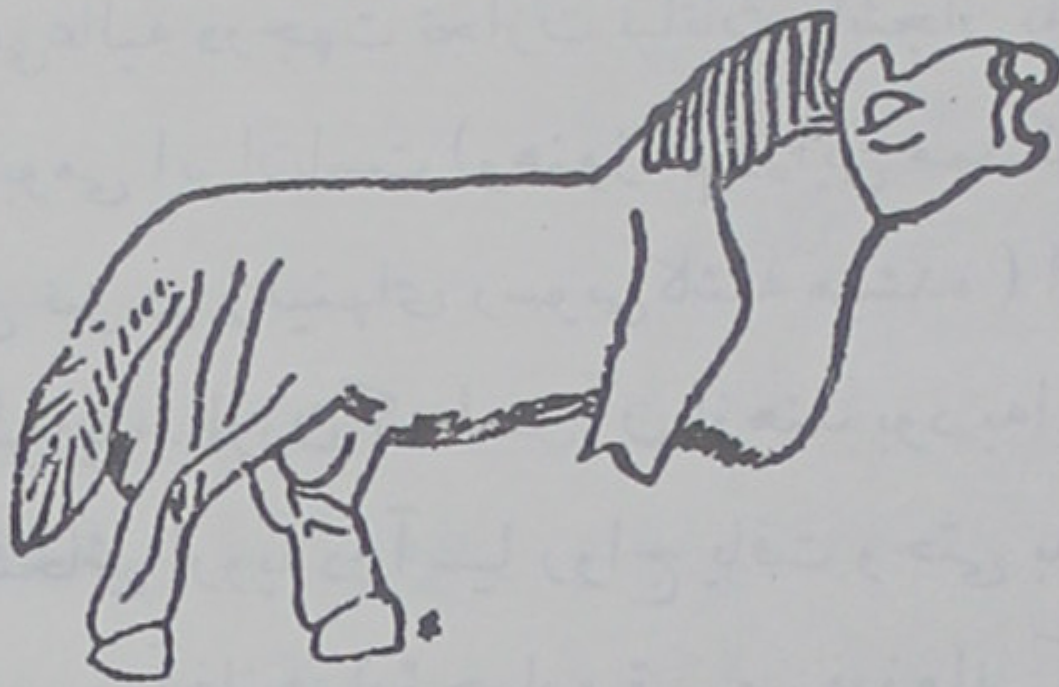


ش ۷ ـ سیلك ؛ طرح تزیینات با صور جانوران

فلز به‌تدریج برای ساختن ابزارمورد استفاده قرار گرفت وسنگ نیزارزش‌اولی خودرا حفظ کرد ، مس‌را هنوز چکش‌کاری میکردند ولی ذوب نمی‌نمودند و آن‌را برای درفشهای کوچك یا سنجاق به‌کارمیبردند . به‌نظرمیرسد که هرگزفلزمذکور را مانند بعض‌سکنهٔ ماقبل‌تاریخی‌مصر کنده‌کاری نمیکردند ، از طرف دیگرجواهر فراوانترشد وبه‌وسیلهٔ مواد جدیدی مـانند عقیق وفیروزه کـه رنگ درخشان آنها جذابتر ازهمه بود غنی گردید .

علاوه براستخوانهای حیوانات اهلی‌مربوط به‌عهد قبل ، استخوانهای نوعی از

سگ تازی واسبی از نوع پرزژوالسکی[1] نیز به‌دست آمده است. نوع اخیر چارپای کوچکی است تنومند و جسور، با یالی ستبر و برافراشته، و به‌نظر میرسد که معرف طبقهٔ واسط میان گورخر واسب جدید باشد (ش ۸). استخدام این چارپایان مسألهٔ مسافرت وحمل‌ونقل‌را حل کرد وازسوی دیگر کشت مزارع‌را تسهیل نمود.



ش۸ ـ شوش: اسب پرززوالسکی
که روی استخوان کنده شده

دهکده بسرعت ترقی کرد، بشر که خیش‌را ازسابق استعمال میکرد، باتوسعهٔ فعالیت وی در رشتهٔ کشاورزی، بر آن شد که بیش از پیش طرز کار کردن اجتماعی‌را بپذیرد و ازمدد همسایگان خود در ساختمان خانه، هموار کردن زمین و آبیاری استفاده کند.

زن، خودرا با باغ مشغول میداشت، غذا تهیه میکرد وهنوز به‌ساختن ظروف سفالی نیزمیپرداخت، اما صنعت مذکور در این عهد به‌دست پیشه‌ورانی افتاد که هنوز چرخهٔ کوزه‌سازی‌را به‌کارمیبردند. علت تأخیر اختراع چرخ ظرف‌سازی‌را عموماً مربوط باین امرمیدانند که زنان مدتی دراز درخانهٔ خویش با دست به‌ساختن ظروف مشغول بوده‌اند.

دراین زمان تجارت توسعه یافت و مبادلات متداول گردید؛ هرچه بشر تولید مینمود میتوانست در این تجارت بدوی به‌منزلهٔ وجه رایج به‌کار برد، مثلاً پوست،

۱ـ Przjévalsky (Przewalski ت. ا.)

پیکان ، تبرسنگی، وبالاتر ازهمه مواد غذایی مانند گندم ، جو، میوه ، وهمچنین گله ورمه که این امتیازرا هم داشت که میتوانست موجب ازدیاد سرمایه گردد . در این عهد که بشر تازه شروع به‌استعمال فلز کرده و آنرا با شك وتردید جانشین بعضی‌از ابزارهای کوچك استخوانی‌نموده بود، عموماً اتفاق‌دارند که فعالیت تجارتی‌وی براثر مساعی‌عالیه درجهت تجارت نباتات واشجار به‌جامعهٔ انسانی‌سود رسانید . جو و گندم که بومی ایران‌است (وهنوزهم دراین مملکت به‌صورت دیمی میروید و محتملاً از سابق نیز در زمینهای رسوبی‌کاشته میشده) از ایران هم به‌مصر و هم به‌اروپا وارد میگردید . ارزن که اصل آن ازهند بود به‌ایتالیا فرستاده میشد وبرعکس‌جو دوسر وخشخاش اروپا درآسیا رواج یافت وحتی به‌چین‌هم رسید .

درآغازهزارهٔ چهارم ق . م . درزمانی که بشر به‌طورغیرمحسوس داخل عهدی گردید که با استعمال‌زیادتر فلزات مشخص‌شده ، افق افکاروی دربارهٔ جامعهٔ نوبنیاد وسعت یافت .

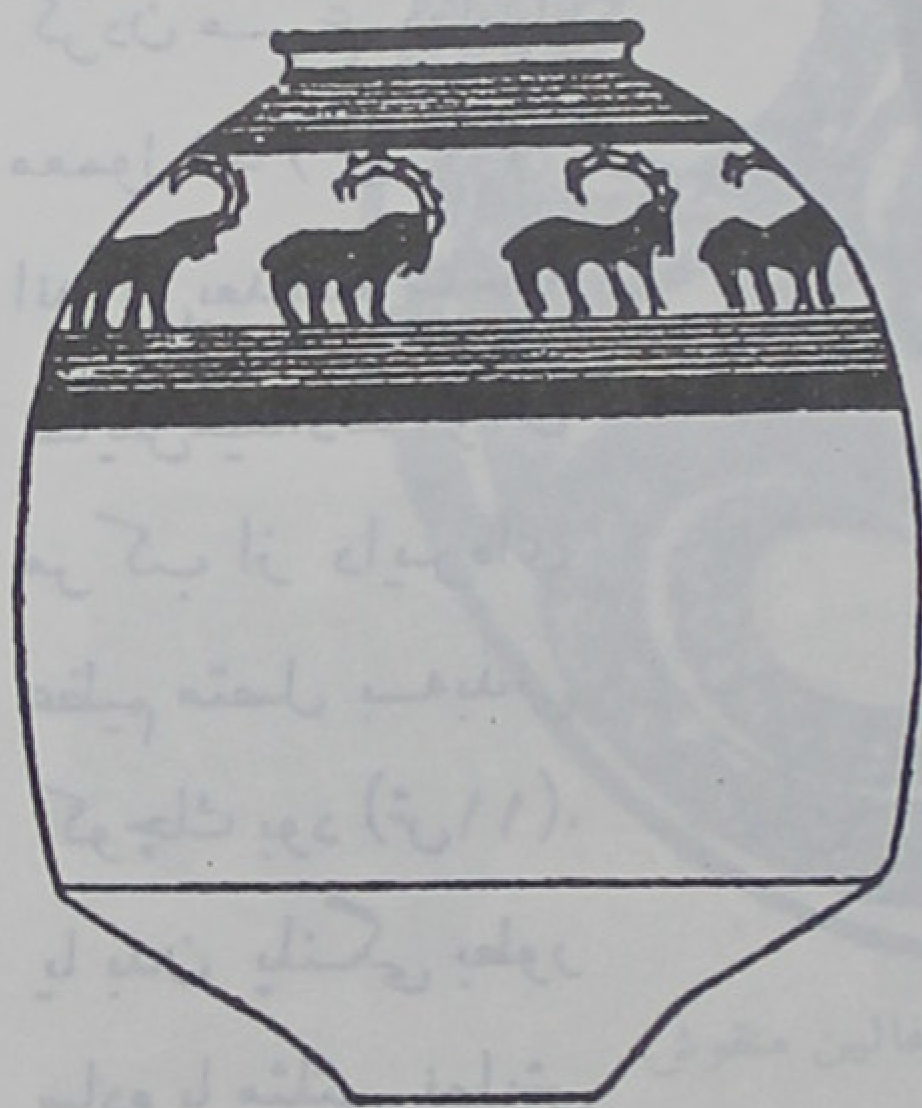
مرحلهٔ دیگر درتکامل تمدن ماقبل تاریخی ایران با عهد سوم سیلك مشخص میشود ، وشامل‌تعداد بسیاری ازسطحهای فوقانی‌است که مربوط به‌بخش‌اعظم هزارهٔ چهارم ق . م .است . دراین‌زمان درمعماری مادهٔ جدیدی ظهور کرد ، بدین معنی که آجر بیضوی شکل‌متروك گردید وبجای‌آن آجرصاف ومستطیل که باخاك نرم‌ساخته میشد ، وهنوزهم مورداستعمال‌است ، به‌کار برده‌شد . محله‌های دهکده که کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ آنهارا قطع میکرد به‌وسیلهٔ مرزهـا از یکدیگرمجزا میگردید . دیوارهای خارجی‌خانه‌ها برای کسب‌نور وسایه دارای فرورفتگیها وبرجستگیها بود وپی‌آنها گاهی‌برسنگهای خشك نهاده میشد . درها همچنان پست وتنگ بودو ارتفاع آنها معمولاً از ۸۰ و۹۰ سانتیمتر تجاوز نمیکرد[۱] . پنجره نیز متداول بود و عموماً

۱ـ اندکی کمتر از سه فوت (ت . ا .)

به‌طرف کوچه بازمیشد. قطعات سفالی بزرگ که در دیوارکار میگذاشتند خانه‌را از رطوبت حفظ میکرد. تزیین داخلی همچنان بارنگ قرمز صورت میگرفت، امارنگ سفیدهم در این عهد پدیدآمد.

مرده را هنوز در کف خانه دفن میکردند درحالیکه اعضای بدن به‌طرف شکم کشیده میشد، وبراستخوان‌بندی وی علایمی بارنگ گل اخری نقش میکردند، و همراه میت مقدار بسیاری لوازم درقبر مینهادند.

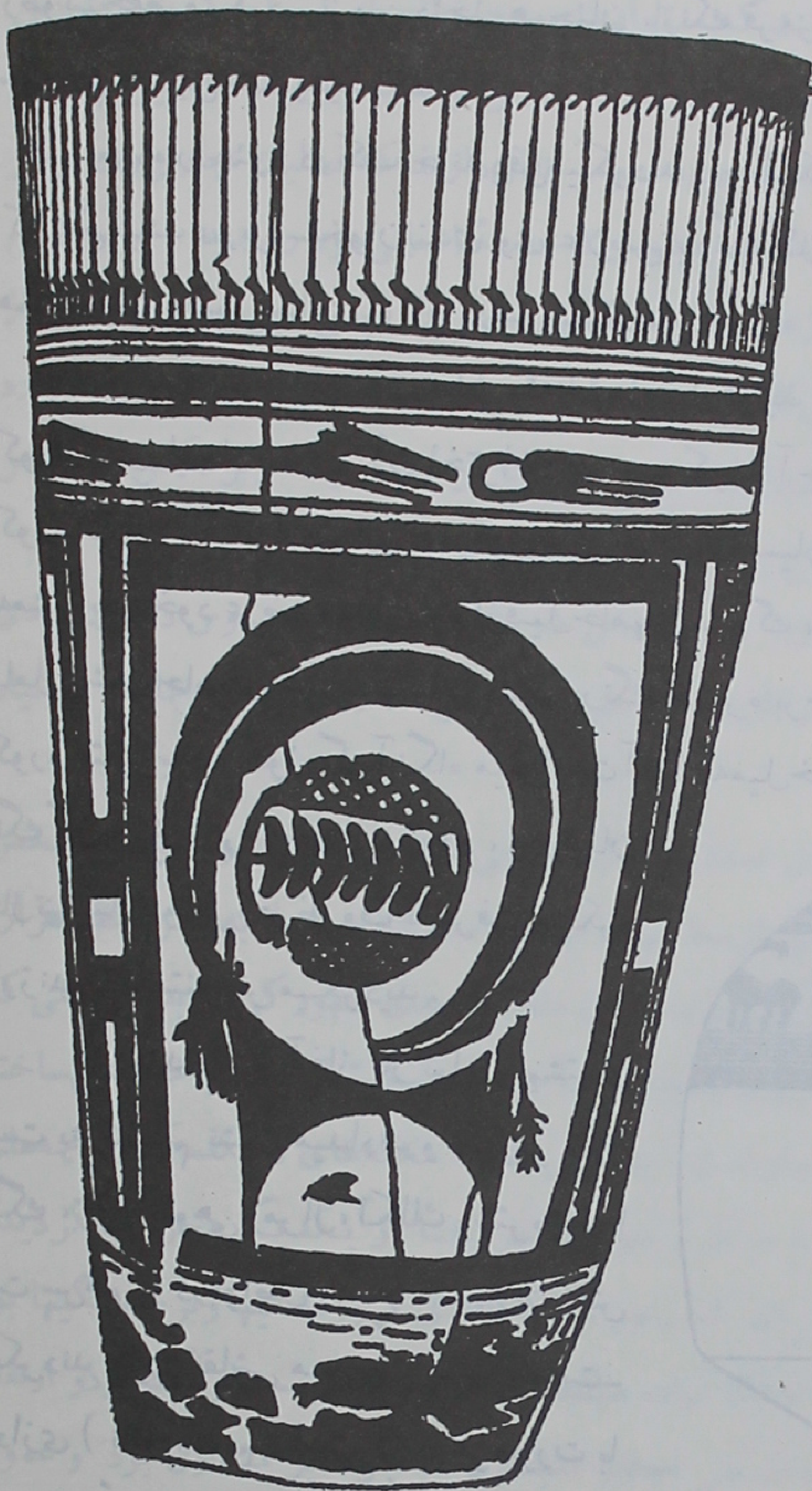
در این دوره، پیشرفت قطعی که ما هنوز ازفواید آن برخورداریم در صنعت کوزه گری ایجاد شد، و آن اختراع چرخ و کوزهٔ آجرپزی باضمایم آن بود. کوزه گربوسیلهٔ ابزارمترقی‌خود کوزه‌هایی با اشکال بسیارمتنوع پراز طرحهای تازه به‌مشتریان خود عرضه میداشت، ازقبیل‌جامهای بزرگ، کاسه‌های عالی، خمره‌های شامل‌توشه وجامهای شراب با پایهٔ بلند. رنگ خمیره برحسب‌شدت وضعف حرارت کوره متغیربود و کوزه گرآنگاه میتوانست آنرا به‌میل‌خودبه‌رنگهای خاکستری، رنگ گل‌سرخ، قرمزوسبز درآورد، ودرهمان حال‌تزیینات و طراحی‌ظروف پیشرفت میکرد وارزنده‌تر و متنوعتر میگردید.



ش۹- سیلك : خمره، از طراز سوم

هنرمندان در آغاز کار تمایل بیشتری نسبت به‌رئالیسم نشان میدادند و تصاویر مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لکلك وشترمرغ‌را پشت سرهم یا درفواصل مربع با مهارت نقش میکردند. این نقاشی مبین یك سبك طبیعت‌پردازی (ناتورالیسم) است که درهرصورت با آنچه قبلاً شناخته‌ایم اختلاف عمیق‌دارد. بدن

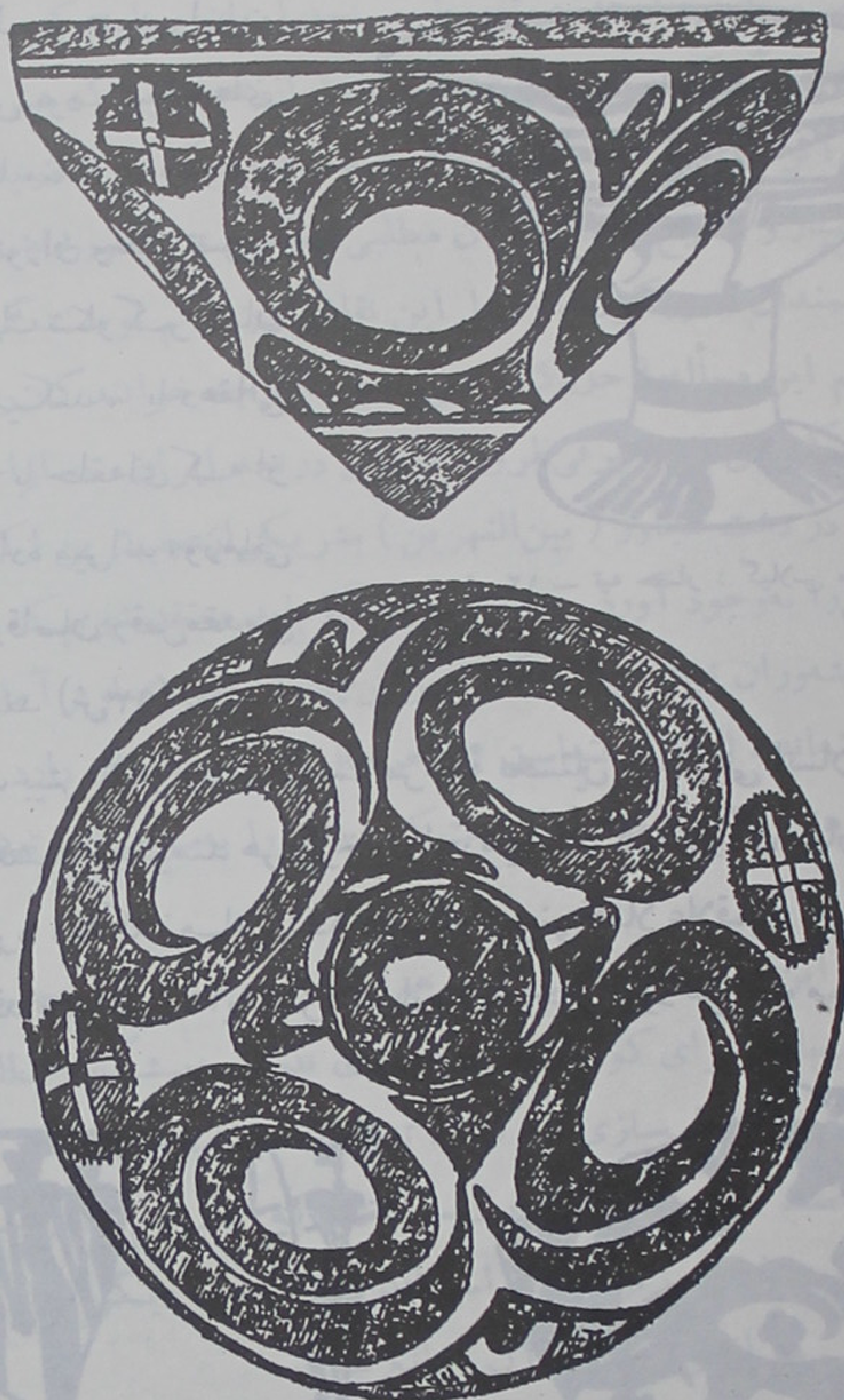
جانور را دیگر با خطی‌ساده نقش‌نمی کردند ، حجم‌را نیزمورد توجه قرارمیدادند ، و درتجسم موضوع تعادل نسبتها را رعایت میکردند (ش۹) .



ش ۱۰ ــ شوش : جام ، از سبك اول

بعد از آن ، تنوع سبك به‌وجود آمد ، بدین ترتیب که دم جانور دراز و کشیده‌تر شد وشاخها نیز بدون تناسب پهن و بزرگ گردید ، و همین ترتیب در مورد گردن مرغ درازپا معمول‌شد (ش۱۰) اند کی بعدفقط شاخ‌را نمایش‌میدادند ، وآن مرکب از دایره‌ای عظیم متصل به‌بدنی کوچك بود (ش۱۱)، یا بدن پلنگی بطور ساده با مثلثی نمایش داده میشد (ش۱۲).

فن‌مذکور هرچند به‌اصول قدیم بازگشته بود ، معهذا مسیر دیگری را می‌پیمود ،



ش ۱۱ — تخت‌جمشید : جام سفالین منقوش

یعنی کمتر دلبخواه و بیشتر برحسب قاعده و از روی تأمل ساخته میشد . بعدها

بنابراحتیاج تغییرات ، بازگشتی به‌سوی رئالیسم صورت گرفت ، اما آن هم بیشتر یك نوع ناتورالیسم جدید ولبریز ازحیات وجنبش بود . صحنه‌های شکارمتناوباً با مناظری مشحون از ستیزه با جانوران وحشی تصویر میشد : گاه یك شکارگر کمان خویش‌را خم میکند ، یا دهقانی ورزاو خود را با حلقه‌ای که از بینی اوعبور داده میراند ، وزمانی نیزعده‌ای از رقاصان رقص‌مقدسی را اجرا میکنند (ش۱۳) .



ش ۱۲ ـ تپه حصار : گیلاس منقوش

درمدت بیش ازهزارسال که سه مرحلهٔ نخستین زندگانی انسان ماقبل تاریخ دردشت طول کشید ، هنرمند هرگزخودرا درشیوه‌ای که درآن مهارت یافته بود محدود نمیکرد ، بلکه زمانی که به‌سبك تزیینی کاملاً علاقمند میگردید دایماً به‌تغییرآن اقدام مینمود . این‌هنر، که ازمنابع خاص‌خود سیراب میشد وازجنبش و







ش ۱۳ ـ ظروف منقوش سیلك (الف و ج) و شوش

حرکت لبریز بود ، تجدید میگردید و تغییر شکل میداد ، و قدرت و بقای آن به‌سرزمینهایی بسیاردور ازحدود وثغور طبیعی نجد ایران سرایت کرد .

این نقاشی آیا کمابیش تقلید صادقانه‌ایست اززندگانیی که هنرمند دراطراف خود میدید وآنرا روی ظروف سفالین خویش منعکس میکرد ، یا در پشت این رموز ونشانه‌های بسیار و متنوع ، میل به‌بیان مطلبی نهفته است ؟ بطورخلاصه چنانکه بعضی از دانشمندان تصور کرده‌اند آیا این نقاشی در حکم نویسندگی بوده‌است ؟ ما نمی‌خواهیم این مسأله‌را حل کنیم ، ولی معهذا توجه خوانندگان‌را بدین نکته جلب می کنیم که این عهد مترقی ظروف منقوش در نجد ایران ، در اواخر ، مقارن با زمانی‌است که در دشت مجاور (بین‌النهرین) بشر یکی‌ازعجیبترین اکتشافات خود یعنی‌فن نوشتن‌را به‌وجود آورد . در این‌صورت آیا باید معتقد شویم که مخترع خط ازفن نقاشی پیشه‌وران نجد ایران ، که دربرابرچشمان خود تصاویر آماده و علایم و نشانه‌هایی داشته‌اند ، الهام گرفته‌است ؟ درهرحال این امر امکان دارد ، وبایدضمناً بدانیم که این هنر نمایندهٔ مرحله‌ای‌است که راهی‌را به‌سوی خط تصویری نشان می‌دهد .

کوزه‌گراین عهد به‌فن قالب ریزی هم‌آشنا بود ، و برای مجسمهٔ همه نوع جانوران ، اسباب‌بازی برای کودکان ، ویا هدایای نذری به‌پیشگاه رب‌النوع موکل برحمایت‌اغنام واحشام قالب‌سازی می کرد . تعدادی مجسمه های سفالین ازربةالنوع مادر وخداوند خصب نعمت وفراوانی‌در دست‌است ، که اغلب هم بدون سرپیدا شده واین نقص‌عمدی بوده‌است ، زیرا می‌خواسته‌اند بدین وسیله دیگران‌را از استعمال پیکرهای سفالین ، پس‌ازمرگ مالك آن ، مانع شوند .

صنعت فلزکاری نیز به‌ترقی خود ادامه داد : مس‌را ذوب و ریخته گری می کردند، وشماره وتنوع اشیا بیش‌ازپیش‌بود ؛ اما ابزارسنگی‌همچنان‌مورداستعمال

واستفادهٔ عموم بود، وبه‌تدریج جای خودرا به‌تبرصاف، تبرهموار مسی و کج‌بیل‌دارای ثقبهٔ اتصال‌داد. دشنه‌ها وچاقوهای‌مسین درخانه‌های متعلق به‌این‌دوره یافته‌شده‌است.

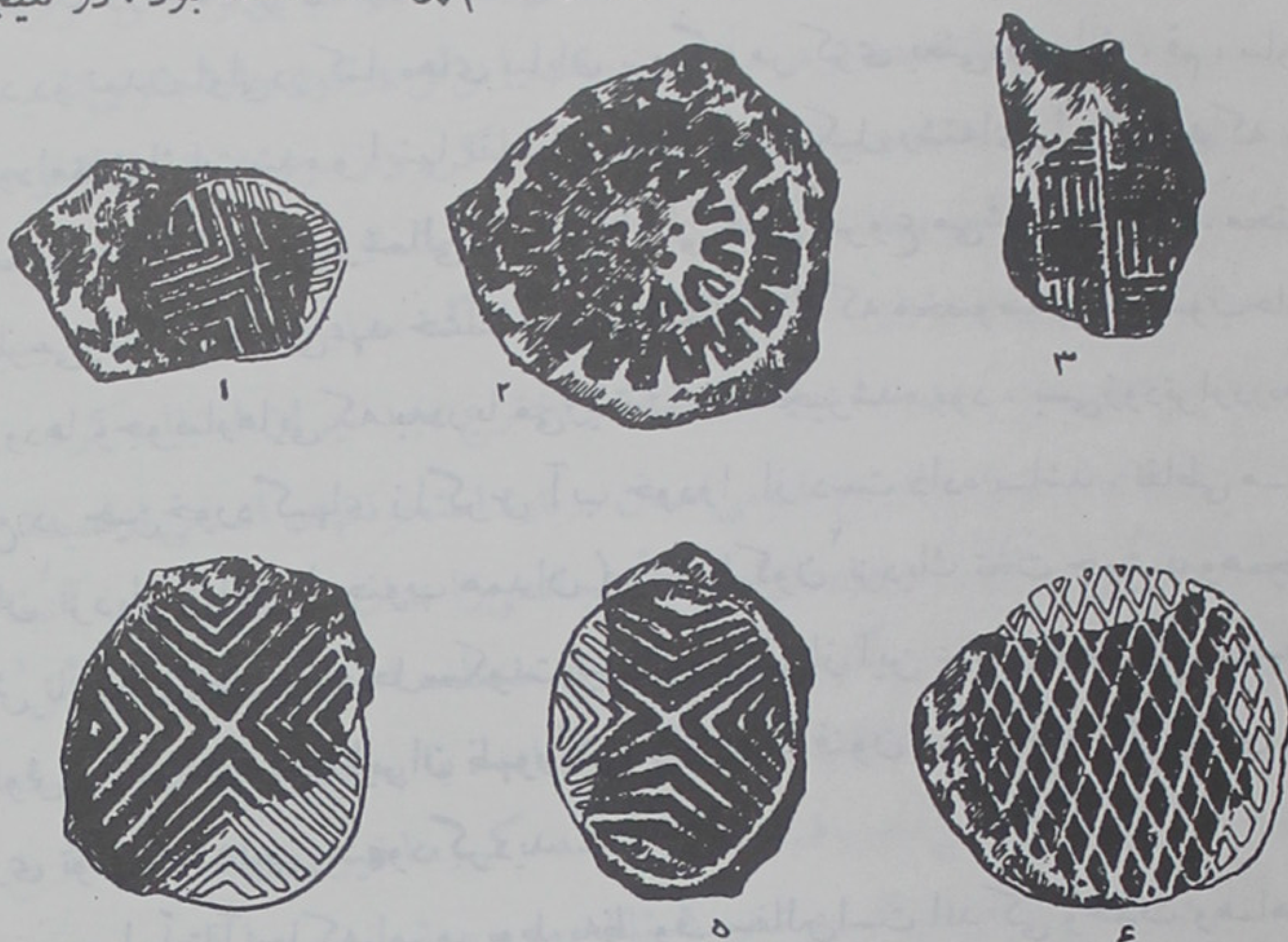
پیشه‌ور به‌ساختن لوازم آرایش آغاز کرده بود از قبیل آیینه (صفحهٔ همواری که اطراف آن اندکی برآمده‌است) وسنجاقهای‌بزرگ با سرنیمکره شکل. جواهر بیش از پیش تنوع یافت و ازحیث مواد غنی‌ترشد: علاوه برصدف وعقیق و فیروزه، مهره‌ها وحلقه‌هایی ازسنگ بلور، سنگ لاجورد، که ازپامیر[1] می‌آوردند، ویشم‌سبز که ازنقاط دورتر حمل‌می‌شد، مورد استعمال‌قرار گرفت.

همانطور که تجارت توسعه می‌یافت، ضرورت ایجاب می کرد که محتویات یك خمره یا یك عدل‌باررا تضمین ومراقبت کنند تا مال‌التجاره دست نخورده تسلیم شود. برای تشخیص‌مالکیت، مهررا استعمال‌می کردند: روی کلوخه‌ای از گل‌رس علامت گذاری می‌شد و آنرا در دهانهٔ خمره جا می‌دادند و یا به‌طنابی می‌بستند. قدیمترین شکل‌مهر، که مدتها تغییری در آن داده نشد، به‌صورت تکمهٔ مخروطی شکلی ازسنگ و متصل به‌یك حلقه بود. در ابتدا تزیینات هندسی قاعدهٔ اصلی بود (ش۱٤)، امـا بزودی تجسم اشکال انسان، نباتات و برخی علایم، که بدون‌شك از تزیینات ظروف سفالین الهام گرفته بود و شاید مانند همان تزیینات مفهوم تحریررا داشت معمول گردید.

طی این مرحله از تمدن در نجد ایران، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در تمام رشته‌های فعالیت بشری روی داد. درآغازعصری که در آن جوامع بدوی همسایه‌را با ایجاد اجتماعات ومراکزتدبیرمدن منظم می‌ساختند، توسعهٔ تدبیرمنزل درایران صورت گرفت، ولی‌هرچند تدبیرمدن در دشت پرثروت بین‌النهرین عملی شد باز در ایران چیزی قابل‌مقایسه با آن به‌وجود نیامد. وضع طبیعی نجد خشن ونا هموار،

۱- Pamirs

واحه‌ها درمناطق صعب و دشوار متفرق ، وجمعیت هم پراکنده شده بود . در نتیجه ،



ش ۱۴ — سیلك : نقوش مهرها

پیشرفت وتکامل شهرنشینی به‌تأخیرافتاد ، وجامعه باآنکه از لحاظ خانواده بیش از پیش توسعه یافته بود ، قرنها در مرحلهٔ ماقبل تاریخی‌باقی ماند . تنها مورداستثنایی منطقهٔ جنوب غربی‌دشت سوزیانا (شوش)بود ، که‌امتداد طبیعی‌بین‌النهرین‌است ، واز مزایای مشابه دشت‌اخیرمتمتع بود . ازآغازهزارهٔ سوم ق . م . دراین قسمت ایران ، مرکزیتی‌درزندگانی‌مدنی ایجاد شد ، وهمینجا بود که‌نخستین‌دولت متمدن (عیلام) نشأت یافت .

این سه مرحلهٔ تمدن ماقبل‌تاریخی‌ایران که در فوق تشریح شد . در همه‌جا ،

آنچنانکه درنجد ایران مورد تحقیق و آزمایش قرار گرفته مشخص نگردیده‌است. وجود دو تمدن اولی در کناره‌های بیابان بزرگ مرکزی یعنی درسیلك، قم، ساوه، ری ودامغان اثبات شده و اینها نقاطی هستند که تشکیل رشته‌ای را می‌دهند که بعد ازمنحنی سواحل غربی وشمالی دریای داخلی قدیم شروع می‌شود (ش ۱۵). محتمل به‌نظر می‌رسد که درطی عهد خشك این منطقه ازخاك که مخصوصاً براثر رسوب حاصل از رودها وجویبارهایی که به‌دریا می‌ریخت حاصلخیز شده بود، بسی زودتر ازدره‌های واقع در چین‌خورد گیهای زاگرس آب خودرا از دست داده باشد. نقاطی مانند گیان[1] نزدیك نهاوند (جنوب همدان) و تل باکون[2] نزدیك تخت جمشید وهمچنین شوش تا پایان عهد دوم محل سکونت نبود، اما پس از این عهد، تمدن ظروف سفالین منقوش در سراسر نجد ایران ظهور کرد و در همهٔ فنون مربوط به‌سفال سازی و فلز سازی توسعهٔ متشابهی مشهود گردید.

مسلماً تا آنجا که امر مربوط به‌ظروف سفالین‌است اندکی وحدت وهماهنگی دیده می‌شود، اما این وحدت فقط در افزایش جاذبهٔ این فن غنی و ابتدایی‌است. هرناحیه وهرکارخانه دارای اشکال متنوع و مخصوص ظروف سفالین و تزیینات آنها بوده‌است، و تنوع سبکها دارای لطف مخصوص‌است؛ کوزه گر شوش جامی بلند و باریك با دیواره‌های نازك اختراع کرد، در حالیکه پیشه‌ور تخت جمشید به‌شکل مخروط ناقص علاقه میورزید، و ظرف سازان سیلك یا حصار به‌ساختن کاسه علاقمند بودند. اگر یکی از این مراکز، ثقل بیشتر وظرافت کمتردر ترسیم نشان می‌دهد، یا دیرتر به‌واقع پردازی یا مصنوعی سازی می‌رسد چه اهمیتی دارد؟ خصیصهٔ تنوع اختراع تصاویر خود نخستین میزانی‌است برای آنکه حس هنرمندی عالی قوم آفرینندهٔ هنرمذکور تشخیص داده شود.

۱– Giyan ۲– Tell Bakoun (بعضی باکوم تلفظ کنند. م.)

شکل و صورت ظروف تثبیت شد و در اطراف و جوانب پرتوافکن گردید ، و براثر خوبی آن، منطقهٔ انتشارش مرتباً دورتر رفت. این فن درطول جادهٔ جنوبی تاسیستان کشیده شد ، واز آنجا به‌بلوچستان ودرهٔ سند سرایت کرد وازسوی شمال شالدهٔ فرهنگ وتمدنی‌را که در واحهٔ مرو یافته شده‌است بنانهاد ، وباحتمال قوی به‌بلخ (باکتریا) ، که مواضع ماقبل تاریخی آن انتظار بیل و کلنگ حفاران‌را می کشد ، رسید . چنانکه خواهیم دید ، مغرب‌زمین نیز بعدها ازاختر ع نجد ایران استفاده کرد .

مطالعات مربوط به‌تاریخ طبیعی‌انسان دربارهٔ استخوانهای انسانی ازقدیمترین سکنهٔ واحه‌های مذکور ، وجود نژادکاملاً متجانسی‌را نشان نمی‌دهد ، و تا آنجا که اطلاع داریم حتی‌نمی‌توانیم بگوییم که دوصورت مختلف انسان مستطیل الرأس[1] که دراین نقاط دیده می‌شود متعاقب یکدیگر بوده‌اند ، یا بعکس دوشاخه از دسته‌ای واحد که به‌نام بحرالرومی[2] معروف‌است می‌باشند . گروه اخیر درعهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی ، ازبحرالروم تا ترکستان روس‌و درهٔ سند ، پراکنده بوده‌است . عموماً این‌دوشکل‌را بنام‌آسیانی[3] می‌خوانند، وآن اصطلاحی‌است‌ناشی ازجنبهٔ‌منفی، بدین معنی که معرف نژادی ازبشراست که نه به‌دستهٔ سامی‌متعلق‌است و نه به‌دستهٔ هند و اروپایی . بعضی ازدانشمندان که درصدد تصریح بیشتری بوده‌اند ، این نژادرا قفقازی[4] یا خزری[5] ویا یافثی[6] نامیده‌اند . دراین‌نژاد سه دسته مشخص‌اند :

۱ـ اورارتیان[7] یا وانیان[8]، سکنهٔ قدیم ارمنستان ؛کاسیان[9] ،عیلامیان[10] ، ختیان (هیتیان)[11] ومیتانیان[12] .

---

۱ ـ Dolichocéphale (انسانی که طول جمجمهٔ وی تقریباً یك ربع از عـرضش بیشتر باشد . م .)

۲ـ Méditerranéen ۳ ـ Asianique (این اصطلاح با Asiatique بمعنی آسیایی فرق دارد ، از آنرو ما آنرا به‌آسیانی تعبیر میکنیم . م .)

۴ـ Caucasienne ۵ـ Caspienne (کسپی)

۶ـ Japhétite ۷ـ Ourartiens ۸ـ Vanniques ۹ـ Kassites ۱۰ـ Elamites

۱۱ـ Hittites ۱۲ـ Mitanni

۲ ـ لیکیان[۱]، کاریان[۲]، میسیان[۳] وهمچنین اتروسکیان[۴] واقریطشیان[۵].

۳ ـ ایبریان[۶] و باسکان[۷].

به‌نظر می‌رسد کـه همهٔ اینان به‌زبانی پیوندی[۸] سخن می گفتند، و این امر موجب این فرضیه شده که شومریان[۹] نیز به‌همین دستهٔ نژادی متعلق بوده، ولی در عهدی بسیار بعید ازآن دسته جدا شده‌اند. این منشأ آسیانی که مابین همهٔ اقوام آسیای غربی مشترك‌است، بعدهـا موجد فرهنگ این نـاحیه خواهـد گردید، و مخصوصاً هنری‌را به‌جود خواهدآورد که آنرا متعلق به‌آسیای غربی‌می‌دانند وایران نیز، با تمدن ظروف سفالین منقوش‌خویش، به‌منزلهٔ یکی ازعناصر مشکلهٔ توسعهٔ آن به‌شمار می‌رود.

اطلاع ما دربارهٔ دین قدیمترین سکنهٔ ایران بسیاراندك‌است. دربین‌النهرین، که سکنهٔ بدوی آن ازهمان منشأ سکنهٔ نجد ایران بودند، معتقد بودند که حیات آفریدهٔ یك ربة‌النوع‌است، وجهان درنظر آنان حامله بود نه زاییده، ومنبع‌حیات، بعکس‌آنچه مصریان می‌پنداشتند، مؤنث‌بود نه مذکر. بسیاری ازپیکرهای کوچك ازربة‌النوعی برهنه که درامکنهٔ ماقبل‌تاریخی‌ایران پیدا شده‌است به‌ما اجازه می‌دهد بگوییم که انسان ماقبل‌تاریخی نجددارای این گونه معتقدات بوده‌است. این‌ربة‌النوع محتملاً همسری داشته که اونیز رب‌النوع بوده، ودرآن واحد هم شوهر وهم فرزند او محسوب می‌شده‌است. بلاشك در این مذهب ابتدایی‌است کـه ما می‌توانیم مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران‌را بجوییم. این عادت در مغرب آسیا رایج بود، ایرانیان[۱۰] وبعدنبطیان ازملل‌بومی آنرا ارث بردند[۱۱]، وهمچنین اساس‌ازدواج‌بین‌مادر

---

۱ ـ Lyciens ۲ ـ Cariens ۳ ـ Mysiens ۴ ـ Etrusques ۵ ـ Crétois
۶ ـ Ibères ۷ ـ Basques ۸ ـ Agglutinante ۹ ـ Sumèriens

۱۰ ـ دربارهٔ رد و قبول این امر سخن بسیار گفته‌اند: رك. دارمستتر «زند و اوستا» ج ۱ ص ۱۲۶؛ دینشاه «اخلاق ایران‌باستان» چاپ ۲ ص ٥٤؛ «ارداویرافنامه» چاپ بارتلمی، پاریس، فصل ۱۱؛ وست ←

وپسررا ـ که کمترسابقه دارد ـ درهمین آیین باید جستجو کرد . نیزممکن‌است که رسم انتساب به‌مادران کـه در نزد عیلامیان و اتروسکیان و مصریان و مخصوصاً در لیکیه[۱] بسیارمعمول بود ، دراینجا نشأت یافته باشد . بی‌فایده‌نیست تذ کرداده شود که در میان بعضی از این مللزن فرمانده سپاه بود ، ازجمله در میان طایفهٔ گوتی[۲] کـه کوه‌نشینان ساکن درهٔ کردستان بودند .

وضع سیاسی بلاشك مبتنی بردسته‌بندی خانواده و شورای ریش‌سفیدان بود . اندیشهٔ اعطای قدرت به‌یك فرد ، یك رئیس که بعدها مبدل به‌شاه شد ، تا مدتی‌بعد در نجد ایران تحقق نیافت . اوضاع ایران به‌توسعهٔ مراکزی کـه دور از یکدیگر بودند ، و درنتیجه ازمشاجراتی کـه منتج به‌جنگ می‌شد مصون وبر کنار ماندند ، مساعدت می کرد .

ایران درآغازهزارهٔ سوم ق . م .

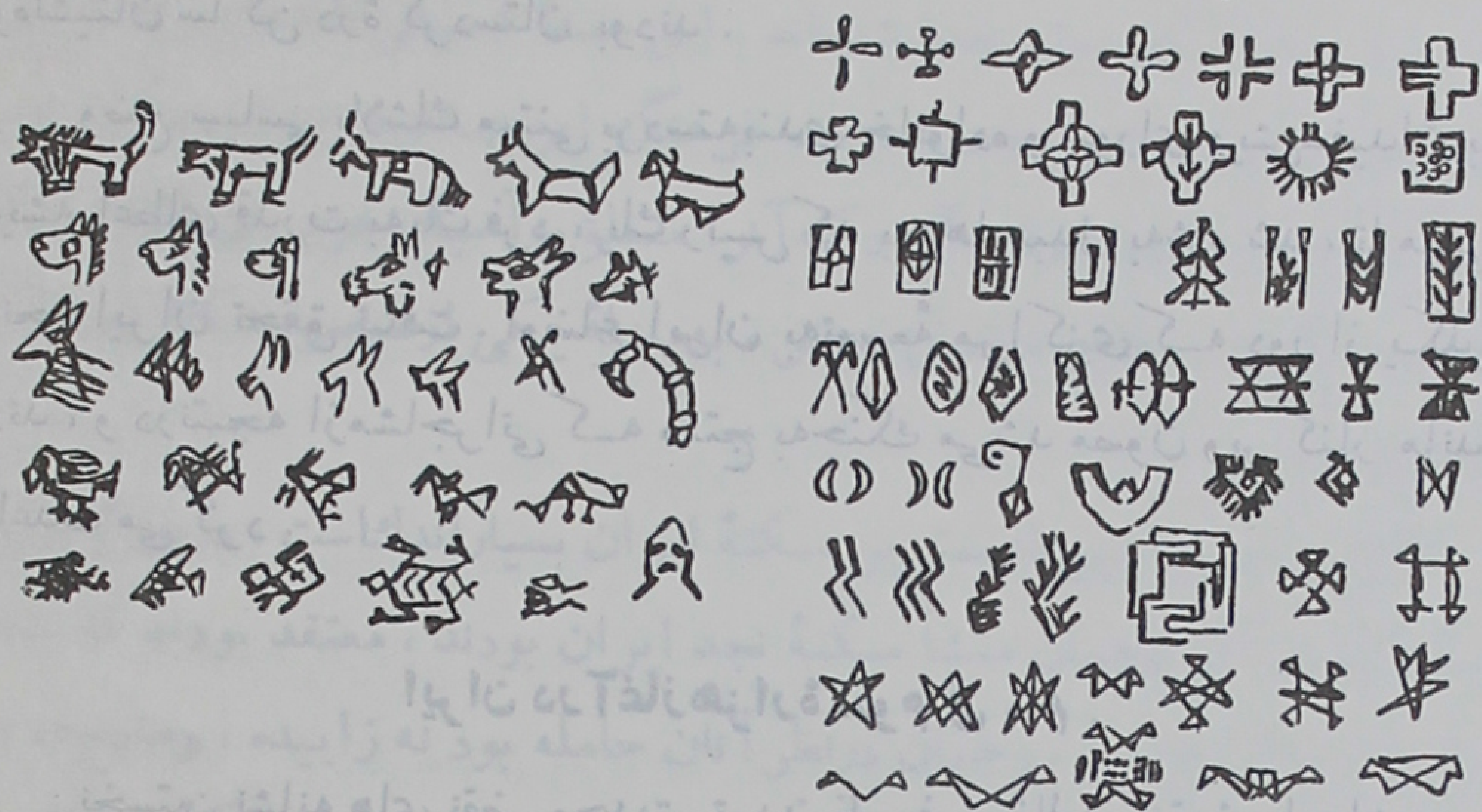
نخستین نشانه های نقض وحدت تمدن ظروف سفالین منقوش ایران ، در طی نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم ق . م . به‌وجودآمد . درشوش ، ظروف سفالین منقوش ناگهان متوقف گردید ، وجای آنرا ظروف قرمزیك رنگ دارای دسته ونوك لوله‌یی گرفت . این امردردشت بین‌النهرین نیزوقوع یافت ؛ دراین کشور، عهدمشهور به‌اوروك‌چهارم[۳] امتیازی دارد ، وآن اهمیت اساسی درتوسعهٔ تمدن بین‌النهرین داشته‌است . اختراع

→«معنی ختوك‌دس» (در«متون پهلوی» II ص ۴۳۰ ــ ۳۸۹) ؛ کریستنسن «ایران درزمان ساسانیان» ۱۹۴۴ ص۳۲۳؛ ترجمهٔ کتاب اخیر، چاپ دوم، کتابفروشی ابن‌سینا ،ص۳۴۷؛ مجلهٔ مهر۳:۱(ترجمهٔ اردویرافنامه) به‌قلم یاسمی ؛ همان مجله ۳:۴ (اعتراض برمقالهٔ مذکور یاسمی) (م .)

۱۱ ــ میتوان دراین نکته تردیدکرد ؛ یکی ازسرودهای کهن «ریگ‌ودا» دربارهٔ جمشید Yama وخواهرش yami که بشر نخستین‌اند ، اشاره به چنین رسمی دارد (سرود دهم ازدفتر دهم) ، واین نکته منافی اقتباس رسم مذکور ازبومیان ایرانست (دکتر یارشاطر ، معرفی کتاب حاضر ، مجلهٔ سخن ۶ : ۸ ص ۷۵۵ ؛ ایضاً مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۳ : ۱ ص ۷۷) (م .)

۱- Lycie   ۲- Guti   ۳- Uruk IV

خط دراواخر عهد مذکور صورت گرفته‌است . اندکی بعد ، درطی آخرین قرنهای پیش از ۳۰۰۰ ق . م . تمدنی در شوش پدید آمد ، که هرچند تحت نفوذ قوی بین‌النهرین قرار گرفت ، خط مخصوص خودرا ـ که به‌نام «عیلامی‌مقدم»[۱] خوانده میشود (ش۱۶)ـ ایجاد کرد ، ومعاصر عهد جمدت نصر[۲] دردشت مجاور (بین‌النهرین) بود .



ش ۱۶ ــ خط عیلامی مقدم

شوش تنها ناحیهٔ جنوب ایران نبود که تحت نفوذ غربی قرار گرفته بود : حفریات اخیر درشمال شرقی خلیج فارس نشان داده‌است که سراسر ساحل شمالی آن منطقه نفوذ جدیدرا پذیرفته بود . در طی هزارهٔ پس ازاین عهد ، ایران جنوبی به‌مبارزه‌ای دایمی ، ضدنفوذ قوی ومداوم فرهنگ بین‌النهرین ، مبادرت داشته‌است . مراکزواقع درقسمت مغرب نجد ایران به‌نظر نمی‌رسد که تحت فشارخارجی قرار گرفته باشند . سنت ظروف سفالین منقوش دوام یافت و کوزه گر گیان[۳] ، که نسبت به‌سبکهای قدیم وفادارمانده بود ، به‌جستجوی نمونه‌های جدیدبرای اشکال‌وتزیینات

۱ـ Proto - élamite ۲ـ Jemdet Nasr ۳ـ Giyan



شکل ۱۵ - نقشهٔ ایران قبل از تاریخ

ظروف خود ادامه داد. درشمال‌شرقی چیزی معادل آنها مشهود نگردیده و درحصار ـ نزدیك دامغان ـ تغییرسبك بطیء وخشنی‌وجود داشته که مدت چند قرن دوام یافته است. درهراستقرار و اسکانی پس از اسکان قبلی، تعداد ظروف گلی کاسته می‌شد، و جای آنهارا ظروف سیاه یاخاکستری که به‌سیاه میزد می گرفت. این‌ظروف دررنگ وشکل کاملاً درنجد ایران غریب می‌نماید (تص ٥). با مداقه دراین اشکال، به‌نظر می‌رسد که در آنجا نفوذی تدریجی‌ازطرف بیگانگانی که درمیان سکنهٔ‌بومی‌استقرار یافته بودند، اعمال‌می‌شد.

ما چیزی در باب منشأ و اساس این فرهنگ جدید نمی‌دانیم، وحتی اکنون نمی‌توانیم بگوییم کدام ملت آنرا با خود آورده‌است. به‌نظرمی‌رسد که فرهنگ مذکور ازنواحی مجاور جیحون و سیحون، ازدشتهای ترکستان روس، یا شاید از نواحی‌دورتر، قلب‌آسیای مرکزی، آمده باشد. این‌فرهنگ درشمال‌شرقی نجدایران گسترده شد، اما بعداً درشمال اهمیتی روز افزون یافت و آنگاه طول کرانهٔ دریا[1] را پیموده درکاپادوکیه رسوخ یافت. درناحیهٔ اخیرظروف خاکستری که بخش سفلای آنها مقعراست ـ وآن ظاهراً یکی از خصایص نردیك[2] است ـ در «کول‌تپه» یافته شده. فرهنگ مورد بحث که شبیه به‌فرهنگ بین‌النهرین قدیم‌است، نسبت به‌ظروف لوله‌دار علاقه نشان می‌دهد.

قسمت مرکزی نجد ایران از نفوذ خارجی‌مصون نماند. درسیلك، خانه‌های متعلق به‌پایان عهدسوم متروك شد، وطبقهٔ ضخیمی‌ازخاکستر که روی آنهاراپوشانده، نشان می‌هد که این خانه‌ها طعمهٔ آتش‌شده‌است. مردم خرابه‌های آنهارا برای شالدهٔ مساکن جدید خود به‌کاربردند. دراین زمان ظروف منقوش‌ازبین رفته وجای آنهارا ظروف قرمز و خاکستری یکدست گرفته‌است. شکلهای ظروف مزبور عیناً شبیه

---

۱ ـ دریای خزر (ت. ا.)

۲ ـ Nordique

ظرفهایی‌است که درشوش ، در آخر هزارهٔ چهارم شناخته شده‌است . مهر کلوخی جای خودرا به‌مهر استوانه‌یی داد ، و آن نشانهٔ قطعی‌ورود خط درالواح خاك رسی‌می‌باشد . الواحی که به‌خط عیلامی‌مقدم[1] تحریرشده ، همراه مواد مذکور درحفریات پیدا شده است . به‌نظرمی‌رسد که نفوذبطیء وصلح جویانهٔ مردمی که ظروف سفالین سیاه به‌کار می‌بردند درشمال‌شرقی نجدایران ، باظهورتمدنی که خط عیلامی‌مقدم‌را همراه‌آورده وحاکی ازهمهٔ علایم غلبهٔ خشونت آمیزاست ، اختلاف بسیار داشته‌است . درسیلك ، قوم اخیرتمدنی وارد کرد که بدون‌شك عالی‌تر ، غنی‌تر و بسیار مترقی‌تر بود ، واین نتیجهٔ آمیزش فرهنگ بومی با فرهنگ بین‌النهرینی است که در شوش در طی‌قرنهای پیشین صورت گرفته بود . وجود مختصات آثار شوش در سیلك و وحدت تام فرهنگ سیلك با تمدنی که در شوش شناخته شده ، نشان می‌دهد که تمدن مذکور جبراً به‌سیلك تحمیل‌شده‌است .

خانه‌ها با دقت بیشتر ساخته شد ، ولی‌درها به‌طرز عجیبی پست و کوتاه بود . در مدخل ، اجاقی‌قرارداشت دارای دوقسمت که یکی‌برای طبخ غذا ودیگری ، از قرارمعلوم ، مختص پختن‌نان بوده‌است . دریك طرف‌خمرهٔ کوچکی برای آب‌درزمین قرار داده بودند . در این خانه ، اثاثه ولوازم مختصری از گل کوفته مشاهده می‌شود که هرچند بدوی و مقدماتی‌است ، معهذا احتیاج به‌طاقچه‌ها یا چینه‌های کوچك سنگی‌را برای نگاهداری اشیاء و آذوقه‌های مختلف می‌رساند . مرده‌را دولا در عمق ۲۵ سانتیمتری[2] کف‌اطاق دفن می کردند . لوازم مختلف میت نیز همراه او بود ، و غنی‌تر ازمقابر کم اهمیت متعلق به‌عهد پیشین درسیلك به‌نظرمی آید (ش۱۷) .

باظروف سفالی جدید ، بطریهای کوچك‌مرمرین که محتملاً به‌منظورریختن عطریات ساخته می‌شد ، دوریهای کوچك سنگی که با دقت آنهارا می‌تراشیدند ،

۱- Proto – élamite ۲ـ درحدود یك پا (ت . ا .)

لوازم آرایش مانند آیینه‌های مسین که تقریباً به‌شکل صفحه‌ای محدب بود ، پدید آمد . مرده‌را با جواهر بیشتر می‌آراستند مانند زینت آلات سیمین که به گردن می‌آویختند و آنرا به‌وسیلهٔ قیر مرصع به‌لاجورد می‌ساختند ، صدف وطلا ، زیورهای دیگر که مفضض بود ، گوشواره‌هایی که ازطلا یا لاجورد ساخته می‌شد ، دستبندهای

ش ۱۷ ــ سیلك : قبرهای متعلق به عهد خط عیلامی مقدم

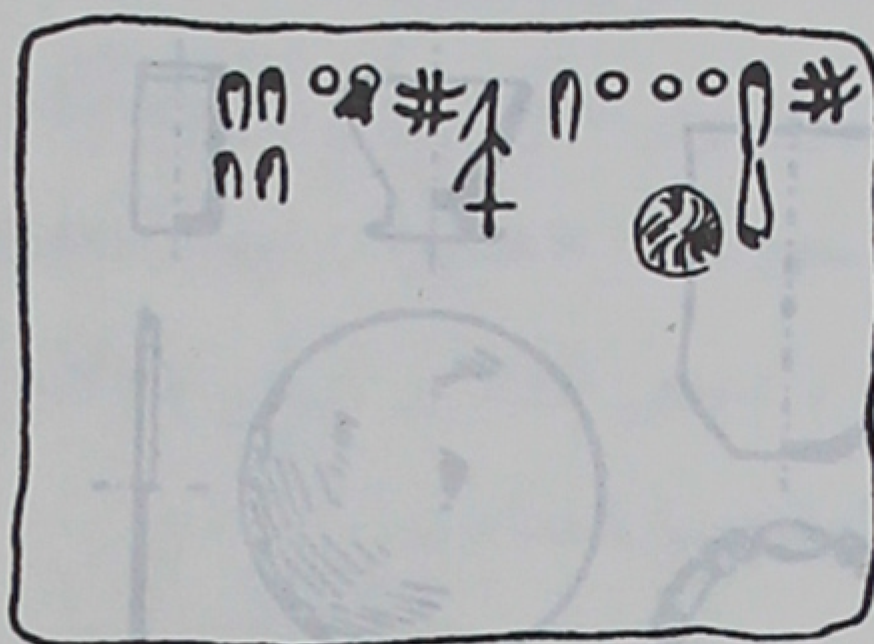
سیمین و گردن‌بندهای طویل با مهره‌های طلا ، نقره ، لاجورد ، عقیق و سنگ سفید (ش۱۷) . تنوع موادی که به‌کار می‌بردند ، وظرافت کار ، می‌رساند که‌این جواهرسازی ـ که درشوش وحتی‌شاید دربین‌النهرین معمول بوده ـ پیش‌آهنگ جواهریست که در مقابرسلطنتی اور[1] پیدا شده وآنهمه مورد اعجاب جهانیان گردیده‌است .

اهمیت تمدنی که درشوش‌شناخته شده ، وتاقلب نجد ایران نفوذ یافته ، بالاتر از همه به‌جهت استعمال خطاست . الواح مکشوف (ش۱۸) تا کنون خوانده نشده ،

۱- Ur

اما خط نیمه تصویری آنها معرف پیشرفتی است در نخستین خط تمام تصویری. دانشمندان اعداد وجمع آنهارا توانسته‌اند تشخیص دهند ، واین خود موجب شده که آنهارا اسناد شغلی ازقبیل صورت حساب یاقبض رسید محسوب دارند . این امر ازآنجا تأییدمی‌شود که دربعضی ازاین الواح که ما درسیلك کشف کرده‌ایم ، طنابی عبور داده بودند کـه به‌وسیلهٔ آن می‌توانستند آنهارا به‌کالا متصل کنند . با نوشتن ، استعمال مهرهای استوانه‌یی معمول گردید وطبع آن روی خاك رس نرم لوحه ، معرف امضای

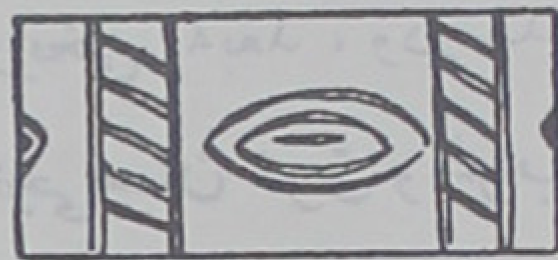
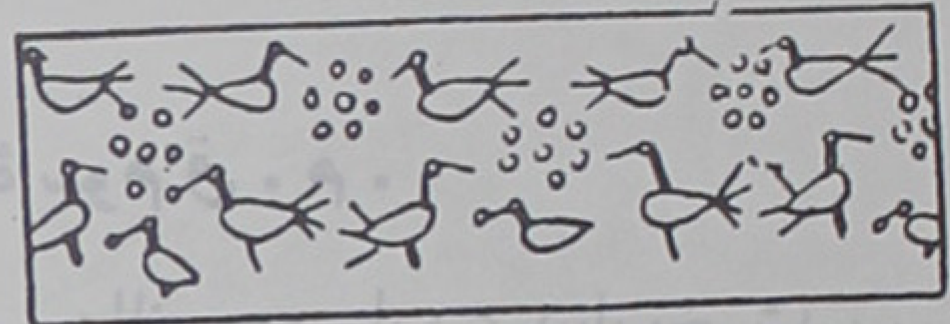
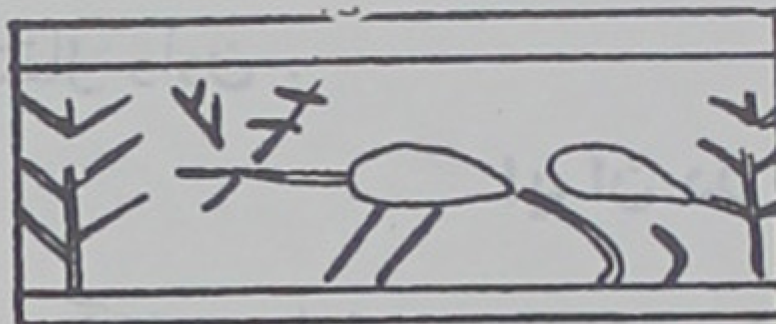
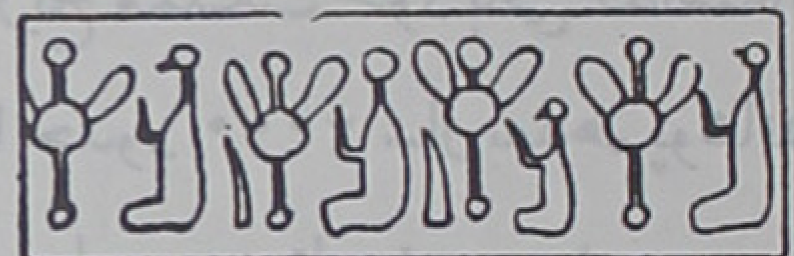




ش ۱۸ ــ سیلك : لوحهٔ عیلامی مقدم

مالك بود . علایم این نوع حکاکی به‌نظرمی‌رسد که با فن ساختن ظروف منقوشی که درعهد پیشین درنجد ایران رواج داشته ، مرتبط باشد. سیلك تنها نقطه‌ایست درنجد کـه پیش ازعهد هخامنشی ، مدارك کتبی به‌دست داده‌است (ش ۱۹) . بدین وجـه استعمال خط درایران ثابت شده ، هرچند که آن در دشتهای جنوبی اختراع گردیده وبا تمدن بین‌النهرین کاملاً وابسته است . خط براثر توسعهٔ تمدن و فرهنگ عیلامی ، متعاقب فتوحات سیاسی وارد نجد ایران گردید ، ومحققاً هدف اقتصادی نیز از آن منظوربوده‌است . تازمانی که تمدن عیلامی درمرکزایران باقی‌بود ، خط دوام یافت ، اما ترك این دارالتجاره به‌نظرمی‌رسد که موجب ازبین رفتن خط درمدت چندین قرن درایران شده باشد .

ما ملاحظه کرده‌ایم که مراکز مختلف ایران در آغاز هزارهٔ سوم ق . م . تابع تأثیراتی بود که از نواحی مختلف خارج نجد وارد می‌شد . این نفوذها که به‌طور عدم تساوی اعمال می گردید ، و گاهی از جنوب غربی و زمانی از شمال شرقی می آمد ، موجب تغییراتی در تمدن اقدم ایران شد ، وتا حدی سبب آشفتگی یا به‌عبارت دیگر تعدیل



ش ۱۹ ــ سیلك : مهرهای استوانه‌یی متعلق به عهد لوحه‌های عیلامی مقدم

وضع هزارسالهٔ آن گردید . درهرحال ایران آنهارا هضم کرد ودرعین‌حال به‌توسعه و انبساط تمدن خاص‌خود درخارج ادامه داد ، چنانکه در عهدی که ایران ازدیگران اقتباس می کرده ، همچنان به‌دیگران عاریت می‌داده‌است . در اینجا فقط یك مثال می آوریم : تمدنی که درنیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم ق . م . در بین‌النهرین شمالی ــ آشور

آینده ـ ظهور کرد ، سبك کوزه سازی فاخررا پذیرفت و توسعه داد . شکل کاسه‌یی وتزیینات منقوش آن ، می‌رساند که ظاهراً ازمراکزایران ـ که بهترین آنها درسیلك وحصارشناخته شده ـ مأخوذاست .

ایران ، چنانکـه دیده‌ایم ، شاهراهی بود برای نهضت ملل وانتقال افکار . از عهد ماقبل‌تاریخی به‌بعد ، ودر مدتی بیش از هزارسال ، وی این وضع مهم‌را به‌منزلهٔ واسطه ومیانجی‌میان شرق و غرب حفظ کرد . در عوض آنچه او دریافت می‌داشت ، هرگزاز تأدیه باز نایستاد ؛ عمل او عبارت بود ازدریافت داشتن ، توسعه بخشیدن و سپس‌انتقال دادن .

ایران در هزارهٔ سوم ق . م .

درآغاز هزارهٔ سوم ق . م . دشت غنی‌بین‌النهرین وارد عهدتاریخی‌شد ، وبراثر متونی که ساکنان دشت واقع بین‌دوشط دربارهٔ تاریخ مملکت خود باقی گذاشته‌اند ، نخستین اشعهٔ نور ، درظلمتی که تاریخ ایران‌را تا حدود ۲۰۰۰ سال‌بعدهم پوشانده ، نفوذ کرده‌است . در هرحال عیلام‌را ـ کـه بزودی وارد عهد تاریخی می‌شود ـ بـاید مستثنی دانست . اما در بارهٔ نواحی شمالی دشت شوش ، اطلاعات کمی که ما داریم غالباً منحصراً از منابع بابلی‌است . بعلاوه ، محوطه‌ای که در خصوص‌آنهـا متون مذکوربحث میکنند ، در داخل ایران چندان پیش‌نمیرود ، زیراآنها فقطازنواحی سرحدیی گفتگومی کنند که توسط ملل ساکن تپه‌ها مسکون بود ، و مردم شومر وقوم سامی‌نژاد دشت بین‌النهرین دایماً با ایشان درتماس بودند . این اقوام ازجنوب به‌شمال عبارت بودند از : عیلامیان ، کاسیان[1] ، لولوبی[2] ، وگوتی[3] (ش۲۰) . همهٔ اینها بیك دستهٔ نژادی متعلقند . زبان‌آنان به‌هم وابسته است ، و فشارمستمردشت بین‌النهرین ، که پیشتربصورت پادشاهیهای متمدن درآمده بود ، همهٔ آنانرا مجبور

۱ـ Kassites ۲ـ Lullubi ۳ـ Guti

کرد که در یك زمان متحد شوند ، هرچند که این اتحاد موقت بود . نزاع عظیم بدویان ونیمه بدویان باسکنهٔ خانه‌نشین ادامه یافت . در نظریك منشی بابلی که در این‌عهد میزیست ، عالم تمدن به‌دامنه‌های زاگرس[۱] خاتمه می‌یافت[۲] . حال‌چنین بود تا زمان ورود ایرانیان ، یعنی‌دوهزاروپانصد سال بعد ، و تأسیس نخستین شاهنشاهی هخامنشیان، که جهان مزبورازسرحدهای مذکوربه‌عقب کشیده وبه‌دورترین نقاط ، درآسیای مرکزی ، برده شد و ثغورآن به‌شمال سیحون رسید . هرزمان که کشور بابل تحت سلطنت سلسله‌ای جدید وقوی‌بود ، فشاردشت بین‌النهرین برسکنهٔ جبال شدید میشد . انحطاط بابل ازسوی دیگر به‌منزلهٔ شیپورجمعی‌بود برای‌اقوام‌ساکن تپه‌ها ، که‌آنها را به‌پایین فراخواند، تا دشت غنی‌مذکوررا غارت کنند وحتی گاهی آن‌را در مدتی کمابیش طویل ، اشغال نمایند .

غالباً باید عیلام را ازاین توصیف‌کلی مستثنی کرد . عیلامیان ـ از جبالی که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال ومشرق احاطه کرده ـ فرودآمده‌بودند و در ربع اول هزارهٔ سوم ق . م . سلسله‌ای تشکیل داده‌بودند که برناحیهٔ وسیعی از دشتها و جبال ـ شامل‌بخشی‌مهم ازسواحل خلیج فارس‌وبوشهر ـ حکومت میکرد . کتیبه‌ای که متعلق به‌یکی‌از پادشاهان‌است در این حدود کشف شده[۳] ، که به‌زبان شومری نوشته‌شده ، زیرا دراین زمان هرچند عیلامیان دارای خط مخصوص به‌خود بودند ، خط همسایگان خویش‌را نیزقبول کرده‌بودند وحتی‌زبان‌آنانراهم به‌کارمیبردند . با تشکیل سلسلهٔ سامی‌سارگن[۴] در اگاده[۵] ، عیلام برای‌حفظ آزادی و استقلال‌خود وارد محاربه‌ای شدید شد . قوای طرفین غیرمتساوی بود ، ودوبارفاتح بزرگ غلبه کرد ؛ وحتی‌شاید شوش‌راهم ضمیمهٔ قلمرو خود کرده‌باشد . یکی‌ازپسران‌او، مانیشتوسو[۶] ،

---

۱ ـ Zagros ۲ ـ قس . « لیس وراء عبادان قریة » (رك . امثال و حکم دهخدا) (م.)

۳ ـ CAMERON «History of Early Iran» p. 26 (ت . ا .) ۴ ـ Sargon ۵ ـ Agabé

۶ ـ Manishtusu

به‌نظرمیرسد که درسفرهای جنگی‌خود ضد ایران موفقتربوده‌است. سپاهیان او از خلیج‌فارس‌عبور کردند تاجاده‌هایی‌را که ازآنهامواد‌ساختمانی‌وفلزات‌از کوهستانهای ایران‌آورده‌میشد، تحت مراقبت بگیرند. درزمان نرم سین[1]، اغتشاش و عصیانی‌از عیلام تا زاب ایجاد شد، اما به‌سختی‌سر کوب گردید(تص۷) شوش توسط عاملی که ازطرف نرم‌سین‌تعیین‌میشد اداره میگردید، واوساختمانهای مهمی‌رادرشهرمذکور بنانهاد. زبان عیلامی مغلوب زبان اکدی گردید، و حتی‌اسماء خاص بیشتر سامی بودند تا عیلامی. روش تجانس‌وتقلید مذکور، موجب تهدید فرهنگ محلی- که فقط براثر پناهگاه وی درجبال صعب‌العبور باقی‌مانده بود- گردید. درهرحال روش ماهرانهٔ فرمانبرداری ازطرف ملت تابع، به‌تدریج موجب شد که آنان وضع خودرا جبران کنند. یکی ازایشان به‌نام پوزور- اینشوشی‌ناك[2] که عمران کنندهٔ بزرگی بود، شوش‌را باغنیمت‌هایی که ازنواحی‌مغلوب آورده بودند، غنی کرد ومعابد وابنیه بنانمود. پادشاهان کوچك ازسرزمینهای مجاوربرای ادای احترام نزداومی‌آمدند. پس‌ازمرگ نرم سین، پوزور- اینشوشی‌ناك استقلال‌خودرا اعلام کرد، وبه‌فرماندهی سپاه خویش‌به‌بابل هجوم برد وحتی به‌اکد رسید. اورا به‌اشکال عقب راندند، واکد استقلال خودرا حفظ کرد، اما بسیار ضعیفتر گردید. استقلال عیلام از نظر ملل کوهستانی مجاور مکتوم نماند، و لولوبی[3] وگوتی[4]، براثر پیشرفت پوزور- اینشوشی‌ناك، تشویق شده یکی پس‌ازدیگری از دره‌های مرتفع فرودآمده به‌سوی بابل‌حمله بردند.

لولوبی‌ناحیه‌ای‌را که در سراسرجادهٔ قدیم قراردارد- واکنون هم ازبغداد و کرمانشاه به‌همدان وتهران می‌رود- اشغال کردند. یکی‌ازچندمدخل‌طبیعی به‌سوی نجد ایران مورد استفادهٔ جادهٔ مزبوراست، وآن ازچند هزارسال پیش وجود داشته

۱- Naram–Sin ۲- Puzur–Inshushinak ۳- Lullubi ۴- Guti

شکل ۲۰ـ نقشهٔ باستانشناسی آسیای غربی

است . سارگن اکاده‌یی[۱] سابقاً این اقوام کوهستانی‌را مغلوب کرده بود ، اما سخت‌ترین ضربه‌را نرم‌سین وارد آورد . پس ازاغتشاشی که یاد شد ، حاکم سامی نژاد ، درطی محاربهٔ عظیمی اتحاد لولوبی ـ گوتی‌را درهم شکست . وی این واقعه‌را درستونی که درصخره‌های ناحیهٔ شهر زورحجاری‌شده ، یادآوری می کند . درهرحال ، دراین زمان مانند سابق ، تماس بین اقوام کوهستانی وسکنهٔ دشت ، تنها از راه جنگ نبوده است : مردم کوهستانی براثروضع جغرافیایی ناحیهٔ خود ، راه به‌سوی مغرب ایران‌را در دست داشتند ، و بنا براین حرکت کاروانها و تجارت‌را تحت نظارت خود درآورده بودند . هرچند آنان با بابل دشمن بودند ، معهذا در عین حال بدان کشور امتعه می‌فرستادند ، ودرطی معاملات صلح آمیزخود ، ناگزیرتحت نفوذ همسایگان متمدن‌تر قرارمی گرفتند . این امر به‌توسط دونقش برجسته تأییدمی‌شود . این‌نقوش به‌دستور دوتن از پادشاهان آنان برصخره های ناحیهٔ سرپل زهاب حك شده و لااقل یکی از آنها احتمال می‌رود که از کتیبهٔ نرم‌سین الهام یافته باشد (ش ۲۱) . در اینجا تصویر رئیس محلی دیده می‌شود درحالی که کمانی در دست دارد ودرزیرپا دشمنان مغلوب‌را ـ که تقاضای عفودارند ـ پایمال میکند . کتیبه که بیشترزیان‌دیده اسم اورا تارلونی[۲] ذکرمیکند.

نقش برجستهٔ دیگری که اهمیت آن بیشتراست ، در دو نسخه ، در بالای صخرهٔ مدخل دهکدهٔ جدید « سرپل » حجاری شده‌است . این نقوش شاه انوبانی‌نی[۳] پادشاه لولوبی‌را نشان می‌دهد با ریشی‌طویل ومربع ، کلاهی مدور ، جامه‌ای کوتاه ، مسلح به کمانی وقسمی تبربدوی . اوپای خودرا بر دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است . در برابر او ربة‌النوع نی‌نی[۴] ایستاده، با کلاهی بلند وجامه‌ای پشمین و پرزدار و شرابه دار که تا پای وی می‌رسد . اویك دست‌را به‌سوی شاه دراز کرده ، ودر دست

۱ـ Sargon d'Agadé ۲ـ Tar—Lunni ۳ـ Annubanini ۴ـ Ninni

دیگر انتهای طنابی‌را گرفته که در نسخهٔ فوقانی دو اسیر را ـ ودرنسخهٔ تحتانی‌شش اسیررا ـ به‌هم بسته وهمهٔ آنان برهنه‌اند و دستهایشان از عقب بسته شده. کتیبه‌ای



ش ۲۱ ـ ستل هورین شیخ خان

به‌زبان اکدی ازارباب انواع متعدد ـ که غالب آنها اکدی هستند ـ ضد دشمنان یاری می‌جوید (ش۲۲).

نظر به‌ندرت ابنیهٔ متعلق به‌این عهد در خود ایران ، وفقدان تام متون در این قسمت ، این دوبنا ازنظر آگاهی‌ما به‌سطح فرهنگ محلی ، دارای اهمیت بسیارند .



ش ۲۲ — نقش برجستهٔ انوبانی‌نی ، پادشاه لولوبیان

همهٔ قراین دال بر آنست که سکنهٔ این ناحیه خطی‌مخصوص به‌خود برای تعبیرزبان خویش نداشته‌اند . درهرحال ، به‌نظر می‌رسد که در این زمان ، آنان کمابیش تحت نفوذ تمدن بابلی‌بودند ، ودرنتیجه براثرتماس با همسایگان غربی خط وزبان اکدی را آموختند و مورد استفاده قرار دادند . نیز می‌توانیم بگوییم که در همان حال

هنرمندان محدود ایشان درآثارمهمترخویش ، به‌شدت تحت تأثیر هنر بین‌النهرین قرار گرفته‌اند . دراینجا هم مانند عیلام ، تمدن دشت یا با صلح و یا به‌زور سپاهیان نفوذ کرد . باوجود این ، وظیفه‌ای که دونقش برجستهٔ مذکوراز جنبهٔ «ایرانیت» ایفا می کنند ، عظیم و پایدار است . فکر ایجاد نظایر آنها رواج یافت ، و درطی تاریخ متمادی ایران ، نسلهای پادشاهان ازاین نقوش بدوی ـ که حاکی از اعمال نظامی هستندودربالای کوه ، درمنظرومرآی کاروانها حکاکی شده‌اند ـ ملهم گردیده، نظایر آنهارا درهمهٔ اقطارنجد ایران به‌وجودآورده‌اند .

در حدود نیمهٔ همان هزاره ، بابل براثر هجوم گوتی که از کوههای خود در مشرق زاب صغیر ، در درهٔ دیالهٔ علیا فرودآمده بودند ـ پایمال گردید . آنان مدت چند قرن تهدیدی مداوم برای سکنهٔ دشت بودند . تحقیقاتی که در بالك[1] ـ که شاخه‌ای ازفرات است ـ به‌عمل آمده ، وجود قصری مستحکم‌را[2] که به‌وسیلهٔ سارگن اکاده‌یی[3] بناشده وجانشینان وی به‌ساختن آنها ادامه دادند ، ومنظوراز آن جلوگیری از مهاجمات کوه‌نشینان مذکوربوده ، اثبات کرده‌است . عاقبت تاخت و تازهای این کوه‌نشینان مبدل به‌مهاجمه شد ، ودر نتیجه سلسلهٔ آکاده‌را منقرض کردند . به‌نظر می‌رسد که عیلام هم ازدست آنان نجات نیافته باشد . در مدت یك قرن و ربع قرن ، ایشان به‌صورت مخدومان وحشی باقی ماندند ، شهرها ومزارع‌را ویران می کردند ، شیرازهٔ پادشاهیهارا می گسیختند ، وفقط امارتهای کوچك‌را باقی‌می گذاشتند .

تنها فهرست اسامی پادشاهان آنان معرف این عهد پر اضطرابست . در حدود اواخر تسلط ایشان ، به‌نظرمی‌رسد که فرهنگ بابلی‌تفوق خودرا به‌دست‌آورده باشد ، و از آن پس تخریبات قوم گوتی دیگر ادامه نیافت ؛ به‌تدریج نهضتی برای اخراج

۱ـ Balik ؛ تل‌برك Brak موضعی در درهٔ خابور Khabur (ت . ا .) ۲ ـ که درخط استحکامات واقع بین اناطولی واکد بود (ت . ا .) ۳ ـ نرم سین اگاده‌یی (ت . ا .)

آنان به‌رهبری سلسلهٔ جدید اور[۱] ایجـاد شد. پادشاهـان جنگجوی بابل به‌حمله پرداختند و قدرت آنانرا درهم شکستند. شوش وسراسردشت آن، یك‌بار دیگر ایالتی از ایالات بابل به‌شمار رفت. امـا این سلسله چندان دوام نیافت؛ هنوز یك قرن ازظهوروی نگذشته، آخرین پادشاه مغلوب گردید واورا به‌اسارت به کوهها بردند. در این زمان فاتحی جدید از کشور سیماش[۲] ـ کـه محتملاً در جبال واقع در مغرب اصفهان بود ـ فرا رسید. سکنهٔ اراضی واقع درعقب زاگرس در این ایام در محاربه با حکومتهای بابلی داخل شدند. سیماش برشوش وعیلام نیزحکومت می کرد. عاقبت عکس‌العملی در دشت ایجاد شد، سلسلهٔ ایسین[۳] برخـاست و سیماش‌را بیرون راند و عیلام‌را متصرف گردید، ولی کشوراخیر باردیگر به‌دست خارجیان افتاد.

ایران در زندگی ملل آسیای غربی درطی سومین هزارهٔ ق. م. اهمیت یافت. پادشاهیهای بزرگ بین‌النهرین ـ که مبتنی براقتصاد مدنی بودند ـ در توسعهٔ حیات سیاسی، اجتماعی واقتصادی خود ترقی عظیم حاصل کردند. احتیاج آنان به‌مواد اولیه برای ابنیه، اموزعام‌المنفعه، اسلحه واشیاء هنری افزوده گردید. بـا توسعهٔ قدرت سلطنتی، مقادیر بسیار از اشیاء مصنوع در مراکزمختلف بین‌النهرین سـاخته شد. سیاست اقتصادی سلاطین، آنان‌را وادار کرد که بیش از پیش در جستجوی بازارهـا برآیند. بدین‌وجه، می‌دانیم که از زمان قدیم، درعصر سارگن اکاده‌یی مستعمراتی ازبازرگانان درآسیای صغیر؛ مراکزحقیقی بازرگانی ـ که در آنجا تجار سامی‌نژاد به‌تجـارت می‌پرداختند و برای مملکت خود امتعهٔ لازم‌را تهیه می کردند ـ وجود داشته‌است. دولتهای جدید نیز توجه خودرا به‌سوی ایران معطوف داشتند. ایران براثرقرب وجوار ونیزثروت معدنی خود، مرکزی بود که توجه همهٔ کسانی‌را کـه به‌حدکافی نیرومند بودندوهوس الحاق نواحی عربی آنرا به‌قلمروخویش درسرمی‌پختند،

۱- Ur ۲- Simash ۳- Isin

جلب میکرد . درعین‌حال که ایران معبری (ترانزیت) برای سرب که ازارمنستان
می‌آمد ولاجورد که آنرا از بدخشان حمل‌می کردند ، محسوب می‌شد، خود دارای
ذخایرمعدنی‌ازجمله طلا ـ که درماد[1] استخراج می گردید ـ ومس وقلع بود . انواع
مختلف سنگ ـ که برای ساختمان قصور ومعابد مناسب بود ـ به‌بابل حمل‌می‌شد ،
وهمچنین چوب که برای همان منظور به‌کارمی‌رفت . سلاطین بابل ، درسفرهای‌جنگی
خود ضد ایران ، درطی‌هزارهٔ سوم ق . م . دو هدف داشتند : نخست که هدف سیاسی
بود ـ مستلزم اعمال نظامی‌ضد تشکیل هر گونه دولت منظم و الحاق نواحی مجاور
سرحدی بود . این نواحی‌مرکب بود از ایالاتی که به‌وسیلهٔ حکام اداره میشد . حکام
مذکور فواید تمدن خودرا درمیان ملت مغلوب داخل میکردند . با تحقق نخستین
هدف ، آنان هدف دوم‌را هم به‌دست آوردند ، وآن منظور اقتصادی وعبارت بود از
نقل ثروتهای ایران به‌مراکزبابل ، اما علی‌رغم تزلزل‌سیاسی ، ایران از این محاربه
فاتح‌بیرون‌آمد : در طی‌هزارهٔ مورد بحث کوهستانیان دوسلسلهٔ بزرگ بابل‌را منقرض
کردند . سلسله‌ای که سارگن اگاده‌یی تأسیس کرده‌بود توسط گوتی‌منقرض‌شد ، و
سلسله‌ای که به‌نام سومین سلسلهٔ اور[2] خوانده می‌شود ، آخرین ضربت‌را از پادشاهان
سیماش خورد .

ما ازاوضاع اقتصادی نجد ایران چیزی نمی‌دانیم ، حتی‌دربارهٔ مشرق‌ناحیه‌ای
که اکنون مورد مطالعه قرارمی‌دهیم ، نیزاطلاعی‌نداریم ، همچنین از وسعت قدرت
یك امیرعیلامی یا پادشاه لولوبی یاگوتی آگاه نیستیم . در سیلك ، وقفه و شکافی در
حدود ۲۰۰۰ سال‌مارا از هرمنبع اطلاع محروم می‌دارد . اما درگیان زندگی‌جامعه
بدون تغییرات عمیق ادامه یافت . فن کوزه گری به‌شکل ظروف سفالین منقوش که
بسیارنزدیك به‌ظروفی‌است که در شوش یافته شده و معروف به‌سبك دوم[3] است ، دوام

۱ـ Médie ۲ـ Ur ۳ـ Style II



ش ۲۳ — شوش : ظرف سفالین ، از سبك دوم

یافت (ش۲۳) . ظروفی به‌شکل خمره‌های کوچك به‌دست آمده که قسمت تحتانی آنها برجسته‌است وفقط بخش علیای آنها با رنگ سیاه تزیین شده . مشخص‌ترین موضوع



ش ۲۴ ــ گیان : ظرف سفالین ، از طراز چهارم

نقاشی کاکل‌پرندگان‌است[1] که مایهٔ اصلی سبك معروف هنر بین‌النهرین ــ یعنی عقاب درحال گرفتن طعمهٔ خود ــ می‌باشد (ش۲۴) .

۱ ــ درمیانهٔ سر دو پرندهٔ روبروی هم ، کاکلی شبیه شانه نقش میکردند (توضیح شفاهی مؤلف . م .)

درمقابر مکشوف دراین ناحیه ، گوهرهای مفرغی وسیمین متعدد یافته شده ، ازجملهٔ آنها طوقها و گردن‌بندهای مروارید با گوهرهای آویزان‌است . سنجاقهای مفرغی‌برای ثابت نگاهداشتن دامن جامه بسیارزیاد پیداشده : بعضی‌بدون‌سر وبرخی دارای قسمت علیایی‌است پهن وپیچیده ؛ یك نمونهٔ آن درمیان جواهرقبور سلطنتی اور یافته شده . درتپه حصار ، ظروف یك رنگ خاکستری ـ سیاه جانشین ظروف منقوش گردید . درقسمت غربی نجد ایران ، شواهد فعالیت روزافزون در فلزسازی مشهوداست ، مخصوصاً درساختن اشیاء کوچکی که معمولاً از مفرغ ساخته می‌شد . فلزمذکوردر آن زمان کمیاب بود ومحتملاً ازطلا ونقره بیشترارزش داشت . ایران دراین زمان وارد عهد مفرغ می‌شود .

ایران در هزارهٔ دوم ق . م .

واقعه‌ای که درتاریخ آسیای غربی درطی‌هزارهٔ دوم ق . م . برجسته می‌نماید ، ظهورعناصری ازاصل هند و اروپایی[1] درمیان اقوامی ـ که ما می‌توانیم آنهارا بومی بنامیم ـ دراین قسمت ازدنیای کهن می‌باشد .

ایران ازمنطقهٔ مهاجرت بیرون نماند ، ولی‌نقشی که این تازه واردان‌درنجد ایران ایفا کردند نسبةً محدوداست . به‌نظرمیرسد که هند و اروپاییان ، زادگاه خودرا ـ که به‌اغلب احتمال دردشتهای اوراسی[2] درروسیهٔ جنوبی بود ـ براثر فشار اقوام دیگرازعقب ، ترك گفتند . درطی‌مهاجرت ،آنان‌ظاهراً به‌دودسته تقسیم‌شدند : یك‌دسته ـ که آنرا شعبهٔ غربی مینامیم ـ بحراسود را دور زدند ، و پس‌از عبور از بالکان وبسفر ، در داخل‌آسیای صغیر نفوذ کردند . این دسته با اقامت در میان ملل آسیانی‌ـ که به‌نظر میرسد سکنهٔ اصلی‌ناحیهٔ مذکور بودند ـ بزودی عنصر غالب و

۱- Indo - européen ۲- Eurasique

مسلط را تشکیل دادند، و اتحادیهٔ ختیان (هیتیان)[۱] را بوجود آوردند[۲]. بعدها شاهنشاهی آنان یکی ازفعالترین اعضای اتحادیهٔ دول غربی آن‌زمان گردید. ختیان فتوحات خودرا درآسیای صغیرتوسعه دادند، وتا بابل‌هم به‌تاخت و تاز پرداختند و آن‌شهررا تصرف و غارت کردند. درهرحال فتحی بی‌فایده بود، چه آنان نتوانستند پیروزی خودرا تعقیب کنند، وبلافاصله عقب نشستند. اماقوم مذکور، پس‌ازضعف موقت، درنیمهٔ دوم هزارهٔ مورد بحث، مجدداً قدرت بسیار به‌دست آوردند ودرنتیجه عده‌ای ازدول همجواررا ازبین بردند، ازجملهٔ آنها پادشاهی‌هوریان[۳] وحکام میتانی[٤] است. براثراین اقدامات درمقابل مصر- که درآن‌زمان درا‌وج توسعهٔ خود درحدود سوریه وفلسطین بود - قرار گرفتند.

شعبهٔ شرقی- که به‌نام هند و ایرانی[۵] معروف است - درسمت مشرق بحرخزر حرکت کرد. یك‌دسته - که ظاهراً بیشتراز افراد جنگجو مرکب بود - از قفقاز عبورنمود و تا انحنای عظیم شط فرات پیش‌راند. آنان با هوریان بومی - که قومی ازاصل‌آسیانی‌بودند - ممزوج شده پادشاهی‌میتانی‌را تشکیل دادند، وسلطنت‌خودرا نه تنها دربین‌النهرین شمالی‌توسعه دادند، بلکه‌آشور را محدود کردند، و با الحاق دره‌های زاگرس‌شمالی- که مسکن قوم گوتی‌بود - به قلمرو خود، قدرت‌خویش‌را تثبیت نمودند. بهترین دوران این‌پادشاهی‌حدود سال ۱٤۵۰ق. م. بود: مصرمتحد اوگردید، و مقتدرترین فراعنه با دختران پادشاهان میتانی ازدواج کردند. اما اغتشاشات ورقابتهای‌اعضای‌خاندان‌سلطنتی‌باعث‌تضعیف کشور گردید، چنانکه‌دیگر نتوانست دربرابر قدرت متزاید دولت ختی (هیتی) استقلال خود را حفظ کند. در

۱- Hittites ۲- مسألهٔ اصل ختی‌ها (هیتی‌ها) درهرحال موضوعی قابل بحث است. سرلئونارد وولی SIR LEONARD WOOLLEY «A Forgotten Kingdom» p. 35 نظر دیگری داده، وبرآنست که قراین وشواهد هنوز ناقص‌اند (ت. ا.)

۳- Hurrites (Hurrians ت.ا.) ٤- Mitanni

۵- Indo-Iraniens

پایان قرن چهاردهم ، سلسلهٔ سیاسی میتانی از بین رفت ، معهذا هنوز آثاری از تمدن و مخصوصاً هنر نیرومند آن باقی مانده بود.

هنر مذکور هرچند مبتنی بر مبادی شومری و تحت تأثیر مصر و اژه[۱] بود ، معهذا خصایصی مختص به خود داشت . شاید از قراین موجود بتوان استنباط کرد که پیش از زمانی که پادشاهی میتانی تشکیل شود ، عنصر هند و اروپایی توسط هوریان به تحلیل رفته وفقط از پی خود آثاری ازمذهب و نامهای خدایان خویش به جا گذاشته بود . بدین وجه ، در معاهده‌ای که بین پادشاه ختیان (هیتیان) و حاکمی از مردم میتانی منعقد شده ، نام میتره (مهر)[۲] ، وارونه[۳] ، ایندره[۴] و نستیه[۵] یاد شده ، که همه خدایانی هستند که درمیان خویشاوندان نزدیك میتانی شناخته بوده‌اند. هندواروپاییان درهمان زمان درهند مستقر شدند ، وبعضی از خدایان ایشان در میان ختیان و کاسیان نیز شناخته شده‌اند . هند و ایرانیان درخصوص تربیت اسب ـ که به نظر میرسد خود آنان در آسیای غربی وارد کرده باشند ـ پیمان نامه‌هایی به جا گذاشته‌اند . آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود یك زوج خدارا میرساند ، که عبارت باشداز خدای بزرگ ، رب النوع عناصر طبیعی، قلل جبال، طوفان وباران ، وربة النوع بزرگ که گاهی آفتاب و گاهی زمین محسوب میشده است .

یك شعبه از این سواران جنگجوی ، در طول چین خورد گیهای زاگرس مرکزی بحرکت افتادند ، و در داخل ناحیهٔ واقع در جنوب جادهٔ بزرگ کاروانی ـ ناحیه‌ای که بعدها به عنوان مرکز پرورش اسب شناخته شده ـ نفوذ کردند . آنان در این ناحیه مانند اقلیتی فعال مستقر شدند ، ولی به نظر میرسد که به سرعت ، توسط

۱- Egée ۲ــ Mithra رك. « مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی » به‌قلم مترجم ، ص ۲۷ــ۲۸ ؛ «حکمت اشراق وفرهنگ ایران» ایضاً به‌قلم مترجم ، ص۱۸ــ۲۴ ؛ «برهان قاطع» به تصحیح مترجم، ذیل واژهٔ مهر (م.) ۳ــ Varuna رك. ایضاً مزدیسنا ، ص ۲۶ــ۲۷ و ص۴۱ (م.) ۴ــ Indra رك. مزدیسنا ، ص۳۴ــ۳۵ (م) ۵ــ Nasatia

تودهٔ قوم کاسی[۱] ـ که از اصل آسیائی بودند ـ به‌تحلیل رفتند. نفوذ این شعبهٔ کوچك هند واروپایی تا حدی به‌واقعه‌ای که بعدها اتفاق افتاده شبیه‌است، وآن هجوم کیمریان[۲] و سکاییان[۳] است در قرن هشتم ق.م. از این مطالعهٔ سریع میتوان اثر ظهورعنصرنژادی جدیدی را درسرزمین آسیای غربی استنتاج کرد. هرزمان که اختلاطی بین دو دسته نژاد مختلف مانند آسیانی و هند و اروپایی صورت گرفته ـ هرچند که قوم اخیر ضعیفتر بوده ـ نتیجهٔ آن قوه‌ای‌است کمابیش‌مداوم، که این اقوام با تشکیلات نژادی دور که، در توسعهٔ امورسیاسی، دولتی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی، در نواحیی که تاآن وقت تاریخ نداشته‌اند، نشان میدهند. کشورهایی که پیشتر فقط امیرنشینهای کوچك متفرق، شهرهای مستقل[۴] و حوزه‌های مذهبی مستقل[۵] بودند، به‌صورت اتحادیه‌های مقتدر و حتی شاهنشاهی درآمدند، و از قوهٔ محرکه‌ای که آنان‌را در صف اول دول مقتدر عصرخود قرارداد برخوردار گردیدند. چنین بود حال ختمیان (هیتیان) وحکام میتانی، و چنانکه خواهیم دید همین امر برای کاسیان نیزاتفاق افتاد.

عاقبت بخش عمدهٔ قبایلی که تشکیل دهندهٔ شعبهٔ شرقی جنبش‌هند و اروپایی هستندبه‌تدریج به‌سمت مشرق رفتند، ازماوراءالنهروجیحون ـ آمودریای جدید ـ عبور کردند، وسپس بعدازتوقف کوتاهی‌دردشت بلخ، ازمعابر هندوکش بالا رفتند، وجادهٔ باستانی‌مهاجمان‌را به‌سوی هند تعقیب نمودند، ودر طول پندیشیر[۶] و رودهای کابل‌فرودآمدند.

ممکن‌است که در طی عبور از باکتریا (بلخ)، بعضی‌قبایل‌را به‌سوی مغرب رانده باشند. آیا آنان در این زمان لایق بودند که اشغال ناحیهٔ «حصار» را به‌پایان

۱- Kassites ۲- Cimmériens ۳- Scythes ۴- Villes-Etats
۵- Temples-Etats ۶- Pandishir

رسانند ؟ اختلاف عقیدهٔ مربوط به تاریخ پایان آخرین استقرار در این موضع ، مسألهٔ مذکور را همچنان درمعرض تحقیق دانشمندان گذاشته‌است ، زیرا چنانکه حفاریها نشان میدهد ، براثر حمله‌ای شدید ، این ناحیه منهدم شده‌است . اگر تاریخ آن نیمهٔ دوم هزاره باشد ، علت این تخریب ممکن‌است به‌جنبش هند و اروپایی مذکور درفوق نسبت داده شود . اگر آنرا تا قرنهای آخر همان هزاره پایین آوریم ، ممکن‌است که علت مزبور ، موج جدیدی ازهند واروپاییان باشد ، که دراین زمان ایرانیان‌را به‌نجد ایران آورد .

عیلام

در هزارهٔ دوم ، یك سلسلهٔ جدیدملی درعیلام ظهور کرد ، کـه پادشاهان آن خودرا بدین القاب می‌خواندند : « پیامبرخدا ، پدر وشاه » (برای انزان[1] وشوش) . اسناد اقتصادی این‌عهد به‌زبان اکدی نوشته شده ، اما وجودکلمات بسیاربومی‌شاهد توسعهٔ تمدن محلی‌است . این امر در دین نیز صـادقست . ربة‌النوع‌شالا[2] و همسر او (اینشوشی‌ناك[3]) غالباً مورد پرستش بودند وبرخدایان آیین بابلی رجحان داشتند . درآغازهزارهٔ دوم ، عیلامیان به‌بابل هجوم بردند ، ویکی از امرای ایشان در لارسا[4] سلسله‌ای تأسیس کرد . کمی‌بعد عیلامیان‌سلسلهٔ ایسین[5] را منقرض‌ساختند ، وهمچنین برشهر اوروك وشهر بابل‌مسلط‌شدند . جلوس‌حامورابی[6] سلطان عالیقدر بر تخت‌سلطنت بابل ، ازتوسعهٔ عیلام جلو گیری کرد[7] . عیلامیان پس‌ازمساعی بیهودهٔ چند برای‌حفظ سلسلهٔ خویش‌درلارسا شکست‌یافتند ونام عیلام ازسالنامه‌ها حذف گردید ، ولی‌پس‌از یك قرن پادشاهی‌ملی به‌نام کوتیر- ناخونته[8] مجدداً دولتی‌قوی به‌وجودآورد ، و بـار

۱- Anzan ۲- Shala ۳- Inshushinak ۴- Larsa ۵- Isin ۶- Hammurabi

۷- در ت.ا. پس ازاین جمله ، عبارت ذیل آمده‌است: ولی سی‌ویك سال طول کشید تاحامورابی حریف عیلامی خود، ریم سین Rim-Sin را مغلوب کرد .

۸- Kutir-Nahhunté

دیگرنام عیلامیان به‌میان آمد . اسناد متعلق به‌عهد سلطنت او به‌زبان اکدی نوشته شده ، ونشان می‌دهد کـه فشارمجدد جهان سامی‌درطی قرن گذشته چقدر قوی بوده است . پس از چند ده سال‌دیگر ، اطلاع ما از عیلام به‌پایان میرسد . این زمان عهد فتوحات بزرگ کاسیان‌است .

کاسیان[1]

سابقاً گزارشهای مربوط به‌عهد سلطنت پسرحامورابی از عقب راندن حملات قشون‌کاسیان سخن رانده بود . ازآن پس ، در مدت ۱۵۰ سال ، بابل در معرض نفوذ صلح جویانهٔ این کوهستانیان بود که به‌دشت فرودمی‌آمدند تا به‌عنوان فلاح ، شغلی پیدا کنند . آنان در حدود نیمهٔ قرن هیجدهم به‌زور وارد کشور مذکور شده آنرا اشغال کردند . تسلط ایشان طویلترین فتح خارجی‌است که در بین‌النهرین شناخته شده ، و مدت ۵۷۶ سال طول کشیده ، و فقط در ۱۱۷۱ ق . م . سلطهٔ آنـان به‌پایان رسیده‌است . محوطهٔ زاگرس که مسکن‌کاسیان بود ، مربوط به‌قسمت مرکزی رشته جبال لرستان جدیداست ، اما حکومت آنان ذرطرف شمال‌ومشرق آن ایالت توسعه یافته ، و به‌قول بعضی محققان ، شامل نـاحیهٔ اطراف همدان هم می‌شده‌است . تودهٔ جمعیت که در اصل آسیانی بودند ، درآغازهزارهٔ دوم به‌توسط هند واروپاییان ـ که حکومتی اشرافی ونظامی با جمعیت اندك تشکیل داده بودند ـ مجازشدند که خود را در میان طبقهٔ حاکمه جای دهند ، هرچند زبـان خویش‌را ازدست دادند . متون بابلی‌مربوط به‌کاسیان نشان می‌دهد که در ناحیهٔ آنان ، اختلاطی‌ازآیینهای مختلف وجود داشته ، که درآن خدایانی‌ازمنشأ آسیانی‌درجنب خدایان بابلی‌وارباب انواع هند و اروپایی قرار داشته‌اند ، مثلاً شوریاشن[2] ، سوریای هندو[3] ، ماروتاش[4] یا ماروت

۱- Kassites ۲- Shuriashn ۳- Surya hindou ۴- Maruttash

هندی[۱]، و بوریاش[۲] که بورآس یونانی[۳] باشد. به‌نظرمی‌رسد که اسب نشانه‌ای الهی در نظر کاسیان بوده، و محتملاً توسط طبقهٔ حاکمه در آن ناحیه داخل شده، چنانکه در دولت میتانی نیزهمین امرتحقق یافته‌است. خدای بومی، کاشو[۴]، بدون شك موجب تسمیهٔ نام قوم مذکور- آنچنانکه درمیان قبایل آسیانی‌شناخته شده- گردیده‌است.

قدیمترین‌مراجعی که در آنها ذکر کاسیان به‌عمل آمده، متون مربوط به‌قرن بیست و چهارم ق. م. است که متعلق به‌عهد پوزور- اینشوشیناك[۵] است. به‌نظر می‌رسد که آنان درطی‌هزارهٔ سوم ق. م. نسبةً بی‌اهمیت بودند؛ آشوریان آنانرا به‌نام کاسی[۶] می‌شناختند. این اسم به‌شکل کوسایوئی[۷] توسط استرابون[۸] یاد شده، و او جای‌کاسیان‌را در ناحیهٔ شرقیتر، در دربندهای خزر[۹]، بالای تهران یادمی کند. تصور می کنند نام شهرقزوین، وهمچنین دریای خزر، ممکن‌است حاکی‌ازخاطرهٔ این‌قوم باشد. کلمهٔ یونانی‌کاسیتیرس[۱۰] (به‌معنی‌قلع) به‌معنی‌فلزی‌است «که ازناحیهٔ کاسیان می‌آید». نام‌همدان پیش ازعهد مادها اکسایا[۱۱] بود که در آشوری‌کار-کاسی[۱۲] به‌معنی «شهرکاسیان» است. در هرحال ممکن‌است که اصطلاح کاس- سی[۱۳] یاکاس- پی[۱۴] مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیهٔ قوم واحد، درمیان اقوام بسیارزاگرس‌داشته‌باشد، وبلکه شامل‌همهٔ اقوام‌آسیانی که ایران‌را اشغال کردند، می‌شده‌است. نام‌کاسیان- چنانکه بعدها توسط استرابون یاد شده- به‌منزلهٔ میراثی‌است ازسکنهٔ بسیارقدیم، و با وجود آنکه بومیان ناحیه مدتها پیش از بین رفته بودند، این اسم به‌مهاجمان جدید اطلاق گردید.

۱- Marut indien ۲- Buriash ۳- Boréas ۴- Kashshu ۵- Puzur-Inshushinak ۶- Kassi ۷- Cosséens (Kossaioi .ت. ا) ۸- Strabon ۹- Portes Caspiennes ۱۰- Kassitiros ۱۱- Akessaïa ۱۲- Kar-Kassi ۱۳- Kas-si ۱۴- Kas-pi

خاطرهٔ مهاجمهٔ کاسیان تأثیری عمیق ومتمادی در ذهن بابلیان باقی گذاشت. آنان این خاطره رابانیرو وقدرتی خارق العاده ـ که کمتر درمهاجمان بیگانه دیده‌شده بود ـ توأم کردند. لابد این امر علل واسبابی داشته که منجر بطول دوران تسلط کاسیان شده‌است. درهرحال تعداد نسبةً اندك متون واسناد عهدکاسی تعجب‌آوراست و موجب این فرض‌شده که دراین دوره رکودی طولانی‌وجود داشته‌است. به‌نظر می‌رسد که کاسیان مسئول سکونت ممتدی که در اطراف بابل و عیلام حکمفرماست می‌باشند، ولی‌ما ازمنابع دیگرمی‌دانیم که‌کاسیان با مصردرعهد «امارنا»[1] در تماس بودند. در این عهد تجدید قوایی‌درآشور مشاهده میشود، چه اوتوانست سرحدخودرا به‌وسیلهٔ معاهده‌ای درناحیهٔ حلوان تأمین کند[2].

انقراض کاسیان به‌توسط قوای بابلی‌صورت نگرفت، بلکه عیلام نخستین‌دولتی بود که درهنگامی که‌کاسیان هنوزبه‌شدت بابل‌را تحت اشغال داشتند، نیرو گرفت و آخرین ضربت خودرا واردآورد.

در حدود هزارهٔ سوم ق. م. سلسله‌ای جدید درعیلام مستقرشد. حکمرانانی عالیقدر، مانند شوتروك ـ ناخونته[3]، کوتیر ـ ناخونته[4] و شیلهاك ـ اینشوشیناك[5]، «عهد طلایی» عیلام‌را به‌وجودآوردند. یکی از اسلاف این پادشاهان به‌نام اونتاش‌ـ هوبان[6] (یا اونتاش ـ گال[7]) که بزرگترین بانی این شاهنشاهی ـ که مجدداً نیرو گرفته بود ـ به‌شمار می‌رود، کشور را باشهرهای جدید بیاراست وشهرهای کهن‌را تعمیر کرد. اگرازروی مجسمهٔ زوجهٔ اونتاش‌هوبان، یعنی‌ملکه‌ناپیرـ اسو[8] (تص۶) داوری کنیم، بایدبگوییم که‌هنرها، ودر رأس آنها فلزکاری، به‌درجه‌ای بسیار عالی ازکمال‌رسیده بود. بابل‌با سلسلهٔ منحط‌کاسی‌دیگررقیبی‌خطرناك به‌شمارنمی‌رفت.

۱- Amarna　۲ــ در ت. ا. افزوده شده: پس از سفر جنگی که «ادد نیراری اول» Adad Nirari I به‌عمل آورد
۳- Shutruk-Nahhunté　۴ - Kutir-Nahhunté
۵- Shilhak—Inshushinak　۶- Untash-Huban　۷- Untash-Gal　۸- Napir-asu

تهدید بیشتر ازجانب آشور بود که دست دوستی به‌سوی بابل دراز کرده بود. دراین میان جنگی درگرفت، ودرنتیجه عیلام به‌نخستین موفقیتهای خود نایل آمد.

عیلام درزمان سلطنت شوتروك ـ ناخونتهٔ اول (۱۲۰۷-۱۱۷۱ ق.م.) به‌اوج قدرت خودرسید. وی معابدی درهمهٔ شهرهای‌مهم قلمروخویش بنا کرد. شوتروك ـ ناخونته در رأس قوای آشوری حرکت کرده به‌بابل هجوم برد، و آخرین نمایندهٔ سلسلهٔ کاسی را برانداخت و پسرخود، کوتیر ـ ناخونته، را جانشین کرد، و این پادشاه مجسمهٔ ماردوك[1]، خدای ملی بابل، را به‌شوش انتقال داد. کشور بابل از تسلط کوهستانیان ایران نجات یافت، و زیر یوغ ایرانیان ساکن دشت‌درآمد. در زمان شاه شیلهاك ـ اینشوشیناك (۱۱۶۵-۱۱۵۱ ق.م.)، عیلام فتوحات خود را به‌نقاط دور کشانید: سپاهیان او در شمال فاتح‌بودند و تا ناحیهٔ دیاله نفوذ کردند و به‌محوطهٔ کرکوك رسیدند، آشوررا هرچه دورتر راندند و بابل‌را محاصره نمودند. همهٔ درهٔ دجله، قسمت بیشترساحل خلیج فارس، و سلسلهٔ جبال‌زاگرس تحت‌تسلط عیلامیان درآمد. همهٔ ایران غربی، که با الحاق سرزمینهایی در مغرب و جنوب جبال وسعت یافته بود، دراین زمان متحد شده تشکیل‌نخستین شاهنشاهی‌را در تحت تسلط عیلام داد.

هنگام فتوحات مذکور، تجدید نیرویی ملی در عیلام صورت گرفت: کتیبه غالباً فقط به‌زبان عیلامی وبه‌خط عیلامی مقدم نوشته میشد، عکس‌العمل‌ضدفرهنگ خارجی‌شدیدترشد، اینشوشیناك خدایی‌ملی گردید، وپادشاه و خاندان سلطنتی در طول‌حیات خود خدا محسوب شدند. تجددی درهنرها و معماری پیداشد، ویکی‌از مراکز عمدهٔ هنرشهرشوش بود.

اما همچنانکه غالباً در تاریخ ملل قدیم اتفاق می‌افتد، متعاقب عهدی که

۱ـ Marduk

ایشان‌را به‌اوج قدرت میرساند ، انحطاطی سریع پیش می آمد . سرنوشت عیلام هم درپایان هزارهٔ دوم ق . م . چنین بود . تجزیهٔ آن مصادف باظهور سلسله‌ای جدید در بابل بود که پادشاه آن بخت‌نصر[۱] ، پس‌از مساعی بیهودهٔ چند ، عاقبت عیلام‌را شکست داد و شوش را متصرف شد ، و مجسمهٔ ماردوك را فاتحانه به‌معبد خویش در بابل باز گردانید . یك‌بار دیگر عیلام از صفحهٔ تاریخ محو گردید ، و این بار سه قرن طول کشید . دو دولت جوان ــ بابل و آشور ــ برای تسلط بردشت ، دست به‌رقابتی طولانی زدند . نجد ایران فعالیت خویش را از دست داد ولی متروك نماند ، و مجبور بود انتظار حوادثی را بکشد که چند قرن بعد ، کاملاً چهرهٔ دنیای کهن را تغییر داد .

شکافی که دوسیلك درطی هزارهٔ سوم ایجاد شده بود ، درهزارهٔ دوم نیز ادامه یافت ، وزندگانی دراین‌موضع ازنجد مرکزی فقط درحدود اواخرهزارهٔ دوم‌ق . م . ازسر گرفته شد . ما سابقاً سرنوشت «حصار» را درشمال شرقی شرح داده‌ایم ، وآن عاقبت درطی نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم منهدم گردید . اما گیان درمغرب ، منبعی برای



ش۲۵ــ گیان : ظروف سه پایه ، از سطح سوم

۱ــ به‌فارسی : بختنرشه ، فرانسه : Nabuchodonosor I ، انگلیسی : Nebuchadrezzar I رك. مجلهٔ مردم‌شناسی ۲:۱ «نبوکد نصر» به‌قلم مترجم .

اطلاعات گرانبهاست ، ومارا از جریانات مختلف ایران در این عصر آگاه میسازد . طبقهٔ سوم ، که به‌نظر میرسد معرف دنبالهٔ تمدن بومی ظروف سفالین منقوش باشد (ش۲۵) ، به‌وسیلهٔ ظهورمتاع جدیدی با اشکال عجیب از قبیل کرنوی[1] و سه پایه مشخص‌است . دخول آنها به‌محوطه‌ای که مسکن کاسیان بود ، مصادف گردید باورود جنگجویان هندو اروپایی ـ که قبلاً بدان اشاره شده ـ در میـان ملل مذکور . حکمرانان میتانی ، بـا خویشاوندان نزدیك خود ، زنجیری در طول خط « هلال حاصلخیز »ی که از زاگرس به‌آسیای صغیر میرفت و از شمال سوریه میگذشت ، تشکیل دادند . منشأ این ظروف عجیب‌را بیشتر باید درمغرب ، در سوریه یا آسیای صغیر، جستجو کرد ، چه حقیقةً دراین مناطق هر دو نوع ظروف یافته شده‌است .



ش ۲۶ ـ گیان : ظرف گلی ، ازسطح دوم .

به‌نظر میرسد کـه در بعض قسمتهای زاگرس سه پایه بیشتر متداول و باب بوده، و استعمال آن در آنجا ادامه یافته است ؛ مخصوصاً درلرستان ، که ازمقابر آن‌توأم با اشیاء مفرغی ـ که تاریخ آنها به هزارهٔ اول میرسد ـ مقداری ظروف از نوع مذکور به‌دست‌آمده است .

درطبقهٔ دوم گیان ، ظروف ماقبل ایرانی ادامه‌یافت ؛ ولی درآن‌باز گشتی به‌سوی تزیینات تصاویر حیوانی ـ که در عهد سوم متروك مانده بود ـ دیده میشود . درهرحال این تزیین ، شکلی جدیداست که به‌وسیلهٔ « متپ »ها[2] مشخص‌است ، وسبکی‌است که درنیمهٔ هزارهٔ دوم ، درمناطق

---

۱ ـ Kernoï (در یونانی Kernos ، بشقاب بزرگ گلی که در آن میوه مینهادند. م.)

۲- Métopes فاصلهٔ مربع واغلب زینت‌شدهٔ بین‌دو triglyphe درظروف دری (dorique) (م.)

بسیاربعید ازایران رواج یافته وحتی به‌فلسطین‌رسیده‌است (ش۲۶). به‌موازات این ظروف بومی، ظرفی دیگرقرار داشت که ازخاك کوزه گری لطیف ودرخشان ساخته شده و به‌علایمی که دقیقاً هندسی‌است‌با رنگ سیاه تیره، که گاهی نامرغوب‌است، منقوش گردیده. این‌نوع‌را که «کالای خابور»[1] می‌خوانند، به‌سوی مغرب تا حدود ناحیهٔ بحرالروم رواج یافته‌است. این سطح متعلق‌است به‌تاریخ هجوم هیکسس‌ها[2] وفتح بابل به‌توسط کاسیان: دو نهضت بهم پیوسته که بار دیگر پلی بین بحرالروم و زاگرس افکند.



ش۲۷ــ گیان: جام، ازسطح‌اول

اسکان گیان اول[3] مطیع تأثیرات بسیار پیچیده ومبهم بوده‌است. مشکل‌است تغییراتی‌را که برظرف سازی‌این‌عهد وارد آمده، بدون درنظر گرفتن‌شرایط اوضاع سیاسی‌ملل همسایهٔ ساکن زاگرس، درهردو سوی مشرق و مغرب، مورد آزمایش و مطالعه قرار داد. قدیمترین قسمت‌اسکان به‌وسیلهٔظروفی به‌شکل جام یا ساغراندك منحنی ــ که به‌اشکال حیوانات یا علایم هندسی باآرایشی به‌شکل گیسوی بافته مزین است ــ جلوه گرمی‌شود(ش۲۷).

ما منشأ این ظروف‌را می‌شناسیم: اینها ازظروف مشهور به «هوری»[4] نشأت یافته‌اند ومخصوصاً حکمرانان میتانی ــ که در این زمان یعنی در قرنهای پانزده و چهارده ق. م. پادشاهی‌خودرا به‌سوی شرق‌توسعه داده وزاگرس‌را که مسکن گوتی[5] بود، به‌متصرفات خودملحق کرده‌بودند ــ آنهارا به‌کارمی‌بردند. دراین‌اواخر در گیان

۱ــ Habur (Khabur ت. ا.) ۲ــ Hyksos ۳ــ در ت. ا. افزوده شده: که در طول نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم صورت گرفت. ۴ــ hurrite (Hurrian ت. ا.) ۵ــ Guti

قبوری یافته شده که شامل ظروفی شبیه به‌ظروف مذکور است ، ودر هر حال از زمان تأسیس این موضع تا زمان مورد بحث ، نخستین بار است که ظروفی بدون تزیین می‌یابیم . ما مدتهاست که وحدت این ظروف وجواهر مربوط بدان‌را با آنچه در بابل ، درحدود اواخر تسلط کاسیان درقرنهای ۱۳ و۱۲ ق . م . می‌شناسیم ، تأیید کرده‌ایم .

به‌نظر می‌رسد جریانات غربی که مشرق نجد ایران‌را در مدت چند قرن تحت نفوذ قرار داد ، دراین نقطه قطع شده باشد . بابل و آشور وارد میدان رقابتی طولانی گردیدند ، ومنازعهٔ آنها ممکن است بین زاگرس وجهان غربی تماسی لاینقطع ایجاد کرده باشد ، زیرا دراین موقع جریاناتی از سوی مشرق ظاهر شده‌است . نخستین علامت تغییر آنست که درسیلك و گیان ظروف خاکستری ــ سیاه ، یا سیاه پدید آمده ، که قبلاً در آنجا دیده نشده بود . ما از این نوع ظروف بی‌خبر نیستیم ، چه سابقاً درهزارهٔ سوم قومی که آنرا بکارمی‌برده ، به‌تدریج در «حصار» مستقرشدو کم کم ظروف منقوش‌را ترك گفت ودرشمال ایران منبسط گردید . این تمدن درسیلك بزور وارد شد ، ودر مقبرهٔ الف ، عملاً چیزی جزظروف خاکستری ــ سیاه مورد استعمال نبوده‌است . در گیان کمابیش بقایای عهد قبل غلبه دارد ، اما مجدداً سبك و شکل ظروفِ مختص به‌خودرا به‌دست آورده‌است . فرضیهٔ مبتنی براینکه ظروف مورد بحث همراه با قبایلی که ازشمال وشمال‌شرقی براثرفشار خارجی‌رانده شده وبه‌ایران آمده بودند وارد گردیده ، فرضیه‌ایست قابل‌قبول که علت ویرانی‌حصاررا توضیح می‌دهد .

این « هلال کوهستانی » تا این زمان ، بین محاربان نجد ایران ودنیای شمال وشمال شرقی ، به‌منزلهٔ سپری بوده است ؛ اما درهمینجا بود که فشار آغاز گردید ، پیش از آنکه مهاجم خود ظاهر شود ، مهاجمی که تصور می‌رود می‌توان او را در تمدن مقبرهٔ ب در سیلك شناخت . حقیقةً اندکی بعد موجی جدید ، با فرهنگی مختص ، ابتکاری وعالی‌جانشین تمدن ظروف خاکستری ــ سیاه گردید : آن فرهنگ

مقبرهٔ ب درسیلک است که ما باید بدان باز گردیم . وی بافرهنگ مقابر «سبک لرستان» در گیان مشابه است . خط رابطی بین این دوفرهنگ توسط روستاییان دهکدهٔ خوروین ، درحدود ۸۰ کیلومتری مغرب تهران[۱] ، درتپه‌های دامنهٔ جنوبی سلسله جبال البرز ، یافته شده است . عناصر مشخص هردو مقبرهٔ الف وب درسیلک باهم درآنجا پیدا شده‌اند ، اما این ظروف غالباً منحصراً خاکستری ـ سیاه می‌باشند (به‌استثنای بعض کوزه‌های گلی به‌سبک خشن معمولی) . آنجا آهن بیشتر مورد استفاده بود تا در مقبرهٔ الف ، هرچند استعمال آن غالباً منحصر به‌زینت آلات بوده است . شستی‌های به‌شکل سرقوچ بسیارمتداول بود ، وظروف بالولهٔ طویل ـ که محتملاً درامور مربوط به‌تدفین به کار می‌رفته ـ فراوان به‌دست آمده است .

اگر بخواهیم این صور متوالی‌را مورد تحقیق قرار دهیم و ارتباط آنهارادرک کنیم ، باید در این محل سه طبقه‌را مشخص سازیم ، وآن نتیجهٔ منطقی علتی واحد بوده است :

۱ ـ در حدود قرن دوازدهم ق . م . قبایل اطراف بر اثر فشار خارجی شروع به‌حرکت به‌سوی مغرب و جنوب غربی کردند . اینها اقوام مقبرهٔ الف درسیلک بودند .

۲ ـ درخوروین اختلاطی بین تمدن الف سیلک وفرهنگی که فشارآن موجب ایجاد حرکت مذکورشد ، صورت گرفت .

۳ ـ درآخر ، مقبرهٔ ب درسیلک تعبیر مادی نیرویی جدید بود که علت همهٔ جنبشهای دامنه داری کـه در نجد ایران درست در آخر هزارهٔ دوم صورت گرفته ، می‌باشد . ماقبلاً ، آنگاه که از کشف مقبرهٔ ب سخن به‌میان آوردیم ، ازفرضیهٔ مبتنی براینکه فرهنگ مذکورمتعلق به‌نخستین قبایل ایرانی است که درحدود ۱۰۰۰ ق.م.

---

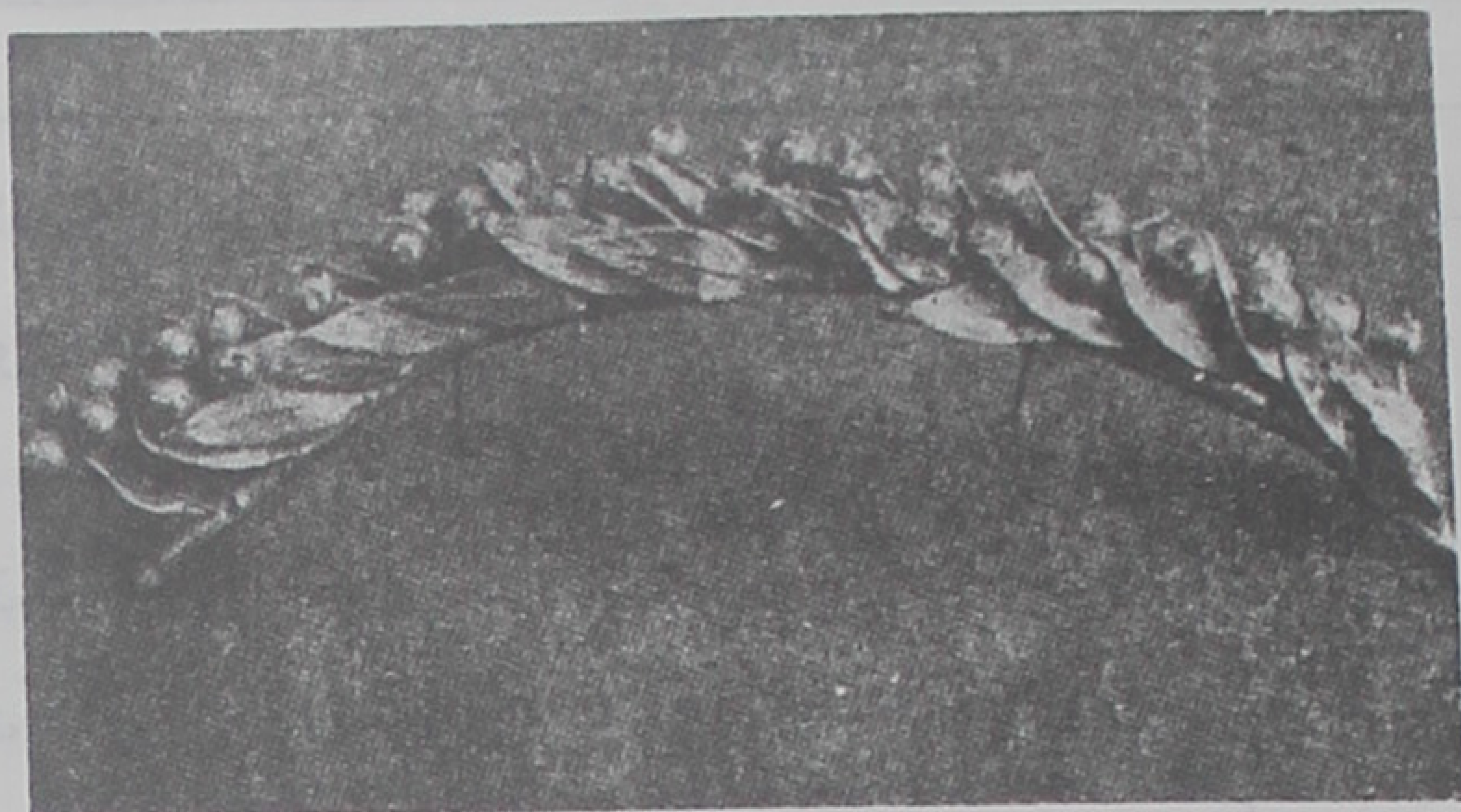
۱ ـ حدود ۵۰ میلی مغرب تهران (ت.ا.) ، ۲۳ کیلومتری شمال غربی کرج (م)

به‌نواحی ایران رسیده‌اند ، ذکری کرده‌ایم .

ظهورعهد مفرغ ، که در ایران در حدود ۲۰۰۰ ق . م . وقوع یافت ، به‌نظر نمی‌رسد که موجب تغییراتی مهم دراقتصاد این ناحیه شده باشد . مراکزروستایی که می‌توانیم آنهارا از آخرعهد حجرمتأخر مشاهده کنیم توسعه یافت ؛ اما آنها هرگز به‌اهمیت شهرهای مغرب نرسیدند ، واقتصاد آنها نسبت به‌مراکزشهرهای بزرگ بابل ، آسیای صغیر و مصر عقب مانده تلقی می‌شود . البته عیلام مستثنی‌است و آن به‌نظر می‌رسد که با بین‌النهرین همسایهٔ خود به‌دقت صلح‌را حفظ کرده باشد . وضع نجد واشکال ارتباطات داخلی‌را محققاً باید علل درجهٔ دوم برای وضع امور ایران‌در آن زمان محسوب داشت ، ودرحقیقت کمی‌آب که مانع توسعهٔ فلاحت می گردید ، و وضع آب وهوا وشرایط طبیعی که غالباً زندگانی بدوی یا نیمه بدوی‌را تحمیل می کرد ، در درجهٔ اول اهمیت قرار دارند . اما درهزارهٔ دوم ایران کمتر ازسابق از دنیامجزا ماند. دراین‌دوره مملکت‌مذکور وارد زندگانی‌اقتصادی آن‌عهدشد، و براثر منابع زیرزمینی‌خویش به‌حد وسیع در اقتصاد مدنی ممالك غربی شرکت کرد . در هرحال ، تجارت تحت شرایط مشکل انجام می گرفت . بازرگانان ثروتمند ، برای رهبری تجارت‌خود ، غالباً مجبور بودند درنواحی آشفته وناامن سفر کنند ، ودرنتیجه برای احترازازمخاطرات می‌بایست سرمایهٔ خودرا به‌دست‌سلاطین ، نجبا و روحانیان به‌کاراندازند .آنان منافع سرشاری‌ازآن سرمایه به‌دست می‌آوردند ، وبازرگانان‌را ریزه خوارخوان خویش‌می کردند . نیزدر این‌عهد، بازرگانان دوره گردی بودند که فلزات کهنه ومستعمل‌را می‌خریدند و به‌عنوان گدازگر و آهنگر به‌کارمی‌پرداختند. عده‌ای ازمتخصصان براثر انتقال به‌مناطق مختلف، مصنوعات خودرا درنواحیی که‌پیشتر هرگزبا آنها تماس نداشتند ، حمل‌می کردند .

اختراع مفرغ موجب تکمیل روش ایجاد و تحصیل اشیاء فلزی گردید ، و

تقاضای مواد خام روز افزون شد. این سرچشمهٔ ثروت، ایران‌را به‌عنوان یکی از مهمترین تهیه کنندگان مس، قلع، سرب، چوب وسنگ، لایق دخول درجمع ملل کرد. سابقاً همسایگان غربی تنها مشتری وی بودند، اما دراین‌زمان هند نیزداخل دایرهٔ مشتریان وی گردید. بدین وجه روابط تجارتی‌ایران روبه‌تزاید گذاشت، اما بدون آنکه بتواند بابل‌را از میدان بدر کند. همچنانکـه روابط بازرگانی توسعه می‌یافت، کاروانها زیادتر می‌شد ومردم بیش ازپیش به‌نقاط دورتر مسافرت می کردند. توسعهٔ روابط سیاسی، ازقبیل وضع دولت میتانی، اطلاعات بیشتری از ناحیهٔ مشرق درماوراء سد زاگرس واستعدادات آنرا به‌دست می‌دهد. یکی‌ازنشانه‌های ارتباط و اتصال‌بین ایران ومغرب تغییرات‌بسیاری‌است که درظرف سازی هزارهٔ دوم رخ‌داده، واین قرینه ثابت می کند که ارتباط نزدیکی‌بین نجد ایران وناحیهٔ مغرب آن‌وجود داشته‌است. اکنون آن زمان فرارسیده که ایران بتواند ادعا کند محلی در اقتصاد آسیای غربی به‌دست‌آورده‌است. تفوق سیاسی‌ایران درمدتی متجاوز از پنج قرن در هزارهٔ دوم، درناحیه‌ای که دارای تمدن مترقی‌مانند تمدن بابل‌بود، می‌بایست‌تحول روابط با مغرب‌را درحیطهٔ اموراقتصادی نیزاعمال کند.



تاج گل زرین

فصل دوم

ورود ایرانیان

مهاجرت مادها و پارسیان

درآغازهزارهٔ اول ق . م . دو واقعهٔ بسیارمهم وغیرمرتبط درتاریخ ملل آسیای غربی مؤثربوده‌است : مهاجمهٔ هند واروپاییان واستعمال روزافزون آهن . بهرحال ، با وجود این تصادفات ، دلیلی نیست که بتوان فرض کرد که تازه واردان استعمال این فلزرا باخودآورده باشند . ورود هند واروپاییان به‌نظرمی‌رسد کـه ازجهت خصایص بسیارشبیه به‌هجوم پیشین آنان بوده‌است ، ومحتملاً ازهمان نواحی‌عزیمت کرده‌اند . درست درحدود اواخرهزارهٔ سوم ق . م . مؤسسات شاهنشاهی آیندهٔ ختی(هیتی) در سراسر بالکان وبسفررخنه کردند[1] ، وازحدود ۱۲۰۰ ق . م . قبایل تراکوفریژی[2] ، که توسطایلیریان[3] رانده شده بودند ، درآسیای صغیرنفوذ کردند . فریژیان ، ارمنیان ، تراکیان ، میسیان[4] ، اقوام بالکان به‌شاهنشاهی‌ختی‌درآمدند و آنرا تخریب کردند . آنان موجب‌بدبختی‌اتباع ودشمنان خود هردوشدند . موج مذکورشامل‌فلسطینیان[5]

۱ـ این نظر قابل‌توجه مورد قبول عموم نیست، بلکه یکی از فرضیه‌های متعدد در خصوص موضوع مورد بحث میباشد (ت. ا.)

۲ ـ Thraco–Phrygiennes (Thraco–Phrygians ت. ا.)

۳ـ Illyriens (Illyrians ت. ا.)

٤ـ Mysiens (Mycenaeans ت. ا.)

۵ـ Philistins (Philistínes ت.ا.)

نیز گردید که در فلسطین[۱] ـ ناحیه‌ای که هنوز به‌همان نام خوانده می‌شود ـ اقامت گزیدند. قوای مهاجم ـ یعنی «اقوام دریا» ـ با قوای نیرومند سواره نظام و گردونه‌ران، همراه کشتی‌هایی که متعاقب آنها در دریا حرکت می کرد، ازسوریه وفلسطین گذشته به‌دروازه‌های مصر رسیدند، و درآنجا فقط فعالیت نیرومند رامسس سوم[۲] توانست کشورش‌را ازبدبختی نجات دهد. اقوام جوان وقوی مذکور، چون از مصر رانده شدند به‌سوی سوریه و آسیای صغیر هجوم بردند، ودر کشوراخیردو دولت ایجاد کردند: دولت فریژیان درمغرب ودولت مشکی[۳] درمشرق. درمملکت نخستین، گروهی‌از کشورهای کوچك«ختی‌هیرو گلیفی»[۴] درحلب، حماة، کرخ میسان[۵]، ملطیه مستقر ساختند.

نفوذ ایرانیان درایران، درآغاز هزارهٔ اول ق. م. به‌وضعی‌جزوضع مهاجمهٔ نخستین ـ در ۱۰۰۰ سال پیش ـ مؤثرافتاد. مهاجمان بزور وبا امواج متوالی وارد میشدند، وظاهراً همان دوجاده‌ای‌را که درنخستین مهاجمه سپرده‌بودند، این‌بارنیز طی کردند، یعنی‌قفقاز وماوراءالنهر. بهرحال، دراین زمان، آنان توسط قوم بومی آسیانی مستهلك نشدند، چنانکه هوریان، حکام میتانی وکاسیان مستهلك شدند و فقط آثاری از زبان ودین خودباقی گذاشتند. پس‌ازنفوذ تدریجی که مدت چندقرن طول کشید، آنان به‌عنوان‌ارباب این‌ناحیه ـ که بعداً ازآنجا برای فتح دنیا حرکت کردند ـ مستقر گردیدند.

شعبهٔ شرقی ایرانیان، که ازماوراءالنهرآمده بودند، نمیتوانست به‌طرف جنوب هندوکش گسترده شود، زیرا همهٔ ناحیهٔ رخج[۶] وپنجاب قبلاً دردست شعبهٔ خواهر آریاییان ـ هندوان آینده ـ افتاده بود، وآنان در دوران مهاجمهٔ قدیم‌هند

۱ـ Palestine ۲ـ Ramsès III ۳ـ Mushki ۴ـ Hittites hiéroglyphiques (neo - Hittite ت.ا.) ۵ـ Karkemish (Carchemish ت.ا.) ۶ـ الرخج Arachosie

وایرانیان ، در آن حدود مستقر شده بودند . بنابراین تازه واردان مجبور بودند به‌مغرب، به‌سوی نجد ایران ، در طول جادهٔ طبیعی که از بلخ به‌طرف قلب ایران پیش میرود ، حرکت کنند . این بخش ایران کمتر از هند طرف توجه بود ، و «فقط از جهت مساحت ارزش داشت » . ایرانیان هرگز اندیشهٔ تصرف مجدد رخج را ترک نکردند . آنان بسختی دراین ایالت باقبایل ودایی[1] محاربه‌ای طولانی کردند که در نتیجه سرزمین متنازع فیه به‌ایرانیان تعلق یافت .

این مهاجرت بزرگ هند و اروپاییان به‌آسیا ، با عناصر تراکو ـ فریژیان درآسیای صغیرو ایرانیان درنجد ، میبایست ازبعض جهات با جنبشهای بسیار وسیع اقوام مهاجم اروپای جنوبی[2] و غربی ـ که درحدود همان زمان وقوع یافته ـ مرتبط باشد .کلتها[3] وایتالیان[4] قصیر الرأس[5] ، در اروپا ـ مانند هند و اروپاییان درایران ـ جایگزین مستطیل الرأسان[6] بومی شدند . کمی پیش ازظهور ایرانیان ، تمدن مینویی[7] براثر هجوم قصیر الرأسان تخریب شد ؛ درحدود سال ۱۰۰۰ قصیر الرأسان به‌انگلستان ـ که تا آن زمان کشور منحصر مستطیل الرأسان بود ـ هجوم بردند . مهاجمان لهجه‌های هند و اروپایی را با خود وارد کردند ، همچنانکه ایرانیان لهجهٔ خویش را داخل نمودند. دراینجا مسأله‌ای پیش می‌آید که بی‌اهمیت نیست : اگر خویشاوندی نزدیك بین لهجه‌های ایتالیایی وکلتی اجازه دهد که به‌وجود یك جامعهٔ نژادی ، وحتی شاید سیاسی، درزمان اجداد آنان قایل شویم ، برطبق تشخیص علما رابطه‌ای لغوی بین هند و ایرانی و ایتالو کلتی وجود داشته است . همچنین دانشمندان بر آنند که پارسی

۱- Védique ۲ــ مرکزی (ت. ا.) ۳ــ Celtes ٤ــ Italiotes ٥ــ Brachycéphale (انسانی که جمجه‌اش کشیده‌است وعرض آن تقریباً مساوی باطول آنست.م) ٦ــ Dolichocéphale (انسانی که طول جمجمهٔ او تقریباً یك ربع ازعرض آن بیشتر باشد . م.) ۷ــ minoenne منسوب به‌عهد Minos پادشاه اقریطش Crète ، پسر اروپا Europe و زاوش zeus (م. .)

باستان[1] خویشاوند زبان سقلابیان بالت[2] است ، واین امرموجب این فرضیه شده که اجداد ایرانیان در جوار سقلابیان میزیسته‌اند . علما معتقدند که استهای[3] امروزی واسطهٔ بین سقلابیان و ایرانیان بوده‌اند[4] . بدویانی که به‌اروپا هجوم بردند مانند ایرانیان اصلاً قومی‌شبان ، و به‌درجه‌ای کمتر ، فلاح بودند . بالاتراز همه ، آنان پرورنده و تربیت کنندهٔ اسب بودند ، و سواره نظام و گردونه‌رانان ایشان‌درپیشرفت تهور وجسارت ایشان تأثیربسزا داشته‌اند . مقابر آنان ، مانند مقابر ایرانیان قدیم به‌تقلید خانه‌های نردیك[5] ، سقفی داشت شیروانی‌شکل (دارای دوشیب) ، و محتملاً انعکاس همان بینشی است که در گور خانه‌شکل اتروریا[6] درآغاز هزارهٔ اول ق . م . شناخته‌شده . این اقوام نردیك ، مانند ایرانیان به‌تدریج پیش‌میرفتند ، واروپاتحت « جنبش برومند » آنان تغییراتی‌عمیق یافت .

آنچه موجب توقف پیشرفت ایرانیان شد ، رشته‌های موازی جبال زاگرس نبود ، هرچند که عبورازآنهامشکل‌بود وآنهابه‌منزلهٔ سدی‌نگهبان به‌شمارمیرفتند. درمغرب سدی ازممالکی‌تشکیل شده‌بود که در طی گذشتهٔ تاریخ طولانی‌با فرهنگی که نتیجهٔ قرنها - اگرنگوییم هزاران سال - زندگانی‌خانه‌نشین و متمدنانه بود ، توسعه‌یافته بودند . قبایل‌ایرانی که به‌جنوب شرقی‌درطول چینهای زاگرس حرکت میکردند ، از جنوب به‌شمال با این ممالك مقابل‌شدند : عیلام که شامل سوزیانا (شوش) بود وتا جبال ساحلی‌ادامه داشت ، بین‌النهرین که در شمال بابل سرحدی مشترك باآشورداشت ، درآخر ، دورتردرشمال وشمال شرقی حوالی‌دریاچهٔ وان،آنجا که زاگرس درجبال قفقاز مستهلك میگردد ، با دولت جوان اورارتو[7] (آرارات)

۱- Vieux perse ۲- Slaves baltes ۳- Ossètes ۴- در ت.ا. قسمت‌مربوط به‌نژادها و زبانها حذف شده . ۵ - Nordique ، وابسته به‌نژاد اسکاندیناوی وبریتانیای شمالی (م.) - رك. HERZFELD «Iran in the Ancient East» pp. 199-200, 209 (ت. ا.) ۶ - Etrurie (Etruria ت. ا.) ۷- Urartou

ـ که چهارقرن بعد باید دولت ارمنستان را تشکیل‌دهد ـ مقابل شدند .

دراین زمان ، ایرانیان آن‌قدرت رانداشتند که این‌سدرا بشکنند . درطی‌چهار قرن‌آینده ، آنان قوم بومی‌واصلی‌را مستهلك کردند وتمدن مخصوص خودرا مستقر نمودند . ناگزیر بنیان تمدن مزبور برفرهنگهای ممالك همسایه ـ که هرچند راه پیشرفت اورا به‌سوی‌مغرب سد کرده‌بودند ، ولی‌همیشه دشمن او به‌شمار نمیرفتند ـ استواربود . مهاجمان دردره‌های زاگرس‌مستقرشدند وطرحی‌برای‌زندگانی‌سیاسی، فرهنگی‌وتاحدی مذهبی‌خویش ـ که توسط تمدنهای مذکور برای ایشان آماده‌شده بود ـ ریختند ، ولی بعدها خودآن تمدنها را مستهلك کردند .

نیمهٔ اول‌هزارهٔ اول ق . م . درتاریخ بشرمرحله‌ای قاطع به‌شمارمیرود. مرکز «سیاست جهانی» دراین عصر ، بعوض دره های دارای‌آب و هوای مطبوع که موجب پیدایش تمدنهای عالی است، مانند دره‌های نیل که مسکن مصریان بود، یا دشتهایی که توسط دجله وفرات آبیاری میشد و مسکن شومروـ سامیان[1] بود ، به‌سوی شمال به‌نواحیی که از جهت مناظر طبیعی وآب وهوا کمترملایم بود ، انتقال یافت . ودر آنجا محاربات برای کسب قدرت جهانی درگرفت . در این جا سه خصم نمودارند : آشوریان سامی با شاهنشاهی وسیعشان ، اورارتو ـ دولتی مقتدر از اصل آسیانی ـ حریف سخت کوش آشوریان ، که گاهی نیز برآنان غلبه میکرد ، دیگر آریاییان ـ همین ایرانیان که پس ازنزاع طویل وشدید بردو رقیب خودغلبه کردند ، وباغنایم خویش نخستین شاهنشاهی جهانی را تأسیس نمودند .

تحدیدعلل‌این جنبشهای پردامنهٔ وسیع که صحنهٔ عملیات‌آن دنیای اوراسی[2] بود که در آن قبایل هند و اروپایی خودنمایی کردند ، آسان نیست . تصورمیکنند

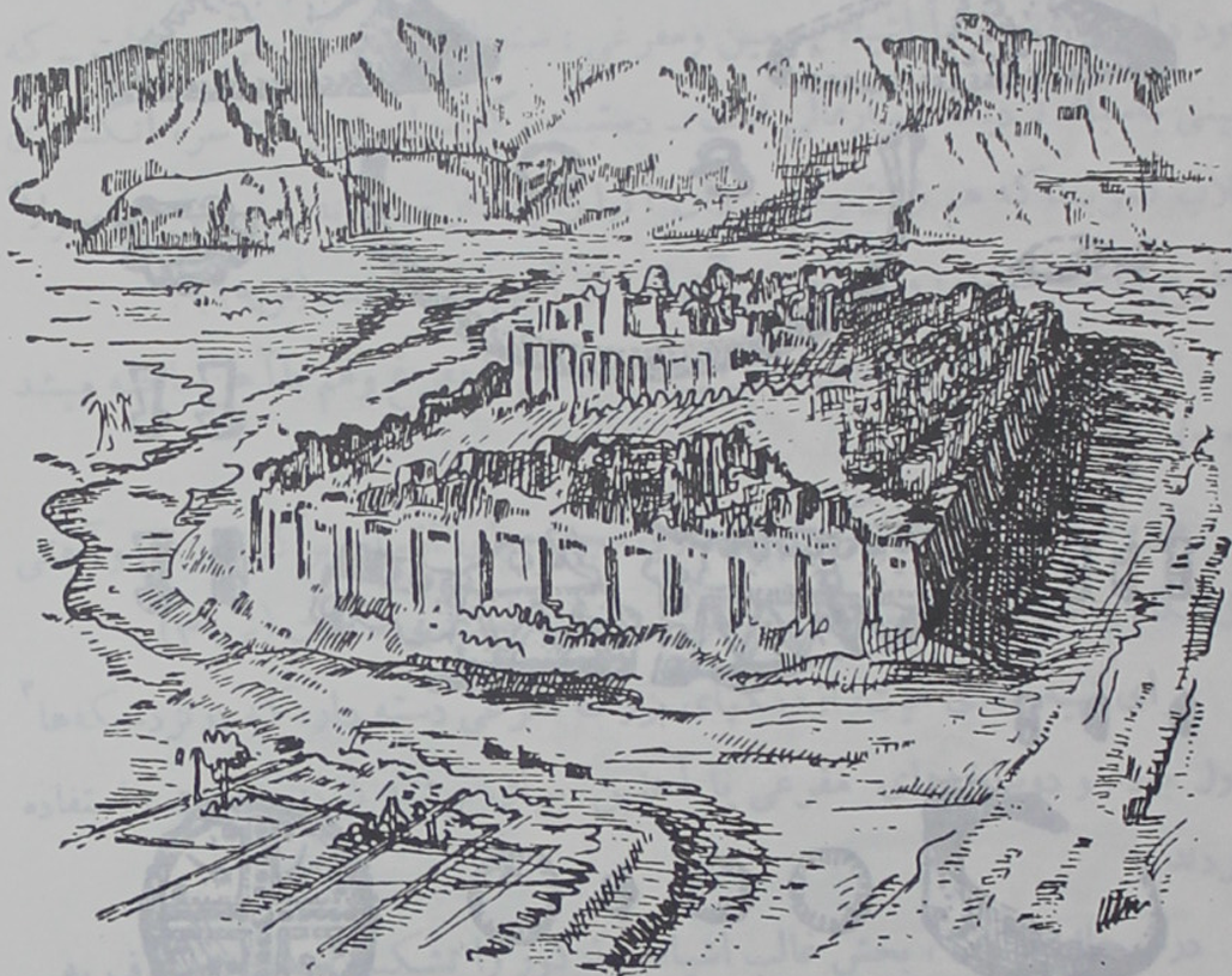
۱ـ Suméro - Sémites ۲ ـ Eurasique (Eurasian ت. ا.) ، منسوب به Eurasie ، نامی که‌گاهی به‌مجموع دو قارهٔ آسیا و اروپا دهند (م.)

که تعداد متزاید گله‌ها ، مالکان آنها را مجبور کرد که درجستجوی چراگاههای جدید برآیند، جریانی که متناوباً موجب ویرانی استپ‌های اوراسی شد، نیزممکن است ایشان را برای چاره به‌جستجوی نواحی مساعدتر واداشته باشد . این سواران دشمن اقوام خانه‌نشین بودند و شغل آنان جنگ بود ، ودراین باب تجاربی اندوخته بودند ، و براثر اعمال آن برای خود تمدنی پدید آوردند . مهاجرت ایشان قرنها طول کشید . و سرانجام فاتحان چندان با مغلوبان مخلوط شدند که همهٔ آثار اصل و منشأ خود را از دست دادند .

اینجا مسألهٔ بدست آوردن « پروانهٔ اقامت » شبیه آنچه که توسط دولت رم در پایان قرن چهارم م . برای اسکان بربرها توزیع شده بود ، درمیان نیست . این سواران ایرانی با زن ، بچه و گله وارد شدند ، و مزیت تقسیم ناحیه را به ممالك کوچك متعدد به‌دست‌آوردند . بیشترآنان، همراه گروه سواران خود، واردخدمت امرای محلی گردیدند . آنان مردانی‌بودند که از راه شمشیر وبه‌عنوان سربازمزدور زندگی میکردند . ایشان سربازانی را تشکیل دادند که میبایست یك روز جانشین همان امرایی بشوند که خوددرخدمت ایشان‌بودند . بدین وجه‌این ممالك کوچك ـ که غالباً چیزی بیش از شهرهایی که توسط کمربندی از باغها و مزارع محاط شده بود ، محسوب نمیشد ـ به‌دست تازه واردان افتاد . در طی قرون ، جانشینی تدریجی صورت گرفت ، و درنقاط مختلف نجد ایران به‌طور غیر متساوی آثارآن ظاهرشد ، وساکنان بومی بیش ازپیش مجبوربودند که متصرفات خودرا به‌قشون مهاجم تسلیم کنند . فعلاً غیرممکن‌است که تاریخ این توسعه وانبساط را به‌رشتهٔ‌تحریردرآوریم، زیرا منابع بسیار کم و متفرق است .

سالنامه‌های آشور تنها گزارشهایی است که به‌جامانده ، ولی تشخیص وتطبیق اسامی‌امرا وشاهان، شهرها، ونواحی مذکور درآنهابهیچوجه قطعی‌نیست . واقعه‌ای

که اتفاق افتاده ، میبایست شبیه به منازعهٔ امپراطوری رم ضد بربرها باشد ، با این تفاوت که در عوض رود رن[۱] ودانوب[۲] ، در اینجا سدی از کوه‌بود که جهان متمدن را ازهجوم مقاومت ناپذیر قبایل‌جدا میکرد. آنجا رم متحدبود، اینجا تمدنهای مختلف وجود داشت . بنا بر آنچه گفته شد به‌سهولت میتوان خاصهٔ ترکیبی فرهنگ مادی ایرانیان را درك كرد .



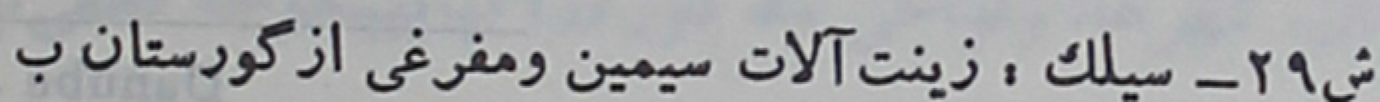
ش۲۸ــ شهرسیلك : طرح مجدد

اینك میخواهیم تمدن این جنگجویان ، ومخصوصاً تمدن قبیله‌ای را که در واحه‌های کاشان نظارت داشته‌اند ، بشناسیم . در سیلك ، که سابقاً ارتباط آنرا با اسکانهای ما قبل تاریخی ذکر کردیم ، یکی ازاین‌امرا مقر باشکوهی درقلهٔ تپه‌ای

۱- Rhin ۲- Danube

مصنوعی بنا کرد، و آن به‌وسیلهٔ دیواری محاط و دارای برجها بود (ش۲۸).

آنجا تغییری مهم در طرز تدفین ـ که عموماً علامت جانشینی اساسی قومی نو به‌جای قومی کهن محسوب است ـ وقوع یافت. قبرها دیگر در زیر کف خانه حفر



ش۲۹ـ سیلك، زینت آلات سیمین و مفرغی از گورستان ب

نمیشد. چند صد متر[۱] دور از شهر ، گورستان ـ که به‌منزلهٔ «شهر مردگان» بود ـ قرار داشت . اموات هنوز هم بـا لوازم متعدد و مختلف قبر در خاك دفن میشدند ، و گاهی چندصد شیء درقبرجا داده میشد(تص۶) . دررأس آنها کلاه خودهای چرمی بود که اکنون از بین رفته ، ولی لوحه‌های سیمین کار شده که روی کلاه خـودها به‌منزلهٔ تزیین دوخته شده بود ، به‌دست آمده است . دراین قبور زینت آلات بیشتر وجود داشت ، مخصوصاً اشیاءِ سیمین ومفرغی : سنجاقها به شکل سرحیوانات ـ که تزیینی به‌سبك نردیك[۲] بسیارعالی است ـ دستبند ، گوشوار، تزیینات سر، انگشتری و قلاب کمربند که هم زنان وهم مردان آنها را به کار میبردند . برنجن‌ها معمولاً از مفرغ ساخته میشد ، ولی گاه نیز آنها را از آهن میساختند (ش۲۹) .

اسلحه ـ شمشیر، خنجر، سپر، پیکان ـ هم با مفرغ وهم با آهن ساخته میشد (ش۳۰) .

هریك ازقبرهای جنگجویان حاوی مجموعه‌ای ازسازوبرگ مفرغی وآهنی شامل لگام و اشیاءِ متعدد برای آراستن سروسینهٔ اسب بوده است (ش۳۱) .

برای تهیهٔ غذای میت، ازدیگهای بزرگ مفرغی دسته دار، که درنزدسکه‌ها[۳] متداول بود ، و دوشاخه‌های مفرغی یا آهنین برای برشته کردن گوشت ، استفاده میکردند .

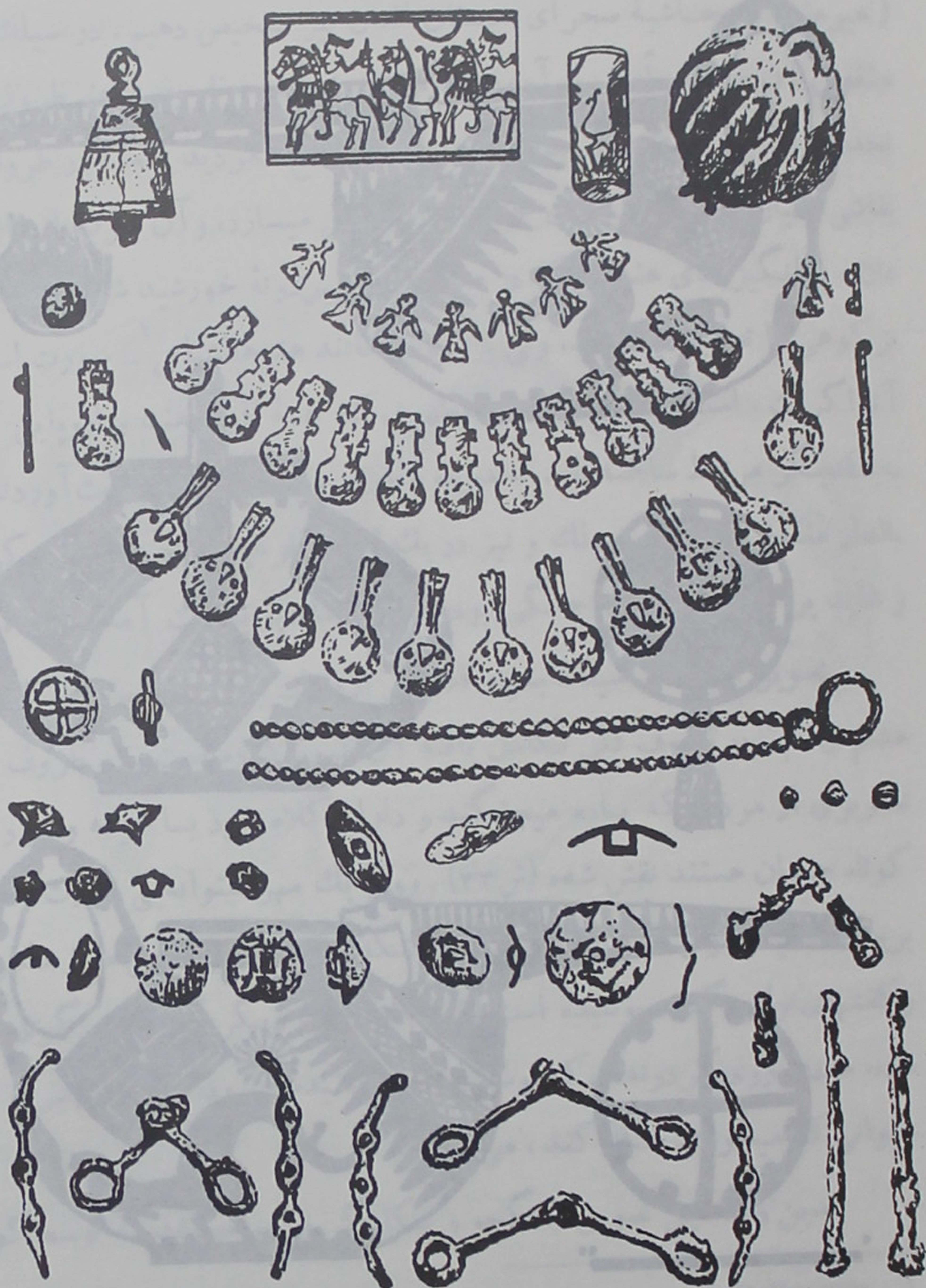
درهرحال ظروف ، بخش غالب اشیاءِ مذکور را تشکیل میداد : ظروف به‌ـ رنگهای مختلف ، یا یك‌رنگ ، خاکستری‌ـسیاه ، قرمزیا خرمایی کمرنگ ، برای استفاده از مراسم یا استعمال درامورخانگی، دلیل فعالیت بسیار کارگاه کوزه‌گران است . برجسته ترین شکل ، متعلق به‌ظرفی است با لولهٔ طویل ، بسیار شکننده‌تراز آنکه بتوانند درامور روزانه مورد استفاده قراردهند ، وشاید منظور از ساختن آن،

۱ـ چندصد یارد (ت. ا.)　۲ـ Nordique ، رك . ص۵۹ ح ۱۱　۳ـ Scythes

استعمال در مراسم قربانی به هنگام تدفین بوده است (ش ۳۲).

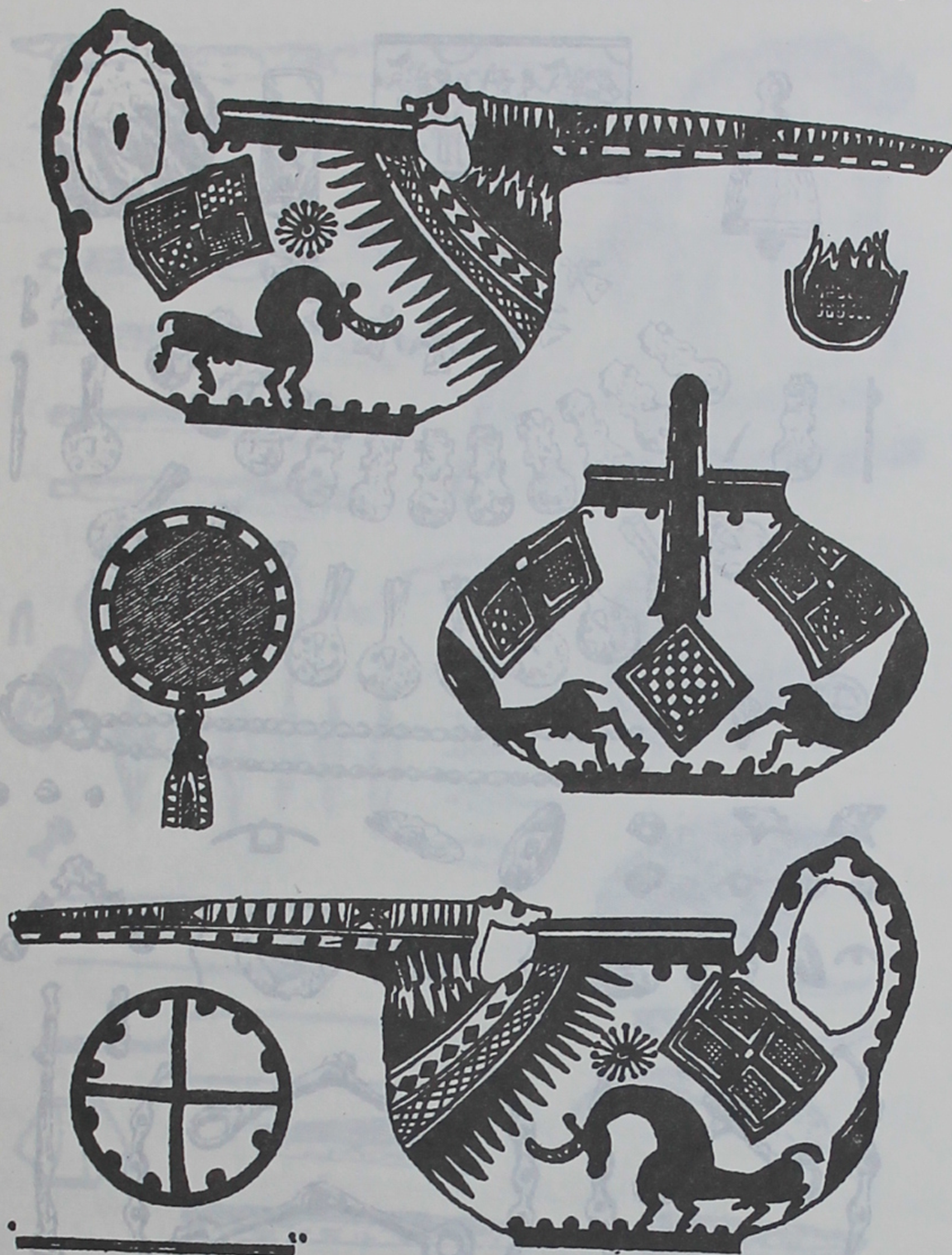
ش ۳۰ـ سیلک: اسلحه و ابزار مفرغی و آهنین از گورستان ب

این نوع ظرف ممتاز در همهٔ نقاط ایران رواج یافت : ظرفهای مذکور در



ش۳۱ــ سیلک ؛ مهر استوانهٔ سنگی واجزای ساز وبرگ مفرغی وآهنی ازگورستان ب

سیلك و گیان ، لرستان ، مغرب تهران ، نزدیك کرج ، جنوب دریاچهٔ اورمیه و



ش۳۲ـ سیلك ، ظروف گلی منقوش از گورستان ب

سلدوز یافته شده است . ما حتی توانسته‌ایم آنرا در نادعلی واقع درساحل رودهلمند (هیرمند) در حاشیهٔ صحرای سیستان افغان نیز تشخیص دهیم . در سیلك ، تزیین منقوش آن مخصوصاً غنی و آموزنده است . منشأ این ظروف ، هنرظروف منقوش نجد ایران بود ، که عملاً ساخت آن هرگز قطع نگردید . اما در ظروف سیلك نقاشی بسیارومفصل : سلیقه‌ای جدید را منعکس میسازد، وآن نفرت ازخلأ است . علاوه برانگیزه‌های هندسی که در میان آنها گردونهٔ خورشید شایان توجه است ، بز کوهی را تصویرمیکردند، ولی بزودی ـ مانند هنرهالشتاتی[1] ـ صورت اسب جای آنرا گرفت . اسب و خورشید در مظهری که همهٔ اقوام هند و اروپایی آنها را به‌یکدیگر مرتبط ساخته‌اند ، به‌تدریج مقام ارجمندی درهنر بدست‌آوردند . اسب بالدار منقوش برظروف سیلك و نیز در یك لوحهٔ مفرغی که چکش کاری گردیده ـ و شاید یراغ تجملی اسبی جنگی بوده ـ و در سلدوز به‌دست آمده ، دیده میشود.

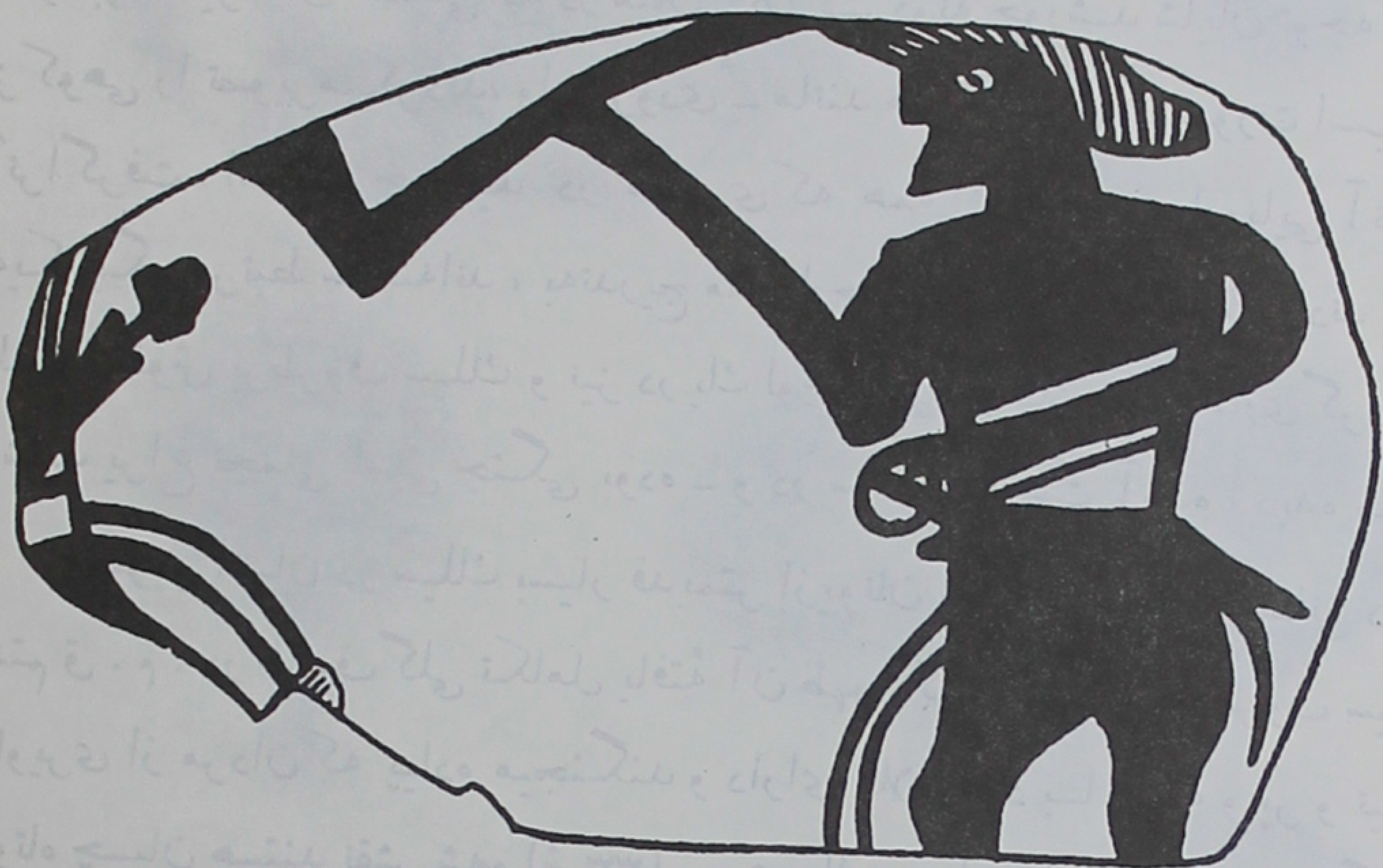
تصویر انسان در سیلك بسیار قدیمتر ازیونان است که نیمرخ انسانی درقرن هشتم ق . م . در ظروف گلی تکامل یافتهٔ آن ظهور کرده است . در ظروف سیلك ، تصاویری از مردان که پیاده میجنگند و دارای کلاه خود با جیغه و پر و نیم تنهٔ کوتاه چسبان هستند نقش شده (ش۳۳) . روی یك مهراستوانه‌یی صورت جنگاوری برپشت اسب منقوش است که با غولی میجنگد ، غول نیز به‌همین طرز ملبس است، وکفشهای نوك بر گشته پوشیده است (ش۳۱) . درمهردیگر ، که باناشی گری حکاکی شده، مردی روی گردونه‌ای که توسط دواسب کشیده میشود، ایستاده وتیری به‌سوی حیوانی که میخواهد شکار کند ، می‌اندازد .

بدین وجه این تصویر جنگجو و شکار گر هردو میباشد که توسط کوزه گر

۱ــ Hallstattien منسوب به Hallstatt یا Hallstadt ، قصبه‌ای دراتریش، در Salskammergut دارای ۱۷۳۰ سکنه ، که آثار ماقبل تاریخی دارد (م.)

و سنگ‌تراش نقش شده ، واو موضوعاتی را ابداع کرده که درتمام اعصارهنرایرانی، جنبهٔ کلاسیک داشته است .

تپه‌ای که از قبر پر از خاك تشکیل گردیده ، به‌وسیلهٔ الواح ثقیل از سنگ یا از گل پخته حمایت میشده ، و طوری آنها را قرار میداده‌اند که قبر به‌خانه‌ای شیروانی شکل (با بام دو شیبه) شباهت داشته است . ما میتوانیم در اینجا همان



س۳۳ــ سیلك : ظرف گلی منقوش ازگورستان ب

اندیشه‌ای را درك کنیم که در قبر خانه‌شکل نردیك[۱] ــ که پیشتر در میان مهاجمان هند و اروپایی که به‌ایتالیا رفته بودند ، ــ دیده‌ایم . این رابطهٔ ایرانیان با ممالکی که اروپاییان متقدم سابقاً در آنها سکونت کرده بودند ، با وجود تغییراتی که در آن صورت گرفت ، تا مدتی قطع نشد و قبرهایی نظیر گور کورش بزرگ این امررا

۱ــ Nordique ص۵۹ ح۱۱ (م.) ؛ و رك .
HERZFELD «Archaeological History of Iran» pp. 15,16,33 ff. (ت. ا.)

ثابت میکند .

بیشتر جمجمه‌هایی که در گورستان یافته میشود قصیرالرأس[1] است ، واین امر بیشتر در نجد ایران مشاهده نشده بود. از این نظر باید یادآوری کرد که درحدود همان زمان اقوام قصیرالرأس متعلق به‌خانوادهٔ بزرگ هند واروپایی نه تنهادرایتالیا نفوذ کرده ، بلکه دراروپای غربی هم وارد شده بودند .

رأس تودهٔ خاك سیلك که از بسیاری از دهکده‌های ما قبل تاریخی متوالی پوشیده بود ، مجدداً تسطیح گردید و برروی آن رئیس جدید مقر خود را بنا کرد. این مقرا کنون وجود ندارد ، اما توده‌ای سخت بیش از ۴۰ متر[2] پایهٔ آنرا تشکیل می‌دهد .

استعمال متناوب آجرخام وسنگهای خشکی که باآنهادیوارها رامیساختند، نشانهٔ فنون‌ساختمانی‌است که تااین‌زمان‌درنجدایران شناخته نبود. فاتحان میبایست آنرا ازجای دیگر- شاید ازنقاط شمالی‌تر، ازاقوام مجاور، درطی مهاجرت تدریجی خود - آموخته باشند . این طرز بنا کردن زمینی مسطح که روی‌آن باید قصر و اقامتگاههای نجبا ساخته شود ، مستلزم گروهی کار گر ، بنا ، آجرچین ، عمله و سنگ کن بود . بنابراین امیر عده‌ائی رعیت را استخدام میکرد که برای او و بعض نجبای ملتزم رکاب ونگهبانان خاص وی کار میکردند. این جامعه پیشتر به دوقسمت بسیار متمایز تقسیم شده بود ، حتی گورستانهای معاصر آنها نیز این امر را ثابت میکند : بعض قبورحاوی اجسادی‌است که با زینت آلات سیمین آراسته وبا اسلحه و ابزار مختلف مجهز است ، درصورتی که درقبور دیگر فقط تزیینات مختصر آهنی و تعدادی اندك کوزه وجود داشته است . برخی از قبرهای فقیرتر فاقد تخته‌سنگی که برسقف گذاشته میشد - و ظاهر یك خانهٔ نردیك را نشان میداد - میباشند .

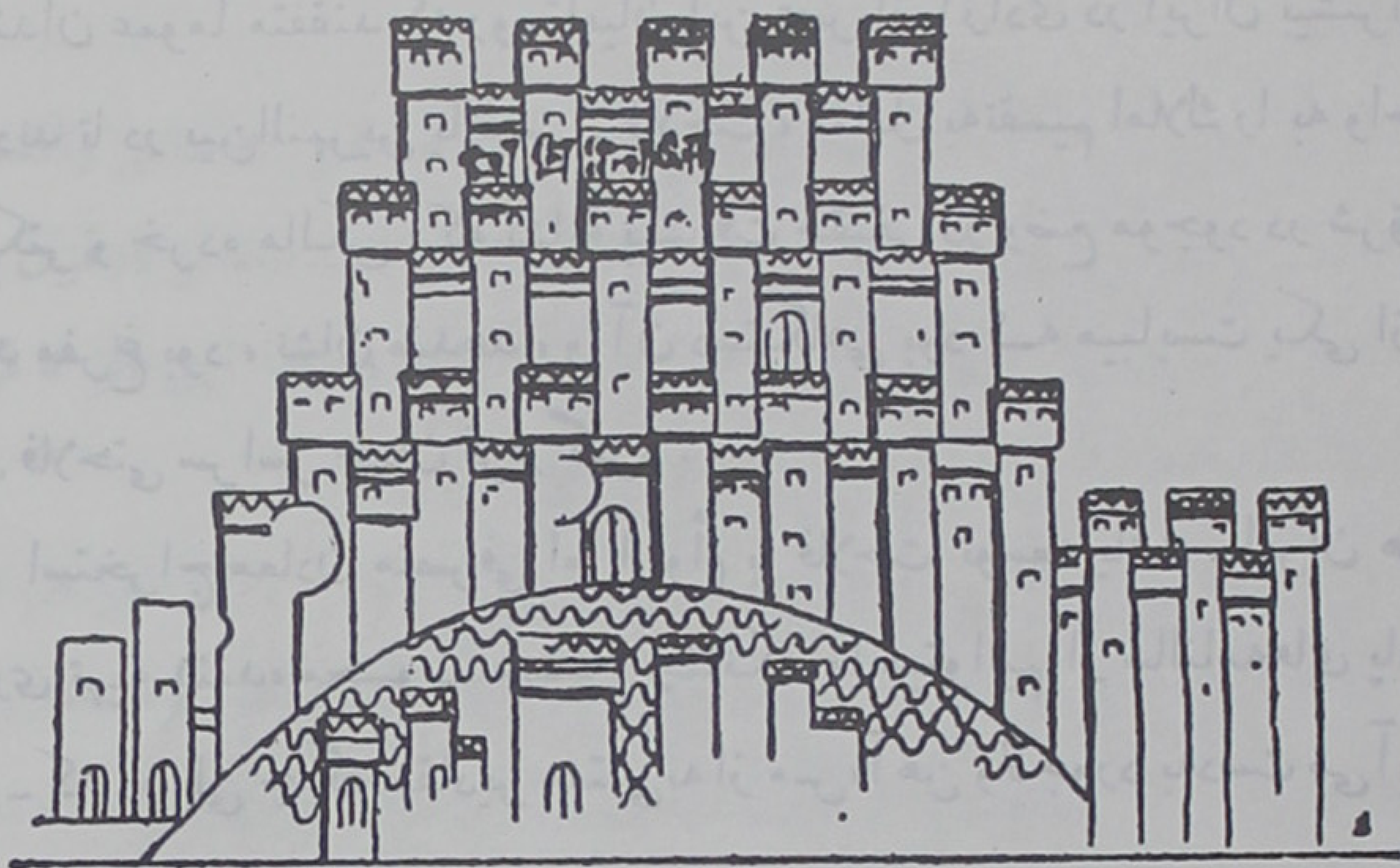
۱- Brachycéphale رك، ص ۵۹ ح ۴ ۲- ۴۰ یارد مربع (ت. ا.)

شایداینان سکنهٔ بومی بودند که مطیع مهاجمان شده بودند. این فرضیه غیرممکن نیست، زیرا اشیاءِ کمی که باآنها یافته شده ابزار دهاقین وپیشه‌ورانست.

دهکدهٔ ماقبل تاریخی سیلك، که مورد تهاجم یک طایفهٔ سوار قرار گرفته بود، به‌یک شهر مستحکم تبدیل شد: کاخ، ساختمانهای فرعی و شاید یک معبد ومحله‌های سکونت، واطراف آنرا دیواری بااستحکامات وبرجها - برای مقاومت در برابر محاصره - فراگرفته بود. رؤسای جدید نه تنها با امرای محلی و نیز با یکدیگرمیجنگیدند، بلکه همچنین با دول بزرگ غرب. مخصوصاً باآشورمحاربه میکردند، و نیز گاهی به‌عنوان مزدور درخدمت دول مذکور وارد میشدند. منظرهٔ نجد ایران تغییر یافت، و به‌تقلید ساختمانهای سلطنتی آشور و کما بیش به‌همان وضع، شهرهای مستحکم ایران را با دیوارهای دوگانه یا سه گانه که اطراف آنرا خندقها یا رودهایی که آنها را از مسیر اصلی منحرف کرده بودند، و برجهایی که به‌وسیلهٔ افراد مدافع مجهز بود، و پایه‌های سنگی و مزغلها فراگرفته بود، ایجاد کردند. آن‌زمان عهدی قابل توجه در پیشرفت زندگانی مدنی ایران محسوب میشود، و شاید بتوان آنرا به‌روح حادثه جویی عنصر نژاد جدید نسبت داد، واین پیش درآمدی بود برای آینده‌ای که درآن‌زمان به‌جای کثرت امرا ونجبا، وحدت ایرانیان میبایست تحقق یابد (ش۳۴).

امیر بابزرگان تابع و ملتزم رکاب زندگی میکرد و برروستاییان حکومت مینمود. وی درآمد خود را از املاك خویش تأمین میکرد، و برای شکار کردن، صید ماهی وتربیت اغنام عوارض وضع مینمود. او مالك زمینهای اختصاصیی بود که کارگران برده درآن‌کار میکردند، و روستاییان میبایست برای او همه نوع بیگاری ونیز به‌جهت اموعام‌المنفعه مانند ایجاد جاده‌ها، قنوات، پلها واستحکامات کار کنند.

دربار ، موکب امیر ، اتباعی که هستهٔ قشون او را تشکیل میدادند ، روابط دوستانه با امرای دیگر که متضمن مبادلهٔ هدایا بود ، تحف برای رعایا ، وشاید هم برای روحانیان ، همهٔ اینها مستلزم هزینه‌هایی بود که مالیات و عوارض غالباً برای تأمین آنهاکافی نبود. بنابراین دست به‌جنگ میزدند، واگرنتیجه مساعدبود، کسری مالیات را غنایم جبران میکرد.



ش ٣٤ـ شهر کیشسیم[1] در شمال غربی ایران ، از یك لوحهٔ برجستهٔ آشوری

جامعه به‌چندین طبقه تقسیم میشد : امیر ، نجبا، آزاد مردان مالك زمین، کسانی که چیزی نداشتند ، و درآخر بردگان . در این عهد از پیش نشانه‌هایی از ستیزهٔ آینده بین طبقات غیر مالك و روستاییان ضدنجبا دیده میشود. وضع ایران در طی سالهای نخستین هـزارهٔ اول ق . م . میبایست بسیار شبیه به وضع یونان ـ آنچنانکه اومیروس[2] شرح داده ، باشد. درایران ، در سرای امرا وبزرگان قرنهای نهم و هشتم به‌نظر میرسد غلامان و کنیزان ، بردگان ، وهمهٔ انواع پیشه وران که

۱ـ Kishesim ۲ـ Homère (Homer ت . ا.)

تمام چیزهای مورداحتیاج مخدوم خودرا میساختند، وجودداشته‌اند. محققاً پیشه‌ور آزاد هم بوده ، ولی بسیار به‌ندرت از آنان استفاده میشده . مازاد عواید محدود را میفروختند ، وآنها بدون شک در وهلهٔ اول عبارت‌بود ازمحصولات فلاحتی وتربیت اغنام بسیار .

همچنین آن زمان ، عهدی بود که ممالک کوچک شروع به‌توسعه نمودند ، و دانشمندان عموماً متفقند که روستاییان این عصر از آزادی در ایران بیشتراستفاده میکردند تا در بین‌النهرین یا مصر . فلاحت ، تمایل به‌تقسیم املاک را به واحدهای کوچکتر و خرده مالکی ، که نشانهٔ پیشرفت حقیقی در وضع موجود در شرق قدیم در عهد مفرغ بود ، نشان میدهد ، و آن دستگاهی بود کـه میبایست یکی از مبانی اقتصاد فلاحتی سراسر جهان قرار گیرد .

استخراج معادن متصرفی امرا توأم با فلاحت توسعه یافت . ایران همچنان کشوری تهیه کننده محسوب میشد ، چنانکه ما میتوانیم از سالنامه‌های پادشاهان آشور- که در طی جنگ مقادیر معتنی‌به از مس،آهن ولاجورد به‌دست می‌آوردند- این مطلب را دریابیم .

امیر نمیتوانست فقط از محصولات فلاحتی ، یا از استخراج معادن ویاغنایم زندگی‌خود راتأمین کند ، لذا وی حامی تجار گردید ، وبازرگانان غالباً غیرایرانی بودند ، و هنوز بدون حمایت امیر نمیتوانستند در کسب خویش پیشرفت نمایند . امیر هم برای ازدیاد سهم خویش مایل بود که عایدات بازرگانان زیاد شود . مواد عمدهٔ تجارت عبارت بود از اشیاءِ تجملی زرین ، سیمین واحجار کریمه یاپارچه‌هایی که خوب قلاب دوزی شده بود . امیر، بدون آنکه ازمتصرفات ودهقانان خودغفلت کند ، به‌توسعهٔ مراکز تجارتی و انبارهای کالا و به‌اشتغال تجار درشهرها ومدینه‌ها علاقمند بود . بدین وجه‌اقتصادی ممزوج و مخصوص در ایران رو به‌ترقی گذاشت ؛

هنوزعلی‌رغم توسعهٔ شهرها، مملکت اساساً ازراه فلاحت وتربیت اغنام زندگی میکرد، واین اقتصاد فلاحتی در سراسر قرون ، هم درزمان هخامنشیان وهم‌جانشینان آنان، جنبهٔ ایرانی داشت .

بدین وجه ، ایرانیان این زمان از جهت اقتصاد فلاحتی و اشرافی خود ، و با فقدان شهرهای بزرگ ، به‌یونانیان بیشتر شباهت داشتند تا به‌آشوریان ، بابلیان و مصریان .

استعمال روز افزون آهن درطی عهد مورد بحث[1] مبانی اجتماعی واقتصادی را فرو ریخت . آهن را هرچند ختیان (هیتیان) وحکمرانان میتانی درقرن پانزدهم ق . م . و مصریان در قرن چهاردهم ق . م . میشناختند ، معهذا این فلز تا قرن نهم الی قرن هفتم ق . م . چندان مورد استعمال نبود .

استعمال ابزار جدید موجب افزایش مصنوعات شد ، و این امر هم ناگزیر باعث بالارفتن قیمت امتعه گردید . روشهای مترقی فلاحت نواحی جدیدی را که تا آن‌زمان غیرمسکون و بایرمانده بود به‌کار گرفت . وضع معادن آهن ، که متنوعتر وغنی‌ترازمعادن مس بود ، ممالکی‌را که سابقاً ازجهت معاملات اهمیتی نداشتند مورد توجه قرارداد ؛ از جملهٔ آنها درمرحلهٔ اول شمال ایران و کشورهای مهم سرحد آنرا باید نام‌برد . ازاسپانیا تاچین ، تغییرشکل جهان موجب نهضتی‌تجارتی گردید که در آن‌میان ایران ، هرچند سرحدهای بحری نداشت ، جای خودرا اشغال کرد ، و در مبادلاتی که تا حدود غالیا (گل)[2] وبرطانی[3] ازیکسو، وهند ،آسیای مرکزی وچین ازسوی‌دیگرصورت میگرفت ، شرکت میکرد .

آنگاه که از استعمال آهن دراین‌عهد سخن میگوییم ، بهرحال باید دراینجا قیدی قایل‌شویم . هرچند فلز مذکور مورد استعمال عموم قرار گرفت ، نباید تصور

۱ــ درطی هزارهٔ اول (ت. ا.)
۲ــ Gaule
۳ــ Bretagne

کرد که آن کاملاً جانشین مس و مفرغ گردیده‌بود ، زیرا فلزات اخیر تا مدتی دراز کماکان بسیارمورد استفاده و استعمال بوده‌اند . این عصر انتقالی در قرون اول هزارهٔ اول در گورستان سیلک خوب مجسم میشود . مقابر طبقهٔ حاکمهٔ سواران نشان میدهد که اسلحه وسازوبرگ اسب ، وحتی آلات وابزار ، ازآهن ساخته میشد ، هرچندباز تعدادی اشیاءِ مفرغی در میان آنها بوده است . معهذا کمیت آهن مورد استعمال به‌پایهٔ مس نمیرسید : اگر به‌فهرست غنایمی که سپاهیان آشوری برده بودند رجوع کنیم ، آشکارمیشود که وزن آهن آلاتی که از شهرهای ایران حمل کرده بودند ، هرگز به‌پایهٔ وزن مس آلات نمیرسید ، ودرحقیقت وزن آنها کمی بیش‌ازنصف آلات مسینه بود . این امرنشان میدهد که درحدود ۵۰۰ ق . م . بعض اقوام شرقی ایران ، مانند ماساژتها[۱] ، به‌قول هرودتوس[۲] ، هنوزبا استعمال آهن آشنا نبودند . وجود زینت آلات آهنی درمقابر کم اهمیت سیلک مقیاسی مهم برای مبلغ آهنی که درجاهای دیگر به‌دست می‌آمد میباشد ، زیرا ما میدانیم که عساکر سارگن دوم[۳] (آخرقرن هشتم ق . م .) هنوز باکلنگها وتبرهای مفرغی مجهز بودند ؛ و همچنین گنجینهٔ آلیاتس[٤] ، پادشاه مملکت پرثروت لودیا[۵] درآغاز قرن هفتم ق . م . حاوی ظروف آهنین وزرین وسیمین بود ؛ ونیز کرزوس[٦] ، جانشین او ، ظروف کار شدهٔ آهنی را به‌هاتف دلفس[۷] هدیه داد . همچنین بسیاری ازپیکانها و زوبینهای آهنین در گورستان سیلک یافته‌شده‌است ، معهذا مقادیر بسیاراز این آلات که ازمفرغ ساخته‌شده ، در طبقهٔ مربوط به‌قرن هفتم ق . م . که جدیداً در شوش مکشوف گردیده ، به‌دست آمده‌است . بهرحال باید یادآوری کرد که حفاران شهرهای پرثروت کشور اورارتو[۸] دریافته‌اند که اشیاءِ آهنی بسیار کمترازمفرغ مورد استفاده بوده‌است .

۱- Massagètes (Massagetae ت.ا.)　۲- Hérodote (Herodotus ت.ا.)　۳- Sargon II

٤- Alyatte (Alyattes ت. ا.)　۵- Lydie (Lydia ت. ا.)　٦- Crésus (Croesus ت.ا.)

۷- Delphes (Delphi ت. ا.)　۸- Urartu

باتخریب مستقر مربوط به‌عهد گورستان ب درسیلك ، زندگانی این نقطه به‌پایان میرسد .

در گیان ، بالای سطح شامل قبور مشابه ، ساختمانی باشکوه‌است دارای حفره‌های پایهٔ در به‌سبك خالص آشوری درقرن هشتم . این‌امر میرساند که تخریب بخشی‌ازاین‌شهرهای مستحکم عمل سپاهیان آشوری‌بود ، واین‌واقعه مؤخرتراز قرن نهم تاقرن هشتم ق . م . (عصری که شاهنشاهی‌آشور باهمهٔ قوی ضدنیروی نوظهور ایران اقدام میکرد) صورت نگرفته‌است .

ما پیشتر گفته‌ایم که استعمال عمومی‌آهن به‌منزلهٔ فلز ، هم درجنگ وهم در فلاحت ، وضع تجارت را درآغاز هزارهٔ اول ق . م . تغییرداد . این تجارت درسابق مبتنی‌برخرید وفروش مس‌وفلزاتی که بامس ترکیب میشدندبود .

مرکز ثقل نواحی صادر کننده تغییر کرد . آشور که مصرف کنندهٔ بزرگی بود[۱] ، معدن‌آهن‌نداشت ؛ وی‌ازوصول به‌مراکزمعدنی‌ساحل‌جنوبی‌بحراسود وماوراء قفقاز توسط قوم مجاور دولت اورارتو[۲] ممنوع بود . بنابراین توجه او بسوی ایران معطوف‌شد ، نه تنها به‌این علت که ایران دارای معادن آهن‌بود ، بلکه بدین سبب نیز که‌مملکت مذکوراین فلزرا ازنواحیی به‌دست می‌آورد که آشور بدانها دسترس نداشته ، بعلاوه مس ولاجورد بسیارمورد احتیاج آشوربوده‌است . درهرحال ، دشتها ودره‌های ایران‌مخزنی برای بهترین نژاد اسب بود که‌آنهم برای سپاهیانی به‌اهمیت عساکرآشور مورد لزوم بود . البته عوامل دیگری هم موجب سیاست تجاوزکارانهٔ آشورنسبت‌به‌ایران گردید : لازم‌بود به‌هرقیمتی که باشدمنطقهٔ زاگرس‌را که‌سرحد شرقی‌شاهنشاهی بودآرام کنند ، ومردم کوهستانی‌آن‌را ــ که دربین ایشان ایرانیان جنگجو دایماً درتزاید بودند ــ مقهور و مطیع سازند . این سرزمین مخصوصاً در

۱ــ در ت ا. افزوده شده ؛ درمدتی ، مخصوصاً درطول نیمهٔ اول‌قرن هشتم ق.م.
۲-Urartu

معرض توطئه‌های سلاطین اورارتو بود ، و تهدیدی حقیقی و دایم برای وجود دولت آشور به‌شمار می‌رفت . پادشاهان آشور غالباً در مساعی خود برای کوچك کردن این نواحی وتبدیل آنها به‌صورت ایالات موفق نمیشدند، واگرهم میشدند تشکیلات آنان ناپایدار بود . معمولاً سفرهای جنگی آشوریان ، مهاجماتی بشهرها بود برای اسیر گرفتن افراد ، غارت کردن ، سوختن، اخذ ذخایر فلزی یا احجار نیمه قیمتی وحمل اسبان وچهارپایان . سکنهٔ این نواحی برای نجات خود به کوهها پناه میبردند ، وپس از بازگشت سپاهیان آشوری به‌مساکن خود برمی گشتند، وآشوریان فاتح به‌ندرت به‌نتایجی که منشیان آنها ادعا کرده‌اند ، رسیده‌اند : تقریباً همیشه آنان به‌اندازهٔ کافی نیرو درمیان اقوام مغلوب باقی میگذاشتند ، تاپس ازمدت کوتاهی بتوانند محاربه را آغاز کنند .

این خصومتها چندین قرن طول کشید ، و اثرخودرا حتی درتشکیلات نظامی آشور باقی گذاشت . همچنانکه چین درعهد سلسلهٔ هان[1] مجبورشد که عساکرخودرا با شرایط جنگیی که سواران بدوی خیون[2] بدان تحمیل کردند ، هماهنگ سازد و لباس واسلحهٔ آنهارا تغییردهد ، به‌همانوجه آشوریان مجبور گردیدند که تشکیلات تازه‌ای برای قوای اعزامی خود در نظر بگیرند . بدین وجه پیش از سلطنت آشور-نصیرپال[3] (۸۸۴-۸۶۰ ق . م .) سوارنظام هنوز درقشون آشور به‌کار نمیرفت . قوهٔ ضربت‌زنندهٔ وی گردونه‌های جنگی بود که براثروسایل بدوی ، سلاحی ناموثر به‌شمار میرفت ، و بیشتر تأثیر روحی داشت ، و ارزش آن - مخصوصاً هنگام عمل در ناحیهٔ کوهستانی زاگرس - از سواره نظام اقوام حریف پست‌تر بود . عبور از جاده‌های کوهستانی باگردونه ، یا گذشتن از گردنه‌هایی که فقط برای عبور کاروانها ساخته شده‌بود ،کاری بس‌مشکل بود ، وبه‌همین علت‌است که هنرمندان آشوری شاه خودرا

۱- Han ۲- Huns ۳- Assurnazirpal (Assurnasirpal ت. ا.)

سوار بر گردونه در حالی که از کوهستان یا مسیلی عبور میکنند ، نشان میدهند . برای محاربه باسواره‌نظام باید سواره نظام تشکیل‌داد ، واین‌کاری بود که آشوریان کردند . ایرانیان ، چندقرن پیش‌ازآنکه خودرا مهیای محاربه با رومیان کنند و آنان‌را مجبوربه‌تشکیل سواره‌نظام سازند ، درجنگهای خویش باآشور، قوم اخیررا به‌پذیرفتن این تغییرملزم نمودند .

سواره نظام بزودی منظرهٔ محاربه را تغییر داد : تشکیلات خفیف آشوری ، که هدف‌وی ـ چنانکه به‌نظرما میرسد ـ بیشترهمراه بردن گله‌های اسبان بود تا فتح یك‌ناحیه ، بیش‌ازپیش درسرزمینهای مجاورزاگرس داخل‌میشد . سلاطین‌آشور درسالنامه‌های خود فاتحانه اعلام میکنند که آنان‌به‌نواحیی‌واردشده‌اند که هیچیك ازاسلاف‌آنان نتوانسته بود دست یابد . مکرر ذکر کوه بکنی[1] به‌میان‌آمده وآن همان کوه دماوند نزدیك تهران‌است ، و همچنین صحرای نمك ـ ناحیه‌ای که در جنوب شهرمذکورمتداست ـ ذکرشده‌است .

تشکیل وحدت ماد

سالنامه‌های شلمانسرسوم[2] پادشاه ، نخستین‌بار از ایرانیانی که در راه قشون آشور درسفرهای جنگی‌شان به‌زاگرس قرارداشته‌اند یادمیکنند : آشوریان در۸۴۴ ق . م . پارسیان (پارسوا[3]) و در۸۳۶ ق . م . مادها (مادای[4]) را شناختند ، ولی‌دلیلی نیست که تصور کنیم قوم‌پارس‌پیش ازقوم ماد وارد ایران‌شده‌باشد . اگر قول منشیان آشوری را بپذیریم ، دراین عهد پارسیان در مغرب و جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه استقرارداشتند ، و مادها درجنوب شرقی ، نزدیك همدان ، مستقربودند . درهرحال چنین‌نیست که این‌نامها ـ پارسوا ومادای ـ به‌مفاهیم نژادی وقومی‌به‌کار رفته‌باشد،

۱ـ Bikni ۲ـ Salmanazar III (Shalmaneser III .ت .ا) ۳ـ Parsua
۴ـ Madai

بلکه بیشتر تصور می‌رود که این اسامی به محوطه‌هایی که قبایل مذکور درآنها از نیمهٔ قرن نهم ق. م. سکونت داشته‌اند، اطلاق شده‌است. حرکت عمومی قبایل ایرانی هنوز به‌پایان نرسیده‌بود: قبیلهٔ سوم، یکی‌ازقبایل‌مهم ایرانی، به‌نام‌زکرتو[1]، یا بقول یونانیان ساگارتی[2]، به‌سوی نواحی شرقی‌تررفته مستقرشد، وشاید تا ناحیهٔ تبریز وسرحد دولت اورارتو پیش‌راند. شعبه‌ای ازمادها به‌سوی اصفهان پیش راندند و درآنجا عیلامیان از پیشرفت آنان جلوگیری کردند. در مشرق، قوم پرثوه[3] — پارتیان‌آینده — دراطراف دربندهای خزر[4] سکونت گزیدند، وقوم هریوه[5] واحه‌های هرات‌را درجنوب خراسان اشغال کردند.

پادشاه آشور، شمشی‌ادد[6] (۸۲۳ — ۸۱۰ق. م.)، شکست یکی از رؤسای ایرانی‌را — که ازمردم‌ناحیه‌ای درشمال دریاچهٔ اورمیه‌بود — با۱۲۰۰تن‌جنگجویان وی ذکر می کند. این عدد مفهومی دقیق دارد: شهرهای مستحکم تحت ریاست رؤسای ملوك‌الطوایف، در ایران غربی متفرق بود، و معمولاً قوای کمی از سواره نظام داشت، که تعداد بعضی‌به‌۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ تن میرسید. رقابت بین‌آنان وفقدان وحدت، ورق برنده‌ای برای‌آشوریان محسوب میشد، وتا حد کثیرموجب پیشرفت عملیات آنان گردید. راست است که در این عصر نامهای ایرانی این پادشاهان — چنانکه منشیان آشوری آنان را نامیده‌اند — در اقلیت است، و این دلیل آنست که مهاجرت ایشان هنوز پیشرفت داشته، یا درمواضعی که آنان پیشتر مستقرشده بودند، قدرت به‌تدریج در دست ایشان می‌افتاده. همچنین اسامی‌ایرانی دراین‌عصر، در میان سپاهیان پادشاه اورارتو دیده میشود. در داخل ناحیه، جنوب دریاچهٔ اورمیه، کشورمانای[7] وجود داشته که شامل‌بخش بزرگ کردستان جدید است، وآن

---

۱ - Zikirtu
۲ - Sagartiens (Sagartians ت. ا.)
۳ - Parthava
۴ - Portes caspiennes (Caspian Gates ت. ا.)
۵ - Haraiva
۶ - Shamshi – Adad (در ت. ا. « شمشی ادد پنجم » ضبط شده).
۷ - Manna (Mannai ت. ا.)

سرزمینی بود که سکنه‌اش آسیانی[۱] ، و برای جلوگیری از توسعهٔ مادها به‌حدکافی نیرومند بودند .

به‌نظر نمیرسد که اقامت پارسیان در شمال غربی ایران طول کشیده باشد . انتقال ایشان یانتیجهٔ عملیات آشوریان بود ، ویا براثرفشاری که ازاورارتو (همسایهٔ شمالی) و یا قبایل دیگرصورت گرفته‌است .

حقیقت این‌است که درقرن‌هشتم ق . م . آنان درحرکت و پیشرفت تدریجی به‌سوی جنوب شرقی‌درطول چینهای زاگرس بودند . محتملاً درحدود ۷۰۰ ق . م . آنان در محوطهٔ غربی جبال بختیاری تا مشرق شهر جدید شوشتر ، در ناحیه‌ای که ایشان پارسواش[۲] یاپارسوماش[۳] نامیده‌اند ـ واین‌نام درسالنامه‌های آشوری ذکرشده ـ اقامت گزیدند . چنانکه در این عصر اغلب اتفاق می‌افتد ، قبایل نام خود را هم به‌ناحیه‌ای که مقرّاصلی آنان بود ، وهم به‌شهرعمده ، اطلاق میکردند .

پایان قرن نهم ق . م . و نیمهٔ اول قرن هشتم انحطاط قدرت آشور را نشان میدهد ، ودرنتیجه دولت مجاور (اورارتو) از این وضع استفاده کرد . تشکیل دولت اخیربتازگی‌صورت گرفته بود وتاریخ آن ازآغاز قرن نهم پیشترنیست ، درحالی که یکی‌از امرای متعدد سرزمین نائیری[۴] ، که پادشاهان آشور سابقاً درقرن ۱۲ق م . با اومحاربه کرده‌بودند ، موفق شد وحدت ناحیهٔ مذکور را تأمین کند . این ناحیه به‌طرف مشرق‌تا ملتقای دوشعبهٔ فرات کشیده میشد ودریاچهٔ وان‌را شامل‌میگردید وتا درهٔ رود ارس میرسید . از نظرنژادی ، مردم آن دنبالهٔ قوم هوریان[۵] بین‌النهرین شمالی‌بودند . زبانی که درآنجا سخن میراندند، چنانکه ما از کتیبه‌ه ی به‌اصطلاح وانی[۶] ـ که ازسلاطین‌اورارتوبجای‌مانده ـ درك کرده‌ایم ، بازبان ایبریان[۷] یا گرجی

۱- Asianique (Asianic ت.ا.) ، رك . ص۲۹ .
۲- Parsuash
۳- Parsumash
۴- Naïri
۵- Hurrites
۶- Vanniques
۷- Ibérienne

از خانوادهٔ قفقازی ، بسیار مرتبط است . هرچند آنجا کوهستانی‌است ، بخش بزرگ ناحیه مرکب‌است ازنجدهای بسیارحاصلخیز که از جویبارها و رودهاکاملاً مشروب میگردد . ناحیهٔ مذکورفلاحتی و دارای اغنام و احشام بود ، و تربیت اسب یکی از منابع مهم درآمدآن بشمارمیرفت . بعلاوه دارای جنگلهای وسیع ومعادن بسیاراز همه نوع بود ، و آب و هوای‌کاملاً سالم داشت . بنابراین جای تعجب نیست که در اینجا تمدن ابتکاری و به‌حدکافی نیرومند تشکیل‌شد که بنیادآن بر بقایای تمدنهای قدیم بابلی نهاده شده‌بود .

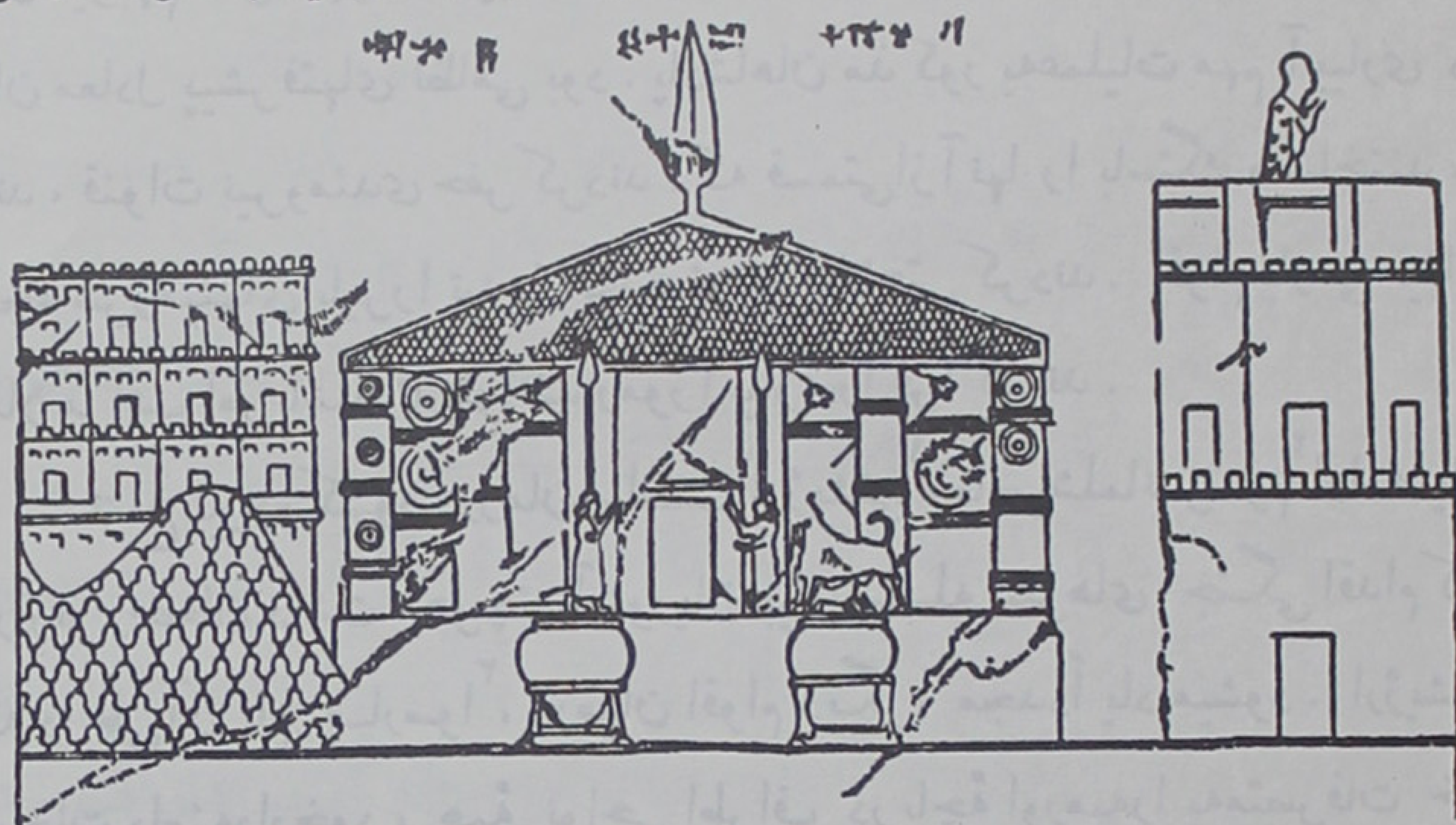
ابنیه و سالنامه‌های آشوری ، و همچنین کتیبه‌های سلاطین اورارتو ، توأم با نتایج مکتسب درطی‌حفاریهای باستان‌شناسی ، اجازه می‌دهد که به‌یاری اسنادموجود، منظرهٔ تمدن‌این مملکت‌را- که درتحت حکومت سلسله‌ای نیرومند ، عده‌ای‌ازقبایل متفرق در دره‌ها و نجدها راگردآورده بود - مجسم کنیم .

تحقیقات نشان داده‌است که در اورارتو شهرهای مستحکمی با ساختمانهای جسیم وجود داشته‌است که مردم دشت بین‌النهرین از آن نوع اطلاع نداشته‌اند . معماری این کشور مخصوصاً به‌سنگ پایهٔ طاق‌اهمیت میداد، ولی‌آن هر گز به‌صورت ستونی دارای سرستون درنیامد (بلکه ستونهای آن مزین بیك زوج مارپیچ بود، چنانکه گویی‌درتکامل ستونها به‌سبك‌ایونی‌مقدم[1] تشکیل مرحله‌ای را میداده‌است) . ساختمانها دارای بامهایی‌شیروانی‌شکل (دارای‌دوشیب) بود . خلاصه‌بعض‌خصوصیات معماری وجود داشت که ما میتوانیم نظیرآنرا درنزد پارسیان درپاسارگاد و تخت‌جمشید ، وهمچنین درنواحیی که‌آنان پس‌ازترك سرحد اورارتو وپیش‌از فتح نهایی فارس اشغال کرده بودند ببینیم .

هنگامی که پارسیان وارد ایران‌شدند ، درسرحد این دولت جوان وپرجنبش

۱- Proto - ionienne

با تشکیلات ملوك‌الطوایفی آن قرار گرفتند ، و از تمدن وی چیزهای بسیار عاریه کردند . درطی‌عصر مشخص توسعهٔ اورارتی که در نتیجهٔ انحطاط آشور پیش آمده‌بود ، پارسیان درمیان اقوام دیگر در شمال غربی ایران ، تحت سلطنت مخدوم جدید ، روزگاری می گذرانیدند . پادشاه ایشپواینی[۱] که پسر خود منوا[۲] را در تاج و تخت شریك خویش کرده‌بود ، همهٔ نواحیی را که در طول دجلهٔ علیا و زاب علیا قرارداشت از آشور گرفت ، و حتی متصرفات مانای[۳] را درجنوب دریاچهٔ اورمیه به‌تصرف درآورد .



ش ۳۵ – شهر ومعبد مصیصر درشمال غربی ایران ، از روی یك نقش برجستهٔ آشوری

وی درتعقیب این فتح ، یك سلسله استحکامات وشهرهای جدید بنا کرد که درگرداگرد آنها مقاومت آینده ، در مقابل عکس العمل احتمالی آشور ، متمرکز شده‌بود . ناحیه‌ای مانند مصیصر[۴] ، مرکزمهم سیاسی ودینی درزاویهٔ شمال غربی دریاچهٔ اورمیه ، تا عهد سارگن ، در تابعیت اورارتو باقی ماند (ش۳۵) . معلوم نیست که چه مدت پارسیان تحت تسلط اورارتیان ماندند ، اما آنان وقتی که ناحیهٔ مذکور را ترك کردند ، معرفت کافی ازاین تمدن به‌دست آورده‌بودند ، وتوانستند بخشی ازخصایص آن را باخود

۱- Ichpuini ۲- Menua ۳- Manna ٤- Musasir

ارمغان ببرند. این امر مخصوصاً در معماری قابل توجه است، و آن فنی بود که ایشان درطی زندگانی بدوی خود، هیچ از آن اطلاع نداشتند، وبعدها این فن را درناحیه‌ای که سرانجام در آن استقرار یافتند، توسعه دادند.

ایشپواینی ومنوا، با توسعهٔ فتوحات خود در جنوب و شمال، کشوری ایجاد کردند که ازجهت مساحت مساوی آشور بود، وحتی از آن تجاوزمی کرد، ومواضع آنان نیز بهم فشرده بود. کتیبه‌های ایشان نشان می‌دهد که فعالیت متمدن سازندهٔ آنان معادل پیشرفتهای نظامی بود. پادشاهان مذکور به‌عملیات مهم آبیاری دست زدند، قنوات نیرومندی حفر کردند، که قسمتی از آنها را باسنگ میساختند، ودر نتیجه سرزمینهای بایررا تبدیل به‌زمینهای فلاحتی کردند. اقوام پارسی میبایست کاملاً مراقب امر باشند تا بتوانند رموز آبیاری را فرا گیرند.

نزاع بین دو کشور درزمان سلطنت ارژیشتی[1] معاصر شلمانسر سوم[2] ادامه یافت. اورارتو رجحان داشت، هرچند آشوریان بیك سلسله سفرهای جنگی اقدام کردند که در طی آن نام پارسوا[3]، درمیان اقوام دیگر، مجدداً یاد میشود. ارژیشتی در فتوحات دامنه‌دارخود، همهٔ نواحی اطراف دریاچهٔ اورمیه‌را به‌متصرفات خویش ضمیمه کرد، وسپس به‌سوی مغرب روی آورد وسلطهٔ خودرا برغالب ممالك کوچك آسیای صغیر شرقی- که تا این‌زمان تابع آشور بودند- بر قرار کرد. کاملاً مشهود است که آشور به‌چنان ضعفی دچارشده‌بود که هرگز نمیتوانست دولتی مقتدر تشکیل دهد، تابتواند ازانتقال قدرت خویش به‌اورارتو به‌نهج نهایی جلوگیری کند. معهذا جلوس تیگلات- پیلسر سوم[4] وضع را دگرگون ساخت.

پادشاه جدید آشور، در سفرهای جنگی سریع، همهٔ سرزمینهای واقع بین

۱- Argichti (Argistis ت.ا.) (۷۸۲-۷۷۲ ق.م.) ۲- Salmanazar III ، در ت.ا. : Shalmaneser IV ۳- Parsua ۴- Tiglat pilasar III (Tiglath - Pileser III) ت.ا.)

فرات وبحرالروم را متصرف شد ، وشاردوری دوم[1] پادشاه اورارتو راشکست داد . سپس وی جنگ را درست به‌قلب ناحیهٔ دشمن کشانید ، و به‌محاصرهٔ پایتخت اورارتو ـ که شهری باشکوه وتسخیر ناپذیر درساحل دریاچهٔ وان بود ـ اقدام کرد ولی موفق نگردید. اوچند سفرجنگی نیز به‌ناحیهٔ زاگرس کرد . سالنامه‌های وی بار دیگر نام امیران ایرانی وهمچنین حکام آسیانی یا قفقازی را یاد میکند . سپاهیان او غنایم بسیار بدست آوردند ، یکی ازشهرهای تسخیرشده بتنهایی ده تن لاجورد تحویل داد (؟) . سپس پادشاه مذکورجنگ را به‌میان مادها ـ در شمال غربی همدان ـ کشانید . پارسوا در زمرهٔ نواحیی است که اسم برده‌شده‌است . پادشاه آشور، عساکرخودرا به کوه بیکنی[2] یا دماوند و کناره‌های کویر نمك رسانید . درمیان نامهای شهرها و قلعه‌های تصرف شده ، ذکرشرکری[3] یا شلککی[4] به‌میان آمده ، که ممکن‌است همان سیلك باشد . همچنین سالنامه‌ها ازسرزمین نشای[5] ـ یا دشت‌نسا ـ درجنوب جادهٔ بزرگ همدان ، نام‌میبرند که به‌جهت اسبهای خود مشهوربود[6] ، وآن درناحیهٔ کیان‌است . سرزمینهای مفتوح به‌صورت ایالاتی در آمد که توسط حکام اداره میشد ، وشهرهای خراب شده به‌هنگام‌محاصره مجدداً تعمیر گردید . این‌عمل‌ممکن‌است‌در کیان اتفاق‌افتاده‌باشد، چه آنجا در بالای تپه ، بقایای قصر آشوری موجود است . تیگلات ـ پیلسرسوم علاوه برآنکه جهانگیری بزرگ بود ، جهانداری ممتاز به‌شمار میرفت ؛ وی بدون آنکه مملکت خودرا از سکنه خالی کند ، مستعمرات آشوری را درنواحیِ منضم ، به‌منظورایجاد امنیت ، تأسیس کرد ؛ اقوام مغلوب را درمواضع دیگرجای داد ، در حقیقت اختلاطی ازاقوام ایجاد شده‌بود . وی از سفرخود به‌ماد ۶۵۰۰۰ اسیر آورد ، که آنان‌را در دیاله ـ در طول سرحد آشور خاص ـ مستقرساخت ، و به‌جای آنان ،

۱- Sarduris II) Charduri II ت. ا.)
۲- Bikni ۳- Shirkari ۴- Shilka(ki)
۵- Nishaï ۶- رك . پورداود « فرهنگ ایران‌باستان » ، ج ۱ ، تهران ۱۳۲۶ ص۲۸۸ به‌بعد (م.)

آرامیان را در نجد ایران جایگزین کرد. حتی بابل از این امر معاف نگردید، و وی آن را به مملکت آشور ملحق ساخت.

پادشاه جدید اورارتو، «روسای اول»[1] کوشش کرد که به اتکای رؤسای قبایل کوچکی که در طول ثغور وی بودند، شکست سابق را جبران کند، و در صدد بر آمد که ایشان را به صورت اتحادیه‌ای در آورد. سیاست جدید او بسیار پیشرفت کرد، و بر عده‌ای از رؤسای ماد فایق آمد که در میان آنان نام دیاکو[2] نخستین بار به میان می‌آید. این شخص همان دیوکس[3] است که مورخ یونانی هرودتوس او را موجد سلطنت ماد محسوب میدارد. حقیقت - آنچنانکه از سالنامه‌های آشوری مستفاد میشود - کم ارزش‌تر از آنست که گفته شد: دیاکو به منزلهٔ یکی از رؤسای ماد محسوب میگردد که با آگاهی از تهدید شدیدی که بر قبایل قوم وی - که به چندین ده قبیله تقسیم شده بود - وارد می آمد، به نظر میرسد که یکی از نخستین کسانی باشد که نقشهٔ وحدت آنان را طرح کرده است.

جلوس سارگن دوم[4] (۷۲۲-۷۰۵ ق. م.) با اسارت مردم سامره[5] و متفرق ساختن تقریباً ۳۰۰۰۰ تن از بنی اسرائیل در مملکت خویش مشخص است. در آن میان یك دسته از بنی اسرائیل بشهرهای ماد منتقل و مستقر گردیدند. بدین وسیله به اختلاط اقوام در زاگرس، در پایان قرن هشتم ق. م. عنصر دیگری اضافه گردید که جامعه‌ای را به وجود آورد که تا امروز باقی است. انحلال بابل موجب شد که شاهنشاهی آشور سرحدی مشترك با عیلام پیدا کند، و سارگن بزودی با مملکت اخیر وارد جنگی شد که در هر حال بدون نتیجهٔ نهایی بود. عصیان و اغتشاش از

۱- Rusa I (Rusas I ت. ا.) ۲- Daïakku (Daiukku ت. ا.) ۳- Déiocès

۴- Sargon II ۵- Samarie (Samaria ت. ا.)، شهریست به فلسطین بین جلیل و یهودیه، و آن هم همان سبطیه است که به مسافت سی میلی شمال اورشلیم و شش میلی شمال غربی شکیم واقع است، و آن جز سامره (سرمن رای) است که در بین النهرین است (م.)

عیلام تا آسیای صغیر را فرا گرفت. باوجود آنکه سارگن درچند جبهه می‌جنگید، ماد نخستین صحنهٔ عملیات او بود. طغیان مانای[1] تحت فرمان یك فرمانده ایرانی، براثر تحریکات «روسا» سخت سر کوب شد، اما نه برای مدتی طویل، زیرا قدرت اورارتو همچنان مهم بود. پارسوا مهاجمهٔ جدید آشوریان را تحمل کرد و بیست و هشت تن از رؤسای ماد مجبور شدند سلطنت سارگن را بشناسند.

پادشاه اورارتو در ۷۱۵ ق. م. به‌اتکای مانای بدین کشور حمله برد. دیا کو- که یکی از رؤسای ماد واز متحدان اورارتو بود - برای اثبات وفاداری خود یك پسر خویش را به گروگان به‌پایتخت روسا فرستاد و به‌نفع او به‌کار پرداخت. سارگن فوراً عکس‌العمل نشان داد. یك بار دیگر اتحاد مذکور درهم شکست، و دیاکو اسیر گردید وبا خانوادهٔ خود به‌حماة در سوریه تبعید شد. آیا او زندگی خود را مدیون احترامی بود که در میان قبایل ماد داشت یا این امر منوط به‌محاسبات سارگن است که مایل بود فرماندهی جنگاور دراختیار داشته‌باشد، تا در موردلزوم ازو استفاده کند، چنانکه‌پادشاه اورارتو ازو استفاده برده بود؟ در هرحال، سیاست روسا، که قطعاً هدف آن ایجاد کشوری بیطرف متشکل از عناصر ایرانی بود، شکست خورد. محقق به‌نظر میرسد که اعمال دیاکوییان[2] نخستین، به کسی که در میان آنان اول بار جلوه کرده، و تاریخ - براثر قول هرودوتوس - او را می‌شناسد انتساب داده شده باشد. هرچند در حقیقت اخلاف وی مؤسس حقیقی وحدت ماد بودند ودر راه استقلال ماد جنگیدند.

سارگن در سال بعد مجدداً به‌ماد آمد ونامهای ایرانی امیران در سالنامه‌ها بیش از پیش دیده می‌شود. وی در ۷۱۳ ق. م. به‌محاربه ادامه داد و چهل و دو تن از رؤسای ماد را مطیع کرد که بعضی از آنان در آن سوی ناحیهٔ همدان میزیستند.

۱- Manna (Mannai .ت. ا)   ۲- Déiocides

پادشاه آشور در سالنامه‌های خود به‌فتوحات خویش برپادشاهان مقتدر ماد افتخار می کند . اما حقیقت ساده‌تر از اینست : اینان گروهی‌از رؤسای قابل اهمیت بودند که باموکب خود ، برشهرهای متعدد ماد حکومت می کردند . یکی‌از آنان دیاکو بود که‌او رانفی‌بلد کردند ، وقبیلهٔ وی - بیت دیاکو[۱] - رابرای حکومت‌بردیگران فراخواندند . در زمان سلطنت‌پسرش- که هرودتوس او را به‌نام فرا ارتس[۲] می‌نامد ، اما نام وی خشتریته[۳] بود ، چنانکه در کتیبهٔ داریوش در بیستون ذکرشده - کمال مطلوب دیاکو ، که عبارت از اتحاد ماد بود ، تحقق یافت .

فشار شدیدی که از طرف سارگن دوم برماد وارد می آمد ، به‌نظر می‌رسد که در زمان سلطنت جانشین وی ، سناخریب[۴] (۷۰۵-۶۸۱ ق . م .) ترک شده‌باشد ، چه او در مواضع دیگرمشغول بود و بابابل مدعی بابلی ، و باعیلام ، مصر و یهودیه[۵] می‌جنگید . شاید این یکی از دلایلی باشد که قوای ایرانی را به‌اتحاد در گرد « خاندان دیاکو » وتحت قیادت پسراو - خشتریته - واداشته باشد . وی‌ابتداحاکم یک شهر بود ، و بزودی به‌ریاست اتحادیه‌ای قوی منصوب گردید . او محققاً مردی ارجمندبود ، زیرا اسارهادن[۶] ، که جانشین سناخریب شد،سفارتی به‌سوی‌اوفرستاد. در حقیقت ، وی نه‌تنها مادها را در تحت قدرت خویش گردآورد ، بلکه مانائیان[۷] و کیمریان[۸] را نیز جمع کرد . قوم اخیر از اقوام ایرانی‌الاصل بودند که‌باسکاییان[۹] به‌صورت مهاجرتی نو ازقفقاز عبور کردند ودرافق دو کشور رقیب - آشور واورارتو- ظاهر شدند .

۱- Bit Daïakku (Bit Daiukku ت.ا.)
۲- Phraorte (Phraortes ت.ا.)، رک. پیرنیا «تاریخ ایران باستان» ج ۱ ص۱۷۹ به‌بعد ؛ فرورتیش (م.)
۳- Khshathrita
۴- Sennachérib
۵- Judée (Judaea ت.ا.)
۶- Assarhaddon
۷- Manéens (The Mannai)
۸- Cimmériens (Cimmerians ت. ا.)
۹- Scythes (Scythians ت. ا.)

کیمریان وسکاییان

ازپایان‌قرن هشتم ق . م . این قبایل ایرانی موجب اغتشاشاتی درشمال غربی ایران ـ که پیشتر براثر فعالیتهای نظامی آشور ، اورارتو و ماد متزلزل شده بود ـ گردیدند . کیمریان وسکاییان نیز باعث اغتشاشاتی‌درآسیای صغیر، سوریه وفلسطین شدند . مهاجمات آنان با نفوذ تدریجی پارسیان ومادها که سه یا چهار قرن پیشتر صورت گرفته بود ، فرق داشت . دراینجا مسألهٔ قبایلی که در جستجوی مراتع دست نخورده یا پناهگاهی بی‌خطر باشند ، در بین نیست . سواران مهاجم و گروههای یغماگر جنگجو مانند سیلی از گدازه‌های آتشفشان در دامنه‌های جنوبی قفقاز فروریختند . هرودوتوس خاطرهٔ این حادثه را ضبط کرده است ، وسالنامه‌های آشور نیز تفاصیلی از ارزش مهم‌تاریخی آن‌نقل کرده‌اند . کیمریان وسکاییان درسالنامه‌ها به‌نام گیمیرای[1] واشکوزای[2] یاد شده‌اند ، وعین این نامها در تورات هم آمده . منشأ قوم نخستین به‌نظرمیرسد که قریم[3] باشد ، وآنان نام خود را از آن‌ناحیه گرفته‌اند . قول هرودوتوس ، مبنی براین که کیمریان توسط سکاییان به‌جلو رانده‌شدند ، تماماً قابل قبول نیست . این دو قوم کاملاً باهم مربوط بودند ، غالباً به‌یك زبان گفتگو میکردند ، وازطریق غارت زندگی میگذرانیدند . سابقاً در زمان سلطنت سارگن دوم ، اورارتو نخستین مملکتی بود که متحمل آسیب کیمریان شد . با وجودآنکه ایشان عقب‌رانده شدند ، معهذا بدان کشور چندان خرابی وارد آوردند که پادشاه آن ـ روسای‌اول ـ انتحار کرد . کیمریان به‌دوبخش تقسیم شدند : یك‌دسته‌ازآنان درطول دریاچهٔ اورمیه حرکت کردند و اندکی بعد جزو متحدان خشتریته[4] قرار گرفتند ، درصورتیکه عمدهٔ سوازان‌آنان ، پس‌از مهاجمهٔ بی‌نتیجه به‌سرحد شمالی آشور، به‌پیشرفت توأم با تاراج خود درسمت مغرب ، در جهت آسیای صغیر ادامه

۱- Gimirraï ۲- Ishkuzaï ۳- Crimée (کریمه) ٤- Kshatrita

دادند. این اقوام با تررها[1] و اقوام دیگر آسیانی، تشکیل اتحادیه‌ای دادند که در ساحل جنوبی بحراسود، در ناحیهٔ سینوپ[2] و مصب قزل ایرماق[3] مستقر شدند[4] واز آنجا متناوباً برای غارت نواحی آسیای صغیرحرکت میکردند. همینها بودند که به‌پادشاهی فریژیان[5] خاتمه‌دادند، ودر نتیجه پادشاه قوم‌اخیر ـ میداس[6] ـ انتحار کرد. لودیا[7] نیز بر کنار نماند، و باوجود همراهی شهرهای یونانی‌ایونیه[8]، پادشاه آن ژیگس[9] کشته شد.

اند کی بعد «آشوربانی‌پال» آنان‌را در گردنه‌های کیلیکیه[10] شکست داد، و بقایای متفرق ایشان فرار کردند وبه‌دسته‌های سکایی پیوستند.

قوم اخیر، درآغازسلطنت اسارهادن[11]، درجهتی دیگر پیش رفتند. آنان سواران کیمری‌را به‌جنوب همدان راندند، ودرجنوب وجنوب‌شرقی دریاچهٔ‌اورمیه، درناحیهٔ مانای[12] ـ که از نظارت آشورخارج شده‌بود ـ به‌استواری مستقر شدند. نام این دشمنان خطرناك، با مادها و مانای درستون پیشگویی‌های آشوری معاصر یاد شده، ونتیجهٔ عملیاتی‌را که قشونهای آشوری میبایست به‌سوی مرکزایران، برای تهیهٔ‌اسبان جهت‌سپاهیان، انجام‌دهند پیشگویی کرده‌اند. درزمان‌پادشاهی‌پارتاتوا[13] طبق منابع آشوری ـ یا پرتوتیس[14] به‌قول‌هرودوتوس ـ کشورسکاییان شامل‌بزرگترین بخش‌ایالتی‌بود که بعدها به‌نام‌اتروپاتن[15] (آذربایجان فعلی) نامیده شد، که مرکزآن درجنوب دریاچه قرارداشت. پادشاه مانای سلطنت آنرا میشناخت، و به‌نظرمیرسد

۱ـ Trères ۲ـ Sinope ۳ـ Halys ۴ـ در ت. ا.: هندو اروپاییان دیگر، مانند ترر Trères که قبیله‌ای ازتراکیان Thracian بود؛ در این زمان به‌آسیای صغیر رانده شدند؛ کیمریان درساحل جنوبی بحراسود، در جوار سینوپ و دهانهٔ هالیس مستقر گردیدند.

۵ـ Phrygien (Phrygian ت. ا.) ۶ـ Midas ۷ـ Lydie (Lydia ت. ا.)

۸ـ Ionie (Ionia ت. ا.) ۹ـ Gygès ۱۰ـ Cilicie (Cilicia ت. ا.)

۱۱ـ Assarhaddon (Esarhaddon ت. ا.) ۱۲ـ Manna (Mannai ت. ا.)

۱۳ـ Partatua ۱۴ـ Protothyès ۱۵ـ Atropatène

که با مادها نیز روابط حسنه داشته‌اند. چون اورارتو هنوز خطرناك بود، پادشاه آشورمیکوشید که برسکاییان غلبه کند. پارتاتوا که براثراین پیشرفتها قوی شده بود، تقاضای‌ازدواج باشاهدختی آشوری کرد که هرچندتاریخ دراین خصوص‌چیزی نمیگوید، محتملاً باآن موافقت شده‌است.

پادشاهی ماد

استقرار سکاییان در اطراف دریاچهٔ اورمیه مانع نهضت قدرت ماد نگردید. خشثریته ـ فرورتیش[۱]، رئیس قوم‌ماد، به‌نظر میرسد که درراه وحدت مادها ـ که ناحیهٔ وسیعی را از همدان تا مشرق دماوند و جنوب کرانه‌های صحرای مرکزی ایران اشغال کرده‌بودند ـ موفق‌شده‌باشد. خشثریته با کیمریان و مانای، متحد و شاید هم به‌وعده‌های سکاییان مطمئن بود. وی‌پس‌ازآنکه پارسیان را ـ که ازپایان قرن هشتم، بیشتربه‌سوی جنوب شرقی دریاچه در ناحیهٔ اطراف پارسوماش[۲] کشیده شده‌بودند ـ مطیع کرد تصمیم گرفت بر نینوا ضربتی سخت واردآورد. این عمل جسورانه بود که موجب بدبختی‌مادها گردید: خشثریته ازعقب موردحملهٔ سکاییان تحت فرماندهی‌مادیس[۳]، پسرپارتاتوا، یکی‌ازمتحدان‌آشور واقع‌شده شکست یافت وجان خود را نیزازدست داد (۶۵۳). سکاییان‌ازاین شکست استفاده کردند و به‌ماد هجوم بردند، وبه‌قول هرودتوس ماد مدت بیست وهشت سال تحت قیادت‌آنان باقی ماند (۶۵۳-۶۲۵ ق. م.).

سکاییان بر اثر غلبه برماد قوی شده به‌سوی مغرب تاختند. آنان آشور، متحدسابق خود رارنجانیدند، وبراثرالحاق سواران کیمری ـ که پس ازفتح آشور ـ بانی‌پال فرار کرده بودند ـ تقویت گردیدند. سکاییان‌آسیای صغیر، شمال سوریه، فینیقیه، دمشق وفلسطین را چپاول وغارت کردند. خاطرهٔ این تاخت وتاز در کتاب

۱- Kshatrita_Phraorte ۲- Parsumash ، ۳- Madyès

ارمیا[1] باقی مانده، که این واقعه را با کلمات حزن‌آور پیش‌بینی می کند: «هلاك کنندهٔ امتها . . . حرکت کرده ازمکان خویش در آمده است . . . اینك او مثل ابر می‌آید وعرابه های وی مانند گردباد، واسبان او از عقاب تیزروترند. وای برما! زیرا که ازبین رفته‌ایم.»[2] فرعون مصر باپرداخت وجه، آنانرا از سرحد کشورخود بازگردانید، وچون سکاییان به‌زاگرس باز گشتند به‌غارت ادامه دادند.

اشیاء مفرغی لرستان

در مدتی متجاوز از بیست سال، آنچه که روستاییان در ناحیهٔ کرمانشاه، مخصوصاً در هرسین، الشتر، وخرم‌آباد ـ که درشمال لرستان است ـ یافته بودند، مجموعه های خصوصی و موزه‌های اروپا و امریکا را با هزاران شیء مفرغی وآهنی مزین ساخت. همه ـ یا تقریباً همهٔ ـ این اشیا در قبوری پیدا شده که تاکنون هیچیك از آنها از نظر علمی حفاری نگردیده. طبق گزارشها این قبور گودالهایی هستند که گاهی سنگ فرش شده‌اند، و همواره روی آنها با لوحه‌سنگ بزرگی که به‌پهنا گذاشته شده، پوشیده‌است. غالباً تل خاکی که روی قبرساخته‌اند، به‌وسیلهٔ دایره‌ای از سنگها مشخص است.

ما به‌ندرت به‌تمدنهایی که بنفسه ایجاد شده‌اند، مانندتمدن قوم موجد اشیاء مفرغی لرستان برمیخوریم، بدون تشخیص روابط عمیق آنها باتمدنهای اعصارمتقدم که درهمان ناحیه به‌منصهٔ ظهور رسیده است.

از گردآوری مجموعهٔ غنی و متنوع اشیاء مفرغی و تنوع علایمی که آنها را مزین کرده ممکن است استنتاج کنیم که این اشیاء باید متعلق به‌خاندانی منتخب از سواران یا گردونه‌رانان جنگجو باشد، که‌به‌اقامت در محلی پابندنبودند، وبدین علت اشیاء قابل حمل را دوست داشتند. اشیاء غیرمنقول که‌ازلرستان به‌دست‌آمده،

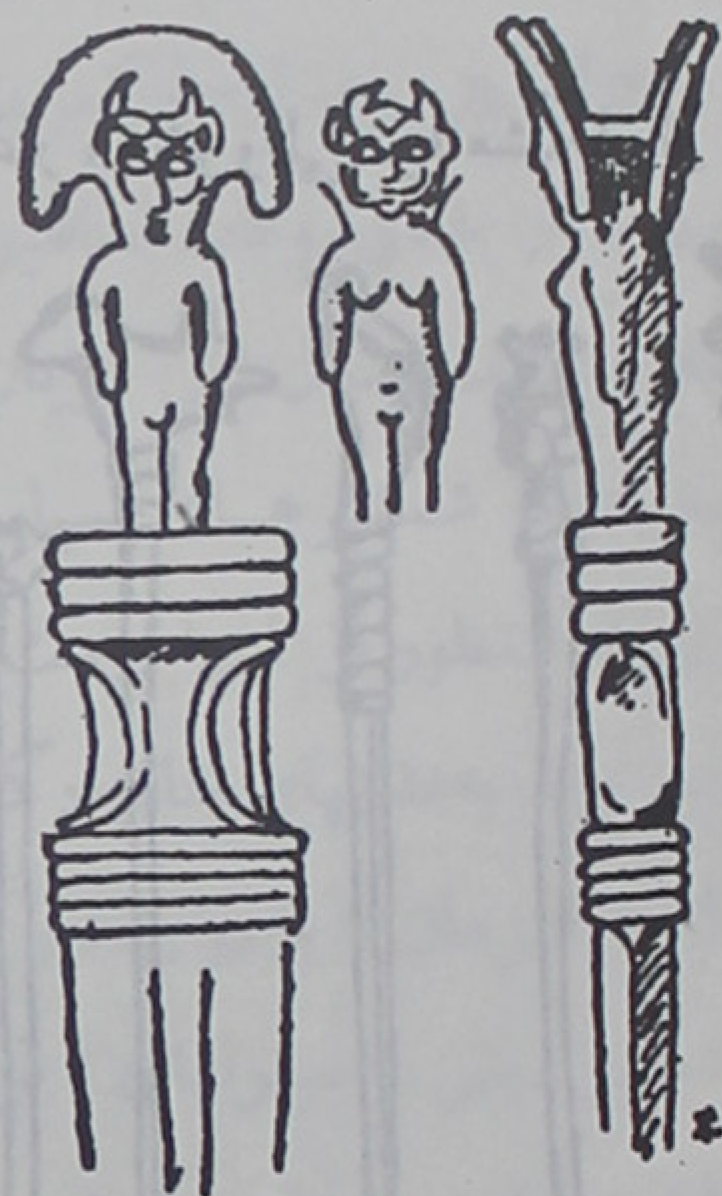
۱ـ در ت. ا. افزوده: IV . 13

۲ـ باترجمه‌های کتاب مقدس تطبیق شده (م.)

نادر است . این ملاحظه ، بافقدان هر گونه آثار اقامت درجوار قبور تأیید می‌شود . در میان این اشیا تعداد بسیار اسلحه وجود دارد : شمشیرهای آهنی دراز باقبضهٔ آهنی که سر آدمی یا جانوران بر آن نقش شده (ش۳۶) ، شمشیرهای مفرغی کوتاه با قبضهٔ مجوف ، خنجرهای مفرغی یا آهنی که قبضهٔ آنها به‌نقش انسانی یا سر جانوری مزین است (ش۳۷) ، کلنگها و



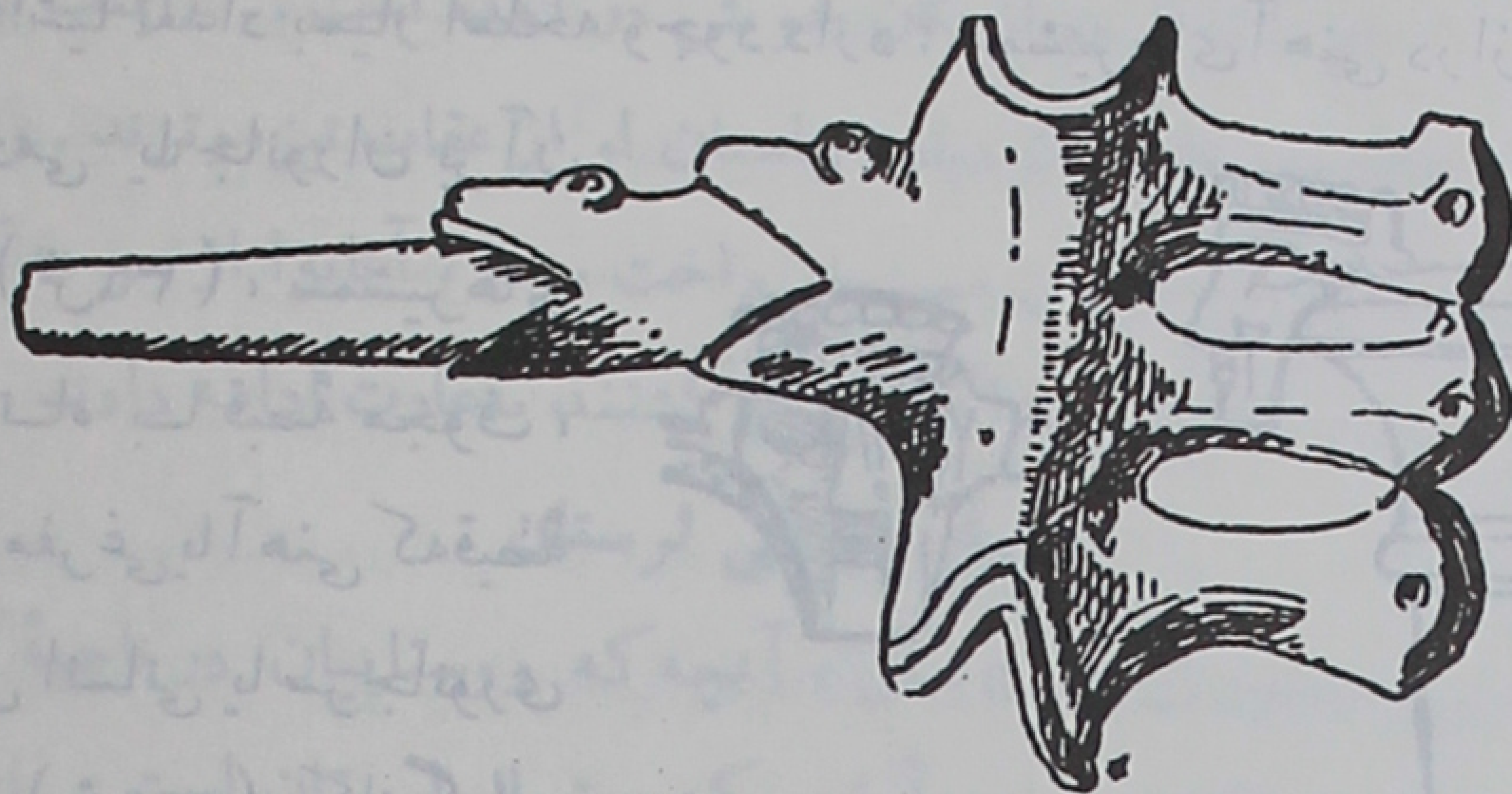
ش۳۶ـ لرستان : شمشیر آهنی



ش۳۷ـ لرستان : قبضهٔ خنجر مفرغی

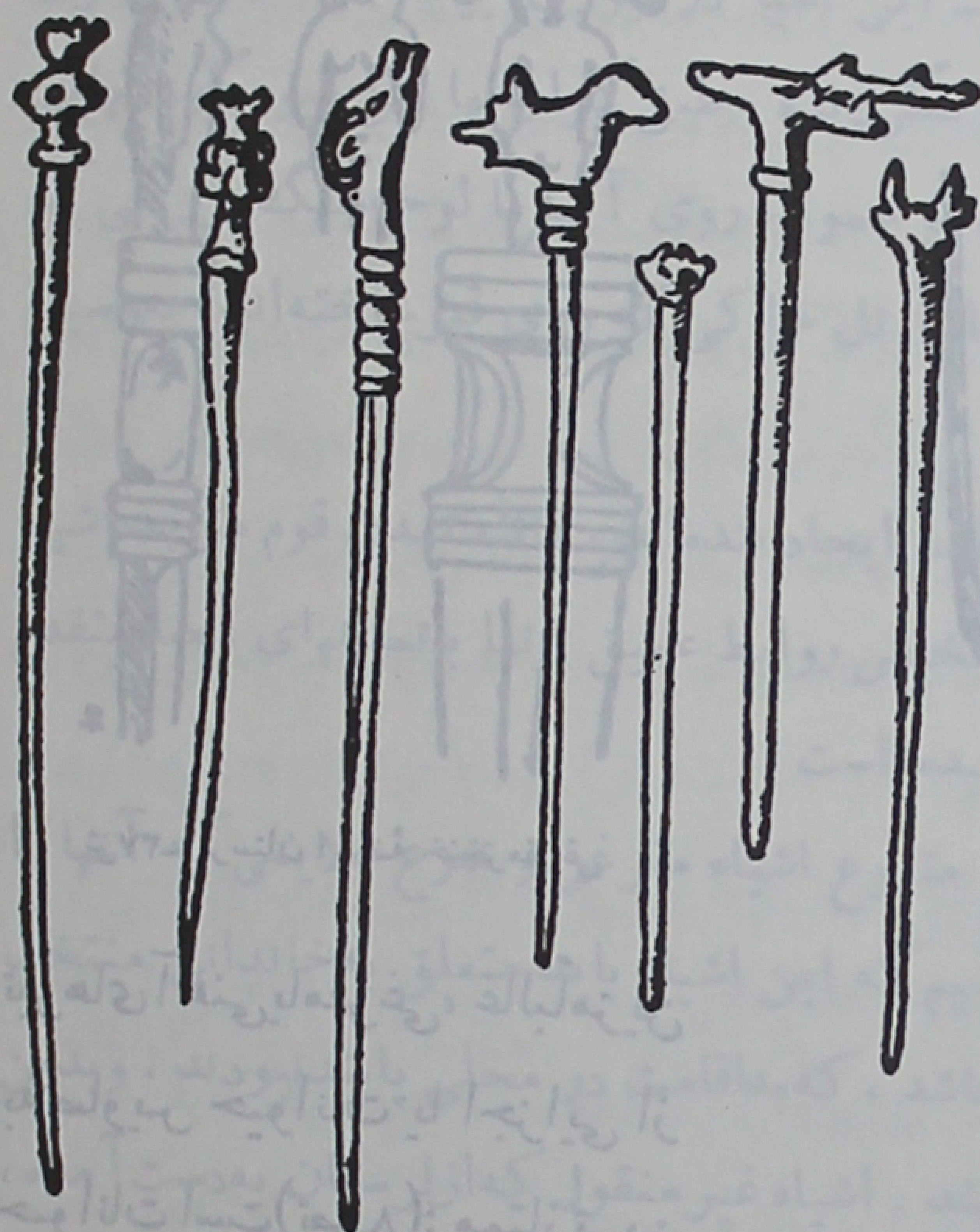
تبرهای آهنی یا مفرغی، غالباً مزین به‌تصاویر حیوانات یا اجزایی از حیوانات است (تص۸)؛ ممتازترین آنها عبارت از تبرهایی است با تیغه یا قبضه‌ای که از فک بازجانوری درنده خارج می‌شود

(تص۹ وش ۳۸) . نیز باید اشیاء ذیل را نام برد : سرنیزه ، زوبین وتعداد بسیاری‌از



ش ۳۸- لرستان :کلنگ برنزی

سرتیرهای آهنی یا مفرغی به‌شکل برگ درخت غار ، مخروطی ، یا مشکّل از سه قطعه ، اجزای ساز وبرگ اسب‌یا گردونه ، مخصوصاً دهنه وکلگی مستقیم یا شکسته ، که مجموع آنها به‌مفرغ‌کاران غالباً زمینه‌ای نامحدود در انتخاب موضوعات میداد : اسب (تص۱۰) بز کوهی ، گاو نر ، موجودات اساطیری و ترکیبی ، یاگردونه‌ها . در میان اشیاء بسیار نادر باید از شیئی مفرغی ذکر کرد که دارای یك قرقره وزنگوله است ـ که برای ستن به‌کار میرفته ـ و برآن دو



ش۳۹ ـ لرستان : سنجاقهای برنزی

شخص که باشیرها میجنگند نقش شده ، ودر بالای آنها گاوهای نر قرار دارند ، ودر فوق آنها دومیمون دیده می‌شود . شیء مذکور قطعه‌ایست که شایدپارچهٔ قلاب‌دوزی شده را به‌آخر مالبند وبدنهٔ گردونه ثابت میکرده چنانکه درنقوش برجستهٔ آشوری دیده می‌شود (تص۱۱) . به‌همین طبقه متعلق‌است سر وصلهٔ مالبندی مفرغی ، که در آن دو شیر منقوش است (تص ۱۲) ، و دهنه‌هایی که در بالای آنها دو صورت نقش شده وبه‌نظر میرسد صحنه‌ای از اعطای منصب را نشان میدهد (تص ۱۳).

در میان آنها لوازم آرایش بسیار دیده میشود : سر سنجاقها دارای تنوع بسیارند ، و به‌شکل سر جانوران و پرندگان یا حیوانات‌کامل میباشند (تص ۱۴ و ش ۳۹) . در روی لوحهٔ کمربندی که در آن بسیارکار کرده‌اند ، صحنه‌های بسیار مفصل شکار یا موضوعات اساطیری نقش شده ،آیینه‌های مفرغی دراین زمان دارای دسته‌ایست به‌شکل زنی عریان مانند ستونی که مجسمهٔ زن باشد ، و از نیمرخ شبیه به‌تیغهٔ شمشیرهای بسیار ممتاز لرستان است (تص ۱۹) . در میان قطعات نذری که منظور از آنها درست روشن نیست ، تصاویر بز کوهی یا گوشتخواران ـ که مربوط به‌نشانهای خانوادگی است ـ (تص ۲۴) و یا اشیاء مشبك که معرف جدال « قهرمان » با دو جانور جنگلی است ، دیده میشود . در زمرهٔ اشیاء مربوط به شعایر دینی ، سیتولهای (ش ۴۰) متعدد مفرغی وجود دارد که با صحنه‌های ضیافت با تصویر جنیی که نزدیك درخت مقدس ایستاده منقوش است . باید از « سنجاق » ذکری خاص به‌میان آورد . سنجاق دارای صفحه‌ای بزرگ است که حاوی سری برجسته در مرکز میباشد . لوحهٔ ما (تص ۲۸) منشأ این سر را ـ که تمام رخ نشان داده شده ـ توضیح می‌دهد ، و آن باید سر ربة‌النوع ما در اقوام آسیانی باشد که از آسیای صغیر تا شوش مورد پرستش بوده‌است . قطعه‌ای از این دسته اشیا ربة‌النوع مذکور را نشسته ، درحال زایمان نشان میدهد . او پستانهای

خود را در دست گرفته است ، وهمین وضع در شیء بعدی (تص۲۸ وسط) نیز دیده میشود . هزاران پیکره ازاینها درامکنهٔ شرق نزدیك پیداشده مخصوصاً درشوش ـ که این ربةالنوع فراوانی، به‌نام عیلامی کیریرشه[۱]، قرنها مورد پرستش بوده‌است.



ش۴۰ ـ لرستان : سیتولهای مفرغی (نوعی ظروف مخصوص سفالین. م.)

آیین او تحت عنوان نانایه[۲]، تا عصر پارتها ادامه یافت وما پیکره‌های سفالین متعددی میبابیم که ربةالنوع مذکوررا در گورستان پارتی دراین نقطهٔ مهم نشان میدهد . در

۱ـ Kirircha (Kirirsha ت.ا.) ۲ـ Nanaïa

اینجا مسأله‌ای مطرح می‌شود : آیا این ربة‌النوع مادرقدیم ، مظهرفراوانی و تولید ، همان نیست که به‌طریقهٔ سنکرتیسم[۱] ، به‌صورت ربة‌النوع اناهیته[۲] (ناهید) در آمد ، و آیا همان نیست که در بعضی از این تصاویر نشان داده‌شده ؟ مؤید این فرضیه کناره‌های برخی از بشقابهای خاص تشریفات دینی است که باشکل ماهی ودرخت انار- دومظهر این خدای آب و فراوانی- تزیین گردیده‌است ، وهمچنین مؤید دیگر، تصویریست که درظرفی‌مفرغی‌متعلق به‌موزهٔ لوور دیده‌میشود، شاید نمونهٔ اصلی تصویر اهورمزدا باشد (تص۲۷) . این سنجاقها که دارای صفحه‌ای میباشند ، به‌نظر میرسد که فرو رفته درشکافهای دیوارهای سنگی ساختمانی (معبدی ؟) یافته شده‌اند ، واین عمل عادت بسیار کهن رومیان را به‌خاطر می‌آورد که عبارت بود از فرو کردن میخ در دیوار معبدی برای دفع طاعون . در لرستان اشکال کوچك ربة‌النوع به‌نظر میرسد که با آرزوی فراوانی وخصب نعمت ساخته شده‌باشد . تصاویر مذکور تمام رخ نشان داده شده ، به‌نحوی که احساس تماس مستقیم مؤمن‌را با مقام الوهیت وقدرت الهی تولید میکند . الواح لرستان ازجملهٔ نمونه‌های بسیار قدیم اعمال « قانون تمام رخ »[۳] میباشد ، و آن اثری از هنر ایرانی است که سابقاً در ظروف منقوش گورستان سیلك ملاحظه شده ، و دربسیاری ازمصنوعات بعدی‌عهد پارتی نیزادامه یافته است .

به‌ما گفته‌اند که درمحلی- نه‌چندان دور از امکنه‌ای که این سنجاقها یافته شده - گورستانی‌عمومی وجود داشته‌است که حاوی استخوانهای درهم وبرهم افراد متعدد بوده . آیا در اینجا تدفین دو درجه‌یی به‌عمل می‌آمده ، چنانکه رسم تدفین مغان‌است ، یعنی همان گروهی که نزد مادها ، به‌امور روحانیت موظف بودند ، و مانند اقوام دیگر نردیك[۴] وبدوی ، مراسم درلحد نهادن جسد میت‌را انجام‌میدادند ؟

---

۱ - Syncrètisme عقیده به‌توحید عقایدگوناگون (در مذهب و فلسفه و غیره) (م.)
۲- Anahita
۳- Loi de la frontalité
۴- Nordique ، رك. ص ٦٨ ح ٥

همچنین باید یادآوری کرد که بز کوهی با شاخهای طویل (تص۱۵)، شاهکار نگارگران جانوران در لرستان است که آنرا از هنرمندان آشور بهارث بردند، و آن شاهکار درجه‌ای بسیار عالی از قدرت تعبیررا نشان میدهد، و در طرز کوچك نمودن تصاویر، آنان پیشوای هنرمندان‌جانورنگارعهد هخامنشی‌بوده‌اند. این هنرمندان، درنقش دایرهٔ چهره بسیار کمتر موفق شده‌اند. صورت را بسیار مسطح، بدون تجسم، بینی را همیشه بارز و طویل، و چشمها را گرد وکاملاً باز کشیده‌اند (تص۱۶). تمدنهایی که هنروهمهٔ فرهنگ مادی‌شان، مانند تمدن‌اشیاء مفرغی‌لرستان ترکیبی‌باشد، نادراست. تذکارهای‌فرهنگهای محلی‌قدیم فقط توسط چند ظرف سه پایه ـ که ما قبلاً دیده‌ایم که دراین‌نواحی، درآغازدومین‌هزارهٔ ق.م. مورد استعمال بوده ـ معرفی‌شده‌اند وبه‌نظرمیرسد که این‌نوع مدتی‌دراز موردااقبال مردم بوده‌است. از سوی دیگرهمهٔ ظروف سفالین منقوش لرستان، بیشتر محتمل است که محلی وبومی‌باشد.

این بقایاکه شاید با چند سلاح از نوعی که از اواخر هزارهٔ دوم ق.م. ساخته‌شده، تقویت میگردند، وآنها قسمتی نسبةً محدود از این مجموعهٔ اشیاء فراوان را تشکیل میدهند. روابط با تمدن گورستان ب سیلك ـ که ما در آن آثار قبایل ایرانی‌را که کمی پیشتربه‌نجد ایران آمده‌بودند شناخته‌ایم ـ بسیار است. لرستان نمونه‌های‌اصلی‌متعدد ازفرهنگ این‌سواران با اسلحهٔ آنها، لوازم سازوبرگ اسب، ظروف مفرغی یاساخته ازگل‌پخته با لولهٔ طویل مخصوص ـ که پیشترذکر کرده‌ایم ـ و پیکره‌های کوچك مفرغی و لوازم آرایش ازنوع سنجاق به‌شکل سر جانوران، به‌دست داده‌است. غالباً اشکال و موضوعاتی که ازممالك اطراف ایران، وحتی دورترآمده، بسیار متعدداست: هنر کهن بین النهرینی با این نقوش مزین

است : تصاویر متعدد «گیلگامش»[1] که باهمه قسم جانوران در ستیزه‌است ، حکاکی کرکوك ـ که آثارقدیم آشوری را غنی میسازد ـ در موضوعات منقوش در نشانهای خانوادگی لرستان شناخته‌میشود . هنر آشوری تأثیرخودرا در ظروفی که در مراسم مذهبی برای قربانی به‌کارمیرفته ، یا سروصله‌های مالبند گردونه که به‌شکل سرقوچ بود باقی گذاشته‌است . تبرها با سر جانوری که تیغه را « از دهن بیرون می‌اندازد» به‌نظرمیرسد عنصری ممتاز از هنر « هوریان » باشد . بعض الواح کمربند ، اگر خطا نکنیم ، هنر کهن سکاییان را ـ آنچنانکه در حفریات جنوب روسیه شناخته شده‌اند ـ افشا میکنند . موضاعات جاری در هنرسوری‌ـختی[2] متعلق به‌قرن هشتم یا هفتم ق . م . نیز در اشیاء مورد بحث دیده میشود ، مثلاً شکارگری که تیرش به‌بز کوهی اصابت میکند و جانورمذ کوربا وضعی تعجب‌آور سرش را به‌سوی حمله کننده بر میگرداند . این موضوع از موضوعات اصلی هنر ممالك کوچك ختی «هیروگلیفی»[3] است که درآسیای صغیروشمال‌سوریه واقع بوده‌اند . نمونهٔ زیبایی‌از این‌صحنه ، روی‌نقشی برجسته ، اخیراً درطی حفاریهای قره‌تپه کشف‌شده . ممکن است آنهارا حتی‌با اشیاء نواحی‌دورترمقایسه کرد ، وروابط شانرا باتمدنهای‌اینسوی قفقاز وماوراء قفقاز، وحتی‌شاید باچین ، به‌صورت تائوتیه[4] شناخت .

با وضع وتنظیم این تحقیقات درطرحی نژادی ، وباکوشش دردرك این عقدهٔ پیچیدهٔ رشته‌هایی که‌به‌سوی‌آنهمه نواحی‌ـ دورونزدیك‌ـ کشیده میشود ، به‌نتیجه‌ای میتوان‌رسید که درمیان‌دانشمندان ، مدافعانی‌دارد : قومی‌ازسواران‌جنگجو به‌قومی آسیانی‌ـ که پیشتر کمابیش درقبایل ایرانی مستهلك شده‌بود ـ ملحق گردید ؛ این عنصرجنگجوی جدید درطی‌مهاجرت خویش غارت کرد ، تخریب نمود ، و در چند

۱ـ Gilgamesh ۲ـ Syro–hittite ۳ ـ « hiéroglyphiques » hittites (در ت. ا. : Neo - Hittite ختی نو). ۴ـ T'ao — t'ié رك. ص۱۱۰ (م.)

ناحیهٔ آسیای غربی به تاخت و تاز پرداخت. نمیتوان از این نتیجه سرباز زد که بخش غالب اشیاء لرستان متعلق به قرن هشتم یا هفتم، یا حتی متأخرتر است. مورخی دقیق درمیان آخرین واردان، عناصری ازهمهٔ این دسته‌های سکایی و کیمری‌را تشخیص میدهد. آنان پس از حملات غارت‌گرانهٔ خود از قفقاز تا سرحدهای مصر و سواحل آسیای صغیر، از زاگرس عقب رانده شدند، و تحت حکومت مادها در ناحیه‌ای که سواران آنان با بهترین پرورشگاه اسبان مواجه شدند، مستقر گردیدند، و آنجا هستهٔ جنگجوی قابل توجهی در مقابل کشورجوان ماد ـ که آنگاه در اوج توسعهٔ خود بود ـ ایجاد کردند.

کیاکزار[1]

هرودتوس میگوید سالهایی که کیاکزار، پسر و جانشین فرورتیش ـ خشثریته[2]، ملزم به شناختن سلطنت سکاییان بود، برای آیندهٔ نظامی ماد بی‌فایده نبود: کیاکزار قشون خودرا تحت نظمی جدید در آورد، سواره نظام و کمانداران و پیاده نظام را ترتیب داد، و همچنین محتملاً فنون جنگی سواران سکایی‌را ـ که درجنگ متحرک مهارت داشتند ـ پذیرفت. ممکن است مادها بعض سنن هنرسکایی‌را از آنان دراین مدت به‌عاریت گرفته باشند. این پادشاه وضع سیاسی خود را به‌وسیلهٔ الحاق بعض نواحی‌واقع دراطراف دریاچهٔ اورمیه تحکیم کرد، و عاقبت، به‌قول هرودتوس، در جنگ باسکاییان مادیس[3]، فتح قطعی‌ودرخشان به‌دست‌آورد، ومادیس با اتباع خود محتملاً سرزمین مانای‌را ترک گفت.

گنجینهٔ سقز

ما معتقدیم که این داستان سکاییان به‌وسیلهٔ کشف تصادفی که اخیراً توسط

۱ـ Cyaxare (Cyaxares ت. ا.) =Kyaxar یونانیان، در پارسی باستان نام او «هووخ شتره» آمده؛ رک. پیرنیا «ایران باستان» ج ۱ ص ۱۸۰ به بعد (م.)

۲ـ Phraorte–Kshatrita

۳ـ Madyès

روستاییان درنزدیك شهرسقز ، در جنوب دریاچهٔ اورمیه به‌عمل‌آمده ، مجسم شده است . حدس میزنیم که شاید این‌اشیا متعلق به گنجی‌سلطنتی‌بوده ، واحتمال میرود وقتی به‌پارتاتوا[1] یا پسروی مادیس تعلق داشته‌است ، امامعلوم نیست که‌آن ازقبری به‌دست آمده یا از نهانگاهی . مجموعهٔ مزبور به‌چهار دستهٔ کاملاً مشخص تقسیم میشود :

نخستین آنها بدون شك از جهت الهام و طرز عمل آشوری است ؛ سبك دستهٔ دوم سکایی‌است ؛ دستهٔ سوم ازجهت الهام‌آشوری ـ سکایی به‌شمار میرود ، اما محتملاً به‌وسیلهٔ هنرمندان‌آشوری ساخته‌شده ؛ دستهٔ چهارم مصنوعات‌کار گاههای محلی‌وشاید مانایی[2] باشد .

به‌دستهٔ اول متعلق‌است یك دستبند زرین فاخروگشاده ، که دو انتهای آن به‌شکل سرشیراست ، یکی‌با فکین‌باز ودیگری بافکین بسته . دستبند اخیررا برای وضع‌آن برمچ ، قابل جدا کردن ساخته‌اند ، وآن به‌وسیلهٔ سنجاقی محکم میشود . دایرهٔ دستبند مرکب ازچهارسطح‌مسطح است که هرچه به‌طرف مرکزپیش‌میرود ، عریضترمیگردد ، و در عریضترین نقطهٔ آن دو زوج شیربچه ـ که خم شده وبسیار برجسته مصور گردیده ـ کار گذاشته‌اند . این‌شاهکاری ازهنرحکاکان و جواهرسازان آشوری‌است . یك لوحهٔ زرین دارای طرحی‌برجسته از دو دسته حیوانات و جنیان بالدارکه به‌سوی درخت‌زندگی‌مسبك[3] حرکت میکنند ، میباشد . درالواح مفرغی که اصلاً صندوق‌چوبی‌حاوی گنج را پوشیده میداشت ، تصویربزهای کوهی‌به‌روشی بسیارآزادانه حك‌شده ، وآنها به‌وسیلهٔ گل وبته‌های گل‌داودی به‌سبك کهن‌آشوری جداگردیده‌اند . به‌این دسته نیز تعلق دارد قطعات بسیار زنگ زدهٔ حاشیهٔ کاسه‌ای

۱- Partatua ۲- Mannéens (Mannian ت. ا.) ۳- Style در فرانسوی به معنی سبک است ؛ styliser را امروزه در نقاشی به‌معنی بزرگ نشاندادن شیء به‌کار میبرند و stylisé اسم مفعول آنست . بعضی‌آنرا «مصنوعی ساز» ترجمه میکنند ، و ما «مسبک» را در این مورد به‌کار می‌بریم (م.)

مفرغی که گروهی‌را در آن به‌وضعی بسیارظریف حکاکی کرده‌اند. درقسمت پایینتر آن سیزده تصویر تشخیص داده‌میشود. پنج تای اول، ملبس به‌جامه‌های طویلند و شاید صاحب‌منصبان موکب پادشاه‌آشور باشند، ولی آنان که درعقب دیده‌میشوند، پا برهنه‌اند و ممکن‌است قراولان پادشاهی باشند. این موضوعها در ابنیه، نقوش برجسته، قطعات نقاشیهای دیواری، الواح مینا و جواهرکاری بسیار دیده میشود.

درهرحال بعض مختصات این‌اشیا میرساند که این دسته متعلق به‌عهد سلطنت اسارهادن[1] (۶۸۱-۶۶۸ ق.م.) یا کمی پس‌از آن‌است؛ ولی این تاریخ، ناقض امکان این‌امر که لااقل قسمتی از این گنجینه ممکن‌است هدایای پادشاه در موقع عروسی‌شاهدخت آشوری با پادشاه سکایی- پارتاتوا - باشد، نیست. محل کشف این آثاریکی‌ازچند دهکدهٔ کردستان‌است که نام خودرا ازاین عهد حفظ کرده‌اند.

سقزنام خویش‌را ازسکاییان[2] یاسکه[3] چنانکه آنان خود را مینامیدند - یا اشکوزای[4] چنانکه درتورات ودرنوشته‌های‌آشوری نامیده شده‌اند - گرفته‌است. فی‌الواقع همهٔ قراین‌موجب آنست که معتقد شویم سقز، آنگاه که سکاییان درجنوب دریاچهٔ اورمیه، درناحیهٔ مانای - که تصرف کرده بودند - مستقر شدند، پایتخت ایشان گردید، و ما میدانیم که نام یك قوم غالباً به‌پایتخت وی اطلاق شده‌است.

دردستهٔ دوم، قطعات سکایی به‌وسیلهٔ این اشیا معرفی میشوند: یك غلاف شمشیرزرین وزیبا، که به‌طوربرجسته باتعداد بسیاراز سربزهای کوهی که ازروبرو نقش‌شده، مزین‌است. منحنیات شاخها شکل یك‌چنگ‌را دارد. قبضهٔ مزین‌این‌غلاف ازطلای پرعیاراست ودارای نقشی‌خشن است که درهرسوی سری‌را از مقابل مجسم میسازد، و به‌طور کامل مسبك[5]، و تقریباً صورت مستعاری‌است از تائوتیه[6]

۱- Assarhaddon (Esarhaddon ت. ا.)

۲- Scythes (Scythians ت.ا.)

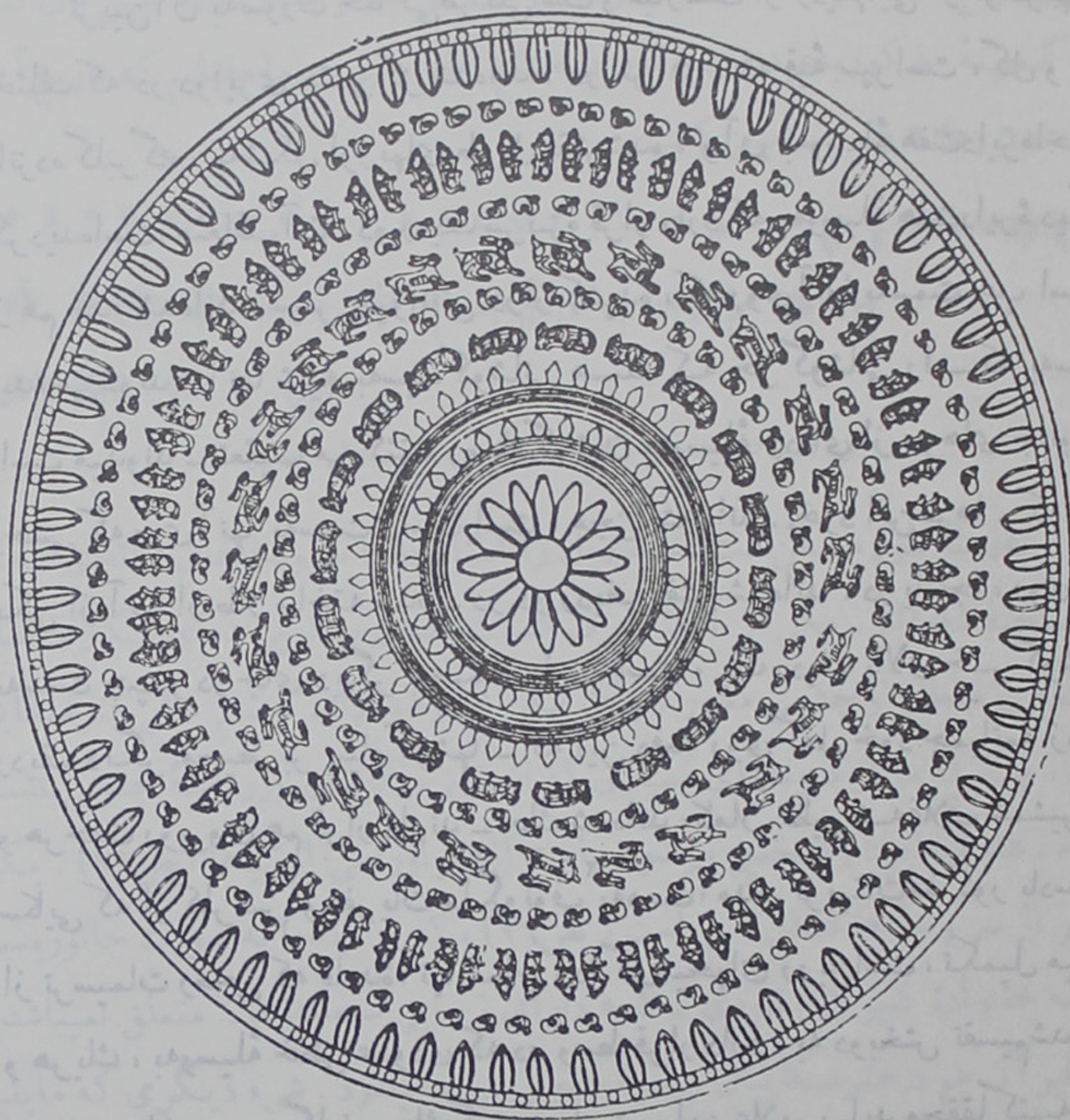
۳- Sakka

۴- Ishkuzaï

۵- رك. ص۱۰۹ ح ۳

۶- T'ao-t'ié رك. ص ۱۰۷ (م.)

(تص۱۷) . دانشمندان در تعیین مراد و منظور از الواح فاخر زرین ـ که شاید صندوقها را مزین میساختند ـ تردید دارند (تص ۲۰). تزیین برجستهٔ آنها با سرهای سیاه‌گوشها که از برابر نقش‌شده و توسط خط ابرو به‌یکدیگر پیوسته ، صورت گرفته



ش ۴۱ ـ گنجینهٔ سقز : دوری سیمین

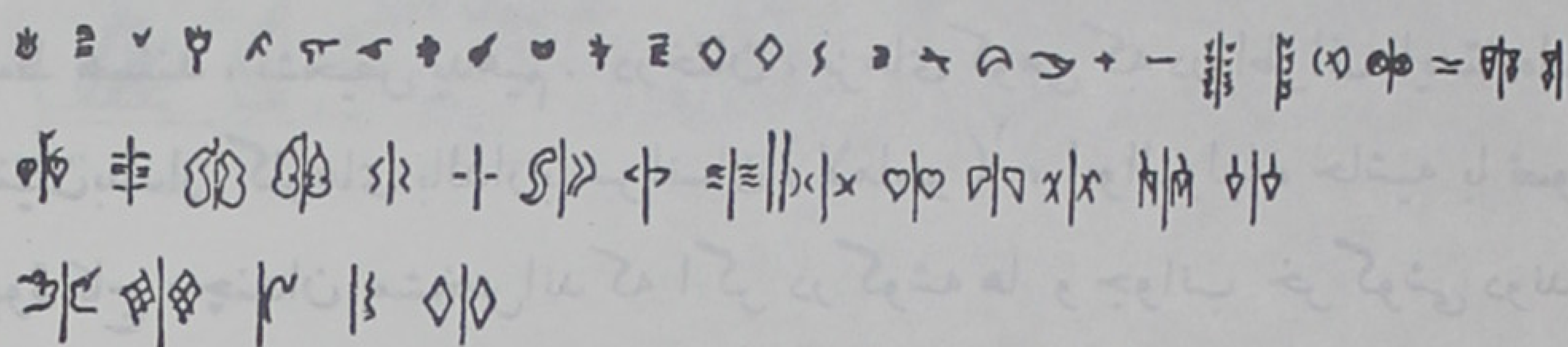
است . در فضای آزاد متناوباً بزهای کوهی و گوزنهای دراز کشیده نقش شده‌اند ، درحالی که شاخها به‌سبک خالص سکایی‌باستانی، به‌سوی ستون‌فقرات بر گشته‌است .

اما قطعه‌ای که قابل توجه مخصوص است ، یك دوری سیمین است به‌عرض ۳۶ سانتیمتر، که لبهٔ آن اندکی به‌طرف داخل بر گشته ، وبه‌یك رده میخهای زرین باسر محدب مزین است (ش ۴۱) .

تزیین آن به‌صورت حکاکی ظریفی است و عبارتست از ردیفهایی از موضوعهای مختلف که در دوایری متمرکز شده‌اند . در مرکز ، که قبهٔ سپر است ، گل و بتهٔ شانزده گلبرگ ، به‌شکل لوزیهای طویل نقش‌شده ، وآن به‌وسیلهٔ هفت‌دایره احاطه گردیده‌است. متعاقب آن ، دو ردیف سرنیزه قرار دارد که به‌وسیلهٔ هفت‌دایرهٔ دیگر از هم جدا شده‌اند . سپس حیواناتی دراز کشیده ، که روی آنها به‌سمت چپ است ، دیده می‌شوند ؛ آنها شبیه به‌سیاه گوشانی هستند که خر گوشانی را ـ که به‌سمت راست میدوند ـ تعقیب می کنند . سیاه گوشان به‌وسیلهٔ رده‌ای از سرهای جانوران وحشی که روی آنها به‌سمت راست است ، مجزا شده‌اند . خود این‌سرها ـ که فقط یکی از آنها از طلا ساخته شده ـ در دو ردیف نقش شده‌اند : در یك‌جا ، روی آنها به‌سمت چپ و در جای دیگر به‌سمت راست است ، یك ردیف بالای خر گوشها و ردیف دیگر محیط بر سیاه گوشها ـ که این دفعه روی کفل خود چمباتمه زده‌اند و هرجفت روبروی هم قرار دارند ـ حك شده‌اند ،کاملاً نظیر تهٔغلاف شمشیرهای سکایی که از کلرمس[1] وحفریات ملگونوف[2] به‌دست آمده. تزیینات‌مذکور بادسته‌ای از ترسیمات رمحی که قاعدهٔ آنها مماس ردهٔ گل‌میخهای زرین‌است، تکمیل میشود؛ و هریك ، به‌وسیلهٔ خطی عمودی که در وسط قرار دارد ، به دوبخش تقسیم‌شده و در هر بخش علایم هیروگلیفی حك گردیده است . این علایم باید محققاً کتیبه‌ای را تشکیل دهند ، و آن تنها کتیبه‌ایست که در میان اشیاء سکایی به‌دست آمده است (ش ۴۲).

۱ـ Kelermes ۲ـ Melgunov

هنر و تحریر این بشقاب شاهد ارجمندیست بر آنکه بتوانیم آنرا قدیمترین اثر تاریخی سکایی بدانیم . آیا این خط بـه وجهی مرتبط با خط « ختی (هیتی) هیروگلیفی »[1] است ، که در آسیای صغیر وسوریهٔ شمالی پیش‌اززمان ساختن بشقاب مزبور رواج یافته بود ؟ عده‌ای از قزنقفلی‌های کوچك و بسیار ساده مبین آن است که گنجینهٔ مذکور به‌عهدی پس ازقرن هشتم تعلق دارد ، و ما مایلیم که تاریخ آنرا بین ۶۸۰ و۶۲۵ ق . م . تعیین کنیم .



ش ۴۲ـ گنجینهٔ سقز :کتیبهٔ هیروگلیفی روی بشقاب سیمین

به‌دستهٔ سوم ممکن‌است اشیاء ذیل را اسناد داد : سروصله‌های اثاثه‌ای که از طلا ساخته شده‌اند . یکی از آنها معرف قسمت علیای پیکرپرنده‌ای شکاری است با منقاری منحنی و چشمی مدور ، وآن یکی ازموضوعهای بسیار عالی هنرسکایی است ، چنانکه ما از نمونه‌های بسیاری که ازمقابرسکاییان درروسیهٔ جنوبی بدست آمده ، شناخته‌ایم ؛ وهمچنین موضوعی است ازهنراوراسی[2] استپ‌ها (تص۲۹) . یکی دیگر از سر وصله‌ها شکل شیر است (تص۲۶) ، که در اینجا به صورت جانوریست که به خانوادهٔ شیران آشوری ـ کـه دارای زیبایی سبعانه‌اند ـ متعلق نمیباشد ، امانظیر آن هم درهنرسکاییان روسیهٔ جنوبی دیده میشود . شیء دیگری که مایلیم آنرا جزو این دسته قرار دهیم ، دستبندی وزین است که دو انتهای آن به‌شکل مرغابی‌است ، و هریك با دیگری مماس میگردد ، اما سر آنها به‌عقب خم شده ؛

۱ـ Hittites hiéroglyphiques (Hittite hieroglyphs ت. ا.) ۲ـ Eurasique (Eurasian ت. ا.) ، رك . ص ۶۹ ح ۲ (م.)

دایرهٔ دستبند به‌شکل مارپیچ است ، وآن در هنرهخامنشی مورد توجه بوده ، و در اشیاء گنجینهٔ سقز بطور کامل معرفی گردیده‌است (تص۳۱) . مهمترین شیئی که بطورمعجزه‌آسایی همهٔ قطعات آن محفوظ مانده (اشیاء گنجینهٔ مورد بحث توسط روستاییان بیرحمانه قطعه قطعه ومیان آنان تقسیم شده‌است) سینه‌بند بسیارعریض زرین‌است (تص۳۲) ، وآن در دو خط پهن به‌شکل هلال تزیین‌شده ، و میتوانیم در روی آنها عده‌ای ازحیوانات وموجودات ترکیبی را که متوجه دو درخت مسبک[1] در وسط هستند ، تشخیص بدهیم . درختان ، بزهای کوهی که در اطراف ایستاده‌اند ، جنیان‌بالدار، گاوهای بالدار با سرانسان (لاماسو)[2] ، ابوالهولها ، حاشیه با تصویر میوهٔ کاج ، چندان مشخص‌اند که اگر درگوشه ها و جوانب خرگوشی دونده و حیوانی دراز کشیده‌نبود ، میتوانستیم این قطعه را طلاکاری به‌سبك خالص آشوری محسوب‌داریم ، زیرا اینها صریحاً ازجهت سبك‌سکایی‌هستند وهردو با جانورانی که روی بشقاب مذکور درفوق حکاکی‌شده ، مشابه میباشند. این شیء بهتراز هر چیز دیگراز میان گنجینهٔ مورد بحث معرف اندیشه‌ای است از هنرجدیدی که درشمال غربی‌نجد ایران توسعه مییافت ، وآن ازیکسو از منابع آشوری واز سوی دیگراز منابع سکایی- دوفرهنگی که در جوار این‌ناحیه در مغرب و شمال واقع بوده‌اند- استفاده میکرد .

دردستهٔ چهارم لوح نازك زرینی‌داریم که محتملاً آنرا روی کمربندی‌چرمین دوخته‌بودند ، ودر دوصف شامل دسته‌های حامل خراج‌است که یك ردیف حیوانات را باطناب راهبری میکنند ، وآن به‌وسیلهٔ چکش‌کاری تزیین شده‌است (تص۲۹ و ش۴۳) . صرف‌نظرازچند اختلاف جزوی ، مادراینجا المثنایی ازهنرلرستان‌داریم ، که همان‌صور رانشان میدهد ، بینی آنهادر ردیف پیشانی‌جلو برده‌شده ، بدون‌چانه ،

۱ـرك. ص۱۰۹ح۳

۲ـLamassu

باریشی راست افتاده ، کلاهی کوچك که به‌قفا کشیده‌شده ، جامه‌ای طویل که به‌وسیلهٔ کمربندی فشرده گردیده . همچنین چهارپایان طبق اصول موجدان اشیاء مفرغی



ش۴۳ـ گنجینهٔ سقز: کمربند زرین

لرستان به‌وجود آمده‌اند : چشم لوزی شکل‌است ، مویها به‌وسیلهٔ سلسله‌ای‌متوازی ازخطوط تعیین‌شده‌اند ، عضلات به‌واسطهٔ سطوح مجسم گردیده‌اند ، سم حیوانات که دقیقاً ازنیمرخ نقش گردیده ، شکافی را ـ که آنها را به‌دو بخش تقسیم میکند ، و معمولاً نمیبایست دیده‌شود ـ نشان میدهد . این‌قطعه ازنظرشناسایی هنرمحلی ـ که علایق و روابط آن با هنرلرستان عادی و منطقی‌است ، زیرا هردو معاصریکدیگر و متعلق به‌نواحی مجاور هم میباشند ـ فواید بسیار دارد . قطعهٔ مزبور موضوع مهم توالی باج گزاران‌را که هنرهخامنشی آنرا درپله‌های تخت‌جمشید بسط وتوسعه‌داده ، ارائه میدهد .

به‌سهولت میتوان اهمیت این مجموعه را ـ که غنیترین و معروفترین اشیا در خصوص هنر جواهرسازی آشوری و سکایی‌است ـ درك کرد . گنجینهٔ سقز شاهدیست بر سعهٔ غیرمترقب این هنرها . مادها ، در زمان تشکیل تمدن خویش ، میبایست دائماً با آنها درتماس باشند ، و ما میدانیم که هنر سکایی به‌اندازهٔ هنر آشوری ، در هنرخاص مادها آثار خود را به‌جای گذاشته‌است . دراینجا فقط توجه

خوانندگان را به‌عنوان نمونه، به‌غلاف شمشیر یکی از نجبای ماد که جزو موکب داریوش است - ومامیتوانیم بقایای آثارسکایی‌را درتزیین این‌سلاح مادی بشناسیم - جلب میکنیم (ش۷۰).

محققاً هنرمحلی، هنر ایران شمال غربی، نباید مورد غفلت قرار گیرد، و شاید آن‌هنرمانائیان[۱] باشد که دراین‌بخش‌ایران، بزرگترین وحدت‌سیاسی‌را تشکیل میدادند. اما اطلاعات ما از این هنر بسیار محدود است، زیرا جز به‌توسط چند شیء محدود - که هیچیك از آنها ازطریق حفریات علمی به دست نیامده - درمعرض توجه ما قرار داده نشده است (تص۳۳ و۳۴).

پادشاهی ماد[۲]

در زمـان سلطنت کیاکزار[۳]، سکاییان مغلوب شدند، مانای سلطنت او را شناخت، و پارسیان تبعهٔ او به‌شمار میرفتند. وی خدایگان مغرب نجدایران بود، و پایتخت او محققاً هگمتانه[۴] - همدان کنونی - بود، که به‌معنی «محل اجتماع» است. کیاکزار خود را ضد آشور آماده کرد. میدانیم کـه کشور مذکور توانسته بود دربرابر حملات پدر او- که جرأت وی به‌قیمت جانش تمام شد- مقاومت کند. کیاکزار به‌نظر میرسد که نخست با تسخیر هرهر[۵] در کنار دیاله - که مرکز اداری آشور در دره‌های زاگرس بود - شروع کرده باشد، تا در نتیجه راه نینوا به‌روی او بازشود. وی برای حمله به‌پایتخت آشوردیگر تنها نبود: یکی ازحکام بابلی به‌نام نبوپلسر[۶] بـراثر سیاست ماهرانهٔ او و ضعف آشور، حاکم مطلق بابل گردید، و به نوبهٔ خود به‌پادشاه متبوع دیروزین حمله برد، ولی آشور به‌علت وساطت مصرنجات یافت. معهذا این امر چندان طول نکشید: در سال ۷۱۵ کیاکزار به‌نینوا مجدداً

۱- Mannéens ۲- این عنوان در اصل فرانسوی نیست و در (ت. ا.) افزوده شده (م.)
۳-رك. ص۱۰۸ح۱. (م.) ۴- Ecbatane ۵- Harhar ۶- Noabopolassar

حمله کرد و نینوا مقاومت ورزید. او به‌طرف نقاط شمالی‌تر راند و پایتخت قدیم آشور را تصرف کرد. نبوپلسر عجله نمود و پیمانی بین ماد و بابل منعقد شد و غایله با ازدواج ولیعهد بابل، بخت نصر (نبوکد نصر)[۱]، با آمیتیس[۲] ـ نوادهٔ کیا کزار ـ ختم گردید. منابعی که در زیر دیوارهای نینوا یافته شده‌اند علت شکست کیا کزار را شرح میدهند: یکبار دیگر نیز، دسته‌های سکایی به آشور مساعدت کردند. کیا کزار مجدداً عملیات ضد آشور راشروع کرد، و آنان را به‌ستوه آورد. سال بعد در ۶۱۲، دو متحد ـ کیا کزار ونبوپلسر ـ نینوا را متصرف شدند. آخرین پادشاه آشور به‌حران فرار کرد، اما دو سال بعد ـ بـا وجود مساعدت مصریان ـ ضربتی جدید از سوی متحدان موجب شد کـه آشور از فهرست دول جهانی حذف گردد. باید دانست که پادشاهی اورارتو نیز در همان زمان ساقط شد. کیا کزار به‌سوی نواحی غربی‌تر، به‌طرف لودیا[۳] ـ که مرکز مترقی تجارت عالم گردیده بود ـ راند. درمدت پنج سال سپاهیان مادها ولودیهابدون نتیجهٔ قطعی باهم محاربه کردند، تا به‌قول هرودتوس، کسوف آفتاب، و همچنین شاید وساطت بخت نصر (نبو کـد نصر)[۱] ـ کـه در بابل جانشین پدرخودشده بود ـ موجب خاتمهٔ جنگ گردید. یکبار دیگر، صلح به‌وسیلهٔ ازدواج بین دختر پادشاه لودیا و استیاگس[۴] پسر کیا کزار، که در ۵۸۴ جانشین پدر شد، تقویت گردید و قزل ایرماق[۵] به‌عنوان سرحد بین دو مملکت شناخته شد.

صرف نظراز لودیا، همهٔ آسیای غربی بین ماد ـ درشمال ـ و بابل باسوریه، فلسطین و عیلام ـ درجنوب ـ تقسیم شد. قدرت مادحقیقتی بود که دولتی مانند بابل

۱ـ Nabuchodonosor در ت. ا.: Nebuchadrezzar ۲ـ Amytis

۳ـ Lydie (Lybia ت. ا.) ۴ـ Astyages، نـام این پـادشاه را «اژدهـاك» و ایخ‌توویکو» هم‌نوشته‌اند. رك پیرنیا «ایران‌باستان» ج۱ ص۲۰۰ـ۲۰۱، نام چهارمین پادشاه خاندان ماد در کتیبه‌های بابلیIshtovygu یادشده. ناگزیراین اسم درنوشتهٔ بابلی درست‌تر یاد گردیده تااستیاگس (استیاج) نزد یونانیان (پورداود. «فرهنگ ایران‌باستان» ج۱ ص۱۰۶ ج ٦) (م.) ۵ـ Halys

میبایست آنرا به‌حساب آورد ، وبخت نصر (نبو کد نصر)پادشاه ، که نزدیکی خطر را پیش بینی میکرد ، استحکامات قوی در سرحد شمالی کشور خود ایجاد نمود تا او را در مقابل حمله محافظت کند . بابل منتظر چنین حادثه‌ای بود ، پیش بینی‌های حزقیال مانند پیش بینی‌های ارمیا ـ که ورود سپاهیان ماد را به ضمیمهٔ جنگجویان اورارتو ، مانای و سکاییان پیشگویی کرده بودند ـ پرمعنی است.
محاربه تحت فرماندهی نبونید[۱] آخرین پادشاه بابل دراطراف حران ـ که استیاگس میخواست آنرا ازبابل بگیرد ـ آغاز شد . درآنجا نبونید معبد بزرگ سین[۲] را ـ که درحقیقت مرکزبزرگ تجارتی وبانکداری بود ـ سرپرستی میکرد ، وآن برجاده‌ای که به‌سوی معابردریایی ، بنادربحرالروم منتهی میشد مشرف بود ـ و ملتقای تجارت شمال و مشرق با مغرب بود . نبونید خود را برای دفاع ضد استیاگس آماده کرد ، وزیرکانه با کوروش‌دوم ـ پادشاه پارسیان ـ که مایل‌بودبرجادهٔ بزرگ تجارتی‌همدان نظارت داشته باشد وارد اتحادیه گردید .

رقیبی‌جدید ـ پادشاهی پارس که در این زمان به‌حد بلوغ رسیده بود ـ وارد میدان شد . قوم جوان و نیرومند پارس به‌نوبهٔ خود تحت قیادت پادشاه خویش ، که یکی از شجاعترین پیشوایان دنیای قدیم بود ، به فتح جهان مبادرت ورزید .

ما چیزی در خصوص تشکیلات دولت ماد نمیدانیم . دیده شد که این دولت چگونه باکوشش جسورانهٔ افراد خاندان دیاکو موفق به‌ایجاد حکومتی ـ بیرون از امیرنشینهای متفرق ـ گردید . بعضی از این امارتها داوطلبانه و برخی اجباراً بدان ضمیمه شدند . وحدت ایرانیان ، نسبت به‌اقوامی مانند مصریان و شومریان ، کندتر و آهسته تر صورت گرفت ، چه میدانیم که اقوام مذکور ، همینکه وضع شکارگری را ترک گفته به‌وضع جامعهٔ منظم روستاییان و گله‌پروران در آمدند ،

۱- Nabonide (Nabonidus .ت. ا) ۲- Sin

حکومتهایی تشکیل دادند . اما در ایران حال چنین نبود . علت آنرا هم باید در خاصهٔ ترکیبی قوم ماد جستجو کرد ، و هم در اوضاع طبیعی ، جغرافیایی و اقلیمی که در آن جامعه‌ای ـ که توسط قومی درهزارهٔ اول ق . م . تشکیل شد ـ توسعه یافته است . فاتحان ایرانی برای آنکه بتوانند آسیانی‌ها را ـ که محتملاً سکنهٔ بومی ناحیه بودند ـ تحت تصرف در آورند ، و مطیع و مستهلك سازند ، محتاج به‌زمان بودند . در آخر قرن هشتم ق . م . این عمل هنوز به حد کمال نرسیده بود . استقرار ایرانیان عملی طولانی و دشوار بود .

ایران توسط رودهایی مانند نیل ، دجله و فرات ـ که با طغیانهای سالیانهٔ خود موجب حاصلخیزی ناحیه میشوند ـ مشروب نمیگردد . وی همچنین از فصل بارانهای سودمند منظم که باعث حاصلخیزی زمین است ، برخوردار نمیباشد . از قدیمترین روزگاران ، مسألهٔ آب در ایران امری حیاتی به‌شمار میرفت ، زیرا بشر فقط درجایی میتوانداستقرار یابد که آبیاری امکان داشته باشد . بنابراین ، سکنهٔ ایران اجباراً متفرق گردیدند ، و قوم ایرانی بسیار کمتر ازاقوام مصر و بین‌النهرین متراکم شدند . این امر ، با مشاهدهٔ تفرق تلهایا تپه‌های مصنوعی ، بقایای اجتماعات قدیم ، که مسافرامروزی آنهارا درفواصل چندین ده کیلومتر مییابد ، به‌خوبی مجسم میگردد . اوضاع طبیعی موجب توسعهٔ نوعی استقلال در هرناحیه ، و حتی در هردره گردید ، بدین وجه که آثارآن هنوزازبین نرفته است . این است علت آنکه ایران شامل چندین قبیلهٔ بدوی ، نیمه بدوی و خانه نشینی بوده ـ و هنوز هم هست ـ که لهجه‌ها ، اطوار و عادات خود را حفظ کرده‌اند . و نیزهمین است علت آنکه از نظر سیاسی ، وحدت ایران منوط به‌سجایای سلسله‌ای که بر آن سلطنت میکند ، بوده و هست . درهرحال ، عوامل خارجی موجب تشکیل وحدت مادشد : مادها که به‌وسیلهٔ کشوراورارتو ، وبیشتر براثر سیاست استعماری آشور موردتهدید قرار گرفته بودند ،

مجبور شدند یکی از دو طریق را بر گزینند : زندگی در زیر رایت وحدت ، یا محو شدن احتمالی تحت یوغ خارجیان . آنان راه حل نخستین را انتخاب کردند ، و تعبیر فصیح این امر درنام پایتخت ایشان ، هگمتانه (محل اجتماع) مشهوداست . این شهر در جاده‌ای که در طول آن سپاهیان آشور در این ناحیه نفوذ کرده بودند، وبرای جلوگیری ازپیشرفت مهاجم ساخته شده بود ، واقع است . فتوحات بی‌ثبات آشوریان ،آنان را وادار به‌اتخاذسیاست استعماری کرد ، چنانکه این امرازاستقرار مستعمره‌های یهودی در رگا[1] (ری) ـ نزدیك تهران ـ برمی‌آید . درهرحال ، عمل مذکور فقط برای آنان تسلیی به‌شمارمیرفت ، زیرا نمیتوانستند ازدولت نینوابرای عبور به‌هگمتانه ممانعت کنند . اگر قول سالنامه‌های آشور را باور کنیم ، هیچیك ازاقوام تابع دولت آنان به‌اندازهٔ مادها ، عصیان وطغیان نکرده است . مادها بااسلحهٔ خود در راه استقلال خویش دفاع میکردند ، و برای مقاومت بهتر در برابر دشمن ، متحد شدند . اوایل تشکیل دولت مادچندان توأم با صلح و آرامش ـ که هرودتوس حکایت میکند ـ نبوده است .

اگرتشکیلات سیاسی‌دولت ماد تاحدی شبیه به‌آشوربوده ـ واین امرتخمینی است ـ فرهنگ معنوی و مادی آن‌کاملاً برای ما نامعلوم است . در خصوص قومی که فقط زندگانی دشوار روستاییان را داشت وبرای فتح سرزمینی که درآن زیست میکرد میجنگید ، چیزی بیشتر از فرهنگ ادبی ژرمنها[2] . واندالها[3] ، ویزیگتها[4] ، یا فرانکها[5] نمیتوان قایل شد . مادها ، از لحاظ هنری ، مانند سکاییان و کیمریان میبایست سلیقه‌ای برای ساختن اسلحهٔ‌کاملاً مزین ، سازوبرگ مزین‌اسبان ، ظروف مصنوع از فلزات گرانبها ، و جامه‌هایی که با الوان مختلف قلابدوزی شده بود ، داشته باشند . صورت ظاهرمردم طبقهٔ سفلی را باید ازتصاویری که درنقوش برجستهٔ

۱ـ Rhagès ۲ـ Germains ۳ـ Vandales ۴ـ Wisigoths ۵ـ Francs

آشوری دیده میشود ، قضاوت کرد : مردان دارای سبیل وریش‌اند ، پوست حیوانات برجامهٔ خود افکنده‌اند ، کفش آنان بلند ، بندی و با پنجهٔ بر گشته است ، و ایشان اسب آشوریان فاتح را هدایت میکنند (ش ٤٤) .



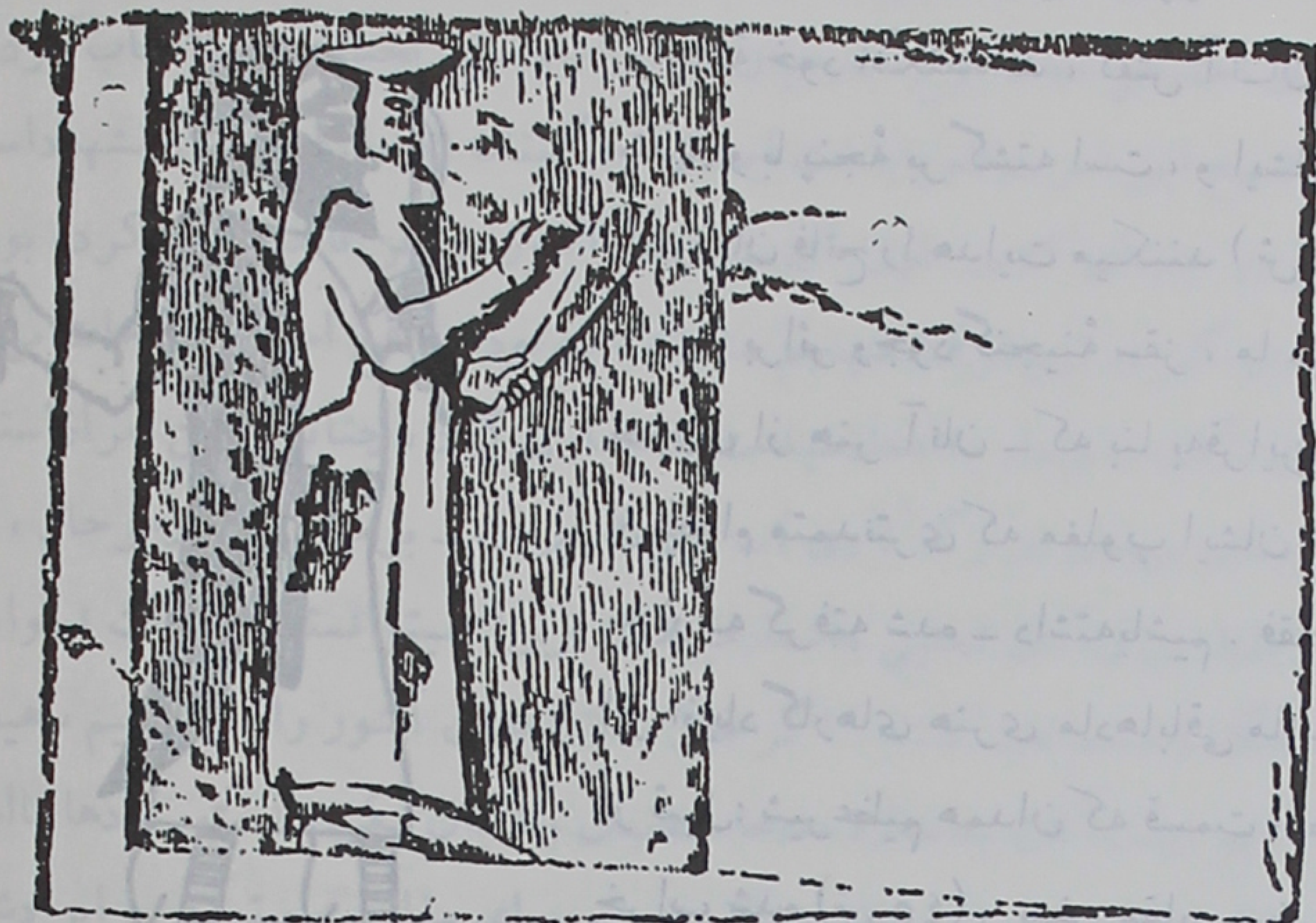
س ٤٤ ـ یك‌مادی ، از روی نقش برجستهٔ آشوری

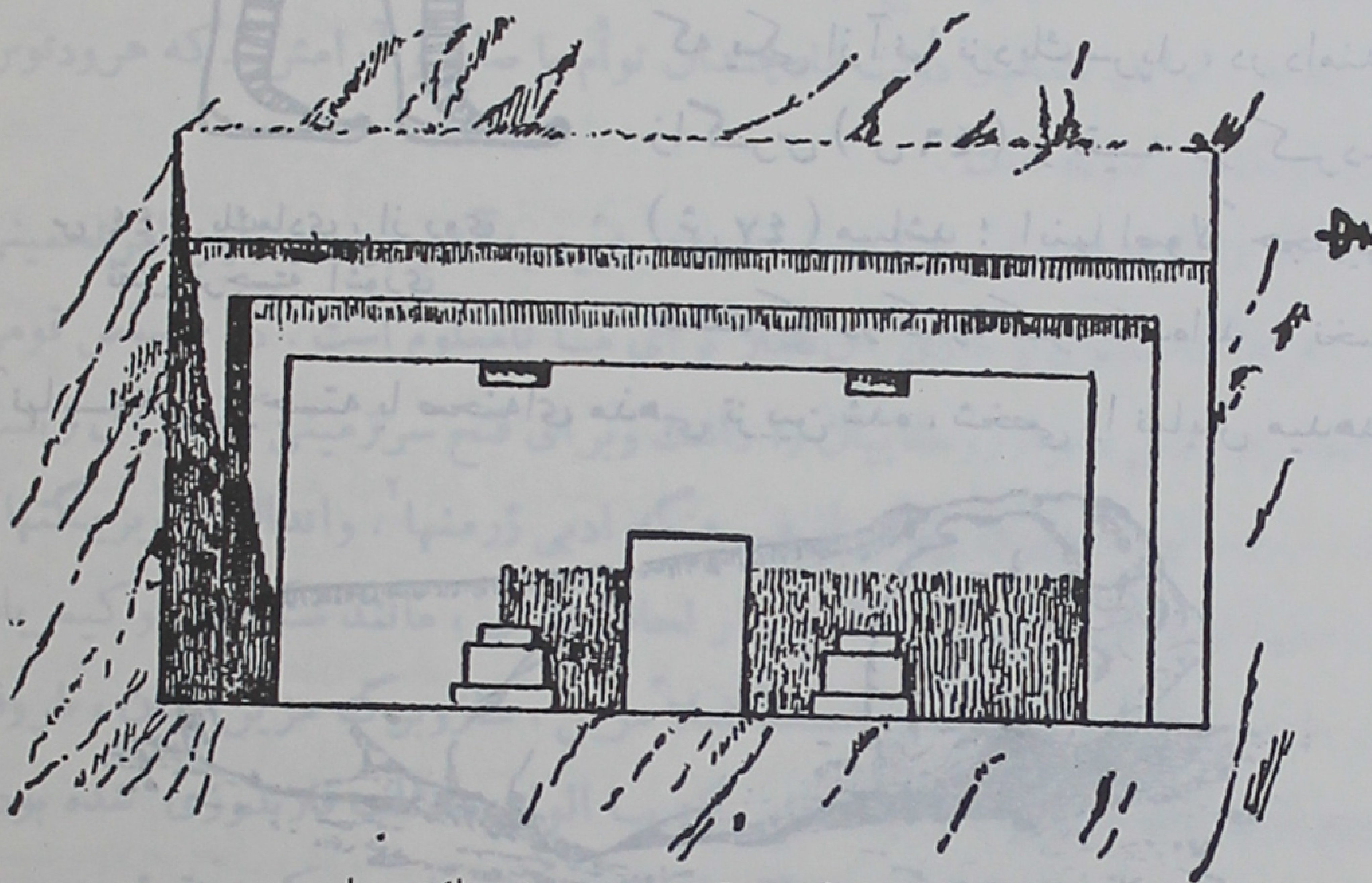
براثر وجود گنجینهٔ سقز ، ما میتوانیم تصوری از هنر آنان ـ که بنا به‌قراین دیگر از اقوام متمدنتری که مغلوب ایشان شدند ، به‌عاریه گرفته شده ـ داشته‌باشیم . فقط چند اثر ازیادگارهای هنری مادهاباقی مانده‌است از قبیل: شیرعظیم همدان که قسمت اعظم آن خراب شده (ش ٤٥) و بعض مقابر صخره‌یی ، که یکی ازآنها نزدیك سرپل ، در دامنه‌های زاگرس (ش ٤٦) و بقیه در کردستان (ش ٤٧) میباشد ؛ اینها اصولاً حجاریهایی هستند که در کنارهٔ کوه کنده‌اند . نخستین آنها به‌طور برجسته با صحنه‌ای مذهبی تزیین شده ، شخصی را نمایش میدهد که



ش٤٥ـ همدان ؛ شیر سنگی

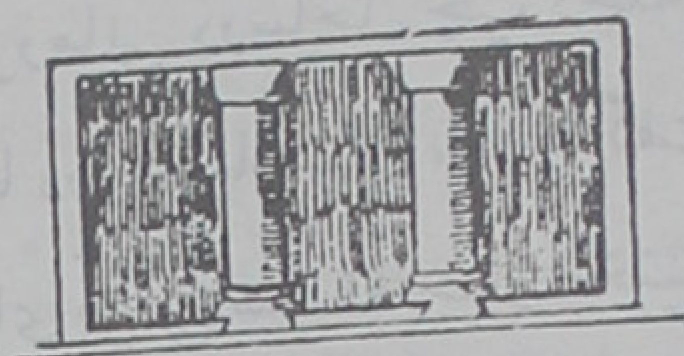
برسم[1]، که دسته‌ای از شاخه‌های آن‌را در مراسم مذهبی به کار میبرند، در دست دارد.

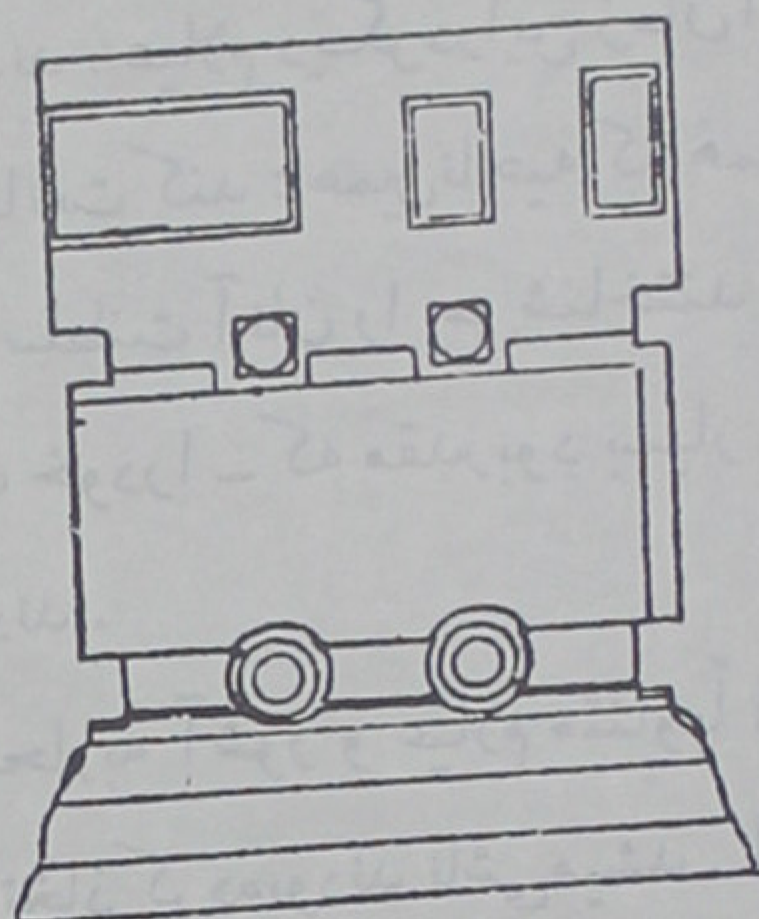




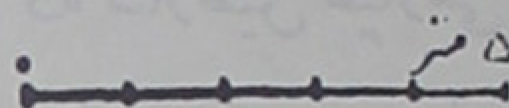
ش۴۶ـ دکان داود: قبر صخره‌یی نزدیک سرپل

۱ـ Barsom، رك. «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» به قلم مترجم، تهران ۱۳۲۶ ص ۲۵۸ـ۲۶۴









ش ۴۷ ــ قبر صخره‌یی فخریکا درجنوب دریاچهٔ اورمیه

عیلام و پارسیان

آغاز هخامنشیان

ما عملاً چیزی در خصوص عیلام بین قرن دوازدهم و نیمهٔ قرن هشتم ق.م. نمیدانیم، وفقط مختصرذکری مبنی برمحاربهٔ آن با آشور گاه گاه به‌میان می‌آید. شرح علت این کسوف پادشاهی عیلام را، که درمرحلهٔ اول مربوط به‌فقدان مدارک است، درحوادث خارجی‌وداخلی، که به‌نظر میرسد این مملکت را شدیداً زیر و رو کردند، باید جست. درمیان این‌حوادث، باید قبول کرد که استقرارعناصرنژادی جدید، درتکامل ضعف‌وی مؤثربود، واین عناصر، قبایل پارسی‌یا حتی آرامی بودند

که از دیرزمانی در ساحل چپ دجله سکونت داشتند.

اما درباب پارسیان، باید گفت که درحدود ۷۰۰ ق . م . آنها در پارسوماش[۱]، در کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری، در مشرق شوشتر، ناحیهٔ واقع در دوسوی ساحل کارون، نزدیك انحنای بزرگ این شط پیش از آنکه به‌سوی جنوب بر گردد، مستقر شدند. عیلام دیگر در این زمان آن قدرت را نداشت که از استقرار آنان در این ناحیه ممانعت کند: همین ناحیه که همواره بخشی از مستملکات عیلام بود، و پارسیان محتملاً سلطنت آنان را می‌شناختند. پارسیان تحت قیادت هخامنش[۲] حکومت کوچك خود را ـ که مقدر بود بسیار بزرگ گردد ـ تأسیس کردند و نام خویش را بدان دادند.

محاربهٔ آشور و عیلام متناوباً از وضعی که سلاطین عیلامی در مسایل مربوط به‌بابل اتخاذ کرده‌بودند ناشی میشد. ازاین جهت است که در زمان هوبان ـ ایمنه[۳] (۶۹۲-۶۸۸ ق . م .) ـ که برای تأیید ادعاهای قانونی امیر بابلی ضد آشور، سپاهی قوی گرد آورد ـ نخستین بار نام پارسیان پارسوماش به‌میان می‌آمد.

محاربه‌ای خونین ولی غیرقطعی در حلوله[٤] درگرفت، کمی بعد سناخریب موفق شد بابل را دوباره تسخیر کند، و عیلام باردیگر عقب رانده شد.

آشور، درتعقیب اعمال خود علیه خصم، همهٔ وزنهٔ نظامی و سیاسی خویش را ضد قدرت منحط عیلام به‌کار برد. از یکسو سیاست تجزیه را تعقیب میکرد، و از طرف دیگر، از امرا ـ فقط امرایی که متعهد میشدند به‌تاج و تخت آشور وفادار بمانند ـ حمایت مینمود. سلطان آشور پادشاهان عیلام را طبق میل خود عزل و نصب میکرد. دریك چنین محیط مضطربی که براثر منازعات داخلی بین خود عیلامیان ـ که

۱ـ Parsumash ۲ـ Achéménès ۳ـ Huban-Umenna (Huban – Immena .ت. ا) = اومان مینانو Umman-Minanu (پیرنیا «ایران باستان» ج۱ ص۱۳۶) (م.)

٤ـ Hellulé (Halule .ت. ا)

منجر به کشتار میشد ـ آشفته‌تر گردیده‌بود ، وعیلامیان نیز به‌دسته‌های موافق ومخالف آشور تقسیم شده‌بودند ، حکومت کوچک پارسیان به‌توسعهٔ تدریجی خودادامه میداد .

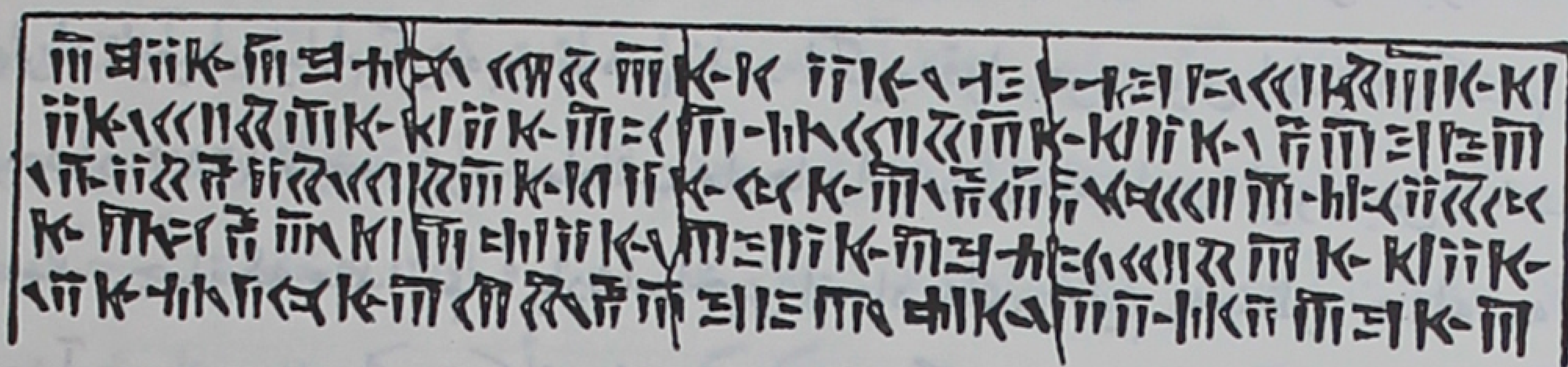
چیش‌پیش[۱] (۶۷۵-۶۴۰ ق . م .) ، پسر و جانشین هخامنش ، پیشتر عنوان « پادشاه شهر انشان[۲] » یافته و ناحیهٔ مزبور را تا شمال شرقی پارسوماش اشغال کرده بود . هرچند وی ترك تابعیت عیلام کرده‌بود ، معهذا ـ اگر به‌قول هرودتوس اطمینان کنیم ـ وی (درحدود ۶۷۰) مجبور بود سلطنت مادها را تحت زمامداری فرورتیش ـ خشتریته بشناسد . چنانکه میدانیم ، پادشاه اخیر اتحادیه‌ای عظیم به‌منظور حمله به‌آشور فراهم آورده‌بود . به‌علت شکست این مساعی‌ومرگ خشتریته (۶۵۳) ، که متعاقب هجوم سکاییان و تابعیت مادها در مدت بیست وهشت سال پیش آمد ، چیش پیش از تابعیت مادها آزاد گردید . درمقابل قدرت منحط عیلام ، وی مقتدرتر شد ، وایالت پارسه[۳] ـ فارس کنونی ـ را به‌حکومت خود منضم ساخت . به‌نظر می‌آید که مساعی صبورانهٔ او برای آیندهٔ این‌دولت جوان و طالع بسیارمهم بوده‌است . چیش پیش با سیاستی جسورانه ـ که در عین حال مقرون به‌احتیاط بود ـ بسیاری از سرزمینها را تصرف کرد ، وتا آنجا که ممکن‌بود ، از دخول درمحاربات بین دول‌بزرگ خودداری مینمود ، بدین وجه چیش‌پیش عاقلانه درخواستهای عیلام‌را رد کرد . عیلام به‌حمایت شمش شومو کین[۴] پادشاه بابل که توسط برادر خود آشوربانی پال خلع شده‌بود ، برخاسته بود .

پس از مرگ وی ، پادشاهی پارسیان عبارت بود ازایالت پارسوماش که انشان و پارسه نیز بدان افزوده شده بود . او قلمرو خود را ، مانند سلاطین مرونژی[۵] بین دو پسر خویش تقسیم کرد : اریارمنه[۶] ، که در ناز و نعمت به‌دنیا آمده بود (۶۴۰-

۱ - Teispès ۲ - Anshan ۳ - Parsa ۴ - Shamash – shum – ukin

۵ - Mérovingiens نخستین سلسله‌ای که در فرانسه سلطنت کرده (م.) ۶ - Ariaramne (Ariaramnes ت. ا.)

۵۹۰ ق . م .)[1] و کوروش اول (حدود ۶۴۰-۶۰۰) ، کـه « شاه بزرگ » پارسوماش شد . تصادفی ، لوحه‌ای زرین را که در همدان به‌دست آمده ، در معرض استفادهٔ ما گذاشته ، که روی آن با علایم میخی و به‌زبان پارسی باستان عناوین اریارمنه نقل شده (ش ۴۸) .



ش ۴۸- لوحهٔ زرین اریارمنه : خط میخی پارسی‌باستان

پادشاه مزبور میگوید : « این سرزمین پارسیان ، که من مالك آنم ، دارای اسبان نیك و مردان نیك است ، خدای بزرگ اهورمزدا آنرا بمن داده . من پادشاه این سرزمینم . » این لوحه قدیمترین شیء متعلق به‌هخامنشیان است که تا کنون شناخته شده است ، و آن پیشرفت بسیاری را که قبایل پارسی در قرن هفتم ق . م . کرده بودند نشان میدهد ، درصورتیکه قبایل مذکور تازه ازحالت نیمه چادرنشینی به‌حالت قومی‌نیمه خانه نشین درآمده بودند . الفبای آنان ، که با علایم میخی‌نوشته شده . معرف پیشرفتی حقیقی در خط علامتی و هجایی آشور و عیلام است که هنوز مورد استعمال و در ایجاد خط مورد بحث موجب الهام بوده است . پارسیان درآغاز تاریخ خود ،آنگاه که حکومت کوچکشان هنوز درحالت تکون بود ،کاری را انجام دادند که به‌نظر میرسد ، ساکنان اصلی نجد ایران درطی قرون هرگز در صددآن برنیامده بودند ، و درهمان هزاره‌ای که پارسیان درسرزمین مذکور اقامت کردند ، زبان خویش‌را به‌خط خود تعبیر وبیان نمودند . کشف لوحهٔ اریارمنه ـ که چنانکه

۱ــ در ت.ا. افزوده شده، که «شاه بزرگ، شاهنشاه ، شاه سرزمین پارسه (پارس) » گردید.

خواهیم دید تنها لوحه ازنوع خودنیست ـ چندان خارق‌العاده به‌نظرمی آید که بعض محققان ازقبول آن به‌عنوان سندی اصیل خودداری کرده‌اند[۱]. پارسیان، از آغاز تمدن خودابتکار روح خلاق خویش را ـ که میتوانست اندیشه‌ای خارجی را اقتباس وبراثر نبوغ خود آنرا تغییر شکل دهد ـ نشان دادند.

حوادثی که در عیلام پیش آمد، موجب گردید که آشور ضد دولت مذکور اقدامات نظامی به‌عمل آورد. تاماریتو[۲]، پادشاهی کـه جرأت کرد وفاداری خود را نسبت به‌آشوربانی‌پال اظهاردارد، به‌وسیلهٔ سرداری محلی‌معزول گردیده فرار کرد، ولی در دست سپاهیان آشور افتاد و در نینوا محبوس گردید. رفتار پـادشاه جدید عیلام نسبت بـه‌آشور بزودی طوری مشکوك به‌نظر رسید که آشور بانی پال تصمیم گرفت پیش‌ازآنکه وضع بدترشود، اورا بکوبد. فرمانده آشوری دوهدف داشت: شوش در جنوب، و مادا کتو[۳] در درهٔ کرخهٔ وسطی، در شمال. مادا کتو و عده‌ای از شهرهای عیلامی واقع در مسیر رودخانهٔ مذکور تصرف شدند. عاقبت آشوربانی‌پال ازنوشاه تاماریتورا درشوش برتخت نشانید وقدرت ازدست رفته را بدو باز گردانید. این‌تجدیدنظم مدتی کوتاه طول کشید، وپادشاه موردحمایت آشور، باردیگرمخلوع گردید و به‌حامی خود پناه برد.

قوای ضدآشور به‌جنبش افتادند، وآشور بانی‌پال تصمیم گرفت‌کار را باعیلام یکسره کند. آشور که ربع قرن به‌انقراض خودوی باقی‌مانده بود، عیلام ـ قدیمترین دشمن بابل ـ را برانداخت.

مادا کتو تصرف شد، کرخه معبرفاتحان گردید، شوش‌غارت شد، وآشوریان

۱ـ مترجم، مقاله‌ای دراین‌باب درمجلهٔ آموزش وپرورش سال۲۳ شمارهٔ ۲ منتشر کرده که‌مجدداً درسالنامهٔ «ایران جاویدان» سال ۱۳۲۸ طبع‌شده وترجمهٔ فرانسوی آن در «ژورنال دتهران» شمارهٔ ۴۱۱۵ به‌تاریخ ۲۴دی‌ماه ۱۳۲۷ انتشار یافته‌است. (م.)

۲ـ Tammaritu

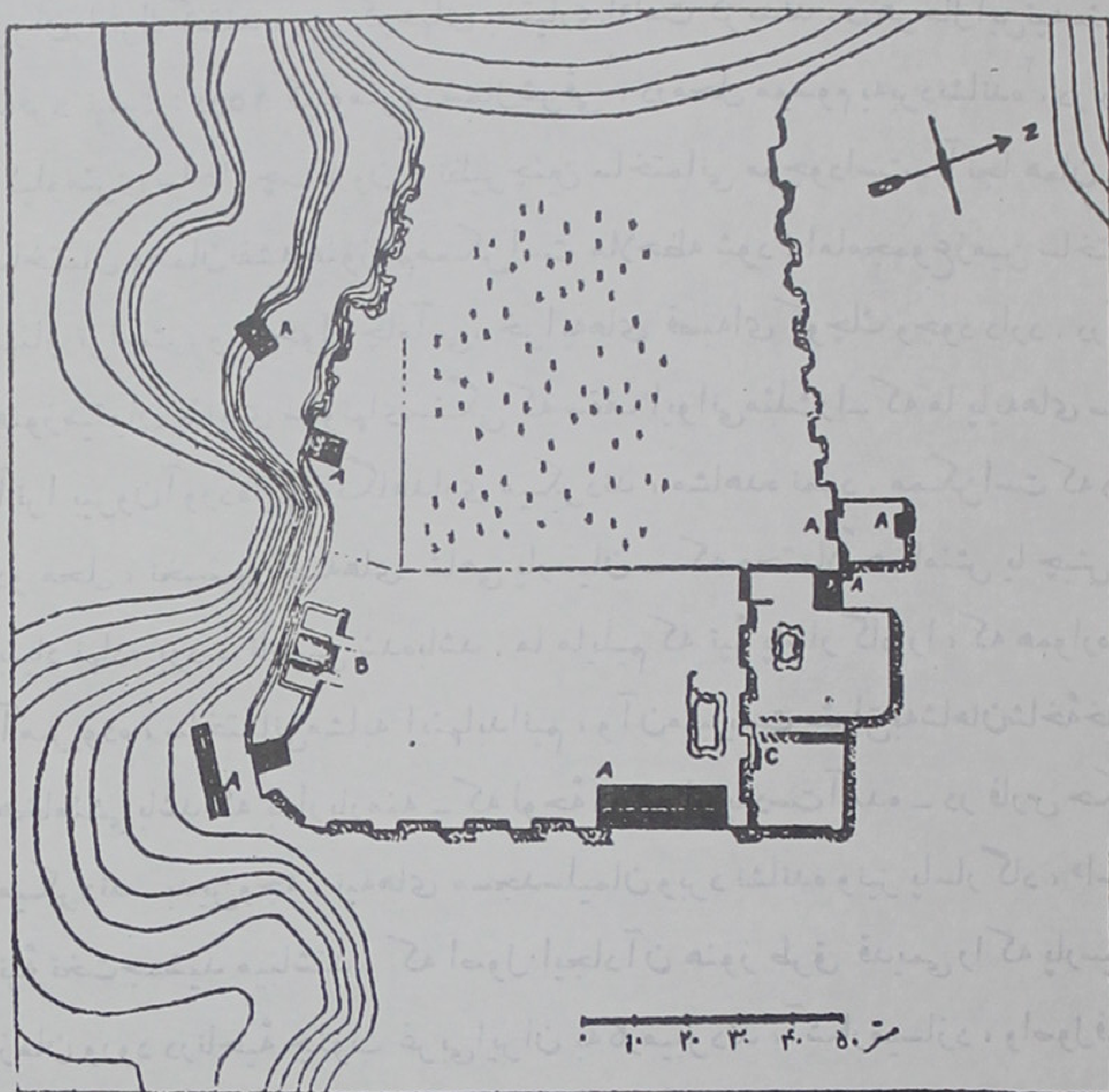
۳ـ Madaktu

در تعقیب پادشاه عیلام، عدهٔ بسیاری ازشهرهای آن کشور را مسخر کردند، ازجمله دوراونتاشی[۱] (چغازنبیل[۲] امروزین) شهر سلطنتی عیلامی که توسط اونتاش گال[۳] بنا شده بود. سپاهیان آشوردردنبالهٔ فتوحات خویش، از رود ایدیده[۴] ـ آب دیز کنونی ـ عبور کردند و به‌هیدالو[۵] ـ که میبایست در ناحیهٔ شوشتر باشد ـ رسیدند. سردار آشوری از اینجا نیز دورتررانده، و به‌نخستین کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری که مشخص سرحدغربی دولت پارسوماش بود، رسید. پادشاه این مملکت ـ که منشی آشوری نام اورا کوروش[۶] ضبط میکند ـ کوروش اول، پسر چیش‌پیش بود، که به‌عنوان وثیقهٔ وفاداری نسبت به‌دولت فاتح قبول کرد فرزندارشد خود ـ ارو کو[۷] ـ را به‌منزلهٔ گروگان به‌آشور بسپارد.

این حادثه، که نخستین تماس مستقیم بین پارسیان و آشوریان بود، اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص تحدید سرزمین پارسوماش ـ که حاوی منطقه‌ای بود که مسجد سلیمان حالیه، یعنی مرکزاستخراج نفت درآن قرار دارد ـ به ما میدهد. خلاصه در همین مکان، بقایای تپه‌ای مصنوعی که به کوه تکیه داده، دیده میشود (ش۴۹). چون بعض علما تصور وجود نفت در زیر زمینهای درهٔ آن کرده‌اند، آنرا آتشکده‌ای پنداشته‌اند که آتش دایمی وی براثر صعودابخره تأمین‌میگردید. کاوش ما نشان داده است که این تپه میبایست سابقاً مسکن امرا و سلاطین بوده باشد، و ازآن میان هنوزسه ایوان دیده میشود. وضع دیوارها، باسنگهای‌عظیمی که بدون ملاط برروی‌هم قراردارند، شبیه بنایی‌است که عموماً به‌عنوان‌سیکلوپئن[۸] نام میبرند (تص۳۵). دیوار گرداگرد با برجستگیها و فرو رفتگیهای خودصریحاً برای دفاع

۱- Dur Untashi ۲- Tchoga-Zambil ۳- Untash-Gal ۴- Ididé ۵- Hidalu
۶- Kurash ۷- Arukku ۸- Cyclopéen (بناهای قدیمی‌ساز وسیع‌که ازیك توده ساخته شده باشد. م.)

ساخته شده است ؛ ده پله[۱]، که یکی از آنها ۲۵ متر[۲] عرض دارد ، تا به بالای تپه میرود . این مجموعهٔ بسیار ممتاز ، بدعتی در نجد ایران به شمار میرود : نه عیلامیان و بابلیان



ش۴۹ـ طرح تپهٔ مسجد سلیمان

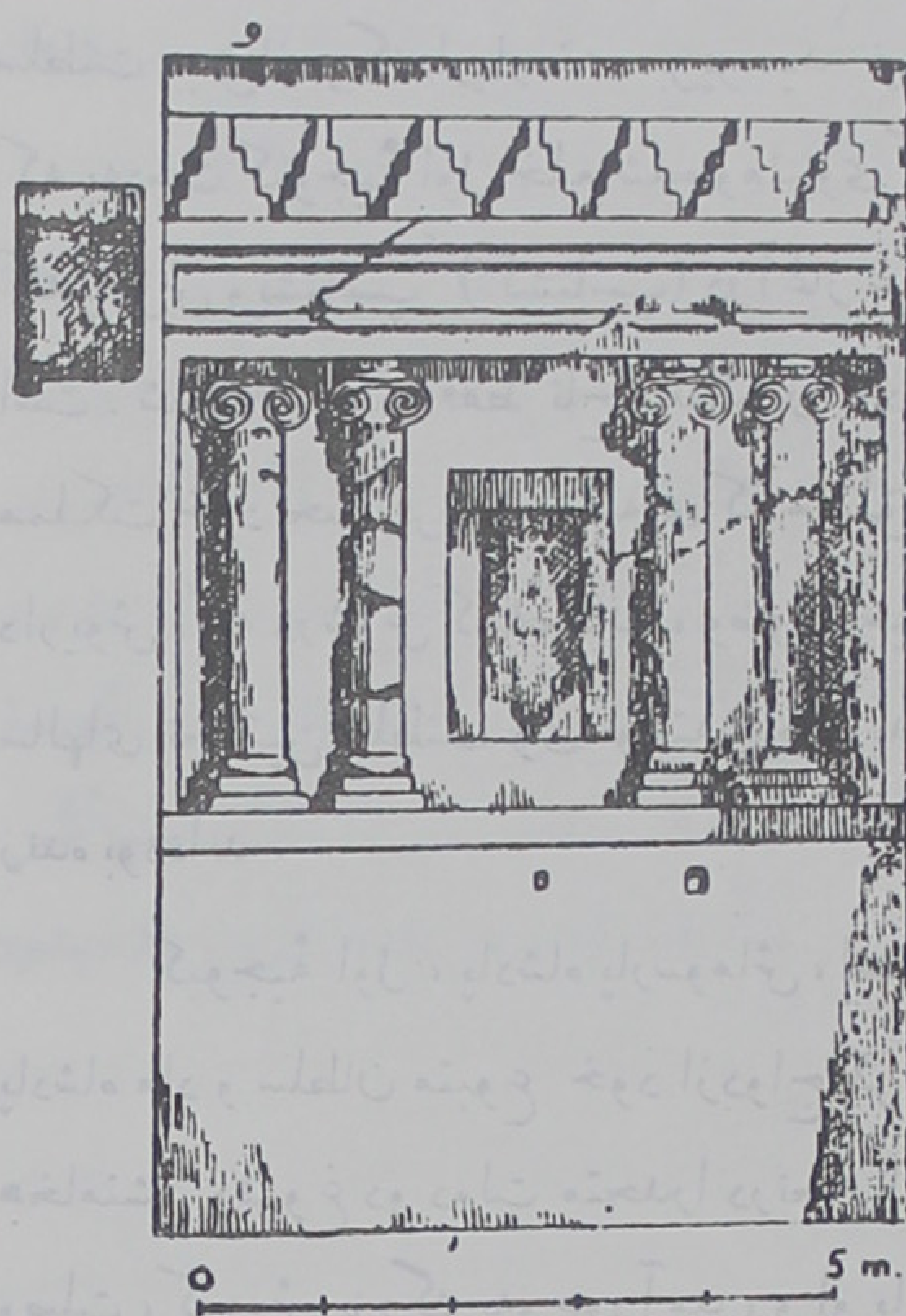
و آشوریان ، و نه ساکنان اصلی این مملکت ، هرگز با این نوع ساختمانها رابطه نداشتند . تنها ناحیه‌ای در سرحدهای ایران که در آن صریحاً این سبك ساختمان دیوار به کار رفته ـ و بسیار هم به کار رفته ـ ناحیهٔ اورارتو بوده است .

قوم اورارتو ، آنگاه که پارسیان در مغرب دریاچهٔ اورمیه سکونت داشتند ،

۱- پنج پله (ت. ا.) ۲ـ متجاوز از ۲۵ یارد (ت. ا.)

همسایهٔ بلافصل آنان بودند، وحتی درزمانی پارسیان را تابع خود کردند. بنابراین، ما تپهٔ مسجد سلیمان را به‌پارسیانی نسبت میدهیم که پس از قرن هشتم، شمال غربی ایران را ترك گفتند، ودر کوههای بختیاری اقامت گزیدند. درهرحال این تپه منحصر به‌فرد نیست: در ۲۵ کیلومتری شمال‌شرقی[۱]، درمحل موسوم به‌بردنشانده[۲]، در دوسه کیلومتری ساحل چپ‌کارون[۳]، نظیرچنین ساختمانی موجوداست. آنجا همان سبك ساختمان وهمان نقشه هنوزهم ممکن است ملاحظه شود؛ امامجموع زمین ساختمانی پهناورتراست، و درجوار چاه آبی، خرابه‌های قصبه‌ای کوچك وجود دارد. درآنجا هنوزمیتوان بقایای ستونهای سنگی که سقف ایوانی مثلث‌را ــ که ما پایه‌های سنگی آنرا بیرون آورده‌ایم ــ نگاهداری میکردند، مشاهده نمود. ممکن است که دراین دو محل، نخستین قصبه‌های شاهی پارسیان ــ که محتملاً هخامنش یا چیش پیش بنیاد نهاده بود ــ تأسیس شده‌باشد. ما مایلیم که تپهٔ پاسارگاد را، که همواره معما آمیز بوده، ساختمانی مشابه اینها بدانیم، وآن میبایست متعلق به‌شاهان شاخهٔ خانوادهٔ هخامنشی باشد که با اریارمنه ــ که لوحهٔ زرین او به‌دست آمده ــ در فارس حکومت میکردند. بدین‌وجه، تپه‌های مسجدسلیمان وبرد نشانده ونیز پاسارگاد، «اسلاف» تپهٔ تخت‌جمشید میباشند، که اصول ایجادآن هنوز طرق قدیمی را که پارسیان از زمان ورود درناحیهٔ جنوب غربی ایران به‌کارمیبردند، آشکارمیسازد، واصول فنی آن که ازهمسایگان شمالی مستعاراست، در این کشور پیش از پارسیان ناشناخته‌بود. به‌عقیدهٔ ما، به‌همان‌نظر باید درقبردا ودخترنزدیك فهلیان، درفارس که روی صخره ساخته‌شده، نگریست (ش ۵۰)، وآن میبایست به‌امرای سلسلهٔ نخستین هخامنشیان متعلق باشد، وانموذج ومثال مقابرصخره‌یی است که از زمان داریوش به‌بعد، صخرهٔ

۱ــ در ۱۵ میلی شمال غربی (ت. ا.) ۲ــ Bard-i-Nishandéh (Bard-i-Nishandah ت. ا.) ۳ــ ت. ا.: دریك یا دومیلی مغرب ساحل کارون.



ش ۵۰- قبر صخره‌یی دا و دختر ، در فارس

نقش رستم‌را مزین کرده‌است .

با قدرت متزاید مادها در زمان سلطنت کیاکزار، دوحکومت کوچك پارس نتوانستند از تحت فرمانروایی فاتح نینوا بدر روند ، در صورتیکه طبق قراردادهـای تقسیم زمینها بین ماد و بابل ، شوش و سوزیان در قلمرو بابلیان واقع میشد . جانشین اریارمنه ، پسرش ارشامه بود که ازاوهم مدت کمی است که‌لوحه‌ای زرین یافته‌شده ، وآن‌هم به‌نظر میرسد درهمدان ، در همان زمان که لوحهٔ پدر وی به‌دست‌آمده ، کشف شده باشد . او نیز خود را « شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه پارسه (پارس) ، پسر اریارمنه» معرفی میکند ، و متن این لوحه‌با متن لوحهٔ پدر وی فرق ندارد . این دو سند کوچك میبایست جزو اسناد سلطنتی باشد که کوروش بزرگ باخود به‌همدان برده‌است . مااین موضوع را ازشهادت تورات‌دانسته‌ایم ، وحفریات شوش وتخت جمشید به‌نظرمیرسد آنرا تأیید کنند . باید دانست که هیچیك‌ازاسناد مکشوف در این دو پایتخت قدیمی ـ که تعداد آنها به‌ده‌ها هزار لوحه میرسد ـ نمیتواند جزو اسناد سلطنتی یا مربوط به‌کارهای شاهی محسوب گردد .

بدین‌وجه ، لوحهٔ ارشامه به‌نظرمیرسد مؤید این امرباشد که وی‌پیش‌از ترك

سلطنت وپس‌ازمرگ اریارمنه ، برپرسید[۱] نیز حکومت میکرده‌است . محتمل‌است که به‌دست کبوجیهٔ اول خلع شده ومنزوی گردیده‌باشد ، وهرودتوس به‌ما میگوید که پسرش ویشتاسپ[۲] (گشتاسب) درآغاز سلطنت کوروش بزرگ حاکم پرسیدبوده است . شعبهٔ اریارمنه فقط تاج سلطنت‌را ازدست دادند ، و ازآن پس به‌حکومت در مملکت خود تحت فرمان شعبه‌ای که متعلق به کوروش‌است ، ادامه دادند . متنی‌از داریوش ، که درشوش کشف شده ، وضوحاً میگوید که در زمان انشای آن ـ که در سالهای نخستین سلطنت وی نوشته‌شده ـ پدرش ویشتاسپ وجدش اریارمنه[۳] هنوز زنده بوده‌اند .

کبوجیهٔ اول ، پادشاه پارسوماش ، انشان وشایدنیزپارسه ، بادختراستیاگس[۴] ، پادشاه ماد و سلطان متبوع خود ازدواج کرد ، و این ازدواج اهمیت شعبهٔ خاندان هخامنشی وفروغ دو دولت متحدرا درتحت لوای‌یك تاج‌وتخت نشان میدهد . ازاین وصلت ، کوروش بزرگ به‌وجودآمد ، و او پایتخت خود را در پاسارگاد قرارداد ، و آنجا مجموعه‌ای ازقصرها ومعابدرا بساخت . کتیبه‌هایی که وی دستور داد درپازیر قصرش حك کنند ، اورا « شاه‌بزرگ ، هخامنشی » مینامند ، واین‌عنوانی‌است که وی به‌توسط‌آن هنوز سلطنت جد خویش استیاگس را میشناخته‌است . کوروش بزودی به‌مطیع ساختن قبایلی که ازاصل‌ایرانی واز اصل آسیانی درمشرق ، جنوب شرقی و شمال‌شرقی‌قلمروی که از پدربه‌ارث برده‌بود ، سکونت داشتند ، آغاز کرد . نبونید ، پادشاه بابل ، که طبع خودپسند کوروش را استشمام کرده‌بود ، براثرسیاستی دقیق و

۱ـ Perside ۲ـ Hystaspe ۳ ـ پدر بزرگ داریوش « ارشام » است نه‌اریارمنه (یارشاطر، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، سال۳ شمارهٔ۱ ص۷۸ ؛ مجلهٔ سخن سال ۶ شمارهٔ ۸ ص ۷۵۶) . درکتیبهٔ شوش ، داریوش‌گوید : « وقتی پدرم ویشتاسب و جدم ارشام هنوز هردو زنده بودند .. » (ایران‌باستان ج۲ ص۲٦٦٠٤) (م.) ٤ـ Astyage (Astyages ت.ا.) ؛ ایشتوویگو Ishtovygu رك . ص۱۱۷ ح٤ (م.)

با معاضدت کوروش ، ایجاد اختلافی کرد که در نتیجهٔ آن حران را ازدست مادها ـ که جادهٔ سوریه را برروی او قطع کرده‌بودند ـ بیرون آورده تصرف کرد .

استیاگس ازاین اتحاد ـ که مخالف او بود ـ آگاه شد و کوروش را به‌همدان احضار کرد ، ولی وی اطاعت ننمود . پادشاه ماد چاره‌ای نداشت جزاینکه عصیان او را با قدرت تنبیه کند . محاربه سخت بود ، و در دو مرحله انجام گرفت که دومین تحت فرماندهی خود استیاگس بود . در این جنگ استیاگس مغلوب گردید و در دست کوروش افتاد ، و کوروش با اودر کمال نجابت وخوش قلبی رفتار کرد . کوروش همدان رابه‌منزلهٔ پایتخت ایران متحدانتخاب‌نمود . باغلبهٔ این‌پادشاه براستیاگس ، اریخی‌جدیدبرای قوم پارس ـ که سرنوشت آنانرا با قوم ماد متحد کرد ـ بازمیشود.



تخت جمشید : داریوش هنگام بارعام

فصل سوم

شرق ضد غرب

شاهنشاهی هخامنشی

تاریخ شاهنشاهیی که هخامنشیان براثر دلاوری خود ایجاد کردند، طی ثلث دوم هزارهٔ اول ق . م .[1] است . ملل و تمدنهای دیگر به‌حیات خود ادامه میدادند، اما در مجموعهٔ جهان مسکون، صف اول را شاهنشاهی مذکور اشغال کرده بود، و مورخ هم موظف است که تقریباً همیشه حوادث را در جریان تاریخ مزبور مورد مطالعه قرار دهد . تصور ایجاد یك دولت درایران مدیون هخامنشیان است، وآنان این تصور را به‌حقیقت مقرون ساختند . دوام و استقلال این دولت، میرائی بود که ایشان برای اخلاف بجاگذاشتند .

روش اداری هخامنشیان در داخله بهیچوجه شباهتی با روش رومیان ندارد، چه در امپراتوری اینان، ملل مغلوب مجبور بودند خود را به‌پایهٔ فرهنگ عمومی برسانند، ودر اقتصاد مشترك سهیم باشند . این امرغالباً مستلزم آن بود که مردمی که اصل ومنشأ آنان مانند سنن واستعدادهای ایشان مختلف بود، خود را به‌درجات عالیتر برسانند . وضع امور در زمان کوروش و داریوش، با آنچه گفته شد اختلاف دارد . صرف نظر ازبعض نواحی دوردست که سطح فرهنگ مردم پایین‌بود، پادشاهان...

۱ـ بین قرنهای هفتم وچهارم ق. م. (ت. ا.)

مزبور در شاهنشاهی خود ، که وسیعترین شاهنشاهی در تاریخ دنیاست ، ترکیبی از تمدنهای قدیم به‌وجود آوردند ، زیرا کشور آنان شامل بین‌النهرین ، سوریه ، مصر ، آسیای صغیر ، شهرها و جزایر یونانی و قسمتی از هند بود . اگر هخامنشیان این ممالك راباسطح تمدن مخصوص‌خودتطبیق میدادند ، سیر قهقرایی به‌شمار میرفت . آنان به‌منزلهٔ تازه واردان دراجتماع ملل ، ازتفوق‌تمدنهای قدیم مزبور آگاه بودند . بنابراستقلال داخلی وسیعی که در زمان کوروش اعطا شد ، و بنابرسیاست زیرکانهٔ داریوش ، این فرهنگهای قدیم محفوظ ماندند و شاید هم در توسعهٔ ثبات و استقرار مملکت مؤثر شدند . در سراسر تاریخ شاهنشاهی ، این فقدان تعادل ، ضعفی پنهان وگاه خطرناك بود ، و دربرابر تمایلات توسعه طلبانهٔ قوم جوان و پرحرارت پارس ، همان یکی از علل شکستهای بزرگ وسقوط نهایی به‌شمار میرود .

امپراطوری روی نتیجهٔ توسعهٔ تدریجی بود ، وآن در طی قرون وسعت یافته بود ، و تشکّل آخری آن هم از قوت و ثبات و دوام برخوردار بود . هخامنشیان از یك‌پادشاهی کوچك گمنامی که دردامنه های جنوب غربی‌ایران مستقر بود ، بیرون آمدند ، وشاهنشاهی وسیعی ، فقط در دوران یك نسل به‌وجودآوردند ؛ اما هرچه که به‌سرعت رو به‌ترقی گذارد ، مشکل است بـرشالدهٔ مستحکمی دوام یابد . آشوبهای نخستین که براثر مرگ پسر کوروش در این شاهنشاهی رخ داد ، چندان شدید بود که فقط مردی مقتدر مثل داریوش میتوانست اوضاع را سرو صورت بدهد . میتوان این دورهٔ حزن آور تاریخ هخامنشیان را با جنگهای داخلی روم مقایسه کـرد . در کشور اخیر در عهد اغسطس[1] ، مـانند ایران در زمـان داریوش ، پس از رجفه‌های شدید ، به‌تجدید سازمانها پرداختند ، واین عمل به‌صورت تغییرات سیاسی ، تجدید تشکیلات عمومی ، اداری ، اخلاقی و اجتماعی در آمد . مع‌هذا ، بـا وجود موازین

۱ـ Auguste (Augustus ت. ا.)

عاقلانه و دور اندیشانه ، قوای فرار اقوام و مللی که شاهنشاهی راتشکیل میدادند ، ازبین نرفتند ، و عاقبت موجب انقراض آن شدند .

کوروش (۵۵۹ - ۵۳۰)

کوروش ، برای ورود در محاربه با قوای ماد ، نمیتوانست بهمساعدت متحد دورخود - بابل - اتکا کند ، وی جز بهقوای خویش بهاحدی متکی نبود ، واین قوی قبلاً براثر مساعی بسیار ، ازاتحاد قبایلی تشکیل شده بود که هم ازاصل ایرانی بودند و هم از اصل غیر آریایی .

هرودتوس فهرست این ملل را که اززاویهٔ جنوب شرقی دریای خزرتااقیانوس هند را اشغال کرده بودند ، و هستهٔ مرکزی دولت کوروش را تشکیل میدادند ، نام میبرد . تحقق این امر به نظرمیرسد بیشتر با صلح انجام گرفته باشد ، ودانشمندان برآنند که ازاین عهد میتوان تاریخ مکتب هفت‌امیری را که شورای شاهی پارسیان را تشکیل میدادند ودرمیان آنان ، پادشاه اول هفت‌تنان محسوب میشد تعیین کرد . بدین وجه ، درحدود ایران بهمفهوم اخص ، وحدتی ایجادشده بود که درآن رؤسای قبایل در تشکیل دولت با فعالیت شرکت داشتند . در حالی که خصایص چادرنشینی یا خانه نشینی خود را حفظ کرده بودند .

غلبهٔ برماد صورت فتح خونین و مخربی را که آشوریان یا بابلیان ، عیلامیان یا مردم قرطاجنه بهوسیلهٔ آن قدرت خود را بر اقوام مغلوب تحمیل میکردند ، نداشت . همدان ، نه‌تنها محفوظ ماند ، بلکه همچنان بهصورت پایتخت باقی ماند ، و کوروش اسناد خود را درآنجا مستقر ساخت ، و محتملاً الواح اریارمنه و ارشامه را با دیگر اسناد بدانجا حمل کرد . عمال مادی ، که چند تن پارسی نیزهمکارآنان بودند ، در شغل خودباقی ماندند ، و تبدیل قدرت چنان مخفیانه صورت گرفت که در نظر ملل غربی ، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه میکرد . کوروش ، که

دو مملکت تحت قدرت او متحد شده بودند ، خود را در رأس شاهنشاهیی یافت که ثروتهای مهم طبیعی و وضع جغرافیایی آن او را وادار میکرد که نقش میانجی ، عامل ارتباط و اتصال بین تمدنهای غربی و تمدنهای شرق اقصی را ایفا کند . ایران درسراسرتاریخ خود ، ازاین مأموریت تاریخی که به‌عهدهٔ وی واگذارشده ، در طی هزار سال بقای خویش ، جدا نگردیده است .

این قاید ارجمند ، و این عالم به‌فنون حرب ، واین مرد مستعد نیرومند دو هدف درنظرداشت : درمغرب ، منظور وی‌تصرف ساحل بحرالروم ، که همهٔ جاده‌های بزرگی که از ایران میگذشت ، به‌بنادر آن منجر میشد ، و همچنین تصرف آسیای صغیربود، که درآن سرزمین ، درجوارلودیای (لیدی) ثروتمند، یونانیان‌پایگاههای دریایی داشتند .

ازسوی مشرق ، تأمین امنیت هدف وی‌بود . براثرایجادمملکتی‌بزرگ ومنظم که قسمتی ازفرهنگهای کهن را هضم کرده بود ، سرحدهای‌جهان متمدن به‌نواحی بعیدمشرق ، ثغورجیحون وسیحون کشیده شد، آنجا که‌اقوام وقبایل«ایران‌خارجی» به‌حرکت خودادامه میدادند . کوروش‌حیات خود را وقف تعقیب این دوهدف کرد ، و جان خویش را برسرهدف دوم ازدست داد .

این پادشاه که وارث دولت ماد و فرمانروایان آشور ، اورارتو و آسیای صغیر شرقی شده بود ، خود را در برابر لودیا (لیدی) یافت که از سال ۵۶۱ ، کرزوس[1] برآن حکومت میکرد . کوروش پس از آنکه به‌طریق صلح کیلیکیا[2] را ـ که به‌مساعدت اتفاقی متحدان مصری وبابلی‌لودیا ، راه پیشرفت را قطع میکرد ـ مطیع نمود ، وپس ازاطمینان ازاطرافیان خودپادشاه لودیا ، وظیفهٔ خویش را به‌خوبی‌ایفا کرد ، بدین‌معنی که به‌پادشاه مزبورپیشنهاد نمود که سلطنت وی را بشناسد ، و در

۱- Crésus (Croseus ت. ا.) ۲- Cilicie (Cilicia ت. ا.)

مقابل وعده داد که مملکت وتاج وتخت اورا بدوباز گذارد. کرزوس این پیشنهادرا رد کرد. کوروش سپاهیان خود را درآشورمتمر کزساخت، از دجله عبور کرد، و «جادهٔ شاهی» را ــ که در آینده بدین نام خوانده خواهد شد ــ تعقیب نمود، به کاپادوکیه رفت ودرحین عبورحران را ــ که مر کزمهم تجارتی درزمان نبونید بود ــ تصرف کرد، ومتحد قدیم خود را به‌اردوی لودیا ــ که پیشتربا مصر واسپارت اتحاد کرده بود ــ راند.

وضع نخستین‌جنگ، قرب قزل‌ایرماق[1] غیرمشخص‌است. کرزوس که نزدیکی زمستان را دید، اندیشید که کوروش ترك مخاصمه خواهد کرد وبازخواهد گشت، اما براثر فشار کوروش، مجبور گردید سواره نظام معروف خود را به کار اندازد، و کوروش هم ضد آنان شتران خویش را صف آرایی کرد. اسبان لودیا، از رؤیت جانوری که تاآنگاه ندیده بودند، متوحش گردیده، ازمحاربه خود داری کردند. براثر این شکست، کرزوس نجات خود را درآن دید که درساردس پایتخت خویش ــ که آنرا تسخیر ناپذیر میدانستند ــ حصاری گردد. کوروش آنرا در حصار گرفته تسخیر کرد، و کرزوس به ارادهٔ خویش در آتش سوزان رفته بسوخت[2]. لودیا یکی از ایالات ایران محسوب گردید که از این پس حاکمی ایرانی برآن حکومت میکند.

کوروش آنگاه به‌شهرهای پرثروت یونانی که در سواحل دریا واقع بودند مراجعه کرد، وازآنان درخواست تسلیم محض وبلاشرط نمود. یونانیان رد کردند. محقق است که آنان قبلاً رعایای پادشاه لودیا بودند، اما چون تجارت ایشانرا غنی

۱ــ Halys ۲ــ در ت. ا. چنین‌آمده: به‌قول‌هرودتوس (Herodotus, I. 87) کرزوس‌تسلیم تودهٔ هیزمی که مرده را در آن میسوزانند شد، و هنگامی که شعله‌ها برافروخته گردید، وی به‌طرز معجزه‌آسایی ــ پس ازآنکه کوروش آخرین مهلت را بدوداد ــ با دخالت اپولو Apollo نجات‌یافت.

کرده بود ، یوغ اودیـا در نظر آنان سهل مینمود . جواب رد آنـان حکم عصیان داشت ، و بنابراین کوروش به‌تنبیه ایشان پـرداخت . شهرهای یونانی یکی پس از دیگری ، به‌استثنای ملطیه[1] ـ که تنهاشهری بود که از آغاز قبول اطاعت کرد ـ تسخیر شدند بعضی به‌زور اسلحه و برخی باخیانت سکنه . دراین‌مورد ، طلای پارسیان به‌همان اندازهٔ نیروی سپاهیان ایشان نیرومند و مؤثر بود . سواحل دریا به‌دو ایالت تقسیم گردید : ایالت ایونیه[2] به‌ساردس ملحق شد ، وایالت مجاور بحراسود ازاین پس به‌نام « سکنهٔ دریا » خوانده شد .

خواهیم دید که مسألهٔ شهرهای یونانی آسیای صغیر ، تا چه حد نقش محك را در سراسر سیاست پارسیان و در طول تاریخ هخامنشیان بـازی کرده ، و چگونه این مسأله موجب جهاد اسکندر کبیر گردید . پـارسیان از زمان کوروش ، به علل متعدد ، به‌تملك این ناحیه علاقمند بودند : نخست ، برای یك شاهنشاهی بزرگ ، این امر حکم اعتبار سیاسی وبین‌المللی را داشت که درمقابل چند شهر ـ که براثر داد و ستد ثروتمند شده بودند ـ سرفرودنیاورد . ازسوی دیگر ، این منطقه دارای اهمیت سوق‌الجیشی بود که ازآن نمیتوانستند صرف نظر کنند . این شهرها دارای سکنهٔ قابل تقدیری بودند کـه در میان آنان هم متخصصان ارجمند و هم سربازان عالیقدر وجود داشتند . شهرهای مزبور با بنادری که در جهت یونان اروپا پیش رفته و با تشکیلات مهم مجهز بود ، واسطهٔ ارتباط با دنیای یونانی محسوب میشدند . از سوی دیگر ، آنهـا ثروتمند و معمور بودند و عنصری قـوی در تجارت شاهنشاهی تشکیل میدادند ، و شاهنشاهی مذکور باگرد آوردن آنها خود را از سدهایی که سابقاً این ممالك ایجاد کرده بودند ، رهایی می‌بخشید . ضعف شهرهای یونانی ـ که ناشی از این بود که آنها هرگز به‌اتحاد بـا هم موفق نمیشدند ـ قدرت را به‌خون

1- Milet 2- Ionie

جذب میکرد، همان گونه که طلای ایران را ـ که حتی هاتف خدای بزرگ[1] هم در برابر آن‌تاب مقاومت‌نداشت ـ به‌خودمیکشید. محققاً، درهمهٔ این‌مراکز، طبقه‌ای ازجامعه، که اهمیت‌آنان کمتر نبود، نفع خود را درجلب نظرپارسیان میدیدند. آنها تجاری بودند که فعالیتشان در وسط شاهنشاهی بزرگ، نوید منافع سرشاری بدانان میداد.

کوروش، چون فتح آسیای صغیر را به‌پـایان رسانید، با سپاهیان خود به‌سرحدهای شرقی‌متوجه شد. گرگان (هیرکانی) وپارت، که متصل به‌ماد بودند، ویشتاسپ پدرداریوش را به‌عنوان والی‌پذیرفتند. سپس کوروش بیشتر به‌سوی مشرق راند. زرنگ[2]، رخج[3]، مرو و بلخ[4]، یکی پس از دیگری، در زمرهٔ ایالات جدید شاهنشاهی درآمدند. وی از جیحون عبور کرد و به‌سیحون ـ که سرحدشمال‌شرقی مملکت را تشکیل میداد ـ رسید، و در آنجا شهرهـای مستحکم ـ به‌منظور دفاع این‌خط ضد حملات قبایل‌آسیای مرکزی ـ بنا کرد.

سقوط بابل

کوروش در بازگشت ازسرحدهای شرقی، عملیاتی درطول سرحدهای غربی انجام داد. ساعت حمله به‌بابل فرا رسید؛ به‌نظر میرسید که همه چیز با این اقدام مساعد است: ضعف نبونید[5]، که بیش از پیش همّ خـود را مصروف پرستش خدای سین[6] میکرد، شیفتگی وی به‌تعمیر ابنیهٔ قدیمی و تتبعات «باستان شناسی»، عدم رضایت طبقهٔ روحـانی کـه مورد عدم علاقهٔ سلطـان بودند، واگذاری امور دفاعی به‌ولیعهد. طوفان برفراز شهر بزرگ آشکار شد، یهودیان تبعید شده حملهٔ ایران را پیش بینی میکردند، و پیامبر آنان کوروش را «منجی» معرفی کرده بود. بابل

۱ـ مراد پیشگوی المف (الیمپ) است (م.)

۲ـ Drangiane (Drangiana ت. ا.)

۳ـ Arachosie (Arachosia ت. ا.)

۴ـ Bactriane (Bactria ت. ا.)

۵ـ Nabonide (Nabonidus ت. ا.)

۶ـ Sin (ربالنوع قمر. م.)

بدون مدافعه سقوط کرد وفقط محلهٔ شاهی چند روز مقاومت ورزید . پادشاه محبوس گردید ، و کوروش طبق عادت در کمال آزاد منشی با وی رفتار کرد ، و درسال بعد (۵۳۸) هنگامی که او در گذشت ، عزای ملی اعلام شد ، و خود کوروش هم در آن شرکت کرد .

کوروش خودرا به‌عنوان فاتح به‌ملت بابل معرفی نکرد ، بلکه به‌منزلهٔ منجی وجانشین قانونی تاج وتخت معرفی نمود ، وبرای توقیع اهمیتی که وی به‌متصرفهٔ جدید خود میداد ، عنوان « پادشاه بابل ، شاه کشورها » را به‌خود داد . او همهٔ پیکرهای خدایان را که نبونید به‌پایتخت حمل کرده بود ، به‌معابد اصلی باز گردانید ، وبه‌هنگام جشن سال نو ، به‌تقلید سلاطین بابل ، دست خدای بعل[1] را لمس کرد . وبدین وجه جلوس سلسلهٔ جدید پادشاهان بابل را رسمیت بخشید .

چون کوروش فرمانروای بابل شده‌بود ، درنتیجه مستملکات آن کشور مانند سوریه نیز بدو تعلق یافت ، ووی در آنجاهم سیاست خیرخواهانهٔ خودرا تعقیب کرد . پادشاهان فنیقیه به‌حضوراو رسیدند و اطاعت خودرا اعلام کردند ، وجهازات دریایی خویش‌را ـ که معادل مجموع جهازات یونانیان بود ـ در اختیار آن پادشاه نهادند . کوروش ، درهمان نخستین سال سلطنت خود دربابل فرمانی مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت وبازگشت به‌موطن وتجدید بنای معبدخود دربیت‌المقدس ـ به‌همان وضع که پیش‌ازتخریب دارا بود ـ انتشارداد ، وبعلاوه بفرمود تاهمهٔ ظروف زرین‌وسیمین را که ازآنجا آورده‌بودند ، باز گردانند . درسال ۵۳۷ بیش‌از ۴۰۰۰۰ یهودی تحت قیادت زروبابل[2] ، بابل‌را به‌قصدارض موعود ترک گفتند . یکی‌ازعمال عالی‌رتبهٔ‌پارسی ، مأمور مواظبت دراجرای فرامین سلطنتی ، همراه آنان حرکت کرد . در اینجا نیز همان سجیهٔ بزرگ منشی کوروش مشاهده میشود که درصدد تسکین‌افرادآدمی‌بود ،

۱ـ Bel ۲ـ Zarubabel (Zerubbabel ت. ا.)

اما نظر به‌اینکه مردی سیاستمدار بود ، ازاین امر غفلت نورزید که فلسطین سنگری است برای‌وصول به‌مصر، که هنوز فتح نشده‌بود . نباید فراموش کرد که در عهد وی سیاست کاملاً قرین‌دین‌بود ، و اگر کوروش، وپس‌ازاو داریوش، رفتاری خیرخواهانه نسبت‌به‌یهود پیش گرفتند ، باید معتقدبود که این امرتنها بدان‌جهت نبود که آنان نفع خود را درآن میدیدند ، بلکه همچنین بدین علت که هدف مذهبی یهودیان ـ که مذهب‌را محققاً عالی‌تراز اموردیگر تلقی‌میکردند ـ درنظر ایشان بسیارمأنوس‌تر از معتقدات کلدانی و مصری می‌آمد . یهودیان در مقابل این‌رفتار منصف بودند ، و حق‌شناسی آنان نسبت‌به‌ملت ایران به‌صورت سرودهای شادی پس‌از روزگار مظلم اسارت‌تجلی کرد ، زیرا تجدید حیاتی که « قوم‌منتخب » یافته‌بود ، مدیون ایرانیان بوده‌است .

حوادثی که در سرحدهای شرقی شاهنشاهی رخ داده‌بود ، کوروش را مجبور کرد که به‌عملیات‌نظامی‌ضد اقوام‌بدوی بپردازد . وی‌پس‌ازاینکه پسرخود کبوجیه را مأمور تهیهٔ مقدمات سفرجنگی‌به‌مصر کرد ، به‌سوی مشرق عزیمت نمود ، و کمی بعد در ضمن محاربه‌ای در گذشت . جسد وی را به‌پاسارگاد آوردند و در مقبره‌ای گذاشتند که منظرهٔ عمومی آن هنوز خاطرهٔ مدفنهای نخستین ایرانیانی را که به‌نجد ایران آمدند داراست ، و مساکن ایشانرا که به‌سبك نردیك[1] بود به‌یاد می‌آورد (تص ۴۰) .

ازمیان پادشاهان عدهٔ محدودی هستند که پس‌ازخود شهرت ونامی‌نیك مانند کوروش باقی گذاشته‌اند . کوروش سرداربزرگ و پیشوای مردم بود . بخت نیزبا او یاری میکرد . وی‌سخی ونیکخواه بود ، و اندیشهٔ آن نداشت که ممالك مفتوحه را به‌اتخاذ روشی واحد ملزم نماید ، بلکه این خردمندی‌را داشت که مؤسسات هریك

۱ـ Noreique (Nordic ت. ا.) رك . ص۶۸ ح۵ (م.)

از حکومتهایی را که به‌تاج وتخت خود ضمیمه می کرد ، لایتغیر باقی گذارد . او هرجا که رفت ، خدایان مذاهب مختلف را به‌رسمیت شناخت وتصدیق کرد . همواره خودرا جانشین‌قانونی‌حکمرانان بومی‌معرفی‌مینمود . اسکندر نخستین کس نبود که این‌سیاست را اتخاذ کرد ، بلکه اوفقط ازسرمشق کوروش تقلیدنمود ، وبدین‌وسیله مورد تحسین رعایای جدید گردید . نسیمی جدید بر سراسرجهان وزیدن‌گرفت ، شهرها را از قربانیها و قتلهای به‌ناحق نجات بخشید ، حریق شهرهای غارت شده را خاموش‌نمود ، اقوام‌را ازاسارت وبردگی آزاد کرد .

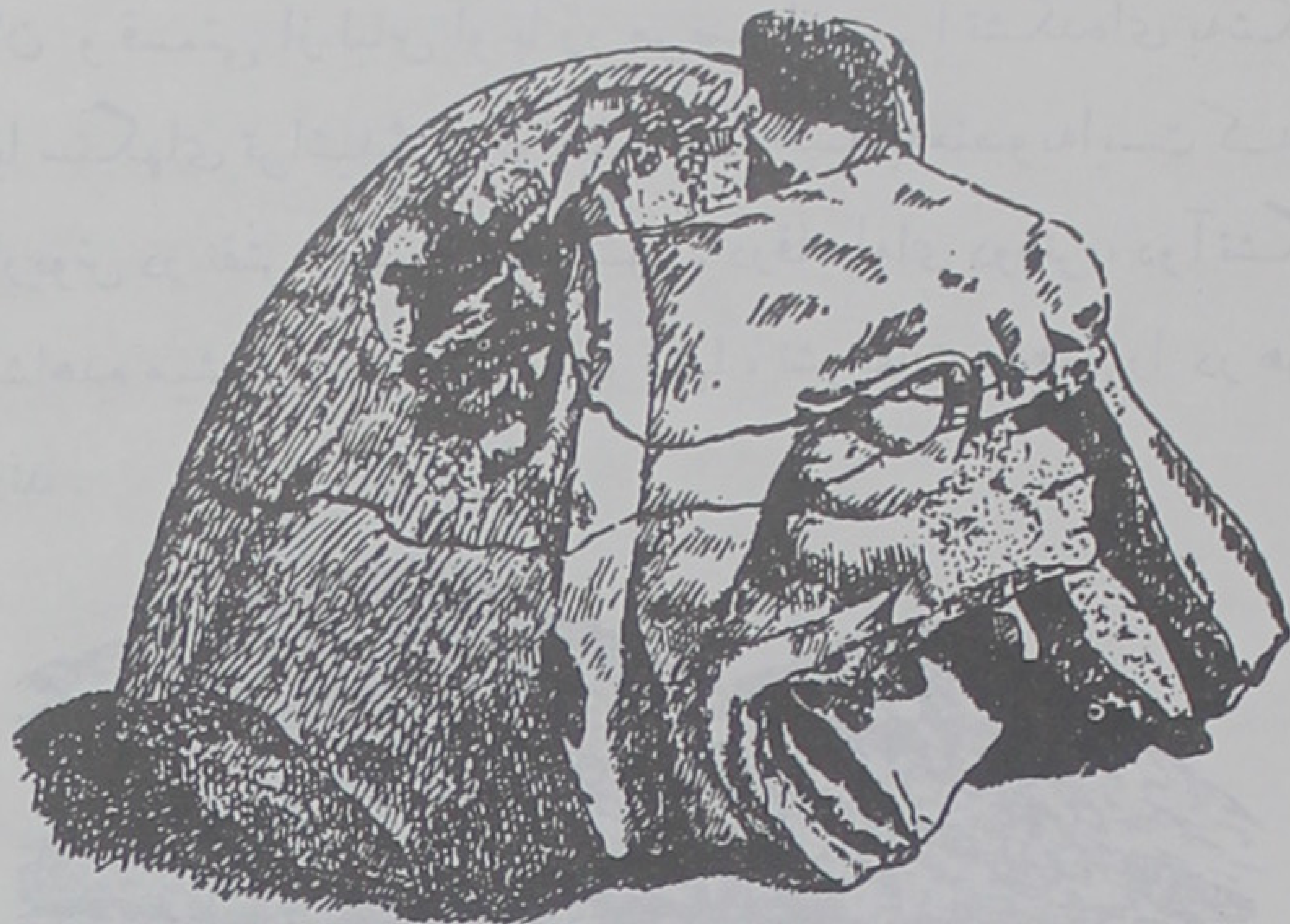
کوروش بیش‌ازهرفرد دیگرمتوجه بود که « جهان‌باستان ، شهرهای متمدن وقبایل‌وحشی، ازقوای داخلی که میکوشد همه‌را دریك جامعهٔ انسانی‌مستهلك سازد، به‌زحمت اطاعت میکنند . » ما هرگزنمی‌بینیم که کوروش ، مانند رومیان ، ملت رقیب خودرا باخویش‌متحد کند، ونخست با اومانند ملتی‌همشأن رفتار نماید وسپس، درزمان ضعف وی ، او را تابع و مطیع کند و بدوظلم و ستم روا دارد . ایرانیان ، کوروش‌را «پدر» ویونانیان ـ که وی ممالك ایشانرا تسخیر کرده‌بود ـ اورا «سرور» و « قانونگزار» مینامیدند ، ویهودیان این پادشاه را به‌منزلهٔ « ممسوح پروردگار» محسوب میداشتند . باآنکه روح جنگجوی او هرگز ـ وحتی‌پس‌از سالها جنگ و پیروزی ـ سست‌نشد ، همواره نسبت به‌دشمن‌مغلوب بلندنظربود ، و بدودست‌دوستی درازمیکرد . خود اودرمتنی تاریخی که دربابل نوشته‌شده ، چنین گوید : «ماردوك[۱] همهٔ سرزمینها را بازدید کرد ، تاکسی‌را که میبایست پادشاهی‌عادل شود ـ پادشاهی که تابع قلب‌خویش‌باشد ـ دریافت . دست‌اورا گرفت ووی‌را به‌نام « کوروش‌انشانی» خواند ، وپادشاهی‌همهٔ جهانرا به‌نام او کرد . »

۱ـ Marduk خدای بزرگ بابلیان (م.)

پاسارگاد[1]

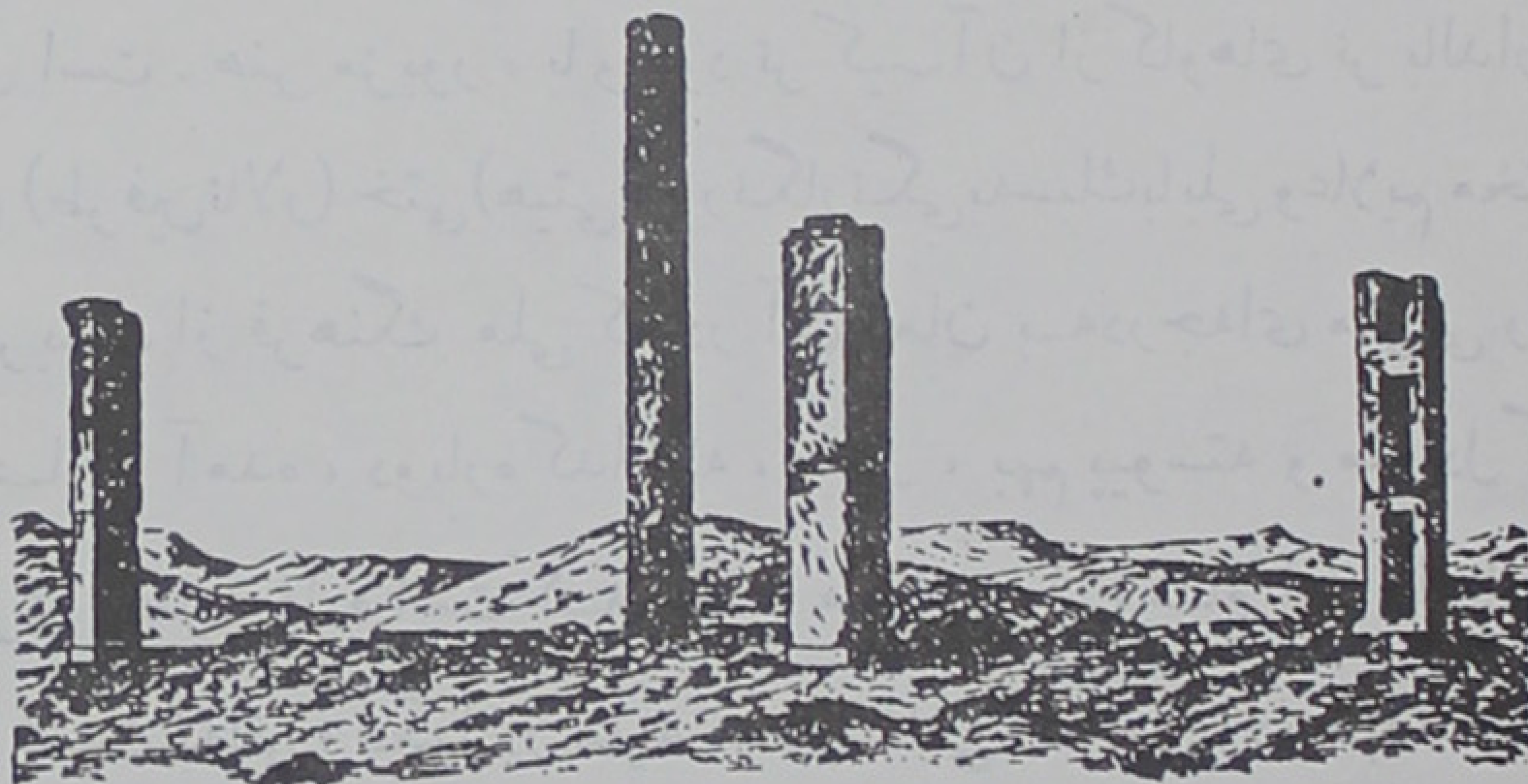
سفرهای جنگی در مشرق و مغرب ، قسمت بیشتر دورهٔ سلطنت کوروش را اشغال کرد ، و فرصتی اندك برای فعالیتهای دیگر مخصوصاً شهر سازی گذاشت . کوروش هنگامی که هنوز فقط حکمران انشان بود ، شوش را پایتخت خود قرار داد ، و سپس هگمتانه (همدان) و بابل را به‌پایتختی بر گزید . وی در هریك از این شهرها در ازمنهٔ مختلف زندگی کرده است ، معهذا برای اخلاف خود ، مقرّ سلطنتی پاسارگاد را به‌ارث گذاشت ، وطبق روایت ، آنرا درمحل غلبهٔ قطعی براستیاکس بنا کرد . دانشمندان چنین اندیشیده‌اند که نام شهرمزبور، تصحیفی است ازپارسه‌گد[2] به‌معنی « اردوگاه پارسیان »[3] ، و اگر این تصحیف درست باشد ، مفهوم آن تصویری قابل اطمینان ازشهر مزبور است . این شهر درحقیقت ، اردوگاهی وسیع بود که با دیواری حایل محصور شده بود ، و در خلال دیوار مذکور و وسط فردوسها وباغها، قصرها ومعابد بنا کرده بودند . درجناحین مدخل فردوس دو گاو نر بالدار نصب شده بود . در دروازهٔ تالار شمالی هنوز هم یك عدد از یك زوج جنبان چهار گانهٔ بالدار دیده میشود (تص۳۸) . در کتیبه‌ای به‌سه زبان پارسی باستان ، بابلی ، وعیلامی چنین خوانده میشود : «من کوروش هستم ، پادشاه ، هخامنشی» ومیبایست تاریخ آن مربوط به‌زمانی باشد که وی هنوز تابع بوده است . تالار بار با نقش روحانیانی که حیواناتی برای قربانی می‌آورند مزین است ، وجنیان راباسرها وپنجه‌های عقاب نشان میدهد. بالای ستونها رگه‌هایی به‌شکل اسب ، گاونر ، شیر (ش۵۱) وشیرهای شاخدار به‌کار رفته است .

۱ــ Pasargade (Pasargadae ت . ا .) ۲ــ Parsagad ۳ــ این نام را به‌صور pasargada، pasargadae، persagada، parsagada، parsagarda، Parsagard نوشته‌اند (المستد «تاریخ شاهنشاهی پارسی» شیکاگو، ایلینوا۱۹۴۸فهرست) والمستد مینویسد که محتملاً اصل کلمه پارسه‌گرد Parsagard بوده (ایضاً ص۶۰) (م .)



ش۵۱ـ پاسارگاد : سریك شیر سنگی

ستونهای مربع قصر دیگر (ش۵۲) حامل کتیبهٔ دیگریست به‌سه زبان ، که در آن کوروش خود را « شاه بزرگ » مینامد ، و این ساختمان محققاً میبایست پس



ش۵۲ـ خرابه‌های پاسارگاد

از غلبهٔ برمادبنا شده باشد . جای دیگر ، ستونهای چوبی نصب شده بود ، که به‌طور جلی به‌رنگهای آبی ، سبز ، قرمز ، و زرد ملون بود .

در کتیبهٔ درها تصویر پادشاه دیده میشود ، در حالی که عصای سلطنتی دردست

دارد ، چشمان و قسمتی از لباس او با زر مرصع است . آتشکده‌ای به‌شکل کاملاً مکعب که با سنگهای تراشیدهٔ نیکو بنا شده ، شبیه به‌منصوبه‌ایست که در جبههٔ آرامگاه داریوش در نقش رستم دیده میشود . درفاصله‌ای دورتر ، دو آتشگاه پله‌دار (ش۵۳) مشاهده میشود که در اطراف آنها ، تشریفات مذهبی را در هوای آزاد انجام میدادند .



ش۵۳ــ پاسارگاد : آتشگاه

پاسارگاد جلوهٔ وسیعی است از هنری ایرانی که نخستین گامهای آن هنوز برما مجهول است . هنر مزبور ، با وجود ترکیب آن از گاوهای نر بالدار آشوری ، مجسمه‌های (طرفین تالار) ختی (هیتی) ، رنگارنگی به‌سبک بابلی وعلایم مختصهٔ مصری اصولاً تصویریست از فرهنگ ملی که در آن زمان به‌درجه‌ای مترقی رسیده بود . هرچه از خارج آمده ، دوباره گداخته ، مبدل ، بهم پیوسته و متعادل گردیده ، و تشکیل هنری جدید داده است که سجیهٔ معماری آن مقام اول را داراست . هنر مذکور که نسبت به‌اثر رنگها در سایه و روشنایی حساس بوده ، به‌تناوب سنگهای سپید و سیاه را به کار برده است . این هنر در نشان دادن نیم رخ انسانی ، با ایجاد چین‌ها در لباس ، ترقی قابل توجهی کرده بود . همهٔ تفصیلات ، خواه ابتکاری باشد و خواه از خارج به‌عاریت گرفته باشند ، به‌صبغهٔ ایرانی در آمده است ، و در نظر بسیاری از دانشمندان ، هنر پاسارگاد بسیار مهمتر از هنر تخت جمشید است .

کبوجیه[1] (۵۳۰ - ۵۲۲ ق . م .)

کبوجیه پسر ارشد کوروش و از شاهدختی هخامنشی بود ، و در هشت سال آخر سلطنت پدر ، با وی شرکت ، و عنوان « پادشاه بابل » داشت . کوروش در طی حیات ، به‌پسر دوم خود بردیا[2] ادارهٔ ایالات شرقی شاهنشاهی را تفویض کرده بود . پس از مرگ پادشاه بزرگ ، اغتشاشات ـ که بردیا در آنها شرکت داشته ـ در همهٔ جوانب به‌وجود آمد . کبوجیه که سیاستمداری مجرب بود ، و خوی او با پدرش اختلاف داشت ، تصمیم گرفت که ریشهٔ هر نهضتی‌را که موجب تضعیف قدرت وی وعدم ثبات تاج وتخت باشد، قطع کند . وی دستور داد بردیا را هم مخفیانه به‌قتل‌رسانند . به‌نظر میرسد که هدفهای پادشاه جدید ـ که یونانیان او را « مستبد » مینامیدند ـ از این قرار بوده است : تحمیل ارادهٔ پادشاه فقط به کشوری متحد ، تمرکز قدرت به‌منظور تعقیب فتوحات ، سلطنت کردن به‌عنوان پادشاه مطلق العنان .

سفرجنگی به‌مصر ، قبلاً درزمان کوروش منظورشده و وی کبوجیه را به‌تهیهٔ مقدمات آن مأمور کرده بود . کبوجیه ، پس ازمرگ پدر ، در ایران نظم رابرقرار نمود ، و سپس در رأس سپاهیان خود ، به‌سوی درهٔ نیل حرکت کرد . فرعون مصر اماسیس[3] ـ که شاید از زمان‌تسخیر ساردس پیش‌بینی میکرد که هوسهای شاهنشاهی جدید محتمل‌است روزی به کشوراو کشیده شود ـ باپلیکراتس[4]، جبارمقتدرسامش[5] متحد شد . امـا آنگاه که سپاه ایران در غزه[6] اردو زد ، جبار سامش فرعون را ترک گفت ، و یکی از بهترین سرداران یونانی که درخدمت فرعون بود ، به‌سوی دشمن

۱ـ Cambyses)Cambyse ت. ا.)، در کتیبهٔ بیستون (بغستان) Kabujya،در نوشته‌های یونانی Kambysès، درآثار الباقیهٔ بیرونی قمب‌سوس (ص۸۹) وقمبوزس (ص۱۱۱) ودر مختصرالدول ابوالفرج بن عبری قمباسوس (م.)

۲ـ Bardiya

۳ـ Amasis

۴ـ Polycrate (Polycrates ت. ا.)

۵ـ Samos (جزیرهٔ یونانی در اسپرادس دارای ۷۱۰۰۰ سکنه ، موطن‌فیثاغورس) (م.)

۶ـ Gaza

شتافته اسراردفاع مصریان را فاش کرد. کبوجیه، به‌یاری بدویان، ازصحرای‌سینا عبور کرد ودرمقابل دیوارهای پلوزیوم[۱] رسید، آنجا که فسمتیخ سوم[۲]، پسراماسیس - که دراین اثنا وفات کرده بود - قوای مزدور یونانی خود را تمرکز داده بود، جنگی خونین درگرفت و سپاه مصرمجبورشد به‌منفیس[۳] پناه برد. پارسیان این‌شهر را نیزتصرف کردند، وفرعون جدید را به‌شوش انتقال دادند. به‌نظرمیرسد کبوجیه در مصرمانند جانشین فراعنه رفتار کرده باشد: وی به‌خدایان مصراحترام گذاشت، یکی‌ازعمال عالی رتبهٔ مصری را مأمورادارهٔ امور مملکت کرد، وبفرمودتااصلاحاتی به‌نفع ملت انجام دهند.

سه سفرجنگی به‌منظورتوسعهٔ تفوق پارسیان درجهان طرح ریزی شد: یکی ضدنیروی قرطاجنیان که بربحرالروم غربی تسلط داشتند، دیگری ضد واحهٔ آمن[۴] که در سرجادهٔ قورینائیه[۵] واقع بود، وسوم ضد حبشه.

اما به‌نظرمیرسید که ستارهٔ اقبال پدر، کبوجیه را ترک گفته باشد، وهیچیک از هدفهای اوطبق نقشهٔ وی تحقق نیافت. عملیات ضد قرطاجنه هرگز اجرا نشد، زیرا فنیقیان از به‌کار بردن جهازات خویش ضد مستعمره‌ای که مردم آن با ایشان قرابت‌داشتند، خودداری کردند. طبق منابع یونانی، سپاهی مرکب از ۵۰۰۰۰تن به‌سوی واحهٔ آمن فرستاده شد، ولی هرگز بدین نقطه نرسید و همهٔ لشکریان در زیرریگهای طوفانی موحش مدفون گردیدند. هرچند دراین راه شکست خوردند، اقدام آنان بی‌حاصل نبود: یونانیان لوبیا (لیبی)، قورینا[۶] و برقه[۷] اطاعت خود را اعلام داشتند. بدین وجه، نصف دنیای یونانی، و ثروتمندترین آنها، تحت تسلط

۱ - Péluse (Pelusium ت. ا.) واقع در مصب اول شعبهٔ نیل از سوی مشرق (م.)

۲- Psammétique III (Psammetichus III ت. ا.)

۳- Memphis، شهری درمصرباستان، درکنار رود نیل و پایتخت قدیم آن کشور (م.)

۴ - Ammon

۵ - Cyrénaïque (Cyrenaica ت. ا.)

۶- Cyrène (Cyrene ت. ا.)

۷- Barka

پارسیان در آمدند.

منابع یونانی، که شاید تحت تأثیروتحریک منابع مصری قرار گرفته بودند، نقل میکنند که سفرجنگی بهحبشه ـ که شخص پادشاه فرمانده آن بود ـ نیزمنجر بهشکست گردید. سپاهیان آزوقه نداشتند و در مراجعت، قسمت اعظم افرادازبین رفتند. معهذا دلایلی دردست است که میرساند پارسیان بهنبطه رسیده بودند، زیرا پس از این عهد، دیگر ذکری از این حکومت در منابع تاریخی بهمیان نمیآید. شهری بهنام زوجهٔ کبوجیه ـ مروئه[۲] ـ بنانهاده شد، و این امر هم ثابت میکند که سفرجنگی مورد بحث، چنانکه بعض منابع آنرا نکبتبار معرفی میکنند، نبوده است. میتوانپذیرفت که کبوجیه، درحینشدت فعالیت ـ اخباربدی ازایران شنید، وچون مجبور بود بهمنفیس باز گردد، راه میانبری را در صحرا انتخاب کرد، و شاید همین امرباعث حادثهٔ مزبور شده باشد. درهرحال، از میان همهٔ فاتحانی که پیش از اوبهمصر رفته بودند ـ آشوریان و بابلیان ـ وی نخستین کس است که تمام مملکت مزبوررا اشغال کرد. سهپادگان مأمورحفظ مصر بودند: نخستدردفنه[۳] مشرق مصب، دوم درمنفیس، و سوم درالفانتین[٤]، آنجا که کبوجیه ساخلو مزدوران یهودی را مقیم کرده بود.

اقامت کوتاهی که کبوجیه پس از بازگشت از سفر حبشه کرد مورد مباحثات است. اگر اقوال یونانیان را بپذیریم، پادشاه مذکور سیاست مذهبی پدرخویشرا ـ که خود او نیزدرآغاز همان روش را تعقیب میکرد ـ ترك گفت. وی دین مصری را مورد استهزا قرار داد، معابد را خراب کرد، و با خنجر، آپیس[۵] مقدس منفیس را بهقصد کشتن ضربت زد. آراء دانشمندان در این موضوع مختلف است، و

۱ــ Napata ۲ــ Méroé ۳ــ Daphné (Daphnae ت. ا.) ٤ــ Eléphantine

٥ــ Apis یا Hapi مادهگاو مقدسیکه دارای شرایطی خاصبوده ومصریان قدیمآنرا کاملترین مظهر الوهیت بهشکلحیوانی میپنداشتند وپرستش میکردند(م.)

تحقیقات جدید با اتکا به‌مطالعهٔ ستونهای سرافیوم[۱]، به ما اجازه میدهد که ادعا کنیم کبوجیه نمیتوانسته است آپیس را مجروح کند[۲]. ارباب حقیقی مصرخدایان آن‌بودند، وهمهٔ حکمرانان بعدی این مملکت، آنرا قبول داشته‌اند. جای تعجب است که مردی سیاستمدار مانند کبوجیه در این مورد روشن‌بینی و درایت خود را ازدست‌داده‌باشدولااقل‌مرضی‌شدید - صرع‌یاشایدحتی‌جنون - علت‌حقیقی‌این‌رفتاری که یونانیان خواسته‌اند بدو نسبت دهند، نباشد. یقین است که با وجود جنگ و تسلط خارجی دیگر چندان هدیه به‌معابد نمیرسید، وخود این‌امر بتنهایی میتواند منشأ افسانه‌ای باشد که پارسیان را به‌عنوان فاتحانی سخت دل معرفی کرده است. چون اخبار ایران هولناك بود، کبوجیه تصمیم به‌باز گشت گرفت. در طی طریق تصور میرود که در فلسطین شمالی وی ازعصیان بردیای دروغی، گوماتای[۳] مغ، آگاه شد. مرد اخیر که شباهت بسیار بابرادر کبوجیه - که به‌امرپادشاه کشته شده بود - داشت، وازقتل او آگاه بود، خودرا برادر کبوجیه وشاه خواند (سال ۵۲۲). تقریباً همهٔ ایالات شاهنشاهی، سلطان جدید را - که مالیات سه سال را بخشیده بود - پذیرفتند، و او خود را مورد اقبال و توجه مردم قرارداد، و کوشید اصلاحی در دین ایجاد کند ومعابد موجود را تخریب نماید. به‌نظر میرسد که پیشرفت‌اونسبةً سریع بوده است. معلوم نیست که کبوجیه، پس از اطلاع از قضیه، در طی بحران جنون اتفاقاً خودرا مجروح کرد، یابالاراده به‌زندگی‌خودپایان بخشید. پس‌ازمرگ وی، همواره سپاهیان - با آنکه مأموران خفیهٔ گوماتا آنان را میفریفتند - به خاندان هخامنشی وفادار ماندند، و هفت جوان از نجبای پارس را - که ضد گوماتا عصیان کردند - پیروی نمودند. در رأس اینان داریوش قرارداشت که شاید از همان آغاز، آنان وی رابه‌عنوان شاه‌آیندهٔ خودمیشناختند. طبق افسانه‌ای، تاج وتخت به کسی

۱- Sérapéun ۲- المستد «تاریخ شاهنشاهی پارس» ص۸۹ (ت. ا.) ۳- Gaumata

از هفت تن توطئه کنندگان که اسب وی زودتر شیهه کشد ، تعلق میگرفت ، وبراثر حیلهٔ مهتر داریوش، وی قدرت را در دست گرفت . شباهتی که این سر گذشت باسر گذشت مربوط به جلوس روسا[1] پادشاه اورارتو دارد ، روابطی را که بین دو تمدن وجود داشته ، ثابت میکند . سرعت اقداماتی که داریوش ـ که آنگاه به عنوان شاه شناخته شده بود ـ آغاز کرد ، چندان بود که بعد از دو ماه که ازمرگ کبوجیه گذشت ، گوماتا اسیر واعدام گردید .

داریوش (۵۲۲ - ۴۸۶ ق . م .)

پایان یافتن کار گوماتا درنظر پادشاه جوان ، هنوز مفهوم استقرار صلح را در کشور نداشت . درمدتی قریب به دوسال ، وی مجبور بود اسلحه دردست ، بااغتشاشاتی که در همهٔ جوانب شاهنشاهی او ایجاد شده بود ، بجنگد . داریوش خاطرهٔ موفقیت خود راپایدار کرد ، بدین معنی که دستور داد برروی تپه‌ای مرتفع که در کنارجادهٔ کرمانشاه به‌همدان واقع است ، درحدود چهل متر بالای زمین ، لوحه‌ای برجسته و عریض حجاری کنند . در این لوحه ، پادشاه تحت حمایت مرحمت آمیز خدای بزرگ اهورمزدا ـ که به‌شکل نیم تنهٔ قرص خورشید بالدار تجلی میکند ـ دیده میشود . در پی پادشاه دو نگهبان مسلح هستند ، و داریوش با پای خود بردیای دروغین را که برزمین افتاده است می کوبد . در عقب بردیای دروغین ، هشت « پادشاه دروغین » مغلوب ، طناب بسته ، صف کشیده‌اند . در اطراف این بنا ، روی ستونهای متعدد ، داستان عصیان آنان وغلبهٔ برایشان حك شده است . متن کتیبه که به‌زبانهای پارسی باستان ، بابلی وعیلامی انشا شده ، میرساند که داریوش نهمین پادشاه هخامنشی است . در این عدد ، افراد دو شعبهٔ سلسلهٔ هخامنشی به حساب آمده : یعنی : هخامنش ، چیش پیش ؛ سپس کوروش اول . کبوجیهٔ اول ، کوروش دوم و کبوجیهٔ دوم از یك

۱- Rusa

سو ، اریارمنه وارشامه ازسوی دیگر ؛ واین قول باآثاردیگری که اکنون شناخته شده ، تطبیق میکند . داریوش‌میگوید : «اهورمزدا وبغان‌دیگر مرایاری کردند.» پادشاه جدیددرخواست‌یاری ازخدای بزرگ کرد وخود را جانشین قانونی کبوجیهٔ دوم ـ که بلاعقب مرده بود ـ معرفی نمود .

متن مزبور به‌نظر میرسد که توسعهٔ فتنه وآشوب را حقیر نشان داده‌باشد . حقیقت امرجزاین‌است . عملاً مجموعهٔ شاهنشاهی براثر اغتشاشات آشفته گردید ، حتی‌پارس هم ازاین آشوبها بر کنار نماید ، وبه‌نظرمی آید که وضع مجدد مالیاتها ـ که به‌دستور بردیای دروغین بخشوده شده‌بود ـ موجب عدم رضایت گردیده باشد . سیاست بسیار آزادی خواهانهٔ کوروش بلااثرشده بود؛ فقط هشت‌سال پس‌ازمرگ او، میبایست شاهنشاهی‌ایران‌را برشالده‌ای دیگربنانهاد .

داریوش‌نسبت به‌دشمنان‌خود گربز بود . شکست شورش دامنه‌دارعاصیان‌بدین علت بود که‌آنان نقشه‌ای متحد نداشتند . هر« پادشاه » به‌خاطر هدفهای خود کار میکرد ، وهر کدام جداگانه به‌دست‌داریوش شکست‌خوردند واعدام شدند .

درعیلام اغتشاش به‌زودی سر کوب شد ، اما قضیهٔ عصیان نیدینتوبعل[۱] که در بابل خودرا خلف‌نبونید اعلام کرد وخویشتن‌را به‌نام شاه‌بخت‌نصر سوم[۲] معرفی‌نمود، بدین‌آسانی‌نبود . وصول به‌پایتخت‌وی ، که جهازات قوی وسپاهی‌مهم درساحل‌غربی دجله ازآن دفاع میکردند ، مشکل بود . داریوش ، پس‌از آنکه مدتی را در آنجا سپری کرد ، ناگهان ازشط عبورنمود و سپاهیان بابل‌رامغلوب وشهرراحصار گرفت. درهمین موقع دومین اغتشاش درسوزیان(شوش) ایجادشد . مرتیه[۳] ، خدعه گرپارسی، در آنجا پیش از رسیدن داریوش اعدام گردید . حوادثی که در شمال ـ در ماد و

---

۱ ـ Nidintu-bel ۲ ـ Nabuchodonosor III (Nebuchadrezzar III .ت.ا)

۳ ـ Martiya

ارمنستان ـ میگذشت ، بسیارسخت‌تر بود . شخصی بنام فرورتیش[۱] خود را از اعقاب کیاکزار[۲] و به‌عنوان پادشاه ماد اعلام کرد . داریوش باوجود این که‌قوای ضعیفی‌در اختیارداشت ، مجبور گردید قسمتی‌ازعساکرخودرا که بابل‌را درحصارداشتند ، جدا کند وبه‌فرماندهی سرداران خود به‌جنگ فرورتیش بفرستد . محاربهٔ آنجا ، مانند محاربهٔ ارمنستان به‌نتیجه‌ای منجرنشد ، تازمانی که داریوش ـ پس‌از تسخیر بابل ـ بشخصه به‌عملیات اقدام کرد . فرورتیش مغلوب گردید ، و تا ری[۳] ـ نزدیك تهران ـ مورد تعقیب قرار گرفت . اورا اسیر ومثله کرده درهمدان به‌دار آویختند . معهذا ، این سرمشق ، مادی دیگر را مانع نشد که سارگاثیان[۴] ـ قبیلهٔ ماد شمالی ـ را برانگیزد . سرنوشت اونیز نظیر سرنوشت فرورتیش بود . اشکالاتی هم که داریوش درمشرق درپیش‌داشت ، کم‌نبود : ویشتاسپ ، پدرشاه و شهربان (والی) ایالات پارت وگرگان، دلیرانه بایاغیان جنگید . شهربان ایالت‌بلخ باعاصیان مرومحاربه کرد . درپارس ، شخصی بنام وهیزداته[۵] خود را بردیا معرفی کرد ؛ وی مغلوب شد و با طرفدارانش اعدام گردید . برخی از علاقمندان او رخج را به‌شورش درآوردند ، و محاربات ضد آنان به‌شهر کپیسی[۶] ـ بگرام[۷] حالیه ـ که در شمال کابل ، در دامنهٔ هندوکش واقع است ، رسید . عصیانی‌جدید دربابل ظهور کرد ، شخصی‌دیگرخودرا بخت‌نصرمعرفی‌نمود ، ویکی‌ازسرداران داریوش اورا مغلوب کرد .

داریوش قریب دوسال ازآغازسلطنت خودرا دراین محاربات گذرانید ، نوزده جنگ کرد ونه‌پادشاه‌را مغلوب نمود ؛ ولی‌لرزه‌هایی که برپیکرشاهنشاهی‌واردآمد ، به‌نواحی‌غربی‌تر سرایت کرد . محقق است که شهربانی مانند اریاند[۸] ، که از طرف کبوجیه در مصرمنصوب شده بود ، علناً خود را مخالف پادشاه معرفی نکرد ، ولی

۱ـ Phraorte (Phraortes .ت.ا) ۲ ـ Cyaxare ۳ ـ Rhagès ٤ ـ Sargatiens
۵ـ Vahyazdâta ۶ـ Kapiçi ۷ـ Bégram ۸ـ Aryande (Aryandes .ت.ا)

رفتارش طوری‌بود که کوچکترین تزلزل تاج وتخت سلطنت ممکن بود محرك او در اعلان استقلال گردد . داریوش شخصاً به‌مصررفت وبفرمود تا اورا بکشتند ، وبرای آرام کردن ملت ، دستورداد اقداماتی به‌عمل‌آورند ، و روحانی بزرگ سائیس[1] را به‌شغلی‌مهم گماشت . وضع درآسیای‌صغیر بهتراز جاهای‌دیگر نبود : درآنجاشهربانی بنام اریتس[2] به‌نظرمیرسد که به‌علت مشکلاتی که پادشاه دراین‌موقع دچارآنهابود ، موقع رابرای استقلال خویش‌مناسب‌دیده وقوای امدادی را ازحرکت بازداشته‌بود. اورا نیز اعدام کردند .

حتی یهودیهٔ کوچك هم‌آرام نماند . هواخواهان سلطنت موروث ، موقع را برای‌آنکه یکی ازاخلاف داود ـ شایدزروبابل[3] ـ را به‌تخت نشانند ، مناسب‌دیدند وبه‌اقدام پرداختند . عامل عالی‌رتبهٔ پارسی ، که مأمور نظارت درآن مملکت بود ، اعمال مربوط به‌تعمیرمعبدرا متوقف کرد . یهودیان سفیری نزد داریوش‌فرستادند ، وداریوش حق‌ملت یهود را برای تجدید ساختمان معبد خویش طبق فرمان کوروش تصدیق کرد . مطابق متنی که دراسناد سلطنتی، درهمدان ، یافته‌شده داریوش‌دستور اجرای‌آنرا داد ، ولی‌این‌امرمانع‌اتخاذ تصمیماتی‌شدید ضد فرقهٔ داودیان نگردید . وی‌ در رأس جامعهٔ یهودیان ، روحانی بزرگی‌را قرارداد ، وبدین‌وجه مملکتی‌مبتنی برروحانیت ایجاد کرد . عملیات مربوط به تجدید ساختمان و تعمیرمعبدبار دیگر آغازشد ، ودرسال ۵۱۵ ق . م . به‌پایان رسید . جادهٔ مصرامن گردید .

شاهنشاهی مجدداً تحت تصرف درآمد . همهٔ کشور ازمصر تاسیحون، به‌همت سپاهیان اندك‌داریوش که نسبت‌بدووفادارمانده‌بودند ، وحدت‌خودرا به‌دست‌آوردند. داریوش که درآخرین سفرجنگی کوروش ، سرداری جوان حامل نیزه بود ، درزمان کبوجیه درسفرجنگی‌مصرفرماندهی ده‌هزار جاوید را ـ که نگهبانان شاهی

---

[1] ـ Saïs

[2] ـ Oroitès (Oroetes .ت. ا)

[3] ـ Zarubabel (Zerubabel .ت. ا)

بودند ـ به‌عهده‌داشت. اوپس‌ازمرگ کبوجیه ازطرف همین‌سربازان‌قدیمی به‌پادشاهی برگزیده‌شد ، وهم‌نبردان وی ازاوپیروی کردند . داریوش نسبت به‌این‌سپاه منتخب حقشناس بود ، چه‌آنان یادگار اطرافیان فرمانده فاتح و در فتوحات شرکت کرده بودند ، وتاعصرحاضرهم ، چنین گروهی به‌نام نگهبانان شاهی‌دربعض ممالك سلطنتی وجود دارند . در هرقصری جدید که داریوش بنا میکرد ، خواه‌در شوش و خواه در تخت‌جمشید ، دستورمیداد تا تصاویراین سپاهیان جاوید را صف کشیده ، دربهترین موضع تزیین آن ، بر روی سنگ (تص۳۶) حکاکی، و یا با الوان ، روی آجرهای مینایی‌نقش کنند (تص۵۵) ، تا بدین‌وجه خاطرهٔ آنان در اخلاف پایدار بماند .

اداره

آتش اعتشاشات که مدت چندین ماه تقریباً در همهٔ اقطار پهناور شاهنشاهی داریوش برافروخته‌شد ، به‌منزلهٔ اعلام‌خطری بود. شکست سیاست‌بسیار آزادمنشانهٔ کوروش ، مستلزم تجدید نظری در سیاست بود ، و بـه شاه جوان الهام میکرد که دولتی برروی مبانی‌مستحکم‌تری‌بنا کند . تمایلات آزادی خواهانهٔ ملل‌مختلف که درطی‌حوادث‌اخیر تجلی کرده‌بود ، به‌نظر میرسید ثابت کرده‌باشد که فقط‌قوم پارس میتوانست مورد اطمینان کامل پادشاه قرار گیرد . بنابراین ، قوم مزبور میبایست به‌عنوان سرور و مخدوم حکومت کند ، وهمهٔ ممالکی را که درمجموعهٔ شاهنشاهی وارد میشدند ، اداره نماید . به‌استثنای چندمورد محدود ، نمایندگان‌قوم‌پارس ، با داشتن املاك ارضی‌بسیار، و معافیت ازمالیات که فقط شامل آنان میشدـ مانندعرب درآغازاسلام ـ در رأس تشکیلات جدیدی که برای تأمین ادارهٔ شاهنشاهی‌داده شده بود ، قرارداشتند .

مع‌ذلك ، اینجا مسألهٔ اعمال سیاست شدید درکارنبود ، چه این امرغیرممکن مینمود ، زیرا ملت مخدوم نسبت به‌توده‌هـای مغلوب در اقلیّت کامل قرار داشت .

سیاستی عاقلانه تحمیل شد. هر ملت زبان، خصایص، مؤسسات، مذهب و هنر خود را حفظ میکند و باید مصالح مملکتی را که خود در آن سهیم است، در نظر بگیرد. ولی بهر حال، فردی پارسی- که نمایندهٔ شاه بزرگ است- باید بر آنها حکومت کند. بنابراین همهٔ شاهنشاهی به بیست ایالت تقسیم شد، که در رأس آنها بیست شهربان (والی) یا «حامیان مملکت» قرار داشتند (ش ۵٤).

این صاحب منصبان عالی رتبه، که عموماً از میان افراد خانواده‌های بزرگ پارسی، وحتی از میان خویشاوندان شاه، انتخاب میشدند، درمورد ادارهٔ امور مستقیماً مسئول شاه بودند.

محقق است که چند ایالت توسط کوروش و کبوجیه ایجاد شده بود. داریوش همهٔ نواحی شاهنشاهی را به ایالات تقسیم کرد، و برای پیش بینی همهٔ احتمالات مخالفتهای اتفاقی، این تقسیمات را برمبانی مختلف به عمل آورد. وی نزد هر شهربان، فرماندهی برای کل قوای مقیم ایالت نصب کرد که او نیز مسئول شاه بود. به موازات این دو شغل، شغل سومی ایجاد کرد، و آن عامل عالی رتبهٔ مأمور تحصیل مالیات بود. طبق فرمانهای شاهی، همهٔ ایالات، هریك مطابق ثروت خود، میبایست سالیانه به خزانهٔ سلطنتی مبلغی که برای آنها معین شده بود بپردازد، که جمع آن به ۱٤،۵٦۰ تالان[1] نقره بالغ میشد، وقریب ثلث آن میبایست از ایالت هند تأدیه شود. علاوه بر این پرداختها که با فلزات گرانبها صورت میگرفت، ایالات هدایای طبیعی تقدیم میداشتند: اسب، دواب، آزوقه، هم برای معیشت دربار که هزاران تن عضو داشت، وهم برای حفظ سپاهیان مقیم ایالات یا آنها که به سفرهای جنگی می‌پرداختند؛ و ایالت بابل به تنهایی آزوقهٔ ثلث سال را تأمین میکرد.

۱- Talent واحد وزن نزد یونانیان، وآن در اتیك Attique معادل قریب ۲٦ کیلو بود. واحد پول طلا یا نقره را که به وزن یك تالان بود نیز «تالان» مینامیدند (م.) (در ت.ا. : ۱٤۵۰۰ تالان).

هرشهربان دبیری داشت که ضمناً مراقب اعمال وی و رابط بین او وقدرت مرکزی بود. مراقبت دولت مرکزی بدینجا خاتمه نمی‌یافت. مفتشانی که به‌نام «گوشهای شاه» نامیده میشدند ،کاملاً مستقل بودند ، و در صورت لزوم از نیروی سپاهیان میتوانستند استفاده کنند. آنان درایالات شاهنشاهی گردش میکردند ، و ناگهان خود را به‌عمال نشان میدادند ، و اعمال آنان را رسیدگی میکردند. این تشکیلات جدید که توسط داریوش برقرارشد ، مورد تقدیر بسیارسلاطین قدیم‌قرار گرفت ، وشارلمانی[1] هم برای تأمین ارتباط وپیوستگی‌بین اجزای‌مختلف‌امپراطوری خود همان روش‌را به‌کاربرد. درهرحال ، وی مأموران منتخبی را به‌نام «مأموران شاه»[2] به‌همهٔ‌نواحی‌مملکت اعزام می‌داشت، تا وضع ادارهٔ امور آنهارا بازرسی کنند.

مساعی‌داریوش دشوار بود. وی‌میخواست حکومتی‌ملی، متمرکز و نیرومند تشکیل‌دهد ، شامل مجموعه‌ای ازممالك ، ایالات و سرزمینهای غیرمتناسب که بر اثرشگفت‌ترین پیشرفتهای نظامی‌جزوی ازشاهنشاهی‌محسوب میشدند. تسلط دستهٔ فئودال زمان کوروش ، جای خودرا به‌شکلی ازحکومت اداری و مالی‌داد که درهر حال ، به‌ملیتها احترام میگذاشت. ازسوی دیگر، ایران فقط با چنین تشکیلاتی ، توانست وحدت مملکت را تأمین کند. سلوکیان از همین دستگاه اداری الهام گرفتند وباتعقیب این روش نقاط ضعف آنرا کنار گذاشتند.

برای حفظ ارتباط بین‌مراکز مختلف شاهنشاهی و پایتختهای آنها ، داریوش شبکه‌ای ازمنازل عرض‌راه تشکیل‌داد که وسعت واهمیت آن چندان بود که مدتها درشاهنشاهی‌مزبورپایدارماند. این جاده‌ها که دردرجهٔ اول برای امور اداری به‌کار میرفت ، بازرسی ومراقبت میشد ،کاروانها از آنها عبور میکرد ، مبادلات تجارتی را ـ که پایهٔ جدیدی درمیان اقوام ودول متحد درمیانهٔ شاهنشاهی یافته بود ـ تسهیل

۱- Charlemagne ۲- Missi dominici

میکرد و موجب افزایش مقدار آنها میشد .

هنوزهم ممکن‌است در جبهه‌های مختلف ، خط سیرجاده‌های شاهی‌را ترسیم کرد و آن ازشوش شروع میشد ، ازدجله وزیراربل‌عبورمیکرد ، ازحران‌میگذشت و به‌ساردس ختم میگردید ، و تا افسوس[1] امتداد می‌یافت و آن دو هزار و ششصد و هشتاد وسه کیلومتر[2] طول داشت و شامل‌صد و یازده ایستگاه یا منزل‌بود، که هریك با اسبهای تازه‌نفس یدکی برای پیکهای‌شاهی مجهز بود. به‌قول مورخان قدیم کاروانها نود روزطول میکشید ، تا این‌جاده را ازاول تا انتها طی کنند، درصورتیکه پیکهای شاهی این‌راه را دریك هفته می‌پیمودند .

جادهٔ قدیم که بابل‌را ازراه کرخمیش[3] به‌مصرمی‌پیوست ، باجادهٔ عمدهٔ دیگر که ازبابل به‌حلوان ، بیستون وهمدان‌میرفت ، ملحق‌میگردید . بافتوحات جدید درسرحدهای شرقی، شاهنشاهی ایران تا درهٔ‌کابل علیا توسعه یافت ؛ و ازآنجا ، در امتداد جریان رود مزبور، به‌درهٔ سند میرسید . درجنب این‌جاده‌های عظیم اداری ، جاده‌های دیگری ـ که طرح‌آنها مختصرتر ولی درعین حال لازم بود ـ برای تأمین انتقالات دربارشاهی که دایم در حرکت‌بود ، ساخته شد . بین جاده‌های نوع اخیر ، باید ازجاده‌ای که شوش‌را به‌تخت‌جمشید متصل میساخت ، نام‌برد ، که بعض قطعات سنگ‌فرش‌شدهٔ‌آن درناحیهٔ بهبهان شناخته‌شده‌است . درمسیراین‌جاده، نزدیك‌فهلیان بقایای یك سایبان سلطنتی با پایه‌های ستون سنگی به‌سبك خالص شوشی یا تخت جمشیدی وجود دارد . بین فهلیان و بشاپور ، این راه به‌سمت چپ می‌پیچید ، و از طریق « ابواب پارس » به‌نجد ایران باز میشد . جادهٔ دیگر ، از لرستان میگذشت و شوش‌را به‌همدان که دربار ماههای گرم تابستان راآنجا می گذرانید ـ

۱ـ Ephesus = Ephèse (ت. ا.) ۲ـ یکهزار وششصد وهفتاد وهفت میل (ت. ا.)

۳ـ Karkemish (Carchemish ت. ا.)

متصل میساخت.

سفرهای جنگی داریوش

فقر منابع ما، اجازه نمیدهد به‌طور تحقیق حدود فتوحات شرقی کوروش را بدانیم. غالباً قبول دارند که وی توانسته‌است به گنداره[۱] یا ناحیهٔ پیشاور برسد هرچند که به‌نظر نمیرسد عملیات داریوش ضد عصیانها، سپاهیان او را دورتر از ناحیهٔ کابل کشانیده باشد. این عمل نظامی که در آغاز سلطنت داریوش صورت گرفته میبایست اندکی بعد، موجب فتح تمام ناحیهٔ گنداره و همچنین تمام هند غربی و درهٔ سند تا مصب آن گردیده باشد. در محل اتصال رود کابل و رود سند، نزدیك شهر کسپاپیرس[۲]، داریوش فرمود جهازاتی بسازند و آنها را تحت فرماندهی یك تن یونانی از مردم آسیای صغیر، بنام اسکیلاکس کاریاندی[۳] قرار داد، و وی مأمور شد از رود سند راه مصر را بیابد. این نقشهٔ وسیعی برای تجسس راههای دریایی به‌منظور اتصال بخشهای شرقی شاهنشاهی به‌مستملکات غربی آن بود. جهازات مزبور پیش از رسیدن به‌مقصد سه‌ماه در راه بودند. علاوه بر این اقدام، که هم سیاسی و هم اداری بود، از هدفهای تجارتی نیز ـ که محرك داریوش در اجرای مقاصد وی بوده ـ عاری نبوده‌است. اقدامی دیگر به‌عمل آمد، و آن حفر قناتی[۴] بین بحر احمر و رود نیل بود که طرح مقدم کانال سوئز به‌شمار میرود. محققاً داریوش نخستین کسی نبود که به‌فکر حفر قنات مزبور افتاد. سابق بر او فرعون نکو[۵] دستور داد این کار را ـ که داریوش مجدداً اقدام کرد ـ شروع کنند و بدین وجه میخواست ارتباط بین شعبهٔ شرقی نیل و دریاچه‌های شور و معبر کشتیهای بحر احمر را به‌بحرالروم تأمین کند.

۱ـ Gandhara ۲ـ Caspapyros (درت. ا. : Caspatyrus) ۳ـ Scylax deCaryande

۴ـ «قنات» لغةً درست بجای Canal است. مع‌هذا یکی از نویسندگان بمناسبت اینکه امروزه «قنات» به کاریز اطلاق میگردد، این کلمه را نپسندیده است! ۵ـ Nécao (Necho ت. ا.)

دردورۀ جلو گیری اغتشاشات ، داریوش فرصت دخالت درمسایل اروپایی یافت . شهربان اریتس[۱] ـ که چنانکه دیدیم به امر شاه اعدام گردید ـ در زمان ادارۀ توأم با استقلال خویش ، پلیکراتس[۲] جبار مقتدر شامس[۳] را معدوم کرده بود . برادرشخص اخیر حقوق جانشین خود را به عرض داریوش رسانید ، شاه ادعاهای اورا تصویب کرد و مورد موافقت قرارداد ، و این اولین مداخله در امور یونانیان عموماً به منزلۀ یکی از اموری ملاحظه شده که به داریوش نخستین مزۀ عملیات آینده را دراروپا ، چشانیده است . معهذا ، دراولین سفر جنگی پادشاه به مغرب تنگه‌ها ، یونان هدف او نبوده ، بلکه سکاییان روسیۀ جنوبی منظوروی بوده‌اند .

چه عللی محرك داریوش در اقدام به این عملیات مهیب درنواحیی گردیده که تصور میرود وی دربارۀ آنها کمتر ازهرودتوس ـ که پس از نیم قرن ، شرح آنها را نوشته ـ اطلاعات داشته ؟ بی گمان ومحسوساً علل مزبورعبارت بودازاینکه درآیندۀ کمابیش دور، سپاهیان شاه بزرگ میبایست بریونان هجوم برند . داریوش میخواست از عقب به بالکان حمله برد ، و یونان را از چوبهایی که به کار ساختمان جهازات میرفت ، محروم کند . چوبهای مزبور به منزلۀ نبض یونان بود ، و آن کشور بدون آنهانمیتوانست زیست کند ، ونیز به مثابۀ نیروی وی بود که بدون آن پیشرفتش اندك میشد ، و اگر بدانیم که همواره یونان گندم خود را از خارج ـ مصر ، لوبیا (لیبی) و سواحل بحراسود ـ وارد میکرده ، واین نواحی آن زمان دردست ایرانیان بوده ، به سهولت میتوان دریافت که با کوشش درقطع راه تنگه‌ها ، که کشتیهای حامل گندم پنتی[۴] (بنطیقستی) ازآن میگذشتند ، داریوش امیدوار بود که ضربتی قاطع بردشمن آیندۀ خودواردآورد .

۱ـ Oroitès (Oroetes .ت. ا) ۲ـ Polycrate (Polycrates .ت. ا) ۳ـ Samos

۴ـ Pontique (Pontic .ت. ا) منسوب به Pont از ولایات آسیای صغیر درساحل بحر اسود (م.)



شکل ۵۴ ایالات شاهنشاهی هخامنشی در زمان داریوش

سفر جنگی ضد سکاییان را شاید بتوان با تدبیر جنگی اسکندر مقایسه کرد. اسکندر پس از نخستین پیروزیهای خود بر ایرانیان مستقیماً به‌سوی ایران نراند، بلکه با فتح سوریه، فنیقیه، فلسطین و مصر، اقدام جاه طلبانه‌ای برای محاصرهٔ ایران به‌عمل آورد، به‌طوری که شاهنشاهی ایران را از ثروتمندترین و حاصلخیزترین ایالاتش جدا کرد. شاید داریوش هدفی دیگر در اندیشهٔ خود داشت، بدین معنی که با ادراك این امر که دشتهای روسیهٔ جنوبی با سرحد مملکت وی در طول رود سیحون مماس است، وی امیدوار بود یك بار دیگر از پشت سر به‌شبانان بدوی که سرحدهای شرقی اورا تهدید میکردند، حمله کند. ضربه‌ای موفقیت‌آمیز در این خط سیر نیز ممکن بود نظارت وی را بر ممالکی که از آنها به‌صورت ترانزیت میگذشت تثبیت کند، زیرا این فلز گرانبها در اورال[۱] یا سیبریه[۲] استخراج میشد.

برای اجرای این سیاست جسورانه و تخیلی، داریوش به‌اقداماتی شروع کرد. سپاهیانی که برای نخستین مواجههٔ بین آسیا و اروپا در نظر گرفته شدند، به‌قول منابع یونانی بالغ بر ۷۰۰٬۰۰۰ تن بودند. قبلاً هم اطلاعات مربوط به‌امور بحری فراهم آمد. دموکدس[۳] پزشك مشهور داریوش، باناوگانی اعزام شد تا در باب سواحل یونان اطلاعات مقدماتی را تهیه کند؛ تصور میرود که وی به‌تارنتوم[۴] رسیده باشد. نیروی دیگر مرکب از سی کشتی بخش غربی آبهای بحر اسود را مورد تفحص و تفتیش قرار دادند. شهر بوزنطه[۵] تابعیت ایران را پذیرفت. داریوش، پس از تصرف خرسونس[۶] میتوانست سفر جنگی خود را آغاز کند.

سپاهیان از تنگه‌ها بر روی پلی که از قایقها ساخته شده بود گذشتند، تراکیای[۷] شرقی و گیتا[۸] را فتح کردند، و در تعقیب سکاییان از دانوب[۹] بر روی پلی که به‌دست

---

۱ - Ural
۲ - Sibérie (Siberia .ت. ا)
۳ - Démocède (Democedes .ت. ا)
۴ - Tarente (Tarentum .ت.ا)
۵ - Byzance (Byzantium .ت. ا)
۶ - Chersonèse
۷ - Thrace
۸ - les Gètes (Getae .ت. ا)
۹ - Danube

ایونیان[۱] ساخته شده بود عبور کردند. نقشهٔ شاه این بود که عملیات زمینی توأم با عملیات جهازات جنگی ـ که درطول ساحل سپاهیان را تعقیب میکرد ـ صورت گیرد اما براثر وجود مردابها و رودخانه‌ها، قشون بزودی تماس خود را با کشتیها ازدست داد و به‌داخل ناحیه فرورفت. ایرانیان براثر اغفال سکاییان ـ که به‌همان سرعت که آشکار میشدند، ناپدید میگردیدند ـ به‌ستوه آمده ونمیتوانستند وسایل لازم را از «خاك سوخته‌ای» که دشمن پشت سر گذاشته‌بود به‌دست آورند. سپاهیان دچار رنج شدند، و داریوش تصمیم گرفت مراجعت کند. هرودتوس، که شرح این سفررا میدهد، ذکری از ساختن پلی دیگر ـ پس از عبور از دانوب ـ نمیکند، و بدین وجه تصور میرود که سپاه ایران از دنیستر[۲] عبور نکرده باشند.

بنابراین شاهنشاهی ایران نخستین شکست را تحمل کرد، ولی این امر تا چه‌حد محسوس بود؟ فقدان ۸۰٬۰۰۰ تن برای قدرتی که درمیدان جنگ میتوانست عساکری بالغ برده برابراین عده وارد کند، بهیچوجه غیرقابل‌جبران‌نبود. بعلاوه منافع این‌سفرجنگی شایان توجه بود: باتصرف تراکیه ـ که جزوشاهنشاهی‌ایران شد ـ وهمچنین مقدونیه، که سلطنت پادشاه بزرگ را شناخت، آسیا همسایهٔ پهلو به‌پهلوی اروپا گردید. داریوش در کتیبه‌های خود، در میان ملل تابع خویش از «سکاییانی که درآن سوی دریا زیست میکنند» ـ که ممکن است مراداقوام جنوب دانوب‌باشد ـ نام میبرد.

ایرانیان مجدداً از هلسپنت[۳] عبور کردند، و فتوحات خود را در نواحی ساحلی یونان ـ که یکی پس از دیگری به‌تصرف آنان درآمد ـ ادامه دادند. بدین وسیله قسمتی ازهدفهای سفرجنگی سکاییه تحقق یافت. نقطه‌ای برای حمله ایجاد شد. امری که مهمتر است، این است که داریوش در این زمان مرکز بازرگانی

۱ـ Ioniens ۲ـ Dniestr (Dniester ت. ا.) ۳ـ Hellespont

گندم پنتی را تحت نظارت گرفت . برای داریوش که فرمانروای بخش اعظم جهان یونانی‌شده بود ، فتح خودیونان نتیجهٔ غیرقابل احترازی برای آنچه تاکنون انجام شده بود ، به‌نظر میرسید .

یونانیان ، هرچند با این خطرخارجی مواجه بودند ، مع هذا متحد نشدند . خصومت دیرین اثینه (آتن) واسبارطه (اسپارت) حزب‌جوان دموکرات را ازنیروی اسبارطیان غافل کرد ، و سیاست آن هیچ علامتی از جهش و جنبش نشان نداد . اثینه با اسبارطه ـ که شدیداً دشمن ایران بود ـ مخالفت میورزید و تمایل یافت که تسلط ایرانیان رابشناسد ، وبدین منظورسفارتی به‌شوش[1] فرستاد . درهمین‌احوال وقایع جدیدی دریونان اتفاق افتاد ، که یکی از نتایج آن این بود که مذاکرات قطع شد ، دموکراتها وهیپیاس[2] جبارا خراج شدند . درهرحال ، سیاست ایران این امر را بروی خودنیاورد ، وشهربان پارسی‌ازپایتخت خویش درآسیای صغیر کوشش کرد وضع را مرمت کند ، و مقدمات بازگشت هیپیاس را به اثینه فراهم سازد . دراین زمان ، نخستین بار طلای ایران دریونان ظاهر شد ، وبه‌وسیلهٔ سیاستمداران ماهر و محیل آسیایی به‌مصرف رسید و داریوش توانست در امور یونان مداخله کند . بهرحال دراثینه عکس العمل شدیدی ـ معکوس آنچه که شاهنشاهی ایران انتظار داشت ـ ظاهر شد ؛ اثینه با ایران قطع رابطه کرد و با قشون مخالف متحد گردید .

در مقابل اشکالاتی که شاهنشاهی بایونانیان اروپا دچار شده بود ، ایونیان سربلند کردند . ایونیان که ازقدرت یونانیان آگاه بودند ، و به‌امید کومك آنان ـ که به‌نظر میرسید همه ضد شاه بزرگ برخاسته بودند ـ تصمیم گرفتند از اطاعت ایران سرپیچی کنند . عصیان ایونیه آشکارشد ، جبارانی که ازطرف ایرانیان تحمیل

۱ـ در ت.ا. : سفارتی به‌ساردس Sardis فرستاد

۲ـ Hippias

شده بودنداخراج گردیدند و«اتحادیهٔ ایونی» منعقد شد ، و کومکی هم که ازطرف یونانیان اروپا وعده داده شده بود رسید . تعداد کسانی ، مانند هکاتیوس[۱] مورخ ، که با اطلاع از قدرت ایران ، به‌پیشرفت عملیات یونانیان اطمینان نداشتند ، اندك بود . آوای آنان درازدهام فریادهایی که تولید امید میکرد ، محو میشد . اسبارطه قوای امدادی فرستاد ، و یونانیان ساردس را تصرف کردند ، ولی بااینهمه ارگ آن تسلیم نشد . این نخستین پیشرفت اندك بود : سپاهیان ایران که برای استخلاص ساردس عجله داشتند ، یاغیان را مجبور به‌ترك پایتخت و عقب‌نشینی کردند . دراین زمان ، جنگی بین اثینه و اگینا[۲] رخ داد ، که در آن همهٔ یونانیان قاره (اروپا)- که اهالی شهرهای سواحل اروپایی و قبرس را به‌جای آنان مقیم کرده بودند - شرکت داشتند . دو محاربه به‌فاصله‌ای اندك صورت گرفت : محاربهٔ سالامیس[۳] (٤۹۸) و محاربهٔ مارسیاس[٤] (٤۹۷) این دو جنگ برای متحدان مصیبت‌آور بود . عصیان خفه شد ، شهرهای یونانی تسخیر شدند . دربین آنها ، ملطیه مدت دو سال مقاومت کرد ، و هاتف افولون[٥] آن سوخته شد . خزینهٔ شهر مزبور با مجسمهٔ افولون‌کاناخوسی[٦] به‌شوش فرستاده شد - ودرآنجا مدت دو قرن باقی ماند ، تا درسال ۲۹٤ آنرا به‌امر سلوکوس اول[۷] به‌میلنزیان[۸] تحویل دادند - و نیز غاب نذری مفرغی به‌شوش فرستاده شد ، و هیئت باستانشناسی فرانسوی آنرا در شهر مزبور یافته‌اند . سکنهٔ ملطیه را به‌اسارت به‌شوش بردند وعاقبت درمصب دجله سکنی دادند . جهازات ایران فتوحات سهل خودرا دنبال کرد: خیوس[۹] ولسبوس[۱۰] تسخیرشد، مردان‌جوان‌را به‌خواجه‌سرایی گماشتند و دختران جوان‌را به‌حرم‌سرا فرستادند ، بوزنطه[۱۱] و کوزیکوس[۱۲] سوخته

۱- Hécatée (Hecataeus ت. ا.)

۲- Aegine (Aegina ت. ا.)

۳- Salmis، در ت.ا.: Cypriote Salamis

٤- Marsyas، در ت.ا. افزوده‌شده: ضدکاریان Carians

٥- Apollon (Apollo ت. ا.)

٦- Apollon Kanachos

۷- Séleucus I

۸- Milénisiens (Milesians ت.ا.)

۹- Chios

۱۰- Lesbos

۱۱- Byzance (Byzantium ت. ا.)

۱۲- Cyzique (Cyzicus ت.ا.)

شد. ایونیان که دارای آن همه‌امتیازات‌بودند، مطیع تشکیلات‌شهربانی (والی گری) گردیدند . سر کوبی چندان شدید بود که مدت دوقرن مملکت مزبور نتایج آنرا تحمل میکرد ، و با وجود فقر و بینوایی، میبایست خراجی بپردازد که برای چنین ایالتی ویران ، بسیارسنگین‌بود . مع‌هذا ، همینکه نخستین عکس‌العمل آشکارشد ، ایرانیان از اعمال شدت خودداری کردند .

عصیان ایونیان موردتحسین یونانیان قاره (اروپا) شده بدانان کومك کردند ، و در آینده هم مساعدت خواهند کرد . بنابراین زنگ ساعتی که ایرانیان میبایست ضد یونانیان اقدام کنند ، به‌صدا درآمده بود . امـا چون در میان یونانیان حزب دموکرات وجود داشت که با وجود همه ، با عقیدهٔ قبول حمایت شاه بزرگ موافق بود ، شاه ترجیح داد قبل ازهرچیز، حزب مزبور را مقتدرسازد ومقتدرترین رؤسای کشور خویش را بـرای ترمیم دموکراسی یونان اعزام داشت. جهازانی مرکب از ششصد کشتی بدین‌منظور ازآسیای‌صغیر حرکت کرد . ایرانیان امیدوار بودند که پس از اعلام قصد آنان ـ که تصرف اثینه وارتریا[1] بود ـ و در مقابل تهدید ، اقوام یونانی محافظه کارانی راکه قدرت را دردست گرفته بودند ، بر کنارخواهند کرد ، و ممالك خود را تحت حمایت داریوش قـرار خواهند داد . امـا نیمی از کشتیهای ایرانیان نزدیك کوه‌آتس[2] براثر طوفانی مدهش ازبین رفت ، و داریوش علاوه برآن ۲۰٬۰۰۰ تن را ازدست داد . این بارعملیات تحت فرماندهی‌یك مادی به‌نام داتیس[3] مجدداً آغاز شد . وی در یونان پیاده شد ارتریا را در حصار گرفت. شهر مزبور ، که سکنهٔ آن محافظه کـاران و دموکراتها بودند ، تصمیم گرفت مقاومت کند ، ولی براثر خیانت شهر به‌دست ایرانیان افتاد . آنجا امیرالبحر مادی خطایی سخت مرتکب شد : وی به‌عوض آنکه بکوشد تـا بـا عناصر طرفدار ایران نزدیك شود ،

۱- Erétrie (Eretria ت.ا.) ۲- Athos ۳- Datis

معابد را سوخت ، شهر را خراب کرد ، و همهٔ سکنه را به‌بردگی به‌شوش فرستاد . این خطای روانشناسی عظیمی بود که براثر آن ، آتش خشم همهٔ یونانیان مشتعل گردید ، و آنان منازعات خود را فراموش کرده ، با درك این مطلب که در صورت مغلوبیت بهیچوجه موردعفو واغماض قرارنخواهند گرفت ، مصمم شدند برابرمهاجم متحد گردند . بدین وجه ، آنگاه که داریوش قرب ماراتن[1] از کشتی پیاده‌شد، در برابر خود سپاهیان ائینه را دید که بدون انتظار وصول قوای امدادی اسپارطه ، تن به‌محاربه دادند و فتحی پرغوغا به‌دست آوردند . ایرانیان مغلوب گردیدند ، هفت کشتی آنان به‌دست یونانیان افتاد ، وجهازات ایشان ، پس ازآنکه درمقابل سواحل بیکار مانده بود ، وارد شد (۴۹۰ ق. م.) . داریوش ، که اغتشاش مصر فکر او را به‌خود مشغول کرده بود ، به‌اندیشهٔ تجدید عملیات ضدیونانیان نیفتاد . بدین‌جهت ، کمی بعد از ماراتن ، مصر ــ که مستحفظان قوی مقیم این مملکت آنرا حفظ می کردند و مجبور بود خراجی هنگفت بپردازد ــ عصیان کرد . داریوش ، که در ۴۸۶ درگذشت ، نه در جبران شکست یونان توانست حضوریابد ، ونه‌پایان اغتشاش مصر را دید .

سکنهٔ ارتریا ، که رنجهای آنان در ازای آزادی یونانیان قاره (اروپا) بود ، در حوالی شوش در محلی موسوم به اردریکه[2] نزدیك محلی که نمك ، قیر ونفت ــ که هرودتوس دربارهٔ وجودآن درخوزستان ، قدیمترین اطلاعات راداده ــ استخراج میشد ، سکنی دادند . آنان درآن محل تشکیلاتی دادند ، و هنگامی که اپولونیوس (بلیناس) طوانه‌یی[3] اختلاف آنان رادرقرن‌اول میلادی دیدار کرد ، آنان هنوزیونانی سخن می گفتند واصول وبنای خود را بیاد داشتند .

۱ــ Marathon ۲ــ Arderikkd ۳ــ Apollonius de Tyana = A. of Tyana، رك : بلیناس حکیم بقلم مترجم درمجلهٔ دانش سال اول شمارهٔ ۹ و ۱۰ (که جداگانه نیز منتشر شده است) (م.م.)

فتح ماراتن ، ازنظر یونان ، حادثه‌ای بسیارمهم وعمده بوده است . اگر سپاهی کوچك مرکب از مردان مصمم بدفاع از آزادی و مملکت خویش به‌بهایی گران ، توانسته‌است مقاومت کند، ودستگاه نیرومندجنگی‌شاه بزرگ را که متکی‌بجهازات بود ، عقب براند ، پس‌شاه بزرگ مغلوب ناشدنی‌نیست ، ویونان متحد شایددرآینده نیز بتواند فاتحانه مقاومت کند . از نظر ایرانیان ، محققاً شکستی بشمار می‌آمد ، اما شکستی که بیشتر جنبهٔ معنوی داشته تا جنبهٔ مادی ، و قطعاً در منابع انسانی و مالی‌وسیعی که دراختیارشاهنشاهی‌بود ، کمترتأثیر کرده بود . این‌شکست مخصوصاً نظم شاهنشاهی را مختل کرد وبدون‌شك درتصمیم مصریان ، که موقع را برای‌عصیان ضدایرانیان مناسب تشخیص‌دادند ، مؤثربوده است . مجموعاً ، این‌شکست‌بهیچوجه قدرت ایران را نلرزانید ، این حادثه که پس از دورهٔ فتوحات پیش آمده بود ، نمی‌توانست در نظرداریوش جز بمنزلهٔ حادثه‌ای غیرقابل اجتناب که درحیات ملل و اقوام قوی‌تر پیش‌آمده ، چیزی دیگر جلوه کند .

اعمال سیاسی و قضائی داریوش

اسکندر کبیر ، با تحسین اعمال کوروش و داریوش ، بمقابر این دو موجد شاهنشاهی‌ایران شتافت . درآرامگاه داریوش کتیبه‌ای دید ، بفرمود تاآنرا ترجمه کنند . استرابون[1] گوید که متن مزبور چنین بود : « من دوست دوستان خودبودم من‌بهترین‌سوار، ماهرترین‌تیرانداز‌وپادشاه شکارگران‌بودم. من‌هرکاری رادانسته‌ام.» اگرمترجم بالبدیهه چنین ترجمه‌ای کرده ، معهذا وی افسانه‌ای را که میبایست در خصوص داریوش محفوظ بماند ، منعکس نموده است ، چه برای داریوش شعار « من دوست دوستان خود بوده‌ام . » مبنای روابط وی با افراد بود . کتیبهٔ او در بیستون ،

۱- Strabon

که نوعی شهادت نامه است ، ازهمین احساس شریف ناشی شده ، غلبه کنندهٔ بر آنهمه پادشاهان یاغی در آن تأیید میکند که هریك ازملل تابعه را که خود را دوست نشان میداد ، مورد احترام بسیار قرار میداده است . این سلطنت توأم با عطوفت ، باوجود آنکه مبین علو روحی است ، فاقد قوت و قدرت نیست ، چه کمی بعد ، داریوش میگوید که همهٔ این اقوام که وی نام آنانرا مفصلاً یاد می کند ــ روز و شب فرمانهای اورا اطاعت و اجرا می کنند ، ارادهٔ شاه همه‌جا ــ از تراکیه تا سند و ازقفقاز تا اقیانوس هند ــ صرفنظر ازاختلاف نژاد ، اخلاق ومعتقدات ، حکم قانون را دارد . نمیتوان شاهنشاهی ایجاد کرد بدون آنکه استخوان‌بندی قانونی بدان بدهند ، وداریوش درین مورد هم کوتاهی نکرد .

دانشمندانی که متون متعددی را که ازداریوش همه‌جا ــ دربیستون ، تخت‌جمشید ، شوش ، نقش رستم ــ باقی مانده ، مورد مداقه قرار داده‌اند ، توانسته‌اند وجود تشابهی را بین فرمانهای او و قوانین حمورابی تشخیص دهند . قوانین مزبور را در طول قرون استنساخ میکردند ، و آنها مبنای کار مشاوران داریوش بودند .

همهٔ این متون رسمی که روی «ستل» ها[1] ثبت شده ، الواح یا پاپیروسها بکلیهٔ مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می‌شد ، وبدین‌وجه است که قطعات کتیبهٔ بیستون بزبان آرامی ، روی پاپیروسی درالفانتین ــ آنجا که ساخلوی از مزدوران یهودی اقامت داشته‌اند ــ ویابزبان بابلی دربابل کشف شده است . درشوش ، لوحه‌ای مطالب کتیبهٔ بزرگ داریوش را که وی فرموده بود برسر مقبرهٔ او درنقش رستم حك کنند با اختلافاتی مختصر حاکی است[2] :

« خدای بزرگی است اهورمزدا که آبها را آفریده ، او این زمین را آفریده ، او انسان را آفریده ، (نیکیهای او) به‌انسان ، که وی آفریده ، ارزانی شده است .

۱- Stèle

۲- ترجمهٔ این لوحه در ت.ا. با ترجمهٔ متن فرانسوی اختلاف دارد (م.)

داریوش ، شاه ، یگانه شاه ازشاهان بسیار ، که دارای فرمانهای بسیار است[۱] .

من ، داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهـان ، شاه ممالک جهان از هر زبان ، شاه این ناحیهٔ فسیح‌الارجـاء و وسیع ، پسر ویشتاسب ، هخامنشی ، پـارسی فرزند پـارسی[۲] .

داریوش ، شاه ، می گوید : به‌لطف اهورمزدا ، اینها هستند ممالکی کـه من خارج ازپارس گرفته‌ام ، درآنها من تسلط دارم[۳] ، خراج آنها به‌من می‌رسد ، وهرچه از سوی من بدانها فرمان داده شود ، آنرا مجری میدارند ، وتصمیمات من (مورد احترام) قرار میگیرد[۴] :

ماد ، عیلام ، پارت ، هرات ، بلخ ، سغد ، خوارزم ، زرنگ (سیستان)[۵] ، رخج[۶] ، ثته گوش[۷] ، قدو[۸] ، گندار[۹] ، هند[۱۰] ، گیمریان آمیر گی[۱۱] ، گیمریان[۱۲] ، که کلاه آنان نوک‌دار است ، بابل ، آشور ، عربستان، مصر ، ارمنستان ،کاپادو کیه ، ساردس، یمن[۱۳] که در کنار . . .

که آن سوی ساحل شط شور سکنی دارند ، اسکودره[۱۴] ، کرسه[۱۵] .

---

۱ ــ ت . ا . : خدای بزرگی است اهورمزدا ، اوکه این زمین را آفرید ، اوکه‌آن آسمان را آفرید ، اوکه بشر را آفرید ، اوکه شادی آفرید بشر را ، اوکه داریوش‌راشاه‌کرد ، یگانه شاهی از بسیاری ، یگانه سرور از بسیاری .

۲ ــ ت . ا . : منم داریوش شاه بزرگ ، شاهنشاه ، شاه نواحی بسیار شامل همه قسم مردان ، شاه این زمین بزرگ دور و پهناور ، پسر ویشتاسپ ، یک هخامنشی ، یک پارسی، پسرپارسی، یک‌آریایی، ازنژادآریایی.

۳ــت.ا. :من برآنها حکومت کرده‌ام.

٤ــ ت .ا. :آنها قانون مرا حفظ کردند

۵- Zaranga (Drangiana ت.ا.)

۶- Arachosie (Arachosia ت.ا.)

۷- Sattagyde (Sattagydia ت ا.)، بعضی باافغانستان‌مرکزی تطبیق‌میکنند(م.)

۸- Qadu در ت.ا. مذکورنیست (م.)

۹ــ Gandar (Gandara ت. ا.)، ناحیهٔ پیشاور(م.)

۱۰- Inde در ت. ا. Sind

۱۱ــ Les Gimirréens Amyrgéens در ت. ا. : سکاییان آمیر گی Amyrgian Scythians

۱۲- Les Gimmerréens در ت. ا. : سکاییان Scythians

۱۳- در ت. ا. ایونیه Ionia

۱٤- Skudra

۱۵- Karsa در ت. ا. این نام نیامده و درعوض‌جملهٔ ذیل‌آمده‌است: ایونیانی که کلاه کوتاه ولبه‌پهن برسرمیگذارند، مردم لوبیا (لیبی)، مردم حبشه، مردم‌مکه Maka، کاریان Carians

داریوش شاه گوید . . . آنچه بدی به کار رفته بود ، من به‌خوبی بدل کردم .
نواحیی که بین آنها . . . و همدیگر را می کشتند ، آن نواحی . . .
به‌لطف اهورمزدا ؛ ـ در آنها دیگر همدیگر را نکشتند ، و هریك را من به‌جای
خودمستقر کردم . وآنها تصمیمات مرااجرا کردند ، زیرا که قوی ضعیف رانمیزند
و غارت نمی کند ...[1]

داریوش شاه گوید : اهورمزدا با همهٔ بغان مرا حفظ کنند ، من وسرای مرا ،
ولوحه‌ای را که نوشته شده است ![2] »

معلوم است که داریوش اهمیت بسیار به‌اجرای عدالت میداد ، و قوانین او
مدتی دراز ، پس از پایان شاهنشاهیی که وی ایجاد کرده بود ، برقرار ماند .
هرودتوس میگوید : « قضاة شاهی که از پارسیان انتخاب می‌شوند ، وظیفهٔ خود را
تا دم‌مرگ انجام میدهند ، مگرآنکه براثرعدم اجرای عدالت ازکار بر کنارشوند .
آنان در محاکمه داوری می کنند ، قوانین ملی راتعبیر وتفسیر مینمایند ، ودرهمهٔ
امورتصمیم میگیرند » .

اما ملل مغلوب مانند بابل ، قوانین خاص خود را به‌موازات قوانین داریوش
حفظ کردند .

حقیقت وعدالت ـ که آثارسجایا و ملکات عالی داریوش بود واو در کتیبه‌های
متعدد خودآنها را توصیه میکند ـ بااحساس ملیت ـ که پیش‌ازاو درشاهنشاهی‌های

۱ ـ درت. ا. : داریوش شاه گوید : بسیاری چیزها بد انجام شده بود ، که من خوب ساختم . ایالات
درآشوب واغتشاش بودند ؛ یك مرد دیگری را میزد . کارهای ذیل را من به‌لطف اهورمزداکردم ،
که یکی دیگری‌را بهیچوجه نزند . هرکس درجای خود باشد . قانون من ، که آنان ازآن می‌ترسیدند ،
این است‌که قوی ضعیف را نزند و معدوم نسازد . ۲ ـ در ت. ا. : داریوش شاه‌گوید : به‌لطف
اهورمزدا ، بسیاری ازامورکه سابقاً از محل خود خارج شده بود ، من در محل خود جا دادم . شهری
به‌نام ... ، دیوار(ش) براثر طول مدت سقوط‌کرد ، پیش ازاین مرمت نشده بود ــ من دیواری دیگر
بناکردم‌که ازآن زمان به‌بعد (به‌کار رود) . داریوش شاه‌گوید: باشد اهورمزداد وبغان دیگر مرا وسرای
شاهی مرا ، وآنچه‌که به‌وسیلهٔ من نوشته شده حمایت‌کنند .

شرق باستان ادراك نمیشد ـ خلط می‌شود . «اهورمزدا مرا یاری فرمود ، چنانکه همهٔ بغان ، واهورمزدا مملکت مرا از هجوم (دشمن) ، از محصول بد ، از دروغ محفوظ دارند . نه هجوم (دشمن) ، نه محصول بد ، نه دروغ ، ضد این مملکت پیشرفت نکند ! برای همین است که از اهورمزدا و همهٔ بغان درخواست میکنم ، اهورمزدا با همهٔ بغان آنرا بمن خواهند داد . »

این احساس ملّیت ، که بدان درجهٔ عالی در شاه بزرگ وجود داشت ، انحصاری نیست ، زیرا شاه ، خیر مملکتی را که وی مقدراتش را به‌یاری و طبق ارادهٔ خدای بزرگ خود ، اداره می کند . خواهانست . همهٔ قوم پارس ، واجد این دلبستگی به‌میهن ـ که هرودتوس یاد میکند ـ هستند . هرودتوس میگوید که هر کز یك پارسی از خدای خود نیکیها را برای شخص خویش تقاضا نمی نماید، «بلکه او درخواست سعادت برای تمام ملت پارس و برای شاه میکند ، و خود را مشمول این دعای عمومی میداند . » این امر، اثر اخلاقی تربیت نجیبانه‌ایست که وجدان ملت را در نقشی که به‌عنوان ملت مخدوم به‌عهده گرفته بود ، توسعه می بخشد .

دین

« اهورمزدا بغ بزرگی است ، او بزرگتر از همهٔ بغانست ، اوست که آسمان و زمین را آفریده ، اومردان را آفریده ، اوبشررا که روی آن (زمین) ساکن است مورد الطاف خود قرار داده است . اوست که داریوش شاه را براین سرزمین وسیع تسلط بخشیده ، (سر زمینی) کـه شامل چندین کشور است از جمله : پـارس ، ماد ، و ملل دیگر با زبانهای مختلف ، کوهها و دشتها ، از این جانب دریا و از آن جانب صحرا . »

بدین وجه اهورمزدا ، خدای بزرگ ،آفرید گارهمه ، ولی نعمت همهٔ آفرید گان

زنده است. اوست که به‌ارادهٔ خویش اعمال شاه را ــ که خود قدرت را بدو اعطا کرده ــ هدایت می‌کند. پادشاه هخامنشی به‌نام خود شمشیر خویش را آن هم دور از سرزمین خود به‌کار نبرده، بلکه در راه اجرای فرمانهای الهی، اعمال پادشاه مورد تصویب و تجویز خدای بزرگ است. این امر مبین اطاعت و انقیاد محض است. ایران عهد هخامنشی مملکتی نبود که بر بنیاد دین استوار باشد، آنچنانکه در زمان خلفای عباسی حال بدین منوال بود. هرچند داریوش قدرت خود را از خدا می‌گیرد، درعین حال: مسأله‌ای به‌شکل معتقداتی که صورت دین داشته باشد، وجود نداشته است. عقیده‌ای شاهی تحقق نداشته، اما همین عمل شاه که به‌ارادهٔ اهورمزدا بر تخت نشسته، نوعی وحدت به‌عالم پارسی داده است.

اهورمزدا یگانه بغ نبود. داریوش مکرراً این را یادمی کند. ما از گفته‌های هرودتوس میدانیم که پارسیان خورشید (مهر[1])، ماه، زمین (زم[2])، آتش (آتر[3])، آب (اپم نپات[4])، و باد (وهیو[5]) را پرستش می کردند. کتیبه‌های داریوش و دو جانشین وی ذکری از نام هیچ بغی جز اهورمزدا نمی کنند و ممکن است که در زمان هخامنشیان بین آیین رسمی و دین بقیهٔ افراد مردم فرقی وجود داشته باشد. از زمان اردشیر دوم، آیین رسمی با بغانی که در ردیف اهورمزدا در کتیبه‌ها یاد شده‌اند، توسعه یافته است. آنها عبارتند از: مهر[6]، خدای خورشید، خدای عدالت و فدیه، که خدای بسیار کهن ایرانی است[7]، و اناهید[8]، ربة‌النوع آبها، حاصلخیزی و تولید، که تأثیر عقاید غیر ایرانی را نشان میدهد.

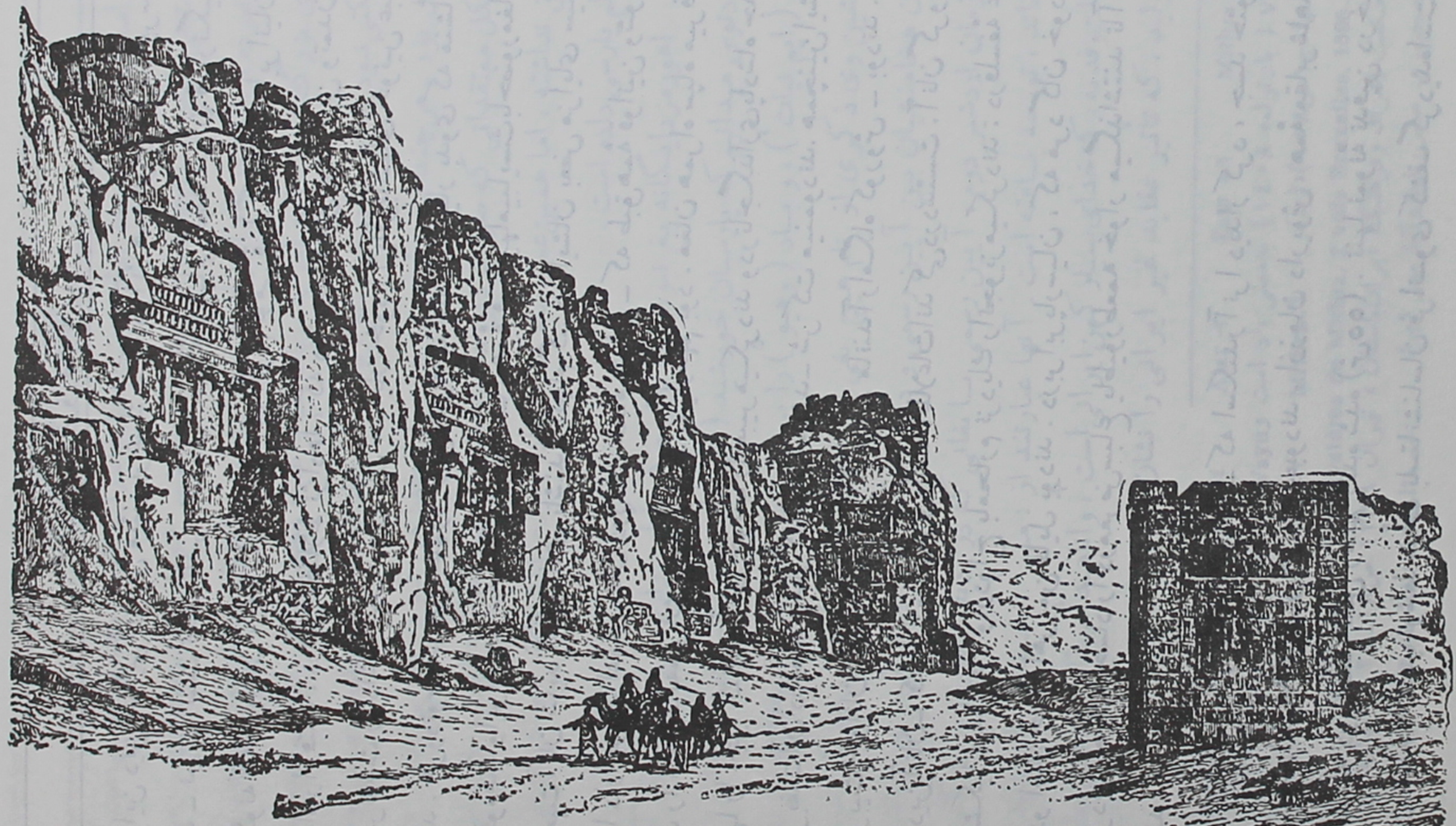
۱- Mithra ۲- Zam ۳- Atar ۴- Apam Napat ۵- Vahyu، در اوستا Vâta (بارتولمه ۱۴۰۸) به‌معنی باد است و Vayu دراوستا (هوا، فرشتهٔ هوا) است (پورداود «یشتها» ج۱ ص۱۵۸) (م.)

۶- Mithra ۷- رك. F. Cumont, Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra, 2 vols Bruxelles, 1896-99 و رك. م. معین «حکمت اشراق و فرهنگ ایران باستان» تهران ۱۳۲۹ ص۱۸-۲۴؛ ایضاً «برهان قاطع» به‌تصحیح م. معین، ذیل واژهٔ مهر (م.)

۸- Anahita، رك. برهان قاطع ایضاً: اناهید.

این دین ابتدایی آریایی مبتنی بر شرك ــ که در آن همهٔ قوای طبیعت پرستیده میشدند ــ نمی‌توانست تحت تأثیر خدایان سکنهٔ آسیانی نجد ایران قرار نگیرد. همان گونه که در یونان، یونانیان تحت تأثیر اقوام بومی قرار گرفتند، ایرانیان هم همین راه را رفتند. در این اختلاط نژادها، که در شرف تحقق بود، دین و تمدن هم همان سرنوشت را داشته است. پارسیان خدایان خود را با قربانیهای خونین عبادت میکردند. هرودتوس شرحی مشهور از این تشریفات ساده و بسیار بدوی که منشأ آن به‌دورهٔ قوم هند و ایرانی میرسد، نقل کرده‌است. همهٔ قربانیها میبایست با حضور مغان ــ که جمعیت آنان شاید اصلاً مادی باشند ــ انجام گیرد. ایشان بعض مزایای سیاسی و دینی را دارا بودند اعمال مغان در زمان هخامنشیان ــ که طبق همهٔ قوانین و شواهد روحانیت را از مادها به‌میراث برده بودند ــ بسیار مهم بود. مغان همراه سپاه میرفتند تا قربانیها را اجرا کنند. آنان خواب را تعبیر میکردند و در تاجگذاری پادشاه جدید ــ که تشریفات آن در معبد پاسارگاد انجام میشد ــ شرکت مینمودند. همچنین ایشان مسئول تربیت جوانان و نگهبان مقابر شاهی ــ مانند آرامگاه کوروش ــ بودند. در بارهٔ اصل دین آنان ــ که با پارسیان فرق داشته اطلاعات اندکی در دستست. آنان گروهی مجزا را تشکیل میدادند، و ازدواج با محارم نزدیك را تجویز میکردند. در فلسفهٔ عالم هستی به‌دو اصل خدا و اهریمن قایل بودند. در برابر پارسیان، که مردگان خود را دفن میکردند، مُغان اجساد را در معرض سباع یا طیور طعمه خوار میگذاشتند تا آنها را پاره کنند.

میدانیم که در آرامگاه کوروش ــ که اسکندر آنرا دیدار کرد، جسد حنوط شدهٔ شاه بزرگ را در تختی زرین خوابانیده‌بودند. از زمان داریوش، همهٔ مقابر شاهان دیگر این سلسله در پرتگاه نقش رستم کنده شده (ش۵۵). تنها نمونهٔ تدفین در خاك که تا کنون شناخته‌شده، توسط هیأت باستانشناسان فرانسوی کشف گردیده‌است.



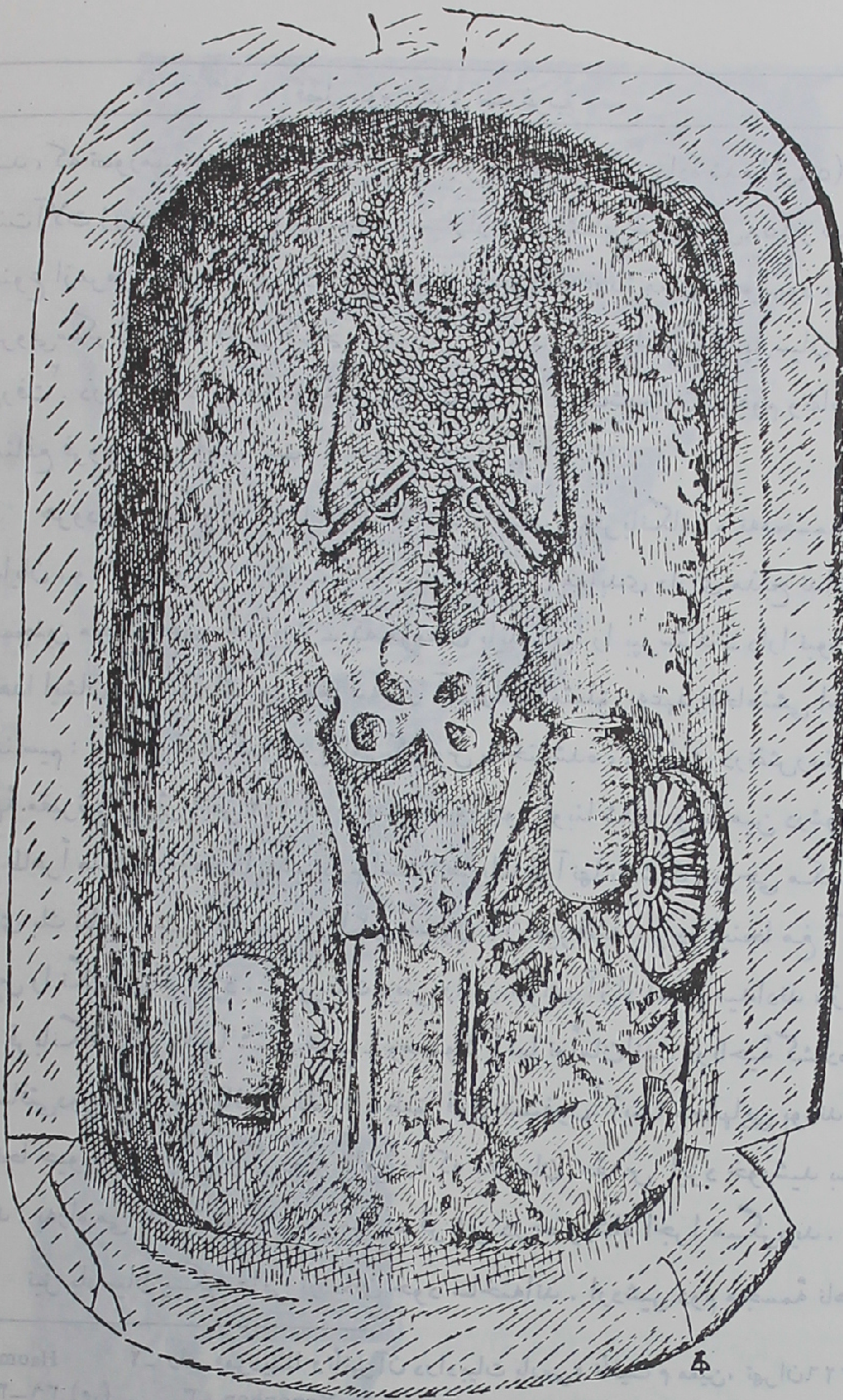
ش ۵۵ – نقش‌رستم ، مقابر سنگی پادشاهان هخامنشی و آتشگاه

جسد ، که تصور میرود از آن زنی باشد ، در تابوتی مفرغی جای داده شده (ش۵۶) و با زینت آلات زرین (ش۵۷) ولوازم تدفین بسیار از قبیل بشقابی سیمین (ش۵۸) و ظروف مصنوع از مرمر سفید همراه بود . همچنین تهیهٔ هوم[۱] به‌عهدهٔ مغان محول بود ، و آن مشروبی سکر آور بود که از گیاهی به‌عمل می‌آوردند و درمراسم دینی پارسیان به‌کار می‌رفت[۲]. درمتونی که درمجموعهٔ اسنادتخت جمشید کشف‌شده ، ذکرهوم وتفاصیلی ازمنافع فروش آن ، آمده‌است .

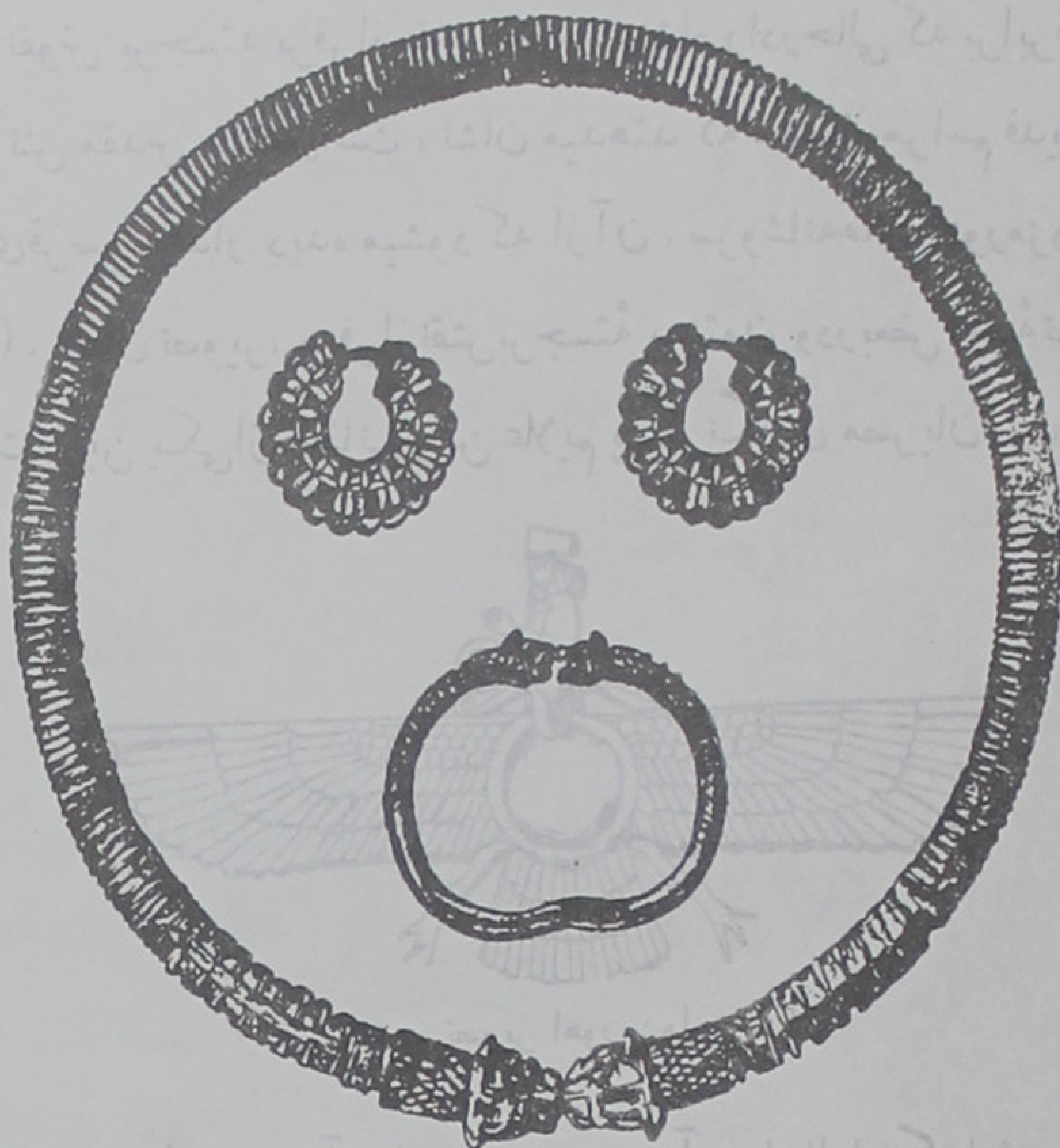
هرودتوس میگوید که پارسیان نه‌معبد داشتند ونه‌قربانگاه ، و نه‌مجسمه‌های خدایان ، و ازنظر یونانی اوراست گفته‌است . پارسیان معابدی دارای مذبح نداشتند و همچنین مجسمه های خدایان ـ که مؤمنان باید آنها را بپرستند ـ دارا نبودند . مع‌هذا ایشان معابدی‌داشتند ، وما سه‌تای آنهارا که متعلق به‌عهد هخامنشی است ، میشناسیم : یکی درپاسارگاد که به‌امر کوروش ساخته‌شده ، دیگری درنقش‌رستم در جبههٔ مقبرهٔ داریوش (تص۴۳) که شاید بدستورخود اوبنا شده ، و سومین درشوش ، که ظاهراً متعلق به‌زمان اردشیردوم است . هریك از آنها به شکل برجی مکعب و دارای یك اطاق است ، که توسط پلکان به‌سوی آن میرفتند ، و در اینجا مغ آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند ، زیرا همهٔ قربانگاههایی که ما شناخته‌ایم ـ ومعمولاً آنها توأمان‌اند ـ درناحیهٔ گشاده‌ای با مسافتی‌دور ازمعابد ، یافته شده‌اند . طبق قول کسنفون[۳] اینها محلهایی بودند که ازآنجا حیوانات قربانی وگردونه هایی راکه به‌اسبان مقدس ایزد خورشید بسته میشد ، به‌راه می‌انداختند ، وسپس مراسم قربانی درحضورشاه اجرا میگردید .

نیز پارسیان پیکره‌هایی از بغان خود ساخته‌اند . اردشیر دوم مجسمهٔ ناهید

۱- Haoma
۲- رك. «مزدیسنا وتأثیرآن درادبیات پارسی» تألیف م معین، تهران۱۳۲۶ ص۳۷ـ۳۹ (م.)
۳- Xenophon

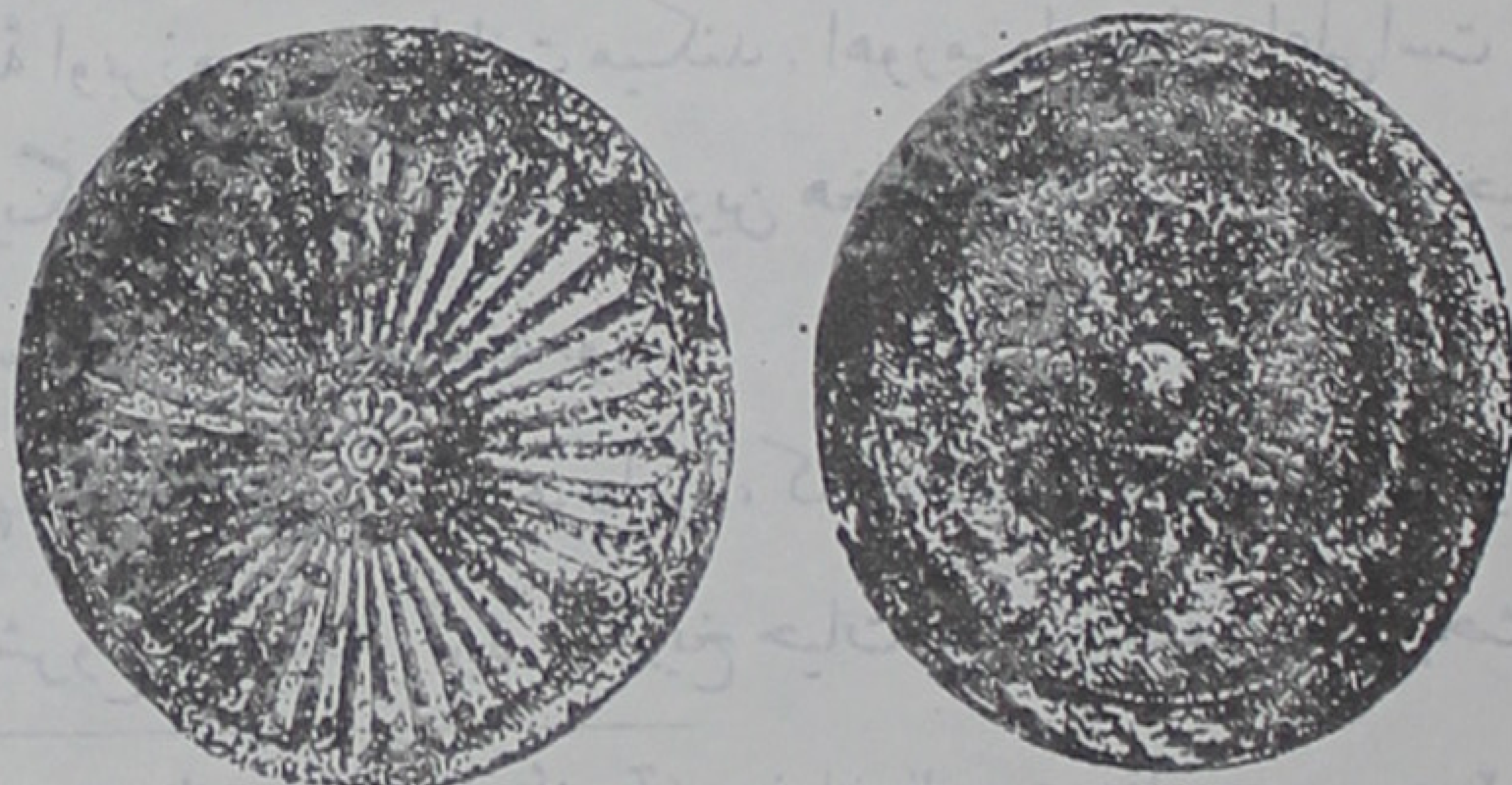


ش ٥٦ ـ شوش : قبر عهد هخامنشی



ش۵۷ ـ شوش: زینت آلات زرین درمقبرهٔ عهد هخامنشی

(اناهیته) را در شوش، همدان، بابل و دیگر مراکز بزرگ شاهنشاهی خود نصب کرد.



ش۵۸ـ شوش: بشقاب سیمین ازمقبرهٔ عهدهخامنشی

همهٔ نقوش برجسته برفرازمقابرهخامنشی‌شاه رادرحالی که برابرقربانگاهی که درآن آتش مقدس مشتعل‌است ، نشان میدهند که مشغول مراسم فدیه است ، و بالای سر وی‌قرصی بالدار دیده میشود که ازآن ، سروشانه‌های اهورمزدا برخاسته است(ش۵۹) . همان تصویر، برفرازنقش‌برجستهٔ بیستون ودربعض ابنیهٔ تخت‌جمشید درپروازاست . این یکی‌ازباستانی‌ترین علایم پیکرنگاری مصریان‌است ، که تاریخ



ش ۵۹ - تصویر اهورمزدا ، خدا

آن به‌زمان ایجاد سلطنت درآن‌ناحیه میرسد ، وآن با بالهای گشادهٔ هروس[۱] خدای بزرگ ، خدای آسمان ، معرف و مظهر آسمان میباشد . جهان تقسیم شده‌است : اهورمزدا ، « سروردانا»[۲] ، یا « خردمند » درآسمان سلطنت میکند ، و « با بالهای خود زمین و فرمانروای آن‌را دربر و تحت حمایت میگیرد » . پادشاه هخامنشی - نایب‌السلطنهٔ اوبرزمین - سلطنت میکند . اهورمزدا خدای اعلی‌است ، که در فوق همهٔ بغان دیگران قراردارد . مع‌هذا دین هخامنشی‌هنوز مبتنی‌برتوحید نبود ، اما بازقدمی به‌سوی توحید برداشته بود .

درعهد هخامنشی، آیین مزدایی[۳] ، که زرتشت آن‌را تغییرداده بود ، درسراسر شاهنشاهی شروع به‌توسعه کرد . تاریخ حیات پیامبر هنوز مورد بحث‌است . تصور

۱- Horus ۲- رك. «مزدیسنا وتأثیرآن درزبان فارسی» به‌قلم م.معین، ص۱۵۲-۱۵۶(م.)
۳- La religion mazdéenne رك. «مزدیسنا» ص۲۴ به‌بعد : آیین آریایی (م.)

میکنند که وی‌اصلاً از مردم ماد بوده[۱] ، ومجبور به‌ترك موطن اصلی خود گردید ، وبرای موعظه به ایران شرقی‌شتافت ، ودرآنجا پیروانی یافت ، ازآن‌جمله امیری بود به‌نام ویشتاسپ (گشتاسب) که بعض‌دانشمندان اوراهمان ویشتاسپ پدرداریوش دانسته‌اند که شهربان پارت و گرگان بود. بهرحال ، آیین جدید از مشرق ایران به‌تدریج درسراسرآن کشورشروع به‌انتشار کرد.

تصورمیکنند ، مقتضیات‌وشرایطی که قوم‌خانه‌نشین‌ایران شرقی‌درآن‌زندگی میکرد ، ودایماً درمعرض حملهٔ بدویان مهاجم ومخرب بود ، درزرتشت این اندیشه را ایجاد کرده که جهان‌را دواصل‌اداره می کند : نیك‌وبد ــ نخستین شخصیتی‌ناشی از اهورمزداست ، ودوم از ارادهٔ شر ــ اهریمن ــ نشأت یافته‌است . در گرداهورمزدا موجودات الهی‌قرار دارند ، که بعضی‌ازآنان محتملاً خدایان قدیم هستند ، که در اصل به‌صورت قوای طبیعی پرستیده می‌شدند . نزاع بین این دو روح که نمایندهٔ مخالفت بین اندیشه وهوش است ؛ درپایان به‌فتح روح خیر خاتمه می‌یابد . بنابراین دوگانگی ظاهری است ، و آیین زرتشتی « توحیدی ناقص » می‌باشد .

نوع بشر نمی‌تواند از شرکت در این تنازع خودداری کند ، زیرا آن نیز به‌افراد نیك و درست کار و پرهیز کار ، و بدکرداران و لامذهبان تقسیم شده است . دستهٔ اول از اهورمزدا پیروی کنند ، و گروه دوم تابع اهریمن باشند . پس ازمرگ در بارهٔ اعمال هرفردی داوری خواهد شد : نیك کرداربه‌بهشت خواهد رفت و گناهکار مجازاتی طولانی خواهد یافت . علاوه براین داوری انفرادی[۲] ، داوریی عمومی وجود داشته ، و آن آزمایش با آتش بوده است[۳]. بشر باید از فساد عقیده احتراز کند و ضد آن بجنگد . وی باید با جانوران مهربان باشد ، ازآنها مراقبت

۱ــ دراین مورد نیز دانشمندان اختلاف دارند (م.) ۲ــ درجهان دیگر (م.)
۳ــ اصطلاحاً آنرا «ور» گویند (م.)

کنند ، وباآنها خوش رفتاری‌نماید .

افراد ذیل در زمرهٔ گناهکارانند : قاضی بد ، مردی کـه در حفظ مزارع خود غفلت ورزد ، کسی که دیگران را آزار کند . پادشاه نیک در راه آیین خود می‌جنگد، از ملت خود دفاع می کند ، به‌تهی دست غذا می‌دهد ، وضعیف‌را حمایت می‌نماید .

« اندیشهٔ نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك » تثلیثی راتشکیل می‌دهد که اخلاق زرتشتی برمبنای آن استوار است .

آیین مزبوربا قوانین‌سخت واکید منظم شده بود . قربانیهای‌خونین ممنوع بود ، زیرا چارپایانی که بشر را غذا می‌دهند و برای او کار می کنند ، بـاید مورد احترام قرار گیرند . نوشابهٔ سکرآور ، هـوم[۱] نیز مطرود شد . مرده را نمی‌بایست دفن کنند یـا بسوزانند ، و در آب هم غرق نکنند ، زیرا بیم داشتند کـه بدین وسایل سه عنصر مقدس زمین ، آتش و آب را آلوده سازند . اجساد را می‌بایست در بالای کوهها یـا بر فراز برجهایی که مخصوصاً بدین منظور ساخته شده بود ، جای دهند .

سپس استخوانهای عریان را در ستودان می‌نهادند و در قبری ـ که یا ساخته شده بود ویا درصخره کنده بودند ـ جا می‌دادند .

آیین زرتشت تقریباً با آیین بودایی معاصر بود ، ودراین امربا دینی که در هند برخاسته بود اشتراك دارد که هردوضد اعمال شقاوت‌آمیز و آداب و تشریفات خونین ادیان آریایی‌قدیم مخالفت کرده‌اند .درهرحال ، تقدیرآنها مشابه نبوده‌است. نخستین ساختهٔ اشرافیت بود ، درصورتیکه دومین تعبیرآرزوها واشتیاقهای عمومی بود ؛ و این شاید یکی ازدلایل توسعهٔ بسیاربودایی که هنوز هم صدها میلیون پیرو

۱- Haoma رك. ص۱۷۵

دارد می‌باشد ، در حالی که آیین زرتشتی به‌جامعهٔ محدودی که با تعصب مدافع آن هستند ، منجر شده است .

زبانها و خطوط

اختراع خط میخی برای تحریر زبان پارسی باستان محتملاً به‌عهد چیش‌پیش می‌رسد، زیرا ما لوحه‌ای زرین از پسر او اریارمنه داریم. مسألهٔ تحریر پارسیان در زمان پادشاهی خود درفارس ـ برالواح گلی ، به‌نظر می‌رسد که توسط یگانه لوحی که به‌دست ما رسیده ثابت شده باشد . این لوح در شوش کشف شده ، و شامل متن «فرمان بنای قصر» به‌امر داریوش به‌زبان پارسی باستان است . در زمانی که این پادشاهی کوچك به‌شاهنشاهی بدل شد ، این زبان و خط فقط در دسترس اقلیتی از طبقهٔ حاکمه بود . حدس میزنند که صاحب منصبان عالی رتبه و حکام غیر پارسی زبان مزبور را نمی‌دانستند . با سرعتی که شاهنشاهی مورد بحث تشکیل شد ، غیر ممکن بود گروهی ازمنشیان را گردآورد که لایق ترجمه از پارسی به‌همهٔ زبانهای دیگر باشند . از سوی دیگر ، زبان آرامی از آغاز هزارهٔ اول ق . م . بسیار توسعه یافته بود . آرامیان که پادشاهیهای کوچك متعدد دایر کرده بودند: دمشق ، حماة ، و سمعل[۱] ، در سراسر خاور نزدیك تا مغرب ایران پخش شدند . در زمان آشوریان ، زبان و خط آنان درتجارت و حتی درمکالمه بسیار رایج بود . بعض نقوش برجستهٔ آشوری دو منشی را نشان میدهند : یکی لوحه و قلمی را در دست دارد تا به‌خط میخی بنویسد ، و دیگری پاپیروس برای نوشتن آرامی با مرکب در دست گرفته است . آرامی ، درعهد هخامنشیان درآسیا ومخصوصاً ازمصر تا هند زبانی بین‌المللی بود و در امکنهٔ مزبور اسنادی بدین زبان یافته شده است . در نتیجه ، با وجود

۱- Sawal در ت. ا. : Sam'al

آنکه عیلامی در عیلام و بابلی در بابل نوشته میشد، همهٔ اهل دیوان پارسی آرامی را به‌کار می‌بردند.

مع‌هذا، پارسیان میبایست زبان خودرا هم تحریر کنند. استعمال خط میخی محدود به کتیبه‌هایی بود که در ابنیهٔ سنگی می‌نگاشتند، و به‌تدریج متروک میگردید. کم کم از شمارهٔ منشیانی که آنرا می‌دانستند کاسته‌شد، و محققان دریافته‌اند که بسیاری از کتیبه‌های میخی به‌زبان پارسی باستان، که متعلق به‌آخرین شاهنشاهان سلسلهٔ هخامنشی‌است، دارای خطاهای فاحش‌است، واین میرساند که منشیان‌ماهر درآن‌عهد وجود نداشته‌اند. همهٔ قراین نشان میدهد که پارسیان، آرامی را برای تعبیرزبان خود پذیرفتند. یکی‌از ترجمه‌های کتیبهٔ مقبرهٔ داریوش ـ که متأسفانه بسیار آسیب دیده ـ به‌نظرمیرسد که به‌زبان پارسی‌وبا حروف آرامی‌نوشته شده‌باشد. شاهدی دیگرروی پوست یا پاپیروس باقی‌نمانده‌است. درخط میخی پارسی باستان چند علامت (ایدئوگرام) آرامی‌اقتباس شده‌است، و همین امرمیبایست درتحریر پارسی‌باستان به‌حروف آرامی صورت گرفته‌باشد. از اینجا خط پهلوی ـ که علایم (ایدئوگرامهای) سامی‌را به‌کارمیبرد ـ توسعه یافته‌است.

ازبین چندین هزار لوحه که در گنجینهٔ اسناد (شاهی) درتخت جمشید یافته شده، حتی‌یکی به‌پارسی‌نوشته نشده، چند تای آنها به‌آرامی، و بیشتر به‌عیلامی تحریرشده‌است. این‌برهان‌اقناعی‌نیزمؤید فرضیهٔ مبتنی‌براینکه الفبای‌آرامی‌برای تحریرپارسی‌باستان به‌کارمیرفته، میباشد.

کشف رموز متون عیلامی (تص۵۸ ط) طریقه‌ای را که بدان‌وسیله این‌اسناد تهیه شده‌است، نشان‌می‌دهد: فرمان ازدربارعالی به‌زبان پارسی‌باستان‌صدورمی‌یافت؛ دبیرآنرا به‌زبان‌آرامی ترجمه میکرد وروی پاپیروس مینوشت؛ سپس متن مزبور را به‌منشی دیگری میدادند، وی آنرا به‌عیلامی ترجمه میکرد و روی لوحه‌ای

می‌نوشت. الواح به‌منزلهٔ اسناد هزینه بود، زیرا بیشتر این اسناد صورت حسابهای صنعتگران و کارگرانی‌است که درساختمان قصر تخت‌جمشید کار کرده‌اند.

هنر

ازهمهٔ گوشه‌های جهان، طلا به‌سوی گنجینهٔ شاهی‌روان بود. دیگر پادشاه هخامنشی‌زندگانی‌خشن یك‌سرباز را ادامه نمی‌داد، وبه‌مسکنی که اندکی‌بزرگتر ازمنازل رعایای وی‌بود، قانع نمی‌شد. او دراین‌زمان به‌پایتختها و قصوری وسیعتر وظریفتراز نظایرخود که به‌امرسلاطین مقتدر بابل وآشور ساخته شده‌بود، احتیاج داشت. عظمت مقرباشکوه وی به‌منظورتولید اعجاب همهٔ کسانی‌بود که ازنقاط دور ونزدیك برای تقدیم هدایا یا اظهار اطاعت و انقیاد بدانجا می‌آمدند. معماری و تزیینات‌آن توأماً مقیاس قدرت، نیرو وجلال دربار وی بود.

داریوش، پس‌از مدتی کوتاه‌که در بابل اقامت کرد، شوش را محتملاً در ۵۲۱ ق.م. پایتخت خود قرارداد. درآکروپلیس[1]، که کمی پیش‌ازاین عهد درآن معابد وقصورعیلامی بنا شده، و درهنگام تاخت و تاز آشوربانی پال خراب گردیده بود، داریوش دستور داد قلعه‌ای مستحکم بنا کنند. وی بفرمود تا روی یك تپهٔ مجاور،کاخ اپادانه[2] ـ تالاربار ـ را بسازند. درجهت شرقی‌تر، و مجزا ازقصر به‌وسیلهٔ خیابانی عریض، شهربه‌معنی اخص ـ با منازل و سراهای درباریان، عمال و تجار ـ گسترده شده‌بود. مجموعهٔ این ابنیه‌را دیواری محکم ازآجرخام‌احاطه کرده‌بود، وآن درجوانب دارای برجهایی برجسته‌بود که هنوز محل‌آنها را در طرح عمومی میتوان‌تشخیص‌داد. داریوش‌دستورداد مجاورپایهٔ این‌دیوارخندقی‌عریض‌حفر کنند، که آنرا ازآب‌رود شاهورـ که به‌همین‌منظور منحرف کرده بودند ـ پرمیکردند،

۱- Acropole (Acropolis ت. ا.) بلندترین بخش‌شهرهای یونانی ۲- Apadana

واین خندق شهررا محاصره میکرد ، وآنرا به‌صورت جزیره‌ای غیرقابل تسخیردر آورده‌بود . شوش پایتخت جهان ، که به‌وسیلهٔ چهار رود به‌دریا اتصال داشت ، و پادشاهان ، امیران ، سفیران ، پزشکان ، ادیبان و هنرمندان به‌آنجا رفت و آمد داشتند ، میبایست شایستهٔ نقشی‌باشد که شاهنشاه بدو تخصیص داده‌بود (تص۴۴) .

هیأت باستان‌شناسی‌فرانسوی ، درخرابه‌های‌کاخ متنی‌پیدا کرده‌اند که در آن داریوش حکایت میکند چگونه کاخ مزبور را ساخته‌است . چون این متن یکی از بهترین قطعات ادبی‌رسمی هخامنشی‌است ، بخش اصلی آنرا اینجا نقل می کنیم .

داریوش ، پس از استعانت از خدای بزرگ خود ، اهورمزدا می گوید[1] :

« این کاخی است که من در شوش بنا کرده‌ام . تزیینات آن از راه دورآورده شده . چندان خاك کنده شد که من به‌بستر آن رسیده‌ام پس از آنکه زمین حفر شد ، آنرا با ریگ درشت در بعض جاها تا۴۰ ارش و در برخی تا ۲۰ ارش[2] با ریگ درشت انباشته‌اند .کاخ برروی این ریگها بنا شده . حفر زمین و انباشتن محل آن با ریگ درشت و قالب گیری آجر ،کار بابلیان بود ، که آنرا انجام دادند . چوب سدر را از کوه موسوم به‌جبل لبنان آورده‌اند ؛ قوم آشورآنرا تا بابل (آورده‌اند) و از بابل تا شوش‌کاریان[3] و ایونیان آنرا حمل کردند . چوب میش مکن از گنداره[4] و کرمان حمل شد . طلایی که دراینجا به‌کار رفته ازساردس و بلخ آورده شده . سنگ لاجورد و عقیق راکه دراینجا استعمال شده ، از خوارزم آورده‌اند . نقره و مس که دراینجا به‌کاربرده‌اند ، ازمصرآورده شده . تزییناتی که دیوارها را مزین داشته‌اند ، از ایونیه آورده شده . عاجی که به کار رفته از حبشه ، هند و رخج حمل شده ، ستونهای سنگی که اینجا کار گذاشته شده از شهری به نام ابیردوش[5] در عیلام ،

۱ـ اینجا در ت. ا. عنوان « ساختمان‌کاخ » افزوده شده (م.) ۲ـ Coudée (Cubit ت. ا.) ۳ـ Cariens* ۴ـ Gandhara (ناحیهٔ پیشاور. م.) ۵ـ Abirdush

آورده شده .

هنرمندانی که سنگ را حجاری کرده‌اند ، ایونیان و ساردسیان بودند . زرگرانی که طلا را کار کرده‌اند ، مادی ومصری بودند . کسانی که ترصیع کرده‌اند از مردم ساردس و مصریان بودند . آنان که آجرهای مینایی (باتصاویر) ساخته‌اند ، بابلی بودند . مردانی که دیوارها را تزیین نموده‌اند ، مادی و مصری بودند . اینجا ، در شوش ، دستور ساختن ساختمانی با شکوه داده شد ؛ و آن به طرزی عالی تحقق یافت . اهورمزدا مرا حمایت کناد ، و همچنین پدرم ویشتاسب و مملکت مرا . »[۱]

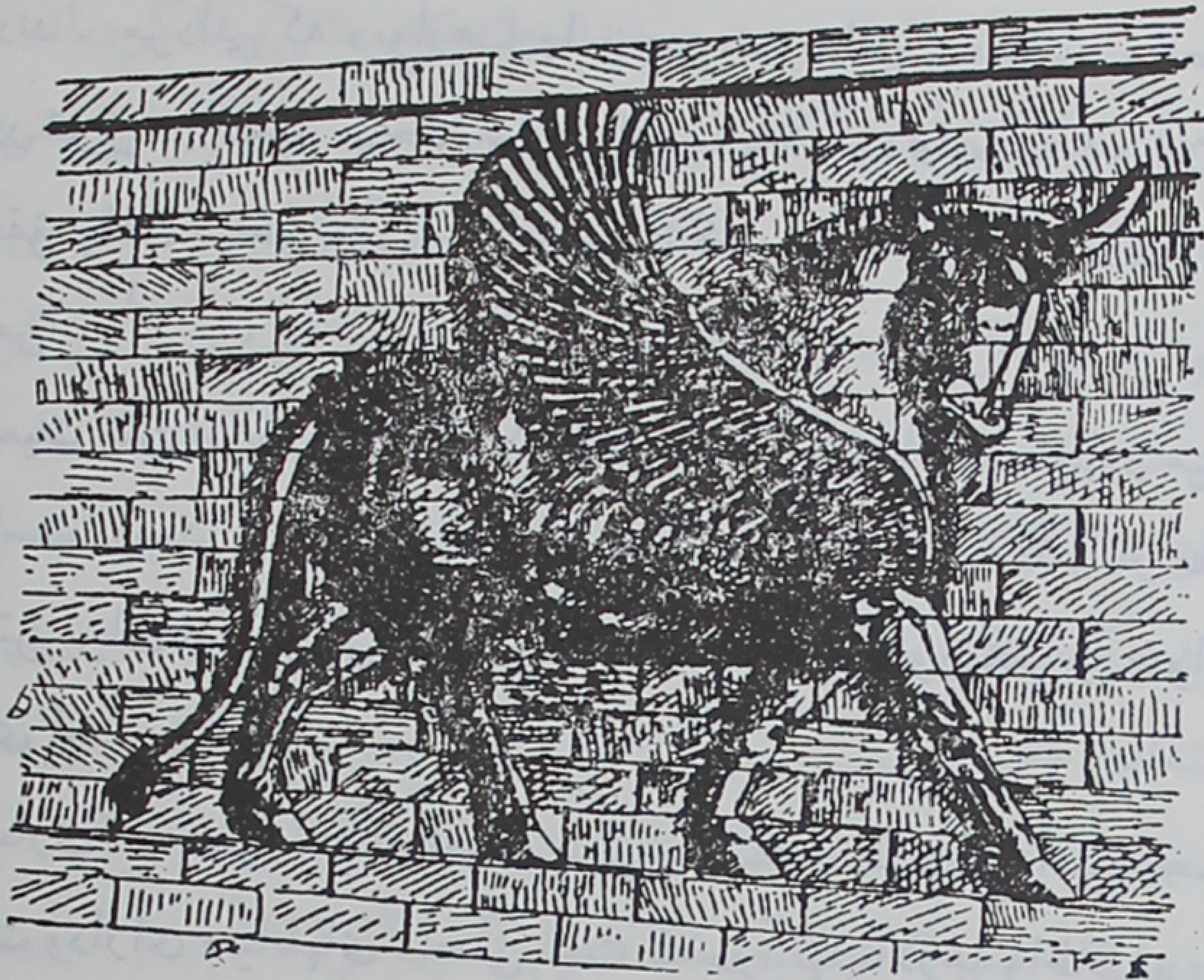
اهمیت متن مزبور از هدفی که شاهنشاه درنظر داشت ، تجاوز میکند ؛ وآن تصویری است درست از هویت شاهنشاهی و آنچه که پادشاه مقتدر از ملل خواستار بود : زیستن برای او ،کار کردن برای او ، انجام دادن کوچکترین خواهشهای او ، مردن برای او .

معماری‌کاخ هنوز هم از اصول بابلی ـ که براثر وضع اقلیم تحمیل شده ـ حاکی است ودارای حیاطهای داخلی است که درآنها تالارها واطاقهایی است محاط به‌دالانهایی طویل که نگهبانان در آنجا میتوانند کوچکترین حرکات را مراقبت کنند . دیوارهایی که از آجر خام بنا شده بود نیز دارای تزیینات بابلی است ، وبا آجرهای مینایی تصاویر سپاهیان وفادار جاویدان ، یا شیر ، گاو نر (ش۶۰) و یا موجودات خیالی‌رانشان می‌دهند . اماتالار بارازجای دیگرملهم شده:آن منظریست از معبدی مصری ، با عده‌ای ستون که درعقب آنها تخت شاهنشاه قرارداشت . وی که در جایگاهی نیمه تاریك جای می گرفت . محلی را اشغال می کردنظیرمدخل سلا[۲]

۱ـ در ت. ا. متن مزبور از Kent. Old Persian Grammar, Texts, Lexicon (1950) نقل شده ، ما دراینجا بنا به‌خواهش مؤلف از متن فرانسوی ترجمه کرده‌ایم (م.)

۲ـ Cella ، محلی در معابد قدیم که درآنجا پیکره‌های خدایان را جا می‌دادند (م.)

درمعابد یونانی، بدین‌منظور که شاه را جز به‌زحمت نتوانند ببینند. این تمایل بعدها محسوستر می گردد در عصر ساسانی بین شاه و رعایای وی که بار میبافتند، در تالار پرده‌ای دراز ـ که اندکی‌حاکی ماوراء بود آویخته، و با رشته‌های طلا ونقره‌زر دوزی و با احجار کریمه ترصیع شده بود.

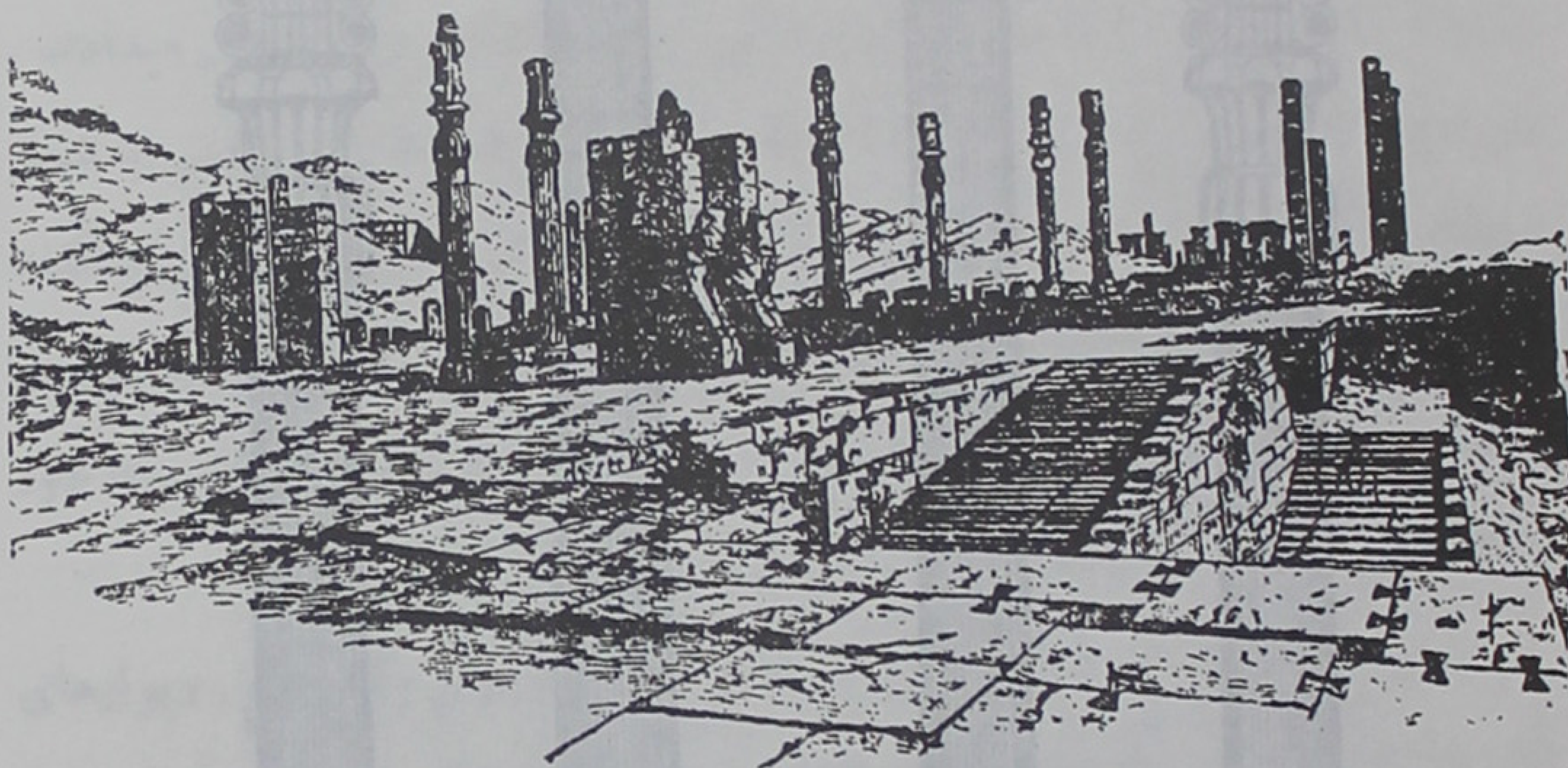


ش ۶۰ ـ شوش: گاو نر بالدار از آجر مینایی

بنای مزبور تالاریست که بام آن برفراز شش رده مرکب از شش ستون قرار گرفته، که ارتفاع آنها قریب به ۲۰ متراست، و بالای آنها درشمال، مشرق ومغرب قسمت علیای سرستونهایی به‌شکل گاو نر قراردارد. تالار به‌سه ردیف دوازده‌ستونی محاط می گردد، که قاعدهٔ آنها و سرستونها باستونهای تالار فرق دارد، وسه پلکان عریض بدانجا منتهی میشد، که امروزه از بین رفته است. بعضی‌ازسرستونها، مانند پاسار گاد، سنگهای‌پایهٔ طاق ساده‌ای می‌باشند؛ ودربعضی‌دیگر بخش‌علیای‌سرستونها برروی مارپیچ‌ها قراردارد.

کاخ شوش تازه به‌پایان رسیده بود که داریوش تصمیم گرفت مقرّ دیگری در تخت‌جمشید ، در سرزمین اصلی خود ، پارس بنا کند . وی پاسارگاد را ـ که یادگار شعبهٔ دیگر سلسلهٔ هخامنشی بود که پیش از وی سلطنت کردند ـ ترك کرد . تنها رابطه‌ای که باقی میماند ، معبد پاسارگاد است که تا پایان شاهنشاهی هخامنشیان ناظر شکوه و جلال تاجگذاریهای همهٔ پادشاهان خواهد بود .

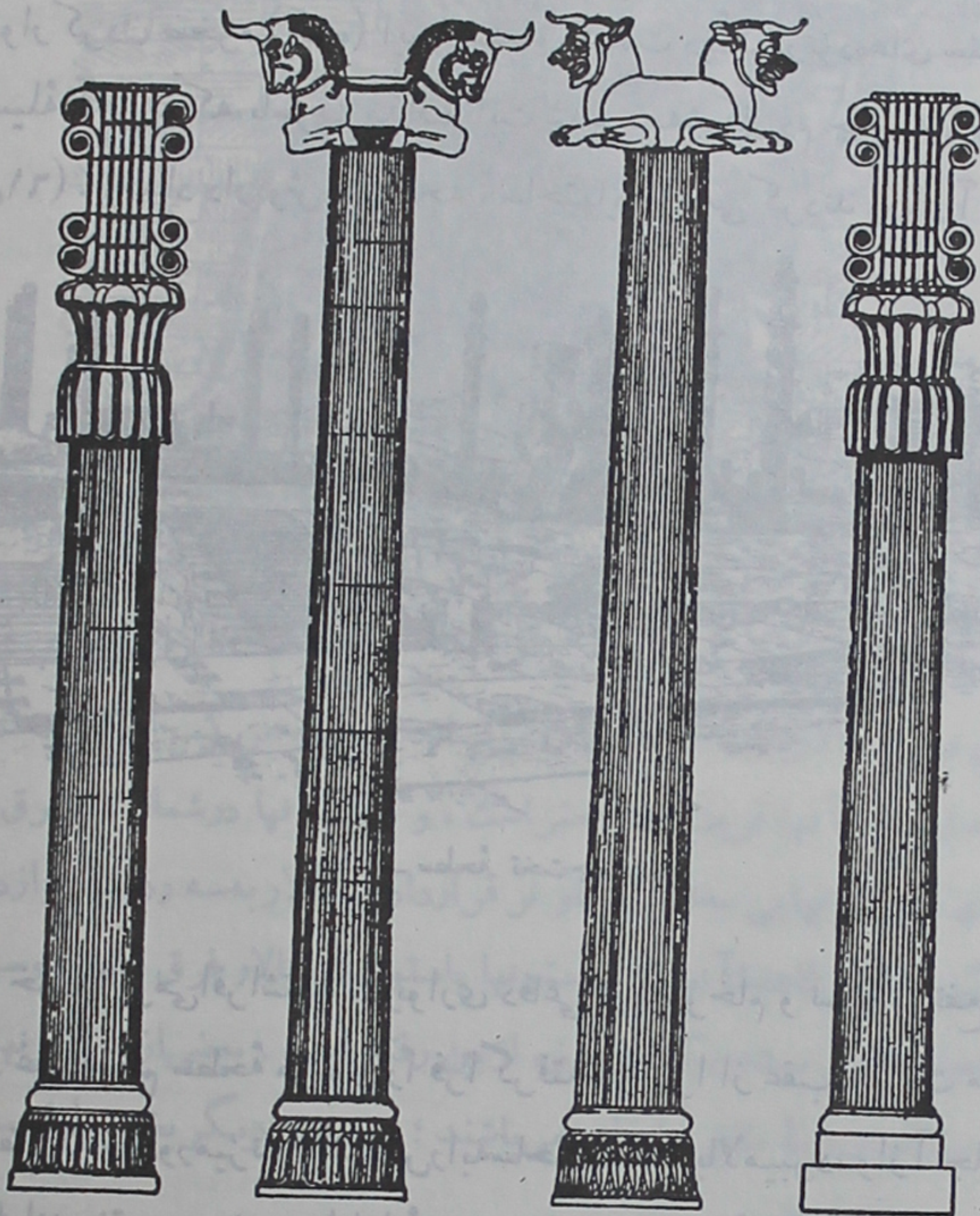
در تخت جمشید ، سطحهٔ بزرگی که به کوه تکیه کرده ، و قسمتی از آن براثرهموار کردن صخره (کوه) ایجادشده ، وقسمت دیگرازتوده‌های سنگی‌عریض که به‌وسیلهٔ آهن ـ که باسرب مذاب ثابت شده ـ به‌شکل دم چلچله ، تشکیل‌شده است (ش۶۱) . اجداد داریوش‌بدین‌وجه ، ساختهایی‌بنا می کردند ورروی آنهاکاخهای



ش۶۱ــ سطحهٔ تخت‌جمشید

کم‌اهمیت خودرا برمی‌افراشتند . دیواری دفاعی از آجرخام و نسبهً مرتفع در کوه، گرداگرد غیر منظم سطحهٔ مزبور را فراگرفته ، وآنرا از عقب حمایت می‌نماید . پلکانی‌عریض که دودورمیزند ، اشخاص‌رابه‌ساحت‌سطحهٔ بالامیبرد، وازآنجا دوپلکان دیگر به‌اپادانه منتهی می‌شود . اپادانهٔ تخت جمشید ، قرینهٔ اپادانهٔ شوش است ، و

الواح دارالاسناد تخت جمشید دلیل آنـرا برای مـا ذکر می کنند: هنرمندان و مباشرانی که کارخود را درشوش به‌انجام رسانیده بودند، به‌تخت جمشید انتقال داده شدند، تا درآنجا نیزکار خویش را ادامه دهند. اینجا هم، مانند شوش، هفتاد و دو ششخان به‌ارتفاع قریب بیست متر قرار دارد، که در رأس آنها قسمت علیای گاو نر یاشیرشاخدار نصب شده، و اینها سقفی را که ازچوب سدرساخته شده بود، نگهداری می کردند (ش٦٢).



ش٦٢ــ ستونهای تخت‌جمشید

در اینجا نیز تصویر گروه طولانی سپاهیان جاویدان در سنگ حجاری شده و جوانب پلکان را تزیین می کند (تص ۳۶) . متعاقب آنان صفی از درباریان ، مادی و هخامنشی ، جای‌دارند . سپس، در دو رده، گروهی‌از رعایای ملل(مختلف) که حامل هدایا برای شاه هستند ، حك شده : بعضی حیوانات کمیاب و گرانبها را راهنمایی می کنند ، و بعضی دیگر محصولاتی که کشورشان به‌داشتن آنها امتیاز داشته ، از قبیل جواهر، ظروف ، و پارچه حمل می‌نمایند (تص۵۶) .

هنرهخامنشی کمتر به‌صحنه‌های مربوط به‌زندگانی‌حقیقی‌توجه دارد. تصویر صفوف طویل خراجگزاران در پلکان تخت جمشید ، تا حدی کوششی به‌سوی واقع پردازی (رئالیسم) می‌باشد ، زیرا هدف عمدهٔ آنها از یك سوی ، تجسم قدرت شاه بود و از سوی دیگر ، نشان دادن تنوع مللی که شاهنشاهی را تشکیل میدادند . هنر مزبور هنری است در خدمت قدرت ، و ما فوق همه هنری تزیینی به شمار میرود . در تعقیب این هدف ، هنرمندان عصر در نقاشی حیوانات تفوق یافتند (تص ٤٥) . سبك تزییناتی که در عهد داریوش به کار رفته دارای مشخصات ذیل است : صراحت ، تعادل ، قدرت استحکام ، و بر روی سنگ سجیهٔ حقیقی عهد خود را تعبیر می کند .

نزدیك اپادانه درسطحی‌اندکی مرتفعتر ، کاخ داریوش واقع بود . دیوارهای آن ، مانند مواضع دیگر ، از آجر خام بود ، و اکنون از بین رفته ، اما درها و پنجره‌های آنها به‌شکل قالب‌هایی از سنگ تراشیده شده ، و سنگ سردری به سبك مصری برفرازآنها قرار گرفته ، که هنوز دست نخورده مانده است . طرح این مقر سلطنتی بجز طرح شوش است . آن کوچکتر از کاخ شوش و فقط شامل یك تالار مرکزی ستون داربوده که در جوانب راست وچپ آن اطاقها قرار داشته وبه‌ایوانی دارای ستونهای چوبی باز میشده است .

این سبک سراهای نردیک[1] است که سرمشق منازل عالی ایرانیان گردید.



ش ۶۳ – تخت‌جمشید: سرستون به‌شکل سرانسان

درجنب آن، تالار کوچك دارای سه مدخل باستونهایی که در رأس آنها سرستونهایی به‌شکل سرانسان قرار دارد، بنا شده است (ش ۶۳).

۱ – Nordique رك. ص۶۸ ح۵

جنب کوه ساختمانهای خزانه قرار دارد ، و در آنجا دو نقش برجسته ، یك صحنهٔ مشابه را نشان میدهند که عبارت از پذیرایی داریوش از مأموران عالی رتبهٔ دربار است (تص ۴۲).

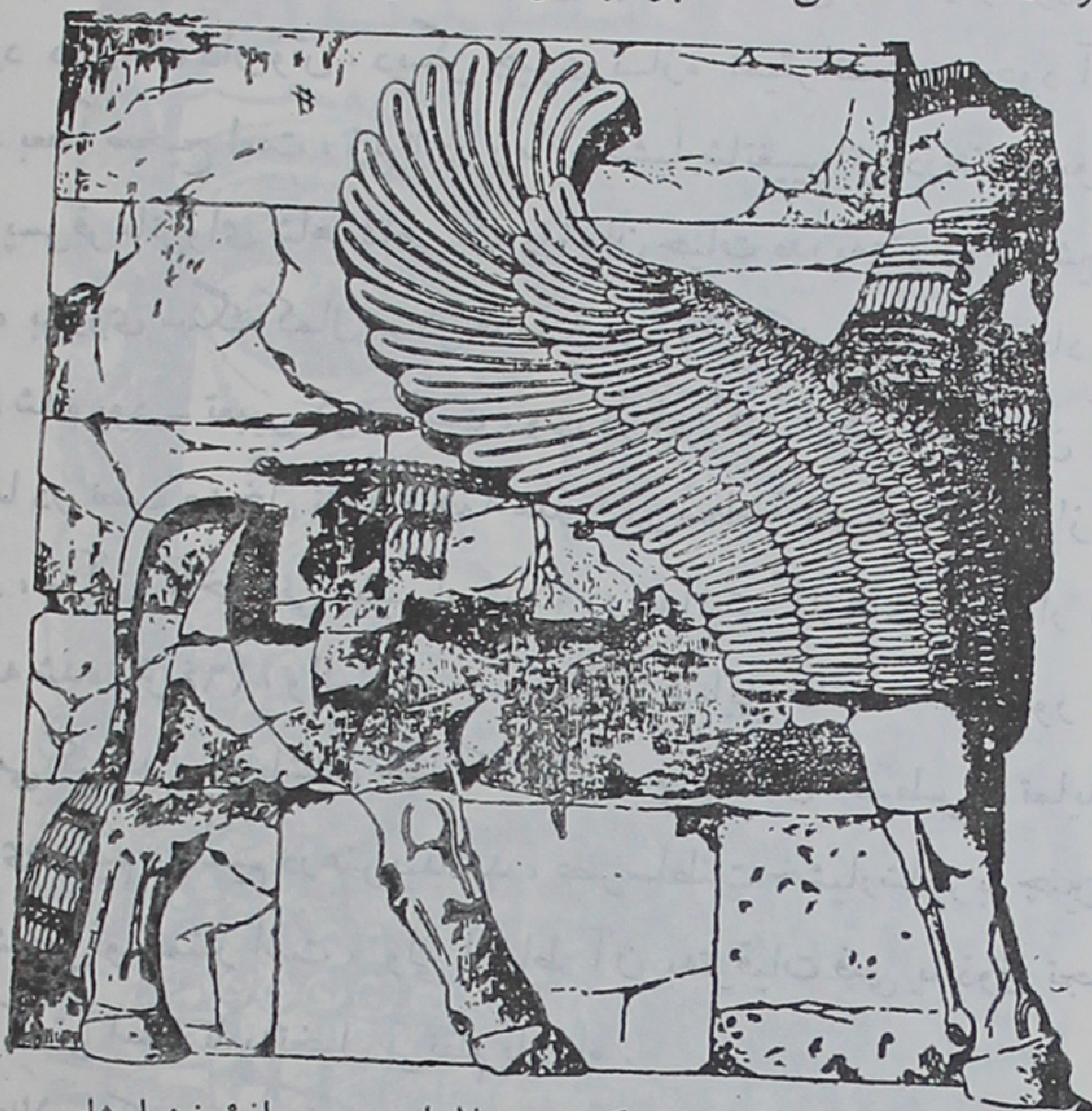
بعضی پنداشته‌اند که هنرساختمانی عهد هخامنشی بعد از وصول به‌عالی‌ترین نقطهٔ خود در زمان داریوش ، دیگر چیزی تازه نمیتوانست به‌وجود آورد . این نظر فقط بعضاً صحیح است ، زیرا در زمان خشیارشا تغییراتی درهنرمزبور داده شد . خشیارشا پسر فرمانروای شاهنشاهی که درزمان حیات پدر به‌عنوان جانشین وی تعیین شده بود ، برروی سنگ کمال سکر قدرت خود را ـ که خود او ایجاد نکرده ولی مالك آن شده بود ـ تعبیر کرده است . وی در این تمایل شبیه سلاطین آشور بود ، و خشیارشا در نصب مدخل تالار « همهٔ ملل » در سطحهٔ تخت‌جمشید ، از آنان تقلید کرده بود ، و آن ساختمانی عظیم است که درجوانبش گاوهای نربالدار باسر انسانی کار گذاشته شده (ش۶۴) ، والمثنای جسیم پیکرهایی که مدخل قصور آشوری را نگهبانی می کردند ، می‌باشد ، چنانکه درعهد جانشینان اغسطس[1] ، تمایلی به‌طرف ساختمانهای عظیم وجسیم درهنرپیداشد ، عصرسلطنت خشیارشانیز با چنین مبالغه‌ای در هنر مشخص و ممتاز است ، ولی ارتباط آن به‌ترقیات فنی یا ذوق تجمل توأم با خودنمایی کمتر است تا به‌تخیل بی‌نظم پادشاه .

در تالاری که حتی عظیم‌تر از مدخل است یعنی «تالار صد ستون » خشیارشا دستورداد تصویرپادشاه‌را در گوشه‌های پنجره‌ها مانندقهرمان مغلوب کنندهٔ هیولاها نقش کنند (تص۴۸) . حجاری با ابعاد بزرگ ، از این هنر ـ که همواره ملهم قوت ، قدرت وتسلط بود ـ منتج می‌باشد .

در عصر بعدی که عهد اردشیر اول است ، جزچند اثر نادر دیده نمیشود . تالار

۱- Auguste (Augustus .ت .ا)

بزرگ خشیارشا در حیات او به‌پایان نرسید، و پسروی دستور داد درب جنوب شرقی آنرا بسازند. در شوش، قصر داریوش در زمان اردشیر اول دچار حریق گردید، و این پادشاه ــ که مانند جد خود بدین پایتخت بسیار علاقمند بود، و نمی‌توانست بنای عظیم مزبور را که طعمهٔ آتش شده بود به‌سرعت تعمیر کند ــ دستور داد در انتهای



ش ٦٤ ــ تخت جمشید : گاو نر بالدار در دروازهٔ خشیارشا

جنوبی شهر، برای وی کاخی کوچك بسازند، و آن به کرات در اعصار بعدی مرمت شده است. چند قطعه حجاری که ازخرابه‌های آن به‌دست آمده ازلحاظ سبك بسیار شبیه به‌قطعاتی است که ما از او در تخت جمشید می‌شناسیم.

عصر اردشیر عصریست کـه فیدیاس[1] در اثینه (آتن) مجسمه‌های خدایـان

۱ ــ Phidias ؛ حجار ومجسمه‌ساز بزرگ‌یونانی متولد در اثینه(آتن) درحدود ۴۳۱ ق.م. (م.)

خود را می‌سازد. دور از حقیقت نیست گفته شود که هنر یونانی امکانی داشته تا نجد ایران ـ که سکنهٔ آن آنچه را که مربوط به‌یونان بود به‌خوبی می‌شناختند ـ انعکاس یابد. می‌توان نمونه‌های نادر هنر هخامنشی را در نیمهٔ قرن پنجم مورد مداقه قرارداد ودید که چگونه تصفیه شده، ملایم گردیده، وابعاد ثلاثه را بارعایت کملل در جزییات ظاهر می کند. اشکال‌حدت خود را ازدست میدهند، اما تشخص یافته‌اند، وپس ازتفنن‌های هوس‌آمیزخشیارشا، بیشتربه‌صورت اشکال ارضی و قابل قبول‌تجلی می کند.

پس‌از اردشیراول، هنرساختمانی هخامنشی چیزی تازه ابداع نکرده‌است. مع‌هذاکارتزیین پایتختها توسط پادشاهان بعدی هر گزقطع نشد. بعض‌آنان‌کارهای ناتمام‌را به‌پایان رسانیدند، و برخی‌دیگرـ مانند اردشیردرشوش‌ـ آنچه را که‌خراب گردیده‌بود مرمت‌نمودند، وبعضی‌ـ مانند اردشیرسوم درتخت جمشید (ش۶۵) ـ قصور جدیدی بنا کردند. اما جستجوی کوچکترین اثری دال براینکه هنرمورد بحث کماکان به‌حیات خود ادامه میداده، بیهوده‌است. درظرف‌یك قرن، هنرمزبور به‌وضعی‌چارهٔ ناپذیر معدوم گردید.

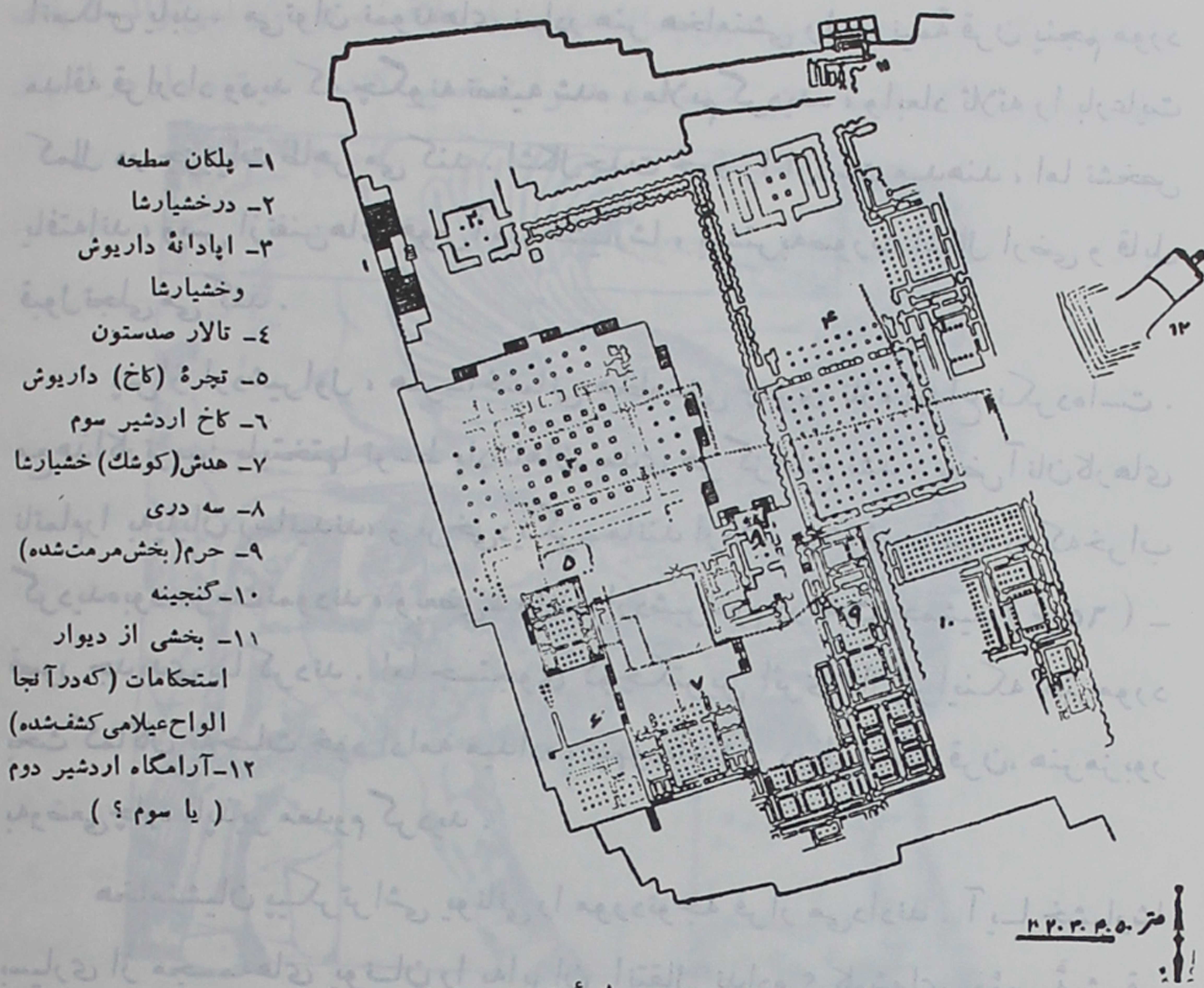
هخامنشیان پیکرتراشی یونانی را موردتوجه قرار می‌دادند. آیا خشیارشا بسیاری از مجسمه‌های یونان را به‌ایران انتقال نداده؟ کاوشهای مؤسسهٔ شرقی شیکاگوموجب کشف شاهکاری عالی ازمجسمه‌سازی یونانی‌درخرابه‌های‌تخت‌جمشید گردید که پنلوپ[1] (؟) رانشان می‌دهد، وآن متعلق به‌قرن پنجم‌است. (تص۴۶)

فلوطرخس[2] تأیید میکند که در این پایتخت مجسمه‌ای بزرگ از خشیارشا

۱ـ Pénélope ؛ زن اولیس Ulysse و مادر تلماك Télémaque در اساطیر یونانی (م.)

۲ـ Plutarque (Plutarch ت. ا.) ؛ مورخ یونانی، متولد بین ۴۵ و ۵۰، متوفی حدود ۱۲۵ م. (م.)

نصب شده‌بود که سربازان اسکندر آنرا نگونسار کردند. در شوش قطعاتی از تای جامه‌ها ویک پای کفش پوشیده متعلق به‌یک مجسمهٔ شاهی کشف شده‌است.

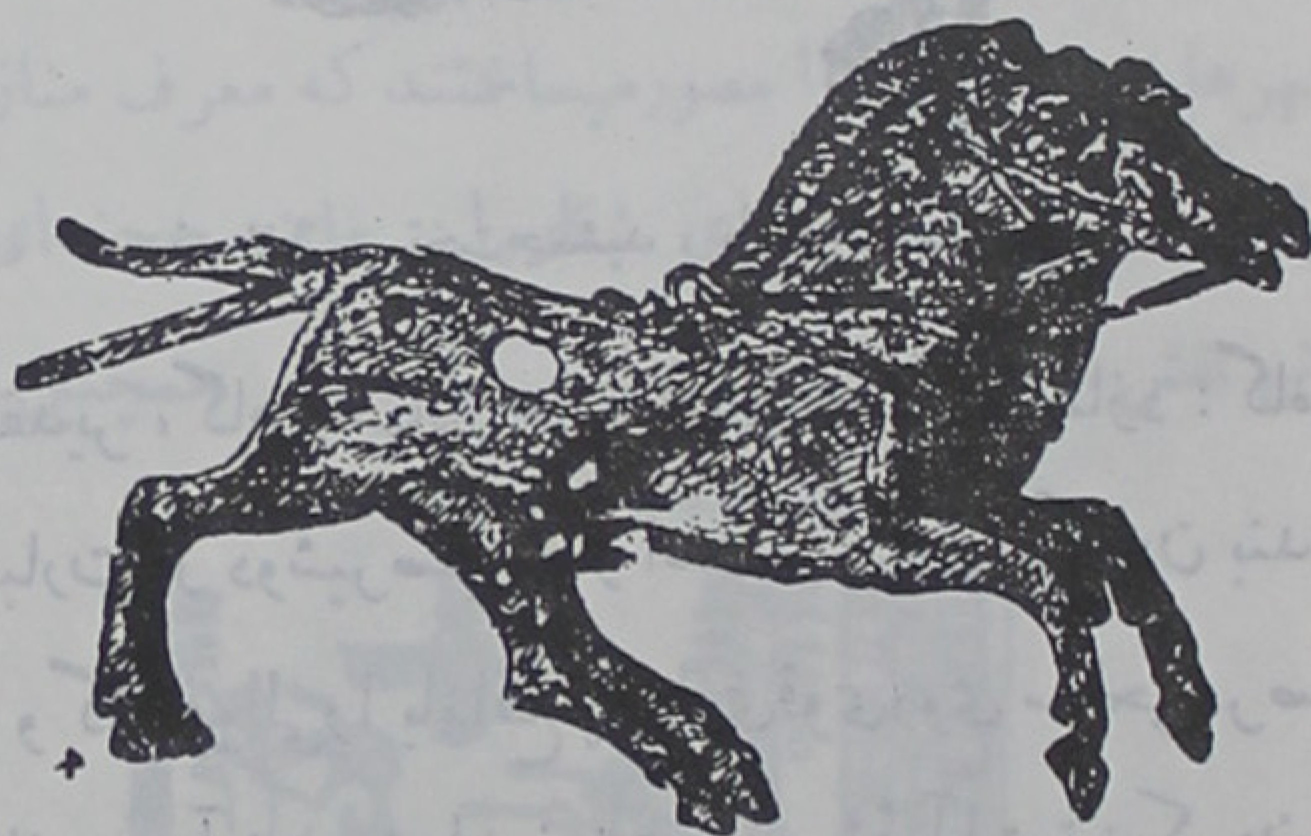


ش٦٥ – سطحهٔ تخت‌جمشید

ایرانیان نمی‌توانستند از نفوذ هنر یونانی، هنر ایونی- که خود مخدوم آنان بودند، وسابقاً پیش از جنگهای مادی بر یونان نیز نورافشانی میکرد- اجتناب کنند. استادان حجار ایونی حجیت عظیمی در نواحی بسیار بعید به‌دست آورده‌بودند؛ حوادث سیاسی آنان‌را - که حاملان هنر کشور خویش‌بودند - ازمساکن‌خود به‌نواحی‌بسیار دور کشاند، و داریوش در «فرمان» خود اقرار می کند که وی از تعلیمات این

یونانیانی که مطیع کرده‌بود ، کراهت نداشته‌است .

ما ازهویت مجسمه سازی پارسی اطلاع نداریم ، ولی محقق است که آن با مجسمه‌سازی یونانی نمی‌توانسته رقابت کند ، زیرا مبنای هنر یونانی آیینی بود که پیش‌ازهمه « خلاق اشکال زیبا وداستانهای دلکش» میباشد. آیین پارسی بسیارجدی تر ازآن بود که شاهکارهایی از قبیل‌عظمت مبرا از احساس زاوش[1] ، وقارآتنا[2] یاجمال افرودیتا[3] را الهام کند . اگرازروی چند مجسمهٔ کوچك زرین که ازاین عهد باقی مانده ، یا ازسر امیری جوان که ازخمیر لاجورد ساخته‌شده ـ وجدیداً درخرابه‌های تخت جمشید کشف گردیده (تص۴۷) ـ داوری کنیم ، مجسمه سازی نمی‌بایست از ساختن پیکرشاهنشاه ، یا شاید چندتن از مقتدرترین افراد شاهنشاهی وی تجاوز کرده‌باشد . هنرهخامنشی ، چون ـ چنانکه میدانیم ـ مقید و محبوس دربار بود ، نمیتوانست ازآزادی تعبیر برخوردارباشد ، ولی‌مع‌هذا میتوانست عظمت آن دوره را به‌وسیلهٔ تنوع اشکال‌وغنای جواهرو کنده‌کاری‌تعبیر کند. دربهای‌کاخ واثاثهٔ گرانبهای آن ازالواح زرین که با تصاویر موجودات واقعی یا اساطیری به‌وسیلهٔ چکش‌کاری



ش۶۶ ـ تخت‌جمشید : لوحهٔ تزیینی مفرغی

۱ ـ Zeus خدای بزرگ یونان (م.) ۲ ـ Athêna (Athene ت. ا.) ؛ ربةالنوع اندیشه دریونان، دختر زاوش (م.) ۳ ـ Aphrodite؛ نام یونانی ونوس Venus (زهره) ربةالنوع جمال (م.)

منقوش بود ، پوشیده‌بود (تص۲۲و۲۳) ؛ همچنین الواح مزبور را با مفرغ میریختند وبا میتین روی آنهاکارمیکردند (ش۶۶) درهریك ازاین اشیا هنرمندان‌هخامنشی خود را استاد نقاشی حیوانات بزرگ پیکر معرفی کرده‌اند . این ملاحظه دربارهٔ کنده‌کاران روی سنگ و نیز مفرغ گرانی که قطعاتی مانند پایندانی مشکل ازسه شیرغران (ش۶۷) ، یا ظروف دسته‌دار به‌شکل گریفن[1] ، که درنقوش برجستهٔ تخت ـ جمشید هم دیده‌میشود (تص۵۳و۵۶) به‌وجودآورده‌اند ، صادق‌است . جواهرسازی ،

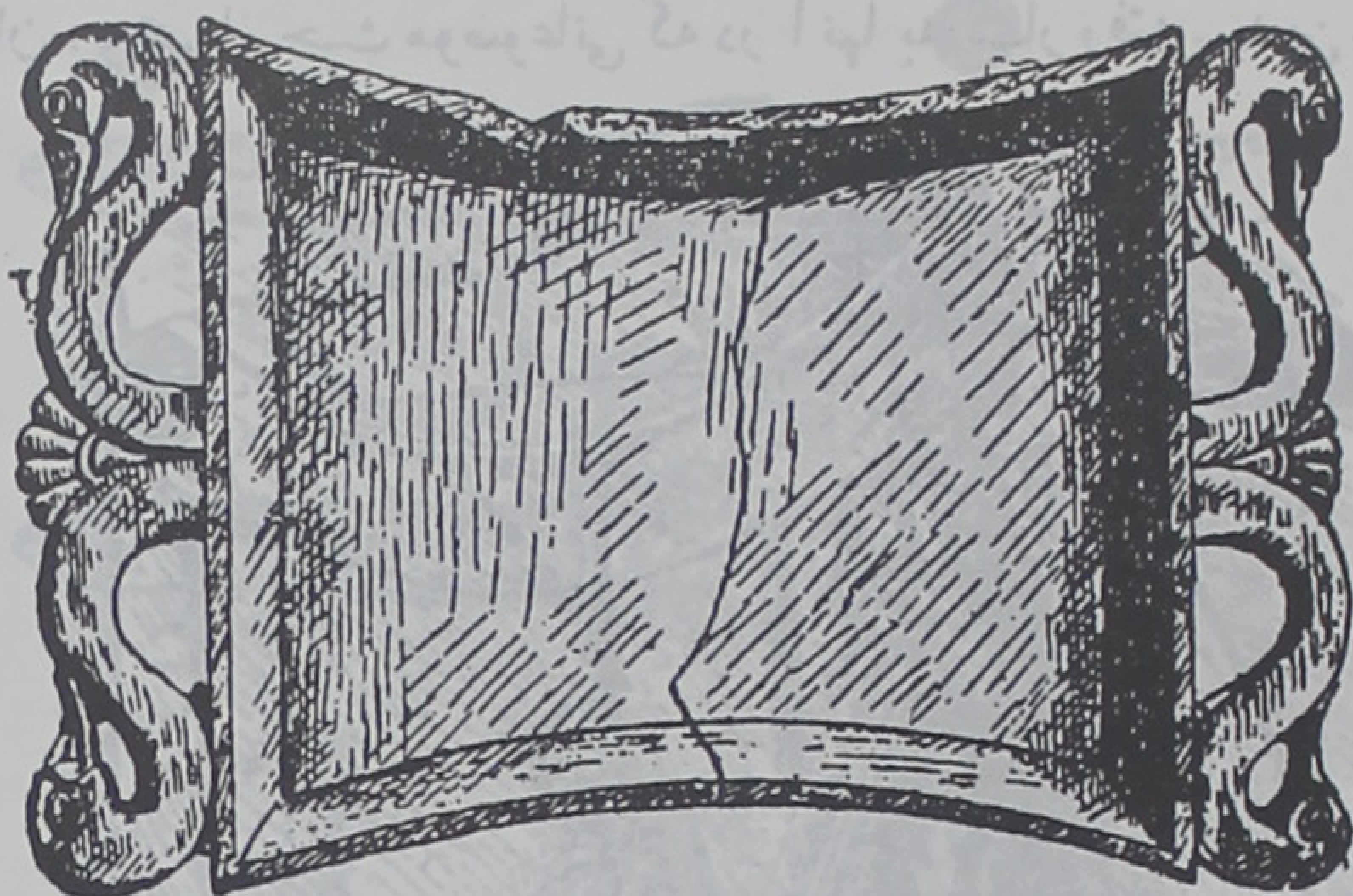


ش ۶۷ ــ تخت‌جمشید : پایندان مفرغی

با ظرافت شایان تقدیر ، گاهی‌جهان جانوران را مجسم میسازد : گاه موضوع کهن بین‌النهرینی که عبارت از دوشیرصلیب‌وار است ، بر روی گردن بندی زرین تجسم میدهد (تص۳۰)، و گاه غزالی‌را باواقع پردازی‌قوی‌روی سطحی‌مرصع بادندانه‌های جواهرمجسم میسازد ، وآن به‌عنوان زینت در دستهٔ آلت تیز کردن (فسان) به کار رفته‌است (تص۵۷) ؛ وزمانی‌جهان نباتات را مصورساخته‌اند ، چنانکه درتاجی‌مشکل ازبرگها و گلها (تص۵۱) ، یا ــ چنانکه معمول بود ــ موجودات ترکیبی را ابداع

۱ ــ Griffon جانوری اساطیری (م.)

کرده‌اند مانند قطعاتی که « انتهای دستبندی زرین را مزین ساخته‌اند (تص٥٤) . حفریات خرابه‌های تخت جمشید هزاران قطعه ظروفی را که از سنگ ساخته‌شده به‌حالت اول بر گردانده‌است ؛ بعضی‌ازآنها با سراردك یا قو زینت شده (ش٦٨) ، و این موضوع در نظر مشتریان‌سکایی‌قابل تقدیر بوده‌است . حکاکان روی‌احجار کریمه ،



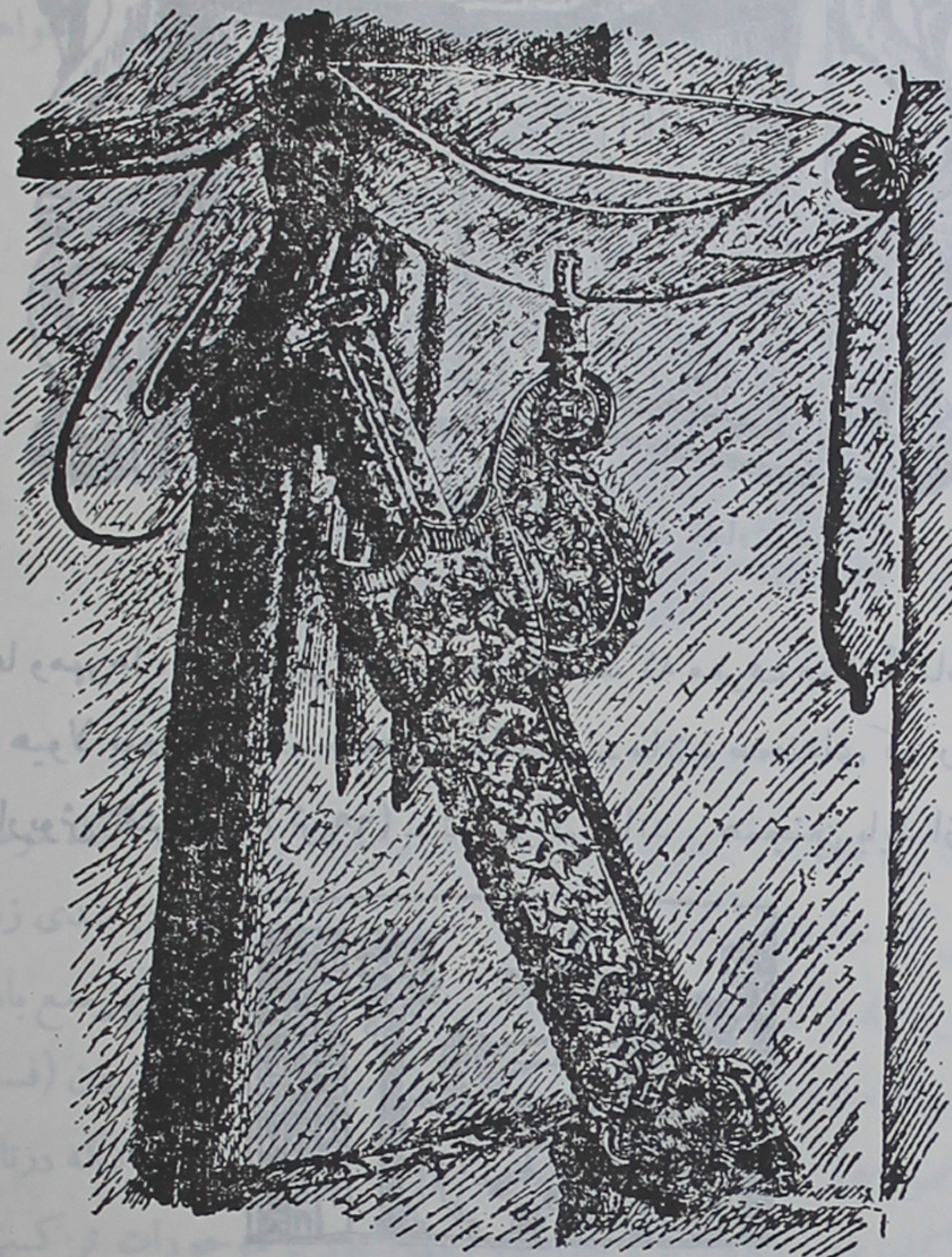
ش٦٨ــ تخت‌جمشید : بشقاب ازسنگ حجاری شده

استوانه‌ها ومهرها ، موضوعاتی را مصورمیساختند که معرف منازعهٔ شاه در جدال با جانوران هیولا بوده ، و یا صحنه‌های شکاررا ــ مانند صحنه‌ای که روی استوانهٔ مشهور داریوش نقش شده (ش٦٩) ــ تصویر کرده‌اند . همچنین باید از حکاکان



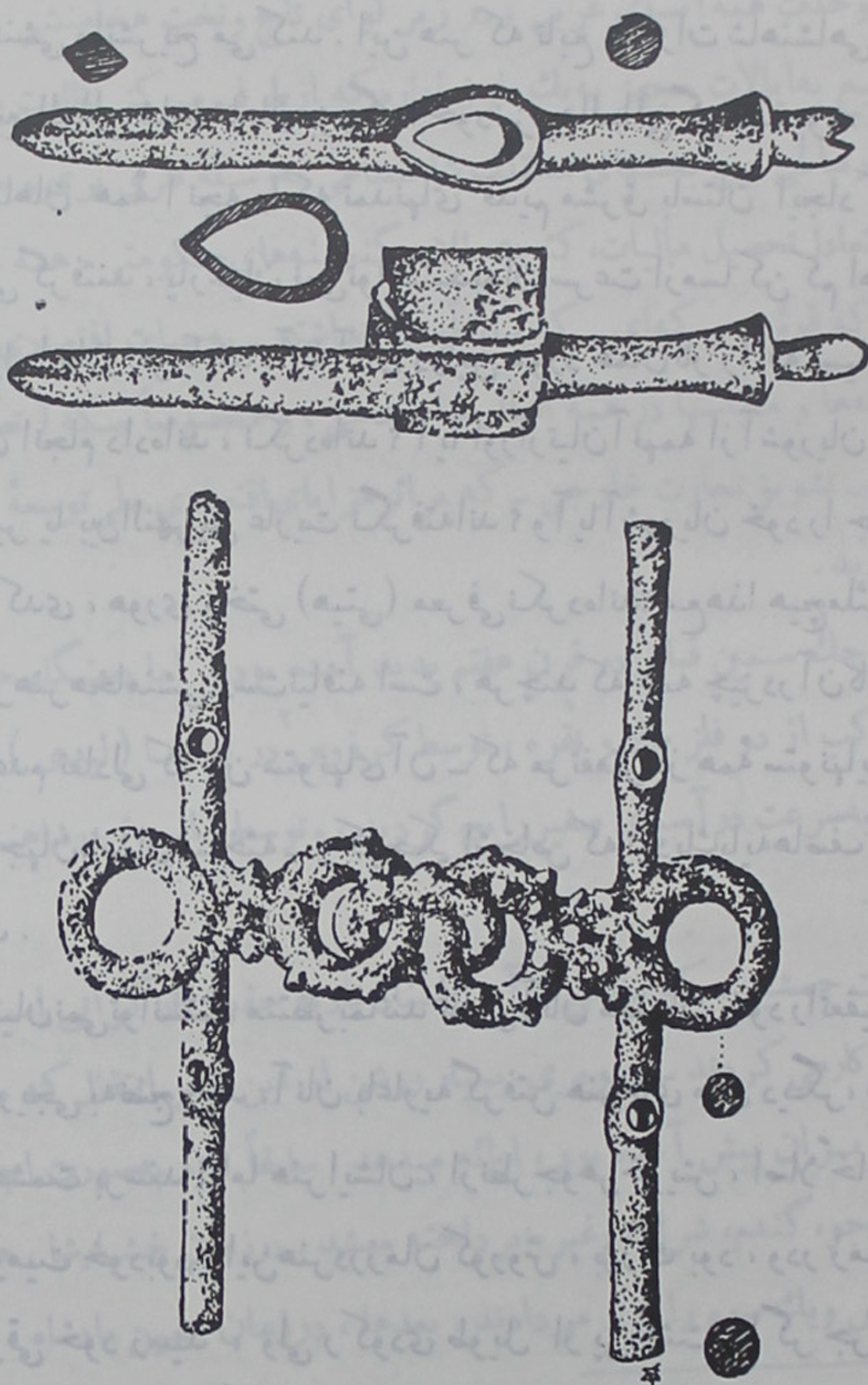
ش ٦٩ ــ مهر استوانه‌یی داریوش

مسکوکات صادراتی شاهنشاه که همواره شاه را به‌صورت کماندار مجسم می کردند ، و نقش سکهٔ حکام ایالات غربی که گاهی درزمرهٔ شاهکارهای حقیقی به‌شمار میروند (تص ۵۸) باید یاد کنیم . اسلحه ، مخصوصاً اسلحهٔ تجملی ، با گرانبهاترین قطعات سکایی که از مقابر سلطنتی روسیهٔ جنوبی خارج شده ، معادل است ، هم از حیث‌کار هنرمندان ، و هم از حیث موضوعاتی که در آنها به کار رفته . بدین وجه ، غلاف



ش ۷۰ ــ نقش برجستهٔ تخت‌جمشید : شمشیر یك صاحب‌منصب مادی

شمشیری کوتاه ـ که محتملاً ازفلزی گرانبها بود ـ که یکی ازصاحب منصبان شاهی ازمردم ماد بدان مسلح است ودرنقش برجستهٔ داریوش (تص۴۲) مجسم شده ، دارای تزیینی است که بدون شک ملهم از بهترین سنن هنرسکایی است ، کـه ـ چنانکه می‌دانیم ـ یکی از عناصر مشکلهٔ هنر ماد را تشکیل میداده است (ش۷۰) . نیز در



ش۷۱ـ تخت‌جمشید : تبرجنگی و دهنهٔ مفرغی

تخت جمشید ، تبری جنگی و یك دهنهٔ شکسته که برای تعلیم دادن اسبان وحشی به کار می‌رفته ، پیدا شده که بدون شك متعلق به‌نگهبانان شاهی بوده‌است(ش۷۱).

« فرمان بنای کاخ » نه‌همان برای اطلاع در بارهٔ شوش ارزش دارد ، بلکه همچنین کاری را که درتخت جمشید و هگمتانه (همدان) انجام شده ، و نیزهمهٔ هنر رسمی هخامنشی راتشریح می کند . این هنر که تابع مقدرات شاهنشاهی است ، در پایتختهای بین‌المللی شاهنشاهان بزرگ ، خودنیزبین‌المللی گردیده بود . درحقیقت، اگر شاهنشاهان همهٔ آنچه را که تمدنهای قدیم مشرق باستان ایجاد کرده بود ، به‌عاریت نمی گرفتند ، پارسیان نمی‌توانستندبدان سرعت ازمساکن کم اهمیت خود به‌کاخها نزول اجلال فرمایند .آیا آنان دراین مورد همان‌کار را که بسیاری ازملل قبل‌ازایشان انجام داده‌اند ، نکرده‌اند ؟ آیا اورارتیان آنهمه ازآشوریان وتمدنهای آسیای صغیر یا بین‌النهرین عاریت نگرفته‌اند ؟ وآیاآشوریان خودرا جانشین هنر شومری ـ اکدی ، هوری وختی (هیتی) معرفی‌نکرده‌اند؟ مع‌هذا هیچ‌ملتی به‌شکوه وجلالی‌نظیرهنرهخامنشی دست‌نیافته است ، هرچند که همه چیزدرآن‌کامل نیست ، و با وجود عدم تعادلی که بین ستونهای آن ــ که مرتفعتر از همهٔ ستونهایی است که معماری درجهان‌باستان‌شناخته ــ و کوچکی‌اشخاص که نزدیك‌پایه‌هاصف کشیده‌اند، مشهود است .

پارسیان‌نمی‌توانستند منتظربمانند تاهنرآنان مقدرات خودراتعقیب کند ، و با تکامل تدریجی به‌نضج رسد .آنان باعاریه گرفتن هنرهای ملل دیگر، میتوانستند به‌شکوه وحشمت برسند ؛ اما هنرایشان ، ازنظرجوهرخویش ، اصلاً خاطی وحامل نطفهٔ محکومیت خودبود . این‌هنردرزمان کوروش ، بزرگ بود ، ودر زمان داریوش به ذروهٔ ترقی خود رسید ، ولی رکودی طویل از پی‌داشت . اگر جریانات عصر خشیارشا واردشیر را کناربگذاریم ، هنرمزبور تاپایان عهد هخامنشی لایتغیرماند ،

و آن زمانی که آتش مشتعل اسکندر عالیترین جلوات وی را طعمهٔ نیستی کرد ، به‌غایت خود رسیده بود .

حیات اقتصادی و اجتماعی

تحقیق وحدت همهٔ آسیای غربی[1] ، در زیر لوای تاج وتخت هخامنشی ، تقسیم این عرصهٔ وسیع به‌ایالات مجهز به‌یك طرز اداره که ازطرف مرکز نظارت میشد ، ایجاد وسایط ارتباطی بین بخشهای مختلف شاهنشاهی به‌وسیلهٔ طرق بری و بحری ، دستگاه کاملاً متعادل تحصیل مالیات، کثرت طلا در گنجینه‌های حکومتی ، همه عوامل نیرومندی بود که قوهٔ محرکه‌ای - که سابقاً وجود نداشته - به‌حیات اقتصادی ایران داد . دخول وزنه‌ها و مقیاسها در همهٔ اقطار شاهنشاهی ، و مخصوصاً سکه (تص ۵۸ الف تاج) موجب تشویق تجارت خارجی - که براثر مزایای اقتصادی ملی توسعهٔ بسیار یافته بود - گردید .

سکهٔ کوچك سیمین قبلاً در قرن هفتم پدید آمده بود . اما دستگاه حقیقی مسکوکات ، مرکب از دو فلز طلا و نقره ، توسط کرزوس[2] در لودیا (لیدی) رواج یافته بود ، وآن به‌سرعت در آسیای صغیر رایج گردید ، وتوسط داریوش درشاهنشاهی وی پذیرفته شد .

الواح تخت جمشید - که بخشی ازآنها اسناد تأدیهٔ حقوق کارگرانی است که در ساختمان قصر کار می کردند - تصویری بسیار روشن از این عصر انتقال که براثر ادخال سکه در ایران پیش آمده بود ، ارائه میدهد . سابقاً مزد به‌صورت اجناس از قبیل گوشت ، جو، گندم، شراب وغیره پرداخته میشد . درزمان خشیارشا ، هنوز دوسوم مزدرا جنس ویك سوم را پول می‌دادند . بعدها ، درزمان همین پادشاه ، مزد

۱- درمتن فرانسوی : آسیای‌مقدم ۲- Crésus پادشاه لودیا ؛ رك : ص۸۴ (م.)

جنسی فقط به‌یك سوم تقلیل یافت . بنابراین تقریباً نیم قرن لازم بود بگذرد تاسکه جانشین محصول گردد ، وطرز جدید غلبه کند ، هرچند ازاوایل بعض معاملات تماماً با پول صورت می گرفته است .

در همهٔ ممالك به‌کارهای عام‌المنفعه ـ که استعداد تولیدی‌را افزون میکرد ـ اقدام نمودند . حفرقنوات زیرزمینی ، که در نجدایران و بعض نواحی کم آب دارای اهمیت اساسی است ،کاری است که درزمان شاهان هخامنشی تحقق یافت . باید قبول کرد که در آن‌زمان، درشاهنشاهی به‌خشك کردن باتلاقها میپرداختند، زیرایونانیان این کار را در همان عصر انجام می‌دادند . فلاحت توسعه یافت ، و براثر جنگها ، خارجیان نباتات سودمند ایران را شناختند و در کشور خود کاشتند . در درجهٔ اول آنها اسپست قرار داشت که به‌وفور در دره‌های ماد به‌عمل می‌آمد ، و خوراك عالی اسبان به‌شمار میرفت . جنگهای مادی آنرا برای تغذیهٔ سواره نظام پارس به‌یونان برد ، و مردم آن کشورکاشت آنرا اقتباس کردند . در نتیجهٔ همان جنگها خروس ، کبوتر سفید و طاوس ـ که بومی آسیا هستند ـ به‌اروپا حمل شدند .

داریوش شخصاً به کاشت درختان و استعمال انواع جدید علاقمند بود . نامه‌ای قابل توجه از او در دست است که به‌حاکم گداتس[1] فرستاده شده است . وی در این نامه دستور می‌دهد که در آسیای صغیر و روسیه ، گیاهان و درختان شرقی را بکارند . شاه می‌نویسد : « من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم به‌وسیلهٔ انتقال وکاشت درختان میوه دار در آن سوی فرات ، در بخش علیای آسیا ، تقدیر می کنم . . . » این امر مربوط به‌تمایل یك والی برای ارضاء هوس پادشاه نیست ، بلکه کاملاً وابسته به‌سیاست اقتصادیی است که دولت ایران ـ برای حداکثرتوسعهٔ کاشت نباتاتی که‌استعمال آنها وضع‌زندگانی اتباع شاهنشاهی رابهترمی‌ساخت ـ به‌کار

۱ـ Godatès

می‌برد. بدین وجه، می‌توان دریافت که ایرانیان کوشیدند در دمشق قسمی مو ـ که در دربار آنان بسیار مورد توجه بود ـ بکارند، و همچنین نخستین درختان پستهٔ حلب توسط آنان وارد شد. قریب به‌همین‌عهداست که در یونان فندق معروف به‌پنت[1] پیدا شد. هخامنشیان بودند که کنجد را به‌مصر، و برنج را به‌بین‌النهرین بردند، و اگر پادشاهان یونانی چنین سیاستی را بسیار اعمال می کردند، آنهم به‌تقلید شاهان پارس بوده است.

ایرانیان که چنین‌علاقه‌ای شدید به کشت و ورز نشان می‌دادند، نمی‌توانستند از مسأله‌ای مهم مانند استفاده از جنگلها غافل بمانند. محققاً در اینجا نمی‌توان از استفادهٔ علمی سخن راند، بلکه باید گفت که نوعی مقررات دراین باب وجود داشته است. ما دیده‌ایم که درختان سدر لبنان و چوب ارز مخصوصاً برای احتیاجات دربار، مورداستفاده بوده‌اند. چوب راهم درساختمان منازل به‌کارمیبردند وهم درساختن کشتیها، گردونه‌های جنگی، ارابه‌های حمل و نقل، اسلحه وابزار جنگی. آسیای صغیر، اقریطش[2]، جزیرهٔ قبرس، لبنان و هند، مراکزمهم برش چوب بودند.

در شاهنشاهی، علاوه بر چوب، فلزات را هم بسیار استخراج میکردند. قبرس نقره و مس و آهن، و آسیای صغیر مس و نقره تهیه میکرد. همان مواد درفلسطین(ادوم[3]) به‌دست می آمد. مس و آهن همچنین‌ازلبنان ودره‌های علیای‌دجله وفرات صادر می‌شد. در ناحیهٔ کرمان طلا ونقره استخراج می گردید. سیستان از جهت قلع مشهور بود. قفقاز جنوبی برای نقره وآهنش شهرت داشت. دو فلزاخیر را از ساحل بحراسود نیز وارد می کردند.

۱ـ Pont کشور باستانی درشمال‌شرقی‌آسیای صغیر، درکنار Pont - Euxin (م.)

۲ـ Crète

۳ـ Edom

فعالیت مشاغل، بر اثر اعمال بزرگی که سلاطین به‌منظور زیبا کردن پایتختهای خود انجام می‌دادند، به‌وجهی قابل‌توجه افزون گردید؛ و «فرمان بنای کاخ شوش» به‌تنهایی به‌ما می‌فهماند که سنگهای ساختمان را در کوههای عیلام استخراج میکردند، و لاجورد را ـ که محتملاً از بدخشان می‌آمد ـ به‌کار میبردند و نیز پیروزه وعقیق ـ که در معادن خراسان استخراج میشد ـ مورد استعمال بود.

شکار و مخصوصاً صید ماهی درعهد باستان نقشی مهمتر از ایام ما داشته است. بخشی بزرگ از جمعیت دنیای قدیم، غنی و فقیر، از نان، ماهی، اندکی روغن و شراب تغذیه می کردند. نقاط ماهیگیری خلیج فارس، دجله وفرات، انواع ماهی شور، خشك یا در آب نمك خیسانده را درخمره‌ها به‌نقاط بعید صادر می کردند، و ما ازقول هرودتوس میدانیم که قسمتی‌ازخراج شاهنشاهی که کشور مصرمی‌پرداخت به‌صورت محصولات صیادی بود.

ملك بزرگ مبنای محصول فلاحتی درعصر هخامنشی بوده است، وآن توسط رعایای وابسته به‌زمین ـ که باخودزمین خرید وفروش میشدند ـ وهمچنین به‌وسیلهٔ غلامانی که‌براثر فتوحات همراه می‌آوردند،کاشت می‌شد. فلاحت کلید صنعت کشور ایران بود و به‌منزلهٔ مشغولیت طبیعی مرد آزاد تلقی می‌شد. ملك کوچك وجود داشت، اما محتملاً نسبت به‌املاك بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند، کم اهمیت مینمود. این‌نوع املاك کوچك مخصوصاً درفارس، کشورملت مخدوم ـ که از مالیات و عوارض معاف بود و دهقانان آن آزاد و مالك زمین بودند ـ وجود داشت. گندم وجو، مو وزیتون‌کاشته میشد؛ گاو، گوسفند، بز وحیوانات مرکوب، خر، استر و اسب را تربیت می کردند. تربیت زنبور عسل بسیارعمل میشد، وعسل دراین عهدبجای شکر به‌کار میرفت.

درشهرها به‌توسعهٔ صنعت آغاز کردند، بدون‌آنکه املاك‌بزرگ مصنوعات‌خود

را که به‌دست رعایای کارگر ساخته می‌شد ، ترك کنند . در وهلهٔ اول این مصنوعات عبارت بوداز لباس ، نیم‌تنه ، شلوار ، کفش ؛ همچنین اثاثهٔ خانه ، که گاهی آنها را بسیار مجلل می‌ساختند و برای استفادهٔ اغنیایی به‌کار میرفت که لوازم سفرهٔ طلا ، نقره و مفرغ استعمال می کردند . این لوازم که بافلزات گرانبهاساخته میشد ، برای ایشان سرمایهٔ ذخیره‌ای محسوب میگردید. زنان خودرا باجواهر زینت میدادند ، وهمه قسم موادتزیینی رابه‌کارمیبردند . درخانه‌های کم اهمیت ، بعض مصنوعات سفالین (ش۷۲) به‌جای ظروف فلزی به‌کارمیرفت.




ش۷۲ــ تخت‌جمشید ، ظروف سفالین عهدهخامنشی

همچنین باید یادآوری کنیم که با توسعهٔ تجارت جهانی، سطح زندگی به‌طور محسوسی در ایران عهد هخامنشی بالا میرفت ، ومخصوصاً در بابل ، به قول اقتصادیون ، سطح زندگی بالاتر از یونان بود .

از زمان ایجاد شاهنشاهی ، جهان درعصر اقتصادی مساعدی قدم گذاشته بود . روابط تجارتی بین‌نواحیی که سابقاً وجودنداشته ـ مثلاً بین بابل ویونان ـ ایجادشد وتوسعه یافت . براثراحتیاج به‌محصول ، نرخ منافع (بهره) ، مانندبهای جنس افزوده شد ، به‌استثنای اجناسی که حمل آنها مشکل بود مانند گاو . بعکس بهای زمین در ایران و یونان پایین آمد .

اروپای جنوبی داخل روابط اقتصادی بیش از پیش محکم با آسیای غربی

گردید . سابقاً ، تجارت مستقیم، از حدودی که درهزارهٔ دوم ق. م. صورت میگرفته
به‌ندرت تجاوز مینمود . در زمان هخامنشیان ، بیشتر بر اثر ادخال مسکوکات ، هم
تجارت برّی و هم تجارت بحری به‌نواحی بسیار بعید کشیده شد . این عهد از جهت
یك سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ شایان توجه است . چنانکه دیده‌ایم ،
اسکیلاکس[1] از مردم کاریاندا[2] به‌امر داریوش به‌مسافرتی اقدام کرد که دو سال و نیم
طول کشید ، واز دهانهٔ رودسندتا مصر سفر کرد . یك فرمانده ایرانی ، بنام ستاسپه[3]
در قرن پنجم ق. م. با کشتی تاماوراء ستونهای هر کولس[4] (جبل طارق) پیش‌راند .
ملاحان یونانی ، فنیقی و عرب ارتباط بین هند ، خلیج فارس ، بابل ، مصر و بنادر
بحرالروم را تأمین می کردند . تجارت جهانی بیش از پیش به‌نقاط دورتر کشانیده
می‌شد و تا نواحی دانوب و رن[5] رسیده بود ، و سکه‌های مکشوف در گنجینه‌ها
وسعت آنرا نشان میدهد . حتی هندوستان و سراندیب در این عهد ، ادویه مانند
پوستهای نباتات معطر وفلفل صادر می کرد . خمره‌هایی که دژ آنها شراب ، روغن ،
دارو و عسل حمل می‌شد ـ و دلیل روابط تجارتی با غرب می‌باشد ـ در خود ایران
به‌دست آمده است . اشیاء مفرغی ، ظروف ، لوازم سفره ، وسایل آرایش ومخصوصاً
قزنقفلی شعبهٔ دیگر مبادلات آن عهد را تشکیل میدهد ، و در این موردکارخانه‌های
شرقی جانشین کارخانه‌های اروپایی گردید . اجناس تجملی هنوز متعدد وفراوان بود:
مهره‌های شیشه‌یی ازمصر، انگشتریهای شیشه‌یی وعنبرازشمال، منسوجات قرنطش[6] ،
ملطیه ، وقرطاجنه ، سپرهای آتیکی[7] و شمشیرهای پنتی[8]. بسیاری از هنرمندان و
پیشه‌وران مورد احتیاج بودند ، و ما از روی « فرمان بنای کاخ » میدانیم که سالها
طول می کشید تا این مردان تعهدات مهم خود را در کاخهای شوش و تخت جمشید

۱ـ Scylax ۲ـ Caryande (Caryanda ت. ا.) ۳ـ Sataspès ۴ـ Colonnes d'Hercule (Pillars of Hercules ت. ا.) ۵ـ Rhin (Rhine ت. ا.) ۶ـ Corinthe (Corinth ت. ا.) ۷ـ Attique (Attic ت. ا.) ۸ـ Pont (Pontus ت. ا.)

ایفا کنند.

حجم تجارت در قرنهای ششم و پنجم ق. م. از همهٔ آنچه مشرق قدیم از حیث مواد تحقق داده بود تجاوز کرد، اما امتیاز آن از این جهت است که بعوض اشیاء تجملی اعصار قبلی، معاملات مخصوصاً مربوط به‌محصولاتی است که مورد استعمال یومیه ـ لوازم خانه و البسهٔ ارزان ـ است. بدین وجه، صنعتی که تازه پا به‌عرصهٔ ظهور نهاده بود، بیش از پیش در دسترس همهٔ طبقات افراد شاهنشاهی قرار گرفت. بعکس تقاضای فلزات خام تقریباً هیچ افزوده نگردید، و به‌نظر میرسد که این صنایع محلی بسیار توسعه یافته بوده است.[۱]

همواره بر اثر ورود مسکوکات، تجارت داخلی شاید سریعتر از تجارت خارجی توسعه می‌یافت، هرچند که وی به‌مانعی مهم از جانب اقتصاد شدید املاک بزرگ ایالات وحتی ممالکی که جزو شاهنشاهی بودند، برمیخورد. همچنین سکه فعالیت بانکها را توسعه داد. در بین‌النهرین فعالیت مزبور بیشتر در هزارهٔ دوم ق. م. مجری بود، اما مهاجمات بزرگ آغاز عهد آهن، عدم امنیت جاده‌ها و اغتشاشات، کارها را بطیء کرد. شاهنشاهی پارسی برای بانکها امکاناتی به‌وجود آورد که هرگز در سابق وجود نداشت. اعمال بانکی تا آن زمان فقط توسط امرا یا روحانیان انجام میگرفت، و ندرةً افراد عادی می‌توانستند بدان کار بپردازند. در زمان هخامنشیان، بانکهای حقیقی خصوصی تأسیس شد که اسناد و مدارک آنها ـ مانند مدارک بانک اخلاف اژیبی[۲] ازمردم بابل ـ به‌دست آمده است. بعض دانشمندان نام مذکور را با یعقوب[۳] ـ یکی از افراد بنی‌اسرائیل که در زمرهٔ جامعهٔ یهودیانی بود که نفی‌بلد شده بودند ـ یکی

۱ـ در ت. ا. بجای عبارت اخیر چنین آمده : قابل توجه است که در نیمهٔ قرن ششم ق. م. تخفیفی در بهای فلزات خام ایجاد شد : این تخفیف قیمت، قسمتی مربوط به‌روشهای اقتصادی ذوب فلزات، و قسمت دیگر مربوط به امنیت کامل، و در نتیجه کمی هزینهٔ حمل و نقل بود (A. T. Olmstead, History of the Persian Empire, p. 82)

۲ـ Egibi

۳ـ Jacob

میدانند . تأسیس این بانك به‌قرن هفتم ق . م . میرسد . این بانك امور رهنی ، اعتبار متحرك وامانات را انجام میداد .

سرمایهٔ آن درمورد منازل ، مزارع ، غلامان ، چهارپایان ، کشتیهای مختص حمل مال‌التجاره به کار می‌رفت . این بانک از عملیات مربوط به‌حساب جاری و استعمال چك اطلاع داشت . بانك دیگر متعلق به‌موراشی[۱] ازمردم نیپور[۲] و جدیدتر از بانک نخستین بود . این بانك وجه مال التجاره را اخذ می کرد ، قنوات را حفر می‌نمود ، و آب را بـه کشاورزان می‌فروخت ، و انحصارات از قبیل انحصار فقاع (آب جو) یـا صیادی را ـ که بـا اخذ منافع واگذار می کرد ـ تأمین می‌نمود . مؤسسات مشابهی، به‌تقلید بانکهای شرقی دریونان ـ مخصوصاً درمعابد دلس[۳]، المفیا[۴]، دلفس[۵] ـ ایجاد شد .

ساختمان جاده‌ها به‌همان نسبت که برامنیت می‌افزود، سرعت حمل‌و نقل را نیزتأمین میکرد . در این عصریك قسم جاده سازی توسعه یافت ، وآن عبارت بود از سنگ‌فرش کردن قسمتهای نرمتر جاده‌ها ؛ وحتی ساختن رد چرخ درجاده‌ها مصنوعاً برای وسایل نقلیهٔ چرخ دار معمول گردید . از قرن چهارم ، اختراع کفشکی برای چارپایان بار کش، به‌منظور حمایت سم آنها درجاده‌های سخت ، صورت گرفت وآنرا با مس ، پوستین یا موی اسب می‌ساختند . نعل حقیقی اسب فقط درقرن دوم یا اول ق . م . اختراع گـردید . سفینه سازان کشتیهایی به‌سبکهای تازه بیرون دادند که می‌توانستند از۶۰ تا ۸۰ میل دریایی در روز حر کت کنند . در آن زمان کشتیهایی وجودداشت که از۲۰۰ تا۳۰۰ تن[۶] ظرفیت داشتند ، ومعمولاً ۱۰۰ تا۲۰۰ تن ظرفیت کشتیهایی بود که در شطوط بزرگ مانند نیل ، دجله وفرات رفت وآمد میکردند .

۱ـ Murashshi ۲ ـ Nippur ۳ ـ Delos ۴ ـ Olympie (Olympia ت . ا .)
۵ـ Delphes (Delphi ت . ا .) ۶ـ ت . ا . : ۲۰۰ تا ۵۰۰ تن

هم در آن عهد ساختن بنادر را بارصیف آغاز کردند ، علایم بحری را مورد مطالعه قرار دادند ، اسناد و مدارکی برای کشتیها مرتب ساختند و تخصص را در خدمات بحری مراعات میکردند .

عهد هخامنشی نخستین قدمها را در تنظیم اقتصاد ملی برداشت . دولت مالیاتی وضع کرد که از املاک، مزارع ، باغها، احشام و معادن گرفته میشد . نوعی مالیات متعلق به‌زمین وجود داشت که کاملاً شبیه به‌مالیات برمصنوعات صنعتی بود . عوارضی بر رصیفهای بنادر ـ کاملاً مانند مالیات و عوارض تجارت در کشور و عشریهٔ بازار ها ـ وضع کرده بودند . مالیاتی که توسط عمال جمع آوری میشد ، در صندوقهای ایالات گرد می‌آمد و سپس به‌خزانه ارسال میگردید . این وجوه صرف مخارج دربار، ادارات وقشون میشد ، اما احتیاجات اقتصادی ـ به‌استثنای آنچه که مربوط به‌ساختن جاده‌ها و قنواتی که مربوط به مقاصد نظامی و اداری بود ـ کمتر مورد توجه رهبران قرار میگرفت . درمرکز شاهنشاهی، دولتها و معابد به‌منزلهٔ مراکز اقتصادی به‌کار خود ادامه می‌دادند ، اما چون انحصار از دست آنها خارج شده‌بود ، قدرتشان محدود بود . معهذا دولت به‌طبقهٔ کارگر علاقمند بود ، و تا آنجا که اصول آن عهد اجازه میداد ، کارومزد افراد طبقهٔ مذکور را تنظیم کرد . محققاً نباید توقع داشت که قوانینی در موردکارگران اجرا شده‌باشد ، اما نشانه‌هایی از اقدامات مربوط به‌امور اجتماعی درالواح گنجینهٔ تخت‌جمشید منعکس است . در آنجا مزد هر طبقه از کارگران دقیقاً تعیین‌شده ، و مزد یك کودك ، یك‌زن ، یك مزدور یا پیشه‌ور متخصص مشخص شده است . از این حد هم پیشتر رفته‌اند : به‌منظور احتراز از تقلب ، معادل پولی همهٔ محصولاتی را که به‌منزلهٔ مزد جنسی تأدیه میشده ذکر کرده‌اند ، و ما بدین وجه میدانیم که یك خمره شراب یك « شکل »[1] (تقریباً یك دلار) ، و یك گوسفند سه

۱ـ Shekel

« شکل » ارزش داشته است . حتی مزد روحانیانی که در خدمت دین بودند تثبیت شده : بدین وجه ، مزد یك مغ مأمور تهیهٔ هوم و مشروبات ، بالغ بر دوازده خمرهٔ شراب درسال بود .

درآن عهد میبایست مراکزی برای جمع‌آوری عمله وجود داشته باشد ، زیرا درالواح تخت‌جمشید ذکرشده که‌کارگران ازهمهٔ اقطارشاهنشاهی می‌آمدند. این الواح در تکمیل مطالب « فرمان » شوش ، میرسانند که تشکیلاتی شاهنشاهی برای تنظیم امور وجود داشته‌است . به‌علت کثرت کارهای مذکور ، این تشکیلات میبایست ، در تمام ممالك شاهنشاهی شعبه داشته‌باشد . ساختمان شهرها ، کارهای مربوط به‌دربار ، ومخصوصاً ادارهٔ تجارت شاهنشاهی وجهانی‌موجب رفت‌وآمد بسیار افراد خارجی در قسمتهای مختلف ایران میشد . ایرانیان از این تحولات خارج نماندند ، والواح بابلی، که هرگز نامهای ایرانیان‌را پیش‌ازسال ۵۲۱ ق.م . دربابل ذکرنمی کنند ، ازاین تاریخ به‌بعد ، اسامی ایشان‌را که روز بروز در تزاید بود یاد میکنند ، تاآنجا که میتوان این‌جنبش‌را به‌یك مهاجمهٔ حقیقی ملت مخدوم تعبیر کرد . شاهنشاهی‌با ادارهٔ خود ، قشون‌خود ، ایرانیان‌را مجبور کرد که از انزوا در داخل نجد ایران بدرآیند ، و درهمهٔ آسیای غربی پخش‌شوند .

جانشینان داریوش[1]

سلطنت داریوش ذروهٔ اوج قدرت شاهنشاهی و همچنین تمدن هخامنشی‌بود . مدتی‌قریب به‌یك قرن و نیم ، شاهنشاهی منحصراً برشالده‌ای که کوروش طرح و داریوش بنا کرده‌بود ، زندگی‌میکرد . ازآن‌پس نیز همان‌روش را جداً ادامه داد ،

۱ــ در ت.ا. این‌قسمت در ذیل فصلی جداگانه (فصل چهارم) به‌عنوان « هخامنشیان متأخر » آمده‌است .

اما توقف درحیات یك ملت معادل محکومیت اوست . قطع پیشرفت وترقی، و گاهی فقدان وسایل دفاع. از آنچه که دومؤسس مذکور کسب کرده بودند ، ملّت‌را به‌انهدام میکشاند . محققاست که شاهنشاهی‌هنوز ادوار خوشبختی وسعادت و حتی‌توسعه در پیش‌داشت ، وملت‌ایران آنرا مدیون چندشخصیت نادروبافراست ـ که تخت‌داریوش را اشغال کردند ـ و مخصوصاً بازی‌ماهرانهٔ سیاست شاهنشاهی، بود . اما این منافع موقت به‌دست نمی‌آمد مگربرای‌آنکه سقوط حکومت مزبوررا درسراشیبی‌تسریع کند . پس‌ازشکست خشیارشا دریونان، ومدتی‌بیش‌ازیك‌قرن ، هیچیك‌ازشاهنشاهان بشخصه ، سپاه خودرا مانند کوروش وداریوش رهبری نمی کردند . رقابتها، توطئه‌ها و نزاعها در اطراف تاج و تخت ، کشتار اعضای خاندان شاهی که بر اثرجلوس هر پادشاهی به‌تخت‌سلطنت روی میداد، افراد این‌خاندان‌راچنان فصد کرد که‌به‌عنوان جانشین پسر اردشیر سوم ، جز خویشاوندی دور ، داریوش سوم کدمان [۱] ـ برای ادامهٔ سلطنت خاندانی که ایران را مافوق همهٔ ملل جهان قرار داده‌بود ـ کسی را پیدا نکردند .

فتوحات پرولولهٔ اسکندر تنها مدیون هنر نظامی وی ، یا شجاعت سربازان مقدونی ، و حتی فکر محرك آزاد کردن یونانیان از یوغ ایرانیان نبود . سلاطین هخامنشی ، جانشینان داریوش ، در تسخیرمجدد جهان توسط پادشاه مقدونی ، خود عاملی‌مهم به‌شمار میروند . آنان ، براثرخود پرستی و فقدان روشن بینی و عدم شمّ سیاسی‌وملی ، تاحدی موجبات شکست خویش‌را فراهم آوردند وعامل انحطاط خود گشتند . سرنوشت ملت ایران‌چنان اقتضا کرد که‌چون درمیان شاهزادگان پارسی یك تن پیدا شد که از دیگران در جرأت و رفعت شأن برتربود ـ چنانکه درمورد کوروش جوان چنین‌است ـ نهضت وی تقریباً در هنگام عزیمت درهم شکسته شد .

۱- Codoman

هیچیك از کسانی که پس‌ازخشیارشا درشوش سلطنت کردند، ازسیاست جوانمردانهٔ کوروش یاسیاست محکم وتوأم باپیش‌بینی داریوش‌نمیتوانستند الهام‌بگیرند. آنان برای تأمین ارتباط بین‌ملت مخدوم وملل متعددی که درزمرهٔ اتباع شاهنشاهی‌وارد شده‌بودند ، کوششی به‌عمل‌نمی‌آوردند ، جز قدرت‌تسلط چیزی راجستجونمیکردند ، وطلای خودرا درخدمت‌فساد وخیانت به‌کارمیبردند. اصولی که شالدهٔبنای‌شاهنشاهی بود منحرف ومنهدم گردید. شاهنشاهی برسرپا بود وبه‌نظرمیرسید که ازهمه وقت مستحکم‌تراست، اما در داخل وی قوای انحلال به‌کارافتاده‌بود. تا وقتی که تهدیدی جدی درخارج ایجاد نشد ، و تا زمانی که وی میتوانست در لحظات مشکل به‌وسیلهٔ طلای خود از خویش دفاع نماید ، زنده ماند و چنین وانمود کرد که دارای قدرتی مشابه با قدرتی است که در آغاز تأسیس شاهنشاهی داشته‌است. مع‌هذا ، دربرابر دیدگان خیرهٔ جهانیان متحیر ، وی تحت نخستین ضربات متعرضی مصمم ، منهدم گردید. ملت ایران که باعلاقه دوقاید‌نخستین‌خودرا پیروی کرد، قوای‌ملتی‌جوان را حفظ نمود ، و هنوز شایستهٔ فتوحات بزرگ بود ، اما پیشوایانی که قابل رهبری وی به‌سوی مقدرات جدید باشند ، نیافت. سقوط شاهنشاهی‌برای ملت‌ایران‌آسیبی شدیدبود ، مع‌هذا توانست بدون گسیختگی ، وباسربلند کردن‌تدریجی ، رو به‌ترقی گذارد و بزودی نشان دهد که چگونه ملتی مغلوب می‌تواند از راه صلح برغالب پیروز گردد.

خشیارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق. م.)

خشیارشا ، که داریوش او را جانشین خود معرفی کرده بود ، پس‌از دوازده سال نیابت‌سلطنت دربابل، به‌تخت شاهنشاهی‌جلوس کرد. یکی‌ازنخستین‌اندیشه‌های وی جلوگیری ازشورش مصربود که درزمان پدرش آغازشده‌بود. براثراقدام شدید

خشیارشا ، ملت مصر کینهٔ خودرا فزو برده منتظر انتقام ماند . وی باهمان خشونت ضدبابل ـ که آن‌هم عصیان کرده‌بود ـ اقدام نمود و دستورداد دیوارهای استحکامات شهرمزبوررا خراب کنند ، معابدآنرا ویران سازند ، و مجسمهٔ زرین خدای بعل[۱] را ذوب نمایند . از این زمان ، وی عنوان « شاه بابل » را ترك گفت ، و به‌عنوان « شاه پارسیان و مادها » اکتفا کرد . از این پس ، اطمینان شاه فقط به‌ملت مخدوم بود .

آرامش شاهنشاهی مستقر گردید . خشیارشا ، که بیشتر به‌زندگانی مجلل دربارخود تمایل‌داشت ، وخودرا به‌ساختن کاخهاوابنیه مشغول‌میکرد ، درصدد ادامهٔ جنگ برنیامد . مع‌هذا تقدیر برای او سرنوشتی دیگر پیش‌آورد . این پادشاه که تحت‌تأثیراشخاص قرارمیگرفت ، تسلیم‌فشاری که ازجانب‌طرفداران‌جنگ‌وتبعیدیان اثینه (آتن) وارد می‌آمد شد ، و علی‌رغم تمایل خود ، تصمیم گرفت سیاست پدر را تعقیب کند ، وبنابراین دستگاه مهیب‌جنگیی‌را که توسط داریوش ساخته شده‌بود ، به‌کارانداخت . چهل‌وشش ملت قشون اورا تشکیل می‌دادند ، وبیست‌ونه فرمانده ـ که همه پارسی‌بودند ـ براین‌سپاهیان ریاست داشتند . مادها و بابلیان فقط دارای مشاغل‌فرعی‌بودند . خشیارشا ، دررأس سپاهیان خود ، به‌سوی یونان حرکت کرد ، وتصمیم داشت که ازراه خشکی‌حمله کند ، نه‌ازراه دریا . فینیقیان درتنگه‌ها[۲] پلی‌از قایق ساختند وسپاهیان ایران‌درمدت هفت‌روز پیاپی‌ازآن عبور کردند ، وشاه‌بزرگ خودرا به‌حمایت بغان سپرد ، شراب پاشیدند ویك‌جام ، یك شمشیر و یك کمان در آب انداختند . تسالیا[۳] ومقدونیه هیچ مقاومتی‌نشان ندادند . یونانیان شمال مطیع شدند . بادرنظر گرفتن ممالك‌آسیا وافریقا ، بیش‌ازنصف‌دنیای یونانی رعیت‌پادشاه بودند . پیشتر ، دموکراتهای اثینه (آتن) تصمیم گرفته‌بودند با ایرانیان اتحادی

۱ـ Bel ۲ـ مراد «داردانل» است (م.) ۳ـ Thessalie (Thessaly ت. ا.)

منعقد کنند، اما وطن‌پرستان مخالفت ورزیدند واتحادیه‌ای به‌ریاست اسبارطه (اسپارت) تشکیل دادند، و بر آن شدند که در تنگهٔ ترموپیل[1] منتظر دشمن بمانند. در این اثنا، جهازات ایرانی که پشتیبان عملیات بود، دچار طوفان گردید، ولی قشون برّی حمله کرد، و در تپه‌ها بامقاومت شجاعانهٔ مشتی یونانی مواجه شد. جنگی خونین که عاقبت آن نامعلوم بود در گرفت، و نزدیك بود به‌عدم موفقیت ایرانیان منجر گردد، ولی بر اثر خیانت[2]، عاقبت آنان پیروز گردیدند. اتیك[3] که سکنهٔ آن آنجارا ترك کرده بودند، تصرف شد. اثینه تسخیر گردید. به‌دفاع اکرپلیس[4] که توسط چند یاغی به‌عمل می‌آمد، بر اثر ایجاد حریقی عام که در آن همه چیز: مردم، معابد، منازل از بین رفتند، خاتمه‌داده‌شد.

اما یونانیان تسلیم نشدند: جهازات آنان در سالامیس[5] متمرکز گردید، و تصمیم گرفتند از برزخ مذکور دفاع کنند. آنجا برابر دیدگان خشیارشا که بر اریکهٔ خود - که بر تپه‌ای مستقر کرده بودند - نشسته بود، جهازات یونانی جهازات شاه بزرگ‌را درهم‌شکستند، و وی یك‌ثلث از سپاهیان خودرا ازدست داد (۴۸۰ ق.م.) مع‌هذا این‌شکست نمی‌توانست چندان اهمیتی برای ایران داشته باشد: قشون وی تقریباً دست ناخورده مانده‌بود، نواحی متصرف تحت تسلط او بود، وتعداد دشمن - که با وجود همهٔ مصایب مقاومت میکرد - اندك و ناچیز بود. اما طبیعت حساس خشیارشا، که شاهد شکست بحریهٔ خود بود، تصمیم به‌بازگشت گرفت. شاهنشاه خیره شد ودستورداد امیرالبحر فینیقی را اعدام کنند، و همین امر باعث گردید که هموطنان امیرالبحرمزبور ایرانیان‌راترك گویند، ومصریان نیزازآنان تقلید کردند.

---

۱ - Thermopyles (Thermopylae ت. ا.)

۲ - مراد خیانت یونانیان است (م.)

۳ - Attique (Attica ت.ا.) ناحیه‌ای دریونان قدیم، در شمال شرقی پلوپونز که اثینه (آتن) پایتخت آن بوده (م.)

۴ - Acropole (Acropolis ت. ا.) قلعهٔ اثینه (آتن) باستان که برصخره‌ای به‌ارتفاع ۱۵۰ گام بناشده بود (م.)

۵ - Salamine (Salamis ت. ا.)

خشیارشا ماردنیوس[1] را در یونان گذاشت ، وخود به‌سوی آسیا حرکت کرد .

فرمانده مزبور تصمیم گرفت طرز محاربه را عوض کند . وی با اثینه (آتن) وارد مذاکرات شد و پیشنهاد اتحاد ، استقلال و پرداخت خسارات داد . مساعی وی بی‌نتیجه ماند ، واو به‌حمله پرداخت و مجدداً به‌آتیك و اثینه هجوم برد ، و همهٔ آنچه را که ازسال گذشته بجا مانده بود ، آتش زد ودور شد . عاقبت متحدان موفق شدند قشونی ترتیب دهند که محجوبانه به‌سوی دشمن حرکت کرد . تلاقی فریقین در پلاته[2] صورت گرفت (۴۷۹ ق.م.) . ماردنیوس خطایی بزرگ مرتکب شد : او بشخصه وارد میدان کارزار گردید و کشته‌شد . قشون او که فرمانده خودرا ازدست داده‌بود ، ترك مخاصمه کرد . فتح مزبوردر نظر یونانیان کامل بود ، اما برای ایرانیان ــ حتی پس‌از سالامیس ــ این پیروزی نمی‌توانست قاطع باشد ، زیرا دوثلث قشون آنان در آسیا بکرمانده‌بود . امابدبختی‌دراین‌بود که درهمان‌روزجنگ پلاته ، جهازات‌جدید یونانی‌به کشتیهای ایرانی که به‌میکال[3] قریب شامس[4] پناه برده بودند ، حمله کرد ، وآنهارا دچارحریق نمود ، و درنتیجه جنگ به‌شکست ایرانیان منجر شد .

دربرابراین شکست ، قسمتی‌از ایونیان به‌اتحادیهٔ یونانیان ــ که پیشرفتهای خودرا از حدود جنگ تدافعی به‌عملیات تهاجمی کشانده بودند ــ ملحق گردیدند . اثینه (آتن) دررأس‌اتحادیهٔ دلس[5] قرار گرفت. هریك ازمتحدان‌مبلغی‌برای‌تسلیحات وادامهٔ جنگ تأدیه میکرد . عاقبت درسواحل اوریمدن[6] یونانیان فتحی تازه کردند (۴۶۶ق . م .) ، وبراثر آن ایرانیان را ازهمهٔ متصرفاتی که داریوش درماوراء آسیای صغیر برای آنان گذاشته‌بود ، محروم کردند . ضعف‌خشیارشا، برای‌شاهنشاهی گران تمام‌شد : اروپا آسیا را قطعاً به‌عقب تنگه‌ها راند .

۱- Mardonius ۲- Platée (Plataea .ا .ت) ۳- Mycale ۴- Samos
۵- Delos ۶- Eurymédon

غلبهٔ یونان کوچك برسپاه عظیم شاهنشاهی ایران ، درنظر اول تعجب آوراست، اما بامطالعهٔ دقیق میتوان به‌علل آن پی برد . محقق است که ارزش جنگی سربازیونانی موردشك نیست ، اما فرماندهان آن غالباً بی کفایت ، غیرمصمم ، و ناشایسته برای رهبری دسته‌های تحت‌فرمان‌خود بودند .

شکستهای ایرانیان ناشی از اشتباهات نظامی و سیاسی خود آنان بود . نظم قشون ایران بهیچوجه خوب نبود . صدها هزار مرد که تشکیل این سپاه عظیم‌را می‌دادند ، براساس تجهیزات تسلیحاتی ایرانیان جمع آوری نشده بودند ، بلکه بر مبانیی که خودآنان دارا بودند ، مجهز گردیده بودند . خوراك برای تغذیهٔ آنان عملاً وجود نداشت . سپاهیان شاه میبایست از نواحی‌اشغالی غذای خود را به‌دست آورند ، و این امربرای چنین‌سپاهی بزرگ غیرممکن بود . از سوی دیگر، تعداد بسیاری ازافراد جهازات‌ایران ایونی‌بودند ، ویونانیان‌آسیا درچنین‌جنگی‌میبایست با برادران اروپایی خود متحد گردند . بالاتراز همه ما باعدم لیاقت فرماندهی عالی تصادف می کنیم ، وازاطمینان مبالغه‌آمیزمشاوران‌پادشاه ـ که خود اونیزسست‌رأی بود ـ دچارشگفتی میشویم .

این‌بدبختیها خشیارشا را به‌خشم‌آورد و وی هر گونه امید انتقام را از دست داد ، و دیگراز پایتختهای خودبیرون نیامد . در تخت جمشید ـ مانند شوش ـ او کارهای ناتمام پدررا به‌اتمام رسانید ، وازایجاد ساختمانهای‌تازه‌ای که در آنها تکبر بی‌اندازهٔ استبداد وی به‌سبکی‌نزدیك به‌خارق‌العاده تجلی‌میکرد لذت میبرد . تاریخ جدید میکوشد برای‌پسر‌داریوش تجدید اعتبار کند . میتوان قبول کرد که روایات یونانی‌ـ که تنها منابع ما دراین خصوص هستند ـ به‌وجهی غیر قابل اجتناب دربارهٔ مخرب‌اثینه(آتن)اغراق گفته‌باشند ، وممکن‌است که شکستهای‌مذکورنزدمعاصران او کمتر اهمیت داشته باشد تا نزد اخلاف ؛ هرچند قرینه‌ای در دستست که این

جنگها به‌شدت در کشوروی تأثیر کرده‌بود ، زیرا درمدتی قریب ده سال همهٔ کارهای تخت‌جمشید ، توسط این بانی‌عالی‌مقام ، متوقف‌ماند . کتیبه‌های وی که در این‌اواخر درتخت جمشید کشف‌شده ، اورا به‌عنوانی جدید یاد می کنند ، ووی‌را نه‌تنهامدافع آیین‌رسمی، بلکه‌مبلّغ آن معرفی‌مینمایند . محققاً خشیارشا مصروبابل‌رافتح کرد ، وباهمهٔ وزنهٔ قدرت مهیب‌خود براین ملل باستانی‌فشاروارد‌آورد . اما اونمیتوانست بفهمد که هنگام تغییر روش نسبت به‌ملل مغلوب صراحةً فرا رسیده‌است . وی میبایست این ادعای ملت مخدوم را ــ که باید بر دیگران به‌نام قدرت تامهٔ خود حکومت کند ــ ترک گوید . ایرانیان که تازه از دورهٔ صباوت بیرون آمده بودند ، وبرمللی که دارای تمدنهای بسیار کهن بودند ، فرمان میراندند ، میبایست آنها را بیشتر در ادارهٔ امور شاهنشاهی شر کت دهند ؛ اما بهیچوجه این کار را نکردند . خشیارشا ، محاط در میان درباریان و خواجه سرایانی که بیش از پیش بر او تسلط می‌یافتند ، زندگانی‌خودرا به‌وجهی‌اسف‌آور به‌پایان رسانید ، و درکاخ مجلل خود کشته شد (٤٦٥ ق . م .) .

اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ ق . م .)

جلوس پسرخشیارشا ــ که مردی ضعیف بود ــ برتخت سلطنت با عصیان برادرش ، شهربان ایالت بلخ ، آغازشد . این اغتشاش بزودی سر کوب گردید ، وبر اثرآن همهٔ برادران‌شاه جدید به‌قتل رسیدند . مصرنیز یاغی شد ، اما این‌بار اثینه (آتن) ــ که درجستجوی گندمی‌بود که به اشکال‌ازراه تنگه‌هامیرسید ــ آنرا تصرف کرد . نخستین عملیات پارسیان ضد مصریان به‌شکست منتهی گردید ، ولی قوای امدادی مهمی‌رسید وعاقبت موجب پیروزی آنان‌شد ، و ایرانیان حتی‌جهازات اثینی (آتنی)راکه‌درمصب‌نیل مجتمع‌بود ، سوختند . درهمان‌زمان ، طلای‌پارسی اسبارطه

(اسپارت)را ضد اثینه برانگیخت. اثینه ، دراوج قدرت خود، ضربتی حساس خورد ـ ولی بزودی آنرا جای دیگر تلافی خواهد کرد ـ و سیاست وی بسرعت رو به‌تنزل گذاشت . بر اثر اقدامات سیمون[۱] اثینه به‌اسبارطه نزدیك شد وبا یاری آن دولت وارد جنگ با ایرانیان گردید[۲] ، و به‌پیشرفتهایی نظیر فتح سالامیس[۳] نایل آمد[٤] . درنتیجهٔ صلحی که پس‌ازاین عملیات پیش‌آمد ، شاه‌بزرگ ناگزیرشد که‌ازشهرهای یونانی ایونیه[٥] ـ که جزواتحادیه بودند ـ صرفنظر کند . سربازان پارسی ازاین‌پس نمیتوانستند ازقزل ایرماق[٦] تجاوز کنند ، واین امر معرف عقب‌نشینی جدید وشدید از جانب شاهنشاهی است ، ولی وی باصرف طلا وایجاد مناقشات بین‌اسبارطه واثینه مجدداً ادارهٔ امور را در دست خود می گیرد .

نیمهٔ قرن پنجم با ظهورپریکلس[۷] یکی ازدرخشان‌ترین اعصارتاریخ اثینه است . این مملکت کوچك ، موجد و رهبر اتحادیهٔ قوی دلسی[۸] بود ، وبراثرتجارت وباجی که متحدان وی می‌پرداختند ثروتمند شده ، و در جادهٔ تحولات سیاسی و اجتماعی افتاده وموجب پیروزی‌افکاردموکراتیك گردیده بود . برای‌ایجادکارجهت مزدوران کارهایی‌عظیم ـ ازقبیل دیوارهای طویل ، قورخانه ، معابد، سد، لنگرگاه، حوضچهٔ تخلیهٔ کشتیها ، بنادر ـ انجام داد . تضاد بین این کشور و شاهنشاهی پادشاه بزرگ آشکار است . در کشورشاهنشاهی ، ادارهٔ امور بردوش ملل مغلوب سنگینی می کند ، و شهرهایی که سابقاً سعادتمند بودند ـ مانند بابل ـ در این زمان به‌صورت خرابه در آمدند ، و در کشوری مانند مصر چند شهر براثر حریق منهدم گردیده بودند .

۱ـ Cimon ۲ـ در ت.ا. افزوده شده : سیتیوم Citium محاصره شد ۳ـ Salamine (Salamis ت. ا.) ٤ـ در ت.ا. آمده: عملیات‌جنگی دریایی نزدیك سالامیس درقبرس به‌عمل آمد ٥ـ Ionie (Ionia ت. ا.) ٦ـ Halys ۷ـ Péricles
۸ـ Ligue délienne (Delian league ت. ا.)

در بابل اردشیر سیاست پدر را به کمال تعقیب کرد. اگر چه روحانیان بعل‌مردوك[1] اجازهٔ اجرای مراسم دینی خود را داشتند، اشغال مملکت مزبور به‌دست ایرانیان بشدت تعقیب میشد. پادشاه زمین‌های آن کشور را میان ایرانیان تقسیم کرد، قضاة منحصراً پارسی بودند، همانگونه که همهٔ ادارات دردست پارسیان اداره میشد. هیأت مغان نیز در آنجا اهمیتی یافتند. سکنهٔ محلی در زیر مالیاتها خرد شده، آمادهٔ عصیان دراولین فرصت بودند. آنگاه که شهربان سوریه عصیان کرد، و پس از گرفتار آمدن به‌سهولت مورد عفو ولطف پادشاه قرار گرفت، وضع پیچیده تر شد. ایرانیان علاوه بر آنکه سرحدهای غربی را ازدست دادند، قسمتی ازثغورشرقی نیزازدست آنان خارج شد. نخستین علایم انحطاط مخفیانه ـ اما به‌صورت اعلام‌خطر ـ تجلی میکند. شاهنشاهی درنظر یونانیان، پس‌ازپیشرفتهایی که متحدان کرده‌اند، دیگر دشمنی موحش و مهیب به‌شمار نمیرود، و نویسنده‌ای مانند اوریپیدس[2]، که حالت روحی عصر خود را منعکس میسازد، میگوید: «آسیا حکم بردهٔ اروپا را دارد». وضع از نیم‌قرن به‌این طرف تغییر یافته است.

اردشیر، درتعقیب سیاست کوروش وداریوش، به‌عزرا[3] اجازه دادبه‌بیت‌المقدس برود، و هزار وپانصد خانوادهٔ یهودی را که در قدیم نفی بلد شده بودند با خویش همراه برد، اما نفاقی که بین ایشان و هم کیشانشان ـ که هرگز فلسطین را ترك نگفته بودند ـ ایجاد شد، شاه را وادار کرد اقدامات احتیاطی به‌عمل آورد، و حتی نحمیا[4] ـ ساقی و معتمد خود ـ را فرستاد تا به‌مناقشات این مملکت خاتمه دهد. اردشیر نسبت به‌جامعهٔ یهود به‌نظر خیرخواهی می‌نگریست به‌شرطی که رؤسای مسئول آنان به‌قدرت سلطنتی وفادار بمانند، عزرا، به‌منزلهٔ یکی از موجدان

۱ـ Bel-Marduk ۲ ـ Eurypide (Euripides .ت .ا) ۳ـ Ezdras (Ezra .ت .ا)
۴ـ Néhémie (Nehemiah .ت .ا)

بزرگ یهودیت ، برای جامعهٔ خود قوانینی ترتیب داد ، و براثر سیاست روشن‌بین خویش ـ که هرگز از اطاعت قدرت سیاسی پارس سرپیچی نکرد ـ به‌ملت یهود اجازه داد که وضع خود را جبران کند . در سال ٤٤٥ ق . م . معبد و دیوارهای بیت‌المقدس مجدداً ساخته و روحانی بزرگ به‌عنوان رئیس بیت‌المقدس و یهودیه شناخته شد .

اردشیر هرگز سپاهیان خود را شخصاً رهبری نمیکرد . وی در اواخر ایام زندگی خود ، حتی به‌امور یونان ـ که برای اعتبار شاهنشاهی دارای اهمیت حیاتی بود - توجهی نداشت . بنایی که داریوش برافراشته بود ، به‌تدریج و تقریباً به‌نهجی غیر محسوس ، شکاف بر می‌داشت .

مع‌هذا در زمان سلطنت اردشیر ، قرابت حقیقی فرهنگی بین ایران و یونان برقرار شد ، و این قرابت موجب گردید بعض تحولات در کارهای هنری زمان وی ایجاد شود . مورخان ودانشمندان یونانی درمصر ، بابل و ایران مسافرت میکردند وتاریخ ، مذاهب و علوم شرقی را فرامی گرفتند ومی‌شناسانیدند . این دوره عصری است که هرودتوس[1] کتاب « گردش جهان » خود را تألیف کرد ، و تصور می‌رود که ذی مقراطیس[2] اگر با دانشمندان بابل تماس نداشت ، نمی‌توانست فرضیهٔ آتم خود را پدید آورد .

دو جهان (شرق و غرب) در صدد مبادلهٔ معارف بودند ؛ و اروپا در حالی که به‌مخالفت آسیا برخاست ـ با وجودجنگها ، آشوبها وامراض ساری که شرق و غرب هردو را مبتلی کرده بود ـ ذخایری را که قارهٔ اخیر در طی قرون گردآورده بود ، اخذ و اقتباس کرد .

۱ـ Hérodote (Herodotus ت. ا.)

۲ـ Démocrite (Democritus ت. ا.)

داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۵ ق . م .)

سراسر سلطنت این پادشاه مصروف انواع توطئه و فساد میشد و طلای ایران برای اغوای آتن ضد اسپارت ، در جنگهای پلوپونزی[۱] به‌کارمیرفت . این امر تاحدی به‌منزلهٔ سیاست پیشرفت برای شاهنشاهی وانتقام جنگهای مادی[۲] تلقی میشد . عصیان شهربان ساردس[۳] که اثینه از او حمایت می کرد ، موجب گردید که اسبارطه جانب شاه بزرگ را بگیرد ، پادشاه از تیسافرن[۴] - که در میان سیاستمداران ایرانی لایقتر و کم وسواس‌تر از همه بود- خواست تا شورش مزبور را درهم شکند . وی اغتشاش‌را با کومك سربازان مزدور یونانی از بین برد ، اما پسر شهربان عاصی جنگ پدر را دنبال کرد . پادشاه ، پس از آنکه با اسبارطه معاهده‌ای منعقد و امضا کرد ، با اثینه به‌جنگ پرداخت ، و مجدداً چند شهر یونانی را به‌تصرف در آورد ، و اهالی آنها را ملزم کرد پادگان های ایرانی را بپذیرند وخراج های معوق را بپردازند . اندکی بعد، با عقد معاهده‌ای جدید ، سلطنت شاه بزرگ بریونانیان آسیا شناخته شد . اسبارطه وضع ممتاز خود را از دست داد ، اما به‌پاداش آن طلا گرفت .

عصیانی در ماد ایجاد شد ، و متعاقب آن آشوبی در مصر پدید آمد . معبد یهودان را خراب کردند ، دولت ایران جرأت نداشت تهییج سکنهٔ بومی را فرو - نشاند . جهازات ایران در پلوپونز شکستهایی خوردند ، و با وجود اینکه پادشاه برای تعویض آنها وجوهی اختصاص داد ، نتوانستند ازادامهٔ پیشرفتهای اثینه (آتن) جلوگیری کنند . بهر حال ، بار دیگر ، اسبارطه با کومك ایران ، توانست تنگه‌ها را محاصره کند، واثینه - که از گندم آن نواحی محروم مانده بود- مجبور به‌تسلیم گردید . باز طلا پیروز شد .

۱- Guerre du Péloponèse (Peloponnesian war ت. ا.) ۲- Guerres médiques (Median wars ت. ا.) ۳- Sardes ۴- Tissapherne (Tissaphernes ت. ا.)

کاخ و دربار ـ که در آن خانوادهٔ شاهی در معرض تفرقه و گسیختگی قرار داشت ـ منظری درست ازسیاست خارجی بود . ملکه‌پروشات[۱] ازپسرخود کوروش ـ دربرابرولیعهد رسمی ـ حمایت میکرد ، وبرای او حکومت ایالات لودیه (لیدی) ، فریگیای‌بزرگ[۲] ، وکاپادوکیه[۳] ، وهمچنین فرماندهی‌همهٔ سپاهیان شاهی‌را درآسیای صغیر گرفت. شاهزادهٔ جوان که برچنین‌نیرویی‌فرمانروایی‌داشت، اگرفرصتی‌مساعد پیش‌می‌آمد ، دروضعی بود که میتوانست برای رسیدن به تاج وتخت سلطنت‌نیروی خود را به‌کاربرد .

داریوش دوم[٤] هرگز پایتختهای خودرا ، برای فرماندهی سپاهیان خویش در جنگها، ترك نگفت ؛ وفقط نزدیك آخرعمر، سفر جنگی ضد کادوسیان[۵] را رهبری کرد ، واندکی‌بعد درگذشت ، وتاج سلطنت را برای فرزند ارشدش- اردشیر دوم- به‌جاگذاشت .

اردشیر دوم (۴۰۵-۳۵۹ ق . م .)

جلوس این پادشاه با سوء قصد نسبت به‌حیات او مشخص‌است . وی ازضربت خنجر برادرخود ـ کوروش ـ درهنگام اجرای مراسم تاجگذاری درمعبدپاسارگاد نجات یافت . شاه براثر مداخلهٔ مادر خود ـ پروشات ـ برادر را عفو کرد ، وحتی اجازه دادبه‌ایالت خود ـ آنجا که همهٔ‌آسیای صغیر با سپاهیانش دراختیار وی‌بود- باز گردد . اندکی‌بعد ، کوروش ضداردشیر قیام ، ودر رأس سپاهی قوی برای بدست آوردن تاج و تخت حرکت کرد . وی در نزدیکی بابل درجنگ ، تقریباً فتح قطعی را به‌دست آورد ، ولی براثر غرور جوانی و بی‌پروایی درست در لحظه‌ای که ضربت

۱ـ Parysatis ۲ـ Grande Phrygie (Greater Phrygia ت. ا.) ۳ـ Cappadoce (Cappadocia ت ا.)
٤ـ در ت. ا. افزوده شده ؛ مانند سلف خود
۵ـ Cadusiens (Cadusians ت. ا.)

سلاح وی بر برادرش پادشاه وارد می‌آمد ، کشته شد . همهٔ گزارشها جرأت خارق‌العادهٔ این شاهزادهٔ جوان را تحسین می کنند . اردشیر فرمان داد جسد او را قطعه قطعه کنند . اگر کوروش به‌تخت سلطنت جلوس میکرد ، شاید میتوانست از انحطاط سلسله جلوگیری کند .

اردشیر به‌ده هزارتن یونانی که جزوقشون برادرمقتولش بودند ، اجازهٔ بازگشت داد . وی با خدعه فرماندهان ایشان را اعدام کرد ، ولی نتوانست از مراجعت آنان به‌یونان ، ازراه ارمنستان ، ممانعت نماید .

ارزش سرباز ایرانی درسیاست شاهنشاهی، دیگر عاملی مهم ـ آن چنانکه در زمان کوروش یا داریوش بود ـ به‌شمار نمیرفت ، بلکه عامل مهم طلا بود ، که سیاستمداران ماهرومهیب شاه بزرگ در به‌کاربردن آن ورزیده بودند . آنان طلا را به‌شکل فواره‌ای مداوم در صندوقهای اثینیان ، اسبارطیان ، یا هر دستهٔ دیگر که به‌وسیلهٔ خدعه میتوانست دشمنی‌را تضعیف کند ، یا اورا به‌اردوی‌شاهی گسیل‌دارد ، میریختند ، درهنگام جلوس اردشیر ، مصر عصیان و اعلام استقلال کرد . شاه برای تصرف مجدد آن فاقد قدرت بود ، هرچند که میدانست اگر مصر از دست برود ، ایالات غربی‌مدتی‌دراز درتصرف اوباقی نخواهدماند . اثینه که ضعیف شده وشکست خورده‌بود دیگرخطری نداشت، اما اسبارطه تحت تأثیرمراجعت ده‌هزارتن ـ که شاه بزرگ نتوانسته بود آنان را از ترک مرکز حقیقی‌مملکت خود ممانعت کند ـ ضد شاهنشاهی اسلحه به‌دست گرفت . اژزیلاس[1] فرمانده بزرگ اسبارطی ، به‌آسیای صغیرحمله برد ، وشهربانها ـ که با یکدیگردرجنگ وجدال‌بودند ـ لیاقت‌متوقف ساختن پیشرفتهای سربازان او را نداشتند . بهرحال ، دراین زمان ، اثینه به‌جانب پادشاه ایران گرایید ، و اژزیلاس دراوج پیشرفت خود ، به‌اسبارطه احضار گردید .

۱- Agésilas

او به‌تلخی گفت که وی از ۱۰٬۰۰۰ تیرانداز پارسی شکست یافت که سرباز نبودند، بلکه تصاویری بودند که بر سکه‌های شاه‌بزرگ منقوش بود (تص ۵۸ الف ـ د). این تصمیم سیاسی فرومایه اندکی بعد منجر به‌شکست جدی اسبارطه و پایان تسلط او بر ایونیه گردید.

هنگامی که دو مدینهٔ بزرگ یونان، که رقبای سنگدل بودند، به اغوای طلای ایران، به‌جان هم افتادند، هردو براثر جنگها تحلیل رفتند. شاهنشاه، از مرکز ایران ـ که هرگز آنرا ترك نمی گفت ـ شرایط «صلح شاه» را اعلام کرد: همهٔ شهرهای ایونیه دردست وی خواهند ماند، و با کسانی که با او مخالفت کنند درخشکی ودریا محاربه خواهد شد. سفرای یونانی، که تصمیم شاه در برابر آنان خوانده شد، سرتعظیم فرود آوردند. آنچه‌را که داریوش وخشیارشا بادستگاه مهیب جنگی خویش نتوانستند به‌دست آورند، سیاست اردشیر دوم با استعمال مفرط طلا به‌انجام رسانید.

یونانیان ایونیه مجدداً رعایای شاه بزرگ شدند. قدرت اثینه، که تحت‌عنوان اتحادیه خراج حقیقی مطالبه میکرد، به پایان رسید. تسلط اسبارطه نیز که‌حمایت وی از ایونیان براثر مالیاتها موحش‌تر شده بود، خاتمه یافت؛ و علاوه براینها در مدینهٔ مذکور مبالغی به‌عنوان هدف نجیبانهٔ استخلاص برادران آسیایی می گرفتند. ایرانیان، مالیاتی‌را که مدتی دراز ازطرف آنان برقرار بود، تثبیت کردند، وآن بسیارسبکتر ازعوارض اثینه و اسبارطه بود. شهرهای ایونیه، که مجدداً در حلقهٔ تجارت شاهنشاهی مجتمع شدند، فعالیت و سعادت قدیم خود را باز یافتند. منافع شاه درهمین‌جا متوقف نشد؛ سیاست وی همواره نزاع دیرین بین اثینه واسبارطه را احیامیکرد. مجادله، که براثرصلحی قطع شده‌بود، مجدداً در گرفت، وهردو کشور رابه‌انهدام کشانید. هنگامی که دورقیب عاقبت عداوت وخصومت را کنار گذاشتند،

تبس[1] تحت حمایت اردشیر، ضد دو دشمن دیروزی ـ که دراین موقع هدفی مشترك داشتند ـ وارد میدان‌شد و آنهارا درهم‌شکست . هلاد[2] قدیم ، به‌ارادهٔ شاه قطعه قطعه و کوفته گردید ، زیرا هیچیك ازاین مدینه‌ها قدرت ایجاد وحدت کشور واستقرار نظم و صلح را نداشت .

درزمانی که قدرت اردشیر به‌نظر میرسید از تنگه‌ها تجاوز کرده ، و دربار شوش فرامین خودرا به‌یونانیان اروپا املا میکرد ، درایالات غربی شاهنشاهی دملی منفجرشد ، وآن عصیان ولاة بود . در زمان آخرین پادشاهان هخامنشی ، از وظیفهٔ «چشمها و گوشهای» شاه ـ که ازعهد داریوش به تفتیش امور حکام موظف بودند ـ جزخاطره‌ای باقی‌نماند . انواع مناصب شهربانان موروثی گردید . بعضی از آنان چندان قوی‌شدند که شاه دیگر نمیتوانست ایشان‌را تحت تفتیش ومراقبت درآورد ، و یا عملیاتی ضدآنان انجام دهد . جمهوری روم نیز با مأموران سنا که به‌تفتیش امور فرماندهان سپاه موظف بودند ، دچار همین مخمصه شد . فرامین قدیم چنان قدرتی به‌فرماندهان سپاههای رومی‌داده‌بود که آنان از تحت نظارت خارج شدند ، و عاقبت خود را نمایندهٔ سنا معرفی کردند ، و بدین وجه ضعف آشکار سنا را به‌ثبوت رسانیدند .

وضع حالت داخلی شاهنشاهی موجب بدبینی ویأس بود . مالیات ، بومیان را خرد میکرد ، وآنان‌را وادار به‌عصیان مینمود . مصراز زمان جلوس اردشیر مستقل گردیده‌بود ، وعملیات پردامنه‌ای که برای تسخیرآن به‌عمل آمد منجربه‌شکست گردید ، وآن کشور دیگرهرگز فتح نشد .

شاهنشاهی به‌تدریج تجزیه میگردید : پس‌ازمصر، قسمتی از قبرس ، و سپس فینیقیه وسوریه ـ یکی‌پس‌از دیگری ـ استقلال خود را اعلام نمودند . شهربانان

1- Thèbes
2- Hellade (Hellas ت. ا.)

یاغی درحالی که شاهد انحطاط دولت شاهنشاهی بودند کشورها را ویران میکردند. جنگ طبقاتی توسط مزدوران گرسنه در گرفت، و آن‌را باخشونت خفه کردند، ولی بر اغتشاشات افزوده شد. آسیا قطعه قطعه گردید: بیثینیه[۱] در دنبال کاریه[۲] استقلال خودرا به‌دست آورد؛ سپس لودیا[۳]، میسیه[۴]، لیکیه[۵]، پیسیدیه[۶]، پامفیلیه[۷]، کیلیکیه[۸] از آنها تقلید کردند. خلاصه همهٔ ممالك مغرب فرات درحال اغتشاش بودند، وضع شاهنشاهی ازپیش آشفته‌تر گردید، وهمهٔ امور آن ـ از جمله وحدت کشور وحیات خودشاه ـ درمعرض خطر بود. شهربانان عاصی سکهٔ طلا ضرب میکردند، واین امر تا آن‌زمان فقط بدشاه بزرگ اختصاص داشته است. شاه با ایالات غربی ـ که درحال اغتشاش بودند ـ ومصر آزاد، نصف درآمد خودرا ازدست داد. اردشیر، که آنهمه موفقیتهای سیاسی دریونان بدست آورده بود، تاج و تخت خود را در معرض انهدام می‌دید. اگر اندکی پیش، به‌نظر میرسید شاهنشاهی وحدت خود را به‌دست آورده، این امرفقط اتفاقی‌بوده، و براثرفقدان پیوستگی شاهنشاهی درآستانهٔ تجزیه بود. مصر که با اسبارطه (اسپارت) و شهربانان یاغی‌متحد شده‌بود، ضد شاه قدم برداشت وسپاهیان وی تحت فرمان تاخس[۹] فرعون به‌سوی سوریه حرکت کرد، و درهمان هنگام داماتس[۱۰] شهربان عاصی از فرات گذشته‌بود. وخامت وضع چندان بود که اردشیر خود فرماندهی عالی‌قشون‌را عهده‌دارشد، زیرا پسرش اخس[۱۱] آن‌شایستگی رانداشت که ازپیشرفت سپاهیان‌مزدوریونانی که درخدمت‌عاصیان‌بودند، جلوگیری کند. شاهنشاهی محکوم به‌نظرمیرسید.

معهذا کشورایران براثر اعراض مصر ـ به‌علت اغتشاشی که ضد تاخس پدید

۱ـ Bithynie (Bithynia ت. ا.) ۲ـ Carie (Caria ت. ا.) ۳ ـ در متن فرانسوی Lysie چاپشده، در ت. ا.: Lydia ۴ـ Mysie (Mysia ت. ا.) ۵ـ Lycie (Lycia ت. ا.) ۶ـ Pisidie (Pisidia ت.ا.) ۷ـ Pamphilie (Pamphilia ت.ا.) ۸ـ Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۹ـ Takhos ۱۰ـ Damatès ۱۱ـ Ochos

آمده‌بود - نجات یافت؛ فرعون متحدان خود را رها کرده، باز گشت. پس از آن شهربان اروآندر[1] تسلیم شد، زیرا شاه اورا عفو کرد و به‌شغل خود باقی گذاشت؛ واین امر ضعف قدرت مرکزی‌را ثابت میکند. مقارن خیانت شهربانان، دسته‌های مسلحی‌پیدا شدند که شهرهارا فدیه می گرفتند؛ مدینه‌های‌دیگر براثر منازعهٔ بین اغنیا وفقرا قطعه قطعه شدند. شهربان یاغی اریوبرزن[2] مورد خیانت پسرخود واقع وبه‌دار آویخته شد. داماتس، درزمان اتحاد شهربانان یاغی به‌قتل رسید. خطری که برای شاهنشاهی‌وجود داشت، به‌همان سرعتی که ظهور کرده‌بود، ازبین رفت؛ اما جنبشها همچنان ادامه یافت تا آنگاه‌که اردشیر - که بعضی اورا ملایم، عادل وسخی، و برخی‌دیگر اورا کم اطمینان، خونریز وتحت نفوذ مادرخویش‌می‌دانند - درگذشت. وی در سراسر سلطنت خود، که نزدیك به‌نیم قرن طول کشید جز یك هدف نداشت، وآن عبارت بود ازحفظ همهٔ ثغورشاهنشاهی‌خود. کوشش وی مافوق قوای او بود.

اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.)

به‌نظر می‌آید که باجلوس‌اردشیر، تقدیر فرصتی‌دیگر به‌ایران برای‌نجات‌وی داد. او محققاً مردی شقی ودارای خویی سبع و وحشی، ولی از سوی دیگر دارای اراده‌ای‌آهنین وشمّ سیاسی‌بود. جلوس وی، ازخون همهٔ برادران و خواهرانش که چندین ده تن‌بودند، سیراب شد. آیا این امر برای کسب مجدد وحدت شاهنشاهی - که ازخطری به‌خطردیگردچارمیشد وراه سراشیبی‌می‌پیمود، وفقط براثر تصادف نجات می‌یافت- زایدبود؟ اردشیر، باثبات‌بسیار، اغتشاش‌کادوسیان[3] وعصیان‌شهربانان را سرکوبی کرد. به‌ائینه (آتن) که بعضی‌از این ولاة را حمایت میکرد، اعلامیهٔ

۱- Aroandre ۲- Ariobarzanes ۳- Cadusiens (Cadusians ت. ا.)

شدیدی صادرنمود ، وآن دولت ازبیم جنگ ، سپاهیان خود را احضار کرد . مساعی شاه مصروف فتح مجدد مصرشد ، اما نخستین اقدامات وی منجر به‌شکست گردید . سیدون[۱] ـ متحد مصر ـ عصیان کرد . پادشاه ، آن ناحیه‌را با هزاران‌تن سکنه‌اش بسوزانید ، وازآن جز خرابه‌ای باقی‌نگذاشت . سفرجنگی جدیدی ضد مصرآغاز شد ، وبا همراهی سپاهیان مزدور یونانی ، فتح قطعی به‌دست‌آمد . فرعون به‌حبشه فرار کرد ، شهرها تسخیرشد و دیوارهای آنها خراب گردید ، معابد غارت شد ، و روحانیان باپرداخت بهایی گزاف آزادی خودراباز خریدند. شاهنشاهی باهمهٔ اکناف واقطارخود ، استقراریافت ، وبه‌نظرمیرسید دراین‌زمان ازهمهٔ ازمنهٔ پس‌ازداریوش قوی‌تر بوده‌است .

یونان از این تجدید قوای ایران متأثر گردید . از مدتی دراز ، افکار وطن پرستان ، از جمله ایسقراطیس[۲] ، هلنیان[۳] را فرا میخواندند و ایشان را به‌اتحاد و محاربه با ایرانیان دعوت میکردند ، و در خطابه‌های خود نغمه‌های جدیدی آغاز مینمودند : هلنیان‌تنها اخلاف یونانیان نیستند ، بلکه همهٔ کسانی که درتمدن‌آنان شریك وسهیم‌اند ، هلنی به‌شمار میروند . محاربه‌ای که آنان توصیه میکردند ، از حدود ملّی وشاهنشاهی‌خارج شده منجربه‌نبرد بین فرهنگها و اصول تمدن گردید . اما یونان که براثر جنگهای طولانی فرسوده شده‌بود ، فاقد نیرویی بود که بتواند وحدت اساسی را برای غزوهٔ جدید تحقق بخشد . مع‌هذا این هدف علی‌رغم یونان ، بااجبار مقدونیه ـ که ملتی‌نیرومند از اعقاب غیرهلنی ، ولی دارای فرهنگ یونانی بود ـ تحقق یافت . از سال ۳۶۰ ق . م . ، مساعی فیلفوس[۴] مقدونی مصروف الحاق نواحی واقع در شمال یونان[۵] : تراکیه[۶] و تسالیه[۷] به کشور خود بود . وی شخصیتی

۱ـ Sidon ۲ـ Isocrate (Isocrates ت. ا.) ۳ـ Hellènes ، یونانیان خود را بدین نام میخواندند (م.) ۴ـ Philippe (Philip ت. ا.) ۵ـ در ت.ا. : درشمال پلوپونز Peloponnese ۶ـ Thrace ۷ـ Thessalie (Thessaly ت. ا.)

مسلط درمیان یونانیان محسوب میشد ، واورا به‌عنوان پیشوایی که غزوات ضد آسیا ـ که سعادتمندتر از اروپا بود و در آن قاره بربریان[۱] از یونانیان غنی‌تر بودند ـ تلقی می کردند .

اما فیلفوس مردی محتاط بود ، و می‌دید که اردشیر مجدداً مصر را فتح کرده ، ترجیح داد که دشمن را گمراه کند ، و باب معامله را با ایران ـ که در آن همهٔ اغتشاشات حتی اغتشاش قبرس ، سرکوب شده بود ـ مفتوح کرد .

در اثینه ، دموستنس[۲] به‌شدت ضد سیاست طرفداری مقدونیه مبارزه میکرد ، و بعکس ، نجات کشور خود را در اتحاد با پادشاه بزرگ می‌دید ، و چون او را ملامت می کردند که به‌یونانیان آسیا خیانت می کند ، این حقیقت تلخ را درجواب می گفت : « آیا حقیقةً به‌این یونانیان آسیا علاقمندیم ؟ آیا هریك از فرماندهان اثینی (آتنی) شرکت « خیرخواهانهٔ » خویش را تحمیل نمیکنند ؟ » سفارتی از اثینه به‌شوش‌فرستاده شد ، واتحادی منعقد گردید . چون امنیت و آرامش درسرحد اُثینه برقرار گردید ، شاه قشونی فرستاد تا فیلفوس را به‌خارج پرینتوس[۳] براند . تنها خطری که این اتحاد ممکن بود داشته باشد ، متوجه مقدونیه بود . فیلفوس تصمیم گرفت کار را ـ ولو با اعمال زور باشد ـ با یونانیان یکسره کند . او به‌یاری پسرش اسکندر بر اثینه و متحدانش غلبه کرد ، و پیروزی قطعی به‌دست آورد ، و به استقلال یونان خاتمه داد (۳۳۸ ق . م .) . در همان سال اردشیر مسموم گردید : قاتل با معدوم کردن شاه ، ضربت کشنده‌ای به‌شاهنشاهی واردآورد ، و آن دیری نپایید .

اگر ایرانیان عهد هخامنشی را به‌صورت فاتحانی تصور کنیم که خود را

۱ـBarbares دراصطلاح یونانیانBarbaros به‌همهٔ خارجیانی که دارای‌تمدنی‌پست‌تر ازخودآنان بودند ، اطلاق میشد (م.) ۲ـ Démosthène (Demosthenes ت. ا.) ۳- Périnthe (Perinthus ت. ا.)

به‌ملل تابعه تحمیل می کردند ، و از آنان فقط اطاعت کور کورانه نسبت به‌قدرت فاتح می‌خواستند ، درست و عادلانه نیست . راست است که در لفاف سیاست آنان استعمار ، میل به‌قدرت و تسلط ، نگاهداری ملل تابعه درحال اطاعت ، مستتر بود . در زمان ایشان جهان به‌دو گروه بسیار متباین تقسیم شده بود : شاهنشاهی ایران ، و یونان . هریك از آن دو زندگانیی داشت که تمدن و اقتصاد آن متعادل بود و هریك مایل بود که طریقهٔ زندگی خود را در بقیهٔ بلاد جهان انتشار دهد . هخامنشیان نخستین کسانی بودند که وحدت ایران را تحقق بخشیدند ، همچنانکه آنان نخستین پادشاهانی بودند که وحدت عالم شرقی را ، و به‌عبارت دیگر ، جهان متمدن را ـ که عناصر مختلف آنرا تحت یك نظارت سیاسی که هیچگاه سابقه نداشت بهم مرتبط ساختند ـ تأمین کردند . ملت ایران که با وجود اختلاف نژادی ، پا به‌منصهٔ ظهور گذاشت ، از هرج و مرج زبانها و تمدنها فاتح بیرون آمد . ایرانیان نه‌تنها شاهنشاهیی جهانی تأسیس کردند ، بلکه به‌ایجاد تمدنی جهانی ـ که منطقهٔ نفوذ آن وسیع بود ـ موفق آمدند .

تشکیل این شاهنشاهی را به‌صورت ترکیب ، نباید علامت تدنی آن دانست ، زیرا تمدنهای بزرگ دیگر مثلاً روم هم چنین راهی را تعقیب کردند . ایرانیان همچنانکه در ادارهٔ ممالك توفیق یافتند ، در اقتصاد و تجارت نیز موفق آمدند . تحقیقات جدید ثابت می کند که ممالك دور دست که براثر توسعهٔ کشور هخامنشی بدان پیوسته بودند ، تحت نفوذ خیرخواهانهٔ هخامنشیان عمیقاً تحول یافتند ، مثلاً خوارزم و دیگر مستملکات شرقی درمدت سه قرن و نیم ازصلح برخوردار بودند ، و این حادثه‌ای نادر در تاریخ نواحی شرقی در این عصر به‌شمار می‌رود . در این مدت ، ناحیهٔ مذکور به‌توسعهٔ حقیقی از لحاظ عمران و فلاحت مشغول بود . در همان عهد ، طرز آبیاری به‌وسیلهٔ قنوات زیر زمینی ـ ازجمله در واحه‌های جنوبی

مصر ـ معمول گردید . هنرهخامنشی به نواحیی بسیار دورتر از سرحدهای ایران رسید : نفوذ آنرا در مصر ، قبرس ، سواحل بحراسود ، و مخصوصاً در سکاییان[۱] می‌توان دید . هخامنشیان محیطی مساعد برای توسعهٔ علم به‌وجود آوردند ، و ما می‌دانیم که در زمان داریوش منجمی بزرگ از مردم بابل بنام نبوریمانو[۲] در بارهٔ خسوفهای ماه مطالعاتی به‌عمل آورد ، وموفق به‌محاسباتی دقیقتر ازمحاسبات بطلمیوس[۳] و کپرنیکوس[۴] گردید . نیز میتوان از منجم دیگر بنام کیدینو[۵] از مردم سیپار[۶] نام برد ، که در حدود اواخر عهد شاهنشاهی تقدّم اعتدالین را کشف کرد ، و موفق به‌محاسبهٔ صحیح طول سال گردید ، و در محاسبهٔ او فقط هفت دقیقه و شانزده ثانیه اشتباه دیده می‌شود .

هخامنشیان وطن پرستی شدید را کنار گذاشتند ، و به‌عنوان نوعی امتیاز جهت مصالح شاهنشاهی ، زبانی غربی ـ یعنی آرامی ـ را به‌منزلهٔ زبان رسمی مملکت وارد کردند ، و الفبای آنرا پذیرفتند . بعلاوه این زبان را به‌هند بردند ، و در آنجا نیز تحت نفوذ زبان مزبور ، خرشتی[۷] ـ قدیمترین الفبای هندی که شناخته شده ـ توسعه یافت . در هند هم هنر و معماری هخامنشی آثار خود را باقی گذاشته است : حفریاتی که در پتنه[۸] به‌عمل آمده ، آشکار کرده که کاخهایی که در زمان سلسلهٔ موریا[۹] ساخته شده ، تجدید مطلعی ازطرح کاخهای تخت جمشید است . سنن هندی یادگارهای بانیان ایرانی را ـ که در تخیّل عامه منظرهٔ تیتانها[۱۰] را به‌خود گرفته ـ حفظ کرده‌اند و این امر وجود آثار نفوذ هخامنشی را در هنر موریا و همچنین در

۱ـ Scythes (Scythian ت. ا.) ۲ـ Nabu-ri-mannu ۳ـ Ptolémée (Ptolemy ت.ا.) ٤ـ Copernic (Copernicus ت.ا.) ٥ـ Kidinnu ٦ـ Sippar ۷ـ Kharoshti ۸ـ Patna ۹ـ Maurya ۱۰ـ Titans در اساطیر یونانی پسران آسمان و زمین‌اند . آنان ضدخدایان عصیان کردند و خواستند با انباشتن کوهها بر روی یکدیگر به‌آسمان حمله برند ، ولی ژوپیتر آنانرا با صاعقه بسوخت . در ادبیات این هیاکل برای مساعی کسانی که به‌کارهای ناممکن دست می‌یازند به‌عنوان مثل به‌کار رود (م.)

گنداره[۱] می‌رساند.

علاوه براین، دانشمندان معتقدند که از تماس بین زبان پارسی و زبان اقوام جدید مجاور درهٔ سند، «برای محاورهٔ فاتحان و مغلوبان، یك قسم لهجهٔ مخلوط به‌سبك زبان اردو» ایجاد شد.

هخامنشیان که در امور دینی با دیدهٔ اغماض می‌نگریستند، و خود آنان هم به‌توحید متمایل بودند، عملاً به‌اقوام موحد ـ که در رأس آنها یهودیان بودند ـ توجه داشتند. اگر دین، جامعه، وحتی دولت یهود توانست پایدار بماند و بعدها پیشرو مسیحیت گردد، تا حد بسیار مدیون سیاست خیرخواهانهٔ ایران هخامنشی است. دین هخامنشی در خارج ایران هم بی‌تأثیر نبوده است. دانشمندان بر آنند که دخول آیین اناهیته[۲] (ناهید) به‌وسیلهٔ اردشیر دوم صورت گرفته است، و پرستش پیکرهای او درمعابد شوش، تخت جمشید، هگمتانه (همدان)، بابل، دمشق، ساردس[۳] و بلخ، می‌بایست به‌اتحاد همهٔ اقوام شاهنشاهی تحت یك آیین مشترك ـ که آثار آن مدتی دراز در میان ملل آسیای صغیر زنده ماند ـ یاری کرده باشد.

از سوی دیگر، دین هخامنشی از شمال غربی تجاوز کرده به کاپادوکیه[۴] و سپس به کیلیکیه[۵] ـ که در آنجا دزدان دریایی آیین میترا[۶] (مهر) را پذیرفتند ـ نفوذ کرد.

آیین اخیر، بعدها درمیان سپاهیان رومی دین غالب به‌شمار میرفته، علاوه براین اعتقاد قدیم سامی به‌نوعی بقای بعد ازمرگ، توسط ایرانیان به‌اعتقاد ابدیت تبدیل شد[۷]، وآن درمعتقدات یهودی نفوذ نمود، وآیین زرتشت به‌وسیلهٔ این مصفاة

---

۱ ـ Gandhara ۲ ـ Anahita ۳ ـ Sardes (Sardis ت. ا.) ۴ ـ Cappadoce (Cappadocia ت.ا.) ۵ ـ Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۶ ـ Mithra ۷ ـ رك. مقالهٔ مترجم: هورقلیا، درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۳:۱ ص۲۷ـ۲۸ (م.)

در حکمت الهی مسیحی تأثیر کرد .

هخامنشیان از لحاظ فرهنگ مادی و معتقدات دینی و فرهنگ معنوی نخستین کسانی بودند که صور و افکار را بین شرق و غرب مبادله کردند . آنان تقریب این دو جهان را با تمدنهای آنها تحقق دادند ، و بدین وجه برای آینده ، طریقی را که جهان ایرانی میبایست در آن راه سپر گردد ، هموار کردند .



پاسارگاد : آرامگاه کوروش

فصل چهارم *

غرب ضد شرق و عکس‌العمل مشرق

پایان شاهنشاهی هخامنشی

اسکندر کبیر

قتل اردشیر سوم ، صفحهٔ شطرنج سیاست جهان‌را ، درزمانی که نیروی جدید-مقدونیه - دست به‌بازی می‌یازید ، سرنگون کرد . در مقابل ایران ، که پادشاه جوان آن ملعبهٔ خواجگان‌مقتدراست ، فیلفوس برتخت سلطنت نشسته، واتحادیه‌ای شامل یونان‌متحد به‌وجودآورده ، و سپاه نیرومند مقدونیه را که متکی به‌جهازات یونانی‌است، مجهز کرده‌است . خود او نیز ، بزودی براثرضربهٔ دشنهٔ یاغیان - که دربارشوش در آن بی‌دخالت نبود - ازپادرآمد ، وپسرش اسکندرجانشین‌او گردید . اسکندربا تهورجوانی‌خود ،کاری‌را که پدرآغاز کرده‌بود ، دنبال نمود .

برتخت شاهنشاهی ایران ، پسر اردشیر مسموم شد و در گذشت ، و یکی از خویشاوندان اوبه‌نام داریوش سوم کدمان[1] جانشین‌وی گردید . این‌مرد متهوّر، اگر برای نخستین‌بار در تاریخ کشور خویش ، رقیبی- که شامل همهٔ یونانیان متفق بود- نداشت ، شاید میتوانست مملکت خودرا نجات دهد . محقق‌است که یونان به‌اجبار متفق شده‌بود ، ولی‌نابغه‌ای درراس جنگجویان مقدونی خود ، آنرا رهبری‌میکرد .

---

* در ت. ا. : فصل پنجم

۱- Darius III Codoman

خطای بزرگ کدمان آن بود که براثر غرور سلطنت مقتدر خویش ، اسکندر جوان‌را خوارشمرد ، و ارزش قوای او را اندك پنداشت .

محاربه‌ای که بین‌طرفین درمیگیرد ، درمثلثی‌وسیع - شامل‌شاهنشاهی‌پارسی یونان که از چند مدینه مشکل‌است ، وحکومت جوان مقدونی - محدود میباشد . ایران هنوزهمهٔ منابع خود را در دست دارد . محقق است که در موارد متعدد ، وی ضعف خودرا به‌دنیا نشان‌داده‌است ، ازجمله هنگامی که سرداران وی نتوانستند از مراجعت کسنفون[1] و ده هزارسرباز یونانی وی‌جلوگیری کنند ، یا آژزیلاس[2] را از تسخیر همهٔ آسیای صغیر - تقریباً - تا رود قزل ایرماق[3] مانع آیند ؛ بدبختیهای متعددی که درجنگهای مصر گریبانگیروی شد ، وشکستهای آن درقبرس حیثیّت سپاهیان‌وی را درنزد دشمنان تضعیف کرد . گاهی‌اتفاق می‌افتاد که پادشاهی مقتدر بود ، ولی‌طرزاستفاده ازسپاهیان خودرا نمیدانست ، وتصمیمات‌او بطیء بود واجرای اوامرش به‌موانع برخورد میکرد . اگردر گذشته ، شاهنشاهی‌ایران درمحاربهٔ خود بایونان پیشرفتی داشت ، بخش اعظم آن مدیون نفاق بین یونانیان بود . از دیرباز به‌این طرف ، شجاعت مزدوران یونانی و تجربهٔ فرماندهان آنان ، نقش مهمی‌را در فتوحات ایفا میکردند . با هریك ازاین‌فرماندهان ، یکی‌ازنجبای ایرانی که سمت ریاست عالیه براو داشت - هرچند که غالباً کارشناس نبود - همراه میشد ، واختلافات ناشیه موجب تضعیف عمل می گردید . تسلط پارسیان در غالب نواحی شاهنشاهی قابل تحمل بود ؛ روش حکومت مزجی بود از « روش قدرت و حسن نیت » . کمتر تصورمی‌رفت که روزی ایران بتواند یونان را تصرف کند . از سوی دیگرایران ، غالباً برای دفاع ، وسایل لایتناهی داشت ، و مساعی اسکندر در راه تسخیر آن سهل نمی‌نمود .

۱- Xénophon ۲- Agésilas ۳- Halys

یونان بین دو جریان افکار تقسیم شده بود: طبق عقیدهٔ بعضی، اطاعت و تبعیت یونانیان آسیا به‌شاه بزرگ، به‌منزلهٔ تحقیر و توهینی برای اینان ـ که در نظر ایشان نژادی عالی داشتند ـ به‌شمار میرفت. بنابراین، اگر هلنیان خود لایق تحقق بخشیدن وحدت ـ وحدتی که باید قدرت لازم را برای آزاد کردن برادرانشان از بندگی ایجاد کنند ـ نیستند، چه اهمیتی دارد که مقدونیهٔ یونانی‌شده بااین هدف دست یابد؟ آسیای صغیر تا خط کیلیکیه[1] به‌سینوپ[2] باید از شاهنشاهی ایران مجزا گردد. اگر این ناحیه آزاد شود، این تودهٔ مواج مزدورانی که عنصری برای ایجاد اغتشاشات میباشد، استقرار و ثبات خواهد یافت، و از سوی دیگر آنان با غرب مراکز معمور تجارتی مرتبط خواهند شد و بازارهای جدیدی برای توسعهٔ اقتصادی یونان ایجاد خواهند کرد.

در نظر گروه دیگر یوغ پارسیان چندان موحش نیست. شهرهای یونانی آسیای صغیر خوشبخت‌اند، و کمتر از زمان ادوار کوتاه «استخلاص» آنها به‌دست سپاهیان یونانی، رنج می‌برند. شاه بزرگ دور است، و تحمل قدرت او آسانتر از تحمل تسلط مقدونیان خشن میباشد. این اندیشه که جنگی انتقام‌آمیز ضد ایرانیان، میتواند مزد تفوق مقدونیان باشد، و وحدت یونان ممکن است تحت تسلط سلسله‌ای خارجی تحقق یابد، به‌نظر این گروه منفورتر از مشاهدهٔ برتری ایران می آمد. کشور اخیر از دیرباز خود را فاعل مختار سکنهٔ یونان معرفی کرده بود، و تمجید نیروی فرمانروایی مقتدر درمقابل قدرت ناپایدار توده‌های مردم، حتی در معتقدات مکاتب عظیم فلسفی عصر نیز انعکاس یافته بود.

مقدونیه ـ که کشوری از لحاظ فلاحتی عالی بود ـ وجوه مشترکی با ایران، مخصوصاً با پارس ـ که هستهٔ مرکزی شاهنشاهی را تشکیل میداد و مبین وجههٔ سیاسی و «ستون فقرات نظامی» کشور به‌شمار میرفت ـ داشت. سکنهٔ مقدونیه، مانند

۱ـ Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۲ـ Sinope

ایران ، به‌قبایل وخاندانها تقسیم شده بود ، وآنها تحت فرمان رؤسای نجیب ، مالك زمینهای وسیع ، بودند . دهقانان آزاد بودند . درفوق همهٔ افراد پادشاه قرار داشت که قدرت دینی ، قضایی و نظامی در دست او بود .

فیلفوس توانست تشکیلات مملکت را از نو منظّم سازد ، وبا اجتماع ملت در گرد تاج و تخت ، به‌سلطنت نیرو دهد . نظم و نسَق عظیم وی ، ایجاد قشونی بود که در آن مقدونیان آزاد ، بدون آنکه ارتباط خود را با قبایل قطع کنند ، فالانژ[1] و نجبا ، سواره نظام مشهور را تشکیل میدادند . درحالت جنگ ، دیگرمثل سابق ، نجبا با دسته‌های خود دخالت نمیکردند ، بلکه قشون شاه بود که تحت فرماندهی صاحب منصبان منتخب او شرکت میکردند . در زمانی که پسرفیلفوس جانشین وی گردید ، ملت ومخصوصاً سران قوم ـ که هیأت منتخب را تشکیل میدادند ـ برای پیروی از قهرمان جوان و تحقق فتوحات عظیم تحت فرماندهی وی ، آزموده شده بودند .

غالباً اقدام اسکندر راضد شاهنشاهی ایران به‌عنوان « غزوه » تلقی میکنند . درحقیقت ، بعض آثار شباهت بین این هجوم یونانیان به‌آسیا تحت قیادت اسکندر و بسط اروپاییان در قرون وسطی[2] ، موجود است . اندیشه‌ای که جنبش اخیر برآن اتکا داشت و هدف غایی نجیبانهٔ آن ، نجات امکنهٔ مقدسه بود ، اما قوهٔ محرکهٔ آن بیشتر دنیوی و ناشی از تمایل بارون‌های[3] فرانسوی به‌فتوحات ارضی ، بعلاوهٔ منافع تجارتی جمهوریهای بحری ایتالیایی بود . اسکندر ، که شاید در عصر خود تنها کسی بود که می‌توانست کمال مطلوب « پان هلنیسم »[4] را تحقق دهد ، اقدام

۱ـ Phalange (دریونانی Phalagx ، گروه سربازان نیزه‌دارسنگین اسلحه. م.) ۲ـ مراد جنگهای صلیبی است (م.) ۳ـ Baron عنوان نجبای فرانسوی ، بالاتر از « شوالیه » و پایین‌تر از «ویکونت» (م.) ٤ـ Panhellénisme مسلك طرفدار توسعهٔ جهانی یونانی(م.)

خود را به‌فتوحات در تحت رایت نجات یونانیان از یوغ ایرانیان انجام داد، در همان زمان که نجبای مقدونیه رؤیای فتوحات را برای افتخار و غنیمت میدیدند و بعض عناصر یونانی امیدوار بودند که دایرهٔ تجارت آنان به‌بازارهای ثروتمند مشرق کشیده شود.

پادشاه جوان ازنفاقها وستیزه‌های داخلی که موجب تفرقهٔ یونانیان شده بود، غفلت‌نداشت. درهرحال وی میبایست‌کارپدر را تعقیب وتکمیل کند. اعمال‌درخشانی انتظار او را میکشید. وی به‌عنوان منتقم یونانیان - و علی‌رغم ایشان - قدم پیش گذاشت، هرچند که بیش از همه منافع مقدونیهٔ خود را درنظر داشت. اعلامیه‌ای خشن خطاب به‌هلنیانی که تحت نظر اعمال پارسی‌کار می کردند، مبنی بروفاداری آنان‌نسبت به‌اتحادیه‌ای که وی را در رأس غزوه قرار داده بود، صادر شد. اسکندر، برای اطمینان از عقب، دستور داد تبس[1] را - که مردم آن ساخلو مقدونی را به‌قتل رسانیده بودند - بسوزانند و سکنهٔ آنرا به‌بردگی بفروشند. در نتیجهٔ «اتحاد» وی بایونان جمعاً ۷۰۰۰ تن سربازبا جهازات ضعیف اثینی (آتنی) - که براثرفقدان پول بزودی آنرا منحل کرد- به‌یاری او رسید. از لحاظ قهرمان هدف مقدس هلنیسم[2]، پشتیبانیی که جهان‌یونانی‌ازاو کردند، کاملاً بخل آمیز بود. اسکندر، باسپاه اندك خود، که تقریباً همهٔ آنرا مقدونیان تشکیل می‌دادند، و ستاد خویش - که در آن دانشمندان، مورخان، جغرافی‌دانان، گیاه شناسان هم شرکت داشتند- با کشتی‌از داردانل[3] - در همانجا که خشیارشا سابقاً سربازان خود را از روی پل عبور داده بود- گذشت. از نخستین شهرهایی که تصرف شدند، شهر تروا[4] رابايد نام برد. اسکندر در این شهربرای ارواح قهرمانان یونانی قربانی کرد، وبا این عمل برشروع جنگ جدید ضدآسیا صحه گذاشت.

۱- Thèbes ۲- Hellénisme ۳- Dardanelles ۴- Troie - Troy) ت. ا.)

داریوش این اقدام را - که ضعیف‌تر از اقدام فیلفوس می‌نمود - جدی تلقی نکرد. اطمینان وی از موفقیت خویش چندان بود، که دستور داد اسکندر را مقید کنند و به‌شوش برند. سپاهی - مرکب از سربازان بومی، سواره نظام پارسی و مزدوران یونانی - که اندکی قویتر از قوای مقدونی بود، برای جلوگیری وی اعزام گردید. فرمانده یونانی که در خدمت پادشاه ایران بود، محتاطتر بود و پیشنهاد کرد که اسکندر را به‌داخل مملکت بکشانند، و سپاه ایرانی عقب نشینی کند، و در عقب خود «خاك سوخته» به‌جای گذارد، اما این پیشنهاد رد شد. شهربانان - بعکس - درپی جنگی بودند که فتح در آن به‌نظرشان سهل می‌نمود، وبدین وسیله به‌نقشه‌های اسکندر مساعدت کردند. نخستین تلاقی در گرانیکوس[1] رخ داد[2]. سپاه ایران مغلوب شد، اما جنگ مزبور، محاربه‌ای کوچك بود، و پادشاه جوان مقدونی نزدیك بود زندگی خود را از دست بدهد[3]، بقایای سواره نظام پارسی تعقیب نشدند، اما مزدوران یونانی تحت محاصرهٔ مقدونیان قرار گرفتند، و به عنوان خاین نسبت به‌هدف هلنیان تنبیه شده، تقریباً همه به قتل رسیدند. جادهٔ آسیای صغیر باز گردید.

شهرهای یونانی، یکی پس از دیگری، تسخیر شد، و آزادی آنها اعلام گردید. اما در بین آنها، شهرهایی مانند هالیکارناسوس[4] وجود داشت که خواستند نسبت به‌شاه بزرگ وفادار بمانند، وبدین وسیله ثابت کردند که یوغ پارسیان برای آنان سنگین نبوده است. هالیکارناسوس در مدت محاصره دچار حریق گردید. اقدامات جهازات شاه بزرگ برای قطع رابطهٔ اسکندر از مبادی وی در اروپا،

۱- Granique (Granicus ت. ا.) ۲- به‌سال ۳۳٤ ق.م.، رك. پیرنیا «ایران باستان» ج ۲ ص ۱۲۵۰ به‌بعد (م.) ۳- رك. پیرنیا «ایران باستان» ج ۲ ص ۱۲۵۲ (م.)
٤- Halicarnasse (Halicarnassus ت. ا.)

به‌شکست منجر شد . اسکندر پس ازعبور ازآسیای صغیر و تجدید نظم اداری این منطقه برمبنای سه‌جانبه‌ای که ایرانیان‌ایجاد کرده بودند: شهربان (والی) ، فرمانده سپاه ، و رئیس مالیه ؛ داخل کیلیکیه[1] شد ، و در طول ساحل حرکت کرد ، ونزدیك دروازه‌های کیلیکیه ، درایسوس[2] خود را برابر سپاهیان داریوش یافت[3] . بار دیگر ، ایرانیان‌ازلحاظ تدبیرحرب مرتکب خطایی‌شدند که برای‌شاهنشاه گران تمام شد : شاه به‌جای‌اینکه طبق‌توصیهٔ یك تن مقدونی فراری منتظرسپاه اسکندرباشد ، خود به‌مقابلهٔ او شتافت . سپاه ایران در مقابل ضربات مقدونیان تاب مقاومت نیاورد ، و داریوش چون شکست سپاهیان خود را دید ، ترك محاربه گفت وفرار کرد (تص۵۹) پارمنین[4] خود را به‌سرعت به‌دمشق رسانید ، و آن شهر را تسخیر کرد ، و در آنجا محمولات خانوادهٔ شاهی را به‌دست‌آورد . مادر داریوش وزن وفرزندان وی به‌دست اسکندر افتادند ، واونسبت به‌آنان بااحترامی که شایستهٔ ایشان بود ، رفتار کرد . سپاهیان مقدونی نیز غنایم بسیار در آنجا به‌دست آوردند ..و نیز سفرای اسپارطه ، اثینه ، وتبس راکه برای عقد معاهده با شاه ایران بدانجاآمده بودند در دست‌آنان افتادند ، واین امرثابت میکند که در نظرمردم هلاد[5] جنبهٔ یونانی غزوهٔ مزبورچقدر اندك بوده است .

منظوری که فیلفوس تعقیب میکرد ، به‌دست اسکندر تحقیق یافت : یونانیان آسیای صغیر آزاد شدند ، و قسمت غربی شاهنشاهی به‌تصرف فاتح جوان در آمد . اعمال درخشان دیگری منتظر او بود . اسکندر بـه‌تعقیب داریوش نپرداخت ، و تصمیم گرفت فتح قسمتهای شرقی شاهنشاهی را ، برای تأمین عقب جبهه ، به تأخیر اندازد . وی شهرهای فینیقیه را در حصار گرفت ، و آنها تسلیم شدند ، و در زمانی

۱- Cilicie (Cilicia .ت .ا) ۲- Issus ۳- سال ۳۳۳ ق. م. ، رك. پیرنیا ، «ایران باستان» ج۲ ص۱۳۰۹ به‌بعد(م.) ٤- Parménion (Parmenio .ت .ا) ۵- Hellade نام اصلی یونان (م.)

که ماراتس[۱] را تصرف نمود ، نخستین نامهٔ داریوش را دریافت کرد . داریوش در این نامه بدو پیشنهاد دوستی و اتحاد کرده و آزادی خانوادهٔ خود را در مقابل مبلغی هنگفت خواستار شده بود . اسکندر بدین نامه ـ که باب مذاکرات سیاسی را افتتاح کرده بود ـ جواب رد داد ، و به‌شاه تکلیف کرد او را سلطان خود بشناسد . فرمانده کل قوای اتحادیهٔ قرنطس[۲] خود را دربارهٔ سرنوشت پادشاه مقتدر فعال مایشا خوانده بود .

از میان همهٔ شهرهای فینیقیه ، فقط تیر[۳] مقاومتی لجوجانه نشان داد ، و در نتیجه هفت ماه کار اسکندر را به‌تأخیر انداخت . در هنگام این محاصره ، وی نامهٔ دوم را از داریوش دریافت داشت . پادشاه ایران برای نجات خانوادهٔ اسیر خود پیشنهاد کرده بود فدیه‌ای هنگفت بپردازد ، ازسرزمین‌هایی که تارود قزل ایرماق[۴] ممتد بود صرفنظر کند ، و دختر خود را به‌ازدواج اسکندر در آورد . در شورای «یاران» اسکندربعض آراء موافق بااین پیشنهادبود ، امادر نظرفاتح ، هدف محاربه ، سلطنتی جهانی بود که در آن جایی برای دوشاهنشاه نبود ، پس مجدداً به‌پیغام داریوش پاسخ رد داده شد .

تیرسقوط کرد ، و مغلوبیت آن موجب انهدام تفوق بحری و تجارتی فینیقیه گردید اسکندریه[۵] ـشهری جدید که‌اسکندربنا کرد ـ جانشین‌تیر گردید ، وهمچنین نیروی دریایی یونان جانشین نیروی دریایی آسیایی شد .

اسکندر باز دوماه در کنار دیوارهای غزه[۶] ـ که در آنجا مجروح شد ـ سپری کرد ، سپاهیان مقدونی وارد مصر شدند ، و نه‌تنها مقاومتی ندیدند ، بلکه بومیان آن سرزمین ایشان را فرا خواندند ، زیرا کینه‌ای که براثر فشارهای عهد اخس[۷]

۱ــ Marathos ۲ــ Corinthe یکی از مدینه‌های مشهور یونان قدیم (م.)
۳ــ Tyr (Tyre .ت .ا) ۴ــ Halys ۵ــ Alexandrie (Alexandria .ت .ا)
۶ــ Gaza ۷ــ Ochos

نسبت به‌ایران ، در دل گرفته بودند ، آنانرا با اسکندر متحد می‌ساخت . اسکندر معبد آمن[۱] را دیدار کرد . درآنجا خدای بزرگ بدواعلام داشت که وی ، پسراوست ، و هاتف آن معبد برای وی ، تسلط برجهان را پیش بینی کرد . اسکندر ، به‌عنوان فرعون قانونی ، مراسم مخصوص را در معبد کرنك[۲] به‌جای آورد ، و امور اداری آن کشور را منظم ساخت ، و مزایایی به‌مصریان داد . وی قوای نظامی را در دست مقدونیان گذاشت ، و سپس به طرف بین‌النهرین حرکت کرد . اسکندر ، بدون آنکه داریوش - به‌علل نا مفهوم - در سواحل فرات و دجله مقاومتی نشان دهد ، از آن دو شط عبور کرد .

داریوش ، پشت به کوههای ایران کرده ، با جمع آوری حداکثر قوایی که وسایل موجود بدو اجازه می‌داد ، خود را آمادهٔ دفاع نهایی از کشور خویش کرد ، اما پیش از سنجش قوای حریف ، برآن شد که سوّمین بار ، با مذاکرات سیاسی ، شاهنشاهی را نجات دهد . شاه که به شدت از مرگ زنش - که اسکندر دستور داده بود تشییع جنازهٔ شاهانه‌ای از او به‌عمل آوردند - متأثر ، و از بقیهٔ افراد خاندان خود - که هنوز هم اسیر بودند - جدا مانده و براثر مغلوبیتهای نظامی درهم شکسته بود ، به‌اسکندرپیشنهاد کرد که فرات به‌منزلهٔ سرحد دوشاهنشاهی تلقی شود ، واین امر به‌عنوان جهاز دخترش باشد ، وقبول کرد که پسرش به‌منزلهٔ گروگان نزداسکندر بماند . و۳۰٬۰۰۰ تالان برای آزادی مادر ودودخترش بپردازد . بنابراین ، قدرت او با اسکندر- که داماد اومیگردید - تقسیم میشد واسکندر درسلطنت شریك داریوش به‌شمارمیرفت . جواب رد پادشاه مقدونی ، بار سوم ، به‌همهٔ اقدامات پایان بخشید ، و دو قشون در گوگمل[۳] یا «مرتع شتران» نزدیك اربیل[۴] در دامنهٔ جبال آشور ،

۱- Ammon ۲- Karnak ۳- Gaugamela ، در۳۳۱ ق . م . رك . پیرنیا«ایران باستان» ج۲ ص۱۳۷۷ به بعد (م .) ۴- Arbelles (Arbela ت. ا.)

مواجه گردیدند .

یك بار دیگر ، درست مانند زمان خشیارشا ، سپاهیان ایران به‌ایالات تقسیم شده بودند. فرماندهی آن درفنون نظامی ، مخصوصاً اززمان فیلفوس به‌بعد، به‌هیچوجه ترقی نکرده بود . داریوش درقلب قوی‌ازسپاهیان‌جاوید محاط بود، ومزدوران یونانی گرداگردآن را فرا گرفته بودند .

منابع تاریخی‌نامهای بزرگترین نجبای ایران را ذکر می کنند ، که جرأت شایان تقدیر ایشان در محاربه ابدأ از پدرانشان ـ که شاهنشاهی‌ایران را فتح کرده بودند ـ کمتر نبود ، ولی همهٔ آنان از فنون جدید حرب بی‌بهره بودند . گردونه‌ها وفیلهای آنان تأثیری اندك داشت . داریوش درنتیجه شکست‌یافت و به‌سوی هگمتانه (همدان) فرار کرد، بدون آن که فراراومحاربه راپایان‌بخشد . سپاهیان‌ایران‌شرقی تاپاسی‌ازشب گذشته ، مقاومتی‌قهرمانانه کردند . بهرحال‌جنگ به‌پایان‌رسید . محققاً اسکندر ، هنوزبرای آرام کردن نواحی مختلف شاهنشاهی‌ایران ، سالهاباید سپری کند ، اما از این لحظه به‌بعد قسمتی از رعـایا او را به‌عنوان شاهنشاه می‌شناسند . شکست‌درمحاربه ، درداریوش‌بسیارمؤثرافتاد ، چه برای‌او ترك سپاهیان ، باترك‌تاج و تخت یکسان بود .

ورود اسکندربه‌بابل ـ که درآنجا برای او گل نثار کردند ـ به‌منزلهٔ فتحی بود . وی شهربان ایرانی شهرمزبور را مجدداً به‌شغل خود برقرار کرد ودستور داد باردیگرمبعدبعل[۱] را که خشیارشا خراب کرده‌بود ، بسازند . شوش‌بدون‌جنگ‌تسلیم شد . اسکندردرآن شهرخزینه‌ای هنگفت درقصریافت . خانوادهٔ داریوش که از پی سپاهیان یونانی‌می‌آمدند ، در همان قصرمستقر گردیدند . شهربان‌آنجا نیز به‌شغل خویش ابقاشد ، اما به‌جای فرمانده قلعه و گنجور ، مقدونیان گماشته شدند .

۱- Bel

ازسابق در ضمیر پادشاه جوان مقدونی این فکر پخته شده بود ، که اوبا یك مشت مردم مقدونی نخواهد توانست براین شاهنشاهی بزرگ ـ که وی قسمتی ازآنرا فتح کرده بود ـ حکومت کند ، بلکه باید به‌عنصر ایرانی مقامی را که شایستهٔ اوست بدهد . مخلوط کردن اقوام درقشون ، مقدمهٔ امتزاج آنان در شاهنشاهی است . نیز اسکندر فرمان داد سپاهی مرکب از ۳۰۰۰۰ جوان ایرانی تشکیل دهند تا به‌طرز نظام غربی تربیت شوند .

هنگام خروج ازشوش، اسکندرایران به‌معنی اخص‌را ، باجبال آن که مسکن قوم ممتاز بود ، دربرابرداشت . قوم مزبورمیتوانست با لجاجت درمقابل او مقاومت ورزد . ولی مقاومتی بدون تمرکز ابراز شد ، وبعدهاهم از طرف آنان خطری بروز نخواهد کرد . اسکندر براثر روش ، اطوار، شخصیت و اعتبارخویش ، به‌سرعت موفق شد که اکثریت عظیم ایرانیان را دور خود جمع کند . در حقیقت وی به‌عنوان جانشین داریوش وارد نجد ایران گردید . مقاومتی که سپاهی تحت فرماندهی والیی[1] در «دربندهای پارس» نشان‌داد ، امری فرعی بود . اسکندر به‌تخت‌جمشید وارد شد ، ودرآنجا گنجینه‌ای جدید منتظر وی بود . دیگرمسألهٔ غزوه در بین نبود : اسکندر چهارماه آنجا اقامت گزید ، چندسفرجنگی برای مطیع ساختن کوهستانیان به‌عمل آورد ، مقبرهٔ کوروش‌را دیدار کرد ، ودستورداد درآن تصرفی نکنند . در اواخرایام اقامتش ، حادثه‌ای شدید موجب‌شد شهرشاهی دچارحریق گردد . آیا اسکندرمصمماً دستوراین تخریب‌را برای گرفتن انتقام‌اثینه(آتن) ـ که خشیارشا آنراخراب کرده بود ـ صادر کرد ، چنانکه برخی براین عقیده‌اند ؟ آیا این عملی‌سیاسی و حاکی از مفهومی‌است که بدان وسیله شاه جوان مقدونی ، خواسته است هالهٔ افتخارآمیز هخامنشیان را خاموش‌سازد ؟ یاچنانکه برخی‌دیگرمعتقدند ، حریقی‌غیرارادی بود

۱ـ مراد آریوبرزن Ariobarzane است ؛ رك . پیرنیا «ایران‌باستان» ج۲ص۱۴۱۳ به بعد(م.)

که براثر عدم احتیاط ، طی یکی از مجالس باده‌نوشی وحشیانه ـ که گاه شاه جوان با یاران وزنانی که همه‌جا همراه او بودند تشکیل می‌داد ـ به‌وسیلهٔ مشعلی که دردستی لرزان بود ، یا براثر عکس العمل باده نوشی عارفانه ایجاد شد ، وشعلهٔ آن به‌یکی از پرده‌های عالی کاخ اصابت کرد ؟ این لااقل توجیهی است که هنر عهد باستان در تعبیر علت حریق تخت‌جمشید ، خوش داشت بیان کند[۱] .

اگر انتقامی سیاسی میبایست اجرا گردد ، شوش بیش از تخت‌جمشید مستحق این مجازات بود ، زیرا شوش پایتخت جهان بود . آنجا بود که همهٔ کسانی که با سیاست یونانی شاه بزرگ تماس داشتند ، برای تعظیم می آمدند : سفرا ، پادشاهان مخلوع ، سیاستمدارانی که درخطر افتاده بودند . به‌نظر میرسد که یونانیان از وجود تخت جمشید ـ که حتی یك بارهم درمنابع غربی پیش ازاسکندر ذکر نشده ـ بی‌اطلاع بوده‌اند . وچرا اسکندر میبایست در صدد تخریب چیزی که در آن زمان به‌خود او تعلق داشت برآید ؟ چه وقتی که او وارد تخت‌جمشید شد ، دیگر به‌منزلهٔ دشمن یا فاتح به‌شمار نمیرفت ، بلکه به‌منزلهٔ داماد آیندهٔ داریوش ، جانشین آخرین پادشاه هخامنشی ـ که وی انتقام مرگ اندوه‌بار اورا با مجازاتی سخت در بارهٔ قاتل خواهد گرفت ـ تلقی میگردید . رفتار او در برابر خاندان شاهی و ملت ایران هیچگونه ابهامی ندارد . اسکندر هرگز در طی جنگهای خود ، نواحی متصرف را به‌صورت بیابان درنیاورد ، وسکنهٔ ولایات را درخون غرقه نساخت ، وشهرهای آنان را منهدم

۱ـ گروهی ازدانشمندان برخلاف این عقیده‌اند ، آقای آندره گدار دلایل قابل توجه خود را مبنی بر رداین پندار در رسالهٔ ذیل آورده‌اند : André Godard, «Persépolis» Editions de l'Institut Franco-iranien, Téhéran, 1950 وترجمهٔ عین تقریر آقای گدار درمجلهٔ یادگار سال چهارم شمارهٔ ۱ـ۲ در تحقیق علت حریق تخت جمشید درج شده ، ومرحوم پیرنیا در ایران باستان ج۲ ص۱۴۱۹ـ۲۹ روایات مورخان قدیم وبعض دانشمندان معاصر را در این باب یاد کرده است (م.)

نکرد[۱] چنانکه ایران بارها درطی مهاجمات به‌خارج این اعمال را انجام داده‌بود[۲].
ولتر[۳] حق‌داشت بگوید که اسکندر بیش‌از آنچه که دیگرفاتحان آسیاخراب کردند ، شهربنا نمود . وی عمال اداری ایرانی را در شغل خود باقی گذاشت ؛ جوانان مملکت‌را به‌طرف خود جلب کرد ، وآنان در افتخارات نظامی آینده با او شرکت خواهند کرد ، وبا مقدونیان درسر نوشت شاهنشاهی متساویاً شریك خواهند شد . نه تنها اوهر گز به‌فکر تخریب تمدن پارسی نیفتاد ، بلکه بعکس‌درصدد امتزاج دو جهـان ـ یونان و ایران ـ بود ، وآن کمال مطلوبی بود که هنوز هم درنظر متمدن‌ترین افراد زمان ما طراوت و تازگی خودرا حفظ کرده‌است . در زمانی که اسکندر درتخت‌جمشید اقامت داشته ،آنگاه که همهٔ مقاومت داریوش محوشده‌بود ، ایران و شاهنشاهی آن بدو تعلق داشت ، هیچ چیز موجب آن نبود که وی جهان رؤیاهای خودرا بر بنیاد خاکستربنا نهد ، اسکندر ، خدایگان ایران ، و «آخرین هخامنشیان » به‌شمار میرفت .

چون‌اسکندر اطلاع یافت که بسوس[۴] ، نایب‌السلطنهٔ بلخ ، داریوش‌را محبوس کرده به‌سوی مشرق می‌برد ، به‌تعقیب او پرداخت . وی در حدود دامغان به‌اردوی فراریان رسید ، ودرآنجا داریوش رابراثرضربت‌خنجر شهربان‌تابع‌خود،مرده‌یافت[۵]. طبق روایات ، اسکندر جسد پادشاه بدبخت را با جبهٔ ارغوانی خود پوشانید ، وآن را به‌شوش نزد مادر داریوش فرستاد ، وحرکت خود را به‌سوی مشرق ادامه داد . سربازان دیرین او ، پس از چهار سال و نیم سفر های جنگی . به‌تصور اینکه شاه

۱ـ ولی چنانکه مؤلف خود نوشته (ص۲۰۲) دستور داد شهر تبس را بسوزانند وسکنهٔ آنرا به‌بردگی بفروشند (م.) ۲ـ در ت. ا. افزوده شده ، بهرحال در مورد تخت جمشید باید استثنا قایل شد ، چه طبق اقوال نویسندگان‌قدیم،ازجمله‌دیودورس‌سیکولوس Diodrus Siculus، ژوستین Justin وفلوطرخس Plutarch ، اسکندرآنرا تخریب وتاراج کرد؛وهمچنین گفته‌اند وی باسکنهٔ آنجا درنهایت خشونت رفتارنمود . ۳ـ Voltaire ۴ـ Bessos

۵ـ ۳۳۰ ق. م. رك . پیرنیا «ایران‌باستان» ج۲ص۱۴۴۵(م.)

به‌منظور خود رسیده ، تقاضای بازگشت به‌وطن کردند ، اما خطابهٔ اسکندر در آنان تأثیر کرد ، و ایشان بالاجتماع قول او را پذیرفته آمادهٔ پیروی وی شدند . از این زمان به‌بعد اسکندر به‌پرداختن به‌تجملات دربار شرقی و پوشیدن جامهٔ ارغوانی شاهان هخامنشی آغاز کرد . بنابراین آنگاه مشرق ، فاتح خود رامغلوب کرده‌بود !

اشغال ایران‌شرقی ادامه‌یافت ، چند تن ازشهربانان غیرقانونی تنبیه شدند ، و بسیاری از ولاة در شغل خود باقی ماندند . همه جا اسکندر شهرهای جدیدی به‌نام اسکندریه بنا کرد : درهرات ، درنگ (زرنگ ، سیستان) رخج ، در دامنه‌های جنوبی هندو کش[۱] ، اسکندریهٔ قفقاز ، که وی زمستان ۳۳۰ ـ ۳۲۹ رادر آنجا به‌سر برد . ایجاد آرامش و صلح در سرحدهای شمالی شاهنشاهی مدتی طول کشید : وی دو سال برای سر کوب کردن عصیان سغدیان جنگید ، ودر این مدت ، یاران خود اوهم ـ که به‌شرقیان کـه تعداد آنان در اطراف شاه افزون میگـردید ، حسادت می‌ورزیدند ـ اشکالاتی برای وی فراهم آوردند . بعید نیست که ازدواج اسکندر با رخشانه[۲] ، دختر یکی از رؤسا ـ که اسکندر نیابت سلطنت بلخ را بدو داده بود به‌منظور سیاسی انجام گرفته باشد ، وآن اتحاد با فتنه‌جوترین عناصر ناحیه بود. وی با جنگ و ستیز تا سیحون ـ حدود جهان ایرانیان خانه نشین ـ پیش راند ، و بفرمود تا خطی از استحکامات و شهری دیگر به‌نام اسکندریه ـ خجند امروزه ـ بسازند .

در بهارسال ۳۲۷ اسکندر مجدداً از هندو کش گذشت ، و به‌سوی هند فرود آمد . اروپا ، که قبل از اسکندر به‌حدود تنگه‌ها متوقف می‌شد ، سرحدهای خود را تا سند رسانید . از شطی که مشخص سرحد شرقی شاهنشاهی ایران بود ، عبور

۱- Hindou-Kouch

۲- Roxane (Roxana) ؛ ایران‌باستان ج۲ ص۱۷۳۶ (م.)

کردند ، و قشون فاتح به‌هیفاسیس[۱] (بیاس[۲]) رسید .

دراین موقع سربازان مقدونی به‌شاه خود اعلام کردند که دیگر حاضر نیستند از او پیروی کنند. اسکندر ـ گاه با جنگ و گاه به‌صلح با هندوان ـ در طول سند حرکت کرد ، و جهازاتی تحت فرماندهی امیرالبحر نئارخوس[۳] ترتیب داد که می‌بایست به‌خلیج فارس برسد ، وقشون خود را به‌دو قسمت تقسیم کرد : یك بخش می‌بایست از راه رخج بازگشت کند ، و بخش دیگر تحت فرماندهی خود او ، با حفظ تماس با جهازات ، ساحل را تعقیب نماید . اسکندر اجازهٔ مراجعت داد . پس از ماههای بسیار راه پیمایی توأم با رنج و مشقت ـ که از جهت تعداد سربازان برای اسکندر گران تمام شد ـ دو سپاه قرب بندر عباس کنونی به‌هم ملحق شدند ، و راه خود را به‌سوی پاسارگاد تعقیب کردند ، تابتوانند در بهارسال ۳۲۴ به‌شوش برسند.

پنج سالی که اسکندر پس از نخستین اقامت در پایتخت بزرگ سپری کرد ، تصمیم او را در اتحاد دو جهان آن روزی ، راسخ‌تر ساخت . تمرّد سپاهیان وی در هند و یاغیگریهای نزدیکترین رفقای نظامی او ـ که لایق نبودند خود راهمطراز افکار فرماندهٔ نابغهٔ خویش نمایند ـ پادشاه جوان را بر آن داشت که در اجرای اعمال سیاسی از نظر وصول به‌هدفی که تعقیب می کرد ، تعجیل کند . او در هیأت نجبای ایرانی ـ که پیوسته بر تعداد آنان می‌افزود ـ تجدید نظر کرد ، با دختر داریوش ستاتیره[۴] ازدواج نمود ، خواهر او را به‌زوجیت هفستیون[۵] درآورد ، و هشتاد تن از فرماندهان و ده هزار سرباز یونانی خود را به‌ازدواج با دوشیزگان ایرانی واداشت و برای آنان جشن‌هایی منعقد ساخت که مدت پنج روز طول کشید .

اسکندر شوش را ترك گفت ، جادهٔ قدیم شاهی را که به‌هگمتانه (همدان)

۱- Hyphase (Hyphasis ت. ا.)   ۲- Bias(Beas ت. ا.)   ۳- Néarque(Nearchus ت. ا.)

۴- Statira   ۵- Héphaistion

می‌رفت ، تعقیب نمود ، و از آنجا به‌سوی بابل رهسپار شد . این آخرین سفر شاهی جانشین هخامنشیان بود . وی اندکی بعد ، بر اثر بیماری در پایتخت قدیم شرق ، در زمانی که همه چیز بـرای فتحی جدید ـ یعنی فتح قرطاجنه ـ مهیا به‌نظر می‌رسید ، در گذشت (۳۲۳ ق . م .)

اسکندر آخرین ماههای حیات خودرا در تنظیم امور شاهنشاهی خود گذرانید. وی ، با الهاماتی عمیق که از افکار شاهان بزرگ هخامنشی در اقدامات خود گرفت، اصولی جدید ـ وسیع تر و انسانی تر ـ در آنها داخل کرد . او تقسیم شاهنشاهی را به‌ایالات (شهربانی ها) قبول کرد ، و عده‌ای از ولاة پارسی را به‌شغل خود بـاقی گذاشت . از جملهٔ آنان والیان بابل ، شوش ، پاراتاکین[1] ، هرات وماد بود . در ایالت اخیر آتورپات[2] حکومت می کرد . واو نام خودرا بدان ناحیه که‌به‌آترپاتکان ـ آذربایجان امروزه ـ مشهور گردید ، داد . پادشاه مقدونی از ضعف قدرت مرکزی قدیم ـ که غـالباً نمی‌توانست از استقلال ولاة ممانعت کند ـ آگـاه بود ، و برای جلوگیری از آن ، قدرت را به‌دو قسمت تقسیم کرد ؛ بدین معنی که علاوه بر والی پارسی ، فرمـانده قوایی از مردم مقدونیه نصب نمود . اسکندر از همهٔ وسایلی که هخامنشیان برای کسب وحدت آسیا به‌کار میبردند ، اطلاع داشت هرقدر وی‌پیشتر می‌رفت بیشتر لزوم اتکـاء به‌ملت مغلوب را احساس می کـرد ، و این سیاست را هخامنشیان ـ جز به‌اکراه ـ تعقیب نمی‌نمودند . یونانیان ومقدونیان درك نمیکردند چرا شاه ، آنان را در همان ردیف ایرانیان ـ که صداقت و شهامتشان بیش از پیش جلب نظر اسکندررا میکرد ـ قرارمیدهد . مقاومتی که فاتح مقدونی‌ازجانب دوستان و سربازان خود در برابر اوامرش مشاهده میکرد ، شاید بیش از پیش او را به‌سوی رعایای‌جدید می کشانید . وی می‌خواست‌بر اینان سلطنت کند، همان گونه که مایل

۱ـ Paratacène (Paractakine ت. ا.)   ۲ـ Atropatès

بود بریونانیان ومقدونیان حکومت نماید. اسکندرچون مصر- که مردمآن سلطنت را جز ازگوهر الهی نمی‌پذیرفتند - و ایران را - که پادشاه آن میبایست نشأتی ازخدا باشد - فتح کرد، و زاوش-آمن[1] او را پسرش شناخت، الوهیت شخص خودرااعلام داشت، نه‌بدین منظور که پرستش وی موضوع دینی‌رسمی گردد، بلکه به‌منظور سیاسی این‌کار را انجام داد تا برای او در نظر مردم مداین یونانی، قدرتی ایجاد شود. وی پرسکینس[2] - به‌سجده افتادن - را به‌اتباع خود تحمیل کرد، وآن از مراسم دربار هخامنشیان بود که طبق آن هریك از تبعهٔ ایرانی در حضور شاهنشاه بزرگ باید به‌جا آورد، و مخصوصاً اتباع شرقی وی موظف به اجرای آن بودند.

در زمانی که قشون وی به‌سند رسید، فقط یك ربع از سربازانش مقدونی، و بقیه از اتباع شاهنشاهی ایران بودند. امور اداری مانند امور نظامی شرکت عناصرایرانی را ایجاب می کرد، واسکندراین‌همکاری را طالب بود، اما نه‌براساس غالب ومغلوب که منظور هخامنشیان بود - بلکه براساس معامله به‌مثل. علت رفتار ایرانیان را نسبت به‌شاه جدیدشان، در همین طرز تفکر باید جست. آنان خود را ملتی مغلوب که برآن یك تن خارجی‌حکومت می کرداحساس نمیکردند، بلکه هنوزخویش را سرورممالك قبلی‌می‌دیدند. اسکندر، برای اینکه اطمینان بیشتری از صمیمیت آمال خود بدیشان نشان دهد، راه ورودبه‌حلقهٔ یاران خویش را برروی آنان باز کرد، و در آن حلقه برادر داریوش و چند تن از سروران ایرانی را پذیرفت. سی‌هزار جوان از بهترین خانواده‌ها تحت نظر استادان یونانی - که زبان یونانی وفنون نظامی را بدانان می‌آموختند - تربیت شدند. سربازان‌ایرانی داخل فالانژ گردیدند.

۱- Zeus-Ammon ۲- Proskynos

اگر تجمل وشکوه وجلال شرقی اسکندر، مقدونیان راآزرده خاطر میساخت، به‌الطاف وی نسبت به‌شرقیان نیز حسادت ایشان را تحریك می کرد، زیرا آنان می‌اندیشیدند که این عمل به‌زیان آنان تمام میشود. از آنجا عصیانها آغاز شد: در ۳۳۰ در درنگ (زرنگ ـ سیستان)، در ۳۲۸ در مرکند[1] (سمرقند)، در ۳۲۷ در بلخ، در ۳۲۴ در اپیس.[2] اختلاط نژادها و تمدنها جز تحت تأثیر قوه‌ای واحد، امکان نداشت عملی شود. مجموع این جنبشها ـ که تأثیری در شاه جوان نداشت ـ در طی سنوات سفرهای جنگی وی، هر گز نتوانست هدفی را که وی با اصرار و ابرام تعقیب می کرد، مورد مخاطره قرار دهد: می‌بایست به‌ایرانیان همان قدر و مقام را داد که به‌مقدونیان و یونانیان داده میشد. بنای شهرها و مستعمرات فقط به‌منظور استقرار ساخلوها و آرام نگاهداشتن اقوام فتنه‌جو یا سرکش نبود، بلکه همچنین ـ ومخصوصاً ـ برای ایجادتمدنی مختلط بود که در آن دوقوم مذکورمتساویاً شرکت داشتند.

تجدید بنای شاهنشاهی که از بالکان تا سند ادامه داشت، ممکن نبود فقط برمبنای سیاسی و اداری ـ که کاملاً وابسته به‌مسایل نژادی بود ـ محدود شود. شاه بزرگ جدید افکار خود را در این امور اجرا می کرد، و در نتیجه افکارقدیم مبانی قدرت را واژگون می‌ساخت. اسکندر، باالحاق غرب به‌شرق وتحقق وحدتی که هخامنشیان آرزومند آن بودند، جهشی بزرگ در حیات اقتصادی جهان ـ که از تقسیمات گوناگون آزاد شده بود ـ داد. کمتر احتمال می‌رود که دراین حیطه، درمدت عمر بسیار کوتاهی که‌اسکندر داشته، خطمشی مخصوصی مورد مطالعه قرار گرفته و به‌مرحلهٔ اجرا در آمده باشد. اما وی، با تقلید از پیشینیان خویش، و مانندایشان، مخصوصاً درتعقیب مقاصدنظامی واداری، وقت بسیاردرطرق ارتباطی،

۱ـ Maracanda ۲ـ Opis

و بالاختصاص به‌طرق کشتی‌رانی ، از شبکه‌های قنوات[1] گرفته تا طرق بحری که قاره‌ها را بهم می‌پیوست ، مبذول میداشت . مسافرت امیرالبحر وی نئاخوس[2] ، برابر اکتشافات اسکیلاکس[3] - که به‌امرداریوش انجام گرفته بود - صورت پذیرفت . طرح اکتشاف سواحل عربستان یابحرخزر - که وی می‌پنداشت با بحراسود مرتبط است - براثر همین اشتغالات بوده است . طرح استفادهٔ از دریاچهٔ حبانیه را - که در عصر ما تحقق یافته - اسکندر به‌منظور منظم ساختن طغیانهای فرات و تأمین عمل معمولی قنوات ریخته بود .

اسکندر مانند شاهان هخامنشی به گردآوردن گنجینه‌ها نمی‌پرداخت . وی خزینه‌هایی را که در پایتختهای شاهنشاهی یافت ، تبدیل به‌پول کرد و پول را متحدالشکل ساخت ، وبدین وسیله به‌مسکوکات شاهنشاهی ، ومسکوکات ولاة یا مسکوکات ایالتی خاتمه داد ، وچون تنها یك نوع پول در منطقهٔ وسیع شاهنشاهی او واسطهٔ داد وستدبود ، روابط اقتصادی قسمت‌های مختلف کشور راتأمین میکرد . اسکندر ، با سعهٔ صدری که داشت ، هدایا و پاداشها را توزیع می‌نمود ، و سپاهیان خود را ثروتمند می‌ساخت ، و در نتیجه همهٔ ممالك خویش - از جمله یونان - را غنی کرد . برای سکنهٔ یونان ، راه در آمد دیگری در حیطهٔ شاهنشاهی باز شد : مملکت مزبور که براثرجنگهای طولانی فقیر گردیده بود ، فرصت یافت که سکنهٔ خود را برای کسب و کاری - غیر از عنوان مزدوری در خدمت شاهنشاه - به‌خارج بفرستد . بسیاری از شهرهای قدیم سوریه و فلسطین در زمان اسکندر روی تجدد و سعادت دیدند ، اما اکثریت یونانیانی که مملکت خود را ترك گفتند ، در شهرها و مستعمراتی که پادشاه مقدونی بنا کرد، مستقر گردید ، ودرقسمتی‌ازآنها ، سربازان قدیم و متقاعد ، به تساوی جای داده شدند . ایجاد مراکزی در نقاط سوق‌الجیشی و

۱ـ مراد «کانالها»ست.رك. ص۱۵۹ ج۴

۲ـ Néarque (Nearchus) ت. ا.)

۳ـ Scylax

همچنین اقتصادی توجه گروهی معتنی‌به از تجار یونانی را جلب کرد. بازرگانان مذکور دراین نقاط مشتریان بسیار از نظامیان و عمال غربی می‌یافتند، وبه‌این عده بزودی عنصرایرانی، که فریفتهٔ زندگی یونانیان ومقدونیان شده بود، افزوده گردید با افزایش تجارت، مراکز تجارتی سبك قدیم تغییر یافت. جاده‌ها وقنوات، وروابط بین شهرها به‌بازرگانان اجازه میداد که بیشتر درداخل ممالك مختلف نفوذ کنند، وکارهای تجارتی را در نقاطی بیش از پیش دور اجرا نمایند، و وضع اقتصادی خود ناحیه را تغییر دهند. به‌علت اطمینانی که نسبت به‌صلح و امنیت ایجاد شده بود، به‌نظر میرسید که اتحاد سیاسی واقتصادی ایرانی ـ یونانی ـ که روی اصول عالیه‌ای بنا شده بود، درآینده مدتی طولانی برقرار خواهد ماند، اما مرگ مؤسس آن ـ که براثر نبوغ خود، در «سلسلهٔ وقایع تاریخی» گسستگیی آشکار ایجاد کرد ـ جهان را به‌سوی مقدرات دیگر کشانید.

سلوکیان[۱]

شاهنشاهیی که اسکندر کبیربنیادنهاد، پس از او پایدار نماند. فکروحدت شاهنشاهی مزبور بزودی از بین رفت، و در مدت چهل سالی که متعاقب مرگ او گذشت، جهان درخونین‌ترین محاربات بین یاران اسکندر، فرورفت. همهٔ فرماندهان سپاه یاولاة بزرگ، که درمکتب دشوارفیلفوس یااسکندر ـ که در آن تهوروشجاعت، اشخاص را به‌افتخارات عظیم نایل می کرد ـ تربیت شده بودند، آرزومند بودند که نه‌همان برسپاهیان، بلکه براقوام وملل حکومت کنند. کمال مطلوب اسکندر در جمع آوردن ملل که، باترك احساسات ملی، میبایست جامعه‌ای واحدایجاد کنند، فراموش شد. پس ازمحاربهٔ ایپسوس[۲] (۳۰۱ ق. م.) تشکیلات سیاسی جهان برمبنای

---

s– Péleucides (Seleucids .ا.ت)

۲– Ipsus

سه حکومت نهاده شد: سلطنت مقدونیه در اروپا، سلطنت بطالسه[۱] درمصر، سلطنت سلوکیان در آسیا.

از میان همهٔ جانشینان اسکندر. سلوکوس[۲] بیشتر از دیگران به‌افکار فاتح مقدونی آشنا بود، وبه‌نظر می‌رسید که برای شناختن وادراك جهان ایرانی و اتحاد با آن از همکاران خود مستعدتر بوده است. وی از زمان تسخیر شوش، به‌سمت فرمانده تشکیلات سواره نظام نجبای ایرانی‌منصوب شد، وآنها را به‌واحدی متشابه شامل چندین ده‌هزار جنگجو درآورد. او با اپامه[۳]، که از خانواده‌ای از نجبای ایرانی‌بود، ازدواج کرد. وی سلسله‌ای تأسیس کرد که‌در آن خون ایرانی باخون مقدونی‌متساویاً‌ممزوج گردید. سلوکوس والی‌بابل‌شد، وعاقبت‌شاهنشاهی‌هخامنشی را ـ که مرکب از مصرو دنبالهٔ سراشیب آن که ازفلسطین و سوریهٔ جنوبی تشکیل میشد، و چند بخش از سرزمین آسیای صغیر بود ـ به‌ارث برد. خوداو ازمتصرفات خویش چیزی به کسی تسلیم نکرد به‌استثنای چند قطعه که درسرحدهای شرقی ـ رخج و گدرزیا[۴] ـ به چندراگوپتا[۵] پادشاه هند ـ درعوض فیلهایی که وی میبایست بفرستد، تاسلوکوس بتواند سرحدهای غربی کشورخود را حفظ کند ـ داد. اوبرای پسرش، سرزمینهای پهناور و مسکون از جمعیت بسیار ـ که چنانکه حدس زده‌اند بالغ برسی‌میلیون تن میشد ـ باقی گذاشت. اما به‌محض فوت وی، تجزیه و تحلیل شاهنشاهی اوشروع شد، واین عمل به‌تدریج تا انقراض سلسلهٔ سلوکی ادامه یافت. سلوکوس‌بانی‌دوپایتخت است: سلوکیه[۶] درساحل‌دجله که بابل را ازاعتبارانداخت، وانطاکیه[۷] درساحل ارنتس[۸] درسوریه. وی مبانی‌تشکیلات سیاسی، اداری واقتصادی

---

۱ ـ درمتن فرانسوی Mouarchie Lagide ودرترجمهٔ انگلیسی Ptolemaic monarchy

۲ ـ Séleucus

۳ ـ Apamée (Apama .ت. ا)

۴ ـ Gédrosie (Gedrosia .ت. ا)

۵ ـ Chandragoupta (Chandragupta .ت. ا)

۶ ـ Séleucie (Seleucia .ت. ا)

۷ ـ Antioche (Antioch .ت. ا)

۸ ـ Orontes

شاهنشاهی خود را ـ که به‌دو قسمت تقسیم می گردید و در اطراف این دو مرکز که به‌وسیلهٔ « جادهٔ شاهی » بهم مرتبط میشد ـ تنظیم کرد . تا زمانی که جانشینان سلوکوس مالك پایتخت شرقی بودند ، دولت آنان به‌آینده امیدوار بود . پس از یك قرن ونیم . که سلوکیه به‌دست پارتیان تسخیر شد ، شاهنشاهی سلوکی جز دولتی که درسوریه متمرکز بود ـ وبزودی توسط روم مستهلك گردید ـ چیزی محسوب نمی‌شد .

سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند ، وتقریباً جمیع متصرفات آنان‌را در دست داشتند ، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند ، مجبور بودند که هدفی‌را بر گزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند ، وآن عبارت بود از وحدت پادشاهی باوجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن . ولی سلوکیان هم بدین‌هدف نرسیدند . همهٔ اموری که به‌تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد ، وعاقبت‌موجب‌انقراض اُسف‌آورآن‌سلسله گردید ، دامنگیرسلوکیان نیزشد : جنگهایی که آنان باسلسله‌های دیگر کردند ؛ نخست با مقدونیه و مصر ، سپس با پارتیان وروميان ، محاربات ایشان برای جلوگیری ازتمایلات تجزیه‌طلبی بعض‌ممالکی که درزمرهٔ متصرفاتشان بود ؛ مساعیی که برای‌مطیع نگاهداشتن ولاة خود به‌کار میبردند ، توطئه‌های در بار و رقابتهای مدعیانی که غالباً منجر به‌قتل میگردید . شاهان این‌سلسله درقرن دوم ق . م . از به‌کار بردن طلا ، که راه فساد را بازمیکرد ، خودداری نداشتند . آنان به‌سناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند . اما چون پیروزی به‌دست می آمد ، رومیان‌دیگر ممالك‌را ترك نمی کردند ، وسلوکیان پس‌ازدیری فهمیدند که خودآنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند . محقق‌است که بعض‌شاهان ایشان ـ مانند برخی‌ازپادشاهان

هخامنشی- ازجمله انتیوخوس سوم[1] برای «ترمیم» شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که ازضعف ایشان استفاده میکردند، عاجزبودند: قوهٔ تدریجی و بطیء ولی‌مستمرایرانیان، و قوهٔ روم که سابقاً درآغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به‌شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود.

سلوکوس اول پسر خویش، آنتیوخوس اول[2] را با خود شریك کرد، و شاهنشاهی را با او تقسیم نمود، و ایالات علیا یعنی مشرق را با سلوکیه به‌عنوان مستقر وی، بدو سپرد. اما، درزمان انتیوخوس اول[2] (۲۸۰-۲۶۱ق. م.) نخستین علایم ضعف آشکار شد، و عموماً تصور می کنند که پارس مستقل گردید. دوران سلطنت جانشین وی، انتیوخوس دوم (۲۶۱ - ۲۴۶ ق. م.) با فقدان سرزمینهای بسیارمهم، و تجزیهٔ ایالت بلخ در حدود ۲۵۰، و ایالت پارت و گرگان در حدود ۲۴۹-۲۴۸ ق. م. مشخص است.

شاه که درمحاربات خویش درمغرب گرفتاربود، ازایجاد احترام برای‌قدرت خویش، عاجزبود. ایالت بلخ شامل دشت شمالی افغانستان امروزی بود و از سوی شمال به‌جیحون - آمو دریای کنونی- میرسید. این‌ایالت، منطقه‌ای سرحدی‌بود که برای‌دفع خطر دایمی- که بدویان ایرانی ایجاد میکردند - ساخته شده بود، وقریب بیست‌هزارسرباز اسکندر را - که بیمار یا مجروح‌بودند - درمؤسسات‌جدید آن اقامت دادند. پس‌ازمرگ پادشاه مقدونی، این سربازان عصیان کردند وتقاضای بازگشت نمودند؛ بخشی‌ازآنان مقتول گردیدند، و مع‌هذا عدهٔ آنان برای تشکیل قوه‌ای مسلح در کشور، کافی‌بود. دیودتوس[3]، که حاکمی یونانی بود، از یك سوی به‌یونان متکی بود، و از طرف دیگربه عنصر ایرانی تکیه داشت. وی ضد پادشاه

۱- Antiochus III ۲- Antiochus I ۳- Diodote (Diodotus .ت.ا)

سلوکی متبوع خویش عصیانی - به‌معنی خاص - ننمود ، اما براثر مشاهدهٔ ضعف شاهنشاهی به‌یاری سکنهٔ محلی، کوشید دولتی‌نسبةً قوی برای خود تشکیل دهد ، تا بتواند درمقابل تهدید بدویان مقاومت ورزد .

آیا براثردوری یونانیان ساکنان ایالت بلخ - که درقسمت نهایی‌شرقی‌ترین بخش جهان یونانی‌قرارداشت - یابه‌علت‌فشارتهدید خارجی برایالت سرحدی مرکز آسیا بود که دو قوم‌یونانی وایرانی‌چنان‌تفاهم مشترك استواروطولانی برقرار کردند که نظیرآن درهیچ جای دیگر ، وقوع نیافت ؟ این امر با وجود دو سبك زندگی مختلف که ناشی‌از دو روش گوناگون‌اجتماعی‌واقتصادی آنان‌بود ، صورت‌پذیرفت . بلخ ، ناحیهٔ فلاحتی و سرزمین پرورش اغنام و احشام ، مغرب را ازیك سو به‌چین ، وازسوی‌دیگربه سیبریه - که ازجهت‌طلا غنی‌بود - وروسیهٔ جنوبی‌متصل‌میساخت. ایالت مزبور همچنین ثروت خود را مدیون تجارت « ترانزیت » بود ، و با اسواق و بازارهای خود ، عنصری مهم را درتجارت‌جهان تشکیل میداد . بلخ ناحیه‌ای‌ایرانی ودارای جامعه‌ای ملوك‌الطوایفی[1] بود که اشراف مالك زمینهای‌آن در قصور حصین اقامت داشتند ، ومستملکات‌خودرا اداره میکردند ، و دهقنت‌ناحیه نیزدردهکده‌های مستحکم انجام می گرفت . این ایالت از زمان ورود عنصر یونانی - که فنون‌نظامی آنان تضمینی عظیم برای دفاع سرحد های خارجی بود - تحولی نیافت . سروران جدید تغییری در سازمان اقتصادی کشور ندادند ، اما بر اثر تأسیس شهرها و مستعمرات خود ، و به‌وسیلهٔ استقرارجمعیتی تاجر و صنعت پیشه ، در ازدیاد ثروت آن منطقه شرکت کردند ، و ایرانیان نیز از این امر استفادهٔ بسیار بردند . بنابر آنچه گفته شد ، یونانیان بلخ که از شاهنشاهی سلوکی به‌علت اغتشاش پارت جدا مانده بودند ، با ایرانیان متحد گردیدند و تشکیل هیأتی دادند که در مدت دوقرن

۱- Féodale

مبلّغ تمدن یونانی در هند و آسیای مرکزی شدند، و فقط براثر موج مهاجمه‌ای جدید و موحش از طرف بدویـان ایرانـی، در پـایان قرن دوم ق. م. منقرض گردیدند.

تجزیهٔ پارت و گرگان ــ یعنی نواحی جنوب شرقی و مشرق بحر خزر ــ که یك دو سال پس از تجزیهٔ بلخ صورت گرفته، کمتر ناشی ازحدت وسورت قوم نیمه بدوی مزبور بود تا ضعف سازمان شاهنشاهی سلوکـی. این امر هنوز به منزلهٔ عکس‌العمل جهان ایرانی ضد عنصر خارجی مستقر درمملکت وی، تلقی نمی‌شد. اما بعدها، آنگاه که ایران در برابر تهدید قد علم کرد، وجدان ملی‌اش بیدار شد، و روح جدید خود را نشان داد. پارتیان علامت شروع نهضت را ارائه دادند، امابیش از یك قرن طول کشید تا مجدداً ایران را از دست یونانیان بگیرند، وسرحدهای غربی‌خود رادرساحل شط فرات ــ که‌ازآن‌پس، تا زمان حملهٔ‌عرب دردست‌ایرانیان باقی ماند ــ مستقرسازند. سلوکوس دوم[۱] (۲۴۶ ــ ۲۲۶ ق. م.) کوشید که وضع شاهنشاهی را در مشرق تثبیت کند. پارتیان از مقابل سپاهیان او که وارد ایالات شرقی می‌شد، عقب نشینی کردند. در این هنگام در انطاکیه[۲] اغتشاشی ایجاد شدو شاه را مجبور کرد همهٔ آمال خود را ترك گوید و به‌سوریه باز گردد. پارتیان که نیرویی سیال و محتاط به‌شمار می‌رفتند، باز گشتند و به‌سهولت «فتح» را به‌دست آوردند. پس از مرگ سلوکوس دوم، علاوه بر این سرزمین‌های شرقی، آسیای صغیر نیز از دست سلوکیان خارج شد. نیم قرن پس ازدرگذشت مؤسس‌شاهنشاهی سلوکی، سرزمین‌های کشور فقط ازسوی مغرب به‌توروس[۳] واز سوی مشرق به‌ماد منتهی می‌شد.

در این لحظهٔ حساس، تاج و تخت انطاکیه در دست انتیوخوس سوّم[۴]

۱ــ Séleucus II ۲ــ Antioche (Antioch .ت.ا) ۳ــ Taurus ۴ــ Antiochus III

(۲۲۳ - ۱۸۷ ق . م .) افتاد . وی پادشاهی بود دارای نیرویی خشن و شمّ سیاسی قوی . هنگام جلوس او ، در نجد ایران عصیان حکام ماد و پارس صورت گرفت . پارتیان با بلخیان متحد شده ، ماد را تهدید می کردند . انتیوخوس حکام مزبور را درهم شکست ، و به‌عنوان تفتیش مسلحانه سفری به‌مشرق کرد ، و این سفر کمتر از هشت سال طول نکشید . وی از طریق کاپادوکیه به ارمنستان رفت ، و خشیارشا پادشاه آن ناحیه سلطنت او را شناخت و با خواهر وی ازدواج کرد . سپس پادشاه سلوکی ازشمال به‌جنوب سراسر ایران را زیرپا گذاشت ، به‌شوش رفت ، واز آنجا به‌هگمتانه (همدان) شد ، تا سفر جنگی ضد پارتیان را ادامه دهد . ارشك (اشك) سوم[۱] ، دربرابر سپاهیان او عقب نشینی کرد و عاقبت اطاعت او را پذیرفت ، وخراج خود را تقدیم داشت . انتیوخوس به‌سرحد بلخ نزدیك گردید . درآنجا اوتیدموس[۲] سلسله‌ای جدید به‌جای سلسلهٔ دیودتوس[۳] دایر کرده بود ، واو دربرابر شاه سلوکی مقاومتی شدید نشان داد که منجر به‌موافقت بین طرفین وازدواج پسرش دمتریوس[۴] با دختر انتیوخوس گردید . پادشاه سلوکی پس ازعبور از هندو کوش . در درهٔ کابل شاه موریاهای[۵] هند را ملاقات کرد ، و با او عهد مودت را تجدید نمود . سپس از راه رخج ، زرنگ (سیستان) ، کرمان به‌پارس باز رسید . ساحل غربی خلیج فارس‌را با مراکز تجارتی کندر دیدار کرد ، و از جزایری که بر اثر صید مرواریدِ شهرت داشتند ، عبور نمود ، وعاقبت به‌سلوکیه درساحل دجله باز گشت . طبق بعض قراین تصور می‌رود که منافع تجارت شاهنشاهی با مشرق از طریق برّی و بحری تا حدی در اقدام بدین سفر طولانی دخالت داشته است . انتیوخوس که از بادهٔ موفقیت‌های خود سرمست شده بود ، تصمیم گرفت مقدونیه را به‌شاهنشاهی خویش ملحق کند .

۱- Arsace III ۲- Euthydème (Euthydemus ت. ا.) ۳- Diodote (Diodotus ت. ا.)
۴- Démétrius ۵- Maurya

بدین منظور از تنگه‌ها عبور کرد، ولی روم ضربتی علاج ناپذیر بر او وارد آورد؛ وی در محاربهٔ مغنیسیا[۱] مغلوب شد. صلح اپامیه[۲] (۱۸۸ ق. م.) نه تنها او را از متصرفات آسیای صغیر محروم کرد، بلکه خراجی بسیار هنگفت بر او تحمیل نمود.

انتیوخوس چهارم[۳] (۱۷۵ - ۱۶۴ ق. م.) آخرین پادشاه بزرگ سلوکی بود. وی با اقدامات جسورانه درصدد مرمّت شاهنشاهی و نجات آن از تجزیه برآمد. پیشرفت‌های نظامی وی در مصر بدبختانه برای او سودی نداشت، و نیز مساعی این پادشاه برای استحکام روابط بین ملل مختلف کشور خویش به‌وسیلهٔ ایجاد یونانیّت «عمقاً» بی نتیجه ماند. اندکی پس از مرگ پادشاه مزبور، سلوکیان بین‌النهرین را از دست دادند، و آن منطقه به‌دست پارتیان افتاد، وانحطاط سیاسی سریعی ایجاد شد که علامت رجعت یونانیّت (هلنیسم) ازمشرق بود. حکام استقلال یافتند، کمی بعد سلسله‌های کوچك و جبّاران درهمه جا ظهور کردند. آنگاه شاهنشاهی سلوکی - که فقط تقریباً منحصر به‌سوریه بود - مجموعه‌ای از ممالك کوچك‌را که عملاً آزاد و مستعد افتادن در دست رومیان - که برای تسخیر جهان یونانی در مشرق مداخله می کردند - بودند، شامل می گردید، سلطنت‌های یونانی - یکی پس از دیگری استقلال خود را از دست دادند، و تابع روم شدند. دولت اخیر ارادهٔ خودرا بدانان تحمیل می کرد وسبك حکومت خدعه‌آمیز خویش‌را - یعنی حکومت «استعماری مغرور، فاسد، قسی و بی ثمر» را مستقر ساخت[۴].



شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود - مانند شاهنشاهی هخامنشیان - حکومتی مرکب

۱- Magnésie (Magnesia .ت. ا) ۲- Apamée (Apamea .ت. ا) ۳- Antiochus IV

۴ - در حاشیهٔ ت. ا. به‌مأخذ ذیل ارجاع شده: Rostovtzeff, «Social and Economic History of the Hellenistic World» vcl. II, ch. VI, p. 1017

به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به‌کار بردند. هخامنشیان بر قوم ایرانی، که بیش از پیش در شاهنشاهی نفوذ می کردند و در خارج ایران قوای مسلح و اداری حکومت را تشکیل می‌دادند، متکی بودند. اسکندر کبیر، در مدت سلطنت کوتاه خود، می‌توانست به‌سپاهیان مقدونی خویش اتکا کند. سلوکیان سلسله‌ای ملّی ناشی از ملت نبودند، و برای ایشان خطرناك بود که به‌عنصر ایرانی که اکثریت شاهنشاهی آنان را تشکیل می‌داد اعتماد کنند. آنان دیگر سیاست اختلاط نژادها را که مورد تصویب اسکندر بود، ادامه ندادند ومسأله را چنین حل کردند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیك باشد و نسبت به‌ایشان وفادار بمانند. سلوکیان در جهت مخالف آنچه که هخامنشیان به‌تحقق بخشیدن آن آغاز کرده بودند، رهسپار شدند، یعنی یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنهٔ جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و درعین حال رابط بین حکومت و سکنهٔ بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبات سکنی گزینند، به‌کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. این طرحی عظیم بود که به‌علت اوضاع مخصوصاً مساعدی ـ که شاهنشاهی سلوکی در یونان پرجمعیت و بدبخت یافته بود ـ مورد تشویق قرار گرفت. در سراسر قرن سوم ق.م. جریانی تقریباً لاینقطع، سکنهٔ اروپای جنوب شرقی را به‌سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترك می گفتند، بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه واجرا گردید. مستعمرات نظامی وغیر نظامی ایجادشد. بدین‌وجه سلوکیان سیاست شهرسازی اسکندر راتعقیب وتکمیل کردند، وممالك‌را ـ و مخصوصاً ایران را، که در زمان هخامنشیان در آن فقط به‌بنای شهرها آغازشده

بود- ازشبکه‌ای از اقامتگاهها پوشانیدند. مؤسسات اخیر به‌منظور دفاع کشور ضد بدویان- چنانکه‌دربلخ-یا به‌جهت مراقبت‌سکنهٔ فتنه‌جو- مخصوصاً اهالی‌ماد- ایجاد میشد. عده‌ای معتنی‌به‌ازآنها درطول‌جادهٔ بزرگ نظامی، شریان‌اصلی شاهنشاهی که سلوکیه‌رادرساحل‌دجله به‌بلخ‌متصل‌میساخت وجادهٔ‌هزارساله که از کرمانشاه‌همدان میگذرد- بناشد؛ ازسوی دیگر بنادری درساحل دریابرای آنان لازم بود. سلوکیان کمترازنه شهردر ساحل خلیج فارس بنا نکردند و ازآن جمله است انطاکیه در پارس - بوشهر امروزه - که جانشین شهر کهن عیلامی گردید. نواحی حاصلخیزنیز دقت‌آنان را به‌خودجلب کرد، مخصوصاً مثلثی که بین کرمانشاه، همدان وبروجرد واقع است، و از زمین‌های کاملاً مشروب به‌شمار می‌رفت. در دشت کرمانشاه، که سربازان اسکندرآنرا با نسا (نیسا)[۱] - مسقط‌الرأس دیونیسوس[۲] - یکی دانسته‌اند، دردینور و کنگاورمؤسسات یونانی‌بناشد؛ هگمتانه (همدان) مجدداًتعمیر گردید. دربخش‌جنوبی‌تر، لائودیسه[۳] - نهاوند امروزین - ساخته شد. شهری دیگردر کرهه[۴] نزدیك اراك[۵] بنا گردید. رگای (ری) قدیم، که اکنون در حومهٔ تهران است، بنام اروپوس[۶] خوانده شد. درپارت شهری بنام نسا - الکساندرپولیس[۷] بناشد که پیش ازشهرصد دروازه (هکاتوم پیلس)[۸] که‌آن هم شهری یونانی بود وبه‌علت‌آنکه بیش از چهار دروازه داشته[۹] بدین نام موسوم گردیده بود - یکی از نخستین پایتخت‌های پارتیان گردید.

شهرهای جدیدالبنا و شهرهای تعمیر شده به‌وسیلهٔ سکنهٔ مختلط مسکون گردیدند، چنانکه قسمت اعظم اهالی بابل را درسلوکیه واقع درساحل دجله جای

۱- Nysa   ۲- Dionysos خدای یونانی مشابه باخوس Bacchus رومیان (م.)
۳- Laudicée (Laodicea ت. ا.)   ٤- Khurha   ٥- Arak   ٦- Europos
۷- Nysa-Alexandropolis   ۸- Hécatompylos   ۹- ت. ا.: چون یکصد دروازه داشته است.

دادند. معلوم‌نیست این زندگانی مشترك چگونه تحقق می‌یافت، اماتشکیلات همه‌جا به‌سبك مدینهٔ قدیم، با تودهٔ ملت، شوری، وعمال دولتی آن که سالیانه تعیین میشدند، اداره میگردید. عقاید وسنن محلی محفوظ ماند، ولی بامظاهر آیین یونانی مخلوط شد. از راه احتیاط، در قلعه وارگی که برشهر مسلط بود، ساخلو یونانی گماشته بودند، و یونانیان درحال خطر میتوانستند بدان پناه برند.

شهرها دارای زمینها و املاکی بود که روستاییان در آنها سکونت داشتند و به کار کشاورزی مشغول و بدان املاك وابسته بودند. روستاییان گاه از سعهٔ صدر جوامع شهری استفاده می کردند، و به‌توسعهٔ اجتماعات خود پرداخته، به‌صورت دهکده‌هایی که نوعی استقلال داخلی داشتند، درمی‌آمدند. تا زمانی که ستونهای مهاجران جدیدادامه داشت، شهرها سعادتمندبودند. چون استعماربه‌تدریج ضعیف می گردید، و عاقبت درحدود نیمهٔ قرن دوم پایان یافت، انحطاط بعضی از شهرها شروع شد و درآخر آنها سجیهٔ یونانی خود را از دست دادند.

عموماً تصورمی کنند که غالب مستعمرات نظامی بوده وسکنهٔ آنها را مردانی تشکیل می‌دادند که لایق خدمت و مستعد احضار در حال خطر بودند. مستعمراتی دردهکده‌های بومی‌ایجاد میشد، ویا زمینهایی درقرب بومیان به‌یونانیان میدادند؛ و گاهی‌نیزدوقوم مزبور را برای‌نظام اجباری‌درشهرها مجتمع میکردند. به‌هر کس مقداری زمین، یك خانه، بذر و چهارپا داده میشد. سربازان در این سرزمین‌ها می‌توانستند مجتمع گردند و حتی شهرهایی[1] که همواره شامل سکنهٔ مختلط ولی مجهز به‌نظم و تشکیلات یونانی بود، ایجاد کنند. علاوه بریونانیان و مقدونیان، مزدوران میسیه[2]، کاپادوکیه[3]، و حتی تراکیه[4] به ایران وارد شدند. همهٔ افرادعنصر

۱- Polis
۲- Mysie (Mysia ت. ا.)
۳- Cappadoce (Cappadocia ت. ا.)
۴- Thrace

جدید ایران، باطرز زندگی وتفکر یونانی ، باعلاقه‌مندی به‌خانه‌ها وشهرهای‌خویش تکیه گاهی برای سلسله‌ای که آینده ، ثروت وامنیت را برای آنان تأمین کرده بود ، به‌شمارمیرفتند .

طبیعةً این سکنهٔ مختلط ، در بارهٔ شاه که مخدوم مطلق بود و فرمانهای وی حکم قانون را داشت ، به‌یك نظرنگاه نمیکردند . ایرانیان بدو به‌منزلهٔ جانشین هخامنشیان مینگریستند ، درصورتیکه در نظر مقدونیان وی جانشین اسکندربود ؛ اما یونانیان او را فقط حامی مصالح خود می‌دانستند . پس از انتیوخوس دوم ،آیین رسمی‌سلسلهٔ سلوکیان استقراریافت . پیشترانتیوخوس اول پدرفقیدخود را به‌عنوان خدا معرفی کرده بود . شاهی که سلطنت می کرد وملکهٔ اونیزمقام الوهیت یافتند . در معابد شهرهای عمدهٔ ایالات ، روحانیان بزرگ ـ مرد و زن ـ وابسته بدین آیین می‌زیسته‌اند . انتیوخوس سوم درفرمانی مورخ به‌سال۱۹۳ ق . م . که برروی ستونی حك شده ، و اخیراً در نهاوند (لائودیسه)[1] کشف گردیده، دستور میدهد که پرستش زوجهٔ او لائودیسه را اعمال کنند .

سلوکیان در سیاست خود ، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند ، ملیت‌ها را ابقا کردند ولی درعین‌حال آنها را درزمرهٔ شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به‌سیاست کوروش وسلطنتی توأم با اغماض‌باز گردند . شاهنشاهی سلوکی ـچنانکه عموماً معتقدند ـ اصل تشکیلات ایالات رابا تقسیمات دودرجه‌یی حفظ کرد، و هروالی تشکیلات اداری را که تقریباً مستقل از مرکزبود ، اداره میکرد . ضعف این نوع تشکیلات در شاهنشاهی بزودی آشکار گردید ، و تمایل تجزیه‌طلبی حکام و ممالك ـ که سابقاً نیزدرزمان هخامنشی مرض‌حادبه‌شمار می‌رفت ـ قوای سلوکیان را منهدم کرد ، وعاقبت شاهنشاهی آنان به‌صورت دولتهای خرد و کوچك که پارتیان

۱ـ Laodicée (Laodicea ت. ا.)

آنها را به‌ارث خواهند برد و حفظ خواهند کرد ـ در آمد ، زیرا سلوکیان از تحمیل تمرکز قدرت بدانان عاجز بودند . تنها مداین یونانی تشکیل جزیره ـ گونه‌هایی دادند .

معهذا ادارهٔ شاهنشاهی موقعیتی بزرگ برای سلوکیان به‌شمار می‌رود . صاحب‌ منصبان شاهی ، مجرّب و نیکو تربیت یافته ، دستگاهی را که مخصوصاً میبایست صندوقهای خزانهٔ دولت را پر کند ، به‌خوبی به‌کار انداختند . مالیات بر اراضی شاهی شهرها یا معابد ، سربازان ، قبایل یا اشخاص توسط گروهی از عمال رسمی جمع آوری میشد که درزمرهٔ آنان یونانیان دارای مشاغل مسئولیت داری بودند ؛ هرچند ایرانیان نیز ازاین نوع شغلها محروم نبودند . دستگاه بیت‌المال که قابلیت انعطاف بسیار داشت قسمت اعظم آن از هخامنشیان به‌ارث برده شده بود ، اما نحوهٔ کار آن مشخص‌تر و منظم‌تر بود ، و برای شاهان درآمد بسیاری را تأمین میکرد .

همهٔ زمینها، به‌حکم فتوحات متعلق به‌شاه بود. معابد نیز دارای زمینهایی بودند، و هرچند ما اطلاعی از املاک آنها در ایران نداریم ، از پیش باید قبول کنیم که معابد مهمی مانند معابد هگمتانه (همدان) ، کنگاور یا نهاوند می‌بایست دارای متصرفاتی بزرگ با دهکده‌هایی باشند که رعایا وشاید بردگان ، برای تغذیهٔ آنهمه روحانیان مرد و زن، مغنّیان و مغنّیات ، مطربان ، غلامان وخدمتکاران ، به کشت‌و ورز مشغول بودند . معابد ثروتهای بسیارداشتند ، وشاهان سلوکی مانند انتیوخوس سوم یا انتیوخوس چهارم ، هنگامی که دچار مشکلات مالی می‌شدند ، از غارت آنها به‌عنوان این که به حکم سلطنت همهٔ این ثروتها متعلق به شاه است خودداری نمی کردند . در امکنه‌ای که معابد ربة‌النوع اناهیته (ناهید) یا نانایا[1] وجود داشت ، شاه به‌منزلهٔ زاوش[2] و شوهر ربة‌النوع به شمار می‌رفت و از او طلب

۱- Nanaïa ۲- Zeus

جهیز می کرد.

زمینهای دیگر به‌افراد خانوادهٔ شاهی، درباریان، صاحبمنصبان، و شهرها داده‌شده‌بود وقسمتی‌راهم فروخته بودند. زمینهای مزبور، مانند عهد هخامنشیان، دردست فئودالهای بزرگ ایرانی یا یونانی اداره میشد، ولی رعایا که جزو لاینفک اراضی‌بودند، از نوعی آزادی برخورداری داشتند. مالکان مذکور موظف بودند در صورت لزوم، سواره‌نظامی آماده‌سازند که شاه به‌ندرت از آن‌استفاده میکرد. نیروی سپاهیان منظّم مخصوصاً مبتنی‌بر تعدادی فیل‌بود. شاه مالك متصرفاتی‌بود که عمال شاهی‌وپایه‌وران مالیه آنها را اداره میکردند. ازمیان همهٔ روستاییان، آنان که در املاك متعلق به‌شهرهاکارمی کردند، محققاً ازمزایای بزرگی بهره‌مند بودند.

بدین وجه در کشور ایران جامعه‌ای جدید تشکیل‌شد که به‌زندگانی وکار پرداخت. عناصر مختلف این‌جامعه کمابیش به‌شدت درمدینه‌ها، شهرها، قصبات و دهکده‌ها مخلوط شده بودند، واکثریت آنان ایرانی و اقلیت یونانی بودند. آیندهٔ شاهنشاهی سلوکی‌مستقیماً وابسته به‌توفیق‌استقرارسکنهٔ یونانی - مقدونی‌در کشور بود. سکنهٔ مزبور - قبل ازهر چیز - دارای سجیهٔ سیاسی ونظامی بود، و اجباراً میبایست به‌مشاغل‌اجتماعی‌واقتصادی مرتبط باشد. این‌سیاست که به‌منزلهٔ تاروپودی بود که بر آن میبایست وحدت مملکت بافته‌شود، درصدد یونانی کردن ایرانیان یا الزام‌آنان به‌قبول‌طرز مخصوص زندگی‌یا فرهنگ برنمی آمد. دانشمندان بادلایلی تأیید وابرام کرده‌اند که یونانی‌ساختن، اصطلاح و بینشی جدید است، و یونانیان خود ازآن‌خبرنداشتند. یونانی کردن ایرانیان‌کاملاً طبیعی‌صورت گرفته، چنانکه ایرانی کردن یونانیان‌هم چنین بوده‌است، واین مسأله برای دو گروه از اقوامی که مجاوریکدیگرزندگی میکردند، غیرقابل اجتناب‌بود. امرمزبورتحقق‌یافت بدون آنکه سلوکیان - که در نظرآنان این گونه مسایل اجتماعی اهمیتی نداشت - در

صدد بر آمده باشند آن‌را توسعه بخشند یا ازحدود آن بکاهند. ایشان درنظر نداشتند مملکتی یونانی یا مقدونی به‌وسیلهٔ استقرارهموطنان خود در آسیا، ایجاد کنند.

شبکهٔ مدینه‌هایی که توسط سلوکیان برپاشد، میبایست شاهنشاهی را بهم متحد سازد. جامعهٔ شهرنشین‌جدید درفوق ایرانیان قرارداشت وبه‌منزلهٔ رابطه بین آنان ومقام سلطنت به‌شمارمیرفت. جامعهٔ مزبورنیزشامل تعدادی ازعمال‌عالی‌رتبه، اطرافیان شاه ودربار، ودوستان وندمای وی بود. دردرجهٔ پایین‌تر، عمال ادارات، وسپس تجار قرار داشتند. همچنین باید از قشون یاد کرد که ساخلو همهٔ نقاط را مخصوصاً در پایتختها یا قلاع، اداره میکرد. همان منظرهٔ اجتماع در نواحی‌خارج دیده می‌شود: درجنب املاك بزرگ ایرانیان، زمینهای فئودالهای یونانی‌یامقدونی وجود داشته است. سکنهٔ این مستعمرات نزدیك دهکده‌های روستاییان ایرانی میزیستند. برسکنهٔ قدیم، اشرافیتی جدید و «بورژوا» افزوده گردید، و آن عبارت بود ازمهاجران یونان ومقدونیه، استادان، فلاسفه، تجاری که درجستجوی شغلی‌بودند. همهٔ قراین دال براین‌است که سلوکیان با طبقهٔ عالی‌ایرانیان روابطی نیکوداشتند، و بعضی از اینان برای اثبات اطاعت خود نسبت به‌شاه شاغل مقامات مهم‌می گردیدند، ومیتوان‌قبول کرد که این‌طبقه‌ازجامعهٔ ایرانی‌بیشترصبغهٔ یونانی به‌خود گرفته بود.

زبان یونانی اززمان اسکندر کبیر- یعنی‌از زمانی که هزاران‌جوان‌اشرافی در تشکیلات سواره نظام قشون وی داخل شدند و سربازان ایرانی‌را داخل فالانژ نمودند - به‌انتشار در ایران‌آغاز کرد. سپس مزاوجتهای بین ایرانیان و مقدونیان که عدهٔ بسیاری ازآنان درایران باقی‌ماندند، ایجاد مستعمرات، تجارت، ادارات، قشون، عدلیه، همهٔ اینها موجب گردید که زبان آرامی که در عهد هخامنشیان زبان رسمی بود متروك گردد، وزبان یونانی جای آن‌را بگیرد. زبان اخیر به‌نوبهٔ

خود حکم زبان بین‌المللی را پیدا کرد و حتی در دورهٔ پارتیان در شهرهای یونانی تدریس میگردید. نتیجه این‌شد که قسمت بزرگی‌از سکنهٔ نجد ایران نواللسانین شدند، چنانکه امروزه سکنهٔ کردستان، آذربایجان، قبایل بلوچ و قشقایی به‌دو زبان سخن میگویند. جمعیت شهرنشین ایران و بخشی از سکنهٔ اراضی اطراف، استعمال‌زبان یونانی‌را درمدت چند قرن، حتی‌پس‌از سقوط شاهنشاهی سلوکی‌حفظ کردند. نوشته‌های مدالهای شاهان پارت ونیز پارشمن[1] اورامان[2] در کردستان که به‌زبان یونانی بین مرافعین ایرانی‌حکم میکند مؤیّد این مدعی‌است. دو کتیبه‌ای که ازنقوش برجستهٔ پارتی‌شناخته‌اند به‌زبان یونانی انشا شده، و کتیبه‌های شاهان ساسانی، درجنب پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی، دارای نوشته‌ایست به‌خط و زبان یونانی. همهٔ مبادلات تجارتی از یونان تابلخ به‌زبان یونانی انجام میشده، و همهٔ مرافعات بین ایرانیان ویونانیان توسط قضاة یونانی‌طبق قوانین‌مدنی‌یونانی‌حل‌وفصل می‌یافته‌است. بومیان از قوانین یونانی‌اطلاع بهم‌رسانیدند وحتی در روابط بین‌خود آن‌را پذیرفتند.

بدین وجه، بدون هیچگونه اجبار وسیاستی مخصوص، صبغهٔ یونانیت ایجاد شد و مخصوصاً در ایرانیان ساکن مدینه‌ها و شهرها تأثیر کرد، و در میان همهٔ افراد طبقهٔ علیا وَطبقهٔ وسطی‌انتشاریافت، وحتی به کارگران آزادشهرها نیزسرایت کرد، اما در سکنهٔ روستایی بسیار کمترتأثیر نمود و یا هیچ اثری نکرد. ایجاد یونانیت مخصوصاً به‌واسطهٔ نفوذ عنصرایرانی درزندگانی سیاسیٔ و اداری شاهنشاهی صورت گرفت، وبراثر آن، جامعه‌ای‌مختلط به‌وجودآمد که بدون آن‌ایران مملکتی آسیایی به‌شمار می‌رفت که یونانیان در آن ساکن شده بودند. شرکت طبقهٔ علیا وطبقهٔ متوسط ایرانیان در زندگانی دولتی- که دنبالهٔ منطقی‌سیاستی‌بود که سدهای

۱- Parchemin (پوست حیوانی که بر روی‌آن می‌نوشتند. م.) ۲- Avroman

بین‌ملتها رابرمی‌داشت ـ نوعی اشتراك بین کسانی که به‌زبان یونانی‌سخن می گفتند ، ایجاد کرد . به‌موازات یونانی کردن ایرانیان ، ایرانی کردن یونانیان نیز به‌وجهی غیرقابل احترازصورت می گرفت ، و ازدواجهای مختلط بدین امر کومك میکرد ، و همچنین لطف و جذابیت معتقدات شرقی و تشریفات مذهبی ـ که مذهب تألیف[۱] یونانی در آن میدان وسیعی برای جولان یافت ـ مؤید این امر گردید . بخشی از این یونانیان ، بدون ترك زبان و تشکیلات خود ، تحت تأثیر طرز زندگی و دین ایرانیان واقع شدند ، و در نتیجه منافع معنوی وشغلی آنان تضعیف شد .

تودهٔ عظیم ایرانی ، قومی که در نواحی اطراف ـ یعنی در دیه‌ها و قصبات ـ زندگی می کردند ، در هرحال خارج از حیطهٔ تأثیر یونانیت باقی ماندند . تضادی که بین جامعهٔ شهرنشین و جامعهٔ روستایی وجود داشت ، شکافی بین ایشان پدید آورد ، و از همان دوران پایه‌های مخالفت و دشمنی آینده گذاشته می‌شد . در نظر ملت ، تغییرات سلسله‌ها مفهومی جز تغییر مخدومان ـ که همه مانند هم مالیات‌را تحمیل می کردند و بیگار می گرفتند ـ نداشت . دانشمندان برآنند که در نظر افراد ملت ، عمال ادارات شاهی به‌اندازهٔ بورژوازی یونانی شده ، ستمکار و جبار به‌شمار نمی‌رفتند . ملت به‌دیدن خارجی درمملکت خود معتاد شده بود ، ولی‌با این طبقهٔ حاکمه که دارای طرززندگی خاصی بود وخدایانی جزبغان ایرانی میپرستید مخالفت نمیورزید .

از نظرجغرافیایی ، ایجاد یونانیت تمام ایران را به‌یك نحوه فرا نگرفت . درستست که در ماد تعداد معتنی بهی از مدینه‌ها و مستعمرات یونانی بنا گردید ، ولی به نظر میرسد که نواحی خارج از این محوطه بسیار کمتر تحت تأثیر استقرار یونانیان قرار گرفتند ، و یا هیچ تحت تأثیر واقع نشدند . « هرناحیه که یونانیان

۱- Syncrétisme

به‌صورت مراکز مستقل در آن مجتمع نگردیدند و با ایرانیان مخلوط نشدند، به‌تدریج سجیهٔ یونانیت‌را ازدست‌داد.» به نظرمیرسد که پارس یکی از آنها بود که به‌صورت جزیره‌ای درآمد که سنن اجدادی در آنجابهتر محفوظ ماند. منابع ما دراین ناحیه تقریباً ازهیچ نوع تأسیس مداین یونانی یاد نمی کنند، وقوانین باستان شناسی که تاکنون جمع آوری شده، به نظرمیرسداین نکته را تأیید نماید. سرزمین حقیقی پارس که باجاده‌های بزرگ ارتباطات سوق‌الجیشی واقتصادی رابطه نداشت، به‌وجهی نیکو در خارج از منطقهٔ اختلاط ملل و زبانها ـ که در ایران از زمان اسکندر کبیر ایجاد شده بود ـ باقی ماند، وزبان، فرهنگ، ودین خود را محفوظ داشت. بعدها در ناحیه‌ای ـ نه‌چندان دور از خرابه‌های تخت جمشید ـ مدینه‌ای به نام استخر ـ یا «قلعه»[۱] ـ برپا خواهد شد که به مرور زمان مدینهٔ دینی ومرکزسیاسی پارس حقیقی خواهد گردید، و سلسله‌ای ملی آنرا هدایت خواهد کرد. در پایین سطحهٔ تخت جمشید، معبدی برافراشته خواهد شد که آنرا برطبق طرح سنتی امکنهٔ مقدس‌ایرانی بناخواهند کرد؛ معبدی دیگر، درجهت غربی‌تر، درنورآباد، شبیه تام معبدی که توسط هخامنشیان در برابر مقابرشان درنقش رستم بنا شده بود ساخته‌خواهدشد. این‌معابد به‌موازات معابدی که به‌سبك وطرح‌یونانی درهمان‌عهد درماد. کنگاور، کرهه، ونهاوند بنا شده بود، قدبرافراشته شاهداستقامت وپایداری فرهنگ ایرانی بودند. «یونانیان وحدتی را تشکیل میدادند که ملت ایرانی را مستهلك نساخت. ملت ایرانی در حیات ملی اجتماعی، دینی و فرهنگی، با آنان اختلاف داشت، و این سجایا را تا پایان حفظ کرد.»

هنر

هنرعهدی که بین‌سقوط سلسلهٔ‌هخامنشی وتصرف مجدد ایران به‌دست‌پارتیان

۱ـ رك. «برهان قاطع»، به‌تصحیح مترجم، ذیل کلمهٔ استخر (م.)

درحدود دوقرن‌طول کشید هنوزهم خوب شناخته نشده‌است. اشیاء متعلق به‌این‌دوره نادر و ابنیهٔ آن عهد کم است. هنریك ملت هر گز نمی‌تواند در برابرضعف سیاسی و فقری که عموماً منتج ازآنست، پایداری کند. وضع هنرایرانی هم در این دوره چنین بود، و در دنبال این عهد نیزانقطاعی احترازناپذیر درهنر مزبور ایجاد شد. هنرهخامنشی- چنانکه مامیشناسیم - دچار کسوف گردید، زیراوی جزبراثرحمایت شاه ودربار نمیتوانست پایداربماند. اطلاع اند کی که ما از تجدید حیات‌آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است.

آنچه که موردتوجه شاه ودربارسلو کی‌وتودهٔ تازه واردان به‌ایران بود، جنبهٔ ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگرجهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملاً ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالی‌ترین و ثروتمندترین طبقهٔ جامعهٔ ایرانی راتشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقهٔ خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز که برای آنان کارمی کردند تحت نفوذ جریانات هنرغربی قرار گرفتند. این افراد چیزهایی می‌ساختند که نه‌جنبهٔ یونانی داشت و نه‌جنبهٔ ایرانی. در این مورد هم فقط اقتباسی به‌عمل می‌آمد که حالت میانجی داشت. شکل و صورت حفظ شده بود ولی روح نداشت. بدین وجه هنر یونانی - ایرانی، که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به‌وجود آمد، و آن متعاقب هنر یونانی- سوری، ویونانی - بین‌النهرینی، ومقدم برهنریونانی- هندی، یا یونانی- بودایی‌بوده است.

اطلاع اند کی که ازامورفنی این عهدداریم می‌رساند که درآن زمان تنهایك هنرنبوده، بلکه هنرهای متعدد وجودداشته است. کارهای‌هنری مانندخودمملکت، فاقد پیوستگی واتصال وحاکی ازانقلابی عمیق بود که درتمدن ایرانی‌صورت گرفته

بود. آنها را می‌توان بسه دسته تقسیم کرد :

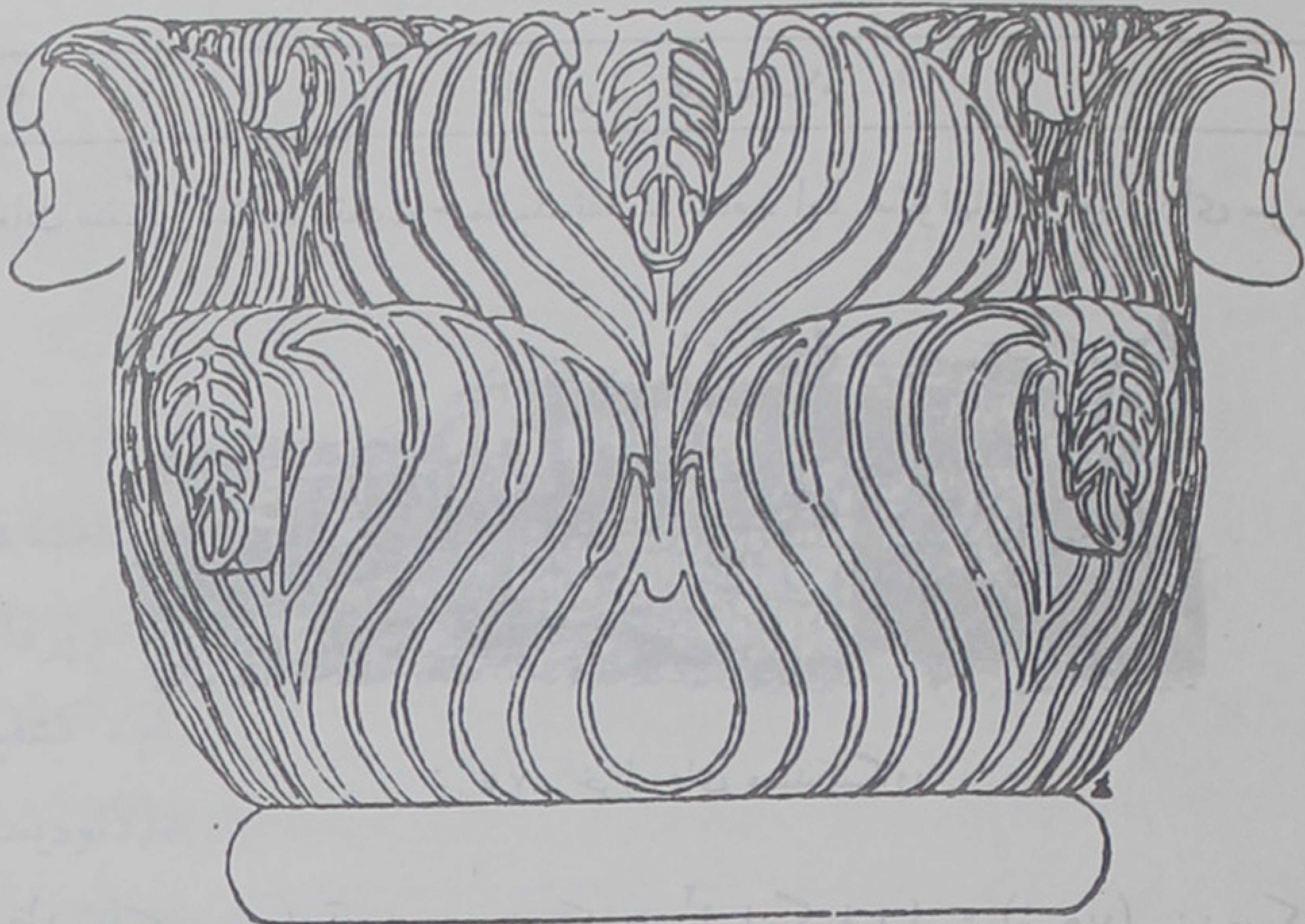
۱ـ هنر ایرانی به‌معنی اخص ، ۲ـ هنریونانی ـ ایرانی ، ۳ـ هنرهلنی.

دستهٔ اول به‌وسیلهٔ معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که چنان که گفتیم تقلیدی است از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ، ولی با ابعاد محدودتر و با بعض تغییراتی که مربوط به بدعتهایی است که در دین پدید آمده بود. طرح معبد ـ که در پایهٔ سطحهٔ تخت جمشید بنا شده ـ نیز ایرانی است ، و اهمیت آن مخصوصاً در تزیین چهارچوبهای دراست که طبق سنن تخت جمشید ، توسط دونقش برجسته ـ که در داخل حجاری شده ـ مزین است ، و دو شخص را نشان می‌دهد که یکی دستهٔ شاخه‌های مقدس (برسم[1]) را در دست دارد. هنری که در ابنیه به کار رفته ابتدایی است. شکافهای ساده در سطح و زمینه‌ای که عمیقاً فرو رفته ، عدم لطف نقش برجسته ، فقدان کامل تتبع در ترسیم سایه و روشن ، فقدان طرح ریزی و منظرهٔ طولی نیمرخها حاکی از عدم تجربه و ناشی گری مساعی اولیه است. این هنر از بین نخواهد رفت ، و آثارآن هم در هنر پارتی و هم در هنر سلسانی آشکار خواهد شد.

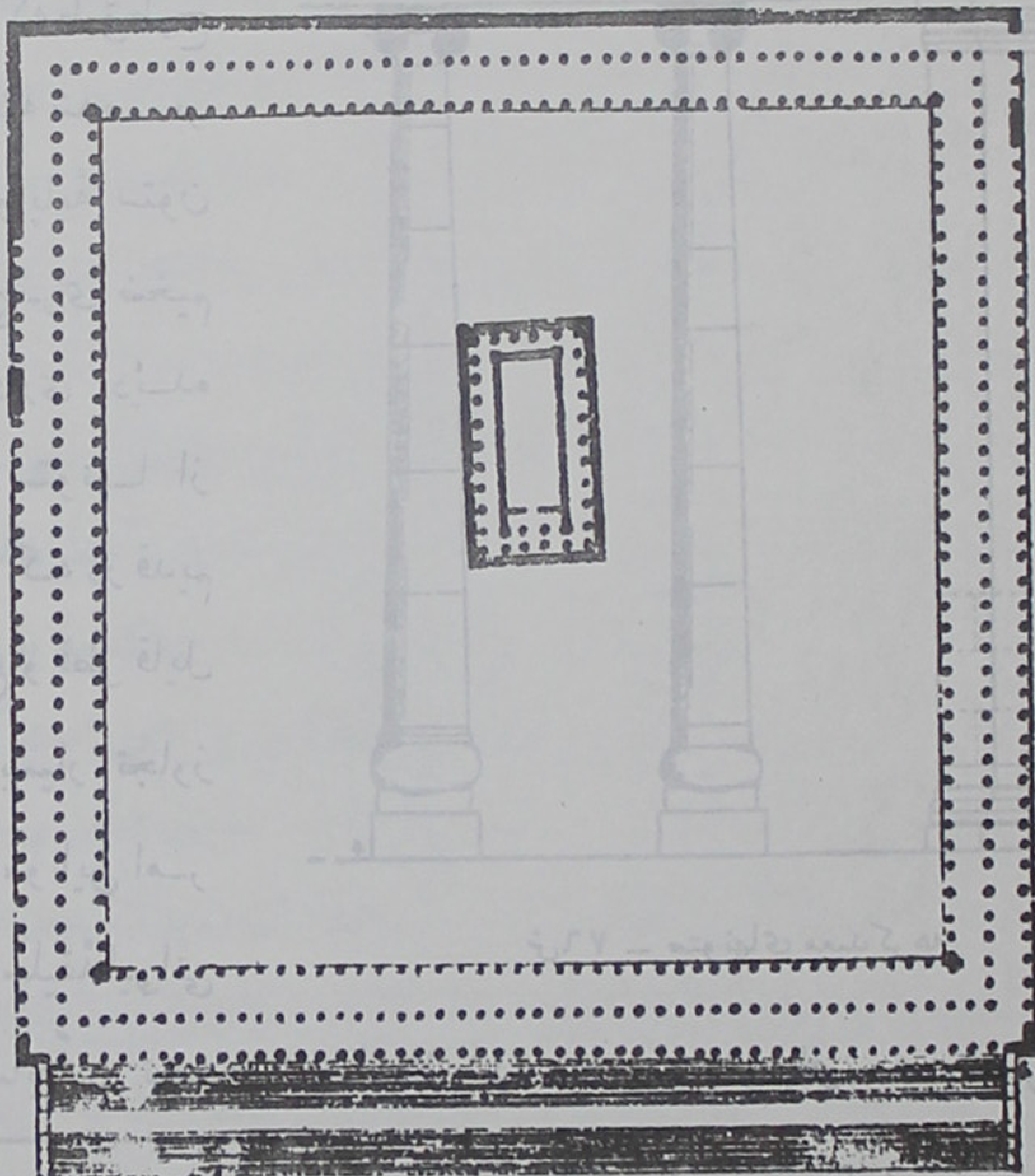
در حال حاضر ، جز بقایای سه بنایی که لااقل دوتای آنها معبد بوده‌اند ، چیزی دیگر را به‌دستهٔ دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر ، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده ، کشف گردیده که تقلیدیست از سرستون کرنتی[2] بدون تختهٔ روی سرستون ، واین‌امر حاکی ازرابطهٔ ستون‌ایرانی باسرستون یونانی (ش۷۳) است.

در معبد کنگاور ، پرستشگاهی با طرح غربی (ش ۷۴) ساخته شده ، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی ، استعمال

۱ـ رك. ص۱۲۲ ۲ـ Corinthien



ش ۷۳ ـ استخر : سرستون سنگی



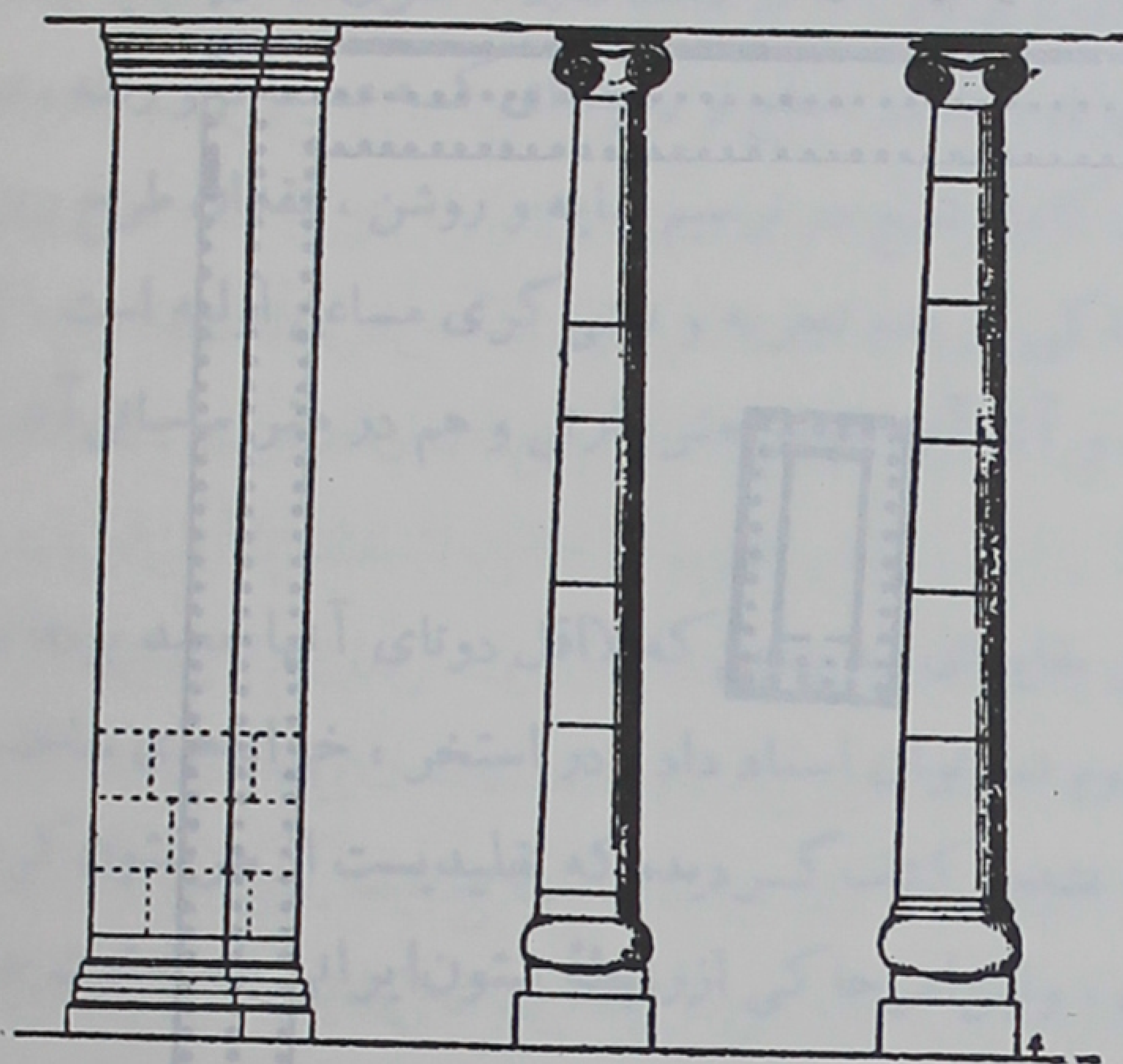
ش ۷٤ـ طرح معبد کنگاور

قطعات سنگی سطحهٔ تخت جمشید تقلید شده ، اما ستونهای آنها دارای سرستون



ش ۷۵ــ خرابه‌های معبد کنکاور

دری[۱] است که بر فراز آنها تخته‌های کرنتی[۲] قرار گرفته است (ش۷۵) . نیز در کرهه[۳] ، معبدیست که طبق طرح غربی ساخته شده . بر بالای دو پایهٔ ستون نازك ، گچ‌بری ضخیم حاشیه‌داری دیده می‌شود . ستونها از نسبتهایی که در قدیم بین ارتفاع و قطر قایل بودند ، بسیار تجاوز می کند ، و این امر حاکی از سلیقهٔ ایرانی است که سابقاً در تخت‌جمشید اعمال شده بود . سرستونهای معبد تعبیر نادرستی



ش۷٦ ــ ستونهای معبد کرهه

۱ــ Dorique (Doric ت. ا.) ۲ــ Corinthien (Corinthian ت. ا.) ۳ــ Khurha

است از سبك ایونی[۱] (ش۷۶) . نتیجه درهمه جایکسانست ، هنرمند ایرانی خودرا به‌شباهت راضی میکند ، و در جستجوی کشف دلیل یا حفظ نسبت برنمی‌آید .

بیشتر اطلاع ما مربوط به‌اشیاء هنری از دستهٔ سوم است که تعداد آنها فراوانست ، مع‌هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یاآنها را ازخارج وارد کرده‌اند . بایددانست که اشیاء مزبورهمواره باواقع پردازی دقیقی که از مختصات هنر هلنی است ، مشخص میباشد . در این ایام ، کشفیات سودمند موجب‌پیدایش چهارمجسمهٔ کوچك مفرغی‌متعلق به‌معبد نهاوند(لائودیسه)[۲] گردید که در همان محلی پیدا شده که ستل (ستون) حاکی از فرمان انتیوخوس سوم[۳] مربوط به‌سال ۱۹۳ ق . م . یافته شده است (تص ۶۵) . یك سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده ، و آنرا به‌انتیوخوس چهارم[٤] نسبت می‌دهند ، از معبد ایرانی شمی[۵] نزدیك مال امیر ، در جبال بختیاری به‌دست آمده (تص ۷۱) . باید تصور کرد که سلیقهٔ عصر بسیار متمایل به‌کارهای هنری مفرغی‌بود و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد ، وآن در حقیقت حکم احیای یك سنت عیلامی را داشته است . در شوش ، کاخ کوچك «نگهبانی» متعلق به‌عهد هخامنشی در عصر سلوکی کاملاً تعمیر گردید ، و بر اثر حفریاتی که در آنجا به‌عمل‌آمده ، لااقل ده پایهٔ سنگی مجسمه های مفرغی ــ که بعض‌آنها دارای کتیبهٔ یونانی است ــ به‌دست‌آمده است . یکی ازاین کتیبه‌ها ، متعلق به‌فیثاغورس[۶] نامی است که فرمانده ساخلو یونانی شوش بوده ، ودر ۱۸۵۲ م . توسط لفتوس[۷] کشف شده ، و به‌وسیلهٔ‌آن توانسته‌ایم هویت این محل را بشناسیم . همچنین قطعه‌ای از بدنهٔ مجسمهٔ یک زن از مرمر یونانی و تعدادی قطعات کوچك مجسمه‌هایی که ازمرمر وارداتی ساخته

۱ــ Ionien (Ionic ت. ا.)
۲ــ Laodicée (Laodicea ت. ا.)
۳ - Antiochus III
٤ - Antiochus IV
۵ــ Shami
۶ــ Pythagoras
۷ــ Loftus

شده ، در شوش به‌دست آمده است (تص ۷۲) .

در دینور ، نزدیک کرمانشاه ، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنهٔ سیلنوسها[1] و ساتیرها[2] ، یاران دیونیسوس[3] مزین است ، کشف شده (تص ۶۲ و ۶۳) . دشت بزرگ کرمانشاه در عهد باستان به‌سبب اسبان خود مشهور بود ، و به‌نام نسا[4] خوانده می‌شد ، و آن نام جغرافیایی اساطیری است که با آیین دیونیسوس انتقال یافته و توسط یونانیان به‌عدهٔ بسیاری از نواحی - از یونان تا هند - اطلاق گردیده است . این دشت با فراوانی چشمه‌ها و رودهای خود که منبع طویل‌ترین شط ایران است ، موجب تعیین هویت آن گردید . خلاصه آنکه پنداشته‌اند دیونیسوس درمحلی مرطوب زاییده شده ، ویکی ازمترادفات نام اوبه معنی «متولد در باتلاقها » است . وی پیش از همه خدای باده است[5] ، ومعلوم است که ناحیهٔ مورد بحث چه شهرت فراوانی از جهت تاکستانهای خود داشته است . اسب نیز در زمرهٔ سلسلهٔ مظاهر دیونیسوس است . و در این امر پوزیدن[6] با او شرکت دارد ، و هر دو با اصل رطوبت و چشمه‌ها ارتباط دارند . احتمال می‌رود که یونانیان با تطبیق این ناحیه با محل تولد خدای مورد علاقهٔ خویش - که طبق سنن نخستین کسی بود که هند را فتح کرد - برای او معبدی بنا کرده باشند که لگن مزبور بدانجا تعلق داشته است .

زندگانی اقتصادی و اجتماعی

ایجاد شاهنشاهی اسکندر و تبدیل آن به‌سه سلطنت هلنی از نظر اقتصادی، انقلابی حقیقی در دنیای آن عصر محسوب می‌شد . نخستین بار بود که دورترین

۱- Silènes (Silenus .ت. ا) ۲- Satyres (Satyrs .ت. ا) ۳- Dionysos (Doinysus ت. ا.) ۴- Nysa ۵- رك. « يك رسم باستانی » به‌قلم مترجم ، در مجلهٔ یادگار ، ۱ ، ۸ (م.) ۶- Poséidon (Poseidon ت. ا.) ؛ رب‌النوع دریا نزد یونانیان ، برابر «نپتون» رومیان (م.)

بخشهای جهان ، کاملاً به‌یکدیگر مرتبط شدند ، به‌حدی که کوچکترین اضطرابی در یک منطقه به‌منطقهٔ دیگر سرایت می کرد . هرگز اقتصاد به اندازهٔ عصر مورد بحث تابع انقلابات سیاسی و عمیقاً تحت تأثیر آنها واقع نشده بود . تأثیر سکه که در این صحنهٔ وسیع رایج بود ، بسیار اهمیت داشت ، ثروتهایی که بر اثر فتوحات به‌بازار جهان آمده بود ، به‌حدی قابل توجه بود که ارزش طلا و نقره پنجاه در صد کاسته گردید ، و این امر در تاریخ جهان ــ به استثنای عصر کونکیستادرها[1] ــ شناخته نیست .

عهدی که شامل سلطنت سلوکوس اول و نخستین جانشینان او بود، مخصوصاً رونق داشت . تعادلی ــ که هرگز سابقه نداشت ــ بین مزد و قیمت‌ها ایجاد شد ، و این خودموجب بهبود وضع زندگی گردید . افزایش نرخ‌منافع معرف وضع‌نیکوی تجارت و کسب سرمایه‌ها می‌باشد . طلایی که بر اثر فتح در ایران به‌دست آمده و قسمت اعظم آن ، راه اروپا را پیش گرفته بود ؛ به‌علت مبادلهٔ محصولاتی که مملکت به‌بازارهای جهان صادر می کرد ، به ایران باز می گشت .

با ضعف قدرت و از دست رفتن ایالات مانند پارت وبلخ ، نخستین اضطرابات محسوس گردید . پس از دورهٔ کوتاه بهبودی که براثر سیاست فعال انتیوخوس سوم[2] پیش آمد ، بحران مجدداً آغاز شد و به‌شکل آفتی حقیقی در آمد . در آن زمان روم ، با دخالت خشونت‌آمیز خود در مشرق ، مقتضیات سیاسی آن منطقه را تغییر داد ، وبدین وسیله بحران اقتصادی عمیقی ایجاد کرد . درهنگامی که پارتیان به‌خط فرات رسیدند ، و سرحد غربی آنان در آنجا تثبیت شد ، مرکز سیاسی و اقتصادی جهان تغییر یافت ، و لااقل در مدت چهار قرن در سواحل دجله مستقر

۱ـ Conquistadors ، عنوانی که به‌حادثه‌جویان اسپانیایی که برای فتح‌امریکا میشتافتند ، داده شده (م.)

۲ـ Antiochus III

گردید .

سلوکیان ، مالك جاده‌های بزرگ بین قاره‌ها بودند . طرق مزبور از ایران عبور می کرد و به‌سمت چین و هند می‌رفت . آنان این جاده‌ها را وسیع کردند ، و وضع آنها را نیکوتر ساختند . جاده‌ها ، از بحراحمر تا هند ، توسط ایستگاههای نظامی محافظت میشد . آب انبارهـایی در بیابانها ساخته شد ، وکـاروانسراها بنا گردید. قنوات‌را غالباً با سرمایه‌های شخصی به‌منظور تجارت حفرمیکردند. سرعت ارتباطات وحمل ونقل به‌عالی‌ترین درجهٔ خود رسید ، وجزعهد اختراع ماشین بخار، هیچ عهدی از این جهت نمی‌توانست بـا آن دوره رقـابت کند . اگـر سلوکیان نمی‌توانستند برجاده‌ای که به‌سوی روسیهٔ جنوبی میرود و از شمال بحرخزر عبور میکند ، نظارت کنند، درعوض جاده‌ای که پس ازعبور ازبحرخزر و تعقیب رودهای کور[۱] و فاسیس[۲] به سواحل بحراحمر منتهی میشد ، در دست آنان بود . سلوکیان در نواحی شمال جیحون سفرهای اکتشافی به‌منظور دفاع کردند ، وبرای کوتاه کردن جاده‌های تجارتی موجود ، اطراف بحرخزر را کشف نمودند . آنان جهازات مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط با هند در مشرق و بحراحمردر مغرب میگردید .

وضع تجارت‌دراین دوره باردیگرتغییریافت . ازحجم محصولات ارزان‌قیمت، که در طی عهد پیشین بخش اعظم مبادلات را تشکیل میداد ،کاسته شد ، و در عوض اشیاء تجملی و لطیف و ظریف جای‌آنها را گرفت. عاملی جدید ـ روم ـ در جریان تجارت جهان وارد گردید . مواد اولیه مانند چوب و فلزات ، که ایران و هند تهیه کنندگان مهم‌آنها بودند ، بسیارمورد تقاضا بود . مبادلات ، شامل اشیاء ذیل بود : احجار کریمه و جواهر که روی آنها به‌طور برجسته‌کار کرده بودند ، داروهایی که

۱ــ Cyrus ۲ــ Phase (Phasis ت. ا.)

هند تا حدود برتانی[1] صادر میکرد ، نباتات ، مرهمها ، روغنها ، عطریات ، ارغوان ، گلاب ، ظروف سفالین ، شیشه ، منسوجات ، اشیاء هنری ، پاپیروس ، غلامان . این تجارت با مال‌التجاره‌هایی که واردمیکرد ، موجب تشکیلات جدید اقتصادی وتولید افکار نو و مبانی تازه در مبادلات ایران گردید .

ایران‌البسه وزینت‌آلات، داروها، احجار کریمه ، فرشها ، بذر گندم ، سرب‌و سگهای اصیل النسب صادر میکرد . فراوانی مواد اولیه موجب توسعهٔ صنعت ایران گردید ، مخصوصاً صنایع نساجی ، قالی‌بافی وقلمزنی‌فلزات ـ که درآن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا دارند ـ رونق گرفت . همچنین کشورایران درصدد برآمد که بازار را از بعض محصولات وارداتی نجات بخشد ، مثل پاپیروس که مصر انحصارآنرادردست داشت ، و کوشیدند بانباتات محلی آنرابسازندیاپوست (پارشمن) را به‌جای آن به‌کار برند . حیوان در آسیا جانشین انسان گردید . صنعتگر محصول خود را افزایش داد . شعب ظروف سفالین ، پیکرسازی و حکاکی روی استخوان ، کنده‌کاری ، وساختمان تابع جریانات عهد شده توسعه‌یافتند . عهد سلوکی باتوسعهٔ بسیارکاشت همهٔ اقسام نباتات ممتازاست . این عهد دوره‌ایست که در اروپای جنوبی و مخصوصاً در ایتالیا ، تحت تأثیر مشرق ، مقداری از نباتات و حیوانات تازه وارد را پرورش دادند . مشرق مغلوب ، اروپا را مقهور کرد . پنبه ، لیمو ، خربزه ، حب کنجد ، جوز شرقی ، زیتون ، خرما ، انجیر ، اردك وگاو آسیایی موجب انقلاب حقیقی در فلاحت و گله پروری ایتالیا گردید .

سلوکیان ، با آماده کردن زمین‌های زراعتی و زهکشی نواحی جدید ، اراضی بایر را قابل کشت کردند . احتیاجات بازار مستلزم اعمال روشهای معقول و مبانی علمی بود ، و فن فلاحت به‌شدت توسعه یافت تا حدی که حتی درقرون وسطی

۱ـ Bretagne (ناحیه‌ای درمغرب فرانسه. م.)

و عهد اسلامی نیز از آن حد تجاوز نکرد. روشهای جدید در مواظبت مو به کار برده شد. گاوآهن جدیدی معمول گردید. سه دوره برداشت محصول از زمینهای زراعتی‌عملی شد، وطرق‌جدیدی درآبیاری، احداث جنگل وپرورش میوه‌ها وباغها مجری گردید.

سلوکیان تشکیلات فلاحتی را که در ایران عهد هخامنشی وجود داشت تضعیف کردند. عده‌ای از املاک بزرگ شاهی و خصوصی یا املاک متعلق به معابد را تقسیم نمودند وآنها راهدیه دادند. زمین‌ها را بین مداین و شهرها توزیع کردند ویا درآنها مستعمره نشینان‌نظامی را مستقرساختند. این تغییرات‌موجب تعدیلاتی در وضع روستاییان ـ که در جنب یونانیان قرار داشتند و از ایشان روشهای جدید فلاحت راآموختند ـ گردید، ودر مدت چند قرن پایدار ماند وعمل شد.

در املاک دیگر، رعایا نوعی مستأجر بشمار می‌آمدند. اما هرجاکه ملک بزرگ تقسیم نشده بود، وضع رعایا تابع انتظاماتی بود که تا حدی سرنوشت‌آنها را بهترمیکرد. روستاییان وابسته به‌زمینهای مدینه‌ها، به‌نوبت خویش، تقریباً‌آزاد گردیدند. سلوکیان، با تحولات فلاحتی مقامی مهم به‌دست آوردند، و آزاد کردن طبقهٔ روستائیان درایران، ازجهت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌کاری‌بزرگ به‌شمار می‌رفت.

مصرف فلزات، ومخصوصاً فلزات قیمتی، بسیار زیاد بود. سلوکیان طلا را از هند، شمال غربی، بلخ، ارمنستان وقفقاز وارد می کردند. ایران به‌نوبهٔ خود آهن، مس و سرب که استخراج آن تحت مراقبت صاحبمنصبان شاهی افزون می گردید، صادر می کرد. همهٔ معادن و استخراجات تحت انحصار بود، و ملک شاه محسوب می‌شد.

در حیات اجتماعی، تمایل به ایجاد مساوات بین سکنه محسوس گردید

مخصوصاً در مدینه‌ها و شهرها که در آنها مسألهٔ وجود تربیت وزبان یونانی برای عنصر ایرانی یونانی شده ـ که با یونانیان مخلوط بودند و تحت حمایت یک قانون می‌زیستند ـ راه را باز می کرد. اختلافات بین نژاد ایرانی و یونانی به سرعت از بین می‌رفت.

مملکت سلوکی، به‌وسیلهٔ سجیهٔ خود، کشوری است سرمایه‌دار با تشکیلات بیت‌المالی قوی. شاه انحصارهای محصولات یا کارخانه‌ها را تکثیر میکند، وعملاً همهٔ منافع مملکت را در دست خود متمرکز میسازد. طبق عقیدهٔ بعض دانشمندان سیاست او عالی‌ترین درجهٔ ظرافت طرح اقتصادی است که دنیای جدید پیش ازقرن بیستم شناخته است. با وجود این خوشبختی، عوارض کمر ملت را خرد می کرد، زیرا فقط عده‌ای محدود از افراد جامعه از ثروت برخوردار بودند. آنها عبارت بودند از شاه با خانوادهٔ خود، دربار او، عمال، دارندگان انعامات و امتیازات، کسانی که به‌تجارت بین‌المللی مشغول بودند، و به‌درجه‌ای کمتر، نظامیانی که‌در املاك مستقر بودند. اما دستگاه بیت‌المال‌موحش می‌نمود، زندگی‌بسیار سخت‌بود، و دلیل آنکه مردم بیش از پیش به‌افکار نجات و استخلاص ـ که موفقیت آن همه ادیان: مسیحیت، مانویت وبودایی وابسته بدان بود ـ پناه می‌بردند، همین امر بود. مالیاتها و عوارض برافراد، منازل، چهار پایان، مزرعه، باغ، تولد، ازدواج ومرگ تعلق‌می گرفت. مملکت برای زندگانی شاه سلوکی ودربار او، نگاهداری قشون و جهازات، جریان امور معابد و روحانیان آنها، حمایت هنرها و علوم، به‌پول احتیاج داشت. تشکیلات بیت‌المالی متمرکزشد. ادارات ممیزیها را برقرار کردند، و نخستین مبانی آمارگیری بنیاد نهاده شد. انتظاماتی برای محصولات کارخانه‌ها، نمک، عطریات، مبادلات تجارتی، حرکت روی شطهای بزرگ وضع گردید. «دولت دارای سیاستی فلاحتی، یا سیاستی صنعتی وتجارتی بود»، اما در

تعقیب این ها ، اصول دموکراسی را فراموش کرد ، و از منافع رعایای خود غافل گردید .



توسعه و بسط اروپاییان در زمان اسکندر و جانشینان وی ، فرهنگ مادی ایرانی را به‌حدی غنی کرد که چندین نسل بر بقایای آن زیست کردند . فرهنگ مزبور میراثی بزرگ در تشکیلات اداری و توسعهٔ شهرسازی به‌جا گذاشت . بعدها اصول طرح هیپوداموس[1] که در آن زمان معمول بود توسط شاهان ساسانی ـ بانیان بزرگ شهرها ـ به‌کار رفت .

یونانیان اصولی در زندگانی شهری ایجاد کردند و موفق شدند آنرا توسعه دهند . آنان صنعتی متمتع ، فلاحتی پر نیرو ، و تجارتی مترقی ایجاد و کشوررا از شبکه‌ای از طرق و ارتباطات پر کردند . هنرها و علوم را تشویق نمودند . تقویمی با تاریخی جدید برقرار ساختند . فواید این نوع اعمال موجد تمدن حتی در نقطهٔ بعید خوارزم محسوس‌است ، تحقیقات باستان‌شناسی‌اخیر که درمنطقهٔ مزبور به‌عمل آمده ، نشان داده است که عصر مورد بحث با ایجاد شهرها ودهکده‌های مستحکم ، ترقی فلاحت ، افزایش مصنوعات ، تمرکز حیات اجتماعی در اطراف «آتشگاهها» مشخص است . با وجود این ، سلوکیان مسألهٔ اساسی را که عبارت بود از وحدت سیاسی دوقوم مختلف یاالاقل اشتراك مساعی وسیع بین آن دو ـ که در نظراسکندر ضروری بود ـ حل نکردند . سروران مملکت هرگز اتکاء حقیقی به ایرانیان نداشتند و نتوانستند دولتی ملی تأسیس کنند ، و بهیچوجه در ملت ایرانی ایجاد رضایت سیاسی یا اخلاقی نکردند . اما چون آنان سیاست یونانی ساختن بالاجبار را

---

۱ ـ Hyppodame (Hippodamus ت. ا.) ؛ فیلسوف ومعمار ملیطی‌یونانی درقرن پنجم‌ق. م. ، وی شهرهای متعددی بربنای طرحی منظم بنا کرد (م.)

نداشتند ، ایرانیان درصدد مخالفت ظاهری ومنظم برنمی‌آمدند . ازاغتشاش ، فتنه، ایجاد اشکال از طرف طبقات بومی گفتگویی در میان نیست ، و این موضوع روشن میسازد که چرا مدت یک قرن طول کشید ، تا پارتیان توانستند ایـران را مجدداً تصاحب کنند .

سجیهٔ جهان دوستی تمدن هلنی ؛ در نظر ایرانیان ـ که وحدت ملی وتا حد زیاد زندگانی اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کرده بودند ـ بیگانـه ماند . تودهٔ ملت هرگز در یونانیت مستغرق نشد و زندگانی اجدادی خود را حفظ کـرد ، و معتقدات فرهنگی و اجتماعی ومذهبی خویش را تعقیب نمود . وی در خارج ازآن طبقه از جامعه که شامل یونانیان وایرانیان یونانی شده بود ، باقی ماند . «مخالفت دایمی بین‌کارگر وبورژوازی ، بر اثر تضادهای ملی و دینی تشدید میشد »[۱] . مدینه ایجاد شد ، و با آن ، ناسازگاری قدیم بین شهر و روستا ظهور کرد . ناسازگـاری مذکور در ایران‌آن عهد ، براثر مخالفتی که بین‌یونانیان ازیک سوی و ایرانیان ـ که تعدادآنان بسیار زیادتربود ـ از سوی دیگر وجود داشت ، شدیدترمیگردید .

محقق است که گروه ایرانیانی که با یونانیان کار میکردند و در ادارهٔ امور شرکت داشتند ، مانند اشراف مالک ایرانی ، دارای مزایایی بودند . سکنهٔ شهرها مانند یونانیان تحت حمایت یك قانون بـودند ، و بخشی از روستاییان نیز دارای آزادیی بودند که بعدها در زمان پارتیان و ساسانیان نخواهند داشت . اما ایرانی نمی‌خواست یونانی شود ، بلکه آرزومند بود ایرانی بماند . او آنچه را کـه تمدن خارجی برای وی می‌آورد می‌پذیرفت ، ولی نمیخواست در آن ذوب یا حل گردد .

در نتیجه ، یونانی کردن ایران ـ هر چند دامنه دار به‌نظر میرسید ـ بیش از آن که در اعماق جامعه مؤثر شود ، در سطح تأثیر کرده بود . « در ماده و شکل

۱ـ (ت. ا.) Rostovtzeff, «Social Economic History» vol. II, ch. iii, p. 1107

موفق شده بود ، ولی در روح تأثیر نکرده بود » . « دو جهانی که براثر فتح مخلوط شده بودند ، در حقیقت بسیار اختلاف داشتند . » این فتح ایران شکستی برای یونانیت بود و بعکس ، فتحی صلح جویانه برای ایران محسوب میگردید ، و در نتیجه ایران مادةً ثروتمند و مترقی‌تر از آن میان خارج شد ، و توانست این فواید مکتسب را به سلسلهٔ جدید ، پارتیان ـ سلسله‌ای که ایرانی‌الاصل بودند و مع‌هذا از طرف ایرانیان غربی بیگانه به‌شمار میرفتند ـ بدهد .



شوش : مجسمه‌های کوچك استخوانی

فصل پنجم*

پارتیان

هنوز دو سه سال از عصیان دیودتوس حاکم بلخ و تجزیهٔ آن ایالت نگذشته بود که پارت ــ ایالت مجاور آن که در جهت غربی‌تر واقع بود ــ خود را مستقل ساخت. آیا در آن زمان این امر می‌توانست نخستین نشانهٔ عکس‌العمل ایرانیت در مقابل یونانیت باشد؟ به‌اشکال می‌توان این موضوع را قبول کرد. قومی که می‌بایست سلسلهٔ جدید را تأسیس کند هیچگاه تحت تابعیت سلوکیان قرار نگرفت، و زمینهایی که قوم مزبور به‌صورت چادرنشینی از دیرباز در آن زیست میکردند، هرگز به‌تصرف سلوکیان در نیامد و به‌شاهنشاهی آنان ملحق نگردید. بیشتر ضعف متزاید قدرت سلوکی بود که مانند نفحه‌ای تقریباً در یك زمان و به‌شکل متشابه باعث ایجاد دوحکومت جدید گردید: حکومت یونانی بلخی وحکومت پارتی. یك

---

*بنا بر ت. ا. فصل ششم. درمتن فرانسوی این‌قسمت فصل جداگانه‌ای به‌شمار نرفته است.(م.)

۱- Diodote (Diodotus ت. ا.)

سلسلهٔ یونانی و یك سلسلهٔ ایرانی طرح یك نحو نهضتی را بهسوی استقلال ریختند و روابط بیهوده‌ای را که این سرزمینها را به‌دولت بزرگ دور دست سلوکی متصل میساخت ، قطع کردند . اما با وجوداینکه علت استقلال این دو دولت یکی بود ، دلایل ایجاد آنها اختلاف داشت .

با اطلاعاتی اندك که ما در خصوص منشأ پارتیان داریم ، میتوانیم قبول کنیم آنان به‌قبیلهٔ پرنی[1] ـ که جزوی از قوم دهه[2] بود ـ متعلق بودند . دهه ، مجموعه‌ای از قبایل سکایی بود که به‌صورت چادرنشین دراستپ‌های بین بحرخزر و دریای آرال[3] زندگی میکردند . این قوم مرکب از سواران و جنگجویانی بود که خوشبختی بزرگ آنان ، طبق اقوال نویسندگان قدیم ، عبارت ازمرگ در جنگ بود ، ومرگ طبیعی در نظر آنان امری قبیح وشرم‌آور مینمود . دانشمندان برآنند که در حدود ۲۵۰ ق . م . دو برادر ، ارشك[4] و تیرداد[5] ، باجنگجویان خودهمراه پنج تن از رؤسای دیگر ، ناحیهٔ علیای «تجن» را اشغال کردند . دیودتوس ، پادشاه جدید بلخ ، بدانان حمله کرد ، اما ایشان ازاین خطر گریخته به‌ایالت مجاورپارت هجوم‌بردند وحاکم آنجا را کشتند . دو سال بعد ارشك درجنگ کشته شد ، ولی پارتیان که همیشه در محاربه بودند ، تحت فرماندهی تیرداد تمام ناحیه‌ای را که امروزه سرحد ماوراء خزر روسیه وایران را تشکیل میدهد ، به‌تصرف درآوردند . تیرداد ، درهمین کوهها نخستین پایتخت خود را بنا کرد ، و آن به‌منزلهٔ آشیانهٔ عقابی تسخیرناپذیربود ، و اندکی بعد شهری دیگر به‌نام مؤسس سلسله ـ ارشك[6] بنا شد ، و تیرداد در آنجا تاجگذاری کرد .

سلوکوس دوم[7] در صدد جلوگیری از این نهضت و در صورت امکان ، عقب

۱ـ Parni ۲ـ Dahae ۳ـ Aral ٤ـ Arsace ٥ـ Tiridate ٦ـ Asaak
(Assak ت. ا.) یا Arsak ۷ـ Séleucus II

راندن مهاجم ، برآمد . چون قشون سلوکوس نزدیك گردید ، ظاهراً تیرداد فن جنگی سواران سکایی را به کار برد ، و به سوی استپ‌های اصلی خود عقب نشینی کرد . اغتشاشات شدیدی که در انطاکیه ایجاد شده بود ، پادشاه سلوکی را مجبور کرد عملیات جنگی را ترك گوید و به‌سرعت به‌سوریه باز گردد . پارتیان فرصت را غنیمت شمردند ، وتیرداد ناحیه‌ای را که پیشتر تصرف کرده بود مجدداً اشغال نمود ، و به‌زودی گرگان - ایالت واقع در جنوب شرقی بحرخزر - را هم ضمیمه ساخت . بدین وجه هستهٔ حکومت آیندهٔ پارت - که به‌طور قطع راه شاهنشاهی سلوکی را با حکومت یونانی بلخ قطع کرد - ایجاد شد . باوجود آن که پارت بین این دودولت محصور بود، برای حفظ خود و افزایش وسعت متصرفات‌خویش به‌حدکافی نیرو وقوهٔ حیاتی کسب کرد . .

استپهای مجاور که به‌منزلهٔ مخزنی بزرگ از افراد آدمی محسوب میشد و توسط اقوام نزدیك پارتیان مسکون بود ، بدون شك برای اینان مددی مطمئن‌تر به‌شمار میرفت تا رفتار خیرخواهانه یا بیطرفانهٔ ملت بومی ایران که شاید ایشان‌را با خصومتی کمتر ازحکام یونانی تلقی میکردند. بعدها ، ودرمدتی بیش ازیك قرن ، هرشکست ونشانهٔ تازه‌ازضعف قدرت‌سلوکی‌برای دولت‌جوان پارت، غنیمتی‌محسوب میشده است .

نامی که پارتیان به‌خود میدادند ، معلوم نیست . اصطلاح پارت - که درمنابع غربی شناخته شده - شاید مترادف پرثوه[1] است که سابقاً در زمان کوروش وداریوش ذکرشده‌بود[2] ، وبعض ایران شناسان‌این‌کلمه‌را به‌معنی «جنگجو ، سواره» گرفته‌اند ، واین ، اسم جنسی‌است که ازطرف قوم خانه نشین به‌همهٔ اقوام چادرنشین وسواره‌ای که متناوباً به‌شرق ایران هجوم می‌بردند ، اطلاق میشده ، و سپس به‌یکی ازایالات

۱- Parthava ۲- رك. برهان قاطع ، مصحح مترجم ، پهلو (م.)

سرحدی مشرق شاهنشاهی ایران اطلاق گردید. میتوان این نفوذپرنی را درسرزمین ایران، مقدمهٔ نهضت بزرگ قبایل سکایی - که مهاجمهٔ آنان یك قرن بعد همهٔ دولت ایران را زیر و رو خواهد کرد، و به‌حکومت یونانی بلخ پایان خواهد داد - دانست.

سی و هفت سال سلطنت تیرداد موجب شد که وی قدرت خود را مستحکم سازد، قشونی تشکیل دهد، به‌سوی مغرب پیشرفت کند، و پایتخت خود را به‌شهر صد دروازه[۲] - شهر یونانی که در کنار جادهٔ بزرگ تجارتی بین مغرب و مشرق واقع بود - انتقال دهد. ارشك، شهر صد دروازه، هگمتانه (همدان)، تیسفون، چهار پایتخت معروف چهار مرحلهٔ ترقی سلسله‌ای چادرنشین میباشد که در اوج قدرت خود مختصات نژادی خویش را حفظ کرد. جانشین تیرداد، اردوان (ارتبان) اول، هنوز آنقدر قوی نبود که بتواند با قشون انتیوخوس سوم[۳] مقاومت ورزد. پادشاه اخیر درطی «گردش مسلحانهٔ» خود درمشرق، وحدت موقت شاهنشاهی خویش را تأمین کرد. اردوان که مغلوب شده بود، مجبور گردیدسلطنت سلوکی رابشناسد، ولی این امر از آن مانع نیامد که جانشین وی، پریاپاتیوس[٤] شکستی را که رومیان برانتیوخوس سوم وارد آوردند، غنیمت داند و به‌تسخیر ایالات جنوب بحرخزر بپردازد. پارتیان تنها قومی نبودند که از سیاست روم در تضعیف و انهدام حکومت سلوکی استفاده کردند. ماد درآذربایجان استقلال خود را اعلام کرد. الیمایی[۵] نیز پس‌ازاستخلاص ناحیهٔ اصفهان مستقل گردید. پارس هم شاید برایشان دراین نهضت تقدم یافته باشد. در بابل جنوبی حکومت جدید خرسن[٦] تشکیل شد. مستملکات شرقی‌شاهنشاهی سلوکی ازحیطهٔ اقتدار آنان بدر رفته و به‌صورت دولتهای کوچکی

۱- Parni (ت. ا.) ۲- Hécatompylos ۳- Antiochus III ٤- Priapatius (Phriapatius)
۵- Elymaïde (Elymais ت. ا.)؛ خوزستان (م.) ٦- Characène

شاهنشاهی پارت

شکل ۷۷ نقشهٔ شاهنشاهی پارت

درآمد که در استقلال خود تعصب میورزیدند . و بین آنها وجههٔ اشتراکی نبود . از آن زمان این دولتها لقمهٔ سهل‌التناولی برای قدرتی جدید محسوب می گردیدند . این قدرت در شخص مهرداد اول[1] پادشاه ومؤسس حقیقی شاهنشاهی پارت تمرکز یافت . این پادشاه برای استخلاص ایالات منفصل ایران ، سرزمینهای مختلف را تحت لوای تاج وتخت جدید گرد آورد ، وآن جنبشی وسیع بود که رومیان غیرمستقیم وسایل آن‌را فراهم آورده بودند . مهرداد اول ، دربین سنوات ۱۶۰ و۱۴۰ ق . م . ، پس از محارباتی این ایالات را ضمیمهٔ متصرفات خویش ساخت : ماد ، الیمایی ، پارس ، خرسن ، بابل وآشور درمغرب ، گدروزیا[2] وشاید هرات وسیستان درمشرق . پارتیان نزدیک فرات رسیدند ؛ اما سلوکیه واقع در ساحل دجله ، بزرگترین مدینهٔ این بخش آسیاومرکزنیرومند تجارتی که قریب ششصد هزارسکنه داشت ، بیمی به‌خود راه نداد . دانشمندان به‌دلایلی معتقدند که مقاوله نامه‌ای مبنی‌برانتظام امور موقتاً بین فاتح پارتی و اشراف تجارتی یونانی ـ سامی منعقد شد . ساخلو پارتی در سلوکیه مستقر نگردید ، اما اردوی نظامی بزرگی در برابر مدینهٔ مزبور ، در ساحل چپ دجله جای گرفت که بعداً تبدیل به‌پایتخت پارت ـ تیسفون ـ خواهد شد (ش ۷۷) .

آیا سلیقه یا تمایل حکومتهای کوچک به‌استقلال و یا ترک تابعیت دولت مرکزی در اصل ناشی از این بوده که درهیچ جا پارتیان به‌عنوان آزاد کنندهٔ مردم از « یوغ » سلوکیان تلقی نشده‌اند ؟ در هرحال ، ایالتی که بیشتر جنبهٔ ایرانیت داشتند ، مانند ماد آذربایجان یا پارس ، با ایشان به‌شدت جنگیدند . در هرصورت مهرداد راه خود راتعقیب کرد . و مجدد شاهنشاهی باستانی هخامنشی گردید . وی عنوان «شاه بزرگ» یافت ، وبرای نشان دادن خیرخواهی خودنسبت به‌سکنهٔ یونانی

۱ـ Mithridate .
۲ـ Gédrosie (Gedrosia ت. ا.)

ـ که درمتصرفات جدید اوپراکنده بودند ـ در روی مسکوکات خود، خویشتن‌را یونانی دوست[۱] خواند.

عدم ثبات روابطی که ایالات مسخر مهرداد اول را به‌هم می‌پیوست، و اختلاف میان سکنهٔ آنها ـ که هم یونانی وهم ایرانی بودند ـ به‌زودی ـ آنگاه که دمتریوس دوم[۲] دررأس قشونی برای تسخیرمجدد بخش شرقی‌شاهنشاهی خودحرکت کرد ـ جلوه‌گر شد. یونانیان ساکن مدینه‌ها، و در مرحلهٔ اول سکنهٔ سلوکیه واقع در ساحل دجله، اهالی الیمایی[۳]، پارس و حتی بلخیان ضد مخدومان جدید، به‌یاری اوبرخاستند. مع‌هذا تقدیر با پارتیان مساعد بود. پادشاه سلوکی درجنگ مغلوب شد، و دردست پادشاه پارت گرفتار گردید. این پادشاه با علّو همت با وی رفتار کرد، او را در گرگان مستقر ساخت، و دختر خویش را به‌زنی بدو داد. مهرداد نسبت به‌اتباع یونانی خود ـ باآنکه با حدت تام دشمن وی را یاری کرده بودند ـ خشونتی ننمود، اما بعکس، سلطنت خود را در ممالکی که قبلاً با زور تسخیر کرده بود، تثبیت نمود، و مخصوصاً الیمایی را تنبیه کرد، و در آنجا، به‌تقلید پیشینیان خود ـ انتیوخوس سوم[۴] و انتیوخوس چهارم[۵] ـ دو معبد ثروتمند «اتنا»[۶] و «ارتمیس»[۷] را ـ که محتملاً امکنهٔ مقدس آیین ناهید (اناهیته)[۸] بودند ـ غارت کرد، و غنیمتی مهم عاید او شد. وی در سال ۱۳۷ ق. م. در گذشت، درحالی که برای پسرش فرهاد دوم[۹] شاهنشاهیی که از فرات تا هرات ممتد بود به‌جای گذاشت. منابع اندکی که از او سخن رانده‌اند، ویرا پادشاهی دارای سجایای نیک، پارسا، شجاع و قانونگزاری نیکو معرفی کرده‌اند. خدمت ویرا دراحیای دولتی ایرانی، با خدمت کوروش بزرگ ـ که مهرداد خود بعض صفات او را دارا

۱ـ Philhellène ۲ـ Démétrius II ۳ـ رک. ص۲۸۸ ح۵ ۴ـ Antiochus III
۵ـ Antiochus IV ۶ـ Athêna (Athene ت. ا.) ۷ـ Artémis ۸ـ Anahita
۹ـ Phraate II (Phraates II ت. ا.)

بود ـ میتوان تطبیق کرد .

برادر دمتریوس محبوس ، موسوم به‌انتیوخوس هفتم سیدتس[1] کوششی‌نهایی برای تصرف ایالات از دست رفته و نجات دادن برادر خویش به‌عمل آورد ، و با قشونی قوی وارد بین‌النهرین شد . پادشاه مزبور در سه جنگی که با پارتیان کرد غالب گردید ، زیرا قوای پارتی قابل مقایسه با قشون تربیت شدهٔ یونانی نبود . انتیوخوس به‌هگمتانه (همدان) رسید ، ودر این هنگام فصل سرما از تعقیب‌عملیات جلوگیری کرد . شاه سلوکی خود در پایتخت باستانی مذکور مستقر شد ، وقشون خویش را در شهرها و قصبات برای گذراندن فصل زمستان متفرق ساخت . در این هنگام فرهاد بدو پیشنهاد عقد معاهده کرد . شرایط یونانیان صریح بود : پارتیان باید دمتریوس را باز گردانند ، و کلیهٔ ایالات مسخر را بداستثنای پارت تخلیه کنند ، و خراج بپردازند . پادشاهی جوان پارت به‌سبب لاقیدی و عدم استحقاق حکمران یونانیان ، از این تهدید خطرناك نجات یافت . سکنهٔ محلی ، از مظالم سربازانی که در منازل آنان مستقرشده بودند ، به‌جان آمده‌آمادهٔ طغیان بودند و به‌تحریك عمال پارتی عصیان آغاز کردند . در همان زمان پادشاه پارت ناگهان به‌انتیوخوس حمله برد . انهدام سلوکیان قطعی بود . پادشاه سلوکی کشته شد ، و بخشی از قشون وی مقید گردیده در جزوسپاهیان پارتی منحل گردید . در مدت چند ماه : پیشرفت عظیم سلوکیان ـ که به‌نظر میرسید بتواند شاهنشاهی متزلزل آنان را سامان دهد ـ مبدل به‌بدبختیی بزرگ گردید ، زیرا دیگر هیچ قوه‌ای منظّم که بتواند سوریه را ازحملهٔ احتمالی‌پارت مصون دارد ، وجودنداشت . سال ۱۲۹ ق . م . در تاریخ یونانیت ـ که دیگرسر بلند نخواهد کرد ـ سنه‌ای‌مقدر بوده است . در این سال سلطنت سلوکی ، که از آن پس مدت چند ده سال دیگر

۱- Antiochus VII Sidète (Sidetes [ت . ا.])

خود را حفظ خواهد کرد، در برابر ایران فاتح خم گردید. سرحد اروپا بطورقطع تا فرات عقب رفت.

پارتیان به‌سوریه حمله نکردند، زیرا در آن زمان می‌بایست با مهاجمهٔ موحش بدویان در سرحدهای شرقی مقابله کنند. در عصری که فرهاد برانتیوخوس هفتم غالب شد، و مناظر درخشانی برای توسعهٔ شاهنشاهی پارت گشوده بود، جنبشی وسیع از جانب اقوام سکایی‌الاصل ـ که از نواحی بعید ترکستان چین آمدند ـ به‌ایران سرایت کرد. سابقاً نخستین موج مهاجرت این بدویان در زمان مهرداد اعلام خطر کرده بود، و مهرداد با ایشان محاربه نمود و فاتح شد. فرهاد حاکمی در بین‌النهرین نصب کرد، و به‌سوی مشرق عزیمت نمود، تا مهاجمان را متوقف سازد. چنین به‌نظر می‌رسید که اینان در دو جهت پراکنده خواهند شد: بعضی مستقیماً از راه مرو، شهر صد دروازه، همدان، به‌سوی مغرب خواهند رفت، و بقیه به‌طرف جنوب خواهند شتافت در حالی که از مرو به‌هرات فرود خواهند آمد و به‌جانب ایالت غنی سیستان خواهند رفت. در اولین تماس، اسرای یونانی قشون انتیوخوس ـ که توسط فرهاد در عساکر وی داخل شده بودند ـ او را ترک گفتند، و بدین وجه موجب هزیمت گردیدند، و او خود در این جنگ کشته شد.

عم و جانشین وی، اردوان دوم[1]، اند کی بعدبه‌همان سرنوشت دچار شد. در بابل، حاکمی که از طرف فرهاد تعیین شده بود، خود را شاه خواند، و حکومت خرسن[2] مجزا گردید. هنگامی که مهرداد دوم به‌تخت جلوس کرد (در حدود ۱۲۳ ق. م.)، وضع شاهنشاهی پارت وخیم بود: مغرب دراغتشاش ومشرق موردمهاجمهٔ بدویان بود. این پادشاه لایق‌ترین سلاطین سلسلهٔ پارت بود. وی نظم را در مغرب برقرار کرد، و به‌انتهای دیگر مملکت خود شتافت و سرحدهای خویش را تا

۱- Artaban II ۲- Characène

جیحون عقب برد. مرو را مجدداً تسخیر کرد، هرات را از نو اشغال نمود، موج بدویان را عقب راند، سیستان را مطیع کرد. موفقیت وی بسیار مهم بود زیرا او جهان غربی را از تهدید سکه‌ها[۱] نجات داد. سگزیان[۲]، که تا دیروز هنوز بدوی محسوب می‌شدند، راه اقوام مجاور خود را سد نمودند، و بدین وجه تمدن آسیای غربی را حمایت کردند، و این نقشی است که ایران ایفا کرد، و بعدها ـ در طی تاریخ طولانی خود ـ نیز ایفا خواهد کرد.

مهاجمهٔ بدویان آسیای مرکزی، حکومت یونانی ـ بلخی‌را جاروب کرد، و دشتهای واقع در شمال و جنوب جیحون وسطی از طرف دو اتحادیهٔ بزرگ آنان اشغال گردید: سکاروکایه[۳] در مغرب، یوچی[٤] یا طخارها در مشرق. قبایل مقدمة‌ـ الجیش آنان، در دنبالهٔ جنبش خود، به‌تدریج جلو رفتند. بعضی جادهٔ شمالی را گرفته به‌سوی پنجاب رفتند، و برخی جادهٔ جنوب را پیش گرفته به‌طرف سند راندند. این قبایل در آغاز قرن اول ق. م. بر فراز خرابه‌های آخرین امرای یونانی ـ بلخی حکومتهایی ایجاد کردند که عنصر پارتی با آنها روابط بسیار نزدیک ـ هم از جنبهٔ سیاسی وهم از لحاظ فرهنگی ـ داشته است. حکومتهای هندمحققاً ازحیطهٔ قدرت پارت‌خارج بودند. حکومتهای سیستان ورخج ـ لااقل چنین به‌نظر می‌رسد ـ تا آغاز قرن اول مسیحی، سلطنت پارت را می‌شناختند، و در آنجا امیزی ـ که او را پارتی تصور میکنند ـ به‌نام گندفر[٥]، به‌منظور ایجاد شاهنشاهیی که از سیستان تا ماوراء سند ادامه داشت، آنان را گردآورد.

در حدود ۱۱۵ ق. م. مهرداد هیأت سفارتی را که از جانب امپراتور چین اعزام شده بود، پذیرفت. دولت پارت با امپراتور مزبور معاهده‌ای منعقد کرد

۱ ـ Sakas (Sakae ت. ا.) ۲ ـ Scythes (Scythians ت. ا.) ۳ـ Sacarauques (Sacaraucae ت. ا.) ٤ـ Yue-tche (Yueh-chi ت. ا.) ٥ـ Gondopharès ، رك. پیرنیا «ایران باستان» ج۳ ص۲٬۲٦۳ (م.)

مبنی بر تأمین تسهیلات بسیار در امور تجارت بین‌المللی که در آن باب، ایران به‌عنوان کشور ترانزیت، حلقهٔ ارتباطی را که دارای اهمیت اساسی بود، تشکیل می‌داد. بیست سال بعد، مهرداد دوم درامور ارمنستان مداخله نمود، وتیگران را که‌موردحمایت‌او بود، بر آنجا شاه کرد، وبدین‌طریق فصلی‌جدید در تاریخ‌این کشور ـ که مقدرات وی کاملاً وابسته به‌مقدرات‌ایران خواهدبود ـ افتتاح‌نمود. اندکی بعد تیگران، با مهرداد اوپاتور[1] پادشاه بنطیقس (پنتوس)[2] متحد گردید. پادشاه مزبور بین ۱۱۲ و ۹۳ ق. م. حکومتی مقتدر شامل همهٔ آسیای صغیر که بایونان قاره (اروپا) همجوار بود تشکیل داده، و سالها در برابر پیشرویهای رومیان مقاومت کرده بود. مهرداد دوم، در برابر این اتحاد ـ که موجب تقویت وضع ارمنستان گردید ـ حالت انتظار به‌خود گرفت، و نقش قوهٔ تعادل را ایفا کرد. در سنهٔ ۹۶ ق. م. رومیان به‌فرات رسیدند، و مهرداد سفارتی به‌سوی آنان فرستاد وپیشنهادی برای‌اتحاد داد. سیلا[3]، که ازاهمیت وقدرت پارت آگاه نبود، به‌فرستادهٔ وی چندان اهانت کرد که شاه بزرگ رنجید، و با دو پادشاه بزرگ شرقی نزدیک شد. رفتار توهین‌آمیزی که روم درنخستین تماس خود با پارتیان نشان داد، به‌بهای گرانی برای وی تمام شد.

درتشکیل شاهنشاهی پارت، مهرداد اول نقش کوروش را ایفا کرد، ومهرداد دوم نقش داریوش را. پادشاه نخستین، شاهنشاهی مزبور را از نظر متصرفات ارضی تشکیل داد، وپادشاه اخیر آنرا تثبیت کرد وانتظام بخشید. وی ایران را به‌صورت قدرتی جهانی درآورد، و تماسهای او با روم در مغرب و با چین در مشرق اهمیت کشور و عظمت نقش او را در حیات سیاسی و اقتصادی دنیای آن روز[1] نشان‌می‌دهد و همین موجب شد که وی را به‌لقب «شاهنشاه» بخوانند.

۱- Mithridate Eupator ۲- Pont (Pontus .ت.ا) ۳- Sylla

پس از مرگ این پادشاه، پارت در عهد انحطاطی عمیق داخل گردید. در مدت سی سال، شاهان بسیار، بر تخت وی جلوس کرده، جانشین یکدیگر شدند. شاهنشاهی بر اثر محاربات داخلی چندان ضعیف شد که تیگران پادشاه ارمنستان، که تاج و تخت خود را مدیون پارتیان بود، چند ایالت را از آنان منتزع کرد، و نواحیی را که دامنهٔ آن تاهمدان می‌رسید، به‌تصرف خود درآورد، و بااتخاذعنوان «شاهنشاه» به‌شاهنشاهی پارت توهینی سخت روا داشت. «پادشاهی پارت ضعیف گردیده و تجزیه شده و از هر سو علایم اضمحلال آن آشکار بود، و به‌نظرمی‌رسید که موقتاً از نقشهٔ آسیای علیا حذف شده است». در این هنگام، بنا به‌تقاضای مردم سوریه ــ که‌ازمنازعات‌بین‌آخرین مدعیان سلطنت سلوکی خسته شده‌بودند ــ تیگران تاج و تخت سلوکیان را پذیرفت. وضع چنان بود که تصور میرفت پادشاه پارت خود نیز تابع گردد.

مع‌هذا، با وجود چنین ضعفی، روم باپارت معاهده‌ای منعقد کرد. روم‌مایل بود ایران در محاربهٔ وی با بنطیقس (پنتوس)[1] و ارمنستان بی‌طرف بماند، بدون آنکه تغییری مهم در رفتار رومیان نسبت به‌پادشاه پارت صورت پذیرد. لوکولوس[2] پیشنهاد و شاید تقاضای عقد معاهده کرد، و فرهاد دوم هم پذیرفت، و چون قول خود را محترم میشمرد، بهیچوجه در صدد حمله به‌سوریه برنیامد، در صورتی که درآن زمان لوکولوس در محاربه با بنطیقس (پنتوس) وارمنستان دچاراشکالات‌بود. حتی بعدها هنگامی که مهرداد اوپاتور چندین بار شکست خورد، و به‌نوبهٔ خوداز پارت تقاضای عقد اتحاد کرد، فرهاد معاهدهٔ قدیم را با پمپه‌اوس[3] تجدید نمود، و همواره به‌رومیان به‌نظر احترام می‌نگریست، اما اینان با تکبر و جهل خویش به‌ملتی که تعهدات خود را دقیقانه انجام می‌داد، کمتر اعتنا می‌کردند. اند کی

۱- Pont (Pontus .ت. ا) ۲- Lucullus ۳- Pompée (Pompey .ت. ا)

بعد روم معاهده را نقض کرد وایالات غربی پارت را متصرف شد ، و با شاهان تابع فرهاد توطئه کرد ، و حتی به‌خود فرهاد ـ در جواب اعتراضات وی ـ توهین روا داشت . پس از قتل فرهاد هم ، نمایندگان روم تغییر روش ندادند ، وگابینیوس[۱] در عوض مبلغی هنگفت ، قبول کرد مهرداد سوم را در برابر ارد دوم[۲] تقویت کند و بر تخت‌سلطنت پارت جلوس دهد . مع‌هذا وی‌این‌کار را هم‌نکرد ، زیرا یکی ازمدعیان مصری که در مصر همان وضع را داشت که مهرداد در ایران ، به گابینیوس مبلغی بیشتراز آنچه که سردار رومی قبول کرده بود، تقدیم‌داشت . هنگامی که کراسوس[۳] به‌سمت کنسول سوریه تعیین شد ، حرص و طمع رؤسای رومی به‌ذروهٔ اوج خویش رسیده بود . سنا[۴] در صددجنگ با پارتیان نبود ، اما کراسوس کاملاً مانند سربازان خود ، تصورمی کرد فتح ایران آسان است . و می‌پنداشت که ثروتهای مجتمع در آن کشوربرای‌وی‌غنیمتی‌عالی‌خواهدبود . مع‌هذادر نزدیک کاره[۵] ، سواره‌نظام‌سنگین وسبک پارتی به‌فرماندهی سورنا[۶] ، رئیس خانوادهٔ بزرگ فئودال ایرانی ، رومیان‌را شکست داد . سه ربع قشون کراسوس را منهدم و اسیر کرد و کراسوس وفرزندش‌در این‌جنگ کشته شدند . (۵۳ ق . م) . سواره‌نظام سنگین‌پارتی مرکب‌از کمانداران ، فاتح شد ، و بر قشون رومی ـ که فاقد تشکیلات سواره بود ـ تفوق یافت . جنگ کاره روم را مجبور کرد که سواره نظام را داخل قشون کند ، همچنان‌که درحدود هزارسال پیش از آن ، نخستین ایرانیانی که به‌نجد ایران رسیده بودند . آشوریان را بهمین امر ملزم ساختند[۷] .

طبق روایت ، سر و بازوی تریوموبر[۸] بدبخت[۹] را نزد ارد دوم بردند . پادشاه

۱ــ Gabinius ۲ ـ Orodes II ۳ ـ Crassus ۴ ـ Sénat ۵ ـ Carrhae

۶ ـ Sourena ۷ــ رك. ص۸۷ کتاب حاضر (م.) ۸ــ Triumvir یکی از سه حاکم روم که به‌همراهی دو تن ، امور را اداره میکرد (م.) ۹ــ در ت. ا. ., سر و بازوی کراسوس بدبخت .

پارت در این هنگام همراه پادشاه ارمنستان و با درباریان خود، در نمایش «باکا»[1] اثر اوریپیدس[2] حضور داشت. فتح پارت، که درنظر رومیان تعجب‌آور وحیرت‌انگیز بود، دیدگان آنان‌را باز کرد، و ارزش حقیقی قدرت پارتی را ـ که شاید بیشتر قدرت دفاعی بود تا قدرت تهاجمی ـ بدیشان شناساند. عقابهای لژیونهای رومی مدتی دراز درمعابد پارتی باقی ماند، وایرانیان اسرای رومی را در واحهٔ مرومقیم کردند، و در آنجا بسیاری از ایشان تشکیل عایله دادند. روم به‌خطای عظیم سیاستمداران و فرماندهان نظامی خود، که منتج ازعدم شناسایی ایران بودواقف گردید. باردیگر، ایرانیان‌اسلحه به‌دست، یونانیت‌را ـ که رومیان خودرا وارث آن معرفی می کردند ـ از سرحدهای خویش طرد کردند، و از این پس تا مدتی بیش از یک قرن، فرات سرحد قطعی به‌شمار رفت. ازسوی دیگر، سامیان‌غربی که مخالف رومیان بودند، مانند یهودیان فلسطین، نبطیان دمشق، اعراب صحرا و تدمریان[3] چشم امید خودرا به‌سوی‌ایران ـ که درآن کشور ارد به‌منزلهٔ جانشین حقیقی هخامنشیان تجلی می کرد ـ دوختند. آنان به‌یاری سواره نظام پارتی ـ که مؤلف «مکاشفات»[4] ورود ایشان را برای درهم کوفتن روم سبع اعلام می کند ـ انتقام خود را می گیرند. اما افسوس که استخلاص آنان فقط در مدتی اندك وموقتاً‌دست فاتح رومی را کوتاه کرد، ولی بعداً رومیان مجدداً با فشار بیشتر برآنان مسلط گردیدند.

بدبختی کراسوس، مانند بدبختی انتیوخوس هفتم، سوریه را تقریباً بدون دفاع نظامی گذاشت، وجنگهای‌داخلی روم مانع ازآن بود که قوای رومی‌درمشرق

۱- Bacchantes (Bacchae ت. ا.) زنان کاهنهٔ معبد باکوس (ربالنوع شراب) (م.)

۲- Euripide (Euripides ت. ا.) شاعر یونانی‌که قطعات بسیار ازاو بجای‌مانده (۴۸۰-۴۰۶ یا ۴۰۵ ق.م.) (م.)

۳- Palmyréniens

۴- Apocalypse (مکاشفات یوحنا) (م.)

اوضاع را مرمت کند. به‌نظر میرسید که باردیگر جادهٔ پیشرفت پارتیان به‌سوی سواحل بحرالروم بازشده است، اما این دفعه، اوضاع داخلی خود کشورمانع تحقق این امر گردید. سورنا که علیرغم شاهنشاه، بسیار مقتدر گردیده بود، کشته شد. پاکر[۱]، پسر ارد، که جوان و کم تجربه بود، به‌فرماندهی سپاهی که ارزش سپاه سورنا را در کاره نداشت داخل سوریه شد، ولی مهاجمهٔ کوتاه وی به‌شکست منجر گردید. او مجدداً در سال ۵۱ ق. م. سراسر کشور مزبور را تحت تصرف در آورد، و مدت چند ماه آن کشور در دست پارتیان بود، وایشان موجب بی‌نظمی زندگانی اقتصادی مغرب گردیدند. اما پاکر نمی‌توانست عملیات را ادامه دهد. وی را به‌خطا متهم به‌ایجاد توطئه‌ای ضد پدرش کردند. ارد او را احضار کرد و نزدیك بود کشته شود، ولی نجات یافت. دلیل تأخیر پارتیان در حمله، در مدت ده سال آینده معلوم نیست. آیا حوادث مشرق، یا اغتشاشات داخلی، یا مقاومت بعض عناصر ازاشراف پارتی ـ که برگزیدگان قشون را تشکیل میدادند ـ موجب منع آنان از حمله به‌سوریه بوده است؟ درهرحال تاسال ۴۰ ق. م. این امر به‌تعویق افتاد، ودراین سال ارد و پاکر، تحت فشار لابینوس[۲] ـ سفیر سابق بروتوس[۳] که به‌خدمت پارتیان درآمده بود ـ تصمیم به‌حمله گرفتند.

قشون ایران بین لابینوس وپاکر تقسیم شد. لابینوس مأمور عملیات جنگی به‌سوی شمال گردید، و قسمت اعظم آسیای صغیر را تا ایونیه اشغال کرد. پاکر به‌سوی جنوب فرود آمد و همه جا مورد استقبال قرار گرفت، سوریه وفلسطین را تسخیر کرد، و هرودس[۴] را از بیت المقدس اخراج کرد و به‌جای او پادشاهی محلی برگماشت. نبطیان اوامر پارتیان را پذیرفتند. تقریباً سراسر مشرق رومی تحت تصرف پارت در آمد. لابینوس مدت یکسال و نیم فرمانروای آسیای صغیر بود.

۱- Pacorus ۲- Labiénus ۳- Brutus ۴- Hérode (Herod .ت. ا.)

جنگ سوریه در سال ۳۸ ق . م . خاتمه یافت ، اما در برابر قوای رومی ، قشون پارت نمی‌توانست مقاومت ورزد . لابینوس کشته شد ، و به‌پاکر خیانت ورزیدند . وی سپاه خود را به‌سوی اردوگاهی رومی که تصور میکرد بلادفاع است ، هدایت کرد . در آنجا سواره نظام سنگینی که کمانداران سوار از آن حمایت نمیکردند ، شکستی سخت یافت . پاکر در این جنگ کشته شد ، وفقدان او در ایران تأثیری عظیم کرد ، زیرا با مرگ وی کشور مزبور مردی ارجمند ، با نیرو ، و دارای لیاقت نظامی غیر انکار را از دست داد . جنگ اخیر ثابت کرد که سواره نظام سنگین زره پوشیده نمی‌تواند بر قشون رومی ، بدون عملیات تهاجمی فایق آید . مع‌هذا حمله به‌ممالك مذکور بی‌نتیجه نبود .

رومیان از ملل وامرایی که در آشکار کردن مسرت خویش از ورود ایرانیان عجله نموده بودند ، به‌سختی انتقام کشیدند . به‌بعضی از آنها خراجی سنگین تحمیل شد ، ودیگران - مانند پادشاه بیت‌المقدس - اعدام شدند . هرودس مجدداً باز گشت . ازد پیر به زودی توسط پسرانش مقتول گردید ، و فرهاد چهارم جانشین او شد (حدود ۳۷ ق . م .) . جلوس این پادشاه ، بار دیگر با اغتشاشات داخلی ومنازعات بین نجبا وطبقات پست ، بین طرفداران خاندانهای مختلف ، بین دوبخش بزرگ قشون پارت: سواره نظام سنگین و کمانداران سواره، توأم بود. در یك چنین وضع نامناسبی ، تهدیدی به‌عنوان مهاجمه‌ای جدید از جانب رومیان رخ نمود ، وآن حملهٔ انتونیوس[1] بود که با یکی از قویترین قشونهای رومی که با ایرانیان جنگیدند ، وارد قفقاز شد . ایبریان[2] و آلبانیان[3] را مقهور و مطیع ساخت ، و ارمنستان را تابع خود کرد . وی چون از عقب قشون خود مطمئن گردید ، به‌سرعت به‌سوی ماد آذربایجان راند تا پایتخت آنرا محاصره کند ، و محمولات و آلات جنگی را در نقطه‌ای دوردست در

۱- Antoine (Antony .ت. ا) ۲- Ibères ۳- Albains

عقب به‌جای ماند .

انتونیوس برای تحقق طرحهای فتح سراسر مشرق که قیصر در ده سال قبل ریخته بود ، شکیب نداشت . اما محاربهٔ‌کاره در اذهان اثری باقی گذاشته بود . وی به‌سهولت نتوانست در میان ارمنیان یا مادیها یا مردم الیمایی[۱] ـ که در برابر نفع عموم از خیانت احتراز میکردند ـ متحدانی بیابد .

فرهاد چهارم ، با سواره نظام سبك خود ، به‌سوی مسیر بارو بنهٔ انتونیوس حمله برد ، ونگهبانان آنرا درهم شکست ، و آلات محاصره را غارت کرد وسوخت . انتونیوس ، بدون آلات جنگ و بدون توشه ، نمی‌توانست دربرابر نقطه‌ای مستحکم که ساخلو آن شجاعانه مقاومت می کرد ،کاری ازپیش ببرد . دراین ایام ، فصل سرما پیش میرفت . سردار رومی اقدام به‌عقب نشینی کرد ، و در اثنای آن پارتیان ، با حملات ناگهانی ، تلفات بسیارسنگینی بدو وارد آوردند . فرهاد فتح خود را جشن گرفت ، و نام خویش را برسکه‌هایی که تمثال انتونیوس و کلئوپاتر[۲] داشت ، و در زمرهٔ اثاثهٔ رومیان پیدا شده بود ، ضرب کرد . در بهار آینده ، انتونیوس مجدداً ارمنستان را مسخر و پادشاه آنرا مغلوب نمود . سال بعد ، تا ماد پیش راند ، اما عکس‌العمل‌مشترك پارتیان وارمنیان اورا ازتمام متصرفات خودمحروم کرد ، و کمی بعد اکتاویوس[۳] او را شکست داد و قدرت را ازدست وی خارج کرد . در این هنگام سیاست روم در مسألهٔ مشرق روشی جدید اتخاذ کرد .

افکار عامهٔ روم در خصوص پارتیان تغییر یافت . قدرت دفاعی اینان شناخته شده بود . رومیان دانستند که تمایلات تعرضی آنان خطا وسیاست کسانی که درصدد فتوحاتی درمشرق فراپ بودند ، برباطل بوده است . اغسطس[۴] که شایددرآغازاندیشهٔ

۱ـ Elymaïde (Elymais ت. ا.) ، خوزستان (م.)
۲ ـ Cléopâtre
۳ ـ Octave (Octvian ت. ا.)
۴ ـ Auguste (Augustus ت. ا.)

مطیع کردن آسیا را داشت ، تغییر عقیده داد و در صدد مصالحه برآمد . پارت نمیتوانست برای روم تهدیدی به‌شمار رود . تشکیلات اجتماعی ، اغتشاشات متعدد درکاخ ، منازعات بین خاندانها ، تمایلات تجزیه طلبی اتباع ، فقدان نیرو در قدرت مرکزی پارت ، موجب آن بود که رومیان با کشور مزبور رفتاری دوستانه داشته باشند . این تغییرروش ثمراتی به‌بار آورد : فرهادچهارم عقابهای لژیونهای کراسوس را به‌اغسطس باز گرداند ، و بعداً ، ازبیم خطرقتل فرزندان خویش ، آنان را به‌روم فرستاد تا تحت حمایت قرار گیرند ، و نیزبدین وسیله میخواست روش نیکخواهانهٔ خود را نسبت به‌امپراتوری روم ، به‌قیصر ثابت کند .

روم تازه فهمید که ایجاد موافقت بین دو قدرت که برای هردو مفید خواهد بود ، جزبه‌وسیلهٔ توسعهٔ تجارت صورت نخواهد گرفت . اما کشور مزبور میخواست دفاع ثغور وی تأمین شود ، و بنابراین مایل بود دولتهایی پوشالی ایجاد کند . یکی ازآنها تدمر[1] که در سرحد شرقی قرار داشت ، و دیگر ارمنستان بود . هیچیک از دو دولت روم و پارت مایل به‌استقلال کشور اخیر نبود . در نظر هر دو ، ارمنستان ازنظرسوق‌الجیشی درمرحلهٔ اول اهمیت قرارداشت . موافقت به‌عمل آمد که پادشاهی یونانی شده و دست نشانده که از طرف روم انتخاب شود ، برآنجا بگمارند . فرهاد این امررا قبول کرد ، اما افکار عامه به‌جهت اعطای این امتیاز براو نبخشود ، و در نتیجه شعبهٔ خاندان مهرداد اول به‌سلطنت رسید .

با وجود این موافقت ، پادشاهان ارمنستان پیاپی به‌سلطنت میرسیدند ، بعضی از طرف رومیان نصب و به‌زودی خلع می‌شدند و دیگران از طرف پارتیان جانشین آنان می گردیدند . نه دوستی بین دو شاهنشاهی ، و نه اغتشاشات ارمنستان هیچیک مانع روم نشد که ازمدعیات خودمبنی برتحت‌الحمایه ساختن این کشوردست بردارد .

۱- Palmyre (Palmyra .ت .ا)

روم جلوس فرهاد پنجم[۱] را ــ که پدرش را مسموم کرده بود ــ به‌تخت سلطنت تأیید کرد به‌شرطی که از هدفهای خود در ارمنستان صرف نظر کند. این پادشاه جوان به‌زودی براثر عصیان نجبا ــ که ازاغسطس خواستند یکی از پسران فرهاد چهارم را از روم نزد آنان بفرستد ــ خلع شد.

ونن اول[۲] به‌ایران آمد، ولی مدتی دراز نتوانست تاج و تخت را حفظ کند: تربیت غربی وی مورد نفرت بزرگان و ملت ایران بود. او هم به‌نوبهٔ خود خلع گردید و در سوریه ــ که بدانجا پناه برده بود ــ کشته شد.

اردوان سوم[۳]، که از اخلاف شعبه‌ای از نسوان اشکانی بود ــ خانواده‌ای که روابط محکم باگرگان داشتند و تاج ماد آذربایجان در دست آنان بود ــ جانشین ونن گردید. سلطنت شعبهٔ مهرداد در ایران قطع شد، و شاخهٔ جدید در زندگانی دینی وفرهنگی کشور نهضتی مبتنی براحیای تمایلات ایرانی‌تر وملی‌تر ایجاد کردند. برای روم، این امر شکستی محسوب میشد، زیرا شاهان پارتی رومی شده که در ارمنستان منصوب شده بودند، مانندسلاطین ایران، طرد گردیدند. سلطنت طولانی اردوان سوم ــ که در زمان وی عصیانی درسلوکیه واقع درساحل دجله رخ داد واین شهر مدت هفت سال با سلطان متبوع خود جنگید ــ به‌نظر نمیرسد که بدو اجازهٔ تثبیت قدرت مرکزی داده باشد، از سوی دیگر خدعه‌های روم موجب مرگ وی گردید. پادشاهان رقیب برای تملك قدرت ازنو، هم دربارهٔ ارمنستان و هم درباب تاج و تخت اشکانی، به‌منازعه پرداختند. عاقبت دوشاهنشاهی متخاصم، پس از نزاع طولانی برسر مسألهٔ ارمنستان، درزمان ولاش (بلاش) اول[٤] موافقتی به‌عمل آوردند. مبنی براینکه برادر این پادشاه تیرداد، پادشاه ارمنستان گردد، ولی تاج خود را

۱ـ Phraate V یا Phraatace ۲ـ Vononès I ۳ـ Artaban III ٤ـ Vologèse I (Vologases I ت. ا.)

از دست امپراتور روم بگیرد . روم ، پس از شکستی نظامی ، برای حفظ آبرو ، به‌سیاست اغسطس بازگشت ، و این مصالحه را پذیرفت . درسال ۶۶م . پادشاه جدید ارمنستان ، به‌همراهی خانوادهٔ خود و سه‌هزار سوار ازنجبا ، به‌ایتالیا وارد گردید ، و در طی جشنهای عمومی از طرف نرون[1] تاج گذاری شد . از این پس سلسله‌ای اشکانی در ارمنستان حکومت می کند ، و دربارهٔ کشور مزبور ، روم جز خاطره‌ای ضعیف از آرزوهای کهن خویش ندارد . اما این موافقت نامه ، صلح و آرامشی در این ناحیه - که مدتی دراز براثر رقابت دوهمسایهٔ بزرگ قطعه قطعه شده بود - ایجاد کرد که قریب به‌نیم قرن دوام یافت و ثابت نمود که تا چه اندازه روابط ارمنستان با پارت مستحکم بوده است .

در زمان ولاش (بلاش) اول ، نخستین علایم احیای ایرانیت جدید ، آشکار شد . در پشت مسکوکات وی نقش آتشگاهی با یک تن روحانی قربانی کننده دیده می‌شود ؛ و نخستین بار ، این سکه ها با الفبای پهلوی اشکانی ضرب شده‌اند (ش ۷۸) .

ش ۷۸ – خط پهلوی اشکانی

سنت (زرتشتی) میگوید که در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید . پادشاه پارت برای درهم شکستن مقاومت شهر یونانی سلوکیه درمقابل تاج

۱- Néron (Nero .ت. ا)

وتخت ، تصمیم گرفت شهر بلاش آباد[1] را بنا کند و آن بعدها مرکزی جدید برای تجارت وخودجانشین شهرعاصی مزبور گردید . پادشاه ایران ، نخستین بار، درتعقیب مهاجمهٔ شدید آلانان از راه معابر قفقاز به‌روم پیشنهاد محاربه‌ای مشترك ضدبدویانی که سرحدهای آنانرا از شمال تهدید میکردند ، نمود . اما روم این پیشنهاد را رد کرد ، ولی بعدها در زمان ساسانیان ـ آنگاه که تهدید بسیارقویتر وفشارآن بیشتر گردید ـ تغییر عقیده داد .

سیاست روشن بین اغسطس در خصوص شئون مربوط به‌شرق اندکی دوام یافت ، و درزمان طرایانوس[2] در روم روشی ایجاد شد که کمتر به‌افکار مؤسس امپراتوری توجه واعتنا کردند . مسألهٔ ارمنستان وایران دوباره مطرح شد وبه‌شکلی خشونت‌آمیز حل گردید : ارمنستان باید فتح شود وبه‌صورت ایالتی رومی در آید ؛ پارت هم باید تابعیت را بپذیرد ، و توسط پادشاهیِ دست نشانده اداره گردد . در سال ۱۱٤ م . طرایانوس پس از مطیع کردن اقوام قفقاز ، و بعد از پیشرفتهای نخستین ، ایالات رومی آسیای صغیر را به کشور تابع بسفر[3] متصل ساخت بدون آنکه فاصله‌ای مابین آنها باشد ، وبدین وجه دایرهٔ تسلط روم رادراطراف بحراسود مستقر کرد ، وبه‌ارمنستان حمله برد ، و پادشاه آن پیش از کشته شدن . تاج خودرا بدو تسلیم نمود .

ارمستان ایالتی از روم محسوب شد . پارت ـ که درآنجا از چند سال به‌این طرف ، بار دیگر جنگ داخلی در گرفته بود ـ هیچ عکس‌العملی نشان نداد . سال بعد، طرایانوس بعدازاینکه هدیابینه[4] را به‌عنوان ایالتی‌جدید ضمیمه کرد ، به‌سوی فرات فرودآمد ، تیسفون پایتخت پارت را به‌تصرف درآورد، ودر آنجا دخترخسرو[5]

۱ـ Vologésia (Vologasia ت. ا.) ، ولاش‌آباد (م.) ۲ ـ Trajan ۳ ـ Bosphere (Bosphorus ت. ا.) ٤ـ Adiabène ٥ـ Osroès

و تخت او به‌دست وی افتاد. سپس در طول دجله به‌خلیج فارس رسید، و شاید قصد تصرف احتمالی هند را نیز داشته است. او هم به‌نوبهٔ خود در بابل متوقف شد، و بدانجا دراطاق کاخی که اسکندر- سلف وی، که طرایانوس عمل اورا تعقیب میکرد- فوت کرده بود، مراسم قربانی به‌عمل آورد.

اما پیشرفت امپراتور دوام نداشت. عصیانی در سراسر ممالکی که در حوضهٔ شرقی بحرالروم واقع بودند، ایجاد شد. یهودیان قورینا[1]، مصر و قبرس در عین عصیان، اغتشاش را به‌فلسطین، سوریه و بین‌النهرین شمالی که شامل همهٔ عالم سامی بود، کشانیدند. پارتیان، از مشکلاتی که رومیان دچار آنها شده بودند استفاده کرده جنگ «پارتیزانی» را آغاز نمودند، و در تعقیب آنان ارمنستان سربلند کرد. طرایانوس که آنگاه به‌عزل و نصب شاهان آغاز کرده بود، تصمیم گرفت که درحال بازگشت به‌جنگ پردازد. وی در حین مراجعت بیهوده کوشید قلعهٔ پارتی موسوم به هتره[2] را در بین‌النهرین تصرف کند. اوپیش از وصول به‌روم، در گذشت.

پیشرفت‌عظیم روم به‌شکست مبدل شد. ایران با وجود آنکه در داخل براثر محاربات لاینقطع بین شاهزادگان قطعه قطعه شده بود، بار دیگر مهاجم را طرد کرد، اما تسخیر تیسفون درایرانیان تأثیری شدید داشت وموجب شد که درتحریک و تجدید احساسات ملی نکوشند. هادریانوس[3] که جانشین طرایانوس شد، افکار استعماری سلف خود را تعقیب نکرد و وضع موجود را حفظ نمود. فرات به‌عنوان سرحد بین دو شاهنشاهی باقی ماند، اما ایران باز هم در داخل روی آرامش ندید. محاربهٔ بین ولاش (بلاش) دوم و خسرو سالها دوام یافت. وضع ایران براثر مهاجمهٔ جدیدبدویان آلبانی[4] سخت‌ترشد. اینان تاحوالی بین‌النهرین نفوذ کردند، و بازحمت،

۱- Cyrénaïqe ۲- Hatra ۳- Hadrin (Hadrin .ت. ا) ۴- Albains

براثرمقاومت دلیرانهٔ پارتیان متوقف گردیدند.

نهضت اشکانیان و پایان متارکهٔ با روم، از مشخصات جلوس ولاش (بلاش) سوم (۱۴۸ - ۱۹۲ م.) است. پادشاه پارت، پس از تهیهٔ وسایل هجوم به‌سوریه، از فرات عبور کرد، به‌سوریه داخل‌شد، وسکنهٔ محل ازسپاهیان اواستقبال به‌عمل آوردند. در این هنگام انتظار عصیان عمومی جدیدی ضد روم میرفت. اما پارت، هرچند در موقع خود قدرتی عظیم برای مقاومت در مقابل مهاجم نشان داد، از عهدهٔ اختفای ضعف قدرت تهاجمی خویش برنمی‌آمد. همین امرعیناً درزمان پاکر در دو قرن قبل اتفاق افتاد، سپاه ولاش سوم، بر اثر حملهٔ فرماندهان انتونیوس متقی[1] عقب نشینی کردند، و در دورا[2] شکستی عظیم یافتند. پادشاه تقاضای متار که کرد، ولی رومیان بدان سوی دجله رسیده بودند. تیسفون تسخیر گردید و کاخ شاهی سوخته شد (۱۶۵). این پایتخت که نیم قرن پیش براثرعصیان ایالات شرقی امپراتوری روم مستخلص گردیده بود، این بار به‌علت سرایت طاعون آزاد گردید. این مرض از سرحدهای ایران حرکت کرده بود، و ظاهراً بواسطهٔ سپاهیان رومی - که ازسواحل ارس به‌بین‌النهرین فرودآمده بودند - توسعه یافته، به‌تمام آسیای غربی، مصر، آسیای صغیر سرایت کرد، وازراه یونان به‌ایتالیا رفت وحتی‌به‌ناحیهٔ رن[3] اصابت کرد. رومیان بابل را تخلیه کردند، اما بعض ایالات واقع در ساحل فرات را نگهداشتند، و حمایت خود را بر ارمنستان حفظ کردند. جنگ داخلی جدیدی که در روم ایجادشد، فکرانتقام رادر ولاش سوم برانگیخت، ولی‌اوهر گز نتوانست بدان تحقق دهد.

یك بار دیگر تیسفون در زمان سپتیموس سوروس[4] (۱۹۷) در دست رومیان افتاد، و برای دفعهٔ سوم پایتخت پارت دچار غارت و حریق شد، و فقط به‌علت

۱- Antoine le Pieux (Antonius pius ت. ا.)   ۲- Dura   ۳- Rhin

۴- Septime Sévère (Septimus Severus ت. ا.)

اشکالاتی که سپاه امپراتور در کشوری مخروب دچار بود، نجات یافت. امپراتور راهی را که طرایانوس در عقب نشینی خود پیش گرفته بود، تعقیب کرد، و دو بار کوشید که هتره را تصرف کند، ولی به‌نتیجه نرسید، و به‌سوریه عقب‌نشینی کرد. در زمان کاراکالا[1]، جنگ داخلی که بین ولاش (بلاش) پنجم و اردوان پنجم[2] ادامه داشت، بر اثر حملهٔ مجدد رومیان به‌بین‌النهرین، گرمتر گردید. قتل امپراتور روم وضع دو شاهنشاهی را عوض کرد. دو بار اردوان پنجم بر امپراتور ماکرینوس[3] غلبه کرد، وبرروم خراجی هنگفت تحمیل نمود. سرحد قدیمی ایران در ساحل فرات مجدداً برقرار گردید وهجوم پارتیان به‌سوریه فقط مسأله‌ای موقت تلقی شد. بدین وجه، مدت دو قرن و نیم مساعی رومیان برای الزام ایرانیان به‌تابعیت، باشکست خاتمه یافت. فتوحات اردوان پنجم به‌نظر میرسد که تاریخی جدید در توسعهٔ ایران به‌سوی مغرب باشد. ولی این عمل به‌دست سلسلهٔ اشکانی- که قادر به‌تحقق بخشیدن قدرتی قوی در قالب طرحی ملی نبودند - انجام نگرفت. بعدها ساسانیان ازاوضاع مساعد - اوضاعی که به‌وسیلهٔ پارتیان ایجاد شده بود- برای انتقام گرفتن از رومیان استفاده خواهند کرد واسلحهٔ ایران را تا سواحل بحرالروم خواهند کشید.

پارتیان و شرق

معلومات ما دربارهٔ وضع قبایل سکایی مستقر در دشت بزرگ جنوب جیحون، پس ازانقراض دولت یونانی - بلخی (درحدود ۱۲۸ ق. م.) مبهم و تاریک است. از پایان قرن اول ق. م. به‌نظر میرسد جنبشی برای ایجاد وحدت در آنان ازسوی کوشانها[4] - که یکی ازشعب اتحادیهٔ یوئه‌چی‌ها[5] یا طخارها بودند - ایجاد شده باشد.

۱- Caracalla ۲- Artaban V ۳- Macrinus ۴- Kouchans ۵- Yue-tche

کوشانها از نیمهٔ اول قرن اول میلادی ، با پادشاه خود کوجولا ـ کدفیزس[۱] وارد تاریخ می‌شوند . این پادشاه ، پس از فتوحات پیاپی و بعد از الحاق همهٔ ایالت بلخ به‌متصرفات‌خود ، ازهندوکش عبور کرد ، وناحیهٔ کابل‌را اشغال‌نمود ، وسرحدهای حکومت خود را تا ساحل چپ سند ادامه داد ، و این ممالك را از تصرف آخرین شاهان پارتی‌نژاد ـ جانشینان گندوفار[۲] ـ به‌درآورد. وی هنگام‌توسعهٔ ممالك‌خویش به‌سوی مغرب ، ناگزیر می‌بایست با پارتیان تماس گرفته باشد ، و مسکوکات او ظاهراً نشان می‌دهند که وی ناحیهٔ مرو را از ایشان منتزع کرد ، و سرحد مشترك را محتملاً درحد گرگان تثبیت نمود . این توسعهٔ پادشاهی جوان کوشان مربوط به‌عصری‌ست که سیاست شدید نرون[۳] ومشاوران او نتایج خود را تا ساحل شرقی بحر خزر ظاهر کرده بود . روم ، به‌نوبهٔ خود ، باگرگان روابطی برقرار کرد و به‌نظر میرسید که معاهده‌ای باآن بسته باشد . در این نزدیکی و تقرب ، مسألهٔ اقتصادی درنظررومیان ـ که ظاهراً درصدد تأمین رفت وآمد عادی جادهٔ تجارتی که میبایست مبادلات بین روم ، چین و هند را تأمین کند ، در حالی که ازسرزمین پارت احتراز شودمسأله‌ای فرعی وثانوی به‌شمارنمیرفت . بازرگانان محصولات این ممالك‌شرقی را ازجیحون به‌بحر خزر میرساندند ، وازآنجا عبور داده به‌سوی رود کورش(کر)[٤] می‌بردند ، وپس از حمل‌آنها در مدت پنج روز ، در ساحل فازیس[۵] به‌کشتی انتقال میدادند ، و از آنجا به‌بحر اسود می‌بردند . درسال ۵۸ م . ، گرگان ازدولت پارت مستقل گردید و سفیری به‌روم فرستاد .

کوجولا ـ کدفیزس ، با الحاق مرو وشایدانعقاداتحادی باگرگانیان ، تقریباً سراسرمسیرقابل کشتیرانی جیحون راتحت نظارت درآورد ، وخودرا به‌دروازه‌های

۱ـ Kujula-Kadphisès ۲ـ Gondopharès ۳ـ Néron ٤ـ Cyrus
۵ـ Phase (Phasis .ت. ا)

خزر رسانید. جانشین او، ویما کدفیزس[1]، کارهای پدر را دنبال کرد. وی ازضعف پارتیان ومحاربهٔ آنان باروم استفاده کرده درمغرب، هرات، سیستان، ورخج را ازایشان گرفت، و در مشرق، سراسر هند غربی را تصرف نمود، و مصب سند وبنادر غربی شبه جزیره را مسخر ساخت. از سوی دیگر، از زمان اغسطس، ودرتعقیب کشف بادهای موسمی، حمل و نقل دریایی قوی بین بحر احمر وهند دایر گردید. مال‌التجاره‌هایی که از مصر و حوضهٔ شرقی بحرالروم ــ که در تصرف رومیان بود ــ در بنادر بحر احمر بارگیری وحمل میشد و به‌مصب رود سند میرسید، سپس آنها را از روی این شط تا پیشاور کنونی میرساندند، آنگاه به‌وسیلهٔ کاروانها، از هندوکش و پامیر عبور داده، پس ازگذراندن از ترکستان چین، به‌چین حمل میکردند. بدین وجه کوشانها، از آغاز قرن دوم سه قطعهٔ عمده از جادهٔ بزرگ ابریشم را در قبضهٔ خود گرفتند: اول جادهٔ بین دو دریا، دوم جاده‌ای که ازراه مرو به‌سوی شهرصد دروازه[2] وهگمتانه (همدان) میرفت، وپس ازعبور از فرات به‌بنادر بحرالروم میرسید، سوم طریق بحری بین هند و بحر احمر. تشکیل شاهنشاهی کوشان در سرحدهای شرقی پارتیان برای اینان دو خطر داشت: از نظر سیاسی، ایران عهدپارت، به‌جای‌اینکه یک رقیب درمغرب‌داشته باشد، به‌شکل‌شاهنشاهیی مرکزی واقع در بین روم و کوشان درآمده‌بود. از لحاظ اقتصادی، کشور کوشانها مانند مملکت پارتیان، در مبادلات تجارتی از «ترانزیت» استفاده میکردندوقسمتی ازسه جاده را درضبط خود داشتند، ومیتوانستند مال‌التجاره‌ها را از راههایی خارج از سرزمین پارت عبور دهند. روم زود بدین اهمیت دوگانهٔ شاهنشاهی جدید پی برد، ودرصدد تماس مستقیم با سلاطین آن برآمد. بهرحال، کوشانها حتی درزمان شاه بزرگ خود کنیشکا[3] (۱۴۴ ــ ۱۷۳) و درزمان جانشینان بلافصل وی ــ آنگاه

۱- Wina Kadphisès ۲- Hecatompylos ۳- KanishKa

که شاهنشاهی آنان به‌اوج قدرت خود رسیده بود ـ به‌نظر نمیرسید که به‌تصرف سرزمینهایی به‌زیان پارت متمایل باشند. هند با ثروتهای بسیار خود، که تحت لوای یک قدرت هم مجتمع نبود، در نظر کوشانها مرکزی جاذب‌تر و سودمندتر از نواحی بیابانی ایران شرقی می‌نمود. در همین نواحی، سرحد بین دو کشور ـ به‌نظر میرسد تقریباً قریب به‌خطی که امروزه مشخص سرحد بین ایران وافغانستان است ـ تثبیت شده باشد. بهرحال، جنگ کنیشکا با پارتیان که روایات بودایی از آن سخن میرانند، نمیتوانست جز در زمان ولاش (بلاش) سوم، وقوع یافته باشد. آیا پادشاه پارت میکوشید یکی از ایالات ایرانی را که به کوشان ملحق شده بود باز پس گیرد؟ درمتنی سریانی مربوط به‌سلطنت ولاش (بلاش) چهارم (۱۹۱ - ۲۰۷) از سپاهی مهم مرکب از «مادها و پارسها» که به‌مشرق ایران حمله بردند، به‌طور مبهم ذکری شده است. ولاش محاصره گردید ودرآغاز ظاهراً تلفات سنگینی داد، اما سپاهیان اومجدداً حمله کردند و گویا دشمنان را تا «دریا» عقب راندند.

بنا بر این بسیار محتمل است که روابط بین دو شاهنشاهی مجاور همواره بدون اختلاف نبوده باشد، اما میتوان معتقد شد که پارتیان ـ که دچار اشکالات مداوم با روم بودند، و نیز بر اثر منازعات داخلی خود کوفته شده بودند ـ تمایل داشتند که توسعهٔ کشوررا به‌سوی مشرق ـ درعصری که صریحاً توأم باانحطاط آنان واوج‌ترقی شاهنشاهی کوشان بود ـ به‌حداقل‌تنزل‌دهند. شاهنشاهی‌مذکورتهدیدی مداوم برای ایران به‌شمار می‌آمد، ونیزمیتوانست به‌وسیلهٔ سد کردن راه تجارتی، ایران را بیشتر تضعیف کند. نخستین پادشاهان ساسانی این امر را دریافته بودند، و به‌همین مناسبت درزمرهٔ اولین‌اقدامات شاپور اول‌فتح مملکت کوشان‌بود.

تشکیلات و ادارات

به‌تاج و تخت رسیدن سلسلهٔ اشکانی، که قدرت عالی را در ایران به‌اتکای

چند خانواده از نجبای پرنی[1] – در درجهٔ اول – بدست آورده بودند ، به‌منزلهٔ پیروزی ایرانیان شمالی بر ایرانیان جنوبی و تفوق ایرانیان بدوی و مستقر در خارج ایران بر ایرانیان خانه نشین بود ، در حالی که قوم اخیر از تمدنهای کهن آسیای غربی – که خود جانشین آنها شده بودند ، واززمان فتح اسکندر، یونانیت با آنهادر آمیخته بود – اشباع گردیده بودند . مغاکی که دو جامعهٔ ایرانی را از هم جدا میکرد ، بسیارعمیق بود وبا وجود گذشت قرونی که پارتیان اشکانی تاج و تخت را در دست داشتند ، هرگزپر نگردید . به‌نظر میرسد که در امور داخلی ، اقوام ایرانی‌ساکن کشور روش احتیاط‌آمیز خود راحفظ کرده باشند ، و شاید هم در آغاز نسبت به‌شاهان خود و اطرافیان بلافصل آنان خصومت میورزیدند . پادشاهان پارت از آن غافل نبودند ، و بعضی از آنان که دچار اشکالاتی میشدند ، ترجیح میدادند به‌جای آنکه ازپارس یا ماد یاری وپناه بخواهند ، توجه خودرا به‌استپهای مشرق خزر – یعنی به‌خویشاوندان بدوی خود – معطوف دارند . روابط اقوام مزبور با سلسلهٔ اشکانی هرگز قطع نشد ، وشاید این امر یکی ازعللی است که گزارشهای تاریخی شرقی – ومخصوصاً نوشته‌های ارمنیان – سلسلهٔ کوشانی را ، که آنهم ناشی ازعناصر ایرانی بدوی بود ، به‌خاندان پارت مربوط میدانند .

پارتیان ، که وارث شاهنشاهی منحط سلوکی – که قادر نبود پادشاهیهای متعدد وامیرنشینهایی که از آن مجزا میشدند ، تحت اطاعت خود نگاهدارد – شده بودند ، به‌نظر نمیرسد در صدد برآمده باشند تغییرات بسیار در اوضاع و احوال بدهند . شاید آنان از انجام دادن این امرعاجز بودند . اشکانیان پادشاهان کوچک و امرا را عزل نکردند ؛ بلکه به‌این قانع شدند که سلطنت خود را ابدانان بقبولانند و اتباع جدید خویش را وادار به‌اجرای احترامات و تأدیهٔ خراج کنند. آیا خارج از

۱– Parni

این مدعیات، که بین سلسلهٔ مزبور وممالک آنها روابطی سست ایجاد میکرد، پارتیان خطاهایی مرتکب شدند که تولید مخاصمت کرد؟ این امر استثنایی نبود، زیرا اززمان انتیوخوس سوم[۱] هرزمان که سلوکیان میکوشیدند ایالات متصرف پارتیان را تسخیر کنند، حکام این نواحی که تابع پارتیان بودند، در عصیان ضد سلطان متبوع خود تعجیل میکردند. رومیان جایگزین سلوکیان شدند، اما وضع تغییر نکرد، وهنگامی که لوکولوس[۲] یا پمپئوس[۳] از فرات عبور کردند، بسیاری ازشاهان دست نشانده درپیشنهاد ایجاد اتحادی باآنان ضد پارتیان شتاب کردند. ماد مدتها دربرابر پارتیان مقاومت ورزید. گرگان، که ازآغاز ضمیمهٔ متصرفات پارتیان شده بود، استقلال خود را از سال ۵۸ م. به‌دست آورد. الیمایی[۴] به‌دمتریوس دوم[۵] و انتیوخوس هفتم[۶] معاضدت کرد، ومنابع قدیم مدعی هستند که آنها درزمان اردوان سوم مستقل وحتی دشمن اشکانیان بودند.

نویسندگان باستانی هیجده مملکت تابع پارتیان را نام میبرند که یازده‌تای آنهاممالک «برتر» محسوب می‌شدند، وهفت دیگر مملکت «فروتر». ماد، باسلسلهٔ پادشاهان اشکانی‌الاصل، در مرحلهٔ دوم قرار داشت، وارمنستان که‌پادشاهان آن‌از زمان تیرداد از همان اصل میباشند، در مرحلهٔ سوم واقع بود. بسیاری از این پادشاهیها، مانند پارس، الیمایی یا خرسن[۷] مسکوکات ضرب میکردند. بقیهٔ کشور به‌ایالاتی تقسیم شده بود که در رأس آنها غالباً رؤسای خاندانهای بزرگ فئودال‌پارت قرارداشتند، که عموماً شغل والی را به‌عنوان موروثی حفظ میکردند، وبنابراین اختلاف چندانی بین تشکیلات آنان با تشکیلات سلسله‌های کوچک نبود. علاوه براینها اقوام بدوی یا نیمه بدوی مانند کوسیان[۸] و واوکسیان[۹] در جنوب غربی و

۱- Antiochus III
۲- Lucullus
۳- Pompée (pompey ت. ا.)
۴- Élymaïde (Elymais ت. ا.)، خوزستان (م.)
۵- Démétrius II
۶- Antiochus VII
۷- Characène
۸- Cosséens (Kossaioi ت. ا.)
۹- Uxiens (Uxians ت. ا.)

اعراب در سرحد غربی بودند که عملاً استقلال کامل خود را حفظ میکردند. روایتی شرقی دال بر این است که درزمان مرگ اسکندر، وی از بیم انتقام پارس، وبرای فالج ساختن آن، کشور را بین ۹۰ شاه تقسیم کرد، واین امرموجب ضعف سیاسی و اداری پارتیان شد. مدینه‌های یونانی مانند سلوکیه[۱] واقع درساحل دجله یا سلوکیه واقع در ساحل اولئوس[۲] (شوش) به‌پادشاهیهای تابع ملحق گردیده، از طرف پارتیان مجاز بودند تشکیلات یونانی خودرا حفظ کنند. وضع زندگی آن جز تغییری مختصر نکرد، مگر آنکه یونانیان میبایست از یك والی ایرانی که ازجانب اشکانیان به‌جای والی یونانی تعیین میشد، اطاعت کنند. وضع فئودال پادشاهی پارت، که به‌وضع فئودال اروپا در قرون وسطی بسیار شبیه و مبتنی برهفت خانوادهٔ بزرگ از جمله اشکانیان بود، یادگار سنن هخامنشی میباشد. پس از این خانواده‌های فئودالهای بزرگ، نجبای کوچکتر یا فارسان[۳]، و درطبقهٔ سفلی روستاییان ورعایا قرارداشتند. روابط بین مخدومان بزرگ و اتباع کوچك آنان محکمتر از روابط نجبا باپادشاه بوده‌است. سلطنت پارت لزوماً ازپدربه‌پسر منتقل نمیشد، رأی اشراف که توسط شوری یا «سنا»[٤] اظهار میشد، بسیار ارزش داشت. شورای مزبور قدرت سلطنتی را محدود میکرد. مجمع دیگرعبارت ازمجمع «فرزانگان و مغان» بود که فقط بمنزلهٔ هیأت مشاورپادشاه به‌شمار میرفت.

نجبای بزرگ، که در آغاز نیروی شاهان پارت را تشکیل میدادند، به‌مرور موجب سقوط سلسله شدند. تشکیلات فئودالی بدعت پارتیان نبود. اینان آنرا از هخامنشیان به‌ارث بردند وبه‌ساسانیان منتقل ساختند. این وضع مدتی درازدرعهد اسلامی به‌شکلی کاملترحفظ شد. بهرحال، نجبای فئودال، با ضعف شاهان اشکانی

۱- Séleucie (Seleucia ت. ا.) ۲- Euléuss (Eulaeus ت. ا.) ۳- Chevaliers
٤- Sénat

دردست خودقدرتی را متمرکز کردند که اوضاع را دیگرگون ساخت و روابط شاه را با رعایا به‌مهلکه انداخت. درسراسر تاریخ پارت، نجبا گاهی با وسایل مخصوص خود، وگاه به‌اتکای خارجیان (غالباً روم) شاهان راعزل‌ونصب میکردند. هربار که پادشاهی درصدد تثبیت قدرت خود برمی‌آمد، به‌عنوان ستم گری معزول‌میکردید تقریباً درزمان تغییرهرپادشاه، جنگی داخلی ایجاد میشد، و بسیاری از مدعیان، خود را «شاه» می‌خواندند، بدون آنکه مردم بدانند حق با کیست. شاهانی که از تاج و تخت محروم می‌شدند، گاه به‌بدویان پناه میبردند، وگاه به‌رومیان که در موقع مقتضی با لژیون‌های خود ایشان را یاری میکردند.

جامعهٔ ایرانی درزمان پارتیان سنن باستانی خود را حفظ کرد. مرد نجیب و آزاده، جنگجو وسواری بود که وقت خودرا درجنگ یاشکار می گذرانید. پارتیان دارای قشون منظم نبودند. ترکیب قشون آنان انعکاسی از وضع اجتماعی کشور بود: هر فئودال بزرگ دارای قشون حقیقی خاص خود بود، ودروقت محاربه با اتباع و مردان آزاد و بردگان خودشرکت میکرد، چنانکه وضع سورنا[1] در جنگ کرهه[2] چنین بود، چه سوارانی که درآن هنگامه تحت‌فرماندهی‌وی بودند، اغلب ازافراد خود اوبودند. مخدومان ارجمند تشکیل سواره نظامی سنگین میدادند مجهز به‌سلاح آهنین (زره‌پوشان)، دارای نیزه وشمشیر که در مانورجنگی، نیرویی موحش داشت (ش ۷۹). این قشون سوارشتر



ش۷۹ــ دورا ــ اروپوس[3]: یك تن زره پوشیدهٔ پارتی

۱- Sourena ۲- Carrhae ۳- Dura-Europos

نیز میشد، ولی به‌نظر میرسد که هرگز پارتیان در تشکیلات خود ، فیل را به‌کار نبرده باشند. نجبای کهین ، تشکیل سواره نظام سبك اسلحه را میدادند ، و این سپاه مسلح به کمان در جنگ «متحرك» ماهر بود ، و دشمن را با ابری از تیرها محاط میکرد ، وهنگام کوچکترین حملهٔ متقابل ناپدید میشد . درجنگ کرهه[1] هزار شتر کـه بار آنها تیرهای ذخیره بودبا سپاه کمانداران سواره که موجب شهرت قشون پارت بود همراه بوده است . پیاده نظام نقش فرعی‌داشت و افرادآن از کوهستانیان یابردگان بودند . قشون پارتی به‌طور کلی قشونی تدافعی بود ، و برای جنگ تهاجمی تربیت نشده بود. اطلاع آنان ازآلات محاصره مقدماتی بود، وقشون پارتی درزیردیوارهای قلاع دشمنان ، عجزخود را نشان میداد .

پارتیان ویونانیان

نخستین پادشاهان پارت از مهرداد اول به‌بعد درمسکوکات خویش ، خود را «یونان دوست»[2] می‌خواندند . آیا حقیقةً آنان از این فرهنگ خارجی بسیار مطلع و درآن منغمر بودند ؟ دلایلی هست که دراین‌باب تولید شك میکند و موجب‌میشود باور کنیم که این امر در نظرپارتیان یکی از اقدامات سیاسی بود کـه وضع ایران برایشان تحمیل میکرد . آنان نمیتوانستند راهی‌دیگر انتخاب کنند . ایران ـ که پارتیان آنرا از دست یونانیان آزاد کرده بودند ـ ازفرهنگ غربی بسیار متأثر بود، ویونانیت ـ که ملك رابه‌پارتیان واگذاشت ـ آثار عمیقی‌دراین تمدن که منظره‌ای جدید ، یونانی ـ ایرانی ، میگیرد به‌جای گذاشت . از دست بدویانی که از سوی استپها آمده بودند ، چه‌کاری ساخته بود ؟ این سواران که درمقابل میراثی که‌براثر وجود یونانیت درمدت دوقرن‌درایران پدیدآمده بودجز تهورجنگی چیزی نداشتند،

۱– Carrhae ۲– Philhellènes

چه تحولاتی درحیات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی ممکن بود ایجاد کنند ؟ پارتیان که به‌فرمانروایی ایران رسیدند ، درآن کشور تشکیلاتی منظم ومدینه‌هایی دیدند که به‌وسیلهٔ مستعمره‌ای قوی ازیونانیان ممزوج با طبقهٔ جدید بورژوازی‌ایرانیان یونانی شده که واسطهٔ بین‌آنان و یونانیان میشدند ، وعنوان میانجی را برای ایشان داشتند ، اداره میشد . طبقهٔ میانجی مزبور با پارتیان و یونانیان همکاری میکرد ، ادارهٔ امور راتأمین مینمود ، مسئول جمع مالیاتی که بخش‌اعظم‌آن ازاین‌مدینه‌هایی که تجارت بین‌المللی را در دست داشتند ، بود و همچنین جریان حکومت محلی‌را تحت مراقبت‌ونظارت نمایندهٔ شاهی ، تأمین میکرد . تأثیرمدینه وبورژوازی‌یونانی وایرانی‌آن در حیات سیاسی کشور بسیار مهم بود ، زیرا اغلب همانجا بود که افکار عمومی تشکیل میشد وحتی میتوانست دربارهٔ سرنوشت شاه تصمیم بگیرد . شاهان پارت وضع‌را درك کردند . علت اینکه ساخلو ایشان وارد سلوکیه نشد ، بلکه در ساحل مقابل اردو زد ، عملی معنی‌داربود ، واین روش با جنبشها در سراسر مدت سلطنت سلسلهٔ موردبحث ، باقی ماند . «رومیان وپارتیان خصیصهٔ یونانی خودرافقط به‌وجود شبکهٔ مستعمرات یونانی مدیون بودند .» مستعمراتی که در ایران بودند به‌منزلهٔ صف‌مقدمی به‌شمارمیرفتند که تشکیلات وزبان خود را حفظ کردند. زبان آنان درمدت چند قرن ، پیش ازآنکه زبان پارسی جانشین‌آن بشود ، درحکم‌زبان بین‌المللی در امور سیاسی وتجارتی خواهد بود . خط یونانی ، که بدویان مستقر در ایالت‌بلخ‌هم- که بعدها ایجاد شاهنشاهی کوشان خواهند کرد -آنرا اقتباس کردند، در نزد یونانیان مزبور تا قرن هشتم تاریخ مسیحی محفوظ خواهد ماند .

پارتیان ارزش تمدن یونانی را میدانستند ، و آنرا همانگونه که بخشی از جامعهٔ ایرانی تقدیر میکردند ، ارج مینهادند . برهم زدن نظم موجود و بازگشت به‌وضع پیش ازاسکندر یا ایجاد وضعی جدید ، برخلاف منافع دولت بود . بنابراین

پارتیان این مدینه‌های یونانی را ـ که به‌شکل «سنگرهای ثروت وسعادت مخدومان جدید» در آمده بودند ـ به‌وضع خود باقی گذاشتند. سلوکیه در ساحل دجله، سلوکیه درساحل اولئوس[1] (شوش)، دورا ـ اوروپوس[2]، اوروك[3]، وشایدشهرهای دیگری که‌تاکنون کشف نشده‌اند، سجیهٔ نظامی، کشاورزی و بازرگانی‌خود راحفظ کردند، سرزمین‌های سکنهٔ آنها را بدیشان واگذاشتند، و در وضع اجتماعی و اقتصادی آنان دخالتی نکردند، وحتی‌ساخلو یونانیان هم درجای خودباقی ماند، ومستعمرات نظامی ایشان مثلاً در شوش ـ طبق کتیبه‌هـای قرن اول مسیحی ـ به کشف زمین می‌پرداختند. حکام ازافرادخاندانهای محلی وازجانب شاه یامدینه انتخاب میشدند، وشهربان (والی) براونظارت میکرد. قضاة ازمیان همین خاندانها بر گزیده میشدند. شهرها اجتماعات خود را حفظ کردند. بدین وجه تفاهیم بین دو قومی که در جوار هم میزیستند، ادامه می‌یافت. مع‌هذا هماهنگی‌همیشه کامل نبود، واغتشاشاتی در بعض‌مدینه‌های بزرگ، مانند سلوکیهٔ واقع درساحل دجله، نشان میدهد تصادماتی ـ که گاه شدید بوده ـ بین اشرافیت بازرگانی یونانی و سکنهٔ ایرانی و سامی، که در طرفداری یا مخالفت با سلطنت فلان و بهمان با هم موافقت نداشتند، روی میداد. همچنین اختلافاتی بین مدینه و دربار ایجاد می‌شد، وازاینرو بود که سلوکیهٔ مزبور علناً ضد شاه پارت عصیان کرد، و مدت هفت سال پیاپی جنگید. امـا جمعاً روابط آنان نیکو بود. حکام پارتی، صاحب منصبان، دبیران و عمال آنان زبان یونانی را بلدبودند. شاهان هم یونانی می‌دانستند، وبعض کارهای هنری ومسکوکات سلطنتی (تص ۸۶) ثابت می کند که آنان ـ مخصوصاً در دو قرن اخیرهزارهٔ اول ق . م . ـ نویسندگان و هنرمندان یونانی را به‌دربـار خود جلب می کردند و مورد حمایت قرار می‌دادند.

۱- Euléus ۲- Dura–Europos ۳- Uruk

رفتار خیرخواهانهٔ پارتیان نسبت به‌میراث یونانیت در ایران، اهمیتی عظیم در مقدرات و توسعهٔ تمدن ایرانی داشته است. این امر باعث شد که کشور از واژگونی و تحولات شدید بر کنار ماند، و در حالی که مملکت را به‌راه تکامل تدریجی سوق داد، موجب گردید که به‌مرور زمان و به‌تدریج و تأنی عنصر خارجی مستهلك شود، و در نتیجه فرهنگی ملی که جلوهٔ عالی‌آن در تمدن ساسانی مشهود است، پدیدآید.

دین

بسیاری از مطالب مربوط به‌دین ایرانی در زمان پارتیان برما مجهولست. سلسلهٔ پارت که در نواحی خارجی ایران ـ مسکن عناصر بدوی ایرانی ـ نشأت یافته بودمی‌بایست معتقدات ابتدایی پرستش عناصر طبیعی ـ و به‌نظرمیرسد درمرحلهٔ اول پرستش خورشید و ماه ـ را با خود همراه‌آورده باشد. ما نمیدانیم تا چه حد پارتیان دینی را که درخود ایران متداول بود، پذیرفتند، و یا آنچه میدانیم مهم نیست. تحقیقات‌جاری در باب سنن‌دینی وعملیات‌باستانشناسی‌میرساندآیین‌زرتشت ـ که بعض دانشمندان آنرا آیین ایران عهد پارت می‌دانند ـ اهمیتی چندان نداشته است: پارتیان، مانند هخامنشیان زرتشتی‌نبودند. کسانی که طرفدارفرضیهٔ انتساب پارتیان به‌دین زرتشت هستند، به‌قول تاسیتوس[1] استدلال می کنند که تیرداد پادشاه ارمنستان، برادر ولاش (بلاش)اول، هنگامی که به‌روم عزیمت میکرد، برای‌اینکه تاج خود را ازدست نرون[2] بگیرد، ازمسافرت دریایی صرف نظر کرد، تا مبادا آب ـ که عنصری مقدس است ـ آلوده شود. به‌طورخلاصه باید گفت که‌آب درهمهٔ ازمنه؟ نزد ایرانیان مقدس بوده و هرودتوس آنرا تأیید میکند، و ما میدانیم که ربة‌النوع

۱ـ Tacite (Tacitus ت. ا.) ۲ـ Néron (Nero ت. ا.)

مظهر آب ، اناهیته (ناهید) بوده‌است . ازسوی دیگر ، غالباً اهمیت عبارتی دیگراز تاسیتوس (29,XV) موردغفلت واقع‌شده‌است، وی‌میگویدجریان جشنی «مقدماتی» که در ارمنستان منعقد شده بود ، همین تیرداد ، تاج خود را زیرپاهای مجسمهٔ نرون قرارداد ، واین عمل رمزی را پس از «اجرای قربانیها طبق مراسم» انجام داد. بنابراین ، قربانیهای خونین درقرن اول مسیحی در ایران معمول وجزوی ازمراسم دینی خانوادهٔ شاهی بوده است ، واین امربا تعالیم زرتشت ـ که شدیداً ضد قربانی جانوران اقدام کرده است ـ مخالف میباشد .

تثلیث‌اهورمزدا[1] ـ مهر[2] ـ ناهید[3] که درزمان هخامنشیان پرستش میشدبه‌نظر میرسد درزمان پارتیان نیزمورد توجه دین عمومی ویحتمل دین رسمی هم بوده‌است واگر ما متونی مؤید این امر در ایران نداریم ، مدارك کتبی مثبت وجود آن در ارمنستان به‌دست‌آمده است ، زیرا مورخان قدیم آن کشور، نام معابد دارای سه مذبح مختص این سه رب‌النوع را ـ که به‌اسم یادشده‌اند ـ نقل کرده‌اند. اگرازاین عهد به‌عقب رویم وبه‌عهد هخامنشی برسیم ، باید قبول کنیم دومذبحی که درفضای آزاد درنقش رستم وپاسارگاد قراردارند ، با مذبح سومی که نزدیك برج معبد برپا بوده است ، به‌همین تثلیث تعلق داشتند ، وهمچنین سه‌آتشی که روی سه مذبح دربام برج معبدی که در مسکوکات شاهان پارس ـ تابع پارتیان ـ منقوش است نمایندهٔ همین تثلیث میباشد .

سابقاً ، اززمان سلطنت اردشیردوم ، ازمیان این‌سه بغ ، به‌نظرمیرسد اعتقاد به‌ناهید (اناهیته) اهمیتی بیشتریافته بوده ، وآن درزمان پارتیان هم دردرجهٔ اول قرارداشته است . معابدی کاملاً مختص بدین ربةالنوع شناخته شده که[1] اردشیر دوم آنها را درهمهٔ مراکزبزرگ شاهنشاهی خویش بر پا کرده بود . تشویقی که پادشاه

۱ـ Ahuramazda ۲ـ Mithra ۳ـ Anahita

هخامنشی ازپرستش ناهید کرد، موجب شد که این عقیده درطی قرون بعدازسقوط سلسلهٔ هخامنشی توسعه یابد، ودر زمان پارتیان، همهٔ معابد ایرانی که در منابع تاریخی مذکور است به‌همین ربة‌النوع تعلق دارند. تیرداد اول درشهر ارشک[۱] دریک معبد ناهید، تاجگذاری کرد. درهگمتانه (همدان) ـ مقرتابستانی‌شاهان پارت ـ معبدی ازناهید برپا بود که انتیوخوس سوم[۲] آنرا غارت کرد. معبد کنگاور مختص ارتمیس[۳] ـ یعنی ناهید ـ بود. درالیمایی[۴] دومعبد که مهرداد اول غارت کرد، متعلق به«آتنه[۵] وارتمیس[۶]» بودند. درمعبد شوش، ربة‌النوع نه‌نه‌یا[۷] را که مظهرسامی ناهید است ـ همچنانکه آتنه‌وارتمیس مظهریونانی آن میباشند ـ می‌پرستیدند. دراستخر اجداد خاندان ساسانی نگهبان معبد ناهید بودند که در آنجا آتوراناهیت[۸] (آتش ناهید) برافروخته بود. وبه‌قول بعض دانشمندان، آتش‌پرستی مخصوصاً وابسته‌بدین ربة‌النوع بوده‌است. اردشیر اول[۹] سرهای دشمنان‌خود را که بریده بود، بردیوارهای این معبدآویزان کرد، ودر اردشیرخوره‌پوست اردوان پنجم را که مغلوب و مقتول شده بود، به‌معرض نمایش گذاشت.

ازمیان سه فرد تثلیث ایرانی مذکوردرفوق، ناهید درخارج از سرحدهای غربی ایران، پیشرفت بسیار کرد، پرستش وی درلودیا[۱۰] ـ که‌درآنجابه‌نام«بلخید»[۱۱] مشهورشد ـ بنطیقس[۱۲]، کاپادوکیه، ارمنستان انتشاریافت وموردااقبال وتوجه ـ شاید بیشترازپرستش مهر (میترا) ـ گردید. مهرپرستی توسط دزدان‌دریایی اسیرپمپئوس[۱۳] به‌روم برده شد، وبا سپاهیان رومی، به‌نواحی رن[۱۴] ودانوب[۱۵] رسید.

۱ـ Arsak

۲ـ Antiochus III

۳ـ Artémis

۴ـ Elymaïde (Elymais ت. ا.) یا خوزستان (م.)

۵ـ Athêna (Athene ت. ا.)

۶ـ Artémis

۷ـ Nanaïa (Nanaia ت. ا.)

۸ـ Athur Anahit (ت. ا.)

۹ـ مراد اردشیر پاپکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی است (م.)

۱۰ـ Lydie (Lydia ت. ا.)

۱۱ـ la Bactrienne (The Bady of Bactria ت. ا.)

۱۲ـ Pont (Pontus ت.ا.)

۱۳ـ Pompée (Pompey ت.ا.)

۱۴ـ Rhin

۱۵ـ Danube

شیز، مرکزعظیم دینی مادآذربایگان (تخت سلیمان امروزه) ومعبد عمدهٔ شمال ایران، نیزمتعلق به‌ناهید بود. در این معبد جامعه‌ای بسیارقدیمی ازمغان میزیستند، که به‌نظرمیرسید، ازعهدی که نمیتوان آنرا مشخص کرد، تاحدی افکار اصلی تجدد دین زرتشتی را پذیرفته بود، در همان حال که سنن قدیمی وعملی خود را، که درآنان عمیقاً متمکن شده، حفظ کرده بود. اثر این سنن را در عبارت تاسیتوس که‌مذکورشد، میتوان‌مشاهده کرد. یکی‌ازسنن، عرضهٔ‌اجساد امواتست[۱]. معهذا اشکانیان‌ازاین سنت تبعیت‌نمیکردند، چه‌آنان‌درنسا[۲]، در کوههای سرحدی استپهای ماوراء خزر، درمقابرشاهی‌خود ـ مانندهخامنشیان ـ دفن میشدند. علاوه براین به‌نظرمیرسد، عرضه داشت اجساد درعهدپارت بسیارتخفیف یافته بود، زیرا تفحصات باستانشناسی در نیپور[۳]، کاکزه[۴]، دورا ـ اوروپوس[۵]، گورستانهای پارتی نشان داده است که در آنها اموات رابالوازم تدفین در تابوتهای سفالین دفن کرده بودند. تابوت مزبور غالباً لعاب‌کاری شده و مزین به‌نقشی برجسته معرف ربة‌النوعی عریان است، و دانشمندان آنرا ناهید میدانند. این ملاحظات به‌وسیلهٔ تحقیقات اخیر ما درشوش، در گورستانی وسیع متعلق به‌دورهٔ پارت، تأیید شده است. مامقابربسیاری در آنجا کشف کرده‌ایم. بعضی ازآنها دارای چاهی است که به‌دخمهٔ میت مربوط است (نوع قبری که شاید ازعهد هخامنشی به‌بعد باقی مانده باشد)؛ وبرخی دیگر عمیقاً درخاك بکر کنده شده، وبه‌وسیلهٔ پلکانی به‌مغارهٔ کوچك خانوادگی ـ که شامل اطاقهای متعدد وخوابگاههای اموات بوده است ـ منتهی میشده. اموات را همواره درتابوت‌های‌سفالین درازخوابانیده‌اند. تابوت‌های مزبور گاه لعاب‌کاری‌شده، وسرپوش‌آنها به‌شکل صورت‌اولی باناشی گری‌ساخته شده‌وبدون شك تقلیدتابوتهای

۱ـ مراد قرار دادن جسد میت درهوای آزاد است تا مرغان لاشخورگوشت‌آنرا بخورند (م)

۲ـ Nysa ۳ـ Nippur ۴ـ Kakzé (Kakzu .ت.ا) ۵ـ Dura - Europos (.ت.ا)

انسانهای میمون‌وار است که میبایست از سوریه یا فلسطین آمده باشد (تص ۶۸ و ۶۹).

درپایان قرن اول یا در آغاز قرن دوم مسیحی ، تغییری نسبةً مهم در عملیات تدفینی سکنهٔ شوش پدید آمد . مقابر افراد و دخمه‌های خانوادگی جای خود را به گورستان مشترکی داد که پلکان ، اطاق اموات و سقف آن از آجر نیك پخته ساخته می‌شد . جسد میت را روی نیمکتی در برابر مدخل میگذاشتند تا کاملاً پوسیده گردد ؛ سپس استخوانهای وی را بی‌ترتیب روی دو نیمکت مجاور در سمت راست وچپ مدخل می‌نهادند (تص ۷۰) . این طرزجدید دفن اموات ، بدون شك با طرز تدفین مغان شمال ایران ـ که مستلزم عرضه داشت اجساد درهوای آزاد ، روی کوهها یا «برج خاموشی» بود ـ وجوه اشتراکی دارد . اما به‌عقیدهٔ ما ، طرزتدفین شوش ، درجه‌ایست از انتقال بین عرضه داشت درهوای آزاد ودفن . در اینجا این سؤال حقاً پیش می‌آید که آیا با جلوس شعبهٔ زنان سلسلهٔ اشکانی از اردوان سوم ـ شعبه‌ای که در ماد آذربایگان سلطنت میکرد ،آنجا که معبد «شیز» و مرکز مغان بود ـ طرق تدفین که نزد این مغان معمول بوده ، درمیان سکنهٔ جنوب ایران نفوذ نکرده است ، وآیا در آغاز این نفوذ به‌صورت نوعی مبادله بین دو طریقهٔ تدفین ، درنیامده است ؟

دانش جدید ، افسانه‌ای را که مدعی است اسکندربزرگ اوستا را که کتاب مقدس ایرانیان وبرروی هزاران پوست با حرف زرین نوشته شده بود ، معدوم کرد، مردود میداند ؛ وبه‌روایت دیگری که طبق آن کتاب مزبور به‌امر ولاش (بلاش)اول نوشته شده بود ، توجهی اندك دارد . کتیبهٔ بزرگ شاپور اول ، که روی دیوارهای آتشگاه نقش رستم حك شده ، واخیراً کشف گردیده ، درنظر بعض دانشمندان ثابت میکند که متون مقدسی ـ که به‌نام اوستا شناخته شده ـ درزمانی که کتیبهٔ مزبور انشا وحك شده(نیمهٔ دوم قرن سوم م .)هنوزوجود نداشته است ، ومتخصصان بزرگ

فن ، اختراع الفبای اوستایی را پیش از نیمهٔ قرن چهارم یا حتی قرن ششم م. نمیدانند[1] ،

پارتیان اشکانی ، درست مانند کوشانیان ـ دو سلسلهٔ ناشی از ایرانیان بدوی آسیای مرکزی ـ به ادیان خارجی ـ که مورد احترام آنان بود ـ با نظر اغماض بسیار می نگریستند . در بین النهرین ، آنان معتقدات کشورهایی را که فتح کردند ، با تعدیل یا با تغییری اندك در ظاهر ، پذیرفتند . خدایان خارجی نواحی غربی که قسمتی از شاهنشاهی اشکانی به شمار میرفت ، در نظر آنان به منزلهٔ نیکخواهان و حامیان ایشان محسوب میشدند . به نظر نمیرسد که پارتیان دین خود را در میان اقوام مغلوب رواج داده باشند . در دورا ـ اوروپوس[2] ، که مدتی دراز ایستگاه مقدم شاهنشاهی پارت محسوب میشد ، و با اینکه مستعمرهٔ بزرگی از ایرانیان در داخل دیوارهای این شهر تجارتی سکنی داشتند ، حتی یك آتشگاه هم درمیان تعداد معتنی به معابد ، پیدا نشده است .

اغماض اشکانیان ، مخصوصاً در روابط آنان با قوم یهودی آشکار است . یهودیان شاهان ایرانی مزبور را مدافعان حقیقی دین خود میدانستند ، و چون از طرف سلوکیان و رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند ، معتقد شدند ، ایران ـ که همواره نسبت به آنان خیرخواه بوده ـ تنها قدرتی است که ممکن است ایشان را از یوغ خارجی نجات بخشد ، همان گونه که در زمان هخامنشیان این امر تحقق یافته بود . ظهور سواران پاکر[3] که در بیت المقدس ، سلسلهٔ ملی را مجدداً برقرار کردند ، با شور و شعف مورد استقبال قرار گرفت . در زمان پارتیان ، یهودیت در بابل توسعهٔ بسیار یافت . در سال ۲۰ ق . م . ، دولت حقیقی کوچکی از یهودیان ـ دست نشانده ـ

۱ ـ ولی گروهی که معتقدند اوستای مکتوب پیشتر وجود داشته ، برآنند که این کتاب به خطی دیگر ـ به اقرب احتمال آرامی ـ نوشته شده بود (م.)

۲ ـ Dura - Europos

۳ ـ Pacorus

درسواحل فرات ایجاد شد ومدت بیست سال دوام یافت. در سراسر این ناحیه، در بابل ومدینه‌های یونانی، حیات معنوی و عقلانی قوم یهود با مکاتب مترقی خود پناهنده ومتمرکز شد، واین نزدیکی موجب تأثیر افکار یهود دردین ایرانی گردید درزمان اعتصاب عظیم یهود در قرن دوم مسیحی، که سراسر نواحی شرقی دولت روم را فراگرفت، یاغیان مورد مساعدت وحمایت پارتیان بودند، واین یاری درعبارت مشهور ذیل تعبیر شده: «هنگامی که تو اسب پارتی را بهقبری بسته بینی، ساعت ظهورمسیح نزدیك است.»

شهرسازی، معماری، هنر

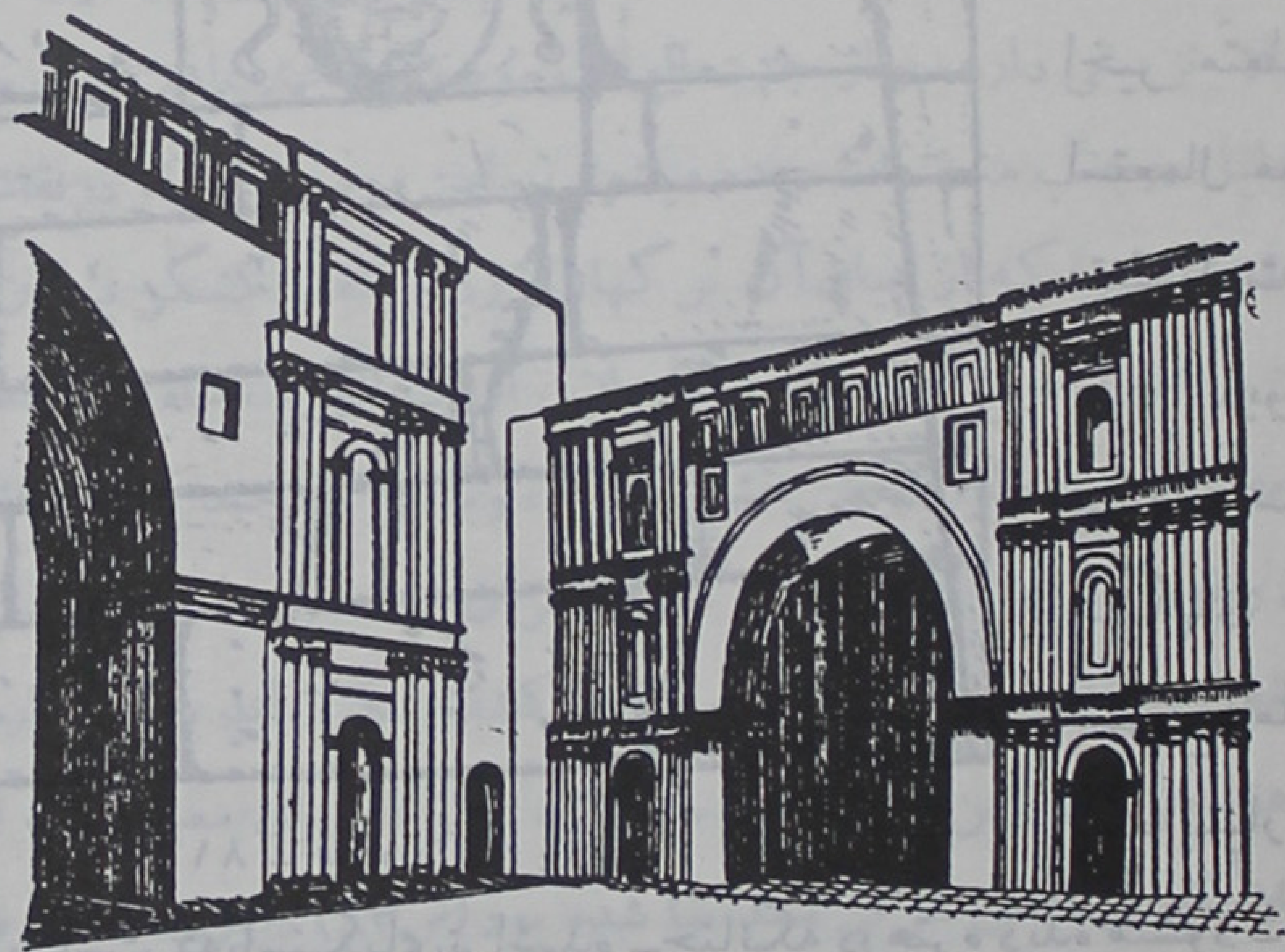
به‌نظر میرسد پارتیان بانیان بزرگ شهرها باشند. ازتأسیسات آنان جزاندکی شناخته نشده‌است. شهرهای ذیل را میتوان ازمؤسسات عهداشکانی محسوب‌داشت: در خارج سرحدهای نجد ایران، تیسفون وهتره[1] در بین‌النهرین، و در ایران، دارابگرد. گور ـ فیروزآباد[2] درجنوب شیراز، توسط نخستین فرد سلسلهٔ ساسانی، اردشیر، بنا شدآنگاه که این‌امیر تابع پارتیان ضد پادشاه متبوع خودعصیان کرده بود ویا درصدد عصیان بود. طرح این شهرها عدم امنیت دایمی را که درایران عهد پارتیان حکمفرما بود، و عدم ثبات سیاست خارجی، و اغتشاشات داخلی راآشکار میسازد. طرح عمومی آنهاعبارتست ازدایره‌ای که مبادی آن ازاصول شهرسازی‌قدیم آسیای غربی اقتباس شده، ونیز طرح اردوگاههای نظامی قدیم را ـ که در قشون آشوری متداول بوده ـ به‌خاطرمی‌آورد. علاوه براین، تاریخ ووضع این شهرهای نادر مؤیّد ومصدّق طرح مذکورمیباشد: تیسفون درآغاز اردوگاه نظامی پارتی‌بود که درمقابل سلوکیه در ساحل دجله ساخته شد؛ هتره به‌منزلهٔ قلعه‌ای مستحکم درجوارسرحد بین دوشاهنشاهی به‌شمارمیرفت. وغالباً دفاع ایران درمقابل‌سپاهیان

---

۱ ـ Hatra ۲ـ شهرگور (جور) نام قدیم فیروزآباد است (م.)

رومی بدان متکی بود؛ وهمچنین اردشیر، گور- فیروزآباد را درزمانی بنا کرد که هدف جسورانهٔ انتزاع تاج وتخت را از اردوان در سر داشت. وی احتمال میداد شکست‌هایی بیابد وشاید هم می‌اندیشید که باید از خود درشهری مستحکم دفاع کند. اردشیر، طرح مدور این شهرازدارابگرد را- که خود سابقاً مأموریتی‌رسمی درآنجا داشت - اقتباس کرد. شهر اخیر شاید به‌شکل اردو گاهی به‌منظور احتمال منازعاتی بین خاندانهای فئودال، طوایف وقبایل، ساخته شده‌بود. وضع ایران‌این عهد، ازنظرهای مختلف میبایست شبیه به‌وضع اروپای قرون وسطی بوده باشد.

از معماری خانه سازی پارتیان، تا کنون در نجد ایران نمونه‌ای به‌دست نیامده، اما از بقایایی که در ایالات غربی کشور به‌جا مانده، میتوان تصوری‌درست ازآن‌درذهن‌ایجاد کرد. معماری مزبور، مانندعهدهخامنشی، دارای‌دوطرح است: طرح اول، شامل سرایی است دارای حیاط؛ این طرح از آن بین‌النهرین است،



ش ۸۰ – آشور: کاخ پارتی

چنانکه در دورا - اورپوس[۱] یا قصر داریوش در شوش دیده میشود. بعکس، در آشور (ش ۸۰)، هتره[۲] و فیروزآباد، طرح ایرانی که صورت «کلاسیك» داشته، شامل سرایی است با ایوان. این طرح از طرف ساسانیان بسیار رواج یافت، وعلاوه بر آن تا عصر ما نیز در معماری ملی ایران پایدار مانده است. طرح مزبور در عهد پارتیان به شکل سه اطاق درآمد که قسمت مرکزی عریضتر از جناحین بود. کاخ تیسفون، با بعض تغییرات به طرح اخیر متعلق است. استعمال مواد بنا نیز متغیّر است:



ش ۸۱ - هتره: کاخ پارتی

دیوارهایی که با قلوه سنگها یا سنگهای کنار دریا ممزوج باملاط ساخته شده بسیار رایجتر از ساختمانهایی است که باسنگهای تراشیده - چنانکه درهتره دیده میشود - بناشده‌اند.

۱- Dura - Europos ۲- Hatra

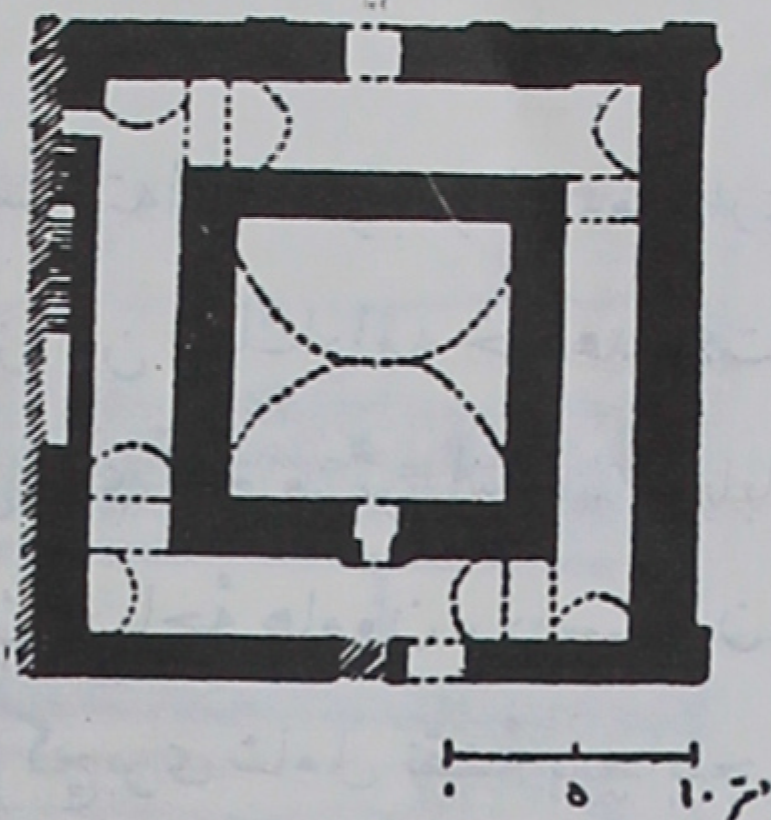
ساختمانهای نوع اخیر دارای تزیینی است که در سنگ حجاری شده ودر هتره، تزیین مزبور شامل موضوعاتی چند است که درمیان آنها تصویر چهره هم دیده میشود. (ش ۸۱).

این بناها که آنها را باسنگهای حجاری شده ساخته‌اند، مربوط به‌معماری هخامنشی است، ودرزمان نخستین پادشاهان ساسانی نیز این سبک ادامه خواهد یافت. دیوارهای ابنیهٔ سنگی یا آجری، با گچ بری یا نقاشی روی گچ مزیّن است. در بابل و آشور، ونیزدر کوه‌خواجه ـ که جزیره‌ایست درمیان دریاچهٔ هامون، درسیستان ـ ازاین سبك نمونه‌هایی یافته‌اند. درمحل اخیر، تزیین گچ بری شامل نقشهٔ پیچاپیچی ازخطوط مستقیم وعمود بریکدیگر، ودندانه‌های اره‌یی، و دوایر پیچیده میباشد. به‌نظر میرسد نقاشی دیواری درعهد پارتیان، توسعهٔ بسیار یافته باشد، ودانشمندان گویند که یکنواختی نقوش برجستهٔ این عهد ممکن است انعکاسی از نفوذ نقاشی در آن باشد. تخته‌های منقوش، مکشوف در کوه خواجه ومنسوب به‌قرن اول مسیحی مفهومی کاملاً تزیینی دارد، و از جهت الوان وموضوعات غنی است. در میان آنها اشکال مستطیل درجنب منحنیات دیده میشود، واین موضوع سابقاً درنقاشی دیواری آشورشناخته شده بود که از میان آن برگهای زرد و بنفش کنگر بیرون می آید. اروس[۱] سوار بر اسبی سرخ یا پلنگ، مطربان، ارباب انواع، شاه وملکه موضوعاتی هستند که به‌آزادی وبه‌طورطبیعی نقش شده‌اند، وبه‌نظر میرسد که اینها ثابت کنند که جریان ونفوذ هنریونانی هنوز در کشور ایران زنده بوده است.

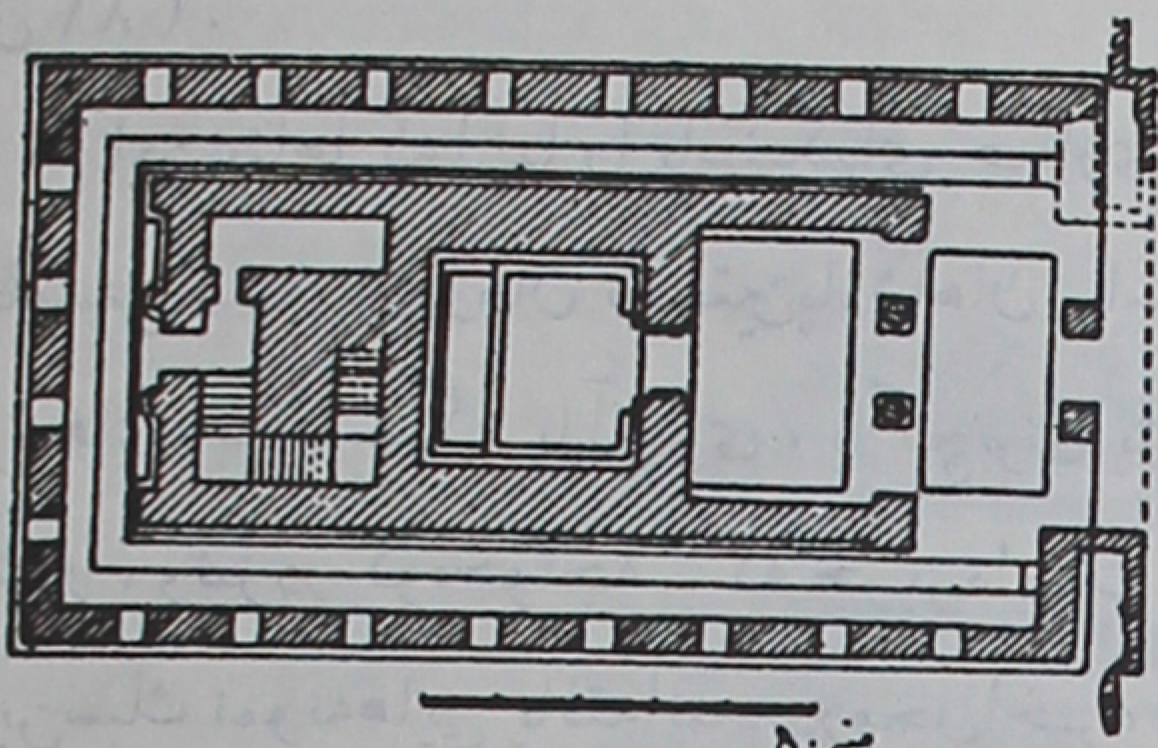
تا کنون معابد پارتی را در نجد ایران کشف نکرده‌اند، و همواره ایالات خارجی شاهنشاهی آنها این خلأ را پر میکند. اگر از روی معبد هتره[۲] (ش۸۲) و معبد تکسیلا[۳] که درساحل شرقی سند بنا شده بود (ش۸۳) داوری کنیم، طرح معبد

۱- Eros ، نام یونانی خدای عشق (م.) ۲- Hatra ۳- Taxila

ایرانی این عصر- که ناشی از طرح عهد هخامنشی است - شامل یك تالار وسطی مربع بود که به‌وسیلهٔ رواقی در گرداگرد آن، ازمحوطهٔ خارج مجزا میشد. پلکان



ش ۸۲- هتره: طرح معبد



ش ۸۳- تکسیلا: طرح معبد پارتی

را که به‌سوی بام قربانگاه میرفت در ضخامت دیوار کارمیگذاشتند. این قربانگاهها اززمان هخامنشیان، دردشت برپامیشد. بنابراین تشریفات دینی همواره درهوای آزاد، دراطراف معبد اجرا میگردید، اما آتش در مذبحی که در بام قرار داشت، میسوخت.

درمسألهٔ هنرعهدپارت، بدون بحث‌از دوفرضیه دراین باب - که دربادی نظر ناساز گار به‌نظرمیرسید - نمیتوان واردشد. درنظر بعضی، پنج قرن‌عهد پارت‌مشخص طراز هنری «به‌نحو تأثرانگیز پست» میباشد، و ابداعات این عهد معرف سقوط به‌سوی حالت بدوی - عهد صباوت نه، بلکه - ضعف دوران پیری است. بعکس‌در نظر دیگران، هنر پارتی، که یك دفعه از زیر بار همهٔ آنچه که یونانیت بر هنر ایرانی تحمیل کرده بود، خارج شد، در طریقی ملی افتاد و مشخص «ترقی قطعی» است. با این سائقهٔ جدید، جریانی به‌صبغهٔ ایرانی نو حادث شد که در آن نفوذ یونانیت به‌حد صفررسید. وسنن ایرانی - موضوعاتی که هر گز وجودآنها از بین نرفته و اشعهٔ آنها دور از سرحدهای ایران به‌معنی اخص پرتو افکن شده بود -

احیا گردید.

بدون خرق اجماع میتوان اثبات کرد که دو نظر مزبور، چندان مخالف هم نیستند، زیرا هر یك درمبحث دیگری وارد شده‌است: نخستین به‌کار هنری از نظر طرز اجرای آن مینگرد؛ ودومین، پیش از همه، به‌موضوع بینشی که در آن به‌کار رفته، به‌اندیشه‌ای که ساختمان مبین آنست، اهمیت میدهد. مرحله‌ای که هنر پارتی را ازیونانی - ایرانی به‌ایرانی نومیرساند، تأسف‌آور است. بازگشت به‌سوی فنی بدوی محقق میباشد. هنرپارتی، انحطاط درکارهای هنری‌را به‌حدا کثررسانید وتأثیر آن حتی در نخستین مصنوعات عهد ساسانی مشهود است. اما هنر مزبور، با وجود عدم ارزش فنی، به‌همین وسیله توانست آنچه را که میراث اجدادی‌وملی- عاری از هر گونه نفوذ خارجی - محسوب میشد، احیا کند. این امر از نظر ملیت سوده‌ندبود، ولی ازنظرهنری زیان‌داشت. درپرتواطلاعات کنونی ما، مشکل است تاریخ ومشخصات دقیق هنر مورد بحث را تعیین کرد. فرضیه‌ای که طبق آن، تحولات در امور هنری، میبایست طی قرن اول مسیحی انجام گرفته باشد، ظاهراً مقرون به‌صواب می‌آید. اما به‌نظر میرسد که این تاریخ نباید سبب انکار وجود کارهای هنری نو ایرانی درقرون گذشته شود. بهرحال، چنین تاریخ متأخری‌نباید موجب تعجب گردد. «تحولات فرهنگی تدریجی، غالباً مدتی بعد از حکومتهای موقتی که نشأت خودرا بدانها مدیونند. آشکار میشود.»

یکی از خصایص هنرپارتی قانون تقابل[۱] شدید است که‌آنرا در ابنیهٔ رسمی عهد هخامنشی نمی‌بینیم؛ از اینرو منشأ آنرا در همه جا - به‌استثنای ایران - جستجو کرده‌اند. به‌طورخلاصه، به‌نظرمیرسد، درنجدایران، تقابل‌باورود نخستین ایرانیان، وپیدایش قدیمترین تجسم سر انسانی از روبرو سابقاً در ظروف منقوش

۱- Frontalité

گورستان ب سیلک - وبنا براین از آغاز هزارهٔ اول ق . م . - ظاهر شده باشد . اند کی بعد ، هنر لرستان این موضوع را با تجسم تمام بدن از روبرو ، توسعه داد ، چنانکه میتوان آنرا در اشیاء نذری (تص ۲۸) و در بسیاری از مصنوعات این هنر فیاض دید . اگرچه این طرز نمایش دادن انسان در هنررسمی هخامنشی موردتوجه نبوده ، اما تقابل در هنر ایرانی وجود داشته است ، وحجاری یونانی - پارسی آنرا تأیید میکند . ساسانیان این سنت کهن هنر ایرانی راترک نگفتند ، وآن درمصنوعات هنرمندان سوری - بین‌النهرینی نفوذ کرد ، و از آنجا در اشیاء هنری بوزنطی (بیزانسی) اثر بخشید .

مهمترین بناهایی که ازعهد پارت‌شناخته شده‌اند ، بدون‌شك ، مجسمهٔ بزرگ مفرغی‌است که درشمی (تص ٦٤) - ناحیه‌ای که متعلق به‌الیمایی[1] قدیم‌است - به‌دست آمده . معبدی که این مجسمه در آن پیدا شده ، نزدیك مال امیر قرار دارد . مال امیرسابقاً مرکز بزرگ عهدعیلامی جدید[2] بود ، واگرپایتخت دولت الیمایی‌محسوب نمیشد ، به‌سبب استقرار درجادهٔ بزرگ تجارتی - که خلیج فارس رابه‌ناحیهٔ اصفهان مربوط میسازد - یکی از مهمترین اجتماعات آن به‌شمار می‌آمد . امروزه نیز بقایای این جادهٔ نفوذ به‌سوی قلب نجد ایران را - که قسمتی ازآن سنگفرش ، و قسمتی در صخره‌ها کنده شده بود - میتوان دید .

ازهمان معبد یك مجسمهٔ کوچك مفرغی بدون سر (تص ٦٦) و سرامیری با دیهیم از مرمر (تص ٦٧) ونیز دو قطعه از سرمجسمه‌ای به‌سبك یونانی از مفرغ - که قبلاً یاد کرده‌ایم - به‌دست آمده است(تص ٧١) . فراوانی اشیاء مکشوف به‌هنگام حفریات معبد مزبور - که موجب پیدایش بسیاری از قطعات مجسمه‌های مرمری و مفرغی گردید - میرساند که این انواع زیاد ساخته میشدند . اگرهمچنانکه بعضی

۱- Elymaïde (Elimais ت. ا.) ، خوزستان (م.)

۲- Néo - élamite

اظهارنظر کرده‌اند، سرمفرغی سبك یونانی را، سرمجسمهٔ انتیوخوس چهارم[۱] بدانیم میتوانیم از خود بپرسیم آیا معبد شمی[۲] یکی از دو معبدی نیست که توسط مهرداد اول، پس‌ازغلبه بردمتریوس دوم[۳] (۱۳۹ق . م .) ـ به‌هنگام فتح مجدد وی بر کشور الیمایی[٤] ـ غارت شده؟ اگر فرضیهٔ ما درست باشد، مصنوعات هنری کـه از شمی به‌دست‌آمده، تاریخ‌آنهـا مؤخرتر از نیمهٔ قرن دوم ق . م . نبـاید باشد. میتوان سرمرمرین ملکه‌ای را (تص ۷۳) که در شوش کشف شده به‌هنر یونانی ـ ایرانی انتساب داد. تصور کرده‌اند که‌آن مجسمهٔ موزا[۵] زن فرهاد چهارم است. در صورت صحت این حدس، پیکر مزبورمتعلق به‌پایان قرن اول ق . م . میباشد. دانشمندان مایلند سربزرگی را که درموزهٔ تهران محفوظ است و در همدان ـ هگمتانهٔ قدیم، آنجا که پادشاهان پارت درتابستان اقامت میکردند ـ به‌دست‌آمده است (تص۷۵)، به‌قرن بعد انتساب دهند. این مجسمه که هنوز برجستگی خود را حفظ کرده، و در ماده‌ای پست (سنگ‌آهکی)کار شده، دارای چشمهایی مرصع بوده، و فاقد روح نبوده است. دیگر سر مردی ریش‌دار، که آن هم از سنگ‌آهکی ساخته شده ودر شوش به‌دست‌آمده است (تص ۷٤)، از لحاظ تاریخ، میتواید این دسته اشیاء متعلق به‌ایران دورهٔ پارت راتکمیل کند. درپیکرهٔ اخیر، میتوان تمایل به‌نیمرخ هموار وکشیده را احساس کرد، که تجسم تفاصیل، به‌وسیلهٔ برشها، آنرا به‌فنی که علامت مشخصهٔ نقوش برجستهٔ ایرانی نو میباشد، نزدیك میسازد.

نقوش برجسته، بسیار کمتر از سنن هنرغربی متأثر میباشند. نقش‌برجستهٔ پارتی ـ چنانکه ما میشناسیم ـ تقریباً بدون‌هیچگونه تغییری، به‌نوع کارفرتداره‌های[٦] چهارچوبهای درب معبدی که درآغاز قرن سوم ق . م . در پایهٔ سطحهٔ تخت‌جمشید

۱- Antiochus IV ۲- Shami ۳- Démétrius II ٤- Elymaïde (Elymais
ت. ا. خوزستان . م.) ۵- Mousa ٦- Fratadara

بنا شده ، مرتبط و ماننده است (تص ۶۰ و ۶۱) . قدیمترین نقش برجستهٔ پارتی که تاکنون شناخته شده ، از آن مهرداد دوم است که در حدود ۸۰ ق . م . در بیستون حجاری گردیده (تص ۸۰) ودر آن صلابت ، فقدان حیات ، عدم آشنایی به کالبدانسانی مشخص «تکنیک» کودکانهٔ هنر نو ایرانی است . در جنب بنای اخیر ، بنایی دیگر توسط گودرز دوم به یادگار غلبهٔ وی بر رقیبش مهرداد ، در حدود ۵۰ م . حجاری شده ، ودر آن هنوز اثر یونانیت درمظهر پیروزی بالدار[1] که تاج برسرشاه میگذارد، دیده میشود . این نقش با وجود ترکیب « مکانیکی » ، عاری از حرکت وجنبش نیست .

نقوش برجستهٔ تنگ سروك[2] ـ که از شمی دور نیست ـ تشکیل مجموعه‌ای میدهند که کاملاً مشخص هنرمزبوراست وباوجود پستی «تکنیک» تمایل به‌عظمت دارد ، چنانکه این خصیصه در صحنه‌ای که پادشاه قربانی میکند و عدهٔ بسیاری دنبال اویند ، و همه از روبرو نقش شده‌اند ، و همچنین در تصویر سوار سنگین اسلحه که حامل نیزه‌است (تص ۷۹ و ۸۲) دیده میشود . همان قانون تقابل شدید ، همان فقدان حیات ، و همان تجسم تفاصیل به‌وسیلهٔ برش را ، در صحنه‌ای نظیر نقوش مزبور، که تصویر امیری (؟) را ـ که مشغول قربانی در برابر مذبحی است (تص ۷۷) ـ نشان میدهد ، ودر نقش برجسته‌ای روی صخره‌ای مجزا از بیستون حجاری شده ، میتوان دید . سلسلهٔ ابنیهٔ بزرگ بانقش برجسته‌ای که ما اخیراً در شوش یافته‌ایم ، تکمیل میشود ، وآن اردوان پنجم ،آخرین پادشاه اشکانی را نشان میدهد که به‌شهربان شوش حلقه یا تاجی که نشانهٔ قدرت است ، اعطا میکند . همهٔ آثار مذکور در فوق که مشخص هنر نقش برجستهٔ پارتی است ، در این نقش ـ که فی‌الحقیقه میتوان آنرا آخرین اثر سلسلهٔ مزبور دانست ـ منعکس است (تص ۷۸) .

۱ـ Victoire ailée ۲ـ Tang-i Sarwak

در اینجا باید از یك پیکرهٔ کوچك پادشاه که برجسته و عالی است (تص۷۶) بالاختصاص یاد کرد : این اثر ازسنگی سبز وسخت ساخته شده ، وبا درنظر گرفتن ابعاد ، میتوان آنرا جزو احجار کریمه‌ای که در گردن‌بند یا تاج به‌کار میرفته (ارتفاع : ۲ر۳ سانتیمتر)[1] محسوب داشت .

پادشاه که از روبرومجسم‌شده، کلاه ملی‌اشکانیان‌را - که چهره را فرا گرفته، گوشها راپوشانده وبه‌شانه‌ها میرسد - برسردارد . این کلاه ، که درجلومزین به‌یك ردهٔ عمودی ازسنگهای مربع است ، در محاذی پیشانی ، به‌وسیلهٔ دیهیمی دارای دو رشته موی اسب که منتهی‌الیه‌آنها ضخیم‌تر گردیده بر شانه‌ها می‌افتد ، فشرده شده است . بینی بامنخرین گشاد ، سبیلهای‌پرپشت ، و ریش دراز مؤید آنست که تصویر حقیقی ودرست است . حقیقت پردازی ونجابت با وقار تجسم آن اجازه میدهد این شاهکار کوچك را درمیان‌هزاران قطعهٔ هنری پارتی جا بدهیم . پیکره روی‌لوحه‌ای به‌شکل ستل[2] نقش شده ، که بخش سفلای آن - که دارای کتیبه‌ای به‌زبان پهلوی اشکانی میباشد - مدوراست ، مضمون کتیبهٔ مزبوراین‌است : «ولاش (بلاش) اشکانی ، شاهنشاه» . نظر به‌شباهت این اثر با مسکوکات ، به‌نظر میرسد از آن ولاش سوم باشد . میتوان قرابتی بین این اثر و پیکره‌های تدمری[3] یافت .

مجموعهٔ نقوش برجستهٔ سنگی یا ابنیه‌ای که ما به‌شرح آنها پرداخته‌ایم ، از نظر فقر تکنیك و فقر موضوع کاملاً ایرانی و متعلق به‌عهد پارت است . اجرای تشریفات‌مذهبی دربرابر آتشگاه ، اعطای‌منصب ، محاربهٔ سواران ، شکار، صحنه‌هایی هستند که مورد تقدیر هنر ایرانی در این عهد بود ، و در نواحی دور ازسرحدهای

۱- $1\frac{1}{4}$ اینچ (ت. ا.) ۲- Stèle ، ستون بی‌سر و لوح سنگی (م.)

۳- Palmyréniens (of Palmyra ت. ا.)

خاص ایران نیز پرتو افکن گردید. این جریان در مغرب ایستگاههای سرحدی ایران نیز نفوذ کرد، مخصوصاً در دورا[۱]، وروسیهٔ جنوبی، که در آنجا این صحنهها روی دیوارهای مقابر سرمتیان[۲] دیده میشود. این هنر توسط ایرانیان بدوی استپهای اوراسی[۳] اقتباس شد و توسط آنها تا حدود چین رسید، چه درچین ابنیهٔ هان[٤] ثابت میکند که هنر چینی از تأثیرات هنر ایرانی، بیگانه نمانده است.

هنر پارتی الهام بخش دیگران شد، ولی بهنوبهٔ خود از آنان ملهم گردید. وی درعوض از بدویان مذکور، سلیقهٔ جواهرسازی رنگارنگ و پر زرق و برق را ـ که از آن کوشانها و سرمتها بود ـ اقتباس کرد. همین نوع جواهر است که گتها[۵] و ژرمنها بعدها خودرا بدان مزین ساختند، و بهسواحل اقیانوس اطلس ـ آنجا که مرونژیان[٦] آنرا اقتباس کردند ـ نیز نفوذ نمود.

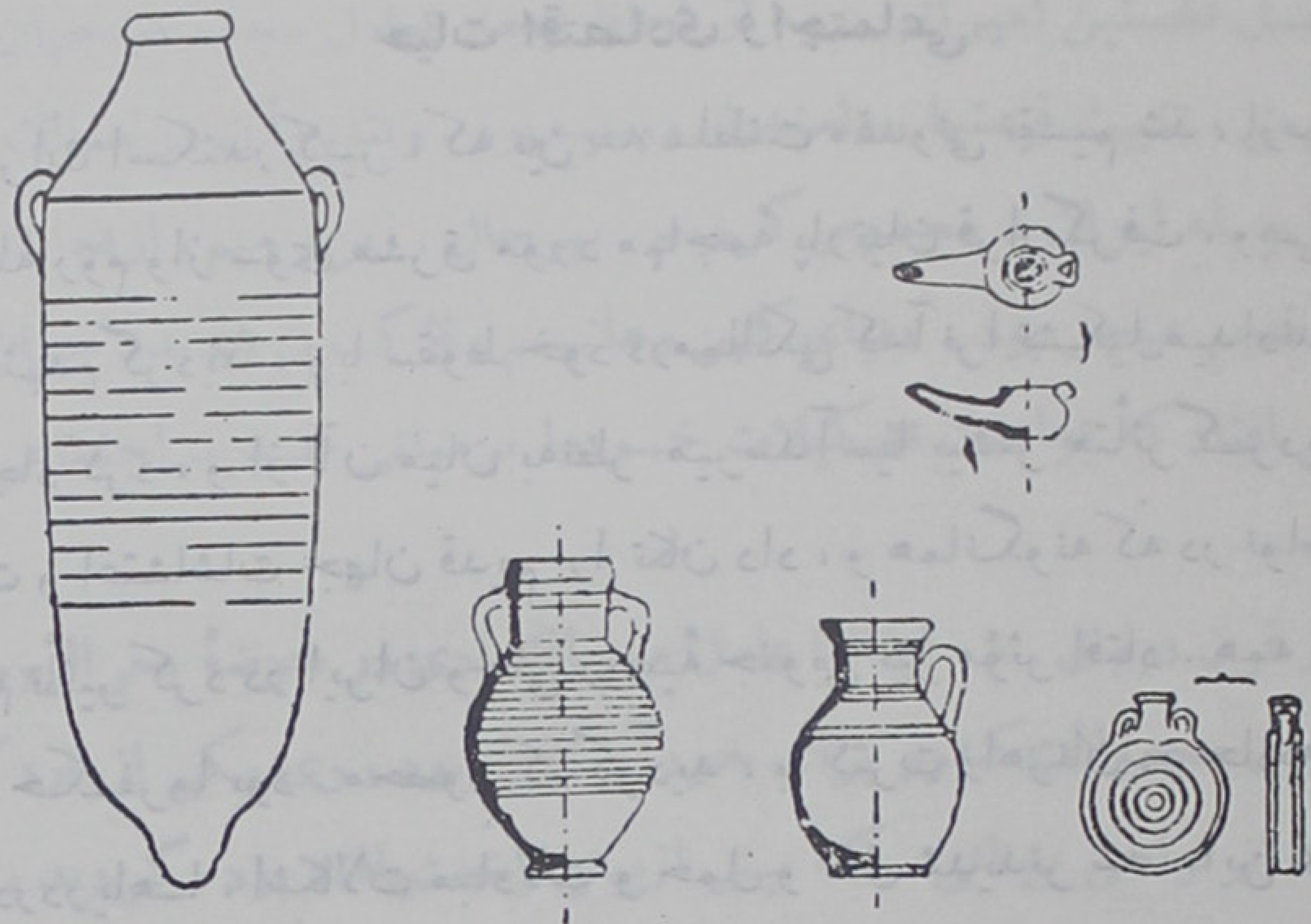
همچنین از همین نواحی استپها، سبك نقوش حیوانی ـ دارای حدت و پر از جنبش ـ بهایران رسید، و تحت تأثیر آن مجمر مفرغی (تص۸۳) ساخته شدهاست، وآن دارای دستهایست بهشکل جانوری نیکو که بدن نرم و قوی وی دارای حالتی مشابهبا جانوری از گنجینهٔ سرمتی نورسییسك[۷] میباشد.

اکنون باید از کار کوزهگران و سازندگان مجسمههای سفالین که نقش عظیمی درزندگی یومیه داشتند، یاد کنیم. همان گونه که امروز نزدیك قبرستانها امتعهٔ فروشندگان آثار مربوط بهاموات واشیاء مقدس گستردهاست، در عهدپارتیان نیز، نزدیك گورستانهاودرخارج دیوارهایی که شهررامحاصرهمیکرد، کارگاههای کوزهگران و سازندگان مجسمههای سفالین قرار داشت. ماچند عدداز آنها را در شوش تشخیص دادهایم. این هنرمندان برای اشخاص بالغ تابوت وبرای کودکان

۱- Dura ۲- Sarmates ۳- Eurasiques (Eurasian ت. ا.) ٤- Han

۵- Goths ٦- Mérovingiens ۷- Novorossiysk (Novorossijisk ت. ا.)

خمرهٔ میت میساختند ، و نیز به‌دست آنان ظروف و جامهای سفالین - که به‌رنگ آبی یا خاکستری لعاب داده میشد - برای استعمال درزندگی خانوادگی ، و یا برای نهادن در مقابر - مانند «قمقمهٔ آبخوری زوار» - ساخته میشد (ش ۸۴) .



ش۸۴ـ شوش : ظروف سفالین عهد پارتی

همین کارگاهها مجسمه‌هایی از ربة‌النوع عریان [که گاه آنها را با استخوان نیزمیساختند] (تص۸۴) ، یا سواران بر مرکب نشسته ـ که ده‌ها عدد از آنها را در گورستان میتوان یافت - و شاید معرف ربة‌النوع‌های حامی باشند - تهیه میکردند. سودی که ازاین سواران مصنوع ازگل پخته - که در همهٔ ممالکی که فاتحان ایرانی از مصر هخامنشی تا شاهنشاهی کوشان زیرپا گذاشته‌اند ، وجود دارد - عاید میشود سابقاً موردتوجه وتأیید قرار گرفته است (تص ۸۱) . درپایان ازیك نشان یادمیکنیم که ازگل‌پخته ساخته شده ودرکارگاه یك‌سازندهٔ مجسمه‌های سفالین درشوش کشف گردیده است ، وآن ربة‌النوع برهنه رانشان میدهد که یك پستان خود رامیفشارد وشیرآنرا در جامی که در دست چپ گرفته میریزد . کاری که دراین قطعه شده ،

از نفوذ هنر غربی عاری نیست ، هرچند که مبنای بینش آن شرقی است . میتوان تصور کرد - هرچند تأیید نشده - قطعهٔ مزبور معرف ربةالنوع ناهید (اناهیته) باشد که به‌صورت ربةالنوع یونانی (تص ۸۵) درآمده است .

حیات اقتصادی واجتماعی

میراث اسکندر کبیر ، که بین سه سلطنت مقدونی تقسیم شد ، ازسوی مغرب مورد حملهٔ روم واز سوی مشرق مورد مهاجمهٔ پارتیان قرار گرفت ، وپس ازاحتضار طولانی منهدم گردید ، وبا سقوط خود درممالکی که آنرا تشکیل میدادند، انقلاباتی شدید ایجاد کرد ، و از آن میان به‌نظر میرسدآسیا بیشتر متأثر گردیده باشد . انقلابات و اغتشاشات جهان قدیم را تکان داد ، و همانگونه که در نواحی حوضهٔ بحرالروم تأثیر کرد در ایران وحتی روسیهٔ جنوبی نیز مؤثر افتاد . همه جا بحران اقتصادی حکمفرما بود . محصول کم گردید ، باکثرت راهزنان در جاده‌ها و دزدان دریایی دردریاها ، اشکالات مبادلات و حمل و نقل شدیدتر شد . این عصر را ، از لحاظ محاربات وغارتها ، با تاریکترین اعصار سابق نمیتوان مقایسه کرد ، غارت کاروانها و مخصوصاً سرقتهای دزدان دریایی چندان شدید شده بود که روم مجبور گردید به‌قدرت آخرین شاهان کوچك سلوکی - سلاطین خیمه شب بازی - خاتمه دهد ، و سوریه را - به‌منظور تصفیهٔ آن گنداب شرارت منطقهٔ بحرالروم - توسط پمپئوس[1] به‌متصرفات خود ملحق سازد (٦٤ ق . م .) . بحران اخلاقی بصورت تمایل متزاید طبقهٔ عالیهٔ رومی برای تحصیل ثروت تجلی میکرد . تمایل مزبور به‌آفتی حقیقی برای جامعه تبدیل میشدو گاه‌جمهوری روم‌را به‌منازعات بین‌المللی میکشانید. و کراسوس[2] یکی از مظاهر آن به‌شمارمیرفت.

اما از قرن اول ق . م . تمایلی شدید ومتزاید نسبت به‌صلح ایجاد شد که از

۱- Pompée (Pompey .ت .ا) ۲- Crassus

سرحدهای روم وبالاخص ایران نشأت یافته بود واقوام وملل جهان به کمال طالب آن بودند . اغسطس[۱] در زمانی قدرت را در دست گرفت که افکار صلح طلبانه در روم نفوذ کرده بود .

عمل نخستین امپراتور روم از لحاظ ایجاد تعادل مجدد در جهان ، واستقرار وضع‌عمومی ، تثبیت قیمتها ، دامنه‌دار ووسیع‌بود ، ونتایج آن در ممالک‌بسیاردور از روم ـ ازجمله ایران ـ محسوس گردید . بهرحال ، این‌ترمیم ، ازنجات دادن‌مبادی فرهنگ قدیم عاجز بود ـ دنیای کهن وهلنیسم واژگـون شدند . جهان ، به‌تدریج درطریقی افتاد که توانست تشکیلات خـودرا برمبانی جـدید اجتماعی و اقتصادی قرار دهد .

از قرن دوم ق . م . ایتالیا عامل مهم اقتصادی در حوضهٔ بحرالروم گـردیده بود ، وچون محصولات کشور برای خودآن‌کافی نبود ، وی یکی ازوارد کنندگـان محصولات از نواحی یونانی ـ که بیش ازپیش وسعت‌یافته بود ـ گردید ، وباتحولات اجتماعی واقتصادی خود ، تقاضای او برای مصنوعات دایماً در تزاید بود . فتوحات رومیان‌ثروتهای دنیای قدیم را ـ که به‌طرف روم سرازیر میشد ـ به‌سوی خود جلب کرد ، وآن کشورمرکزشبکه‌ای‌وسیع‌ازممالک گردید که‌ازغالیا[۲] تاآسیای‌مرکزی، چین و هند کشیده میشد . مصنوعات تجملی کشورهای اخیرابریشم ، ادویه ، عاج ، عطریات ، احجار کریمه که بسیار گران قیمت بود ، دایماً حجم تجارت را افزون میساخت وروم ، درعوض ، محصولات صنعتی‌مانند مفرغ‌آلات ، شیشه ، اشیاءهنری، شراب وروغن ومخصوصاً طلا بدانها صادرمیکرد . ایران ، درتجارت‌جهانی ، کماکان به‌وظیفهٔ میانجیگری خودادامه میداد ، چه کاروانهای بسیاراز جاده‌های آن استفاده می کردند . وظیفهٔ مزبـور اهمیت بسیار داشت : درسرزمین ایران مراکزی برای

۱ـ Auguste ‏(Augustus ت. ا.) ۲ـ Gaule ‏(Gaul ت. ا.)

متخصصان تجارت ترانزیت ، دلالان ، عمال همه نوع حمل ونقل، رهبران کاروانها و تشکیلات دریانوردان برای حمل و نقل بحری ، تشکیل گردید . اعزام سفارتها از چین به‌دربار اشکانی موجب شد که روابط مستقیمی بین دوشاهنشاهی ایجاد شود ، تشکیلات جاده‌ها بهتر و مبادلات بین آن دو کشور منظم گردد . ازقرن اول مسیحی مال‌التجاره‌ها ، پس ازعبورازسرزمین ایران ، واردشاهنشاهی کوشان می‌شد : قسمتی ازآنها را ازراه پامیر[1] وترکستان چین به‌سرحد چین‌حمل میکردند ، وقسمت دیگر از طریق معابر هندوکش وطول درهٔ کابل ، به‌سوی هند فرستاده می‌شد . هرگزدول شرق و غرب بدین‌سان با هم ارتباط حاصل نکرده بودند . هرگز ، پیش از عهد اغسطس ، موج مال‌التجاره‌هایی که در دوجهت جریان داشت ، بدین وجه نیرومند نگردیده بود .

ازلحاظ اقتصادی ، ایران ، بابل ، و سوریه ـ فلسطین ازعهد هخامنشیان به‌هم مرتبط شده بودند ، واگرچه نقشهٔ قیاصره مبنی برالحاق ایران وبین‌النهرین صورت تحقق نگرفت ، مع‌هذا این روابط همچنان ادامه یافت و تقویت گردید . ایران فلزات صادر می کرد ، از جملهٔ آنها فولاد چین و هند در بازارهای جهانی آن عهد شهرت داشته است ، وتصور می کنند که فولاد دمشقی ـ که درقرون وسطی معروفیت بسیار داشته ـ اصلاً هندی ، یا شاید چینی بوده است . فلوطرخس[2] ، اسلحهٔ سواران پارتی‌را «اسلحهٔ مرو»ـ شهری که محققاً واسطهٔ مهم تجارت فولادچینی‌بود ـ مینامد . بین مال‌التجاره‌های دیگر ازپوست ، پوستین ، منسوجات ، اشیاء چوبی ، چارپایان ، پرندگان ، برنج ، زعفران ، ادویه ، احجار کریمه ، قیرمعدنی وروغن‌معدنی رابابد نام برد . اجناس ذیل به کشورواردمی‌شد . پاپیروس ، اشیاء مفرغی ، شیشه ، ظروف سفالین ، رنگ‌ارغوانی ، اشیاء فلزی‌عموماً . تجارت‌داخلی باازدیادتعدادتجارتخانه‌های

۱ـ Pamirs ۲ـ Plutarque (Plutarch ت. ا.)

بزرگ و کوچك و بازارهایی که مال التجارهٔ آنها در محله‌های مخصوص به فروش میرفت، رو به تزاید گذاشت. یکی از شعب نادری که به نظر میرسد عهد انحطاط راطی میگرد، بانکداری بود.

وسایل حمل و نقل بهتر گردید. هر گز جاده‌ها مانند زمان پارتیان خوب نگهداری نمی‌شد، زیرا پادشاهان پارتی به انتظام مراقبت طرق و شوارع دقت بسیار مبذول می‌داشتند، از این جهت که مالیاتی که از جریان مال التجاره‌ها اخذ میکردند، یکی از مهمترین منابع عایدات دولت بود. خط سیرهایی که از بیابانها میگذشت، با چاه‌های آب و کاروانسراها مجهز بود. درمدینه‌های کاروانی مانند تدمر[1]، دورا[2]، پترا[3]، سراهایی برپا شده بود که در آنها تجار گرد می آمدند. اسنادی که در «دورا» کشف شده وجود دستگاه پلیس سوارهٔ بیابان را اثبات میکنند. مردم عصر خدایان حامی کاروان را سوار شتر و اسب تصور میکردند. پارتیان منازل کاروانها و ایستگاههای دارای اسبان یدکی را - که برای نقل و انتقال سریع به کار میرفت - مراقبت میکردند، چنانکه وردان (بردان)[4] برای عزل برادرش گودرز دوم ۳۵۰ میل را در دو روز طی کرد. هم در این عهد نعل یا کفشك اسب اختراع شد، اما معلوم نیست که منشأ آن شرق یا غرب بوده است.

صنعت و پیشه فعالیتی داشت که مخصوصاً در برتری کیفیت و کمال کارهای نساجی، چرم کاری، ظروف سفالین، اسلحه و شیشه آلات مشهور است، و بیهوده نیست اگر یادآوری شود که همین امر هم در مصنوعات روم و هم مصنوعات ایران صادق است، و این موضوع کاملاً ثابت می کند که روابط مستحکمی بین دو مرکز صنعتی مزبور وجود داشته است.

تحولاتی عمیق در حیطهٔ فلاحت ایجاد شد. در روم، مردم ثروتمند وجسور

۱- Palmyre (Palmyra ت. ا.) ۲- Dura ۳- Pétra ۴- Vardanès

زمینهای متعلق به دولت را به‌قیمت ارزان می‌خریدند و از آنها املاک وسیع ـ یـا لاتی‌فوندیا[1] ـ تشکیل می‌دادند. درایران‌دیده می‌شود که به‌تدریج املاک کوچك ازبین می‌روند وتبدیل به‌املاك مالکان عمده (فئودالها) می گردند. اصولاً دهگانان[2] و خرده مالکان استقلال خود را از دست می‌دهند و بیش از پیش تحت فشارمالکان عمده قرارمی گیرند. آنان رسماً آزاد بودند، اما آزادی ایشان نسبی‌بود. استفاده اززمینها شایدازاین نظرمفیدبود که مالك ثروتمند هم می‌توانست سنن مفیدفلاحت را حفظ کند و ازلحاظ علمی زمینها را به کار اندازد، و هم ترقیات وتحولات طرق جدیدراپیروی نماید، واین‌اموربرای یك دهگان بهیچوجه میسر نبود. این مزیّت و سود به‌بهای انهدام بخشی از آزادی تودهٔ روستاییان به‌دست آمد. در تعقیب این تحولات، اختلافی ایجاد شد که نظیر آن هرگز بدان شکل در جامعهٔ ایرانی روی نداده بود، وآن تقسیم جامعهٔ مزبور است به‌دوقسمت روستاییان وشهرنشینان، که هر کدام به‌شعبه‌ای مخصوص از اقتصاد کشور تعلق داشتند، و از لحاظ شهرنشینی و ده نشینی طرز زندگی خاصی دارا بودند. بهای زمینها افزوده شد، و این افزایش به‌علت امنیت استقرار سرمایه صورت گرفت. برای خرده مالکان امکان نداشت که زمینهای خود را حفظ کنند و به‌ستیزهٔ خود با مالکان عمده ادامه دهند. بدین وجه کشور تحول یافت و اکثریت آن‌را خالصه‌هـای دولتی و املاك وسیع تشکیل می‌داد.

فن کشاورزی که در دورهٔ یونـانیان به‌طرازی بسیار عـالی رسیده بود، رو به‌انحطاط گذاشت، اما پرورش حیوانات اهلی و مخصوصاً پرندگان که دربازارهای خارجی مشتری بسیار داشت، ترقی کرد. در تعقیب نخستین سفارتهایی که چین به ایران فرستاد، اسپست، مو، و سپس خیار، پیاز، زعفران و یاسمن در شاهنشاهی

۱ـ Latifundia ۲ـ مراد معنی لغوی دهگان (دهقان) است. (م.)

آسمانی[1] وارد شد ، و در آن کشور شروع به کاشت آنها کردند . در عوض ، ایران از چین زردالو وهلو وسپس کرم ابریشم وارد کرد . نیشکر ازهند واردمیشد ، ودرهمان عهد به کاشت آن شروع کردند .

اطلاعات بسیاری در خصوص تحولاتی که دراین عهد در جامعهٔ ایرانیان شهر نشین رخ داد در دست نیست ، اما میتوان قبول کرد که افکار آزادی خواهانه که توسط هلنیسم رایج شده و در روم بسیار توسعه یافته بود ، در ایران نیزمؤثر افتاد . همطرازی محسوسی در ایران ـ مانند روم ـ به‌وجود آمد و نسبت به‌غلامان روشی دیگر اتخاذ گردید . غلامان آزادشده بهترین مصنوعات هنری رامی‌ساختند ، وآنان که عنوان « غلامان تجملی » داشتند در خدمات دولتی به‌درجات عالی وحتی اشغال تاج وتخت قیاصره می‌رسیدند . درایران نیزمشاهده می‌شود کنیزی که روم به‌فرهاد چهارم اهدا کرد ملکه شد ، واو در زمان پسرش فرهاد پنجم ـ که بعدها شوهرش گردید ـ نقشی مهم در امور دولتی داشت .

آمیزش بین دوقوم ساکن ایران همچنان ادامه یافت . یونانیان ، خانواده‌های یونانی ـ ایرانی تشکیل‌داده بودند که در آنها نامهای یونانی وایرانی به‌اندازهٔ هم‌معمول بود . تحدید حدود طبقهٔ عالیه و طبقهٔ سافله بیش از پیش مشکل می گردید . اتفاق می‌افتاد که یونانیان ایرانی شده که دچارفقرشده بودند ، دردرجات اجتماعی رتبه‌ای پایین‌ترازایرانیان یونانی‌شده دارا می‌شدند . درنتیجه ، جامعه ـ که در آن یونانیان مقامات عالی را دارا بودند ـ از نظر اهمیت ثروت تقسیم شد به‌اغنیا که ممکن بود ایرانیان هم در آن زمره باشند ، و فقرا که ممکن بود یونانیان نیز در آن میان باشند .

درجامعهٔ ایرانی بطورکلی اختلاف عظیمی پیداشد : مالکان عمده ، درباریان ،

۱ـ مراد چین است (م.)

صاحب منصبان ، خانواده‌هایی که جزو اشراف عمده نبودند ، نسلاً بعد نسل تشکیل اشرافیتی دادند که در مقابل آن ، طبقه‌ای نیز شامل مردم آزاد شهرها و روستاها ایجادشد. بعدها درجامعهٔ رومی ، تحولی مشابه صورت گرفت که آنرا به‌چهارقسمت تقسیم کرد : ۱- سلسلهٔ قیاصره ، ۲- کلیسا، ۳- اشراف ، ۴- طبقهٔ دانی .

این طبقه بندی در سازمان جامعهٔ ساسانی بدین صورت منعکس گردید : ۱- نجبا و جنگ جویان ، ۲- روحانیان ، ۳- دبیران و کار گزاران ، ۴- مردم کار گر .

خوشبختانه براثر تتبعات جدید که‌در زمینهٔ تاریخ ،آیین ، هنرو تمدن مادی عصر مورد بحث به‌عمل آمده ، به‌تدریج چهرهٔ حقیقی پارتیان اشکانی و نیز وضع ایران ـ که ایشان مدت پنج قرن برآن حکومت می کردند ـ آشکار می‌شود . در آغازاین امرجزفتح ایالتی کوچك و کم ارزش که درخارج شاهنشاهی سلوکی واقع بود چیزی نمی‌نمود ، ولی به‌تدریج مانند لکهٔ روغنی وسعت یافت ، و آثار یونانیت مختصر را از صفحهٔ ایران زدود . جنبش اشکانیان در سمت مغرب مصادف با توسعهٔ روم ـ که به‌هرجا که یونانیت از آن رخت می‌بست قدم می‌نهاد ـ به‌سوی مشرق گردید. عاقبت زمانی‌فرارسید که دوملت‌ایران وروم که میراث مادی وحتی‌معنوی یونانیت را بین خویش قسمت کرده بودند ، خود را در مقابل یکدیگر در دو ساحل فرات مشاهده کردند . یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را برای خود قایل بود و بنابراین می‌خواست شاهنشاهی قدیم را با مخرجهای آن واقع در بحرالروم مجدداً برقرار سازد ؛ دیگری ، به‌ارادهٔ قیاصره ، خود را وارث اسکندر می‌دانست و مایل بود برتمام‌آسیا ـ و ازجمله هندوستان ـ استیلا یابد .

در مدتی قریب به‌سه قرن ، ایران به‌عنوان مدافع در مقابل روم با شدت مقاومت کرد و کلیهٔ اقدامات رومیان ـ به‌استثنای چند پیشرفت موقت ـ به‌شکست

منتهی گردید . ایران که گرفتارچنین منازعه‌ای طولانی شد ، اسلحه به‌دست گرفت ودر مقابل قدرتی بسیارموحش چون قدرت امپراتوری روم نبرد کرد وفاتح گردید . کشور مزبور ازاین محاربه سودی برد ، وآن این که سلسله‌ای که بر آن حکومت می کرد نفحه‌ای جدید از روح جنگجویی قدیم ایرانی ـ که اندك زمانی دردورهٔ آخرین پادشاهان هخامنشی متروك شده ودرزمان سلوکیان فقط پرتوی‌ازآن باقی مانده بود ـ دراو دمید .

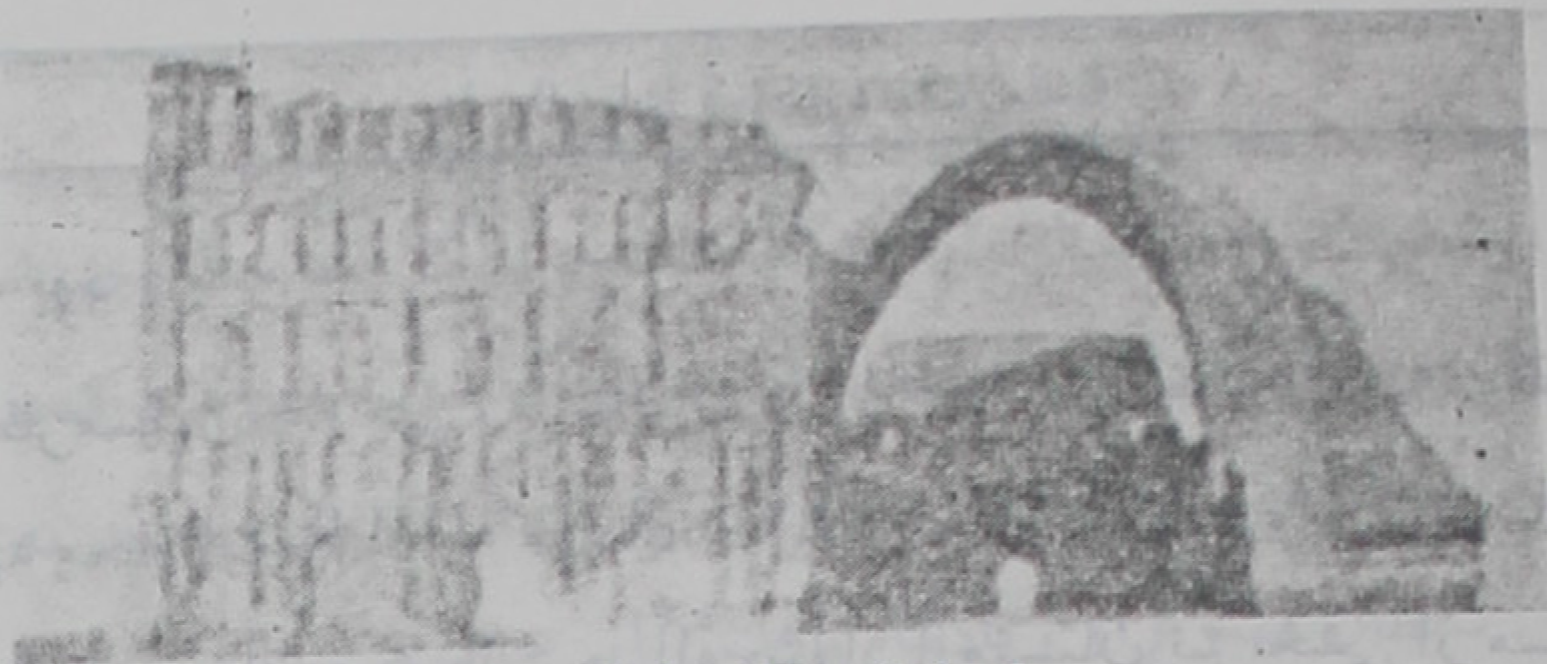
این منازعهٔ با روم نتایج مثبت دیگر هم برای ایران اشکانی به‌بار آورد . شکست کراسوس[1] ، مهاجمهٔ پاکر[2] به‌سوریه، بدبختی‌انتونیوس[3] ، گذشتهای‌اغسطس ، به‌ایرانیان فهماند که ایشان منابعی در دست دارند که به‌وسیلهٔ آنها میتوانند در مقابل مهاجمهٔ مغرب ایستادگی نمایند واستقلال وتمامیت کشورخود راحفظ کنند . در روح ایرانی ، وجدان ملی که در زمان فتوحات ارشك و تیرداد بهیچوجه وجود نداشت ، به‌تدریج ایجاد شد . این انتباه پیشرفت کرد ، و شاید شعبهٔ جدید سلسلهٔ اشکانی را که از آن استفاده کرد تکیه گاه و پشتیبان خود یافت ؛ ازاینرو جلوهٔ آن در زمینهٔ سیاست ، دین وهنرملت آشکار است .

ایران درزمان پارتیان ، درهمان حال که درمقابل روم ازخود دفاع میکرد ، همهٔ وزنهٔ مهاجمات بدویان را ـ که بعض آنان از استپهای شمال شرقی و برخی دیگر از معابر قفقاز وارد می‌شدند ـ تحمل نمود . در این منازعه ، ایران خدمتی عظیم به‌جهان کرد ، زیرا او بود که شاید از همهٔ تمدن کهن آسیای غربی ـ که خود یکی از وراث آن به‌شمار می‌رفت ـ مدافعه نمود وآنرا از تخریب نجات داد .

ایران ، هرچند براثر محاربات داخلی که ناشی از فقدان قدرتی قوی بود فرسوده و کوفته شده بود ، مع‌هذا درسه سرحد برد‌شمنان خارجی فایق آمدهمچنان

۱- Crassus ۲- Pacorus ۳- Antoine (Antony .ت. ا)

که درطرح داخلی موفق شد روح ایرانی را احیا کند. پارتیان اشکانی، براثر این دو موفقیت، جای ساسانیان را آماده ساختند و شاهان سلسلهٔ اخیر از آن استفادهٔ بسیاربردند و به‌نوبهٔ خویش وحدتی ملی وتمدنی‌ایجاد کردند که شایدهرگزوحدت و تمدن ایرانی محض نظیرآن تولید نشده بود. «تجدد واحیای ناگهانی ساسانیان اسطوره‌ای به‌نظر می‌آید.» پارتیان رابط بین آنان و هخامنشیان بوده‌اند.



تیسفون : کاخ ساسانی

فصل ششم*

توسعهٔ تمدن ایرانی

ساسانیان

احیا و تجدد ایران توسط سلسله‌ای جدید صورت گرفت که کانون آن ایالت فارس بود، یعنی همان سرزمین باستانی جنوب غربی ایران، که قریب به‌هزار سال پیش نخستین قبایل قوم پارس در آن مستقر شده بودند. تخت شاهنشاهی به‌دست سلسله‌ای از پادشاهان ملی افتاد که خود را وارث هخامنشیان معرفی می کردند، و با محروم کردن اشکانیان از این مزیّت، سلطنت را تنها حق خود می‌دانستند. ساسانیان پس از آن که تاج و تخت را براثر منازعات طولانی به‌دست آوردند، حکومتی ملی تأسیس کردند که متکی به‌دین ملی و تمدنی بود که شاید از جنبهٔ ایرانیت درسراسر تاریخ طویل ایرانیان نظیر نداشته است. تشکیل قدرتی مرکزی و قوی که زمام اشراف وملوك الطوایفی فتنه جو را در دست گرفت، تشکیل قشون منظم و نیکو تربیت شده، و سازمان دقیق داخلی که به‌عهدهٔ اداره‌ای ـ که تحت نظارت قرار داشت ـ سپرده شده بود، همه موجب گردید ایران ـ که تجدید قوی یافته بود ـ در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند رهسپارشود، و چنان قوه‌ای به‌هم رساند که به‌نظر می‌رسد دنیای متمدن بین آن کشور و روم

* در ت. ا. : فصل هفتم. (رك. ص ۲۸۵ ح)

تقسیم شده بود .

از نظر مسایل خارجی ، ساسانیان بدون احساس خستگی و با موفقیت متناوب درسه جبهه محاربات را ادامه می‌دادند : با رومیان درمغرب، با کوشانیان وهیاطله[۱] درمشرق ، و با بدویان درشمال . مسألهٔ دشوار ارمنستان نیزبخشی از مساعی آنان را مصروف خودمیداشت بدون آنکه انتظامی قطعی برقرارشود . این محاربات طولانی وجنگهای خونین با ممالك مجاور ، مدت چهار قرن ملت ایران رافصد میکرد بی آنکه وضع داخلی شاهنشاهی بتواند برای استقرار تعادل چاره‌ای بیندیشد . ملوك الطوایفی همواره درصدد بود مجدداً حقوق قدیم خودرا باز یابد . عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود بگیرند ، استبداد ورقابتهای شدید در اطراف تاج وتخت که قدرت آن به‌مرور ضعیف میگردید ، وپس از همه منازعهٔ حقیقی طبقات به‌شکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعهٔ ایرانی را لرزانیدودرشهرها وقصبات خونها جاری کرد ، همهٔ این عوامل برای سقوط شاهنشاهی درهمان زمان که وی درنظر جهانیان به‌اوج قدرت خودرسیده بود، دست به‌هم‌دادند. ضربت قاطع ازسوی دشمنان ایران؟ که مدت چند قرن قوای آن‌را فرسوده کردند- وارد نشد ، بلکه ازطرف قوم جدید عرب که تازه اززندگانی بدوی چادر نشینی و وحشی به‌درآمده بود - اما تعصب دینی داشت - واردآمد . این قوم مدت چندسال خودرا به‌عنوان مولی ومخدوم شاهنشاهی وسیع ایران معرفی کرد . ماترك ساسانیان به‌منزلهٔ مکتبی ارجمند برای آنان بود ، فتح نظامی عرب موجب منازعهٔ صلح‌جویانه‌ای شد که درنتیجه جنبهٔ ایرانی غلبه کرد .

طبق روایات ، ساسان جد سلسلهٔ ساسانی مقامی ارجمند در معبد اناهیته

---

۱ - Heptalites که معرب آن باید هبتال و جمع آن هباطله باشد بغلط مشهور هیاطله متداول است . رك. برهان قاطع ، به‌تصحیح مترجم ، ذیل کلمهٔ هیتال (م.)

(ناهید) دراستخر داشت . پسر او پاپک که جانشین او گردید ، با دختر امیری محلی ازدواج کرد و به‌وسیلهٔ کودتایی قدرت را از دست او گرفت . هموست که بعدها به‌منزلهٔ مؤسس حقیقی سلسله شناخته شد ، وجلوس وی مبدأ تاریخی جدید به‌شمار میرود (۲۰۸ م .) . سلطان متبوع او ، پادشاه پارت ، این جانشینی را مشروع ندانست ، و با پیشنهاد پاپک مبنی برجانشینی پسرش شاپور ، رضایت نداد . بنابراین بین شاه بزرگ و تابع او قطع رابطه شد ، و این قطع رابطه معرف وضع اغتشاش آمیز و هرج و مرجی است که در این عصر در ایران ، ومخصوصاً درفارس حکمفرما بوده است .

اردشیر ، پسر دوم پاپک ، در دارابگرد - شهر ایالتی پارس - شغلی نظامی داشت . وی پس ازمرگ پدر ، ازشناختن پادشاهی برادر خود، شاپور، امتناع ورزید. کشمکش بین آنان قریب‌الوقوع بود ، ولی حادثه‌ای موجب مرگ شاپور شد ، وراه‌را برای اهواء اردشیر- که خودرا به‌عنوان شاه‌پارس معرفی کرد - بازنمود . او امرای کوچك ایالت مزبوررا - یکی پس از دیگری - ازبین برد ، و وحدت آن ناحیه را تأمین کرد ، وسلطنت خود را درخارج ازحدود پارس - یعنی اصفهان و کرمان - هم تثبیت نمود . موفقیتهای وی اردوان پنجم رامضطرب ساخت . اوبه‌پادشاه اهوازدستور داد که به‌فعالیت توأم بااستقلال تام اردشیرخاتمه دهد . اما اردشیر فاتح شد واندکی بعد خود به‌حمله پرداخت . وی درسه جنگ متوالی ، سپاه شاه بزرگ پارت رامنهزم ساخت ، وخود او را در طی تلاقی نهایی که در ایالت شوش (سوزیان) وقوع یافت (۲۲۴) بکشت . پنج قرن‌ونیم پس‌ازسقوط هخامنشیان ، قدرت‌ایران مجدداً به‌دست قوم پارس‌افتاد ، وقوم مزبور ادامهٔ تمدن ایرانی را به‌وسیلهٔ سلسلهٔ جدید - جانشین قانونی هخامنشیان - تعهد کرد .

غلبه براردوان پنجم‌ومرگ پادشاه‌مزبور، همهٔ موانعی‌را که درسر راه‌اردشیر- برای اینکه فرمانروای بی‌چون وچرای‌ایران گردد - وجودداشت ، برطرف‌نکرد.

اتحادیه‌ای قوی برای ترمیم وضع خاندان اشکانی وضد اردشیر ایجاد شد. روح این اتحادیه پادشاه ارمنستان خسرو اول ـ که خوداوهم ازخاندان اشکانی بود ـ محسوب میگردد. وی معابر قفقاز را باز کرد و سکاییان را به‌یاری خواست. رومیان‌هم پشتیبانی خودرا اعلام کردند وپادشاه مقتدر کوشان نیز، که اعضای‌خانوادهٔ اردوان به‌دربار وی پناهنده شده بودند، قوای خودرا در اختیار متحدان گذاشت. بهرحال ازمیان همهٔ خاندانهای بزرگ پارت، تنها خاندان قارن در این اقدام ضد اردشیر شرکت کرد، وبقیه سلطان جدید را از وفاداری خود مطمئن ساختند.

اردشیر، دریك سلسله محاربات، متحدان را مغلوب کرد وبا سیاست ارتشاء بعض آنان‌را به‌ترك محاربات بیهوده واداشت. رومیان‌وسکاییان خودرا کنار کشیدند، پادشاه کوشان پس از دوسال مخاصمه عقب نشست، ودرپایان‌امر، پادشاه ارمنستان برای مقاومت با اردشیر تنها مانده بود. وی با حدت به‌مقاومت پرداخت، واردشیر پس ازده سال زدوخورد توانست او را مغلوب سازد. اردشیر فرمانروای شاهنشاهی گردید که ازفرات تا مرو، هرات وسیستان ادامه داشت، وی پس ازغلبه بررقبای داخلی درصدد تحکیم سرحدهای کشور خودبرآمد، وبنا براین تلاقی او با رومیان غیرقابل اجتناب بود. ایرانیان پس ازچند شکست، مجدداً دوشهر مستحکم ومهم نصیبین و حران را فتح کردند (ش ۸۵).

اردشیر درمدتی قریب به‌نیم قرن، از حریفی به‌حریف دیگر می‌پرداخت و سرنوشت خودرا با دلیری تعقیب‌میکرد. وی عاقبت موفق‌شد درایران، شاهنشاهیی جدیدبه‌وجودآورد. اولین موفقیت او ایجاد سپاهی بود که به‌منزلهٔ آلتی مقتدربرای تحقق دادن به‌آمال ونقشه‌های وی به‌شمار میرفت. اردشیر درزمان حیات خویش، پسرش شاپوررادرسلطنت باخود شریك کرد، وطبق روایت باتسلیم تاج وتخت به‌پسر کمی پیش از مرگ خویش، اززندگانی توأم بافعالیت کناره گرفت.

شاپور از پدر خود مملکتی را بهارث برد که در آن تشکیلات پارتی محفوظ مانده‌ومجدداً براصل‌تمرکزقوی تنظیم‌شده بود ، بدون آنکه دستگاه ملوك‌الطوایفی ازبین رفته باشد . شاهنشاهی ، با ایجاد قشونی با انضباط وتشکیلات اداری که طبق مبانی واصول جدیدکارمیکرد ، ثابت و مستقر گردید . این پادشاه ازآغازکار توجه خودرا بهمسایل‌خارجی معطوف داشت . پیشتر دیدیم که ازقرن‌اول مسیحی‌تشکیل شاهنشاهی عظیم کوشان درسرحدهای شرقی‌ایران برای کشور اخیرخطری سیاسی و مزاحمتی اقتصادی فراهم کرده بود . شاپور ازیک سو بین رومیان و کوشانیان گرفتاربود ، واز سوی دیگر دایماً برای حل‌مسألهٔ ارمنستان‌میکوشید ، وازجانب دیگر همواره تحت تهدید بدویانی بود که بر معابر قفقاز فشار وارد میآوردند . شاهنشاهی جدیدساسانی میبایست مافوق قوای خود خطرمحاربهٔ ناگهانی را درهمهٔ سرحدها احساس کند . شاهنشاهی کوشان از دولحاظ توجه شاپور را بهخود جلب میکرد : نخست‌آنکه کشورمزبور بواسطهٔ تجارت بین‌المللی‌ثروتمندشده بود ، دیگر آنکه مخالف‌قدرت شاپوربود . شاپور اول‌ازآغاز، مساعی خودرا بدان سوی‌معطوف داشت . وی درکتیبه‌ای طولانی که در دیوارهای آتشگاه نقش رستم حک شده ، نخستین پیشرفتهای‌خودرا نقل‌میکند : سپاه فاتح اوپیشاور ، پایتخت زمستانی‌شاهان کوشان ، را متصرف شد ، درهٔ سند را اشغال کرد وبه‌سوی شمال راند ، ازهندو کش عبور کرد، ایالت‌بلخ راتسخیر نمود ، ازجیحون گذشت وبه‌سمرقند وتاشکنددرآمد. سلسلهٔ‌کوشان ، که کنیشکای[1] کبیرآنرا تأسیس کرده بود ، منقرض شد . از این‌پس سلسله‌ای دیگرجای گزین‌آن میگردد که سلطنت ایران را میشناسد و برمملکتی محدود حکومت میکنند .

چون مسألهٔ مشرق منظم شد ، شاپوربه‌سوی مغرب بازگشت . اینجا نیزاقبال

۱- Kanishka

با او یاری کرد. وی در سوریه پیش رفت و به انطاکیه رسید. شاپور پس از چند شکست آمادهٔ بازگشت بود. در این هنگام امپراتور گردیانوس[1] کشته شد، و جانشین او فیلفوس عرب[2] در انعقاد صلح عجله نمود و پرداخت خراجی هنگفت را تعهد کرد و بین‌النهرین وارمنستان را به ایران واگذاشت (۲۴۴). پس از پانزده سال، مجدداً محاربهٔ با روم آغاز شد، وآن باموفقیتی پرهیاهو توأم بود: شاپور عده‌ای معتنی‌به از شهرهای سوریه، من‌جمله انطاکیه، را تسخیر کرد. وی نزدیک الرها[3] فتحی عظیم کرد، وامپراتور والریانوس[4] را با هفتاد هزار لژیونر رومی اسیر گرفت و آنان را به ایران رهسپار کرد (۲۶۰). این عده در شهرهایی که خود آنان طبق طرح اردوگاههای نظامی رومی بنا کردند، استقرار یافتند. ایشان به‌عنوان متخصص، معمار، مهندس و اهل فن در تحقق دادن کارهای عظیم عام‌المنفعه مخصوصاً بنای پلها، سدها و طرق به ایرانیان مساعدت کردند و از خدمات آنان ایالت پرثروت خوزستان فواید بسیار بر گرفت، و بعض آثار و بقایای آن عهد هنوز در زمان ما قابل استفاده است.

شاپور در تعقیب موفقیت خود، سوریه و کاپادوکیه را ویران کرد، ولی در بازگشت مورد حملهٔ امیر تدمر[5] قرار گرفت و شکست یافت، وقسمتی از غنایم خود را از دست داد. این شکست درنظر ایرانیان چیزی ازاهمیت غلبهٔ مهم بر والریانوس نکاست. شاپور برای تذکار فتح خود، دستور داد تصویر امپراتور روم را که زیرپای او افتاده، بر پنج نقش برجسته که روی صخره‌ها و پرتگاههای فارس حجاری شده، منقوش سازند (ش۸۶).

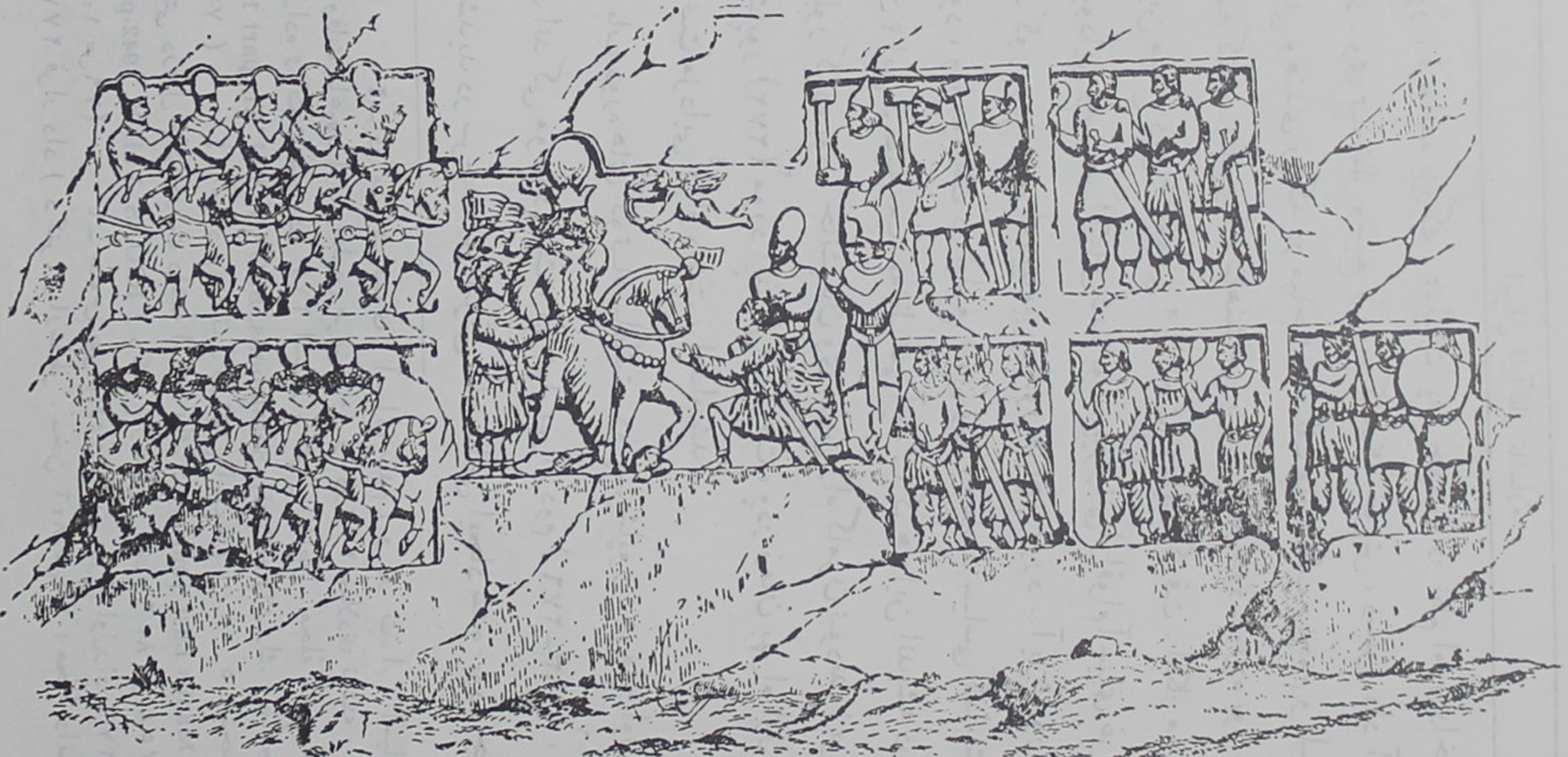
۱- Gordian (رك. دائرة‌المعارف بریتانیا Gordianus. م.)

۲- L'Arabe Philip (the Arab Philippe ت. ا.)

۳- Edessa) Edesse ت. ا.) الرها، اورفا، اورفه (م.)

۴- Valerian) Valérien ت. ا.)

۵- Palmyre



ش ۸۶ — بیشاپور: فتح شاپور اول

شاپور ، فرمانده بزرگ ، عملیات پدر خود را در نظم امور داخلی شاهنشاهی تکمیل کرد . وی با نظر وسیع و روح کنجکاو خویش ، دستور داد آثار و مصنفات متعدد یونانی وهندی را که در مباحث مختلف مانند طب ، نجوم و فلسفه تألیف شده بود ، ترجمه کنند . شاپور که شاهنشاهی بزرگی به‌وجود آورده بود ، به‌مانی توجه کرد ، و این مبدع دین « عمومی » را تحت حمایت گرفت . افکار مانی که از ادیان زرتشتی ، بودایی ومسیحی اقتباس شده بود ، پیروانی ازاقوام آسیای غربی[2] که دارای مذاهب مذکور بودند ، برای پیامبر مزبور فراهم آورد . آیا شاپور ، با جلب مانی به‌سوی خود ، وبا موافقت در تبلیغ آیین وی ، مقاصد سیاسی کمابیش دور ودرازی داشته است ؟ این فرضیه بعید به‌نظر نمی‌آید . اگرهم این اندیشه درذهن آن پادشاه بزرگ خطور کرده بود ، جانشینان وی دربن راه گامزن نبودند، زیرامانی کمی پس از مرگ شاپور (۲۷۲)[3] مورد ایذا قرار گرفت ، ودر زمان بهرام اول که محققاً تحت نفوذ روحانیت مزدایی[4] قرار داشت ، اعدام شد[5] .

در باب دوره های کوتاه سلطنت دو پسرشاپور : هرمزد اول و بهرام اول ، اطلاعات اندکی موجود است . در عهد بهرام دوم (۲۷۶–۲۹۳)[6] ، در عین حال که اغتشاشی شدید در سرحدهای شرقی شاهنشاهی ایجاد شده بود ، جنگی جدید با

۱– Mani ۲– در متن فرانسوی : آسیای مقدم ، و در ت. ا. : آسیای غربی (م.)
۳– مؤلف وفات شاهپور اول وجلوس هرمزد اول را در۲۷۲ میلادی نوشته ، باتوجه به‌تحقیقات آقای تقی‌زاده وفات شاهپور در ۲۷۳ است (دکتر یارشاطر . مجلهٔ سخن ۸:۶ ص۷۵۶ بنقل از The Early Sassanians, BSOAS, Vol. XI, part 1, 1943 و رك. ایضاً مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱:۳ ص۷۹) ۴– مراد روحانیت زرتشتی است (م.) ۵– شخص «کرتیر» موبد بنام زرتشتی درقتل مانی درست داشته است . رك. – W. B. Henning, Mani's Last Journey, BSOAS, Vol. X. 1942، pp.950–53 (دکتر یارشاطر . سخن ۶ :۸ ص ۷۵۸ ؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱:۳ ص۷۹) ۶– جلوس بهرام‌دوم و وفات بهرام اول‌رادر۲۷۶ نوشته، درصورتی که باید ۲۷۷ قرار داد (دکتر یارشاطر . سخن ۸:۶ ص۷۵ ؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱:۳ ص ۷۹) .



شکل ۸۵- نقشه شاهنشاهی ساسانی

دولت روم آغاز شد. برادر این پادشاه، که شغل مهم نیابت سلطنت سیستان را داشت، به‌قصد تصرف تاج و تخت عصیان کرد، و پادشاه کوشان که بر اثر مشاهدهٔ عدم قدرت شاهنشاه در فکر کسب قدرت مجدد افتاده بود. بدو مساعدت نمود. بهرام دوم می‌بایست در دو جبهه بجنگد. وی برای نجات تاج و تخت خویش، و برای تصفیهٔ کار برادر، با عجله صلحی با رومیان امضا کرد و بین‌النهرین شمالی و ارمنستان را بدانان تسلیم نمود.

بهرام سوم، پس از چند ماه سلطنت، به‌دست نرسی پسر شاپور اول خلع گردید، و پادشاه اخیر تاج و تخت ساسانی را به‌شعبهٔ صغرای سلسله منتقل ساخت. آغاز سلطنت پادشاه جدید سعادت‌آمیز نبود: جدال با روم به‌شکستی منتهی گردید که در نتیجهٔ آن همهٔ افراد خانوادهٔ نرسی ــ مانند داریوش سوم در سابق ــ در دست دشمن افتادند. بر اثر صلحی که منعقد گردید، ایران از ارمنستان صغری، و مجموعهٔ ایالات واقع در مشرق دجله محروم گردید. در مدت چندین قرن که خصومت بین روم و ایران دوام داشت، هیچگاه روم منافعی چنین سرشار از ایران به‌دست نیاورده بود، و چون از توسعهٔ کشور خویش راضی بود، از آن پس دیگر صلح را در مدت چهل سال برهم نزد. ایران به‌علت مقاومت در مغرب، ضعیف شده بود و با اسلحه از عهدهٔ مقابله با کشور کوشان برنمی‌آمد، ناگزیر کوشید تا به‌وسیلهٔ ازدواج خطر را مرتفع سازد. هرمزد دوم، پسر و جانشین نرسی (۳۰۳ـ۳۰۹)، با شاهدختی کوشانی ازدواج کرد، و این عمل به‌منزلهٔ گروگانی برای رفتار نیکخواهانهٔ خانوادهٔ وی نسبت به‌ساسانیان تلقی گردید.

مرگ هرمزد دوم موجب شد که تاج و تخت به کودکی تعلق گیرد، و او شاپور دوم است که سلطنت طولانی وی در مدت ۷۰ سال (۳۰۹ـ۳۷۹) می‌تواند حقاً او را در ردیف دو پادشاه نخستین سلسلهٔ ساسانی قرار دهد. در هنگام طفولیت وی،

پادشاهی کوشان از اغتشاشات داخلی وضعف قدرت ایران استفاده کرده و به‌نظر میرسد که قدرت قدیم خویش را به‌دست آورده، و حتی بعض اراضی متعلق به‌دولت مجاور خود را متصرف شده باشد. اما همینکه شاپور به‌سن بلوغ رسید، به‌تقلید همنام خویش[1]، عملیاتی ضد کوشانیان آغاز کرد. این بار شاهنشاهی اخیر درهم شکست و سرزمین کوشانیان به‌عنوان ایالتی جدید به‌ایران منضم شد، و از این پس حاکم آن از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می‌شد که مقر او بلخ بود. توسعهٔ سیاسی ایران متعاقب توسعهٔ فرهنگی وی انجام گرفت، و هنر ساسانی به‌زودی در مشرق - ازطرفی که براثر عملیات نظامی کاملاً مفتوح شده بود - نفوذ کرده به‌شهرهای دور- دست ترکستان چین و حتی خود چین رسید.

شاپور دوم که از جانب دشمن شرقی آسوده خاطر گردید، در سمت مغرب به‌منظور شستن لکهٔ ننگ دو صلحی که با رومیان به‌وسیلهٔ بهرام دوم و نرسی منعقد شده و درنتیجه قسمت اعظم ایالات غربی از دست ایران خارج گردیده بود، جنگ را آغاز کرد، ولی جنگ طولانی شد: درآغاز محاربات به‌نفع رومیان بود، وسپس به‌سود ایرانیان گردید. به‌علت خطری که در سرحدهای شرقی ایجاد شد- و به‌نظر میرسید که نتیجهٔ نخستین پیشرفتهای شاپور را از بین ببرد - موقتاً جنگ موقوف گردید. مهاجمهٔ کوشانیان اصغر و هیاطلهٔ خیونی[2] شاهنشاه را مجبور کرد در آن حدود به‌محاربه پردازد، و در نتیجه امتیازاتی به‌دست آمد که براثر آنها مهاجمان در زمینهای کوشان به‌عنوان «متفقان» مستقرشدند و متعهد گردیدند که درمحاربهٔ شاه ضد رومیان، سپاهیانی برای او آماده کنند. اقداماتی که روم برای استقرار صلح به‌عمل آورد، به‌نتیجه نرسید، و شاپور دوم با متحدان جدید شرقی خود

۱- مراد شاپور اول است (م.)

۲- Chionites - Hephtalites ؛ راجع به‌هیاطله رک. ص ۳۴۶ ح ۱ (م.)

به‌سفر جنگی جدیدی پرداخت که نتیجهٔ بسیار درخشان آن تصرف «آمد»[1] بود . پس ازحملهٔ متقابل رومیان که تیسفون راتهدید می کرد ، سپاهیان امپراتوریولیانوس[2] ـ که خود در جنگ کشته شد ـ عقب رانده شدند ، و صلح منعقد و بر اثر آن ایالات متنازع فیه به‌شاپور تسلیم گردید . ارمنستان مجدداً تصرف شد ، ولی خدعه‌هایی که روم در آنجا برای مستقر ساختن شاهی طرفدار روم به‌کار می‌برد ، موجب گردید شاپور تصمیمی اساسی دراین باب اتخاذ کند . همان گونه که کشور کوشان به‌صورت ایالتی از ایران در آمد ، ارمنستان هم از لحاظ نظامی اشغال شد ، و از آن پس مرزبان ـ یا فرمانده سرحدی ـ حاکم آن گردید .

نزاع بین ایران و روم به‌صورتی در آمد که بهیچ وجه سابقه نداشت . از زمانی که قسطنطین کبیر[3] مسیحیت را قبول کرد وارمنستان به کیش مزبور گروید ، کشور اخیر علاقه‌ای جدید و قوی نسبت به‌بوزنطه (بیزانس)[4] نشان می‌داد ، مع‌هذا گروهی از نجبای ارمنستان مایل بودند روابط قدیم خود را با ایران ـ که تمدن آن در طی قرون تأثیرات عمیق در تمدن ارمنستان به‌جا گذاشته بود ـ حفظ کنند . ارمنستان که کانون جنگهای ایران و روم بود ، دراین زمان در دست دو فرقه ازسکنهٔ خود پاره پاره شد : طرفداران ایران وطرفداران روم ؛ و راه حلی هم که شاپور در نظر گرفته بود ، برای تسکین هوی و هوسهای آنان‌کافی نبود . دین جدید ، که درامپراتوری روم رسمی‌بود ، موجب ظهور مسألهٔ رعایای مسیحی‌شاهنشاه گردید . ازلحاظ سیاسی ،آنان درنظر مقامات ایرانی مورد سوء ظن بودند ، تعدیاتی که نسبت به‌آنان به‌عمل آمد ، سراسر بقیهٔ سلطنت طولانی شاپور دوم را به‌خون آغشته کرد .

۱- Amida
۲- Julien (Julian ت. ا.)
۳- Constantin le Grand (Constantine the Great ت. ا.)
۴- Byzance (Byzantium ت. ا.)

پس از مرگ این پادشاه، دوره‌ایست که بیش از یك قرن طول کشیده. در این مدت شاهانی فاقد شخصیت بر تخت سلطنت جلوس کردند، و در این دوره بین آنان و اشراف فئودال که با روحانیان مقتدر زرتشتی متحد بودند، منازعات برقرار بود. نجبای عالی رتبه، با وجود همهٔ موازینی که مؤسسات شاهنشاهی برای محدود کردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند، بر اثر رسوم جاری، بعض امتیازات را حفظ نمودند، و به‌علت موروثی بودن برخی مشاغل عالیهٔ شاهنشاهی در میان ایشان، نفوذشان رو به‌ازدیاد گذاشت. قدرت پادشاه که براثر مخالفت منظم نجبا ضعیف شد، بدو اجازهٔ تعیین جانشین خویش را ــ چنانکه درزمان نخستین شاهان ساسانی معمول بود ــ نمیداد. در این دورهٔ طولانی، ایران به‌صورت سلطنتی انتخابی در میان افراد خاندان ساسانی درآمد، و بر اثر اختلافات بین دسته‌های طرفدار داوطلبان متعدد قطعه قطعه شد.

ازدیاد نفوذ نجبا پیشتر در زمان اردشیر دوم آغاز شده بود، ودرزمان شاپور دوم و بهرام چهارم، آنگاه که ایران درصدد پیدا کردن راه حلی جدید برای مسألهٔ ارمنستان برآمده بود، تعقیب گردید. براثر مصالحهٔ با روم، دوشاهنشاهی متخاصم به‌تقسیم ایالت مزبور پرداختند (۳۸۹)، ودرنتیجه سه چهارم آن به‌ایران باز گشت. از این پس ارمنستان، فقط مدتی کوتاه پادشاه خودرا حفظ کرد، واز سال ۴۲۹ بار دیگر، به‌صورت ایالتی ساده تحت ادارهٔ عمال شاه بزرگ درآمد، واز طرف رومیان نیز همین عمل اجرا شد.

در زمان سه پادشاه مذکور، رفتار نسبت به‌مسیحیان محققاً بیشتر اززمان شاپوردوم، توأم بااغماض بوده‌است. بهمین وجه، درزمان یزدگرد اول تغییراساسی دررفتار نسبت به‌مسیحیان ایران پدید آمد. پادشاه که بادختری یهودی ازدواج کرد، با مسیحیان چنان به‌نیکی رفتار نمود که اینان وی را «شاه مسیحی» نامیدند. او

اجلاسیه‌ای از رؤسای روحانی منعقد کرد، یك جاثلیق درسلوکیه وپنج مطران در ایالات مستقر نمود، و روحانیان مسیحی را در اجرای احکام دینی آزاد فرمود. اما به‌نظر میرسد مسیحیان از آزادیهایی که بدانان داده شده بود، سوءاستفاده کرده باشند. رفتار آنان، که گاهی نسبت به‌معابد وروحانیان زرتشتی تند وشدید بوده است، شاه را ــ که تحت فشارروحانیان زرتشتی قرار گرفت ــ مجبور کرد رفتارخود را تغییر بدهد.

به‌نظر میرسد درزمان یزدگرد اول نخستین اختلافات بین ایران و قدرت جدید شرقی ــ دولت هیاطلهٔ خیونی ــ ایجاد شده باشد. هیاطله، چنانکه دیدیم، توسط شاپوردوم درزمینهای کوشان به‌عنوان «متحدان» مستقرشدند، وموفق گردیدند که کوشانهای صغیررا منقرض سازند وحکومتی قوی تشکیل دهند که در آغازقرن پنجم از ضعف قدرت مرکزی ایران استفاده کرده از دو جانب هندو کش به‌توسعهٔ متصرفات خود پردازد، واز ناحیهٔ اخیر هند را مورد تهدید قرار دهد.

پس ازمرگ یزدگرد اول برسرجانشینی اورقابتی‌شدید بین‌پسران وی‌ایجاد شد. بهرام پنجم (۴۲۱-۴۳۸) به‌سبب کومك نظامی امیرعرب حیره، ازاین‌منازعه فاتح بیرون آمد. حیره کشوری کوچك تحت‌الحمایهٔ ساسانیان و در مغرب فرات واقع و بهرام هم درآنجا نشأت یافته بود. سرمشق مزبور که مبنی برمداخلهٔ قومی خارجی در امور مربوط به‌سلسلهٔ پادشاهی ایران بود، از طرف دیگران تقلید شدو به‌مرور ایام، یکی ازعلل ضعف شاهنشاهی گردید.

هیچ پادشاه ساسانی ازوجاهت ملی مانند بهرام پنجم برخوردارنگردیده‌است. وی شکارگر، شاعر، موسیقی‌دان، وبه کمال متمتع اززندگانی بود. او ازمخاصمهٔ با بزرگان احتراز کرد و قسمتی از قدرت را بدانان واگذاشت. به‌سبب پیدایش افسانه‌های متعدد دربارهٔ شهامت بهرام، نام وی مخلد گردیده، و او درطی قرون ــ

حتی پس از پایان شاهنشاهی ساسانی ـ یکی از موضوعات جالب هنرمندان ایرانی شده است. بهرام در جنگی که ضد هیاطله در گرفت پیروز گردید و از روح توسعه طلبی آنان ممانعت کرد، ولی درجدالی کوتاه با بوزنطه (بیزانس)[1] توفیق وی کمتر بود. این جنگ به‌سبب اقدام به‌تعدیاتی که نسبت به‌مسیحیان روا میداشتند، ایجاد شد؛ و در نتیجه موافقت نامه‌ای مبنی بر اعطای آزادی دینی به‌مسیحیان منعقد گردید. بار دیگر وقایعی پیش آمد که موجب سازش بین روم و ایران شد. سابقاً درزمان شاپور سوم، موافقت نامه‌ای بین وی و امپراتور جوویانوس[2] مبنی برشر کت دوشاهنشاهی در دفاع معابر قفقاز نوشته شده بود. ایرانیان در آن حدود استحکاماتی بنا کردند که آنها را ساخلوهای ایرانی محافظت میکردند، و دولت روم قسمتی از مخارج آنرا می‌پرداخت. از این زمان امواج هونهای[3] بدوی لاینقطع بدین خط دفاعی حمله میبردند و گاه آنها را متصرف میشدند، و ـ همچنانکه در سال ۳۹۵ اتفاق افتاد ـ نه‌تنها به‌ارمنستان هجوم می‌بردند، بلکه به‌کاپادوکیه و شمال سوریه هم حمله می کردند وحتی انطاکیه را مورد تهدید قرار می‌دادند. در زمان بهرام، بار دیگر دولت روم مصمم شد قرارداد قدیم را مبنی برشر کت وهمراهی در دفاع دربندهای قفقاز اجرا کند. درزمان بهرام پنجم، مسألهٔ مسیحیان ایران حل گردید: مشاجرات داخلی آنان، به اتکاء حمایت شاه ازجاثلیق جدید، شخص اخیررا وادار کرد اجلاسیه‌ای از کشیشان ترتیب دهد که در آن تصمیم گرفتند کلیسای مسیحی ایران را از کلیسای بوزنطه (بیزانس) مستقل کنند. بدین وجه، سوءظن‌ها نسبت به‌ایرانیان مسیحی ـ که ایشان را متهم به‌توطئه به‌نفع رومیان میکردند ـ میبایست خاتمه پذیرد.

مسیحیان مورد توجه یزدگرد دوم (۴۳۸ ـ ۴۵۹م) بودند، اما این امر

۱ـ Byzance (Byzantium ت. ا.) ۲ـ Jovien (Jovian ت. ا.) ۳ـ Huns

چندان طول نکشید . پادشاه مزبور ، پس از ابراز علاقهٔ مخصوص بـه مسألهٔ ادیان و مطالعه و دقت در همهٔ دینهایی کـه در ایران معمول بود ، عاقبت با تعصب در دین زرتشتی باقی ماند ، و براثر آن به ایذای مسیحیان و یهودیان پرداخت . تصمیم وی مبنی بر الزام ارمنستان به گرویدن به آیین مزدیسنی ، آن کشور را دچار عصیانی عمومی کرد و براثر آن ، دسته‌های سربازان ایرانی شکست خوردند ، ودرهمان‌زمان پادشاه ایران باهیاطله هم مشغول محاربـه بود . سپس ، یزدگرد در رأس سپاهیان خویش ، وارد ارمنستان شد ، عاصیان رامغلوب کرد ، وبرای سر کوب کردن ملت، نمایندگان خاندانهای بزرگ و رؤسای روحانی ایشانرا باخود به ایران آورد .

وضع داخلی شاهنشاهی در زمان پیروز (۴۵۹ ـ ۴۸۴) هم وخیم بود . قحط در مدت چند سال پیاپی ، شهر ها و نواحی را تخریب کرد و شاه را بر آن داشت که ازمالیات صرف‌نظر کند وحتی به‌توزیع گندم بپردازد. مشاجرات دینی، کشوررا قطعه قطعه کرد . شاه به ایذای یهودیان ادامه داد . مسیحیان به دو دستهٔ نسطوری[۱] (کـه برای مسیح دو طبیعت قایل بودند : الهی و بشری) و معتقدان بـه طبیعت واحد[۲] (که درنظر آنان دوطبیعت مزبوردرشخص مسیح مستحیل گردیده) تقسیم‌شده بودند . علاوه براینها ، جنگهایی که پیروزباهیاطله کرد ، مملکت رابه کنارپرتگاه کشانید. پیروزپس‌ازشکست نخستین واسارت، درقبال آزادی خویش‌متعهدشدخراجی هنگفت بپردازد وپسرش قبادرادرمدت جمع‌آوری مبلغ‌لازم، گروگان بگذارد. فدیهٔ مزبوربه وسیلهٔ تحمیل مالیاتهای جدید و کومک مجدد رومیان میبایست تهیه‌شود.

خلاصه سیاست بوزنطه (بیزانس) دربارهٔ ایرانیان مقرون به فطانت وزیر کی

۱ـ Nestoriens (Nestorians ت. ا.) ۲ ـ Monophysistes (Monophysists ت. ا.) ؛ در این زمان یعقوبیان این عقیده‌را داشتند (کریستنسن « ایران در زمان ساسانیان » ، چاپ ۱۹۴۴ ، ص ۲۹۱ ؛ ترجمه ، چاپ دوم ، ص۳۱۴) (م.)

بود . در نظر روم ، ایران میبایست نقش کشور پوشالی یا سپر بلا را ایفا کند و مهیای تحمل ضربات وحشیانی باشد که مهاجمات آنان ممکن بود سرحدهای شرقی امپراتوری روم را تهدید نماید. ضعف مفرط ایران هم موجب گشوده شدن راه متصرفات جدید بوزنطه میگردید . ازاین رو چون پیروز پس از شکست در دست هیاطله افتاد، طبق منابع غربی ، امپراتور زنو[1] فدیهٔ آزادی او را پرداخت . طلای روم میبایست برای حمایت سرحدهای بین‌النهرین ـ که ممکن بود ایرانیان به ایالات ثروتمند آن حملاتی مخرب کنند ـ مصرف شود . خلاصه، تازمانی که ایرانیان باوحشیان مشغول بودند ، بین‌النهرین از منطقهٔ خطر خارج بود . پس روم درعین حال که میخواست ایران را درمقابل شکستی بسیار موحش حمایت کند ، درصدد بود منازعاتی بین آن کشور وهونها ایجاد نماید ، و آتش اختلافات رادامن زند. طبق یک تاریخچهٔ سریانی، هونها ـ که پس از تخریب «معابر قفقاز»، که به‌دست سپاهیان پیروز حفظ میشد، بدو حمله بردند وتا ایالات متعلق به ایران پیش راندند ، ودرنتیجه شاهنشاه مجبورشد سپاهیانی برای منازعهٔ با آنـان تجهیز کند ـ از جانب رومیان تشویق و تحریک میشدند .

پس از چند سال که آرامش در جبههٔ هیاطله بهتر از جبههٔ قفقاز تأمین شد ، و براثر آن ، پیروز توانست وضع مالی خود را مرمت کند و سپاهیان لازم را گرد آورد، تصمیم گرفت مجدداً به دشمنان خود حمله برد. اطرافیان وی هرچه کوشیدند او را وادار به فسخ عزیمت کنند ، میسر نشد . وی در ٤٨٤ به هیاطله حمله کرد و مجدداً شکست یافت و جان خود را در این اقدام نا مبارک از دست داد .

از زمان مرگ پیروز ، قوم مجاور ایران در سمت مشرق ، دیگر هم پیمان ایران به شمار نمیرود ، و نیز قومی تابع که باید خراج بپردازد نیست ، و متحدهم

[1]- Zenon (Zeno .ت .ا)

محسوب نمیگردد ، بلکه تقریباً قوم مخدوم و سروری به شمار می آید که حتی به دریافت خراج هنگفت سالیانه و نقد ـ که آنرا درزمان سلطنت چهارتن ازجانشینان پیروز یعنی در مدتی متجاوز از نیم قرن گرفت ـ راضی نیست . پادشاه هیاطـله در صدد مداخله در امور داخلی ایران و در وهلهٔ اول در مشاجرات و رقابتهای مدعیان تاج و تخت ، وتوطئه‌های دربار ، برآمد . این امر ازجلوس بلاش ـ جانشین پیروزـ محسوس است . وی پس از چهـار سال سلطنت جـای خود را بـه قباد داد . اگر به‌خاطر آوریم که قباد چند سال از روز کارجوانی خویش را نزد هیاطله گذرانیده بود ، میتوانیم نتیجه بگیریم که قوم مزبور در وقایعی که موجب جلوس این پادشاه گردید (۴۸۸) دخالت داشته است .

« هر جنگی که منجر به شکست میشد ، موجب عکس‌العملی دینی وسیاسی میگردید . » وظیفه ای که به عهدهٔ قباد گذاشته شده بود سنگین تر از همهٔ اسلاف وی بـود . کشور ایران ، پس از تحمل چند سال قحط ، جنگهای پیروز و شکست نهایی وی ، در آستانهٔ ورشکستی اقتصادی بود . تحت‌الحمایه ها عصیان میکردند و بدویان به تاخت وتاز می‌پرداختند. میبایست ازسرحدهای شمال درمقابل مهاجمات هونها دفاع کنند و به هیاطله خراج بپردازنـد . وجود طلا بیش از هر وقت دیگر ضرورت داشت، اماخزانه خالی بود . قباد سفارتهای پیاپی به‌دربارقسطنطنیه فرستاد، ولی نتیجه‌ای مثبت عاید او نشد . در سیاست داخلی ، وی میبایست بین نجبا ـ که همیشه مقتدر بودند ـ و ملت ، کـه جمعاً تابع نهضت مزدکی شده بودند و تقاضای تحولات اجتماعی عمیق به نفع طبقات محروم داشتند ، یکی راانتخاب کند . شاه با جرأت ملت را انتخاب کرد تا بتواند اقویا را تضعیف کند .

نهضت مزدکی بر آیینی مبتنی بود که دارای معتقداتی خاص مربوط بـه آفرینش و جهان دیگر بود ، و مزدك آنرا مخصوصاً بـا استفاده از تعلیمات مانی

توسعه بخشید و پیروان خود را بـه نوعی پرهیز دعوت و آنانرا وادار کرد کـه از کینه و ستیزه بپرهیزند؛ و نظریهٔ اجتماعی او که مبتنی برمساوات در تقسیم ثروت بین افراد بشر بود، انظار را جلب میکرد. دارایی غنی باید به فقیر داده شود، و منظور از دارایی، هم اشیاء مادی و هم زنان بوده است. درجامعه‌ای مانند جامعهٔ ایران عهد ساسانی، که در آن طبقات مختلف ازهم مجزا بودند، شخص دنی‌النسب هرگز نمیتوانست به صفی بالاتر از طبقه‌ای کـه میان آنان متولد شده بود ارتقا یابد، و درآن، دستگاه اجتماعی مبتنی برخانواده، ملک وتمایز کامل طبقات بود. برنامهٔ مزدك ـ که آنرا بحق کمونیسم ایرانی مینامند ـ انقلابی حقیقی بـه شمار میرفت. بعض دانشمندان، این نهضت را به‌منزلهٔ عکس‌العمل بردگان وروستاییانی کـه نیمه برده شده بودند، و همچنین سکنهٔ «سابقاً آزاد» شهرها و حومهٔ آنها، ضد فئودالیسم ودستگاه «برده سازی» آن میدانند که به‌صورت جدال طبقاتی درآمد وعلیه حرمسراهای اغنیا ـ که در آنها زنان متعدد محبوس بودند ـ اعتراض کرد.

قباد طرفدار این نهضت شد و قوانینی وضع کرد کـه برخی از آنها بـه‌نظر میرسد درمورد زنان باشد. وی براثر توطئه‌ای مخلوع ومحبوس ومحاکمه گردید، ولی جان خود را نجات داد و اندکی بعد فرار کرد، و به‌دربار هیاطله پناه برد، و درسال ۴۹۹ در رأس سپاهی از آن قوم به‌ایران بازگشت وبه کومک آنان، برادر خود زاماسپ[۱] را خلع کرد ومقام خود را به‌دست آورد. از این زمان به‌بعد، سیاست وی تغییر یافت. او چون مجبور بود بـه پرداخت باج بـه‌هیاطله ادامه دهد و مزد دسته‌های سربازان هپتالی را که درخدمت اوبودند بپردازد، برای مقابلهٔ بادشمنان بدانـان تکیه کرد. چون روم از پرداخت حصه‌ای کـه قبول کرده بود سرباز زد، روابط قطع شد و قباد به‌بین‌النهرین حمله برد، «آمد» را متصرف گردیـد، و در

۱ـ Zamasp

آنجا غنایم هنگفت به‌دست آورد ، و پس از انعقاد قراردادی با بوزنطه (بیزانس)، وی درشمال محاربه‌ای دلیرانه باهونها کرد که دنبالهٔ آن به‌تناوب تاپایان سلطنتش طول کشید .

اما نهضت مزدکیان راه خود را تعقیب می کرد . این نهضت به صورت انقلاب درآمد و موجب اغتشاشاتی توأم با اعمال افراطی ، غارت املاك بزرگان ، ربودن زنان ، و ضبط اراضی گردید . قباد ، پس از استقرار مجدد نسبت به‌رؤسای مزدکی ــ که بعض نجبا هم تغییر دین داده درصفوف آنان در آمده‌بودند ــ به‌سردی رفتار کرد . پادشاه مزبور نظر به‌اینکه مزدکیان با جانشینی پسرش خسرو مخالفت کردند ، تصمیم گرفت با آنان قطع رابطه کند. مجلس مباحثه و مناظره‌ای تشکیل شد که در آن ، روحانیان زرتشتی و مسیحی حریف مزدکیان بودند . مزدکیان مغلوب شدند و قتل عام گردیدند ، کتابهای آنان سوخته شد و ثروت ایشان ضبط گردید. نهضت مزبور را خفه کردند ، اما افکار آنان بعدها تبلیغ شد و مخفیانه‌دوام وانتشار یافت . نیم‌قرن بعد ، پسرخاقان بزرگ ترکان غربی دررأس فقرا ومحرومان قرار گرفت و واحهٔ بخارا را تصرف و نجبا و بازرگانان ثروتمند را مجبور به‌فرار کرد . مع‌هذا فتح اوچندان نپایید . عصیان‌مزبور سر کوب شد وموجدآن وحشیانه اعدام گردید . به‌نظر میرسد آیین مزدکی در آغاز قرن هشتم مسیحی‌موجب الهام عصیان «خورزاد» برادرشاه خوارزم شده باشد . وی قدرت را دردست گرفت ودارایی نجبا را ــ اعم از اغنام و احشام، دختران و زنان ــ از دست‌آنان خارج کرد ودرمیان فقرا تقسیم نمود . شاه ملزم گردید اعراب را به‌یاری خود بخواند ، و آنان تحت قیادت «قتیبه» قدرت شاه را تثبیت کردند و به‌فعالیت خورزاد خاتمه دادند .

قباد که‌نسبت به‌اندیشه‌های‌مبتنی برعدالت اجتماعی‌بیگانه‌نبود، درصددبرآمد وضع امور موجود را بهبود بخشد. وی طرحی برای ایجاد تحول در امور بیت‌المال

ریخت ، اما مرگ او مانع تحقق آمالش گردید ، و این امور به‌دست جانشین وی انجام شد . در اینجا باید تذکرداد که درزمان سلطنت قباد ، نسطوریت تنهامذهب مسیحی‌ایران گردید ، و کلیسای جدیدمسیحی نیز مانندآیین‌زرتشتی ، که همواره با تجرد وعزوبت مخالف بود ، با رسم مزبور مخالفت ورزید .

در عهد خسرو اول (۵۳۱ ـ ۵۷۹) شاهنشاهی از منازعهٔ طولانی که بین اشراف و ملت در گرفته بود ، فاتح بیرون آمد . هر گزتاج وتخت سلطنت به‌اندازهٔ آن زمان ، استوارنگردیده بود ، چه تمام طبقات ، حتی روحانیان ، مطیع شاه بودند. یکی از نخستین تصمیمات شاه آن بود که املاکی را که در عهد تجاوز مزدکیان غصب شده بود ، به صاحبان آنها باز گرداند . وضع قوانین متعدد ، سرنوشت زنان و فرزندان متعدد نجبا را که درزمان شورش و فساد ربوده شده بودند ، تعیین کرد. دولت ، تربیت این جوانان را که در آینده میبایست اشرافی را تشکیل دهند که وابستگی آنها به‌سلطنت به‌نهج دیگری ـ جزنحوهٔ تعلق اشراف قدیم ـ بود ، به‌عهده گرفت . تدابیر لازم برای نجات دادن روستاها اتخاذ شد : قریه‌ها را مجدداً بنا ، جاده‌ها و پلها را تعمیر و قنوات متروك را تصفیه کردند . به جای چارپایان مفقود ، چارپایان دیگر گماشته شدند . حکومت قوانینی انتشار داد که‌ترتیب امور مالی شاهنشاهی راتغییرداد. به‌حساب همهٔ اراضی‌رسید گی‌شد، ومالیات برطبق حاصلخیزی، موقع یانوع محصول تعیین ومقرر گردید. مالیات فردی مبتنی‌بردسته وطبقهٔ شخص بود . همهٔ این تحولات ناشی از نفخه‌ای جدید بود که از تمایل مقام سلطنت به در نظر گرفتن عدالت و نصفت بیشتر در مدعیات خود حکایت میکرد ، و در عین حال همینها میبایست درآمد مملکت را تأمین کند ، و برای مقابله درسیاست داخلی و محاربات خارجی وی ضروربود . همچنین‌تحولات درنظام صورت گرفت . تاآن زمان قشون فقط یك فرمانده قوی داشت . در زمان انوشیروان چهارفرمانده دررأس چهار

بخش شاهنشاهی قرار گرفتند. ملت موظف بود خدمت نظام را بپذیرد. خسرو طبقهٔ روستاییان سربازرا ایجاد کرد. وی، برای آنکه بهتر بتواند ازسرحدها دفاع کند، در آنها قبایل مطیعی را که وظیفهٔ متحدان رومی یا چینی را ایفا میکردند، مستقر ساخت؛ استحکامات قوی درمعبر «دربند» برای قطع راه مهاجمان بدوی بنا کرد، ودیواری به‌طول چندین کیلومتر که قرب گوشهٔ جنوب شرقی بحرخزر ساخته شد، دشت گرگان را - که به‌منزلهٔ «شکافی» در زره کوههای ایران محسوب میشد - حمایت میکرد.

با وجود «صلح دایمی» که با بوزنطه (بیزانس) امضا شد، خسرو در سال ۵۴۰ به‌سوریه حمله برد. انطاکیه تسخیروسوخته شد وسکنهٔ آنرادرشهری جدید - که به‌سبك همان شهر نزدیك تیسفون بنا شد - جای دادند. صلحی که اندکی بعد منعقد گردید، باوجود تحمیل خراجی هنگفت، درسرحد غربی تغییری نداد و بار دیگر آزادی مسیحیان را تضمین کرد. خسرو در همین سال که خود را به‌حدکافی قوی میدید، ازپرداخت خراج به‌هیاطله - که دیگر نمیتوانستند ارادهٔ خود را بر ایران تحمیل کنند - سرباز زد. بیست سال بعد، خسرو - که باترکان غربی متحد شده بود - نیروی هیاطله را به‌طور قطع درهم شکست، و متصرفات آنان بین ایران وترکان تقسیم شد، و درنتیجه سرحد شرقی ایران درجیحون تثبیت گردید. به‌علت استقرار ساخلوهای نظامی، سرحدهای شمالی ایران کاملاً درمقابل حملات هونها مقاومت میکرد؛ ودرجنوب شاهنشاهی، یمن به‌ایران منضم گردید.

توسعهٔ ارضی ایران، قدرت و پیشرفتهای نظامی وی، تهدیدی علنی برای بوزنطه (بیزانس) به‌شمار میرفت. کشور اخیر شکی نداشت که جنگی جدید با دشمن همیشگی در پیش خواهد داشت. از این رو دولت روم فعالیت سیاسی بسیار وسیعی به‌کار برد تا بتواند اتحادیه‌ای ضد ایران تشکیل دهد و حریف را کاملاً

محاصره کند. سفرایی نزد ترکان غربی واقوام دیگر آسیای مرکزی ـ که میبایست جناح شمال شرقی اتحادیه را تشکیل دهند ـ فرستاده شدند؛ و عدهٔ دیگر راهم برای مذاکره، نزد حبشیان واعراب فرستادند تا آنان جناح جنوب غربی را ـ که دو جانب سرحد وسیع مشترك دو شاهنشاهی محسوب میشد ـ تقویت کنند. مساعی رومیان بی‌نتیجه ماند: محاربه‌ای که به‌علت اغتشاشات ارمنستان ایجاد شد دلیلی جدید بر تفوق نظامی ایران بود. بین‌النهرین مورد مهاجمهٔ سپاهیان شاهنشاه قرار گرفت و تخریب شد. شاه پیر، پس‌ازسلطنت درمدتی قریب به‌نیم‌قرن، هنگامی که مذاکرات درباب صلح جریان داشت، در گذشت. روایات شرقی، این پادشاه را به‌عنوان شاهی به‌صورت کمال مطلوب، مدافع ملل، فریفتهٔ عدالت، جدی ودرعین حال نیك‌خواه معرفی میکنند. دورهٔ سلطنت وی را چه ازنظر پیشرفت سیاسی ونظامی وچه ازنظر مکتسبات تمدن ایرانی در فنون، علوم و ادبیات، شاید بتوان درخشانترین عهد ساسانی محسوب داشت.

پسر وی هرمزد چهارم (۵۷۹ ـ ۵۹۰) مردی شایسته، با هوش و تحصیل کرده بود. وی میخواست سیاست پدر را تعقیب کند و مانند او بر نجبا و روحانیان مسلط باشد؛ اما چون کمتر جانب احتیاط را رعایت میکرد، به زودی خود را در میان مشکلاتی که ازطرف دوطبقهٔ مقتدر در جامعهٔ ایرانی ایجاد شده بود، گرفتار دید؛ و برای تثبیت وضع خویش به‌رعایای مسیحی اتکا نمود، و همین امر موجب عکس‌العملی قویتراز جانب روحانیان زرتشتی گردید. وضع خارجی ایران نیزوخیم میشد. نتایج سیاست بوزنطه (بیزانس) کم کم آشکار شد و شاهنشاهی ایران را مجبور کرد به مقابلهٔ دشمنان بشتابد و درآن واحد درسه جبهه بجنگد. یکی از بزرگترین فرماندهان عصر به‌نام بهرام چوبین درجبههٔ هونهادرشمال وجبههٔ ترکان در مشرق به‌یك سلسله پیشرفتها و فتوحات نایل آمد، اما درعملیات ضد بوزنطیان

(بیزانسیان) شکست یافت. هرمزد ازعملیات اخیر ناراضی بود و بهرام راموردِ بی‌لطفی قرارداد. درنتیجه بهرام که نزد سربازانش بسیارمحبوب بود، عصیان کرد. در نظر نجبا، زمان برای تصفیهٔ کارخود با هرمزد مساعد بـه نظر میرسید. در نتیجه آنان وی را مقید، مثله[1] ومحبوس کردند، و پسرش خسرو دوم (۵۹۰ ـ ۶۲۸) راجانشین وی ساختند. اما بهرام چوبین هدفی عظیم داشت: وی چون ازیکی ازخانواده‌های بسیار بزرگ نجبای اشکانی بود[2]، میخواست بـه تاج و تخت دست یـابد، از اینرو به‌اتکـاء سپاهیان خود پایتخت را محاصره کرد و خود را شاه خوانـد، و این سوء قصد نسبت بـه مقام سلطنت از جانب شخصی کـه از خانوادهٔ ساسانی نبود، جنایت محسوب میشد، درمقابل این کودتا، خسرو عاجز بود و ناگزیر به‌امپراتورموریق[3] پناه برد. امپراتورازاوپشتیبانی کرد وسپاهیانی همراه وی فرستاد که به‌وسیلهٔ آنان توانست بهرام را ساقط کند وتاج وتخت خود را به‌دست‌آورد. بهرام کشته شد. این کومك بوزنطه (بیزانس) به‌بهای صلحی گران‌تمام شد: ایران‌تقریباًهمهٔ ارمنستان را از دست داد، و سرحد یونانی[4] به‌دریاچهٔ وان وتفلیس رسید.

چند سال بعد، پس از مرگ امپراتور موریق، خسرو دوم به‌بهانهٔ انتقام وی، خود را از قید تعهداتِ سابق نسبت بـه‌بوزنطه آزاد کرد و بدان کشور حمله برد. قشون ایران مجدداً ارمنستان را تصرف کرد، الرها[5] را تسخیر نمود، ازکاپادوکیه گذشت، قیصاریه[6] را هم متصرف شد و به‌بسفر[7] نزدیک اسکوتاری رسید (۶۱۰). سال بعد، سپاهیان اوسوریه، انطاکیه، دمشق وعاقبت بیت‌المقدس راتصرف کردند وناحیهٔ اخیررا درمدت سه روز غارت نمودند. بیش از ۵۰۰۰۰ مسیحی کشته شدند

۱ـ بقول کریستنسن (ایران در زمان ساسانیان، چاپ۱۹۴۴،ص۴۴۴) او را کور کردند(م.)

۲ـ یعنی از خاندان مهران (ایضاً ص۴۴۳) (م.)

۳ـ Maurice

۴ـ مراد رومی است (م.)

۵ـ Edesse (Edessa ت. ا.)

۶ـ Césarée (Caesarea ت. ا.)

۷ـ Bosphore (Bosphorus ت. ا.)

وبقایای آثارمقدس ـ از جمله یك قطعه صلیب اصیل ـ به‌ایران حمل گردید. در سال ۷۱۶ قشون ایران غزه را متصرف و داخل مصر شد، بابلیون[1] (قاهرهٔ قدیم) و اسکندریه را تسخیر کرد، درامتداد نیل بالا رفت و به‌حدود حبشه رسید، ودرنتیجه برای ایران حدودی مقرر کرد که پس ازعهد هخامنشی تا آن زمان هرگز بدان حدود نرسیده بود. فرماندهان خسرو، پس ازتسخیرانقره(انکارا) درآسیای صغیر، قسطنطنیه را محاصره کردند، در همان زمان درجبههٔ شرقی، هیاطلهٔ تابع ترکان نیزشکست یافتند. هرگزچنین پیشرفتهایی نصیب شاهنشاهی نشده بود، هرگز کشور مانند دورهٔ خسرودوم قوی نگردیده بود، وهرگزامپراتوری رومبدانسان در کنار پرتگاه سقوط قرارنگرفته بود.

اماعکس‌العمل بوزنطه (بیزانس) چندان به‌تأخیر نیفتاد، وامپراتور جدید (هرقل)[2] شدیداً به‌حملهٔ متقابل پرداخت. وی در ظرف چند سال، آسیای صغیر را مستخلص ساخت، قشون شاهنشاه را عقب راند، به‌ارمنستان حمله برد، وارد آذربایجان گردید، ودرآنجا مهمترین معبدایران رامتصرف شد، وپس ازبرقراری ارتباط با متحدان خود، خزرها ـ که ازقفقازعبور کرده بودند ـ وارد درهٔ دجله شد وتیسفون را درحصار گرفت. خسرو که درصدد التجا به‌مأمنی بود، دردست‌نزدیکان خودگرفتارومقتول گردید. سقوط شاهنشاهی‌وسرانجام حزن‌آورپرویز دراین‌زمان موجب تعجب‌است، واگرطرف دیگرقضیه ـ سجیهٔ شاه بزرگ ووضع داخلی‌ایران ـ مورد دقت قرارنگیرد امری نامفهوم به‌نظر میرسد.

خسرو دوم حریص، بدخو، دو رو و بی جرأت بود. وی ملت را زیر بار مالیات خرد کرد؛ نه مراعات اقویا میکرد ونه ضعفا. وی چون مردی بدگمان‌بود

۱ـ Babylone (Babylon ت.ا.) «بابلیون» یا «باب الیون» (رك. معجم‌البلدان)

۲ـ Héraclius

حتی صمیم‌ترین خدمتکاران خود را به‌دیار نیستی فرستاد . او چون شیفتهٔ تشخص وجاه و جلال بود ، مبالغ هنگفت برای دربار خود خرج میکرد . دربار وی شامل هزاران زن غیر عقدی ، خدمتکاران ، عملهٔ طرب و درباریان بود . چون مردان کشور ملزم به‌تجهیز قوای نظامی بودند ، ناگزیر از تعداد آنان کاسته می‌شد . این فقدانها موجب شروع یکی از بحرانهای کم خونی ــ که درملل پس از هر کوشش غیر متناسب مؤثرمی‌افتد ــ گردید ، وایرانیانرا درزمانی که پیشرفت میکردند، فرسوده و مغلوب دشمنان ساخت .

پیشرفت امپراتور هرقل ، مسیحیان را که ازطرف شاه بانهایت شقاوت مورد اذیت و آزاربودندمظنون قرارداد. به‌نظرمیرسیدعناصرطبیعت ضدخسرو بر خاسته‌اند، زیرا طغیانهای عظیم‌دجله ، نواحی حاصلخیز را به‌باتلاق تبدیل کرد وموجب سقوط قسمتی از کاخ شاهی تیسفون گردید . پادشاه که مریض بود از امضای معاهدهٔ صلح با هرقل سرباز زد . وی که از هرطرف فرماندهان عاصی او را احاطه کرده بودند ، عاقبت ضربت قطعی را ازدست پسرخود ــ که ازمریم ، شاهدخت بوزنطی (بیزانسی) متولد شده بود ــ نوش کرد .

در مدت چهارده سالی که از مرگ خسرو دوم و جلوس آخرین پادشاه این سلسله ، یزدگرد سوم ، فاصله است ، کمتر از دوازده پادشاه برتخت سلطنت جلوس نکرده‌اند . مرگ آخرین شاه بزرگ ، سدی را که خسرو از قدرت و قساوت برای مخالفت با هوی و هوسهای مالکان بزرگ یا فرماندهان نظامی ، برپا کرده بود ، درهم شکست. کشور، به‌علت جنگها ، مالیات وظلم وستم خرد شده، درامواج رقابتها و هوسها غرقه گردیده بود . شاهزادگان فقط ملعبه‌ای دردست دسته‌ها بودند ، تاج برسر میگذاشتند تاچندماه بعد کشته‌شوند . چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت نشاندند،

چنانکه دودختر خسرو ، بوران[1] و آزرمیدخت به‌سلطنت رسیدند . فرماندهان بزرگ قشون نیز بـه‌اتکاء سربازان خود یا همراهی بوزنطیان ، درصدد تصرف تاج و تخت بودند ، هرچند ازخاندان ساسانی نبودند وهیچ حقی برای کسب این مقام نداشتند . خلاصه اعضای خاندان ساسانی ـ کـه تقریباً همهٔ آنان از بین رفتند ـ چندان نادر بودند که درسال ۶۳۲ برای نصب‌شاهی جدید ، ناگزیرشدند شاهزاده‌ای رادراستخر ـ که وی‌بدانجا پناه برده‌بود ـ پیدا کنند . اورا ازنهانگاه درآوردند ودرهمان‌شهر تاجگذاری کردند . اما دیر بود : شاهنشاهی ، که سازمان نظامی آن امتحان خودرا داده بود ، به‌سبب همین قشون تجزیه می‌شد ، زیرا فرماندهان ـ که حکام ایالات بودند ـ ناحیهٔ حکومتی‌خود رابه‌منزلهٔ تیول‌خویش‌می‌پنداشتند . این‌وضع به‌وجهی تعجب‌آورهمان‌حالت‌شاهنشاهی‌را درزمان‌آخرین‌پادشاهان‌هخامنشی‌وتسلط شهربانان (حکام) به‌خاطرمیآورد . شاهنشاهی خردشد وبه‌شکل‌مجموعهٔ ممالك کوچکی‌درآمد که مورخان عرب مشخصاً نام‌آنها را یاد میکنند . هیچ قوه‌ای نمیتوانست این‌فشار را دفع کند[2] ، و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تأسیس شده بود ، هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست به‌وجهی مؤثر تـاج و تخت لرزان خاندان ساسانی را ـ که اعتبارآن‌کاسته شده بود ـ حفظ کند . همه چیزبراثرحملهٔ سخت بدویان‌غیرمتمدن از پای درآمد .

رستم ، فرمانده کل ، باوجود هنرمندی وقشون قوی خود ، در قادسیه نزدیك حیره ، در بین‌النهرین ، شکستی سخت خورد وجـان خویش را در میدان‌کارزار از دست داد . به‌زودی تیسفون تسخیر شد و گنجینه‌های عظیم در دست اعراب افتاد . مقاومت در نجد ایران تعقیب شد ، قشونی جدیدتوسط یزدگرد تشکیل گردید ، و با اعراب در دشت نهاوند ـ در جنوب همدان ـ مقابله کرد . اما این بار هم فتح با

۱ـ Boran ۲ـ در ت. ا. : هیچ‌دسته یا فردی لایق مقابلهٔ باپیشرفت عرب نبود .

تازیـان بود . پادشاه با دربار خود به‌سوی مشرق فرار کرد ، ومانند آخرین پادشاه هخامنشی در حوالی مرو کشته شد (۶۵۱) وشاهنشاهی سقوط کرد .

سازمان ، اداره ، قشون

منابع مستقیم ، متعلق به‌آغاز عهد ساسانی ، تصوری کلی از وضع اجتمـاعی ایران درذهن‌ما ایجاد میکنند . چنین‌هرمی که به‌نهجی استوار مستقر گردیده‌بود، ودرآن‌عبور ازیك طبقه به‌طبقهٔ دیگرعملاً غیرممکن‌بود ، ودر رأس‌آن رئیس‌ملت‌ـ شاهنشاه ـ قرارداشت ، شامل چهارطبقه بود که به‌ترتیب‌ازبالا به‌پایین برتعدادافراد آنها افزوده میشد . این افراد عمادهای مملکت به‌شمار میرفتند ومبانی فئودال را تشکیل میدادند ، وهمچنین در ادارهٔ‌آن شرکت میکردند . طبقهٔ اول ، مرکب بود از همهٔ تحت‌الحمایه‌هـا ، از شاهزادگان و امرای بزرگ و کوچك ، که در مقابـل شناسایی‌قانونی سلطنت ایران ، تاج‌وتخت‌آنان بدیشان واگذار شده بود . همچنین شاهزادگان خاندان شاهی ـ که حکومت ایالات بزرگ مانند سیستان ، کرمان، یا ممالك مفتوحه ومنضمه مانند کوشان درعهدهٔ ایشان‌بود ـ دراین طبقه جای‌داشتند. اگر این دوره را باعهد پارت مقایسه کنیم ، بـاید بگوییم که در دورهٔ ساسانیان از تعداد سلسله‌های محلی به‌طورمحسوسی کاسته گردید وتقریباً ازبین رفت ، مخصوصاً درپیرامون کشورشاهنشاهی که وظیفهٔ‌آنان ـ چنانکه‌دیده‌ایم ـ قابل‌مقایسه باوظیفهٔ اقوام متحدی است که رومیان در سرحدهای خود مستقر ساختند ، و تابعیت آنان غالباً دشوار وسخت نبود ، امامکلف بودنددسته‌هایی تجهیز کنند وسرزمینهای‌خود را حفظ وحمایت نمایند ، وخلاصه دفاع خارجی شاهنشاهی را تأمین کنند .

درپلهٔ پایین‌تر ، هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که تعداد آنان از زمان هخامنشی به‌بعد درطی‌قرون محفوظ ماند . وضع ملوك‌الطوایفی ایشان‌میراث

مستقیم عهد پارت بود ، و در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد . ساسانیان ، در حالی که این گروه را پذیرفتند ، مساعی خودرا برای تخفیف قوت آنان به‌کار بردند . درنتیجه قدرت‌این خاندانهادردورهٔ اول‌سلطنت‌ایشان تا مرگ شاپور دوم ، محدود گردید ؛ اما درزمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرواول ـ یعنی مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات وضعف ـ مجدداً قدرت خود را باز یافت ، ولی‌درزمان دوپادشاه اخیر سلسلهٔ مزبوربازروبه‌ضعف گذاشت .اشرافیت مذکور ، در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش ، یکی از علل انحطاط وحتی انهدام شاهنشاهی ساسانی بود . امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست : محقق است که قدرت آنان در سراسر ایالات نافذ بود ، و روستاییان آنها میبایست علاوه بر آنچه که به‌خزانهٔ سلطنتی میدادند ، بدیشان هم مالیات بپردازند . درعوض ، این سروران بزرگ ، مقام سلطنت را با قوای نظامی خودپشتیبانی‌میکردند ودرصورت‌لزوم ، موظف‌بودند مانند دورهٔ پارتیان ، دسته‌هایی تجهیز کنند . بعضی ازاین‌خاندانها ، مناصب موروثی خودرا ـ اعم ازمناصب کشوری یا لشکری ـ که درطی چهار قرن تاریخ ساسانی تابع تغییرات و تحولاتی گردید ـ حفظ کردند .

عمل طبقه‌ای که به‌عنوان «بزرگان‌ونجبا» خوانده میشود ، درحقیقت عبارت بود از تضعیف قدرت متجاوز سرورانی که از خانواده‌های بزرگ بودند . این طبقه شامل صاحب‌منصبان کشور ، وزرا ، رؤسای‌ادارات ومرتبه داران‌سلطنتی بود . توسعه وانبساط طبقهٔ مزبور تنوعی در سجیهٔ قدرت ساسانی‌ایجاد کرد . پادشاهی ساسانی در حالی که از یک سوی بدین طبقه و از سوی دیگر به‌قشون متکی بود ، توانست مجدداً مملکت را نظم دهد ، و در آن ، نیرویی بدمد که در عهد ساسانی سابقه نداشت .

در پایین پلهٔ مزبور ، «آزادان» قرار داشتند و آنان نجبای کوچک و مالک املاك یا «رؤسا»ی دهکده‌ها بودند وارتباط بین روستاییان و حکومت مرکزی را ـ که عمال دولتی نمایندهٔ آن بودند ـ تأمین میکردند. این نجبا یاشوالیه‌های (فارسان) کوچك درمقابل مالیاتی که ازروستاییان تحصیل میکردند، مسئول بودند. روستاییان بزرگترین تودهٔ ملت ایران راتشکیل میدادند وقانوناً آزادبودند ولی عملاً به‌صورت بردگانی وابسته به‌زمین درآمده بودند ، وبا اراضی و دهکده‌ها فروخته میشدند .

ادارات ساسانی تشکیل هرم دیگری را میداد که در رأس آن صدراعظم یا نخست وزیر قرار گرفته بود ، واو عملاً زمام قدرت را در کف خویش داشت وآنرا تحت نظارت کمابیش مؤثر پادشاه به کار میبرد . صاحب این مقام ، در غیبت شاه جانشین اومیگردید ، به‌امور سیاسی وتدبیرمدن می‌پرداخت، قراردادها ومعاهدات را امضا میکرد ، وگاهی نیز درجنگها فرماندهی عالی قشون را به‌عهده میگرفت . وی همچنین دررأس همهٔ « وزارتخانه‌ها » یا « دیوان‌ها » ـ که توسط «دبیران» اداره میشد ـ قرارداشت . دبیران کسانی بودند که استعداد بسیار در انشای گزارشها ، معاهدات سیاسی‌ومکاتبات رسمی‌داشتند . این گروه میتوانستندمقامات اداری دیگر را ـ بجرادارهٔ دیوانها ـ اشغال کنند. ازجملهٔ آنهاخدمات‌دبیرخانه،ارسال‌مراسلات، انتصابات وافتخارات ، عدلیه ، امور نظامی و مالی بود. شغل اخیر یکی ازمهمترین مشاغل بود ، و در رأس آن مدیر مالیات قرار داشت که بر گروهی از محاسبان ، تحصیلداران و عمال ریاست میکرد ، و این شغل مسئولیتی بزرگ داشت ، زیرا میبایست هستی مملکت و جریان امور آنرا تأمین کند .

بخش اعظم درآمد ، در کشوری فلاحتی مانند ایران ، میبایست از مالیاتی که براراضی مقرر شده بود تأمین گردد ، وعوارض فردی نیزموجب تزییدآن میشد. اما غالباً در قدیم ، جمع آوری مالیاتها موجب تعدیاتی از طرف عمال میگردید ،

و درنتیجه روستاییان اغلب مقروض میشدند. عهد ساسانی هم از این آفت ـ که در تاریخ ملل مانند مصریان در عصر بطالسه، و رومیان در قرنهای دوم و سوم، تولید اغتشاشاتی اجتماعی نمود ـ بر کنار نماند. پادشاهان ساسانی بارها، برای تسکین توده، مبالغی را که پرداخت نشده بود بخشیدند، یا اصول پرداخت مالیات را مساعدتر ساختند.

پادشاه بزرگترین قاضی بود، و از رعایا کسانی که موفق به اخذ حقوق خود نمی‌شدند، حق داشتند بدو مراجعه کنند. ملت ایران همواره شیفتهٔ حق و عدالت بود، و به‌داور نیك احترام بسیار میگذاشت. باوجود آنکه دیوان عدالتی وجود داشت، عموماً روحانیان به‌کارداوری می‌پرداختند، زیرا حقوق واصول اخلاقی کاملاً وابسته به دین بود. در شهرهای ایالات، این وظیفه به عهدهٔ روحانیان واگذار شده بود، ولی دردیه‌ها، وظایف قاضی را رئیس محل یامالك انجام میداد. معلوم نیست که مجموعه‌ای ازقوانین مکتوب وجود داشته یانه، اما کتاب مقدس زرتشتی شامل فصولی مختص به‌حقوق با ذکر جرایم ضد شاه، مملکت، دین، همسایه و غیره بوده است. ور[1] و شکنجه بسیار معمول بود، وطبق توصیفاتی که ازشهدای مسیحی به‌جا مانده شکنجه‌ها توأم با قساوتی ظریفانه بوده است.

ادارهٔ داخلی کشور همواره مبتنی برتقسیم آن به ایالات یا شهربانی‌هایی بود که صاحب‌منصبان عالی رتبه ـ منتخب از اعضای خاندان شاهی، و گاه ازخاندانهای

۱- Ordalie (Ordeal ت. ا.) ـ دراوستا Varah ودرپهلوی Var از ریشهٔ Var به‌معنی بازشناختن واعتقاد داشتن‌وباور کردنست. اصطلاحاً ور درایران‌باستان عبارت‌بوده‌از آزمایشهای گوناگونی که مدعی ومدعی‌علیه بدان وسایل‌میبایست حقانیت خودرا به‌اثبات رسانند. چون درروزگار باستان‌کشف حقیقت دشوار بود، ناچار به‌قوای فوق طبیعت متوسل میشدند، وتمیز حق را از باطل میخواستند، یعنی درمحاکمه‌های مبهم وپیچیده چاره‌ای جز این ندیدند که دوطرف دعوا را بیازمایند وهر کس درآزمایش رستگارشد اورا محق‌بدانند. رك. «مزدیسنا» به‌قلم مترجم، ص۴۴۲ ببعد.

بزرگ ویا دراواخرازفرماندهان نظامی ـ بر آنها حکومت میکردند. حدود ایالات همیشه ثابت نبود. تقسیم مملکت به‌قطعات ـ که گاه مصنوعی مینمود ـ غالباً برای جریان ادارهٔ امور آن ـ که قطعاً به‌طور دقیق تنظیم شده بود، اما فاقد نرمش لازم برای استفاده ازفعالیت خلاقهٔ ثروت‌بود ـ مساعد نبود. ایالات به‌نواحیی‌تقسیم میشد که توسط حکام اداره میگردید، و نواحی هم به‌بلوك ها تقسیم میشد، و حکومت در رأس آنها امرای کوچکی میگماشت، و رؤسای دهکده با آنان رابطه داشتند. همهٔ این دستگاه اداری پس از حملهٔ عرب دست ناخورده ماند، و آثار و بقایای آن حتی در ایام ما نیز مشاهده میشود. این وضع بطور کلی در عهد اشکانی ـ عهدی که اشراف فئودال به‌مداخله در ادارهٔ امور آغاز کرده بودند ـ وجود داشته است. کار بزرگی که در عهد ساسانی انجام گرفت عبارت از تشکیل ادارات ثابتی بود که از مرکز تبعیت میکرد وایالات را به‌مرکز می‌پیوست. درعوض کشوری که درعهد پارتیان به عده‌ای از حکومتهای کوچك تجزیه شده بود، شاهنشاهی ساسانی موفق به‌تمرکزی گردید که توانست عظمت وی را تأمین کند.

همچنین تشکیلاتی دقیق وثابت درزندگانی دربار ـ که تشریفات وسیع آنرا حفظ میکردند ـ حاکم بود. درباریان، طبق اصل و نسب یا شغلی که دارا بودند، به‌سه طبقه تقسیم میشدند:

مهمترازهمه، اقوام پادشاه وفارسانی بودند که موکب شاه راتشکیل میدادند وندمای وی به‌شمارمیرفتند؛ سپس مقلدان، حقه‌بازان ودلقکان قرارداشتند؛ دیگر مطربان، که در دربار وظیفه‌ای مهم داشتند وطبق هنروآلات موسیقی خویش به‌سه دسته تقسیم میشدند.

برای تأمین مخارج سنگین دربار که شامل چندین هزارتن بود، وبرای تهیهٔ هزینه‌های دستگاه اداری، قشون، امور عام‌المنفعه، علاوه بر مالیات و عوارض،

درآمدهای دیگری وجود داشت که از املاك شاه ، استخراج معادنی که متعلق به دولت بود ، و گمرك که به‌سبب تجارت بسیار وسیع بخشی مهم ازعایدات را تشکیل میداد ، به‌دست میآمد ؛ ونیزباید ازغنایم جنگی که گاه گاه خزانهٔ تهی راپرمیکرد، نام برد . استفاده از این ثروتها بسته به رأی شاه بود ، و هر گاه در میان پادشاهان ساسانی ، افرادی منور ظهور میکردند که میل داشتند به‌ملت یاری کنند ، عموماً همان تمایل عهد هخامنشی را در ذخیره کردن نشان میدادند . بدین وجه ، هنگام فتح عرب ، گنجینه‌های شاهی ــ که مدتها تخیل مورخان را به‌خود مشغول کرد ــ به دست تازیان افتاد .

تشکیلات قشون وفرماندهی آن درمدت سه‌قرن اول سلطنت ساسانی دردست یك فرمانده کل و شغلی موروثی بود ، وهمواره به‌عهدهٔ یکی از افراد خاندان شاهی تفویض میشد . تحت فرمان او دو صاحب منصب عالی رتبه انجام وظیفه میکردند : یك تن مأمور تنظیم امور قشون[1] ، و دیگری فرمانده سواره نظام . این دو شغل هم به افراد خاندانهای بزرگ شاهنشاهی واگذار میشد . خسرو اول این تشکیلات اولیه را تغییر داد و منصب فرماندهی واحد کل قوی را حذف کرد ، و فرماندهی قشون را به‌چهار فرمانده که مأمور شمال ، جنوب ، مشرق و مغرب مملکت بودند واگذاشت ، وبرای هریك از آنان معاونی بر گزید . این اقدام که به‌منظورممانعت از تمرکز کلیهٔ قوای نظامی در دست یك تن به‌عمل آمده بود ، در طول مدت ، باز موجب مخاطراتی گردید ، وما اعمال مشئومی را که این فرماندهان درطی آخرین سنوات دورهٔ شاهنشاهی انجام دادند ، دیدیم .

قشون ساسانی ، مانند زمان پارتیان ، مبتنی برسواره نظام سنگین زره‌پوش بود ، که نجبای ایرانی‌آنرا تجهیزمیکردند . بخش مزبورازطرف سواره‌نظام سبك ـ

1ــ معاون فرمانده قوی (ت. ا.)

که از کمانداران نجبای کوچك تشکیل میگردید ـ حمایت میشد . در عقب این تشکیلات ضربت ، فیلهاقرارداشتند ، که پارتیان از آنها هرگزاستفاده نکرده بودند. عقب‌دارقشون‌راپیاده‌نظام تشکیل میداد ، وآن مشگل‌از روستاییانی بود که تسلیح و تجهیز آنهاخوب‌نبودوازلحاظ‌نظامی‌عاملی‌باارج‌محسوب‌نمیشدند. تشکیلات کومکی اقوام مختلف تابع ایران که ساکن سرحدهای شاهنشاهی بودند ، بسیار مهمتر بود. اینان ازعهد نخستین شاهنشاهان هخامنشی تشکیل سواره نظامی میدادند که دارای روح جنگجو و محارب بود . در زمان ساسانیان این اقـوام عبارت بودند از : مردم سیستان ، آلبانیان ، کوشانیان ، هیاطلهٔ خیونی . سواره نظام ارمنی هم بسیار مورد توجه بود ودر قشون ساسانی مقامی ارجمند داشت . قوای قشونی به‌سپاه‌هایی تقسیم میشد که خودآنها نیزواحدهای کوچکتری را ـ که شاید معادل هنگهای (افواج) ما بوده ـ در برداشت . فن محاصره کـه در عهد پارتی توسعهٔ اندك داشت ، در زمان ساسانیان بسیاروسعت یافت ، ودرفن شهربندی ، آنان همپایهٔ رومیان بودند . برای دفاع سرحدها ، مخصوصاً در زمان خسرواول ، مستعمرات نظامی حقیقی مشکل از اقوام جنگجوی مطیع و نقل مکان یافته ، تأسیس گردید . بدین وجه شاهنشاهی در حلقهٔ دفاعی خارجی ـ که از طرف اتباع ایران تشکیل میشد ـ محصور ، و درعقب آنان ، قشون منظم ایرانی آمادهٔ دفاع بود .

نوشته هـای فنی مخصوص نظام ، در عهد ساسانیان به‌نظر میرسید بسیار غنی بوده است ؛ اما این امر فقط ازذکری که درمنابع غیرمستقیم آمده ، معلوم‌میشود. رساله‌هایی در باب تشکیلات قشون درزمان صلح وزمان جنگ وجودداشته است که شامل دستورهایی درباب استفاده از سواره نظام ومراقبت‌اسبان بوده وتعلیماتی‌راجع به‌تیراندازی با کمان وتغذیهٔ سپاهیان ، درضمن آنها درج شده بود . فصل‌هایی نیزدر فن حرب ، وضع رفتار با دشمن ، انتخاب محل‌وروزجنگ وغیره در این رسایل‌نقل

شده بود. جمعاً علم نظام ایران در عهد مورد بحث، بهیچوجه پست‌تر از رومیان نبوده است.

دین

تحقیقاتی که در این اواخر درباب دین ساسانی شده، صحت روایاتی را که به‌نظرمیرسد بعدها ساخته شده‌باشد، رد میکند. این روایات مبتنی است براینکه اردشیر پاپکان، پس از استقرار کشور، دین زرتشتی را ـ که به‌همان صفوت خویش درفارس محفوظ مانده بود ـ آیین رسمی قرارداد. حقیقت تاریخی که هم از متون مکتوب و کتیبه‌هاوهم از قراین باستان‌شناسی استنباط میشود، باگفتارفوق اختلاف دارد. فارس محققاً به‌منزلهٔ نگهبان سنن دین ایرانی بوده است، ولی این همان آیینی که به‌نظرمیرسید باتحول‌دینی زرتشت مرتبط باشد نیست، بلکه بیشترهمان صورت آیین قدیم مزدایی را که تقریباً لایتغیر مانده داشته است، همان آیینی که اردشیر دوم درآن پرستش ناهید (اناهیته)را ـ که مخصوصاً مرتبط باآتش‌پرستی‌بود، وتصویری از الوهیت به‌شمار میآمد ـ داخل کرد. به‌نظر میرسد که اردشیر دوم میخواسته است آیینی پدیدآورد که بین همهٔ اقوام شاهنشاهی مشترك باشد، و بنا براین به‌تقلید ادیان بابلی ویونانی که خدایان خود را مجسم میساختند، مجسمهٔ این ربةالنوع را پدیدآورد. این بدعت را میتوان باکوششی که پیروان بودا درزمان توسعهٔ آیین بودایی، تحت تأثیرجهان یونانی ـ رومی برای ایجاد مجسمهٔ بودابه‌کار بردند، مقایسه کرد.

بنا براین درزمان پیدایش سلسلهٔ ساسانی، فارس ـ مهدآنان ـ با داشتن آیین اهورمزدا، محافظ آیین ناهید (اناهیته) بود که معبد عمدهٔ آن در استخرقرارداشت،

ودرآن هیربدان[۱] - روحانیان آتشگاه - که درمیان آنان به‌نظرمیرسد اجدادخاندان ساسانی مقامی‌ارجمندداشتند ، خدمت میکردند . دیده‌ایم که ساسان‌وپدرش مقامات مهمی در این مرکز دینی داشتند ، و پابك پیش از رسیدن به‌مقام شاهی ، در آنجا جانشین پدر گردید ، و اردشیر هم غنایم دشمنان مغلوب را در آنجا گرد میآورد . سنت خانوادهٔ مزبور در زمان شاپور اول هم ادامه یافت ، و معبدی که وی در شهر بیشاپور[۲] خویش بنا نهاد ، از جهت وسایلی که در آنجا برای جریان آب دراطراف تالار مرکزی تهیه دیده بود ، شگفت‌آوراست . آیا باید تصور کرد که پرستش آتش در این زمان با پرستش آب - که ناهید (اناهیته) مظهر آن به‌شمار میرفت - توأم شده است ؟

دانشمندان برآنند که وضع دینی‌ایران جنوب غربی بدین منوال بوده‌است. در شمال غربی[۳] ، در اطراف معبد بزرگ شیز ، دین کهن ایرانی متمرکز شده بود و اجرای مراسم آن به‌دست مغان[۴] انجام میگرفت ، و آنان همان گروه روحانیانی بودند که در عین حفظ سنن صنف خود ، در عهدی که برما مجهولست ، سنن زرتشتی راهم پذیرفتند . روابطی که بین دومرکزدینی مذکوروجود داشته ، شناخته نیست. تأثیر مرکز دینی شمال غربی ممکن بود بیشتر از مرکز جنوب غربی باشد ، اما باوجود این ، مرکزاخیرتحت حمایت نخستین شاهان خاندان ساسانی قرارگرفت، و در مدت چندین نسل ، آنان با این مرکز ارتباط داشتند .

در زمان شاپور اول ، یعنی در عصری که شاهنشاهی جوان ، به‌طور مستحکم استقراریافته ومنافعی درسیاست بین‌المللی به‌دست‌آورده‌بود ، هنگامی که درجنگ

۱- هیربد (دراوستا aethrapaiti) به‌معنی آموزگار و معلم است ، وچون پیشوایان زرتشتی به‌تعلیم نیز میپرداختندکلمهٔ مزبور درمورد روحانیان زرتشتی‌نیز به‌کار رفته، رك. «مزدیسنا» به‌قلم مترجم ، ص ۳۹٤-۵ و برهان قاطع به تصحیح مترجم : هیربد .

۲- Bichâpour

۳- در ت.ا. بخطا « شمال شرقی » ترجمه شده .

٤- mages (magi ت. ا.)

باروم همهٔ قوای ملی لازم بود متمرکز گردد ، مسألهٔ دین شاهنشاهی میبایست مطرح شده باشد . به نظر میرسد علت توجه شاپور به مانی و دین او ، و اظهار علاقهٔ وی بدین پیامبر ـ که دوستی وی را جلب کرده بود ـ همین امر باشد .

مانی که در اصل از نجبا بود و خود را کاملاً مانند زرتشت ، بودا و عیسی فرستادهٔ خدا معرفی میکرد ، برای تکمیل تعلیماتی که پیشینیان آورده‌بودند دینی جدید و عمومی را تبلیغ می‌نمود که مانند مسیحیت در آن به‌روی آدمیان از هر نژاد و باهر وضع ، باز بود . عقاید آن نیز که از آیین‌های بابلی و ایرانی سیراب شده بود ، تحت تأثیر بودایی ومسیحیت قرار گرفت . بنیاد این دین برمخالفت بین نور و ظلمت ـ و به‌عبارت دیگر بین خیر وشر ـ نهاده شده است . ازاین دو عنصر ـ که همواره درستیزه‌اند ـ جهان پدیدآمده است . درانسان روان نورانی وتن‌ظلمانی است ، و سراسر اخلاق مانوی در اطراف رهایی روان از تن دور میزند . آنگاه که همهٔ ارواح ، همهٔ نور ، که محبوس ماده هستند ،آزاد شوند وبه‌سوی خورشید صعود کنند ، آسمان و زمین منهدم و از یکدیگر جدا خواهند شد ، و حکومت نور جاویدان پایدارخواهد ماند . عملاً مؤمنان به‌وزیدگان[۱] ونیوشگان[۲] تقسیم میشدند. دستهٔ نخستین که فرقهٔ روحانیان‌راتشکیل میدادند، موظف به‌تجرد وعدم‌تأهل بودند، گوشت نمی‌خوردند، ومیبایست از آزمندی ودروغ بپرهیزند . نیوشگان حق‌داشتند ازدواج کنند ، میتوانستند مانند افراد دیگر کار کنند ، ولی میبایست صفای خودرا محفوظ دارند و از گردآوردن ثروت احتراز نمایند . در دین جدید نه‌قربانی وجود داشت و نه پرستش اصنام ، اما نماز و روزه مقرر بود . مانویان مراسم تعمید وعشاء

---

۱ ـ Vizîdhaghân یعنی بر گزیدگان . رك . کریستنسن « ایران در زمان ساسانیان » ۱۹۴٤ ص ۱۹۳ (م.)

۲ ـ Niyôshaghân یعنی سماعون (شنوندگان) . رك. ایضاً. ص، ۱۹۳= نغوشاکان (م.)

ربانی رامجری میداشتندو بخشایش یا آمرزش گناهان خودراپیش‌ازمرگ میطلبیدند.
مانویت دین یهود را طرد میکرد و موسی و انبیای بنی‌اسرائیل را به منزلهٔ شیاطین تلقی مینمود، و خدای ایشانرا خدای ظلمات محسوب میداشت. در توسعهٔ حکمت پیدایش و انتظام عالم، تحت تأثیر فرقهٔ گنوسی[1] واقع شد. سرودهای آن از منابع بابلی ملهم است و افکار آن از مواعظ زرتشت مأخوذ است. عیسی در آیین مانی مقامی ارجمند دارد؛ وی از مسیحیت، تثلیث و بعض بخشهای انجیلها را به‌عاریت گرفته است، تناسخ‌رااز بودایی اخذ کرده. ونامهای فرشتگان نیزسریانی هستند.

آیا شاپور اول، در حالی که نیکخواهی خود را نسبت به‌مانی ابراز کرد و او را در وعظ و تبلیغ و گرد آوردن پیروان آزاد گذاشت، درصدد بود که روزی مانویت را دین کشور خود قرار دهد؟ آیا وی ملاحظه میکرد سلسلهٔ جدید، که توانسته است شاهنشاهیی مجدد وقوی به‌وجود آورد، مجبور است آنرا بامعنویات جدید مجهز کند، واین دین‌را که درسرزمین ایران ظهور کرده وتوسط یك‌ایرانی تبلیغ میشود، و با توحید عقاید گوناگون، توأم با اغماض، و منطبق با تمایلات عصر است، بپذیرد، درحالی که آیین معمول در استخر حتی از عهدهٔ دفاع خود در مقابل پیشرفت‌ادیان بزرگ، مخصوصاًمسیحیت برنمی‌آید؟ دین مانی شایدمیتوانست توقعات او رابرآورد. خلاصه از زمان مرگ شاپور اول عکس‌العملی شدید ازجانب روحانیان مزدایی، مخصوصاًمغان شمال ـ که رئیس آنان کرتیر[2]، درزمان‌جانشینان شاپور، بویژه بهرام دوم، در حکم سیاستمدار درجهٔ اول بود ـ ایجاد گردید. این عکس‌العمل را میتوان چنین تعبیر کرد: مزداپرستی بین بودایی از یك سوی و مسیحیت از سوی دیگر محصور شده بود. آیین بودایی از آغاز سلطنت سلسلهٔ دوم

۱- Gnostiques ۲- Kartir

کوشان که مؤسس آن، پادشاه کنیشکا[۱]، این آیین را دین (رسمی) مملکت خود قرارداد، درمشرق دراوج توسعهٔ خود بود. مراکز مسیحیت در بین‌النهرین شمالی تشکیل شده و در مغرب با یهودیت ـ که همواره در بابل فعالیت میکرد ـ درجدال بود. دراین هنگام آیین مزدا، حتی در داخل ایران، ازجانب مانویت وروحانیان آن که توسط مانی ایجاد شده بود، مورد تهدید قرار گرفت. اندکی پس از مرگ شاپور اول، مانی محاکمه شد ودرنتیجه محکوم واعدام گردید. پیروان وی مورد ایذا قرار گرفتند وازوطن مهاجرت کردند، بعضی به‌سوی مشرق رفتند ودرآسیای مرکزی، مانویت سرزمینی برای تبلیغ عقاید خود به‌دست آورد؛ بعض دیگر به سوی سوریه و مصر شتافتند. در سه کتیبهٔ طویل که روی صخره‌ها و ابنیهٔ فارس حك شده، کرتیر افتخار میکند که مسیحیان، مانویان و برهمنان را مورد اذیت و آزار قرار داده است. اما چون کرتیر در گذشت، نرسیء پسر شاپور اول بر تخت جلوس کرد، و وضع تغییر یافت. اعراب ساکن سرحد غربی ایران به دین مانی درآمده بودند، و نرسی در صدد برآمد که ضد رومیان بدانان اتکا کند. در مصر نیز مانویان بسیار بودند، و با شاگردان مانی در ایران تماس داشتند. نرسی با رفتارخیرخواهانهٔ خود، آنانرا به‌صورت دوعامل باوفا نسبت به‌ایران ـ که وظیفه‌ای مهم در اغتشاشات ضد دیوکلسین[۲] داشتند ـ درآورد. تصور میرفت که روزگار مجدداً نسبت به‌مانویت و شاید هم نسبت به‌مسیحیت ـ برای به‌دست آوردن زمینه در ایران ـ مساعد گردیده. فقر منابع ما، اجازه نمیدهد بدانیم که چه حوادثی جریان امور را تغییر داد و موجب تجدید حیات مزدیسنی شد. اما محقق است که عاملی مهم دراتخاذ سیاست دینی‌ایران، تبدیل آیین قسطنطین کبیر[۳] بود که متعاقب

۱ـ Kanishka ۲ـ Dioclétien (Diocletian .ت. ا) ۳ـ Constantin le Grand (Constantine .ت. ا)

آن مسیحیان در زمان شاپور دوم مورد اذیت و سوءظن قرار گرفتند، همچنانکه مانویان در نظر رومیان، عمال ایرانی محسوب میشدند. این جنبش، مزدیسنی را بحالت اولی بر گرداند و اتحاد آن بامقام سلطنت به‌وسیلهٔ تبعیت روحانیت از آن، تقویت شد. دراین عصر، تا چه حد آیین زرتشتی توسط مغان محفوظ مانده بود، و آن تاچه اندازه درتوسعهٔ دین‌ملی رسمی شرکت کرد؟ آیین مزبورایمان به‌اهورمزدا را حفظ کرده و اعتقاد بدو را که در آن اندیشهٔ خدای واحد تسلط داشت، محفوظ داشته بود. خلاصه، این اندیشه، در عهدی که ادیان بزرگ مبتنی برتوحید رواج داشتند، میبایست سلاحی برای حمایت دین دردست موبدان به‌شماررود. آنان سنن جنوب غربی را اقتباس کردند، و چون نمی‌توانستند خدایان قدیم از قبیل اناهیته (ناهید) ومیثرا (مهر) را کنار گذارند، آنها را تادرجهٔ دوم فرود آوردند. درهمین عصربرای آنکه از «طریقهٔ رومیان اهل کتاب» عقب نمانند، لازم بود سلاحی شبیه بدان داشته باشند، وسنن مقدس را به‌وسیلهٔ کتابت تثبیت نمایند. این‌کار در مورد اوستا انجام شد، و روایات شفاهی را ـ که بعض آنها به‌عهدی بسیار کهن میرسد ـ گرد آوردند. برخی ازدانشمندان برآنند که این کتاب درقرن چهارم تدوین شده است، ودیگران آنرا به‌قرن‌ششم میرسانند[1]. هرچه‌باشد، مسألهٔ‌مزبورهنوزبطورقطع حل نشده، همانگونه که مسألهٔ دیگر ـ مبتنی براینکه درجنب آیین «سیاسی و اداری» مغان، افکار مترقی درصدد روشن کردن دین جدید به‌وسیلهٔ فلسفه و علوم برآمده بودند یانه ـ باید حل شود. ایران پس ازوحدت سیاسی، وحدت دینی خود را به‌دست آورد. دین زرتشتی بااتکا به‌قدرت دنیوی قوی شد وپس‌ازاخراج مانویت،

۱ـ H. W. Bailev, Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books (Oxford, 1943) (ت. ا.) ـ بسیاری از دانشمندان معتقدندکه اوستا مدتها پیش ازعصر مورد بحث تدوین شده است. رك. پورداود «گاتها»، چاپ اول، ص۵۱ ببعد. (م.)

مسیحیت را درخط فرات و مانویت را در طول رود هلمند (هیرمند) متوقف ساخت. حتی در عهد یونانیت ، ایران با سجیهٔ جهان دوستی تمدن یونانی مخالفت میورزید ، همچنانکه با احیای ملیت پرستی قدیم خود ، شدیداً با جهان بین‌المللی ـ که روم و مسیحیت معرف آن بودند ـ مخالفت میکرد . آیین زرتشتی ، که توسط مغان به‌وجود آمد و به‌مرتبهٔ دین (رسمی) کشور رسید ، مملکت را در این جدال تقویت کرد ، وقوای معنوی ملت را دراختیار دفاع ازمشرق ـ که ایران ، درمقابل قدرت غرب ، خود را قهرمان آن معرفی کرده بود ـ قرارداد .

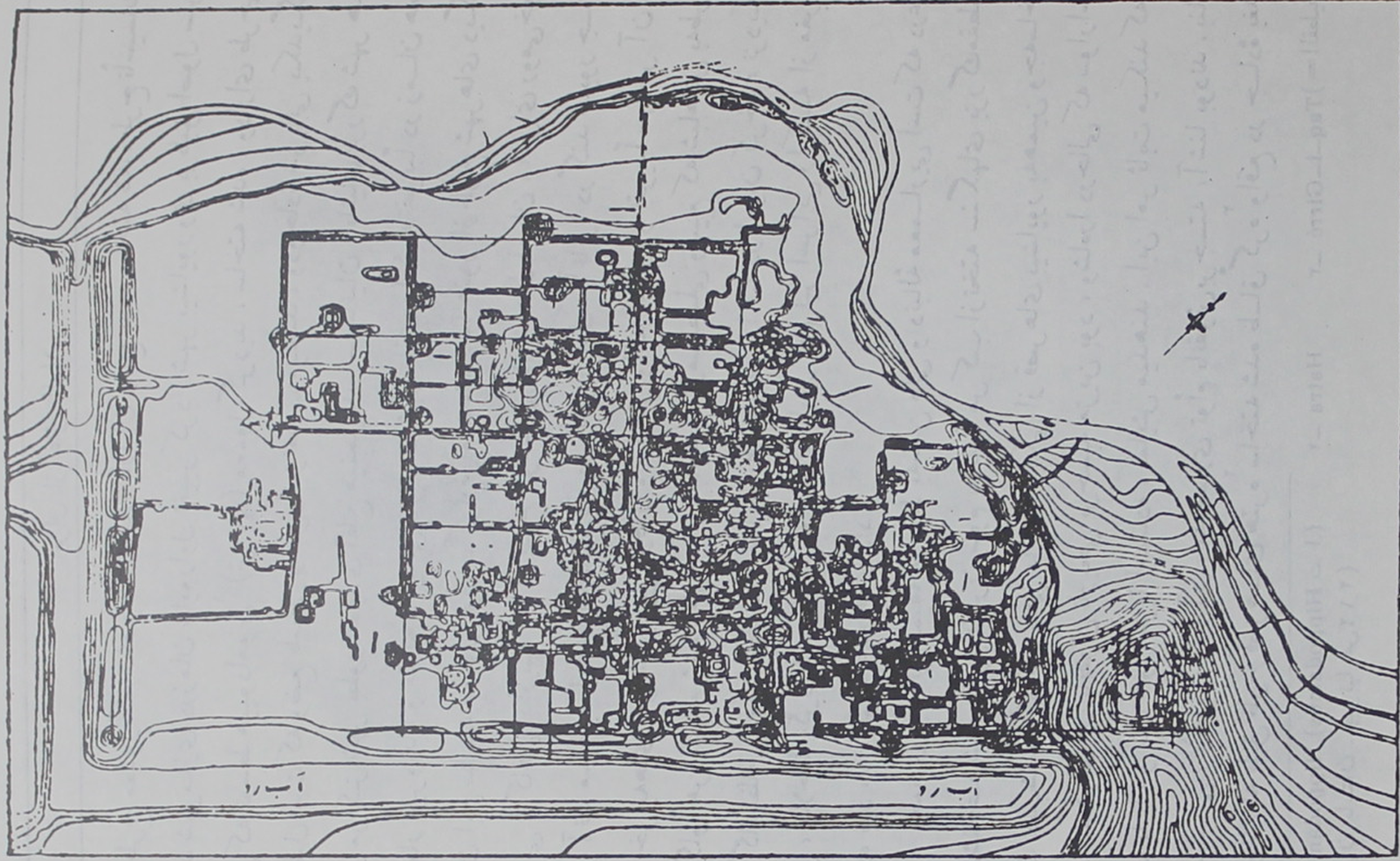
هنر ، ادبیات ، علوم

هنر ساسانی ، بعکس آنچه که معمولاً میگویند ، معرف یك تجدد واحیای ناگهانی نیست ، و همچنین تجلی متأخری از هنر یونانی نمیباشد ، و نیز پیدایش مجدد سنن قدیم شرقی عاری ازهر گونه تأثیر غربی هم به‌شمار نمیرود . هنرساسانی که آخرین جلوهٔ هنر شرقی قدیم است ، و قدمت آن بـه‌چهار هزار سال میرسد ، خود معجونی است از هنر ایرانی که متجاوز ازهزارسال بر آن گذشته[1] ودرهای آن به‌روی جریانات خارجی بازمانده است . وی آنهاراپذیرفت وطبق سنن محلی تغییر شکل داد . این هنر دایماً مقتبس بود ، اما چون هنر شاهنشاهیی جهانی شده بود ، به‌اطراف پرتو افکن شد و خود مورد اقتباس گردید و در ممالك بسیار بعید جهان نفوذ کرد . تجلیات بسیارقدیم هنرمزبور ، جانشین مستقیم آخرین جلوهٔ هنرپارتی است که اساساً ایرانی بوده است .

دیده‌ایم شهر فیروزآباد ـ که توسط اردشیر، پیش ازجلوس وی ، بناشده‌بود ـ

---

۱ ـ مترجم انگلیسی به‌جای این جمله ، جملهٔ ذیل‌را (که درآخر همین بندآمده) آورده است، آن، خلف مستقیم آخرین جلوهٔ هنر پارتی بود که آن‌هم از لحاظ سجیه اساساً ایرانی‌بوده است.



ش۸۷ـ نقشهٔ شهر بیشاپور

طبق طرح معمول که مخصوصاًدرزمان پارتیان رایج بود، ساخته شد. طرح تأسیسات جدید شهرسازی درزمان شاپوراول تغییر کرد. شهر بیشاپور وی برطبق اصول سنن غربی که توسط هیپوداموس[۱] (ش ۸۷) معمول گردید، ساخته شده، ودارای طرحی مستطیل است که وضع طبیعی زمین‌رانیز تعقیب میکند، ودوجادهٔ شریانی یکدیگر را در مرکز شهر بطور عمودی قطع مینمایند. ساسانیان، بانیان بزرگ شهر ها به‌شمار میروند، و منابع تاریخی، وسعت شهرسازی را که تقریباً در زمان همهٔ شاهان این سلسله معمول بوده ـ گزارش میدهند. ما هنوز از طرح شهرهای دیگر ساسانی آگاهی نداریم، اما از طرح مؤسساتی که شاهان ایران، اسرای رومی‌خود را در آنها مستقر ساختند، اطلاع داریم. شاپور اول، آنانرا در گند شاپور جای داد. خرابه‌های این شهر بین دزفول و شوشتر واقع است، و تقریباً سراسر آن در زیر گاوآهن منهدم شده. طرح آن عبارتست ازمستطیلی وسیع که شباهتش به‌طرح اردوگاه نظامی رومی عجیب مینماید. همین امر را ما در ایوان کرخه، نزدیک شوش، ملاحظه کرده ایم. طبق روایات، شاپور دوم نیز اسرایی را که از مغرب آورده بود، در این ناحیه جای داد.

معماری ساسانی عمیقاً مربوط به‌سنن ملی و دنبالهٔ معماریی است که درعهد پارت‌شناخته شده. تاپایان‌قرن سوم، ابنیهٔ مرکب ازتخته سنگهای بزرگ‌مقطوع ونیك نصب‌شده، کماکان باقی ماندند. یکی از قصرهای بیشاپور به‌همین وجه‌ساخته شد. سنگهای آن بانقوش تاریخی برجسته مزین بود، وشاه‌را درحالی که سواراسب است یا با موکب خود سرپا ایستاده، نمایش میدهند. این امر ثابت میکند که در عهدساسانی، لااقل درآغازآن، به‌معماری توأم بانقوش‌برجسته ،آشنا بودند. بنایی کوچك که طبق طرح قصرهای هتره[۲] ساخته شده طاق گره[۳] واقع در جادهٔ بغداد

۱- Hippodame (Hippodamus .ت .ا) (ایران باستان. پیرنیا ص۲۱۲)   ۲- Hatra   ۳- Taq-i-Girré (=القطیف)

به کرمانشاه است (ش۸۸) وکاملاً شبیه به‌معبد بیشاپورمیباشد (تص۹۸).

همچنین از برج پایکولی باید نام برد که آنهم شاید آتشگاهی بوده است[۱].

ش۸۸ــ طاق گره

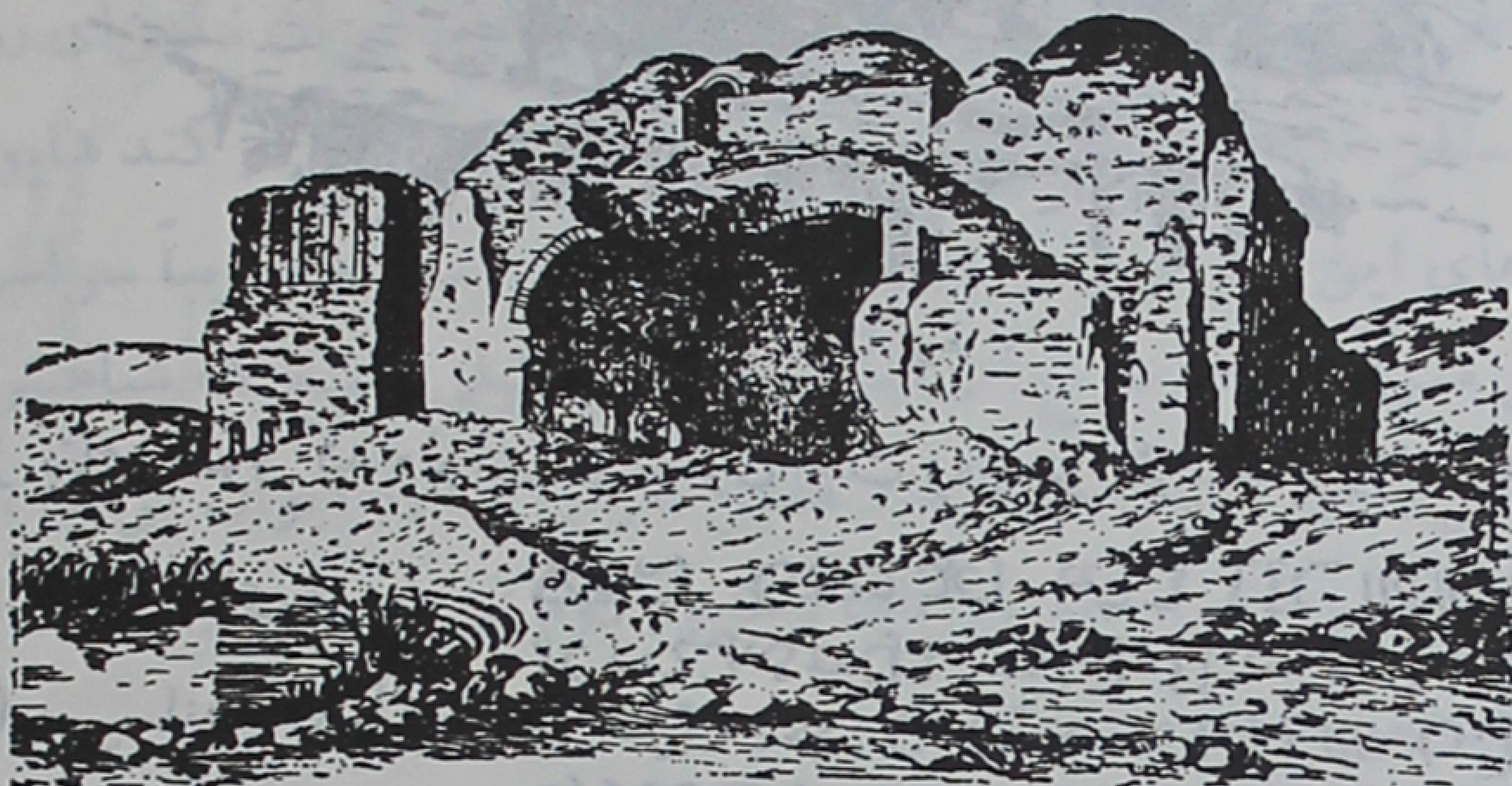
نیز باید از بنای نذور که دارای دو ستون است ودر مرکز بیشاپوربنا شده ، بخصوص یاد کرد . کتیبهٔ بنای مزبور (ش ۸۹) میرساند که آن دارای مجسمه‌ای از پادشاه، شاپور اول ، بوده است . این بنا مجموعاً ملهم از سبک

ش۸۹ــ خط پهلوی ساسانی

۱ــ دربارهٔ عمارت «پایکولی» که دو کتیبهٔ مهم پهلوی وپارتی برآن نقش شده‌است ، بایدا کنون اطلاعات سابق راکه براساس تحقیقات هرتسفلدقرارداشته ، اصلاح کرد . این عمارت که‌خرابه‌های آن درنزدیکی سرحد ایران وعراق درخاك عراق قراردارد ، و به علت کتیبه‌اش ازآثاربسیار مهم دورهٔ ساسانی است ، معبد یا آتشگاه نبوده ، بلکه بنایی است که نرسی پادشاه ساسانی به یادگار غلبه‌اش بر بهرام سوم، درمحلی‌که بزرگان ایران، هنگامی‌که بهرام از ارمنستان عازم تیسفون بوده، به‌وی پیوستند ، بربای ساخته ا.ت (رجوع شود به A Farwell to the Khagan of the Aqatārân در BSOAS توسط W. B. Henning سال ۱۹۵۳ جلد سوم ، صفحات ۵۰۱ــ۵۲۲) (دکتریارشاطر. مجلهٔ سخن۶: ۸ ص۷۵۶ ومجلهٔ دانشکدهٔ‌ادبیات۳: ۱ ص۷۸ــ۷۹)

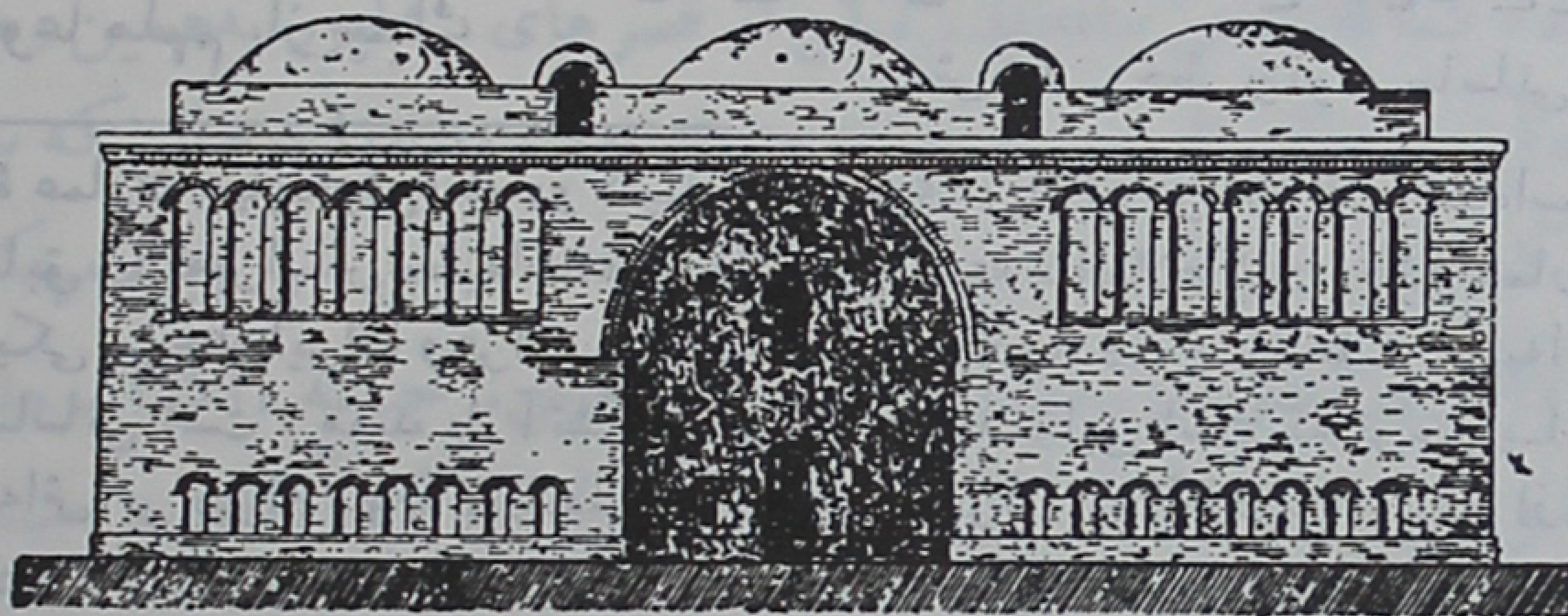
سریانی - رومی منطبق بربینش ایرانی است . درنخستین طرح ، هنوز پایهٔ مجسمهٔ شاه را میتوان مشاهده کرد . در اطراف آن ، دوآتشکده قرار دارد . استقرار کتیبه درروی یکی ازستونها هم بهسبک شرقی است .

درهرحال مصالح ساختمانی غالباً عبارت بود از قلوه سنگهایی که با اندود متصل شدهاند . قصرفیروزآباد بههمین وجه ساخته شده . دراینقصر، برفرازایوانها سقفی بهشکل طاق نیم دایرهیی کار گذاشته شده و گنبدی مربع برروی آن قرار دادهاند (ش۹۰و۹۱) و طرح آن ، ترکیبی نغز از اطاقهای پذیرایی و ساختمانهای



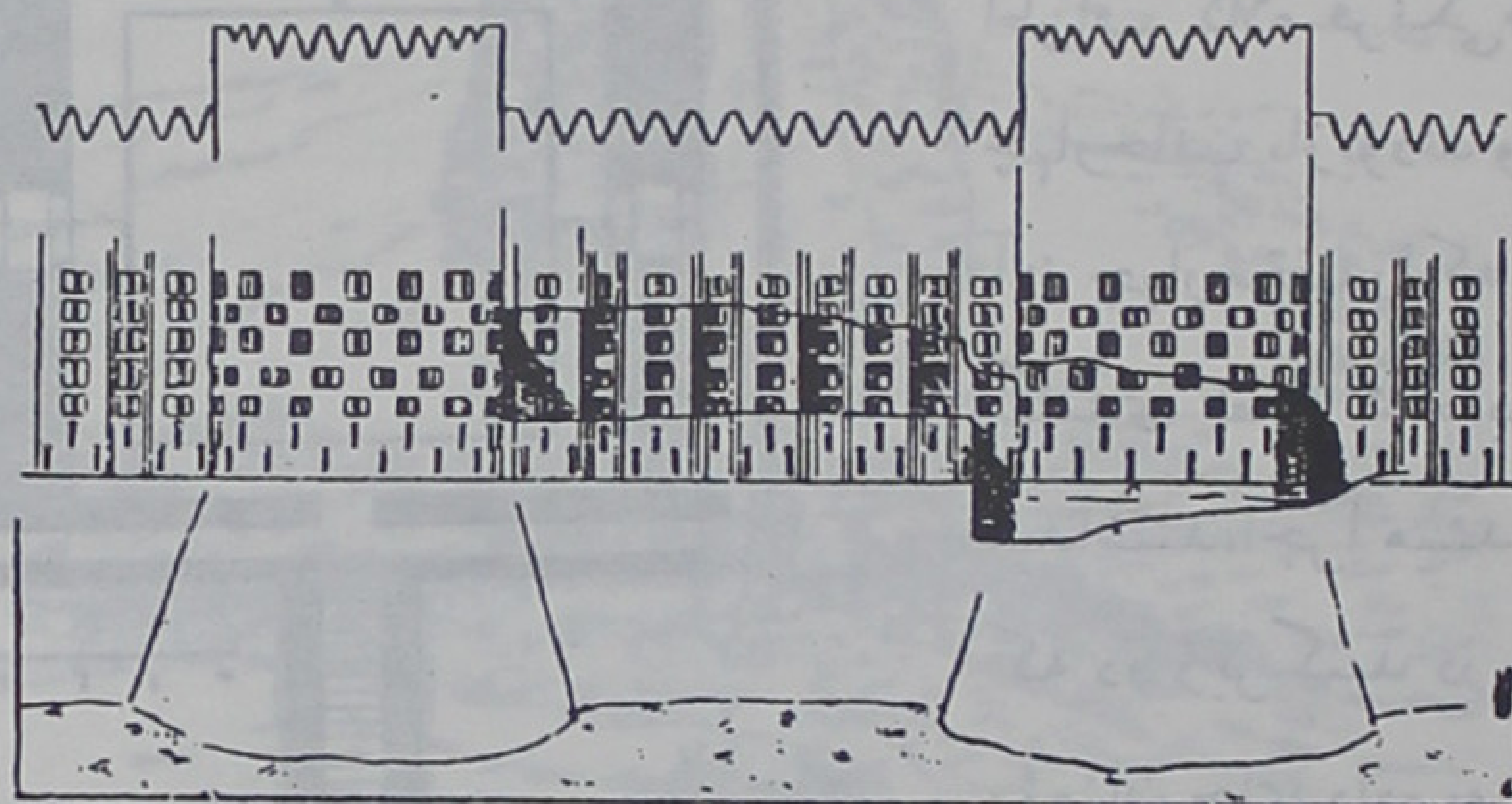
ش۹۰ـ کاخ فیروزآباد

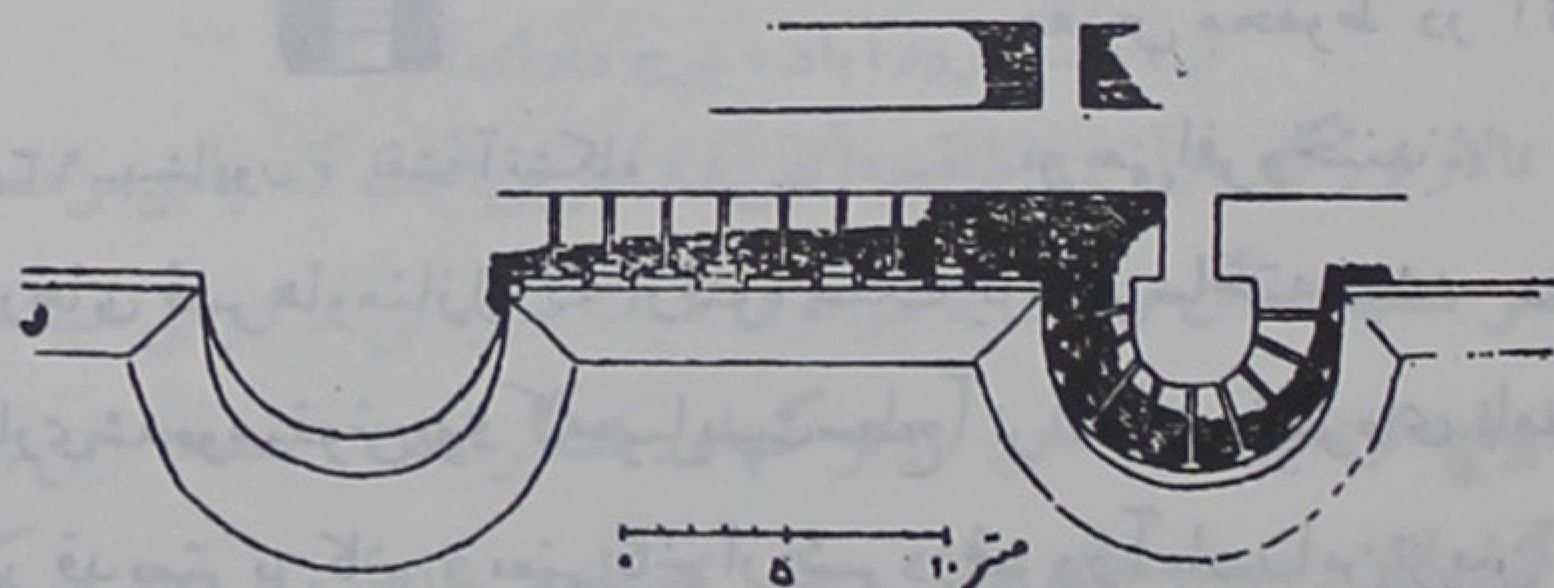
اختصاصی است ، درصورتیکه این دوبخش درمعماری هخامنشی مجزا بودهاند . این



ش۹۱ـ کاخ فیروزآباد ازمقابل (بازگردانده بهحالت اول)

فن استعمال سنگهای بزرگ در ساختمان قصر شاپور اول ، در بیشاپور نیز به‌کار رفته است . تالار بزرگ قصر مزبور در قسمت مرکزی ، گنبدی مسقف دارد ، و نیز دارای چهار ایوان است ، وجمعاً به‌شکل چلیپایی است (تص۸۹) .آجر پخته بسیار مورد استعمال بود ، مخصوصاً در ایالات بابل ــ که در آنجا هنوزقسمتی ازقصرشاهی تیسفون باسقف‌آن برفراز تالار بار دیده میشود (تص ۸۷) . خشت خام طبق معمول استعمال میشد ، ویکی از نمونه‌های عمدهٔاستعمال آن دیواردورشهر استخر است که تصورمیرود پیش ازعهد ساسانی ساخته شده باشد (ش۹۲) . برجهای مدور این حصار به‌نظرمیرسد که در مشرق از عهد امپراتوری روم مورد توجه مخصوص بوده و قلعهٔ

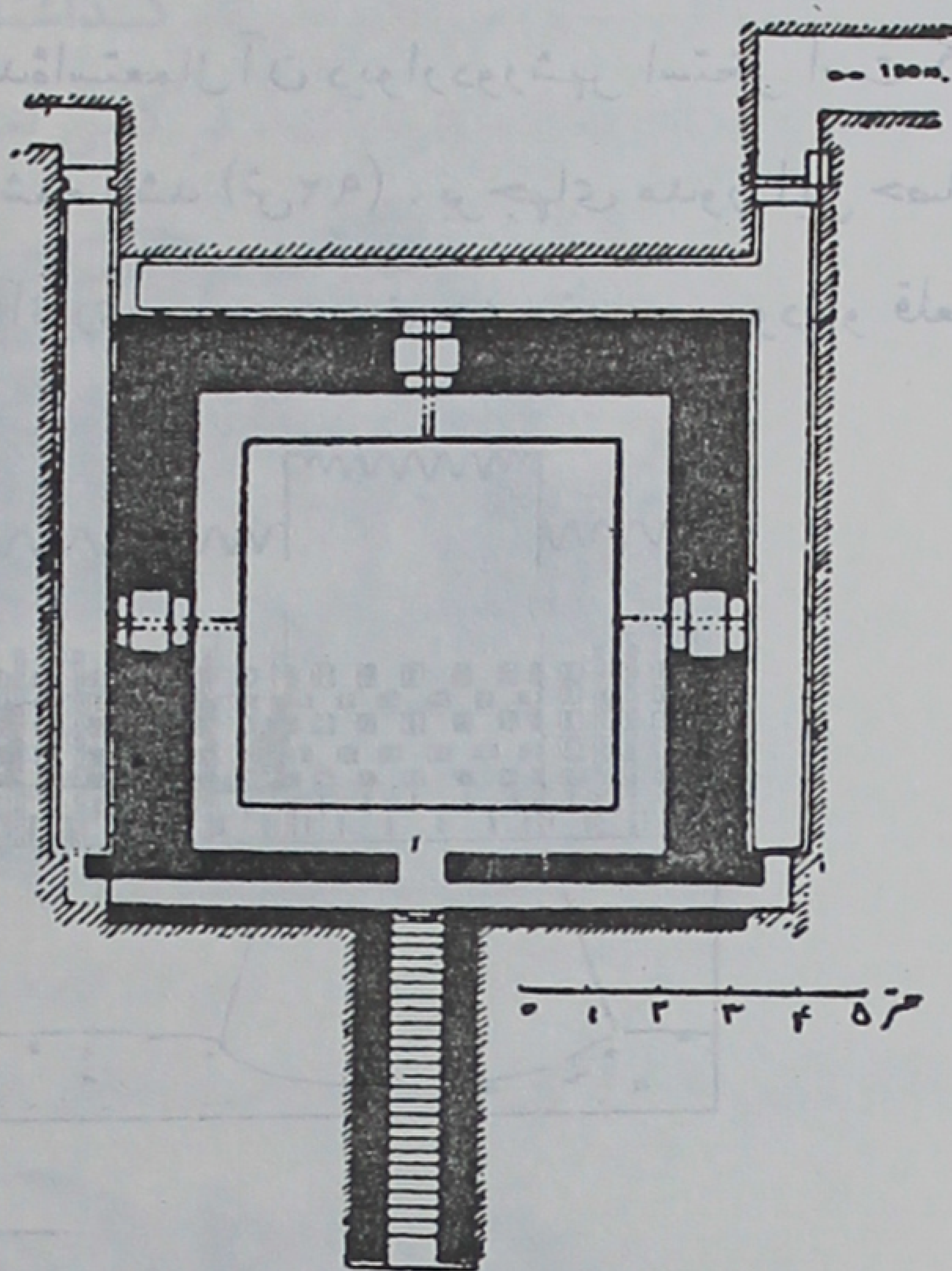




ش۹۲ــ استخر، دیوار گرد شهر، از خشت خام

بیشاپور و تکسیلا[۱] ـ در هند شمال غربی[۲]، در شهری که توسط سلسلهٔ دوم کوشان، در قرن دوم مسیحی ساخته شده ـ شاهد آن میباشند.

در بنای معابد تغییراتی صورت گرفت. تالار مرکزی آتشکده، مربع و محصور به چهار دالان بوده است. بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها: ۱۴ متر) آتشکده‌ایست که ما در بیشاپور کشف کرده‌ایم (تص ۹۸ و ش ۹۳). در فیروزآباد، در جنب آتشکده، برجی برپا بود که به هنگام تشریفات در رأس آن آتش در هوای آزاد میسوخت (ش ۹۴). این تشریفات عموماً در اطراف کلاه فرنگی‌هایی که از چهار جانب باز بودند و چهارپا زیر آن چهار سقف را که برفراز آنها گنبدی نصب شده بود، نگاه میداشتند، اجرا میشد؛ و در ظروفی که در زیر گنبد در برابر گروه مؤمنان جای داده بودند، با آتش مقدس محفوظ در آتشکده آتش بر می‌افروختند.



ش ۹۳ـ بیشاپور: نقشهٔ آتشگاه

دیوارهای قصرها و منازل که از قلوه سنگ یا آجر ساخته میشد دارای تزیینی از مرمر حجاری شده و منقوش بود که میبایست سطح آنرا ـ که منظره‌ای نامطبوع داشت ـ بپوشاند. در قدیمترین کاخ، یعنی کاخ اردشیر در فیروزآباد، این تزیین بسیار سطحی

۱ـ Taxila ۲ـ در ت. ا. بخطا: شمال شرقی (م.)

وفقط محدود به«شیارمصری» است (ش۹۵) که درها وطاقچه‌های تخت جمشیدرابدان تزیین کرده‌اند. تحولی ناگهانی در تزیین گچ اندود درعهد دومین پادشاه، شاپور اول، روی داد. درقصر بیشاپور وی، که کمی پس ازغلبهٔ او برامپراتور والریانوس[۱]



ش۹٤– فیروزآباد : برج دارای آتشگاه

ساخته‌شده، تالاربزرگ باراز٦٤ طاقچه(تص۸۸)مزین‌است که بامرمرمعماری‌پوشیده شده ، وعناصر مختلف آن معرف تأثیرقوی سبك سریانی – رومی میباشد ، و شامل خطوط پیچاپیچ، ترسیمات رمحی ، وبرگهای کنگراست . بعدها این‌تزیین بانقوش جانوران ، گیاهان ، صحنه‌های شکار وحتی تصاویر شاهان نیکوترمیگردد . مرمر

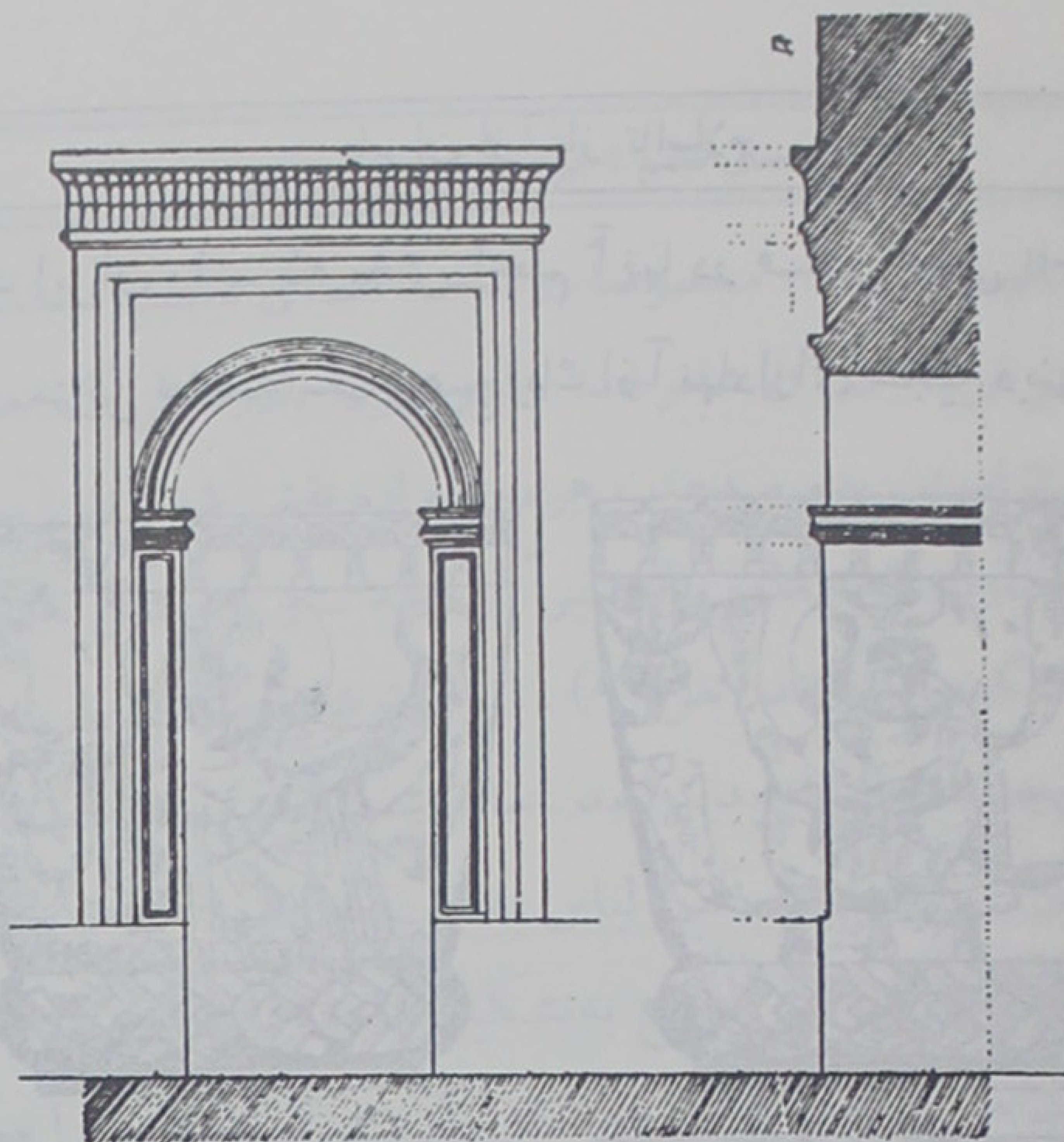
۱– Valérien (Valerian .ت .ا)

حجاری‌شده حتی درحدود اواخرعصرساسانی ، درکار حجاران تأثیر مینماید . تزیین معماری غار طاق بستان (ش۹۶) و سرستونهای‌سنگی ، و کوشکهای سلطنتی(ش۹۷) ازهمین قبیل بوده است .

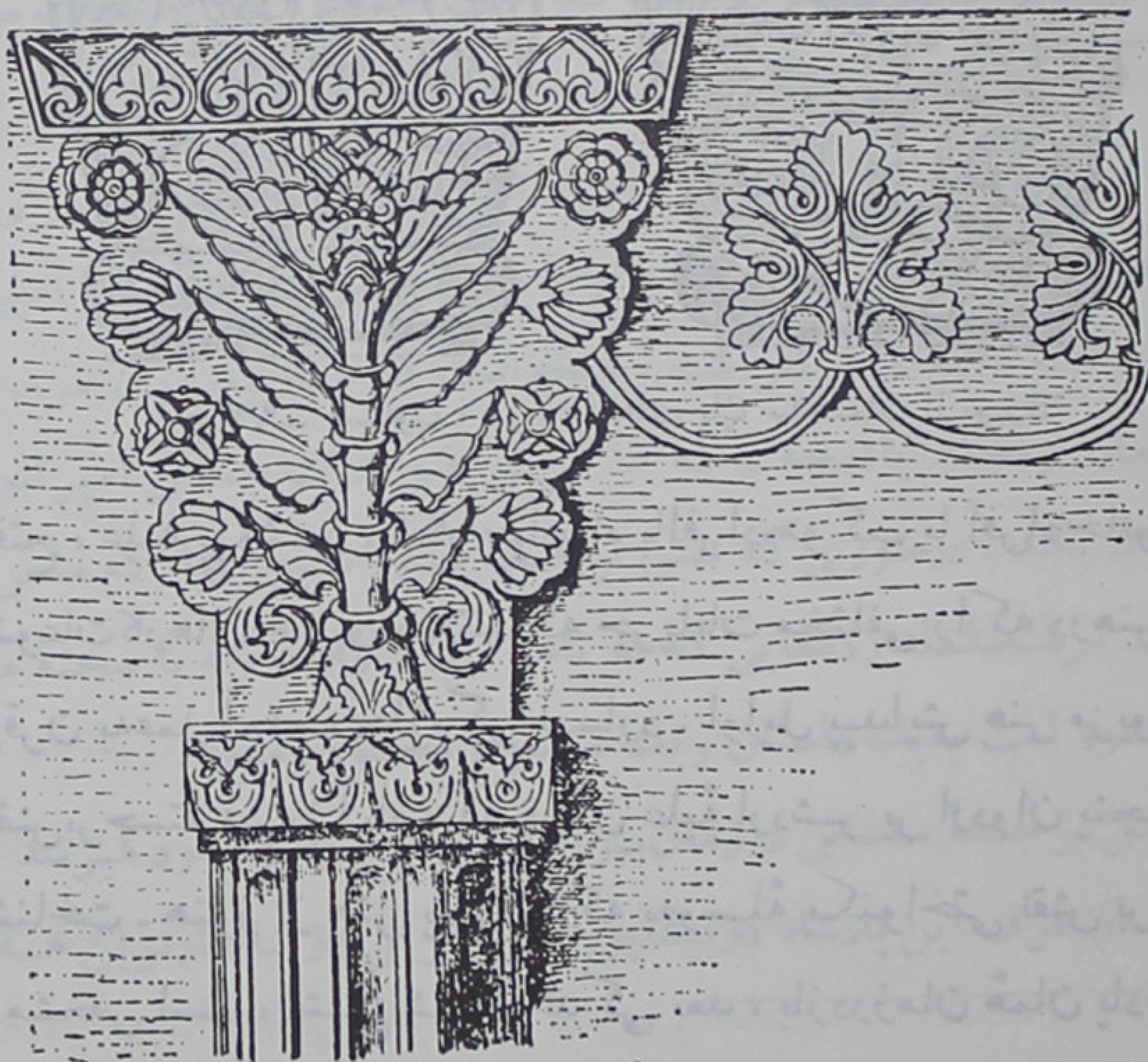
ازروی منابع تاریخی میدانیم که قصرهای ساسانی با نقاشی‌ها مزین بودند ، وقصر تیسفون دارای نقاشی روی گچ ـ که تسخیر انطاکیه را نشان میداد ـ بوده است . تحقیقات اخیر درخصوص مقر ساسانی ، ایوان کرخه ، وجودنقاشیهای روی گچ را درقصرشاهی ثابت میکند . بعلاوه ما درقصر بیشاپور ، موزاییکهایی[۱] به‌دست آورده‌ایم که سطح ایوان را مزین ساخته ، وآن تا حدی مکمل اطلاعات ماست ، زیرا چنانکه میدانیم موزاییک کاران از روی نمونه کار میکردند بعض تخته‌های موزاییک معرف تصاویر‌یست : برروی بیست ودوتا از اینها ، دو تصویر مشابه یافته نمیشود ، و این ثابت میکند که هنرمندان عصر در صدد بودند که در تجسم تصویر شباهت را مراعات کنند (تص۹۵) . صرف‌نظرازچند سرنیمرخ ، بقیه‌با سه‌ربع‌چهره نشان داده شده ، وبه‌نظر میرسد که این سبك وضع مرجح هنر عهد ساسانی است و شاید الهامی ازهنر سریانی ـ رومی باشد . درروی تخته‌های دیگر که بزرگترند ، یك درمیان تصاویر مردان و زنان کشیده شده‌اند. دراین میان تصویر یکی‌از بانوان درباردیده میشود که خودرا باد میزند . درباریان با جامه‌های طویل وبساکهای گل برسر ودسته گلی در دست نشان داده شده‌اند (تص۹۶) . مطربه‌ای برهنه یك‌آلت موسیقی راباسیم می‌نوازد . موضوعات‌معماری پرده‌های مورد بحث را مزین‌میسازند چنانکه درنقاشی‌های دورا ـ اورو‌پوس[۲] همین امرمشاهده میشود .

شاهان ساسانی بیش ازهمهٔ اسلاف خود سنن نقوش برجستهٔ روی سنگ را که ازهزارهٔ سوم ق . م . شناخته شده ، حفظ کردند . متجاوز ازسی نقش برجستهٔ آنان

۱ـ Mosaïques ۲ـ Dura–Europos



ش ۹۵ـ فیروزآباد : تزیین گچ‌اندود قصر



ش ۹۶ـ طاق‌بستان : جزئیات یک سرستون به‌شکل برجسته

صخره‌های نجد ایران را ـ که بخش اعظم آنها در فارس یعنی ناحیهٔ اصلی سلسلهٔ مزبور می‌باشد ـ مزین ساخته‌است وهیچ یك از آنهادارای سجیهٔ دینی نیست : اعطای



ش ۹۷ـ بیستون : سرستون‌های یك ساختمان از بین‌رفته

منصب ، فتح ، غلبه بردشمن ، شکار ، پادشاه باافراد موکب یا افراد خانوادهٔ خویش، اینها موضوعات کارهای هنری هستند که جریانات مختلفی را که درهنر ساسانی در طی چهارقرن به‌عمل آمده ، جلوه‌گر میسازد . اوایل پیدایش هنر مزبور ـ که آنرا ازروی نقش‌برجستهٔ فیروزآباد ، که درآن غلبهٔ اردشیر بر اردوان پنجم نقش شده، میتوان شناخت ـ هنوز از هنر پارتی ، که به‌وسیلهٔ یکنواختی نقش برجسته وحك جزئیات مشخص است ، اشباع شده . اندکی بعد ، بازدرزمان همان پادشاه ، اشکال

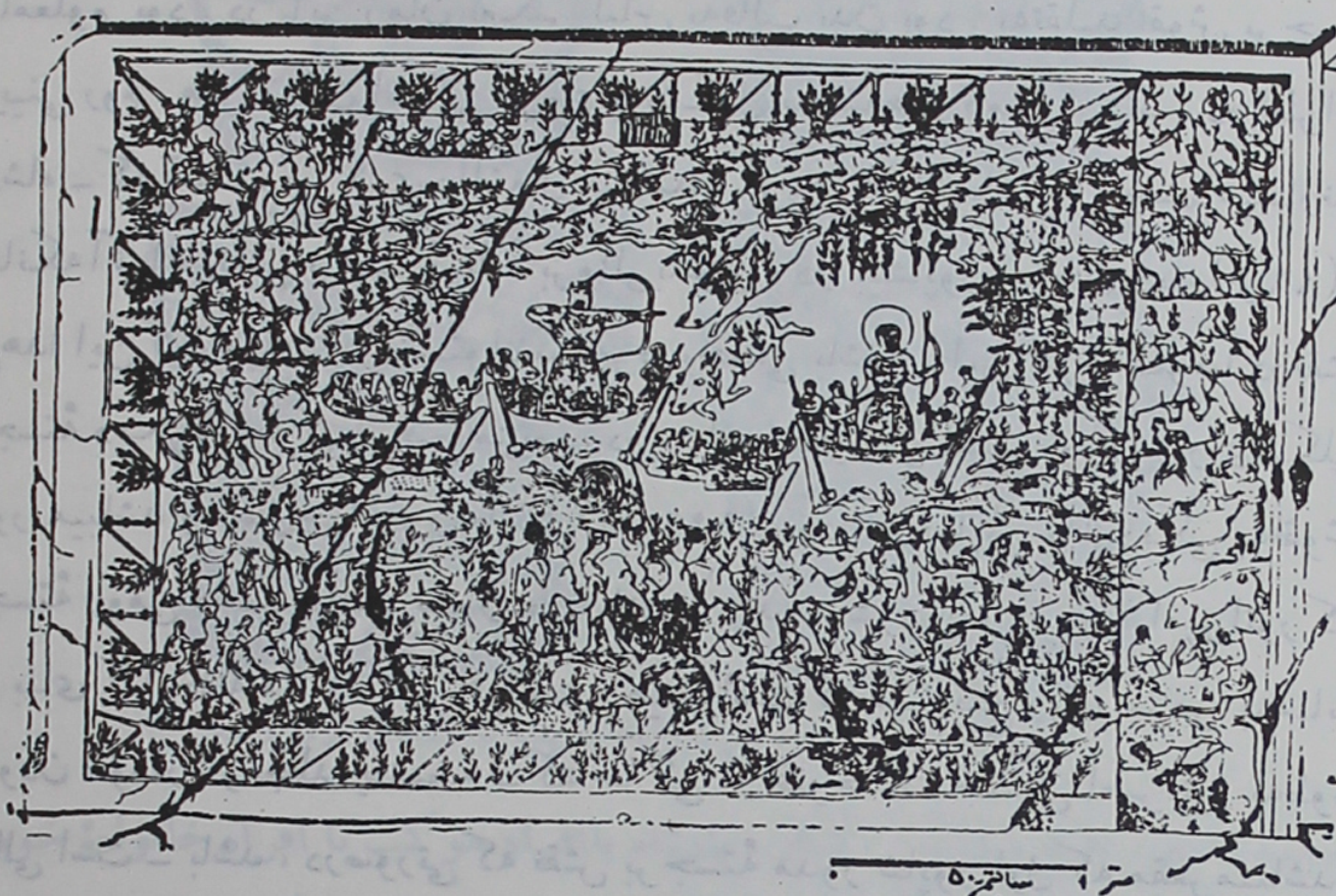
صاحب حجم ومدور میشوند. مخصوصاً درصحنهٔ اعطای منصب، به‌سبك قديم «نقوش وعلایم‌نجابت» شرقی که در آن شاه‌وخدا، اهورمزدا - درحالی که حلقهٔ نواردار را - که نشانهٔ سلطنت است - بدو میدهد، هردو سواره نقش شده‌اند. سم اسبان آنها بترتیب، پادشاه پارت که مغلوب اردشیر گردیده - و اهریمن، روان شر، رقیب اهورمزدا را لگدکوب میکند (تص۹۹). اززمان شاپور اول، بار دیگر تحت‌تأثیر غربی، طریقه‌ای‌جدیددرالبسه پدیدآمد. سابقاًشکل‌بدنی که جامه‌آنرامی‌پوشانید نامعلوم بود. در این زمان بعکس لباس به‌قالب بدن بود. به‌تقلید نقوش برجستهٔ تزیینی روم، هنرمندان ایرانی شروع به‌تشکیل صحنه‌های کامل کردند. در اطراف پادشاه - که قسمت مرکزی رااشغال میکند - گروهی‌از اشخاص را مجسم میسازند، چنانکه‌آنرا درنقش برجستهٔ غلبهٔ بروالریانوس، در بیشاپور میتوان دید (ش۸۶). معهذا این گروهها‌هرگز نمیتوانند معرف‌وحدتی باشند - این امرمخصوصاً درنقش برجستهٔ دیگری حاکی‌از فتح مزبور، دربیشاپورجلوه‌گر است، وآن دارای‌شکلی مدور میباشد وشامل‌چهارده رده‌است (تص۱۰۰)، ودرآن‌تمایلی به‌نزدیکی به‌نقوش برجستهٔ رومی مخصوصاًنقش‌ستون طرایانوس[۱] دیده میشود. اما در روم، امپراتور که این بنای کتابخانه مانند را برافراشت، میخواست که مارپیچ روی مرمر به‌مثابهٔ گشودن طومار دومجلد یانسخه - که حاکی از فتوحات جنگی امپراتور به‌طور متوالی است - باشد، درصورتی که نقش برجستهٔ مدور شاپور اول که مقعرمیباشد، فقط عبارتست ازیك‌سلسله رده‌هایی که نه باهم ارتباط دارند ونه با صحنهٔ مرکزی؛ ومجموع محدود است به‌یك داستان ویك موضوع محدود ومعین.

هنرنقش برجستهٔ ساسانی درزمان‌بهرام اول به‌اوج رفعت خود میرسد. صحنهٔ اعطای منصب از طرف این پادشاه دربیشاپور باروحترین وزباندارترین همهٔ نقوشی

۱- Trajan

است که هنرمندان ایرانی توانسته‌اند به‌وجود آورند. صفات عالی این هنر درزمان بهرام دوم هم حفظ شد؛ اما از قرن چهارم، طرح‌ریزی حدت خود را ازدست داد و ضعیف و بی‌لطف گردید، درعین‌حال که نقش جزئیات مجدداً درحکاکی معمول شد. درحدود اواخرعهد موردبحث، نقوش برجستهٔ شکارغارطاق بستان (ش۹۸) تأثیرقوی نقاشی را در این هنرنشان میدهد.

غالباً درخصوص شباهت نقش برجستهٔ ساسانی و برجستهٔ تزیینی رومی اصرار



ش ۹۸ــ طاق بستان: نقش برجسته معرف شکار شاهی

ورزیده‌اند، و این اندیشه محققاً تا حدی حقیقت دارد. مع‌هذا دراین دونوع تجلی هنری، اختلافاتی موجود است که نتیجهٔ دو جهان مختلف و دوبینش تقریباً مخالف است. برجستهٔ رومی تابع معماری وهمواره باابعادمحدودداست، بعکس نقش برجستهٔ ساسانی که در آن قد اشخاص غالباً ازقد معمولی انسان تجاوزمیکند. برجستهٔ رومی در

صددتعبیر حقیقتی تاریخی ، حادثه‌ای سیاسی به‌وسیلهٔ تصاویر پیاپی است که در آن حقیقت و مجاز با یکدیگر نیک توأم میگردند. برجستهٔ ساسانی، که آنهم غالباً حاکی از واقعه‌ای تاریخی است ، برروی بخشی ممتاز از این واقعه ثابت میگردد وفقط به‌همان محدود میشود . هنر مزبور ، درغرب حکم فیلمی رادارد که جریان می‌یابد ، ولی درشرق ، مانند عکسی است که برروی صحنه‌ای که بیشتر معرف حادثه است ، متوقف میباشد . بدین وجه فتح وغلبه در پرده‌ای تجسم می‌یابد که در آن شاه یا خدا ، سرپا یا سوار اسب، دشمن‌را که برزمین افتاده‌لگد کوب میکند ؛ درپردهٔ دیگر، درجنگی تن‌بتن شاه ساسانی رقیب رابا اسبش سر نگون میسازد . درنتیجهٔ جدال شکی نیست ، لحظهٔ مهیج‌وجودندارد ، ورابطهٔ هنرمذکور باحجاری‌های تخت‌جمشید ــ که شاه رادرحال کشتن هیولای‌عجیب نشان میدهد ــ شگفت‌آوراست . نقش برجستهٔ ساسانی سکون توأم با وقاروآرامش هنر عهد هخامنشی را حفظ میکند ، همچنانکه حدت جدالها و شکارهای عهد پارت را محفوظ میدارد . هدف آن تجسم موضوعی است که همواره لایتغیّر است ، وشاهی را که ساختمان بدو منتسب است نشان میدهد ، بااین تفاوت که وی را با تاج مخصوص خودــ که باتغییرپادشاه ،آن نیز تغییر می‌یافت ــ مجسم کرده‌اند . درتر کیب‌وفن ، اختلافات‌بسیار مشاهده‌میشود : هر گزصحنهٔ هنرساسانی در تزیینی که معرف مکانی باشد که واقعه درآن رخ داده ، نشان داده نشده است . اشخاص اطراف شاه رافرا گرفته‌اند . شاه خودطبق سنن قدیم شرقی ، بسیاربزر گتر از آنان نمایش داده شده . در این صحنه‌ها نشان دادن صفی از اشخاص ، تنها راه حلی بوده که حجاران پذیرفته‌اند ، ونتیجهٔ آن قسمی‌استقلال تصاویر است ، درست همچنانکه درعهد هخامنشی‌معمول بوده . گروه درنقش برجستهٔ ایرانی وجودندارد. محقق است که این هنر بعض اصول غربی را پذیرفته است ، ازآن جمله است‌طرز تجسم البسه ، طرح ، حجاری برجسته ، وطبیعی بودن تعبیر . امانقش‌برجستهٔ ساسانی

با داشتن قرینه در ترکیب ، تناقض محض ، سبك وابسته به‌نجابت خانوادگی ، و با دارا بودن سجیهٔ مخصوص خود ومفهوم مختفی خویش ، اصولاً ایرانی باقی مانده است ، زیرا در ایران تجسم یك فتح میبایست به‌وسیلهٔ قسمی جادو ، به‌شاه قدرت و افتخار ببخشد . این تجلی مخالف نقش برجستهٔ غربی است .

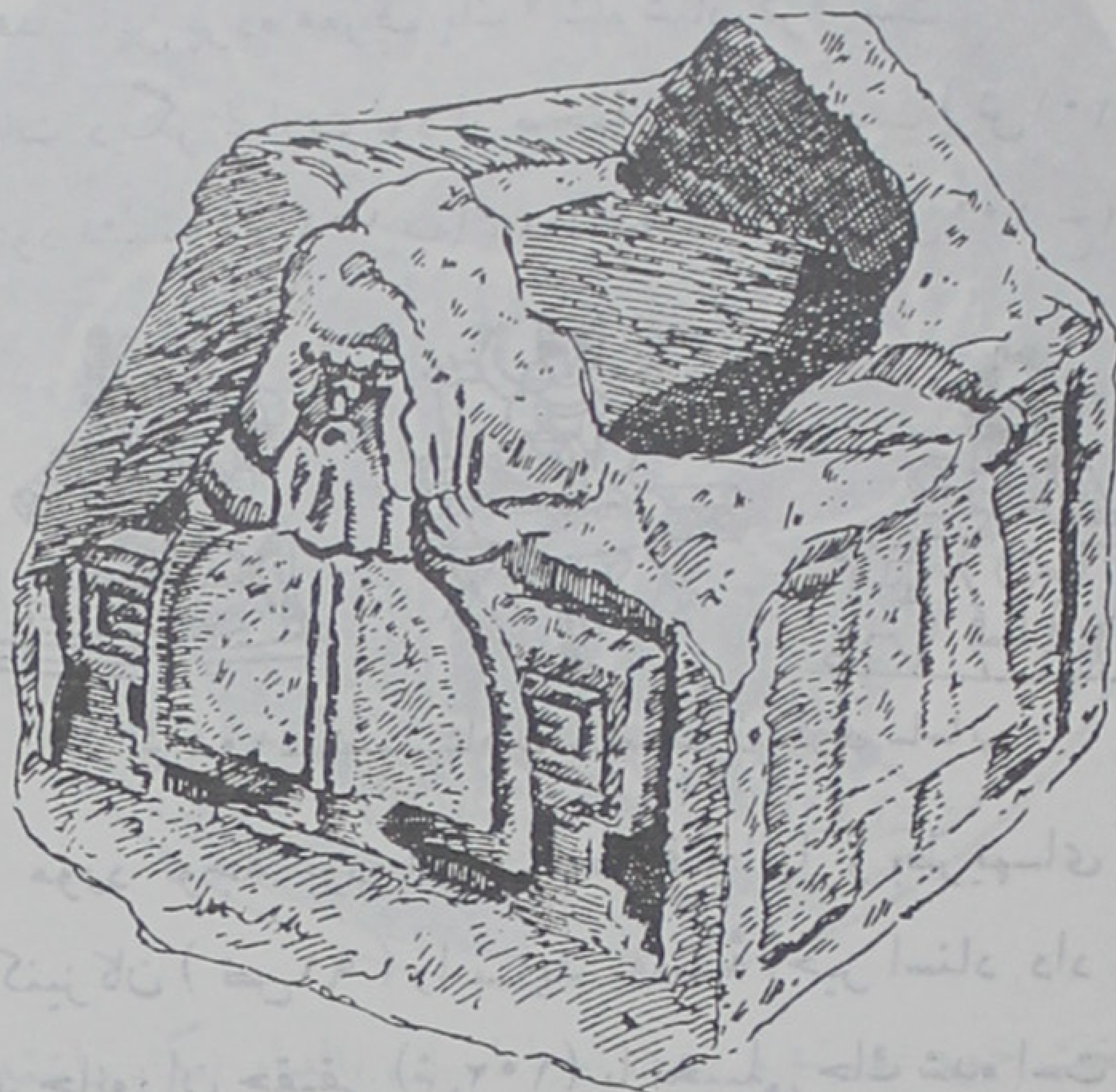
هنر مربوط به‌تدفین اموات درعهد ساسانی نیکوشناخته نیست . در این‌عصر، اموات رادر «برجهای خاموشان» می‌نهادند ، وپس ازریزش کامل گوشتها ، استخوانها را در منسوجی می‌پیچیدند و در ستودانها در آرامگاههایی که در کمرهٔ کوه حفر میکردند ، و یا در اطاقهای مخصوص تدفین ، جای میدادند . قطعات متعدد این ستودانها که از گل پخته ساخته شده ، در ترکستان روس به‌دست آمده ، و متعلق به‌آخرعهد ساسانی است . اما در ایران ، جزدوستودان سنگی‌شناخته نشده : یکی از آنها ستودان بیشاپور است که با نقوش برجسته مزین میباشد (ش۹۹ و ۱۰۰) ، حجاری آن بسیار ساییده شده و تقریباً فاقد طرح است ، نیمرخ اشخاص به‌وسیلهٔ توده‌ای یکنواخت برزمینه‌ای گود ترسیم‌شده . اگر این نقوش برجسته را ازلحاظ شباهت باستودانهای ساخته از گل پخته مقایسه کنیم ، درمی‌یابیم که آنها عبارتند از بغ میترا (مهر) ، درحالی که بر گردونهٔ خود ــ که اسبان بالدار آنرا میکشند ــ سوار است ، خدا زروان[1] ، خدای آتش وربةالنوع اناهیته (ناهید) . این سه محتمل است تثلیثی از آیین مزدایی باشند .

کنده‌کاری عهد ساسانی بهتر معرفی شده ، چه دهها دوری ، جام ، فنجان و بطری از این‌عهد شناخته شده‌است . همهٔ این قطعات مزین‌اند ، وازجملهٔ موضوعات مختلف ، مخصوصاً شکارشاهی مقامی مخصوص دارد . شاه ــ که سوار اسب و ملبس به‌جامه‌های گرانبهاست وسر وی‌مکلل به‌تاجی است که استادانه‌کارشده، درحالی که

---

۱ - Zurvan

تیرهارا پرتاب‌میکند وجانورانی را که به‌تاخت تعقیب‌مینماید ، میکشد - به‌طریقی مصنوعی تجسم داده شده ، و همهٔ صحنه‌هایی که از نظر اندیشه با نقوش برجستهٔ



ش۹۹- بیشاپور : ستودان سنگی حجاری شده

سنگی قرابت بسیاردارند (تص ۹۰) همین حال را داراهستند . در این صحنه‌نمیتوان



ش۱۰۰- بیشاپور: ستودان سنگی حجاری شده (بتفصیل)

شکارحقیقی را مشاهده کرد ، همه چیز مخالف این اسناد است : چه جامه‌های شاه ، چه نوارهای مواج ، چه تاج - که ممکن است در حال چهار نعل تاختن آنرا برسر داشته باشند - ، وچه تعداد جانورانی که شکار گر را احاطه کرده‌اند . این،تصویری

مختلط و پرده‌ای نقاشی است با مفهومی مخفی که باید به‌وسیلهٔ قسمی سحر ، در اقدامات مربوط به‌شکار ، موفقیت شاه را تأمین کند ، وبدو جرأت مقابله‌باشیر ، ببر و گراز را بدهد . این پرده معرف یك « شاه شکارگر » است .

موضوعات دیگر عبارت بود از صحنهٔ اعطای منصب (ش۱۰۱ الف) ، یا شاه که برتخت خود نشسته (ش۱۰۱ ب) ، ویا صحنهٔ ضیافت(ش۱۰۱ ج) که‌آنهم به‌نظر



ش۱۰۱ـ تصویرشاهان درصنعت زرگری ساسانی

میرسد بسیار مورد توجه بوده است . بعض فنجانها و بطریهای مزین به‌تصویر رقاصگان یا کنیزکان (تص۹۱) را باید به‌دستهٔ اخیر اسناد داد . روی بعضی از دوری‌ها تصویرجانوران حقیقی (ش۱۰۲) یا تخییلی حك شده است . به‌نظر می‌رسد مؤثرترین وزیباترین قطعات‌ازلحاظ فن ، درقرن سوم وچهارم م به‌وجودآمده‌باشد، وکارهای بعدی غالباً جز استنساخ‌کارهای سابق ، چیزی محسوب نمی‌شود .

سنگ‌شفاف ـ این‌مادهٔ نجیب که از ازمنهٔ قدیم آنرابسیار گرانبهامیدانستند۔ در نزد هنرمندان عهد ساسانی جالب توجه بوده است . اندکی از این جنس به ما رسیده ، ومحتمل‌است درعهدی که صنعت شیشه گری بدشدت جانشین برش‌سنگهای شفاف شده ، از تعداد اینها بسیار کاسته گردیده باشد . معروفترین کار هنری روی سنگ شفاف ، نشان مرکزی جام زرینی است که از خزینهٔ سن‌دنی[۱] به‌دست آمده ، و در جایگاه مدالها[۲] در پاریس محفوظ است ، و آن یك پادشاه ساسانی را نشان

۱ـ Saint-Denis ۲ـ Cabinet des Médailles



ش ۱۰۲ – جام سیمین ساسانی

میدهد که بر تخت خود نشسته و تخت اورا اسبان بالدار نگاه داشته‌اند (ش۱۰۳).



ش۱۰۳ـ نشان روی سنگ شفاف جام زرین گنجینهٔ سن‌دنی. کتابخانهٔ‌ملی پاریس

یك دوری از گنجینهٔ سن مارك[1] در ونیز[2]، مزین به‌تصویر نصف‌نخل که درتزیین گچ‌بری ساسانی بسیار رایج بود (تص۹۴) و یك پیاله با تزیین گلی (تص۹۲) را میتوان به‌کار گاههای ایرانی این عصر یا به کار گاههایی کـه تحت تأثیر آنها واقع‌شده بودند، اسناد داد.

کنده‌کاری عهدساسانی به‌وسیلهٔ‌هزاران قطعه در موزه‌ها یـا کلکسیونـهای خصوصی

۱- Saint-Marc ۲- Venise (Venice ...)

سراسر جهان شناخته شده است . بعض آنها مزین به تصویر مالکشان میباشد ، وبه‌زبان پهلوی نام وعنوان ایشان نوشته شده ، ولی درغالب آنها موضوعاتی ازجهان جانوران یاگلها ، یا موضوعهای ایمایی که مفهوم حقیقی آنها هنوز بر ما آشکار نیست ، حک شده‌است . ما دراینجا تصویر مهری را نشان میدهیم که از گل پخته ساخته شده و متعلق به‌قرن ششم[1] است ، و از طبقهٔ ساسانی شوش به‌دست آمده ، و به‌وسیلهٔ نواری به‌سندی رسمی ـ شاید پارشمن (پوست) ـ ثابت شده بود . در این قطعه امضای شخصی بزرگ که مجسمهٔ نیم‌تنهٔ وی مشاهده میگردد ، و سپس امضای یکی ازعمال شاهنشاهی ـ که مهر رسمی وی جز کتیبه‌ای به‌زبان پهلوی نمیباشد ـ دیده میشود (تص ۱۰۱) .

ایران ، که بین چین ـ مملکت عمل آورندهٔ ابریشم ـ و روم ، بزرگترین مصرف کنندهٔ منسوجات گرانبهای ابریشمی ، واقع بود ، حکم کشور ترانزیت ابریشم خام و ابریشم‌کار شده را یافت . پادشاهان بزرگ ساسانی ، که مایل بودند این شعبه از تهیهٔ منسوجات را در ایران توسعه دهند ، در تعقیب فتوحات خود در سوریه ، دسته‌های بزرگ نساجان را تغییرمکان دادند و درایالات ایران ـ مخصوصاً خوزستان ـ مستقرساختند .

ابنیهٔ سنگی از قبیل طاق بستان ، از تزیینات منسوجات عهد ساسانی ـ که درآنها موضوعاتی که در گچ‌بری یا کنده‌کاری به‌کار برده می‌شد، روی ابریشم تجسم داده شده‌اند ـ تصوری در ما ایجاد میکنند . نشانهای شامل تصاویر حیوانات ، صحنه‌های شکار مخصوصاً شکارهای بهرام گور ، موضوعات رمزی بر روی چند قطعهٔ منتسب به این عهد که تا روزگار ما محفوظ مانده‌اند ، نقش شده است . هزارهٔ اول

۱ـ در متن فرانسوی : قرن ششم ، و در ت. ا. : قرن چهارم با علامت استفهام . با مؤلف مذاکره شد ، همان قرن ششم را صحیح میدانند (م.)

تاریخ مسیحی عهدی بود که در آن تجارت آثار مقدس که از مشرق حمل میشد رونق داشت . مجلل‌ترین وزیباترین مواد، برای پوشش اجساد قدیسان به‌کار میرفت. بدین وجه‌است که کلیساها و اسقفیه‌های اروپا مالك قطعات مربوط به‌عهد ساسانی یا متأخر ازآن عهد ــ که در سرزمین ایران عموماً محفوظ نمانده ــ گردیده‌اند، و هنوز هم مالك میباشند. ورود اسلام رسم استفاده از کفن و صنعت آنرا از بین نبرد، و مقابری که پس از پایان عهد ساسانی ساخته شده، گاهی براثر اتفاقاتی نادر باکفنهایی مشاهده شده‌اند که ثابت میکنند تاچه حد نقش شمایل اولیا درطی قرون محفوظ مانده‌است (تص ۹۳).

هرقدر هنر نیرومندتر بود، تأثیر آن به‌نقاط دورتر میرسید و دوام و بقای آن ـ حتی در ممالك خارجه ــ مطمئن‌تر بود. هنرساسانی نیز همین سرنوشت را داشت، ودامنهٔ آن از چین تااقیانوس اطلس میرسید. نفوذ وی مخصوصاً درمغرب ـ که نقش الهام آن در هنر قرون وسطی معهود است ـ بسیار بود. اینکه کلیسای ژرمینی دپره[1]، نزدیك ارلئان[2]، به‌طرح آتشگاه ساخته شده، و دیوارهای آن باگچ‌بریهایی‌تزیین یافته‌است ومیتوان درآنها تصویر درخت زندگانی را ــ که در غار طاق بستان نقش شده ــ مشاهده نمود، امری منفرد واستثنایی محسوب نمیگردد. گچ‌اندود مقبرهٔ راهبهٔ اکیلبرتا[3] متوفی به‌سال ۶۶۵ و مدفون در سرداب کلیسای ژوار[4] بین پاریس و



ش ۱۰۴ــ نقش برجستهٔ «نقش رستم»: اردشیر برابر اهورمزدا

۱- Germiny-des-Prés ۲- Orléans ۳- Aguilberta ۴- Jouarre

شاتو - تیری[۱] نمونهٔ دیگری از آن میباشد.

شاه، مظهر اهورامزدا در زمین، فرهمند، درهنر ساسانی درحال تاجگذاری دردربار باشکوه خویش معرفی‌شده چهرهٔ وی به‌عنوان سرمشق هنرمندان بوزنطی (بیزانسی) برای تجسم چهرهٔ مسیح پیروزمند - که اطراف وی را موکبی از فرشتگان، حواریون، پیامبران و نویسندگان انجیل فرا گرفته‌اند - به کار رفته است. بعدها هنرمندان، در نقوش برجسته و گچ بری کلیساهای کهن فرانسه، انگشت سبابهٔ خم شدهٔ دستی‌را[۲] که علامت احترام بزرگان دورهٔ ساسانی بود، نقش کردند، شاید بدون آنکه مفهوم این امر را دریابند (ش ۱۰۴ و ۱۰۵). زرگران



ش ۱۰۵ - کلیسای بیک[۳] (اندر)[۴]: پرستش مغان. هنر دینی‌فرانسه درقرن دوازدهم مسیحی

اروپای مرکزی بعدها موضوعات کنده‌کاری دورهٔ ساسانی را تقلید کردند، و شاید آنان نیز بیش از ما از مفهوم آنها خبر نداشتند، چنانکه کسانی که قطعات زرین عالی‌قدر گنجینهٔ موسوم به گنجینهٔ اتیلا[۵] را که منسوب به قرنهای هشتم و نهم مسیحی‌است ساخته‌اند، همین کار را کرده‌اند (ش ۱۰۶ و ۱۰۷).

---

۱ - Château-Thierry ۲ - در ت.ا.: دست راست ۳ - Bic ۴ - Indre
۵ - Attila



ش ۱۰۶ـ کوزهٔ زرین متعلق به‌گنجینهٔ منسوب به‌اتیلا

هنر ساسانی همچنین موجب الهام نقاشان آسیای مرکزی در گچ بریهای اعتاب مقدسهٔ بودایی (ش ۱۰۸) و نساجان مصر و بوزنطه (بیزانس) گردیده‌است، اما «وارث حقیقی ایران ساسانی، اسلام است»، و هرجا که اسلام توسعه یافت، اشکال هنر کهن ساسانی را ـ که آخرین پرتو خویش را به نقاط دور افکند ـ با خود انتقال داد.

ادبیات ملی و عمومی که از نسلی به‌نسل دیگر باروایات شفاهی منتقل‌میشد


ش ۱۰۸ - گچ بری بودایی مونگ اوی[1] (ترکستان چین)


ش ۱۰۷ - نقش مرکزی کوزه‌ای زرین متعلق به گنجینهٔ منسوب به آتیلا

و از معتقدات مردم و حیات ملت متمتع میگردید، در عهد ساسانیان جای خودرا به‌ادبیات مکتوبی داد که به‌منظور قرائت درباریان و اشراف تحریر میشد. بعض قسمتهای اوستا - منبع همهٔ دانش - شامل قطعاتی بود که از طب بحث میکرد ودر آنها دستورهای بقراط[2] را با تعلیمات آیین زرتشتی منطبق کرده بودند. ترجمهٔ آثار خارجی: یونانی، لاتینی و هندی، در عهد شاپور اول شروع شد، و مخصوصاً در عصر خسرو اول - که سلطنت وی دورهٔ حقیقی نهضت ایرانی محسوب میشود - رونق گرفت. دورهٔ خسرو (انوشروان) که از نظر اغماض فراوان نسبت به‌ادیان، ممتاز بوده و درست مقابل کلیسای مسیحی بوزنطه (بیزانس) قرار داشته، فیلسوفان یونانی را که در یونان مورد ایذا قرار گرفته بودند، به‌خود جلب کرد و از ایشان در تیسفون پذیرایی شد. افکار غربی که در این عهد در ایران نفوذ کرد

۱- Mong oï (Ming oï .ت. ا) ۲- Hyppocrate (Hyppocrates .ت. ا)

و با افکاری که از هند منتقل میشد مخلوط گردید ، افکار روشن فکران ایرانی‌را بازتر کرد . ازجملهٔ اینان میتوان ازپزشک بزرگ شاه موسوم به‌برزویه نام‌برد . وی درنوشته‌های خود ازجامعه ، اخلاق و ادیان بحث میکند . خوانندگان به‌رسایل و کتب اندرز[1] علاقهٔ تام داشتند ، و بسیاری از این قبیل رساله‌ها نوشته شد ، ولی متأسفانه همهٔ آنها به‌ما نرسیده‌است . در این آثار از خردمندی ، احسان ، مهربانی، وظیفهٔ غنی نسبت به‌فقیر ، مزیت فقر شرافتمندانه نسبت به‌ثروت مبتنی بر تکبر و ظلم گفتگوشده‌است. وسعت آزادی افکار، نفوذ روحانیت زرتشتی‌را متزلزل گردانید، و روحانیان در صدد مقابله برآمدند ، اما ستیزه‌ای که آنان ضد افکار و اندیشه‌های فیلسوفان خارجی برپا کردند ، به‌نفع ایشان تمام نشد . گزارشهایی که به‌ما رسیده روحانیان‌را به‌فساد عقیده ،آزمندی، حتی کفر وزندقه متهم میکنند ، زیرا روحانیت رسمی اصول توحید (درالوهیت) را که تحت تأثیر ادیان بزرگ عصر رواج می‌یافت، احیا و تبلیغ میکرد . این نظم جدید در ایران وقتی صورت گرفت که اسلام فاتح شده بود ، وآنگاه برای نجات آیین ملی بسیار دیر بود .

حیات اقتصادی و اجتماعی

اقتصاد شاهنشاهی ساسانی کماکان بیشتر بر کشاورزی مبتنی بود تا بازرگانی. مع هذا این عهد که مشخص پایان جهان باستانست ، به‌یاری ادارهٔ دولتی ، با کد یمین و عرق جبین ملتها ، در امور فرهنگی و سیاسی موفقیتهایی به‌دست آورد که آثارآن تا روزگار ما باقی‌مانده‌است . دورهٔ ساسانی از نظر ازدیاد مداخل و توزیع محصولات و مصنوعات مهمتر از ادوار سابق میباشد . قسمی تعادل در همهٔ وجوه حیات و فعالیت بشری در حوضهٔ بحرالروم پدیدآمد که هم در امپراتوری روم و هم

۱ــ بندنامك (م.)

در شاهنشاهی ساسانی تجلی کرد . این بخش از جهان کهن از این نظر ، بر اروپای جنوبی ، مرکزی و شمالی قطعاً رجحان داشته‌است .

مسکوکات ساسانی ـ سیمین ، مسین ، و به‌ندرت زرین ـ در مبادلات تجارتی ، در منطقه‌ای وسیع جریان داشت . این عهد دورهٔ پیدایش حقیقی برات است ، و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی ، درجریان دادن برات نفوذ عمده داشتند . برات محققاً از هزارهٔ دوم ق . م . شناخته شده بود، اما جریان آن محدود بود ، و در حقیقت جز شناسایی قرضی یا تثبیت تاریخ تأدیه چیزی دیگر نبود. از دورهٔ ساسانی ، برات به‌صورت سند تملک درآمد ورسماً آنرا میشناختند. بانکهای شاهنشاهی ، که تحت ادارهٔ ایرانیان یا یهودیان بودند ، مبادلات پولی را به‌وسیلهٔ اسناد مکتوب به کثرت انجام میدادند . گروهی اندك از متخصصان مالی میدانند که کلمهٔ چک[۱] یا اصطلاح تضمین سند[۲] از زبان پهلوی (به‌زبانهای اروپایی) رفته ، وآنها از ابداعات مؤسسات بانکی ایران در اوایل قرون وسطی میباشند . بازرگانان مسیحی‌سوریه بعدهابرات‌را ازایران اقتباس کردند و به‌مغرب رسانیدند؛ درآنجا برات مخصوصاً از عهد مرونژی[۳] شناخته شده‌است .

در شهرها ، استعمال سکه وسعت یافت ، و تعداد فراوانی از درهم‌های سیمین ساسانی (تض ۱۰۲) در ایران یا در ممالك مجاور یافته شده‌است . در مناطق روستایی، غالباً مزد زارعان، سربازان،کارگزاران، و حتی مالیات هم جنسی‌پرداخت میشده ، واین‌سنت دربعض نواحی تاعهد ما هم ادامه یافته‌است . اما تجارت خارجی کاملاً بر پایهٔ اقتصاد مبتنی بر مسکوکات مستقر بوده است . تجارت خارجی بطور محسوسی نسبت به‌قرون گذشته افزایش یافته ، و مخصوصاً شامل امتعهٔ گرانبها و مصنوعات تجملی که مورد استعمال دربار شاهنشاهی و طبقهٔ ثروتمند اشراف ایرانی

۱ــ Chèque (Cheque .ت .ا) ۲ــ Avaliser ۳ــ Mérovingienne

بوده، میشده‌است. اختمالیات وعوارض‌جنسی موجب آن گردید که حکام‌ذخیره‌هایی مهم از محصولاتی که در درجهٔ اول لزوم بودند ، فراهم آورند ، و عمال آنان آنهارا در بازارها پخش میکردند. فایدهٔ دیگر اینها آن بود که هنگام قحط ، احتیاجات ملت‌را به‌وسیلهٔ توزیع ذخایر مرتفع سازند ، وشاهان ملزم بودند به‌جهت تسکین بدبختیهای ملت باآن موافقت نمایند.

هرگز درادوار سابق تجارت مانند این دوره تحت نظارت جدی قرار نگرفته بود ، و این امر دولت‌را مجبور کرد برای وسایل متزاید حمل و نقل در جاده‌ها ، شطوط و انهار ، ایستگاهها و کاروانسراها و آب انبارها بسازد. عمال مخصوص برای این‌خدمت معین شده‌بودند و ایستگاههای سرحدی و بنادر دریایی‌را مراقبت ونظارت میکردند. همچنین دولت انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که‌مهمترین آنها ابریشم خام بود که از چین وارد میشد ، و مخصوصاً در کارگاههای سوری ـ فینیقی آنرا به کار میبردند ، و به‌زودی مردمی که پادشاهان ساسانی آنان را در سرزمینهای ایران جایگزین کرده بودند با ایشان رقابت نمودند ، و ازآن میان کارگاههای شوش ، گندشاپور و شوشتر از جهت مصنوعات خود شهرت یافتند. ظروف سفالین تجملی ، مصنوعات شیشه‌یی سوری ـ فلسطینی و اسکندرانی به‌ایران وارد میشد. مبادلهٔ منسوجات وتجارت البسه بسیار قابل توجه بود. عنبر را از بحر اسود وارد میکردند. پاپیروس[1] که بیش از پیش جانشین پارشمن (پوست) شده بود ، همواره خریدار داشت. استعمال کاغذ به‌نظر نمیرسد که پیش از دورهٔ اسلام از چین به ممالك دیگر رفته باشد. ادویهٔ معطر را از چین و عربستان به‌عنوان ترانزیت میآوردند. ناردین و فلفل را از ماد صادر میکردند. تجارت بین‌المللی موجب ایجاد مستعمرات بازرگانان گردید ، و مخصوصاً یهودیان و سریانیان در

۱ـ Papyrus

نواحی بعید مانند هند، ترکستان، برتانی[1] و سواحل بحراسود مستقر شدند. تجارتخانه‌های صادراتی که سابقاً همه‌چیز می‌فروختند، دراین دوره تخصص یافتند، و خودرا به‌فروش گندم، چارپایان و مصنوعات کارخانه‌ها محدود کردند. بدین‌وجه تمایز بین تاجر صادراتی و بازرگانانی که در بازارهای داخلی تجارت میکردند آشکار گردید، و نتیجه این شد که تعداد دلالان افزایش یابد. جمعاً، تجارت خارجی نسبت به‌دورهٔ سابق چندان بهتر نشد و سبب آنرا باید در مداخلهٔ دولت در امور ـ که موجب اشکال آزادی مبادلات میگردید ـ جستجو کرد.

همچنین در تجارت داخلی، قراین میرساند که در بابل، و بر اثر آن در ایران، تجار محلی و دست فروشان روستایی، که عموماً وابسته به تجار مستقر در مراکز مهم بودند، تخصص یافتند.

در خارج‌ازحیطهٔ‌تجارت، فعالیت‌بانکی‌محدود بود. بانکها جز درموارد کمی محصول یا مواقع پرداخت مالیات، وارد عمل نمیشدند. مع هذا این امر مانع از آن نبود که دولت بیش از پیش در عمل مؤسسات اعتباری ابراز علاقه کند و نظارت خویش‌را بر آنها به‌طرزی منظم ادامه دهد، چندانکه آثار آن مدتی دراز، تا ازمنهٔ جدید بدون تغییر باقی‌مانده‌است.

تولید محصول بهتر شد و توسعه یافت، و آن هم شامل منسوجات ابریشمی و هم‌صنعت شیشه‌سازی بود، و در این رشته‌ها نیز تخصص کامل به‌دست‌آوردند. دولت با انحصارات خویش، تولید کننده به‌شمار میآمد و دارای کارخانه‌هایی بود. وی قدرت خودرا حتی به‌بعض صنایع خصوصی ـ صنایعی که مستقیماً مورد توجه دربار، قشون و ادارات بود ـ بسط داد، و در نتیجهٔ قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرد و نظمی ایجاد نمود. بدین وجه تمایلات جدیدی پدید آمد که

۱ـ Bretagne (Brittany ت.ا.)

موجب ظهور عده‌ای از پیشه‌ها گردید و بعدها اسلام و قرون وسطی از آنها استفاده کردند.

املاک بزرگ عموماً دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان، روغن‌گیر مخصوص به‌خود و همچنین آسیاب بودند. آسیاب، اختراعی تازه به‌شمار نمیرفت، بلکه از قرن چهارم م. مورد استعمال بود. محصولات کشاورزی حفظ میشد و توسعه می‌یافت: در این قسمت کارهای جدیدی انجام شد، از جمله کاشت درخت توت و تربیت کرم ابریشم، و آن برای کشوری که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف میشد، مهم بوده‌است. املاک عظیم دولت و بزرگان کماکان طبق روشهای قدیم زراعت میشد، و اگر تکاملی مشهود بود، فقط در املاک متعلق به‌دولت صورت میگرفت، زیرا آزادی اقتصادی در امور کشاورزی بسیار محدود بود، و با اقدامات انفرادی نمیتوانستند آنرا توسعه دهند.

درحالی که حیات اقتصادی جمعاً تاحدی سعادت‌آمیز بود، سرنوشت روستاییان بدتر شده‌بود. سیرت روشن بینانه‌ای که روستاییان در دورهٔ یونانیت از آن برخوردار بودند، از میان رفت. آنان مورد تعدی قرار میگرفتند، استقلال نداشتند، و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمیشدند. ایشان ـ به‌استثنای چند مورد نادر، که‌استقلالی کمابیش بی‌ثبات درمیان آنان دیده میشود ـ به‌دولت یا یکی از بزرگان تعلق داشتند. زارعان، وابسته به‌اراضی و املاک دولت و بزرگان و یا آتشگاهها بودند. مالکان بزرگ اراضی بیش‌از پیش مقتدر گردیدند، و مالکان کوچک مجبور بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند. چون بزرگان مزبور میبایست مالیات‌را برای دولت جمع‌آوری کنند، تعداد کسانی که تحت نظارت آنان بودند افزایش یافت. دولت که بدین‌وجه جمع‌آوری مالیاتها و عوارض برای وی تسهیل شده‌بود، تاحدی به‌فئودالها وابسته گردید، و

مساعی وی برای پایان دادن نفوذ اینان منجر به‌شکست شد. قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابستهٔ آنان به‌شمار میرفت.

ایران تنها کشوری نبود که از این عدم تعادل رنج می‌برد. در امپراتوری روم همه جا، در ایتالیا، غالیا[1]، مصر، افریقای شمالی، اعیان مالک اراضی وجود داشتند. خسرو اول، با تولید تحولات اساسی و ایجاد دهقنت نظامی کوشید که از این قدرت متزاید اعیان بکاهد. روم نیز به تقلید ساسانیان پرداخت و امپراتور هرقل[2] طبقه‌ای از روستاییان سرباز تشکیل داد، اما تحولاتی که وی ایجاد کرد برای مقابله با حملات دشمن خارجی بسیار دیر انجام گرفت.

املاک بزرگ به صورت مؤسسات محدودی درآمدند، و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار میشدند. در این املاک گروهی از روستاییان به کار می‌پرداختند و هرچه‌را که مصرف اعیان و بزرگان بود عمل میآوردند از قبیل: گندم، روغن، شراب، انواع میوه، گوشت. دستمزد را جنسی می‌پرداختند، و همچنین عواید زمین جنسی بود. جریان مسکوکات، در مناطق روستایی، به حداقل تخفیف یافته بود. مالکان دیگر در شهرها سکونت نمیکردند، بلکه در املاک خود، در مواضع مستحکم مسکن میگزیدند، واز آنجا زراعت املاک خودرا به‌وجهی معقول ومنظم اداره میکردند. کاخهای آنان همه‌گونه تجملاتی را که درآن عهد میسر بود، دارا بود، و سربازان خاص ایشان از آن قصرها دفاع میکردند و همواره آمادهٔ حمایت آنان با خانواده، دوستاران و خدمتکاران ایشان، در مقابل اغتشاشاتی که رخ میداد، بودند. درآن عهد یک روش اقتصادی ثابت - ولی دور از عواطف انسانی - مبتنی بر فلاحت، در جهان ایجاد شد و در طی قرون برقرار ماند. همچنین به مرور قرنها در مقابل این تحولات، تمدنی جدید پدید آمد و توسعه یافت، و از

۱- Gaule ۲- Héraclius

مناطق روستایی به‌شهرها سرایت کرد . ایران‌وروم ، برمبانی مواریث قدیم، به‌قسمی از فئودالیسم دست یافتند که بیش از ادوار سابق ثمربخش بود . « درعوض بردگی روستاییانی که سابقاً آزاد بودند ، نخبه‌ای از فئودال تشکیل شد ... وانقلابی در فئودالیسم رخ داد که بعدها درهمهٔ ممالك اروپاوآسیا تجلی خواهد کرد ، وجانشین همهٔ تشکیلات ملکی جهان قدیم خواهد گردید . » این انقلاب مبتنی بر فئودالیسم قرون وسطایی عرب، اسلاو ـ روسی[1] وبحرالرومی‌است که فرهنگ عالی‌جهان‌باستان را حفظ خواهد کرد و آنرا توسعه خواهد بخشید .

دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود . با احیای سنن دورهٔ یونانیت ، برای زمین وافراد نرخی تعیین میکرد که از استعداد مردم خارج بود ، و برای اخذآن به‌قوهٔ قهریه متوسل میشد . مالیات غیرمستقیم که بر گمرك ، نواقل وراهداری‌وضع شده‌بود ، موجب تحمیلات‌بیشتری برمردم گردید . کلیهٔ کسانی که به‌طبقهٔ ممتازان متعلق نبودند ، مجبوربودند به‌هرقسم خدمت تن دردهند ، در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند ، در تهیهٔ مواد بکوشند ،کارصنعتگران را انجام دهند ، ایستگاههای چاپار را حفظ کنند ، از سپاهیان پذیرایی نمایند ، اغنام و احشام شاه را بچرانند . روستایی موظف بود اسبان خودرا برای چاپارحاضر کند ،کاروان سالار، ارابه ران وقایقران میبایست ستوران ، گردونه وقایق‌خویش‌رابرای حمل ونقل‌آماده سازند . دولت محصولات را از کسانی که در بازارها به‌داد وستد می‌پرداختند به‌قیمتی نازل میخرید ، وفساد عمال ، باوجود مقابلهٔ جدی پادشاهان ، وحشتناك بود .

دولت به‌پول احتیاج داشت . متصرفات وکارخانه‌های وی برای دربار وقشون کارمیکردند ، ومازاد فروخته میشد . آزادی انفرادی بسته به‌ارادهٔ دولت بود ، و در حدود هزار سال در ایران اثری ازآن نبود . خزانه اشباع نمیشد . ادارات وقشون

۱ـ Slavo-russe

مبالغی بسیار درخواست میکردند. استحکاماتی که درسرحدها برپا مینمودند، گران تمام میشد. باید مخارج جهازات وهمچنین سفرایی را که بهدربارهای خارجه با هدایای سلطنتی میفرستادند، براین ارقام اضافه کرد. بههنگام بدبختی و قحط، دولت موظف بود احتیاجات آسیبدیدگان و فقرا را مرتفع سازد. وجوه هنگفتی برای امور فرهنگی، ساختمان مدارس ودارالعلمها تخصیص داده شده بود. برای زیبا ساختن شهرها، ایجاد قنوات وانتقال آب کوشش میشد. هرچند نمیتوان گفت که زمان ساسانی دورهٔ صلح بودهاست، معهذا شهرها توسعه مییافتند، درهمهٔ بخشهای شاهنشاهی شهرهایی ایجاد میشد، برتعداد آنها افزوده میگردید و مسافت آنها از یکدیگر کمتر میشد مخصوصاً درنواحی حاصلخیزی که کمتر در معرض حوادثواقع واز دیرباز مزروع بودند ویا نواحیی که بر اثرسیاست روشن بین شاهنشاهان درآنها زراعت شده بود. خوزستان وسیستان در میان ایالاتی که از توسعهٔ بسیارشهرسازی متمتع شدند، مقام اول را دارا بودند.

تحول مالی که خسرو اول ایجاد کرد، بیش از آنکه بهنفع ملت باشد، بهسود خزانه بود، وتعدی و جهل ـ که مردم درآنها غوطهوربودند ـ آنانرا بهاعتصاب برمیانگیخت. اعتصاب امری جدید در جهان قدیم محسوب نمیشد، وحملات آن در مصر، یونان و روم مشهود شده بود اما انقلاباتی که جهان یونانی را بهلرزش در آورد، اعتصاب بردگان یا وامداران بود. جنبش مزدکی که رنگی دیگر داشت، مُبتنی بر مبنای اجتماعی و اقتصادی بود، و به همین دلیل است که آنرا کمونیسم نامیدهاند. بدبختیی که ملت درآن غوطهور بود، مانع از آن میشد که وی بهتفکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند. بدبختیهای او موجب ترحم افکار مردان بزرگ عصر گردید، چنانکه برزویه مینویسد: «عصر

ما همه‌جا در انحطاط است »[۱] . دولت براثر تمدن وثروت خویش درخشان مینمود ، و قوای نظامی آن قادر مطلق به‌نظر میرسید . اما سازمان اجتماعی‌اش پوسیده و خراب بود ، و همین امر کفایت میکرد که کشور ، به‌هنگام حملهٔ عرب ـ که از مقاومت در برابر آن عاجز بودند ـ در بازوان فاتح افتد .



بحرانی عمیق درقرن سوم مسیحی ، دنیا را از اسپانیا تاچین به‌لرزه درآورد. بحرانی‌سیاسی ، اجتماعی‌واقتصادی درروم ایجادشد ، وفقط به‌علت‌جلوس‌دیوکلسین[۲] نجات یافت . بحرانی سیاسی ودینی در ایران رخ داد که بر اثرآن سلسلهٔ اشکانیان پس از سلطنت درمدتی قریب پنج قرن ، منقرض شد وسلسلهٔ «ملی» ساسانی‌جانشین آن گردید . بحرانی سیاسی درشاهنشاهی کوشان ایجاد شد ، وآن دولت پس ازآن که در زمان کنیشکا[۳] به‌اوج رفعت خود رسیده بود ، درزمان دومین جانشین همین پادشاه ، براثر فتح شاپور اول منقرض گردید . رابطه‌ای که بشرعهد حجر متأخر ، محجوبانه با همسایهٔ خود برقرار نموده بود ، راه خودرا باز کرد . دنیا ، هرچندبین ملل مختلف قطعه قطعه وتقسیم شده بود ، ثابت کرد که اقتصاد واجتماع هر کشور وابسته به کشور دیگراست ، و کوچکترین حادثه‌ای که دریکی ازآنها اتفاق افتد ، دردیگری مؤثرواقع میگردد .

تمدن ساسانی پایان هزار سال زندگانی ملت ایرانی است ، وبه‌نظرمیرسد که اوج موفقیت آن باشد . به‌استثنای شرق اقصی ، پس از انقراض شاهنشاهی کوشان ، جهان بین ایران و روم تقسیم شد . ایران دیگر ، مانند زمان پارتیان ، شریکی نیست که به‌دفاع اکتفا کند ، بلکه رقیبی‌است دارای همان قدرت حریف،

۱ـ درکلیله ودمنه بهرامشاهی آمده : « می‌بینم که‌کارهای زمانه میل به ادبار دارد » (کلیله ، مصحح قریب ، چاپ اول ، ص٥٤) (م.)

۲ـ Dioclétien (Diocletian ت. ا.)

۳ـ Kanishka

بلکه بالاتر . سلسلهٔ ملی ، دین ملی ، هنر ملی، فرهنگ ملی وتمدن ملی حکمفرما بود . همهٔ امور مبتنی بر جامعه‌ای بغایت اشرافی بود که اصل و نسب و املاک مظاهر آن محسوب میشدند . خاندان شاهی ، نجبا وروحانیان پایه‌های این حکومت به‌شمار میرفتند ، واین بنایی است که تحسین مورخان عرب را به‌خود جلب کرده است ، وآنان آنرا به‌عنوان سرمشق فن سیاست محسوب داشته‌اند . نجبا اراضی را حفظ میکردند ، از بعض مزایای موروثی برخوردار بودند ، و شاه را انتخاب میکردند . جنگ ، شکار ، ضیافت وتمتعات حرم‌سرا همهٔ اوقات آنانرا فرامیگرفت . تعدد زوجات بسیارمتداول بود ، ولی زن ازهمهٔ حقوق خود محروم نبود . بمرورزمان ، اخلاق و آداب ترقی کرد ولطیف گردید ، جنگجویان وشکارگران به‌خواندن و نوشتن علاقمند شدند . مردم به‌بازی شطرنج ، گوی و چوگان‌بازی تمایل یافتند . موسیقی ، تصنیف وعلوم مورد توجه بود و در توسعهٔ آنها کوشش میشد . دربار مدهایی برای لباس اختراع کرد و انواع جواهر طبق سلیقهٔ خویش ابداع نمود ، ودرفن تهیهٔ اطعمه پیشرفت کرد . این جامعه ، درخشان ومظهر تمدن وهنرلطیف ومجلل میباشد . بین آن وطبقات پایین ، دیواری است غیرقابل عبور . طبقهٔ شهریان ، هنرمندان و بازرگانان ضعیف است وتودهٔ ملت شامل روستاییان است که وضع بردگی آنان با تعلیمات روحانیت زرتشتی سازگار نیست .

عمل پادشاه ساسانی با امپراتور روم ــ که زندگی وی مصروف حفظ میرائی که فرهنگ قدیم جهان باستان معرفی میکرد ، بود ــ اندکی فرق داشت . ایران، مانندروم ، محاط به کمربندی ازاقوام‌دارای فرهنگ بدوی‌بود ، که شاهان درمقابل آنان سدهایی برپا کردند ، ولی همواره توفیق نمی‌یافتند . جمعاً وبهرحال ، ساسانیان موفق شدند و در ذهن اقوام از خود خاطره‌ای به‌عنوان شاهان بسیار مقتدر جهان باقی گذاشتند .

تفوق ایرانیان درشیوهٔ حکومت واداره ، طریقهٔ جنگ ، ظرافت هنرها ، طرز جامه پوشیدن ، خوردن ورفتار مورد تصدیق بود .

ایران این عهد ، وظیفهٔ تبلیغ هنر و ادیان را به‌عهده گرفت . به‌نظر میرسد آیین بودایی ، درتماس بامزدیسنی ، اصل دوگانگی (ثنویت) را در ستیزهٔ بین‌خیر، که دربودای منفرد تجسم یافته بود ، وسپاه شر ــ که تحت قیادت مارا[۱] بود ــ پذیرفته باشد . دانشمندان مایلند که در متریای[۲] بوداییان ، اثرخدای‌منجی مزدیسنی یعنی مهر (میترا)[۳] را به‌بینند . پیشرفت مانویت در ترکستان و چین شناخته شده است . این آیین ازراه سوریه ومصر ، در افریقای شمالی نفوذ کرد ودرآنجا یکی‌ازپیروان آن «اگوستین قدیس»[۴] بود . مانویت که در شرق مورد ایذا قرار گرفته بود ، در آسیای صغیر توسعه یافت ، در ارمنستان نفوذ کرد ، وبه‌تراکیه[۵] رسید (قرنهای‌دهم ویازدهم مسیحی) . این آیین با تجارت مشرق ، بدفرانسهٔ جنوبی رسید ، وموجب پیدایش‌فرقهٔ مقتدرکاتار[۶] ـ یعنی‌پاکان ـ گردید ، که کلیسای‌کاتولیک‌بدان‌اعلان‌جنگی سخت داد . درمدت بیست سال ، ناحیهٔ بزیه[۷] وکارکاسون[۸] غارت گردید ، وهزاران تن ازجانب تفتیش‌مذهبی[۹] کشته یاسوخته شدند (۱۲۰۹ ـ ۱۲۲۹) . این‌بخش‌ازفرانسه چنان‌آسیبی دید که سه قرن طول کشید تا خرابیهای‌آن مرمت شود . از یک‌سوی مانویت درفرانسه وچین نفوذ کرد ، واز سوی دیگر مذهب نسطوری ، که تنها فرقهٔ مسیحی بود که در ایران به‌رسمیت شناخته شده بود ، تا چین پیش رفت . این است پهنهٔ تشعشع افکار دینی که از شاهنشاهی ایران نشأت یافته و از این سرزمین نیرو گرفته بود .

هنرساسانی که ممکن است ظاهراً باهنر دوره‌های قبل فرق داشته باشد ، در

۱ـ Mara ۲ـ Maitreya ۳ـ Mithra ۴ـ Saint Augustin (Augustine .ا.ت)

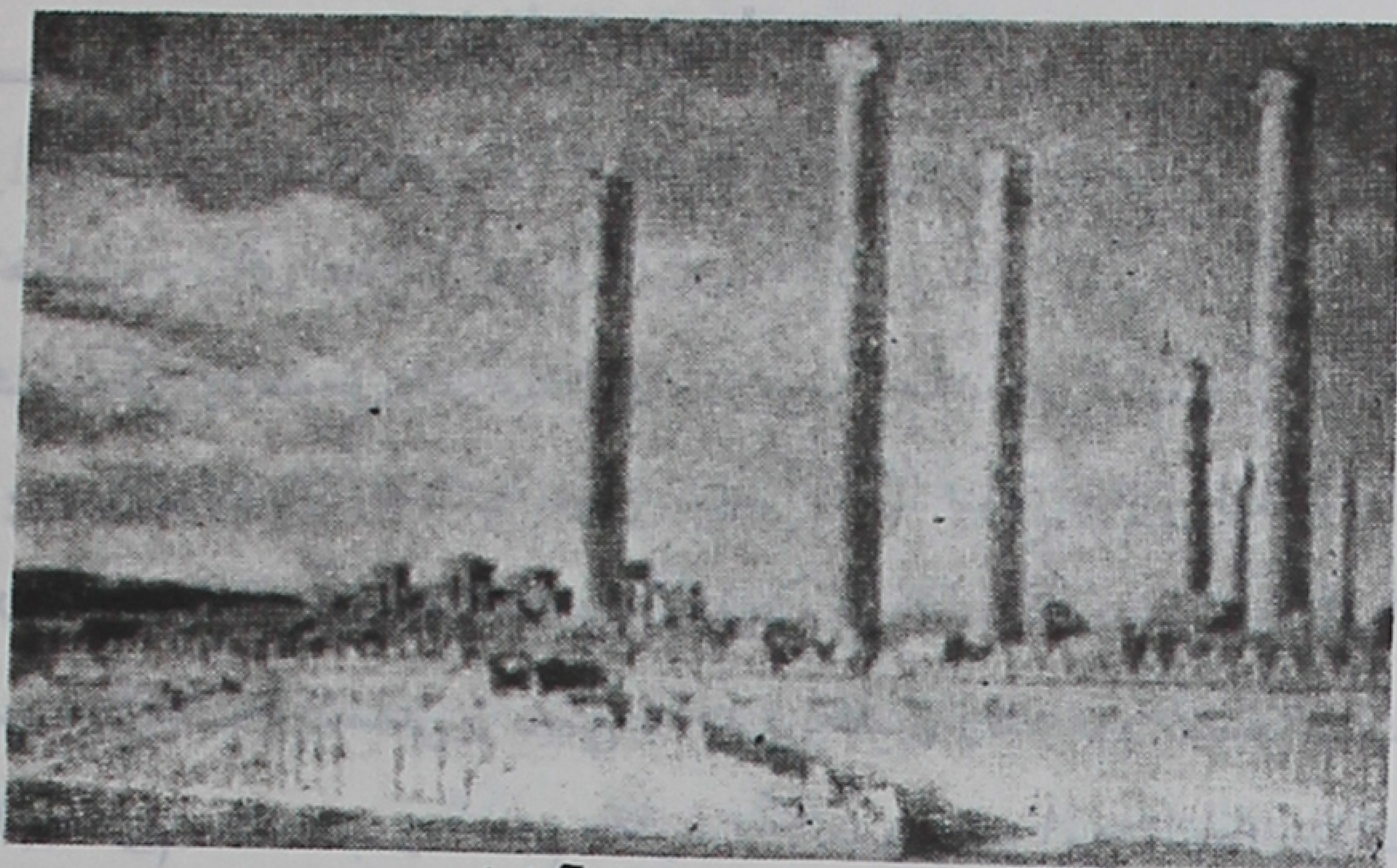
۵ـ Thrace ۶ـ Cathares ۷ـ Béziers ۸ـ Carcassonne ۹ـ Inquisition

حقیقت و اساساً مبتنی بر عناصر کهن شرقی است. هنر مزبور با هنر غربی هم عصر خود مخالف است و با آن شباهتی ندارد، و قرابت آن دو ــ که بعض دانشمندان در این باب کوشش کرده‌اند ــ فقط در موارد خارجی و ظاهری صادق است. هنر ساسانی هنری است ایرانی با جلوه‌های کاملاً خاص، و ریشه‌های آن در جهانی بسیار کهن فرو رفته است، هر چند در دنیایی تجلی کرده که توسط یونانیت تغییر شکل یافته است. این هنر که پایان تکامل متمادی است، به‌حد کافی دارای نیروی حیاتی جهت تشخیص نفوذ وی در هنرهای اقوام مجاور میباشد. هنر مذکور در عهد رونق خویش، موجب الهام معماران و طراحان رومی گردید، و آنان اشکال جدید را در هنر بوزنطی (بیزانسی) پذیرفتند. هنر تازه به‌دوران رسیدهٔ اقوام صقلاب[1] که جدیداً از جنگلهای خود بیرون آمده بودند، درصدد اقتباس از آن بر آمد. همچنین این هنر از سرحدهای شرقی شاهنشاهی عبور کرد و به‌خدمت دینی خارجی در آمد، و مبانی هنر ایرانی ــ بودایی[2] را، که در مدت قرنها، از افغانستان تا چین را تحت‌الشعاع خود قرار داد، پی افکند. هنر ساسانی که وابسته به‌اشکال ایرانی است، به‌منزلهٔ پلی بین تمدنهای کهن آسیا و تمدنهای قرون وسطای غربی به‌شمار میرود. عمل تمدن بخشندهٔ ایران دورهٔ ساسانی بدینجا محدود نمیگردد. ایران، مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولتی هندی ــ یعنی دولت گوپتا[3] داشت. دولت مزبور عاقبت وحدتی ملی ایجاد کرد و دورهٔ نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت، نقش میانجی و عامل انتقال افکار و هنرهای غربی را داشت، و به‌وسیلهٔ وی این امور داخل کشور مجاور گردید. سابقاً گفته شد که در مدت این «دورهٔ طلایی» تمدن هندی، هند به‌سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که بین دو دولت مذکور وجود داشت، توانست به‌منابع غربی دست یابد، و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند، و

۱ــ Slaves ۲ــ Irano – bouddhique ۳ــ (Gupta) Goupta ۳۵۰ (ت.ا.)

در این موارد ــ لااقل در بخشی از آنها ــ مدیون ایران میباشد .

معهذا این بنای عالی ، این سازمان بزرگ پیکر، یعنی ایران عهد ساسانی، که با درخشندگی ووضوح عمل میکرد ، درعرض چندسال منهدم گردید . اما باید دانست که پیشرفت تازیان به‌سبب تفوق سیاسی ، یا نبوغ خارق‌العادهٔ فرماندهان نظامی‌ایشان‌نبود . دنیای آن عصر: آسیا ، اروپا وافریقا ، که به‌علت محاربات‌فرسوده شده وبه‌سبب منازعات اجتماعی و دینی داخلی تحلیل رفته بود نمیتوانست در برابر دشمن متحد ، ملهم ، متعصب و مصمم مقاومت کند و بنابراین تازیان توفیق یافتند.



تخت جمشید : کاخ آپادانه

نتیجه

ورود ایرانیان به‌نجد ایران مسبوق به‌عهدی طویل بالغ بر سه هزارسالست که درطی آن ، به‌تدریج ، تمدن انسان ماقبل تاریخی که ازغارهای خود فرودآمده و در دشتها ودره‌ها سکونت گزیده بود ، توسعه‌یافت . درمدت سی قرن ، انسان فلاحت و تربیت جانوران‌را آموخت ووسعت‌داد ودر استخراج‌فلزات نخستین گامها رابرداشت هنر ساختن ظروف سفالین منقوش وی ، که بدون شك در نجد ایران پدیدآمد ، به‌سرعت پیشرفت ودرنقاط بعید نفوذ کرد . بشر با ایجاد قصبات زندگانیی اجتماعی را تنظیم نمود ، وازآن پس منفرد نزیست ، و با دسته‌های دیگر انسانی تماس یافت واین روابط را توسعه بخشید .

ایران ، چون مورد ومعبر اقوام است ، در طی دورهٔ ماقبل تاریخ ، جنبشهای اقوام مختلف را به‌خود دیده ، ولی استقرار آنها درنجد ، تاآنجا که ما اطلاع داریم، فقط اتفاقی بوده است . تنها ازآغاز عهدآهن به‌بعد است که زندگانی در ایران بر اثر ظهور واستقرار ایرانیانی که از استپها آمده ودر کوههای این کشورسکونت گزیده‌بودند ، تحولی عمیق یافت . بازی حوادث‌چنین مقدر کرده بود که ایرانیان

ـ که بعداز همه وارد شده بودند ـ در نجد متوقف شوند. نجد مزبور ناحیه‌ایست
به‌منزلهٔ پلی بین منطقهٔ اوراسی[1] استپها ومنطقهٔ صحراهای عظیم غربی که تا افریقا
ادامه می‌یابد، ودر آن میان، درواحه‌های غنی بین‌النهرین ودرهٔ نیل، تمدنهای‌عالی
مبتنی برشهرسازی توسعه یافته بود. این موقع جغرافیایی قوم ایران در تمدن
مخصوص وتاریخ وی‌اثری عمیق به‌جای گذاشته است. ایرانیان، بدون آنکه رابطهٔ
خود را با مردم ساکن‌استپها (همان‌استپها که خوداز آنجا آمده‌بودند) که به‌حرکت
خویش ادامه میدادند، قطع کنند، همینکه جامعهٔ آنها منظم ومرتب شد، تمایلی
به تسلط بر اقوام ساکن‌بین‌النهرین احساس کردند. در مدت‌دوازده قرن، آنان‌این
منطقهٔ غنی را در تصرف خود داشتند. همچنین بارها برای ایشان ـ در طی تاریخ
خویش ـ اتفاق افتاد که از سرحدهای طبیعی‌مشرق تجاوز کنند و بر اقوام مهاجر
شرقی‌تسلط یابند. بدین‌وجه فرهنگ آنان که در یك زمان‌از منابع‌دوجهان‌مختلف
استفاده میکرد، توسعه یافت. نخست‌جهان‌شرق که خود از آنجا بیرون آمده‌بودند
وبا آن‌بنا به‌علاقهٔ نسبت به‌نیاکان، روابط نزدیك‌خود را حفظ کردندواثراین روابط
در هنر نقاشی جانوران، اشیاء فلزی، زین ویراق‌بندی غنی ومتنوع اسبان، ظروف
مزیّن وممتاز، ونیز در جواهرسازی ایشان به‌جامانده است. دوم جهان غرب، که
مبادی شهرسازی‌ومعماری، هنر تزیینات، وعلوم از آنجا می‌آمد. ایرانیان به‌سبب
استقرار در میان دو جهان مذکور از یك‌سو، و از سوی دیگر به علت استعداد و
فعالیت، تمدنی‌مختلط‌در ایران به‌وجود آوردند که به‌پیشرفت‌هایی‌نایل آمد وموجب
تحسین‌ملل‌دنیا گردید. ایرانیان به‌واسطهٔ سدهایی که اقوام مقتدر آسیایی به‌وجود
آورده بودند، متوقف شدند، واز توقف خود در کنار مدنیت‌های کهن که مدت
چهار قرن‌طول کشید، استفاده کردند واز فرهنگ آنان متمتع گردیدند تاتوانستند

۱ـ Eurasique

به‌نوبهٔ خویش جهان آسیایی را تحت تسلط درآورند . در آسیای صغیر و سواحل دریای اژه[۱] آنان باغرب که معرف تمدن هلنی بود واندیشهٔ حرّیت شهرنشینی وحیات مدنی درآن حکمفرما بود ، روبروشدند . سلطنت هخامنشی که مبتنی برالیگارشی[۲] بود باامپراتوری دموکراتیك یونانی به‌نزاع برخاست . ارگ تخت جمشید درمقابل ارگ اثینه (آتن) قد علم کرد . در اینجا دومنظره مجسم میشود ، که بین آنها تفاوت بسیار است : در یك طرف ملت ، قضاة ، روحانیان ، جوانان قلباً به‌پرستش خدایان خویش مشغولند . در جانب دیگر ، همهٔ اقوام مطیع ، تحت مراقبت نگهبانان شاهی ، برای مخدوم خویش باج و خراج می‌آورند . اینجا الوهیتی مشهود نیست ، تنها پادشاه مرکز حیات شاهنشاهی است وهمهٔ مساعی میلیونها افراد بدو معطوفست . از نظر هنر نیز اختلاف بارزی بین‌این دو دیده میشود : در حالی که یك دسته خدایان راپرستش میکنند ، دستهٔ مقابل یك فرد بشری را ـ که مظهرخدا در زمین است ـ تقدیس مینمایند .

غالباً خواسته‌اند از تمدن هخامنشی انتقاد کنند از اینرو که تمدن مزبور به‌تمدنهای اقوام دیگرمخصوصاً درزمینهٔ هنر ، تعلق‌بسیار داشته است . اگرمنظور ابنیه‌ایست که ما می‌شناسیم ، بایداین حقیقت کهن راتصدیق کرد که درهمهٔ‌ازمنه ، اقوامی که بایکدیگررابطه داشته‌اند ، دریکدیگرمتقابلاً نفوذ کرده‌اند . آیایونان با همهٔ نبوغ خود ، از منابع هنری وفکری مشرق استفاده نکرده است ؟آیا روم‌از همهٔ آنچه که یونان ـ پس از التقاط از منابع اقوام مجاور خویش ، اتروسکها[۳] و کامپانیان،[۴] اقوامی که از حیث ذوق وسلیقه ظریفتروازجهت هنر مترقی‌ترازرومیان قانع وخشن بوده‌اند ـ عرضه کرده متمتع نشده است ؟

۱ـ Mer Égée

۲ـ Oligarchie ؛ حکومتی که اختیارات آن در دست چند خاندان مقتدر باشد . (م.)

۳ـ Etrusques (Etruscans.ا.ت)

۴ـ Campaniens(Campanians.ا.ت)

سابقاً قدما معتقد بودند که جهان بین دو کشور متمدن، ایران و یونان، تقسیم‌شده. تشکیلات سیاسی واقتصادی این دو، باهم اختلاف‌داشت ومع‌هذامتعادل بود، چه هریك ازآنها نتیجهٔ تکاملی بود که در مدتی کمابیش طویل ایجاد وبراثر فعالیت خلاقهٔ بشرحاصل شده بود، اما هر یك میکوشید که روش زندگانی خود را دربقیهٔ دنیای قدیم بسط دهد. ایرانیان نخستین ملتی هستند که شاهنشاهیی‌جهانی ایجاد کردند که روح‌اغماض- عدالت- که پیش‌ازآن‌شناخته نبود - درآن‌حکمفرما بود. آنان سرحدهای جهان متمدن را به‌نواحی بعید مشرق، تا خط سیحون (سیر دریا) کشانیدند. درمدتی‌متجاوزازدوقرن، حیات سیاسی‌در گرد شاه بزرگ‌متمرکز گردیده بود، و او توانست در طی تاریخ طولانی‌خویش ازآنها دفاع کند. وی‌آنها را به‌نواحیی که کمتر در دسترس بود، انتقال داد. خط دیوانی هخامنشی موجب پیدایش قدیمترین خط هندوستان گردید. هنر سلسلهٔ موریا[1] مقتبس از هنر عهد شاهان بزرگ بوده است. طرق بحری بین شرق اقصی و بحرالروم کشف شد، و در نواحی واقع بین جیحون وسیحون مبانی شهرسازی وآبیاری را وارد کردند. اما اقداماتی که برای درهم شکستن مقاومت هلنیان به‌عمل‌آمد، منجر به‌شکست شد، واین امر کمتر وابسته به‌نیروی یونانیان بود تاخطاهای ایرانیان. وحدت طبیعی، سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی هرگز تحقق نیافته بود[2]. انحطاط سلسلهٔ هخامنشی، واگذاری شغل‌نظامی به‌مزدوران‌یونانی ازیکسو، وازسوی‌دیگر بیدارشدن‌احساسات هلنی تحت حمایت مقدونیه که خود به‌زحمت صبغهٔ هلنی گرفته بود، تاریخی‌جدید را افتتاح کرد. «وجدان‌اروپایی» قرن‌چهارم ق. م. بود که راهنمای سفرهای‌جنگی اسکندر گردید، و تمام‌آسیای صغیررا از یونانیت مستور کرد، سرحدهای اروپارا تا حدود سند وآسیای مرکزی عقب برد، و آن انقلابی بود که جنبهٔ سیاسی‌اش

۱- Maurya ۲- مراد وحدت همهٔ ممالکی است که تحت تسلط هخامنشیان درآمده‌بود(م.)

کمتر ازجنبهٔ اقتصادی ومخصوصاً اجتماعی بود. ایران درمسیر اقتصادجهانی افتاد، محصولات خارجی را مصرف میکرد وصادر مینمود، و در دو جهت ترانزیت داشت. وی نیز برهمان طریقه وطرح اجتماعی دول مترقی تر غرب رهسپار شد. سلطنتی که دارای حقوق الهی بود، با وجود اسکندر به‌صورت تشکیلات یونانی درآمد.

فاتح که براریکهٔ داریوش جلوس کرده بود، جز تجدیدبنای شاهنشاهی هخامنشیان اندیشه‌ای نداشت، وپندار خویش را مبنی بر اختلاط وامتزاج دوملت بزرگ ودوتمدن عظیم دنبال میکرد.

عهد یونانیت در ایران ـ که مدتی قریب به‌دوقرن تحت تسلط خارجی باقی ماند ـ آثاری به‌جا گذاشت. تشخیص درجهٔ نفوذ یونانیان مشکل است، همچنانکه تعیین درجهٔ ایرانی‌شدن سریع‌وکامل یونانیان ساکن ایران هم دشوار است. سجیهٔ قابلیت نفوذ ایرانیان که دارای نیروی اقتباس است، و همچنین استعداد وی برای تغییرشکل دادن عنصر خارجی به‌صورت معاون ودستیار، محققاً درین مسألهٔ دقیق اهمیت اساسی داشته‌است. درحیطهٔ خارجی‌ومادی‌تمدن، یونانیت میبایست‌پیشرفتی محتملاً وسیع وسریع کرده باشد، اما در حیات روحی ودینی، این موضوع صورت دیگر به‌خود گرفته است. مقایسهٔ آن دوره با زمان ما قابل توجه است و میرساند چگونه قبول‌شکل وماده‌ای که ازخارج‌وارد میشد سریعتر ازپذیرفتن فکرواندیشه انجام میگرفت، وچگونه تضاد بین شهر و قصبه آشکار است. بطور کلی یونانیت در ایران شکست خورد. رؤسای آن هرگزنتوانستند از مخالفت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مصون مانند. ستیزه بین دوشکل زندگانی مدنی، بین‌حیات شرق وحیات غرب، بین‌شهرمستقل[۱] وسلطنت‌شرقی، بین روش اقتصادی‌مبتنی برآزادی‌واقدامات فردی واقتصاد شرقی تحت نظارت وهدایت دولت، هرگزقطع نشد. یونانیت‌ازعهدهٔ

۱ـ Cité–État

حل «مسألهٔ دایمی جامعهٔ انسانی» وجدال بین حکومت ومردم ، بین طبقهٔ متصرف و طبقه‌ای که از ارث خویش محروم شده بود ، بین بورژوازی و کارگران برنیامد .

درمقابل نفوذ یونانیت وتحمیل آن به‌عنوان ماده‌ای خارجی ، عکس‌العملی در مشرق از جانب پارتیان و کوشان ، ودر مغرب از جانب قرطاجنه وروم ایجـاد شد . این کشورها که درپیرامون قرارداشتند ، کما بیش تحت تأثیر یونـانیت واقع شده و مع‌هذا سجیهٔ اختصاصی وملی خودرا حفظ کرده بودند . جهان ایرانی ، در آخرین قرن قبل از مسیح ونخستین قرون تاریخ مسیحی به‌نهایت توسعهٔ خود رسید . ایران دورهٔ پارت تا سرحد مصر پیش رفت . شاهنشاهی کـوشان تقریباً همهٔ هندوستان ، ترکستان روس وبخشی از ترکستان چین را اشغال کرد . سرمتهـا[1] که در استپهای اوراسی[2] درهم میلولیدند ، در این زمان صاحب بخشی بزرگ از ساحـل شمالی بحر اسود شدند ، وبا سکنهٔ اطراف‌دانوب تماس یافتند ، واز سوی دیگر تاحدود آسیای مرکزی گسترده شدند . جهان ایرانی ازجهان یونانی انتقام گرفت . آنگاه که به‌دو پاسگاه واقع در اقصی‌نقاط شرقی شاهنشاهی وی‌حمله برد ، حکومت یونانی ـ بلخی تحت ضربات یوئه‌چی[3] یا کوشانیان آینده ازبین‌رفت ، وشهرهای یونانی ساحل‌شمالی بحراسود تحت‌تسلط سرمتها درآمد . ایران به‌فشارخودبررومیان ـ که درآسیانفوذ کرده بودند ـ ادامه داد ، وجنگهای مهرداد بنطیقسی[4] به‌منزلهٔ مقـاومت‌آسیانیان که در رأس آنـان ایرانیان قرار داشتند ، تلقی میشد . از این مبارزهٔ عظیم تن بتن بین‌ایران وامپراتوری محتضرسلوکی غالب ، ایران فاتح بیرون‌آمد .

نوعی تشابه‌درمقدرات پارتیان‌و کوشانیان‌میتوان‌دریافت . هردو آنان‌بامیراثی هلنی شروع کردند که نهضتی ملی‌در دنبال داشت . اما وظیفه‌ای که به‌عهدهٔ پارتیان

۱- Sarmates (Sarmatians ت.ا.)   ۲- Eurasiques   ۳- Yue-tche (Yüeh-chih ت.ا.)

۴- Mithridate du Pont (Mithridates of pontus ت.ا.)

گذاشته شده بود، بسیار سنگین‌تر بود، زیرا آنان این افتخار را داشتند که دفاع از تمدن قدیم مشرق درسه‌جبهه بدیشان واگذار شده‌بود. پارتیان لاینقطع دراجرای این وظیفه کوشیدند، وگاه عقب نشستند برای اینکه‌بتوانند حملات رادفع کنند. آنان‌بامقاومت‌لجوجانهٔ خود، راه فتوحات ساسانیان‌راهموار کردند. به‌نظر نمیرسد افکارمیهن‌پرستی درزمان شاهان اشکانی‌غلبه داشته باشد، چه پادشاهان مزبورنسبت به‌اقوام خارجی به‌نظراغماض مینگریستند. دورهٔطولانی‌سلطنت‌آنان مانع شد که‌از جانب‌ایران‌عکس‌العملی‌بسیارخشن‌نسبت‌به‌همهٔ‌آنچه که‌ازخارج‌آمده‌بود،ایجادشود. این‌دوره،عهدانتقالی‌به‌شمار میرود که‌به‌ملت ایران‌اجازه‌داد میراث خودراحفظ کند وآنچه را که‌یونانیت‌به‌وی‌بخشیده بودتحلیل‌برد. پارتیان از نظرسیاسی راه‌ساسانیان راباز کردند، درحالی که‌آیین‌مزدیسنی‌را ــ که درزمان‌ساسانیان‌دورهٔدرخشانی‌یافت ــ محفوظ داشتند. آنان اصول‌ومبادی هنرملی راکه بر اثرروابط بسیارنزدیک بااقوام ایران خارجی تقویت شده بود، محافظت کردند.

پنج قرن‌ونیم‌پایان شاهنشاهی‌هخامنشی را ازآغاز سلسلهٔ ساسانی جدامیکند، ودر طول این مدت‌سرزمین ایران که رابط بین‌دوجهان به‌شمار میرفت، ازتصادم‌آن دو رنج میبرد. درمقابل نفوذ یونانی که از مغرب ناشی شده‌بود، نفوذ پارتیان ــ که از استپهای مشرق آمده بودند ــ قرارداشت. در مدت این چند قرن، گویی عناصر مختلف و اصولی که عمیقاً باهم اختلاف داشتند، در یک بوته ریخته شده ممزوج گردیدند. مغرب، آثارقطعی‌درطبقهٔ علیای‌فکر ایرانی به‌جا گذاشت وموجب‌پیدایش اشکال ایرانی ــ شرقی گردید، وپارتیان درصدد امحای این‌آثار برنیامدند. آثار مزبور ازآغاز تاریخ مسیحی باشدتی متزاید جلوه‌گرشد. دراین لحظه که مخصوصاً برای شکفتن تمدن ایرانی باسجایای ملی‌مناسب بود، تاج وتخت به‌دست ساسانیان افتاد، وآن مرحله‌ای در درجهٔ اول اهمیت در تاریخ ایران به‌شمار میرود. ایران

ساسانی ، که ریشه‌های خود را در فرهنگ کهن ایرانی ـ شرقی فرو برده بود ، در تعقیب پیشرفتهای سیاسی و نظامی خود ـ در مغرب ضد رومیان و در مشرق ضد کوشانیان ـ باردیگر دروازه‌های خود را برامواج جدید فرهنگهای نواحی‌مجاور باز کرد ، وازآن جمله فرهنگ‌ایالات‌شرقی روم با فرهنگ ایرانی تازه نیرو گرفته پیوند یافت . عهد ساسانی را فقط از طریق همین اختلاط جدید باید شناخت .

تمدن ایرانی درعهد ساسانی ، همچنانکه ازمنابع خارجی مستفید بود ، خود بیش از ادوارسابق به‌اعمال نفوذ در اقوام دیگرادامه داد . هنروی تا اقیانوس‌اطلس پرتو افکن شد ، و به‌صورت جریان جدید ایرانی ـ بودایی[1] به‌چین رسید . ادیانی که در سرزمین ایران برخاستند ـ ودر اروپاوافریقا باآنها مبارزه شد ـ درصحاری آسیای مرکزی نفوذ کردند . تشکیلات نظامی وی راه فروسیت[2] قرون وسطی را آماده کرد ، وتشکیلات اداری‌آن در دربار شارلمانی[3] نفوذ نمود .

ایران ساسانی ، همچون سپری عظیم ، از فرهنگ قدیم‌آسیای غربی‌درمقابل حملات اقوام بدوی ، که با جنبش شدید خود سرحدهای شمالی وی را موردتهاجم قرار میدادند ، دفاع کرد . ملت ایرانی براثر این محاربه برای دفاع مواریث کهن تمدن شرقی ، ومنازعه با رومیان برای تسلط بر جاده‌ها ودریاها ، بازارها و منابع اقتصادی ، نیروی خود را به‌پایان رسانید . در میان ممالك مجاور ایران ، بین این کشور وهند عهد گوپتا[4] حسن تفاهم وجود داشت ، و این امر برای دو فرهنگ که به‌سبب روابط صلح جویانه مشترکاً ترقی میکردند ، بسیار سودمند بود . اگراین روابط به‌مغرب ، به‌جهان یونانی ـ رومی ، کشانیده میشد ، ممکن بود که مردم‌آن حدود را با میانجی گری ایران ، با هند ، وحتی دورتر باچین ، ارتباط دهد و«شاید

۱- Irano–bouddhique ۲- Chevalerie (Chivalry ت.ا.) ۳- Charlemagne (ت.ا.)
۴- Goupta (Gupta ت.ا.)

آیندهٔ اوراسی[1] به‌وضع بهتری تبدیل میشد.»

جهان متمدن درطریق زندگی‌اجتماعی، اقتصادی ودینی بیش ازپیش‌نزدیك وبیش ازپیش مشابه یکدیگر شدند. از شط سند تا مصر، از قسطنطنیه تا ایتالیا، اسپانیا و غالیا[2]، کاخهای‌مستحکم، کوشکهای استوار، منازل نیرومنداشرافی‌مجلل وظریف فئودال بنا شد که درآنهادوستان، خدمتکاران وجنگجویان‌اشراف‌مستقر بودند. دو کشور ایران و روم ضد اشرافیت جنگیدند، ولی به‌نتیجه نرسیدند. دو شاهنشاهی وارد دوره‌ای جدید از اقتصاد مدنی فئودال شدند. این اشرافیت محافظ سنن جهان کهن گردید وخود را حفظ کرد، اما باچه بهای گرانی!

میلیونها افراد بشر که وابسته به‌زمین، کارخانه، باغ یا شغلی میباشند، رنج میبرند وامیدی ندارند که هرگز از بدبختی خود نجات یابند. هیچ اثری از نفخهٔ آزادی نسبی که جهان یونانی در صدد انتشار آن بود، درین دوره باقی نمانده بود. علت علاقهٔ مردم به‌ادیان بزرگ مبتنی بر توحید در قرون اول تاریخ مسیحی، تعدیاتی بود که به‌توده‌های مردم در شاهنشاهی ساسانی وامپراتوری روم واردمیآمد. آنان در دورهٔ یونانیت آزادانه به کارمی‌پرداختند و مزد میگرفتند، اما در این دوره به‌جای آن، بردگی سنگینی حکمفرما بود که ذوق کار کردن را در مردم میکشت. دیگر آنان در صدد کسب ثروت نبودند، بلکه میخواستند در خارج از حیطهٔ‌کار به‌تفکر ودعا و نماز بپردازند. زمین نمی‌تواند خیری به‌انسان برساند، و رنجهایی که بشر در این جهان متحمل میشود موجب‌آرامش روح در آخرت‌خواهد بود. مسیحیت، این دنیا را جهانی توأم با تحمل ظلم و جور و رنج کشیدن و یأس معرفی مینمود.

همهٔ این اوضاع، اقتصادی و اجتماعی، در سطح کرهٔ زمین باعث توسعهٔ

۱– Eurasie ۲– Gaule

مسیحیت ـ که به آرزوهای جامعه بدبخت بشری جواب مساعد میداد ـ میگردید. مغرب برای قبول آن آماده بود، وسه قرن بعد هم مشرق برای قبول اسلام به جای دین زرتشتی ـ که به صورت مقرراتی بسیار سخت ودور از آلام بشری درآمده بود ـ آماده گردید.

معهذا وضع ملک داری این عهد فقط دارای جنبه‌های منفی نبود. اقوام جدید ژرمنیان، صقلابیان[1]، ترکان وتازیان درطی قرنهای بعد، وضعی از امور رادریافتند که بدانان اجازه داد درآینده آنرا تغییردهند و به صورت اقتصادی مدنی درآورند. دستگاه دولت، تشکیلات روحانیت واملاك بزرگ در دست این اقوام افتاد، وایشان آنها رابرای بنا کردن آیندهٔ فرهنگهای مسیحیت واسلام به کار بردند. بدین وجه، با وجود انحطاط، نه تنها دنبالهٔ فرهنگ قدیم قطع نشد، بلکه بعکس ادامهٔ آن در تاریخ تأمین گردید.

فتوحات پر ولوله ومکرری که دو شاهنشاهی عظیم به تناوب بریکدیگر به دست آوردند، هر دورا ضعیف کرد و راه را برای اعراب باز نمود. شرق وغرب، که دارای یك تقدیر بودند، بر اثر فتح نیرویی جدید ـ که مبانی وجود ایشان را واژگون کرد ـ دچارسر نوشت مشابهی شدند. مشرق به دین اسلام درآمد، مغرب به دین مسیح گروید، واین نتیجهٔ احتراز ناپذیر اوضاع مشابهی بود که مردم این دوبخش جهان درآن میزیستند. بدین وجه، شباهت سازمان ـ خواه سازمان معنوی و خواه سیاسی ـ همهٔ اقوام متمدن قرون‌وسطی و ازمنهٔ جدید، در مغرب هندوچین، ناشی از علتی است که در تاریخ جهان آشکار شده، و آن منازعهٔ حزن‌آور و در عین حال پیروزمندانه‌ایست که دنیای محتضر کهن در دفاع از میراث خود بدان اقدام کرد.

۱- Slaves

بعضی عصری‌را که متعاقب سقوط شاهنشاهی ساسانی پدیدآمد، عهد دلکش تجدّد ایرانی میدانند که تابع قانونی است مبتنی براینکه هر «تجدد راه را برای تمدنهای جدید باز میکند.» ضعف اخلاقی وسیاسی ایرانیان، که بر اثر دخول دموکراسی اسلام به وضعی بدتر درآمد، مانع آن نگردید که سنن آنان حفظ شود وپایدار بماند ودر دربار خلفا تجلی کند. بالنتیجه، در زمان انحطاط خلفا، سنن مزبور موجب تجددی در فکر ایرانی در دورهٔ سامانیان[1] گردید.

ملتی که توانست تمدنهای عظیم دشت پهناور دوشط را بپذیرد وازآن خویش سازد، ملتی که‌پس‌از فتح مقدونیه تحت نفوذ نیرومندغربی قرار گرفت وتا حدزیاد در تمدن خارجی غوطه‌ور شد و مع‌هذا ایرانی باقی ماند، ملتی که در برابر همهٔ مهاجمات بعدی: حملات عرب، ترك ومغول نه تنها توانست نیروی ادامهٔ زندگی خویش را حفظ کند،بلکه همچنین‌توانست این عناصرخارجی را ایرانی سازد، این ملت درطی تاریخ متمادی خویش، نیروی حیاتی خارق العاده‌ای از خود نشان داده است. بیداری این ملت درزمان حاضر ـ که تاریخ آن از ربع قرن تجاوز نمیکند و بصورت تجدد ملی شدیدی جلوه‌گر شده ـ به نظر میرسد مقام قدیم وی را در خانوادهٔ اقوام آسیای غربی بدوباز گرداند. ایران امروز، باردیگر از لحاظ ماده و صورت ـ که مقتبس از غرب است ـ تغییر شکل یافته است، اما از لحاظ روح به‌سنن‌خویش وفادارمانده، وبه‌نظر میرسدمجدداً مرکزسیاسی، اقتصادی وفرهنگی ملل این بخش از آسیا شناخته شود. موقع جغرافیایی، ثروتهای طبیعی فراوان وسکنهٔ فعال آن که از سنن یکی از قدیمترین فرهنگهای جهان برخوردارند، درآینده، درمجمع ملل آسیایی، مقامی که شایستهٔ گذشتهٔ وی باشد، برای او کسب خواهند کرد.

پایان

---

[1] ـ در متن فرانسوی باشتباه Sassanides چاپ شده ودرترجمهٔ انگلیسی Samanides آمده که صحیح است(م.)

فهرست منابع

موضوعات کلی

C. G. Cameron. *History of Early Iran*, Chicago, 1936 - Histoire de l'Iran antique, 1937.

G. Childe. *L'Orient préhistorique*, Payot, Paris, 1953.

A. Christensen, *Die Iranier*, Munich, 1933.

G. Contenau. *Manuel d'archéologie orientale, des origines jusqu à l'époque d'Alexandre*, 4 vol. Paris, 1927-1947.

W. Geiger et E. Kuhn. *Grundriss der iranischen Philologie*, t. II, 1896-1904.

R. Grousset, *Histoire de l'Asie*, t. I.

A. Von Gutschmid, *Geschichte Irans und seine Nachbarlande*, 1888.

W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, 1882.

E. Herzfeld, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, 9 volumes.
Archaeological History of Iran, 1935.
Iran in the Near East, 1941.

F. M. Heichelheim, *Wirtschaftgeschichte des Altertums*, 2 vol. 1938.

J. Marquart, *Untersuchungen über die Geschichte von Eran*, 1896-1905.

G. Masfero, *Histoire ancienne des peuples de l'Orient classique*, 1909.

E. Meyer, *Geschichte des Altertums*, t. I. 1909.

A. Moret, *Histoire de l'Orient*, 1929-1930.

J. De Morgan, *Mission Scientifique en Perse*, vol. IV, 1896.

G. Perrot et C. Chipier, *Histoire de l'art dans l'antiquité*, 1882-1911, t. V.

A. V. Pope (edit.), *A Survey of Persian Art*, 1938, t. I. et IV.

J. V. Prasec, *Geschichte der Meder und Perser bis zur Makedonischen Eroberung*, 1906.

G. Rawlinson, *Five great monarchies*, 1871-1876, vol. III.

M. Rostovtzeff, *Social and economic life of the Hellenistic World*, 3 vol. 1941.

P. M. Sykes, *A History of Persia*, 2 vol. 1915.

C. Huart et L. Delaporte, *L'Iran antique: Elam et Perse et la civilisation Iranienne*, 1943.

حفاریها

T. Arne. *The Swedish Archaeological Expedition to Iran*. 1932-1933,-1935.

G. Contenau et R. Ghirshman, *Fouilles de Tépé-Giyan près de Nehavend*, 1935.
Mémoires de la Délégation en Perse, puis *Mémoires de la Mission de Susiane*, puis *Mémoires de la Mission en Iran*, sous la direction de Morgan, puis de Mecquenem et R. P. Scheil, puis de G. Contenau et R. Ghirshman; 1900-1954. 36 volumes.

R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk près de Kashan*, 2 vol. 1938-1939.

E. F. Schmidt, *Excavations at Tepe Hissar Damghan*, 1937.

A. Stein, *An Archaeological Tour in Gedrosia*, 1934.

" " *An Archaeological Tour in the Ancient Persia*, 1936.

" *Archaeological Reconnaissances in North-Western India and South-Eastern Iran*, 1937.

Old Routes of Western Iran, 1940.

ماقبل تاریخ ، اشیاء مفرغی لرستان ، گنجینهٔ سقز (زیویه)

G. Contenau, *Le Trésor d'Astrabad et les fouilles de Tépé Hissar*, Rev Ass. XXXI, 1934.

R. Ghirshman, *Notes sur les peuples et l'art de l'Iran préhistorique*, Rev. Arts Asiat. X, 1936.

R. Dussaud, *Ceinture en Bronze du Luristan avec scène de chasse*, Syria, XV, 1934.

R. Ghirshman, *Le Trésor de Sakkez, les débuts de l'art mède et les bronzes du Luristan*, Artibus Asiae, 1950.

R. Forrer, *Six bronzes préhistoriques du Luristan*, Bull. de la Ste. préhist. de France, t. XXXX, 1932.

C. T. Gadd, *Luristan Bronzes*, Brit. Mus. Quarterly, t.V. 1930.

- *More Luristan Bronzes*, Ibid. t. VI.

" *Bronzes from North-Western Persia*, ibid. t. VII. 1933.

" *Three Luristan Bronzes*, ibid. t. IX. 1934.

A. Godard, *Les Bronzes du Luristan*, 1931.

F. Hancar, *Kaukasus - Luristan*, 1935.

V. Minorski, *The Luristan Bronzes*, Apollo. XIII, 1931.

L. Speelers, *Nos Bronzes perses*. Bull. Musées royaux d'art et d'arch., 1931.

عهد هخامنشی

J. Bidez et F. Cumont, *Les Mages hellénisés*, 1938.

E. Babelon, *Les Perses achéménides*, Catalogue des monnaies. 1939.

E. Benveniste, *Les Mages dans l'Ancien Iran.*

C. Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die persische Religion*, 1920.

O. Dalton, *The treasure of the Oxus*, 1921.

R. Ghirshman, *Nurabad. Etude sur les temples du feu en Iran.* Syria, 1947.

" *Masjid-i-Soleiman, Résidence des premiers princes achéménides*, Syria, 1950.

" *Suse. Un village perse - achéménide*, Mémoires M. A. I., vol. XXXVI, 1954.

M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse*, 1890.

" *L'art antique de la Perse.*

G. Cardascia, *Les archives des Murasu, une famille d'hommes d'affaires babyloniens à l'époque perse* (455-403), 1951.

G. Cousin, *Kyros le Jeune en Asie Mineure*, 1905.

C. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B. C.* 1954.

K. Erdmann, *Die iranische Feuerheiligtum*, 1941.

E. Flandin et P. Coste, *Voyage en Perse pendant les années. 1840/41-1843/45.*

C. J. Gadd. *The fall of Nineveh*, 1923.

E. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, 1920.

" *Altpersische Inschriften*, 1938.

P. J. Jung, *Dareios I. König der Perser*, 1944.

F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, 1895.

R. G. Kent, *Old Persian Grammar, Texts, lexicon*, 2ème ed., 1953.

L. W. King and R. C. Thompson, *The sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, 1907.

F. W. Konig, *Aelteste Geschichte der Meder und Perser*, 1934.

" *Relief und Inschrift des Koenigs Dareios I. am Felsen von Bagistan*, 1938.

" *Der falsche Bardia, Dareios der Grosse und die Lügenkönige*, 1938.

A. Meillet, *Grammaire du vieux perse.*

J. De Morgan, *Manuel de numismatique orientale*, 1923.

H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, 1938.

A. T. Olmstead, *The History of the Persian Empire*, 1948.

E. Pillet, *Le palais de Darius à Suse*, 1914.

G. Posener, *La première domination perse en Egypte*, 1936.

Prasec, *Kyros der Grosse*, 1912.

" *Dareios*, 1914.

G. Radet, *La première incorporation de l'Egypte à l'empire perse.* Revue des Etudes anciennes, 1909.

G. Rawlinson, *Five great monarchies*, t. III, 1871-1876.

M. Rostovtzeff, *Iranians and Greecs in South Russia*, 1922.
F. Sarre und E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, 1910.
E. Schmidt, *Persepolis*, vol. I, 1953.
F. Spiegel, *Iranische Altertumskunde*, 3 vol. 1871-1878.
F. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achaemeniden*, 1911.
S. Wikander, *Feuerprister in Kleinasien und Iran*, 1946.
G. Widengren, *Hochgottglaube im Alten Iran*, 1938.
Sukumar Sen, *Old Persian Inscriptions of the Achaemenian Emperors*. Calcutta, 1941.
E. Obst, *Der Feldzug des Xerxes*, 1913.
S. Wikander, *Mithra en vieux perse*, Orientalia Suecana, 1952.

عهد پارتی

F. Altheim, *Alexander und Asien*, 1953.
E. Bikerman, *Institutions des Seleucides*, 1938.
N. C. Debevoise, *A political history of Parthia*, 1938.
R. Ghirshman, *Un bas-relief d'Artaban. V. avec inscription pehlevi - arsacide* Monum. Piot, 1950.
Quelques intailles du musée de Calcutta à légendes en tokharien, pehlvi arsacide et pehlvi sassanide, volume publié à la mémoire du prof. E. Herzfeld, 1952.
Chapitre "Art parthe" dans "Homme et Art" Laorusse (sous presse).
C. Hopkins, *Aspects of Parthian Art in the Light of Discoveries from Dura-Europos*. Beiyteus, III.
M. T. Rostovtzeff, *Dura and Problem of Parthian Art*, 1936.
H. Seyrig, *Antiquités syriennes*, Syria, 1936.
W. Wroth, *Catalogue of the Coins of Parthia*, 1903.
M. J. Saint-Martin, *Fragments d'une histoire des Arsacides*, 1850.
V. Kahrstedt, *Artabanos III und seine Erben*, 1950.

عهد ساسانی

F. Altheime, *Die Kriese der alten Welt*. 3 vol. 1943.
" *Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum*, 2 vol. 1948.
" *Aus Spätantike und Christentum*, 1951.
" *Asien und Rom*, 1952.
" *Niedergang der alten Welt*. 2 vol. 1952.
" *Ein asiatischer Staat*, 1er vol. 1954.
H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, 1943.

Ch. Bartholomae, *Zum sasanidischen Recht*, 1922.

E. Burnouf, *Etudes sur la langue et les textes zends*, 1840 - 1850.

A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, 1936, 2ème ed. 1944.

Fr. Cumont, *Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, 2 vol. 1896/99.

J. Darmesteter, *Le Zend-Avestā*, 3 vol. 1893.

G. Fluegel, *Mani, seine Lehre und seine Schriften*, 1862.

R. Ghirshman, *Inscription du monument de Châpour I à Châpour*, Revue des Arts Asiat., 1936.

" *Les fouilles de Châpour*, ibid, 1938.

" *Un plat sassanide en argent doré*, Artibus Asiae, 1942.

" *Les astodans, Etude sur les rites funéraires sous les Sassanides*. ibid. 1948.

" *A propos des bas-reliefs rupestres sassanides*, ibid, 1950.

" *Inscriptions Pehlvi des plats sassanides du Musée de l'Ermitage*. B.S.O.S., 1951.

" *Scènes de banquets sur l'argenterie sassanide*, Art. Asiae. 1953.

" Chapitre „Art Sassanide" dans *Homme et Art*, Larousse, 1956.

" *Une coupe sassanide à scene de chasse*, Artib. Asia, 1955.

" *Argenterie d'un seigneur sassanide*, Ars Orientalis 1956.

" *Bichâpour. Les mosaïques sassanides*, 1 vol. 1956.

E. Herzfeld, *Zoroaster and his world*, 2 vol. 1947.

" *Paikuli*, 2 vol. 1924.

G. Husing, *Der Mazochismus*, 1935.

A. V. W. Jackson, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, 1899.

" *On the date of Zoroaster*, J. of Am. Or. Soc., 1896.

" *Studies in Manichaeism*, ibid, 1923.

" *Prof. Jackson Memorial Volume*, Cama Orient. Inst., 1954.

" *Etudes sassanides* (en russe), 1909.

E. Kühnel Wachtonneth, *Die Ktesiphon. - Expedition*, 1931-32-33.

B. Labourt, *Le christianisme dans l'empire perse*, 1904.

B. Laufer, *Sino - Iranica*, 1919.

G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*.

Macoudi, *Les Prairies d'or*, Trad. C. Barbier de Meynard, 1865.

J. Markuart - G. Messina, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*, 1931.

J. J. Modi, *The religious system of the Parsis*, 1908.

" *The funeral ceremonies of the Persees, their origin and explanation*, 1905.

J. H. Maulton, *Early Zoroastrianism*, 1913.

F. Paruck, *Sassanian Coins.* 1924.

Silvestre de Sacy. *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse et sur les médailles des rois de la dynastie des Sassanides.* 1793.

C. Salemann, *Manichaische Studien.* 1908.

H. C. Puech, *Le Manichéisme, Son fondateur, sa doctrine.* 1949.

R. Reitzenstein und H.H. Schaeder, *Studien zum antiken synkretismus Iran und Griechenland.* 1926.

F. Spiegel, *Avesta, die heilige Schrift der Parsen,. aus sein Grundtext übersetzt mit Rücksicht auf die Tradition.* 3 vol,. 1852-1863.

B. Spuler, *Iran in Früh-islamischer Zeit.* 1952.

M. Sprengling, *Third Century Iran. Sapor and Kartir,* 1953.

E. Benveniste et L. Renou, *Vrtra et Vrthragna.* 1934.

W. B. Henning, *Zoroaster, Politician or Witch-doctor?* 1951.

S. H. Taqizadeh, *Old Iranian Calendars.* 1938.

F. Wolff, *Avesta-übersetzungen auf der Grunde von Chr. Bartholomae's Wörterbuch,* 1924.

R. C. Zaehner, *Zurvan. A Zoroastrian dilemma,* 1955.

G. Widengren, *Xosrau Anosurvan, les Hephtalites et les peuples turcs.* Orientalia, 1952.

J. Smirnoff, *Argenterie orientale.* 1909.

J. Orbelli et K. Trever, *Le Métal Sassanide* (en russe), 1935.

فهرست نامها

ذ

ر

ق

گ



۴ ــ ری : ظرف قرمز سفالین



۱ــ ابزارهای سنگی ازغار «تنگ‌پبده»



۳ــ سیلك : قبر . ازطراز اول



۲ــ سیلك : دستهٔ استخوانی حکاکی‌شده‌برای سنگ چخماق



٦ــ سیلک : قبری از گورستان ب



٥ــ تپه حصار: ظرف سیاه



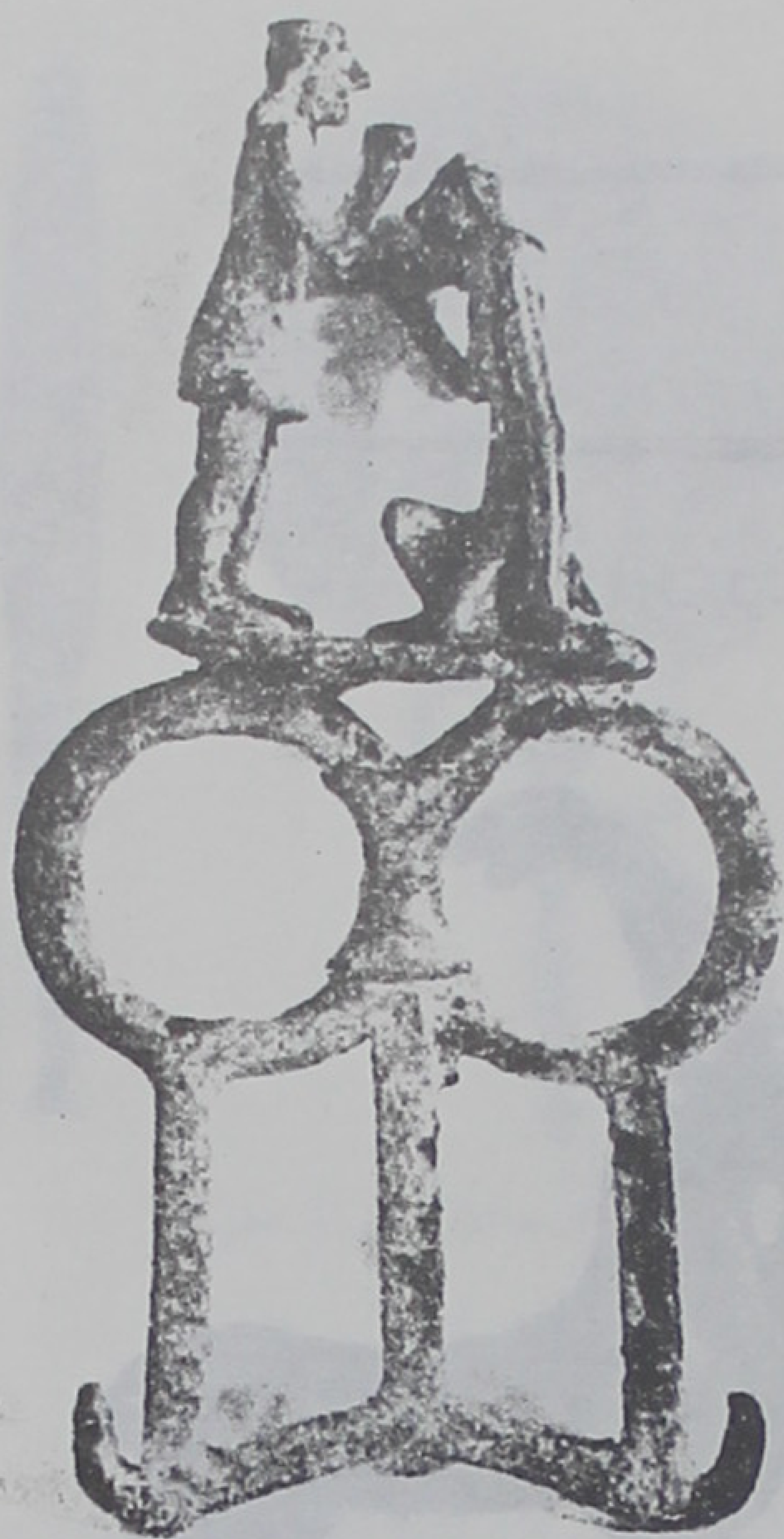
۲۰ ــ سِتل نرم سین



٨ــ لرستان : تبرمفرغی



۱۰ـ لرستان: انتهای مفرغی مالبند گردونه





۹ـلرستان : تبرمفرغی

۱۳ ـ لرستان : زنگ دهنهٔ مفرغی



۱۱ و۱۲ـ لرستان :
قطعاتی از یراقاسب







۱۴ـ لرستان : سنجاقهای مفرغی



۱۶ـ لرستان : مجسمهٔ کوچک مفرغی



۱۵ـ لرستان : بز کوهی مفرغی

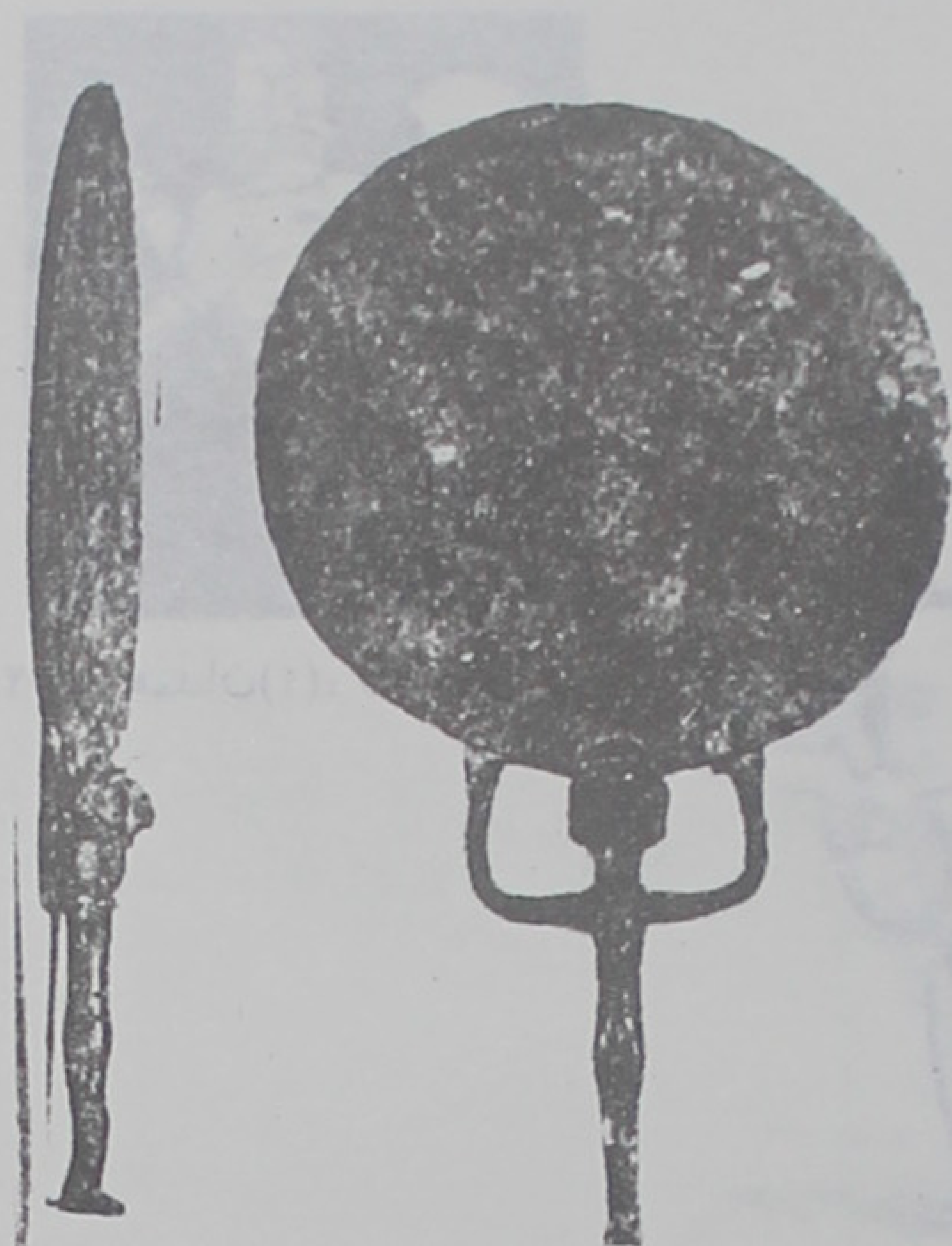


۱۷ـ گنجینهٔ سقز : ته غلاف طلا

←



۱۸ـ مجسمهٔ مفرغی ملکه ناپیر ـ اسو



۱۹ـ لرستان : آیینهٔ مفرغی



۲۰ـ گنجینهٔ سقز : لوحهٔ طلا



۲۱ـ لرستان: دهنهٔ مفرغی



۲۳ــ همدان (؟): طلای کار شده



۲۲ــ همدان(؟): طلای کار شده



۲٤ــ لرستان : شیٔ نذری مفرغی



۲٦ــ گنجینهٔ سقز : سروصلهٔ زرین اثاثه



۲۵ــ گنجینهٔ سقز: سروصلهٔ زرین اثاثه



۲۷ــ لرستان : ظرف مفرغی

۲۸ـ لرستان :
سنجاقهای نذری



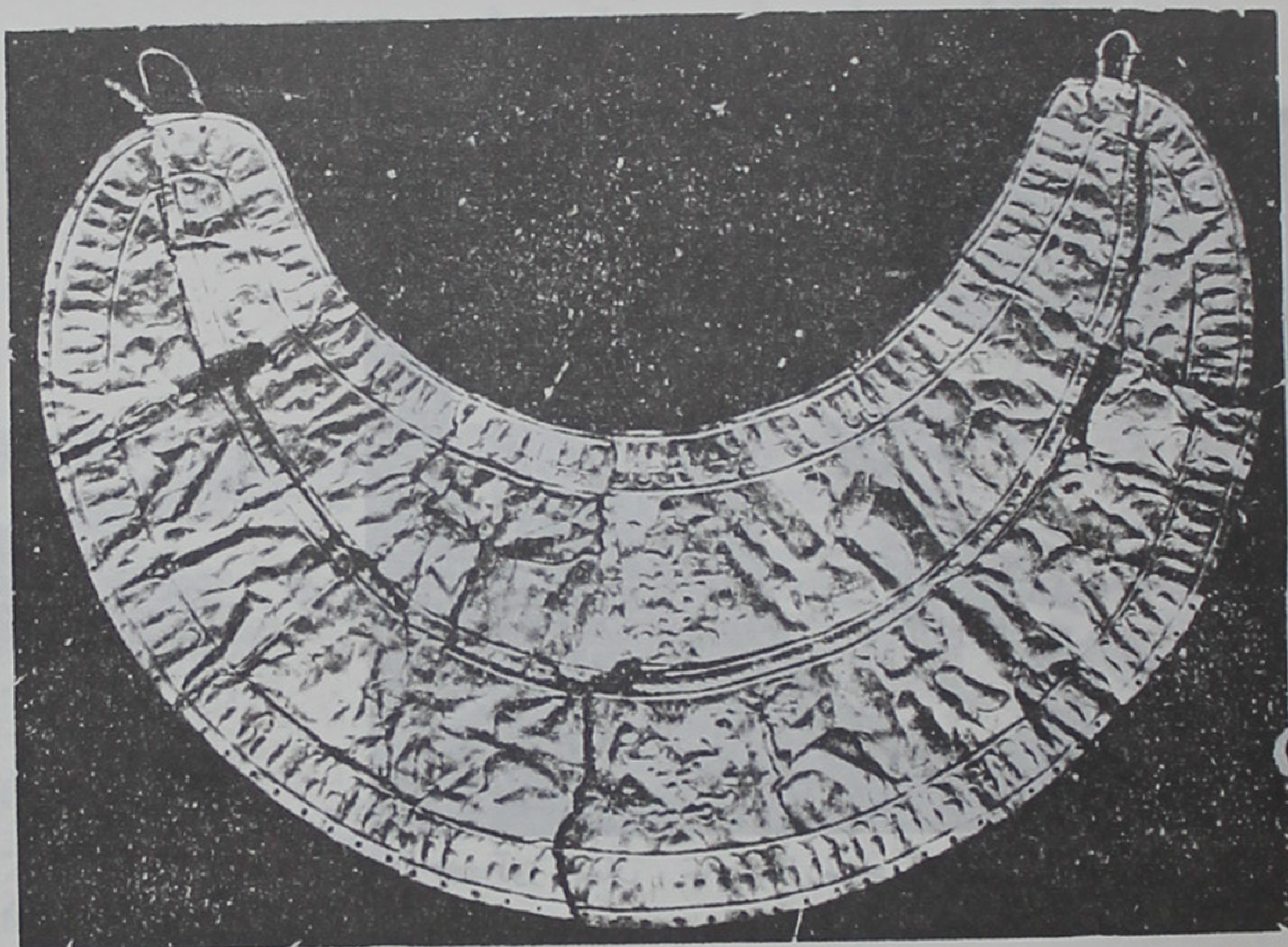
۲۹ـ گنجینهٔ سقز :
لوحهٔ طلا ازیك کمر بند



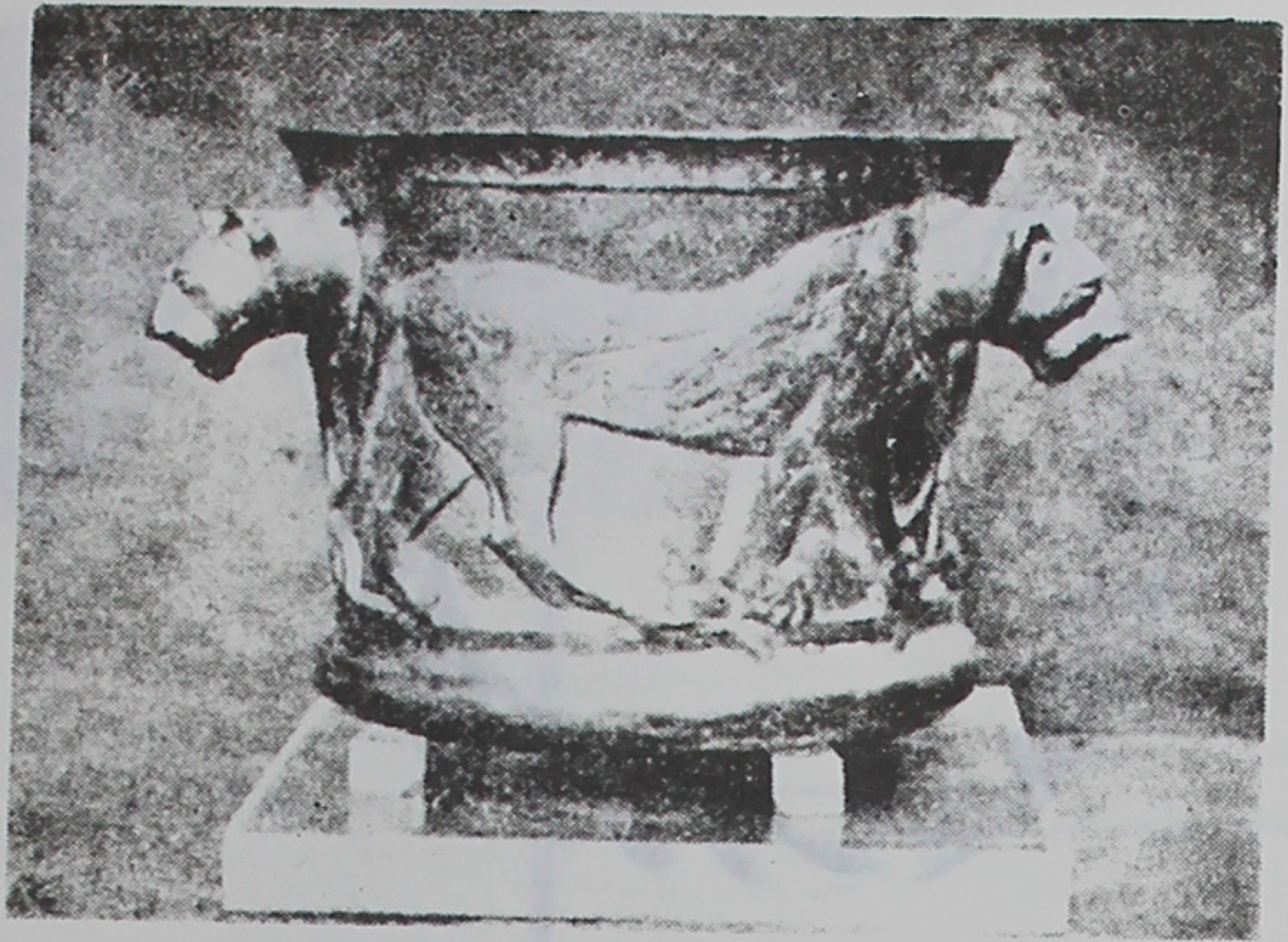
۳۱ــ دستبند زرین



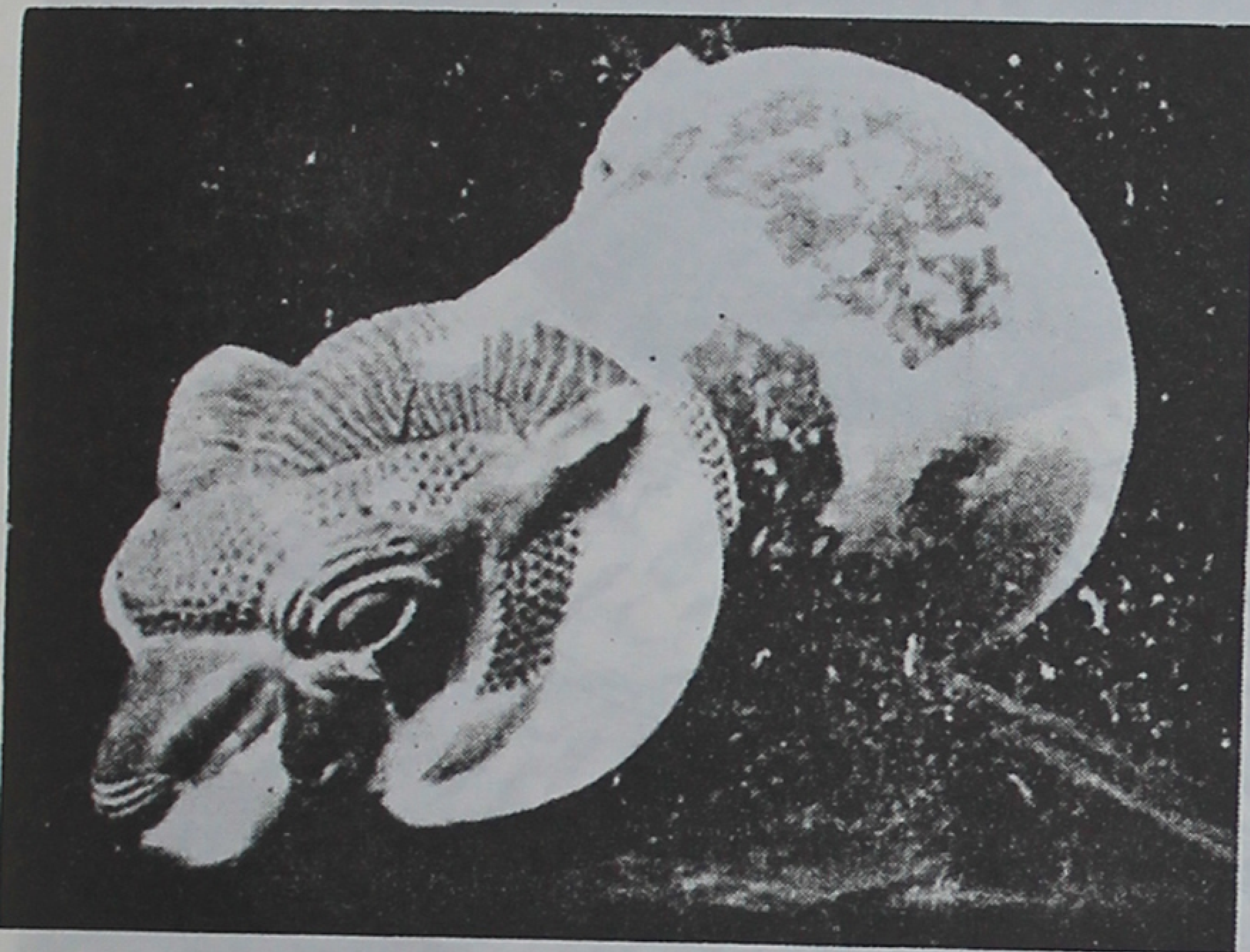
۳۰ ــ آویز زر



۳۲ــ سینه بند زرین (موزهٔ تهران)



۳۳ــ کلاردشت : جام زر (موزهٔ تهران)



۳٤ــ آذربایجان : جام بشکل سرحیوان از گل پخته (موزهٔ تهران)



۳۵ــ سطحهٔ مسجد سلیمان



۳۶ــ تخت جمشید : پلکان اپادانه



۳۷ــ تخت‌جمشید ، منظرهٔ هوایی



۳۸ــ پاسارگاد: فروهر بالدار



۳۹ــ بیستون : داریوش کبیر



۴۰ــ پاسارگاد : آرامگاه کوروش



۴۱ــ بیستون : نقش برجستهٔ داریوش



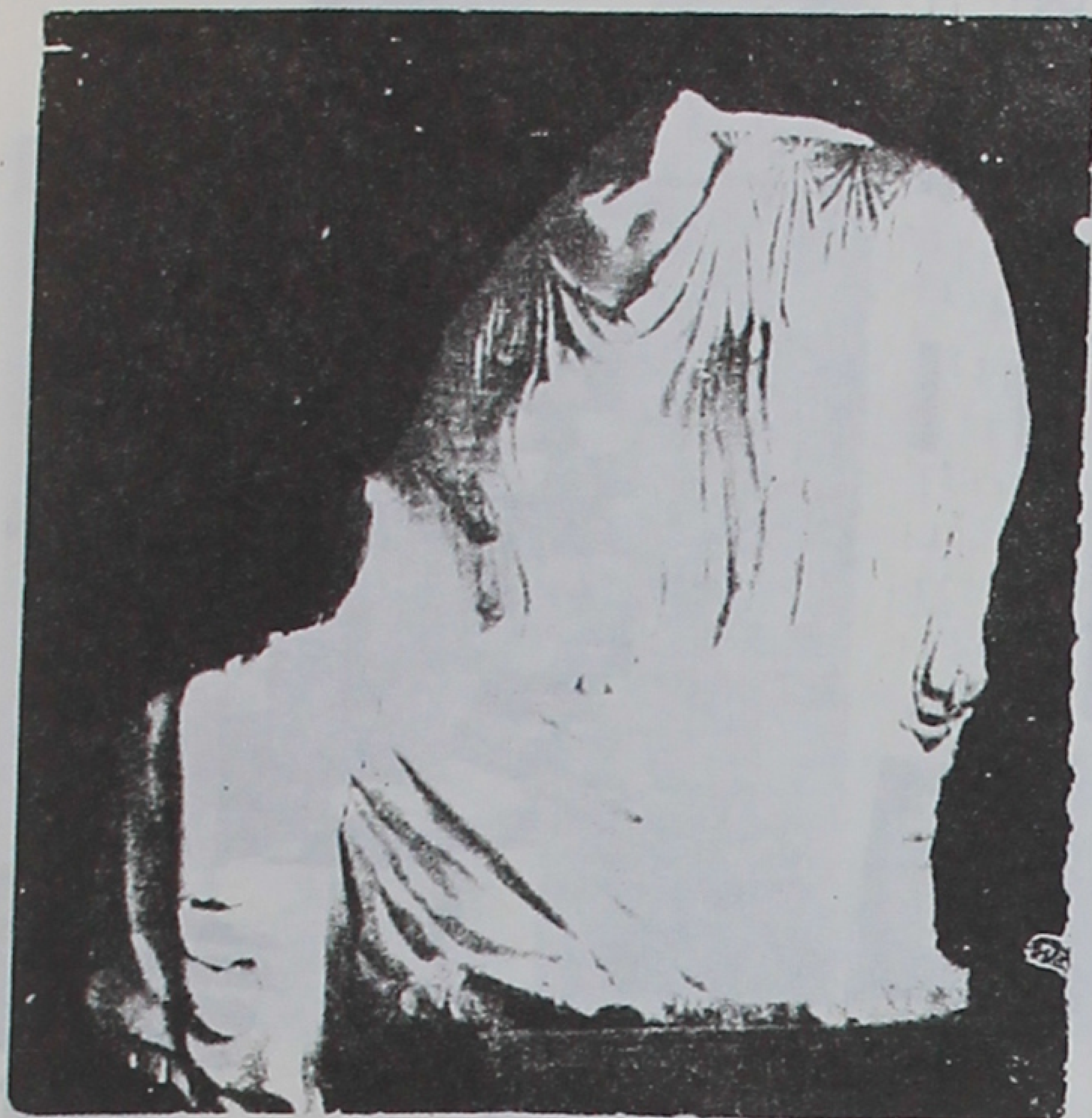
۴۲ــ تخت جمشید : داریوش هنگام بار دادن



۴۳ــ نقش رستم :
آتشکاه



۴۴ــ شوش :
منظرهٔ هوایی



۴۶ـ تخت‌جمشید : مجسمهٔ یونانی ازمرمر (موزهٔ تهران)



۴۵ـ تخت جمشید : سگ ازمرمر سیاه



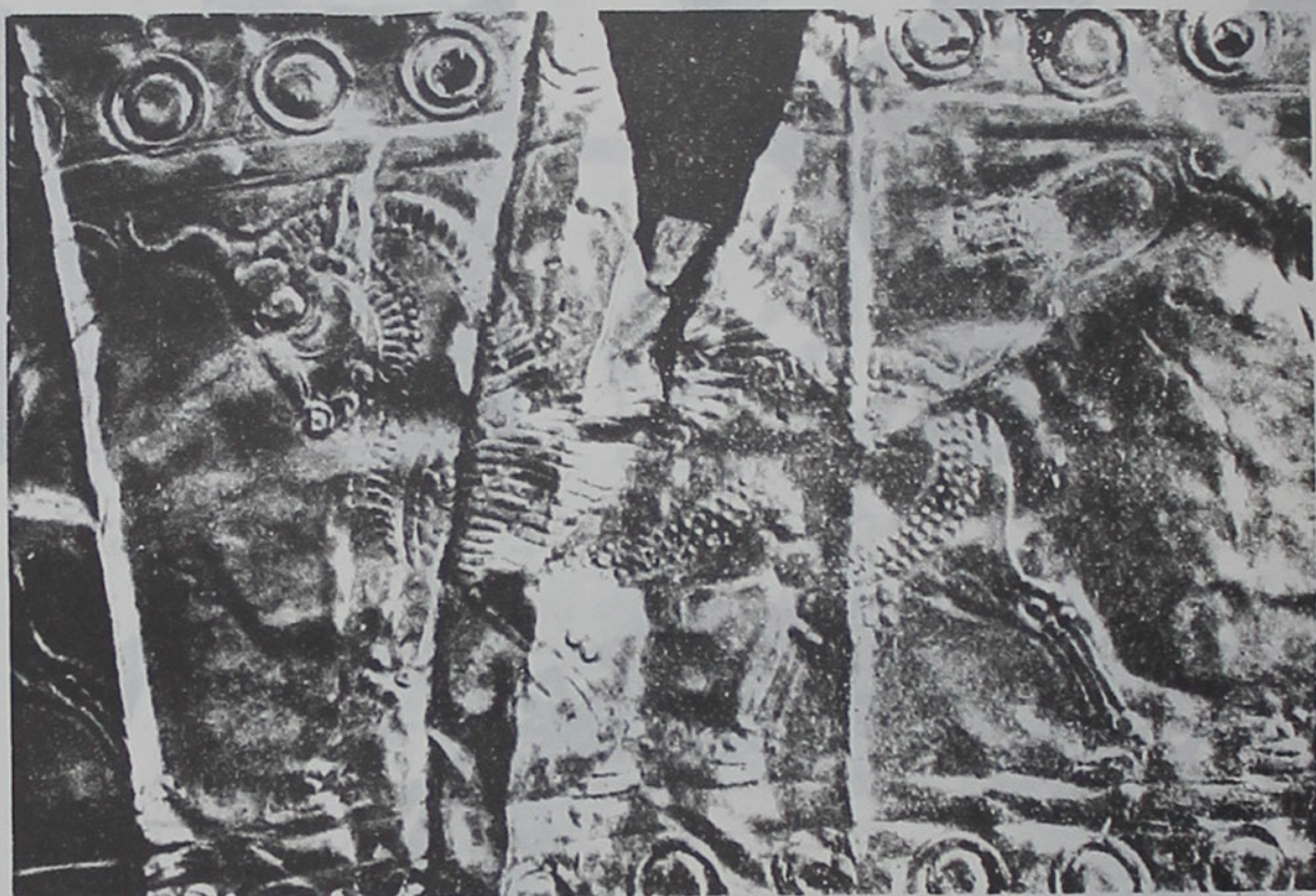
۴۸ـ تخت جمشید : نقش برجسته از تالار صد ستون



۴۷ـ تخت‌جمشید : سریک امیرازخمیرسنگ لاجورد (موزهٔ تهران)



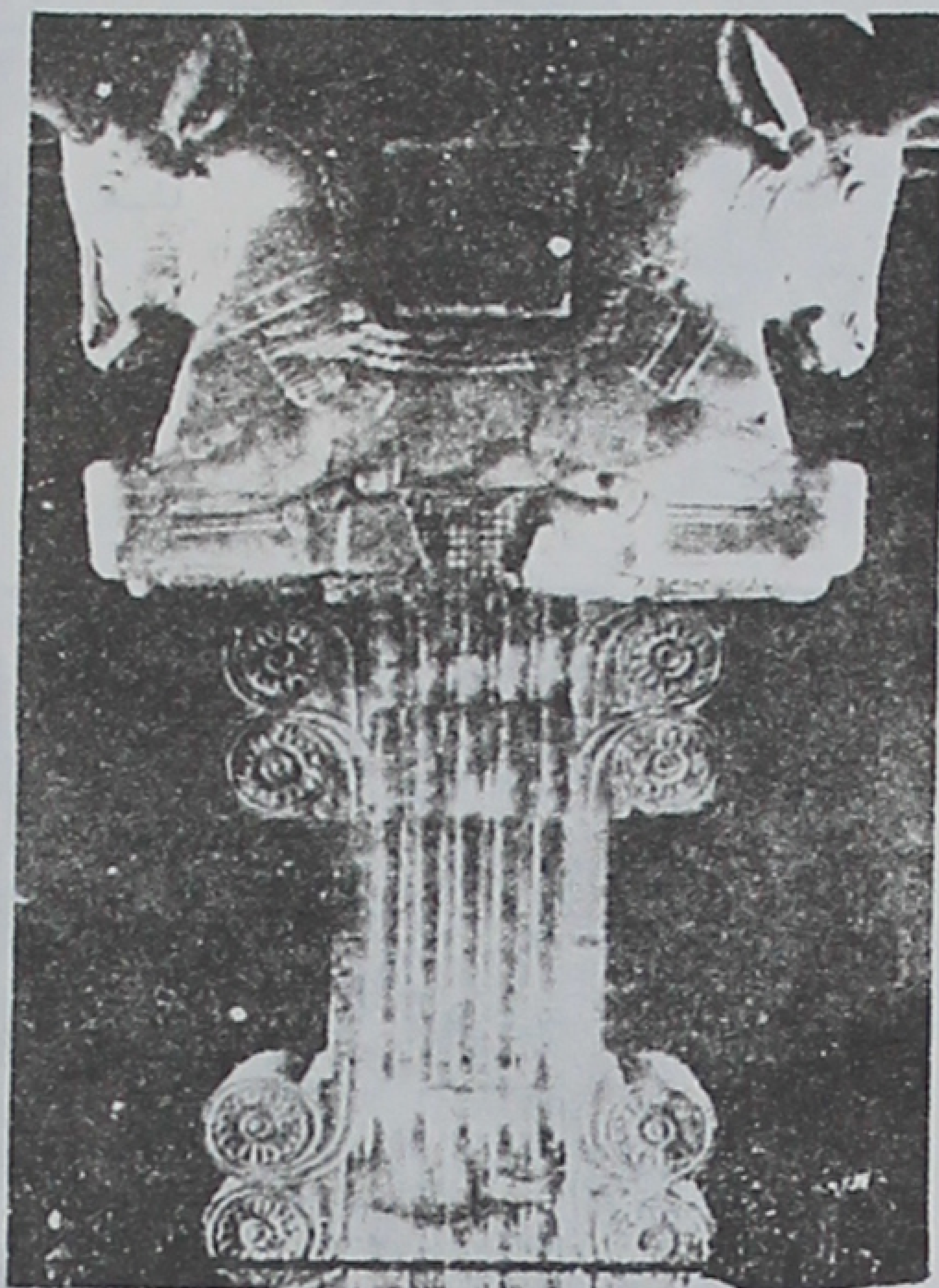
۴۹ـ نقش دال شیر در کاشی مینا



۵۰ ـ تخت‌جمشید : لوحهٔ طلا



۵۱ــ تاج گل زرین



۵۲ ــ یکی از سرستونهای کاخ هخامنشی



۵۳ــ ظرف مفرغی هخامنشی



۵۴ــ دستبند زرین



۵۵ــ نقش کمانداران در کاشی مینا



۵۶ــ تخت جمشید ، باج اوران سوریه



۵۷ـ همدان (؟) : دستهٔ مزین
زرین برای سنگ فسان

ا ب ح د

ه و ز ح

ط

۵۸ـ (ا) تا (د) : مسکوکات شاهنشاهی هخامنشی .
(ه) تا (ح) : مسکوکات ولاة هخامنشی :
(ه) داتامس Datames در طرسوس Tarsus ،
(و) فرنبازوس Farnabazus درطرسوس؛
(ز) ازنتس Orontes درلامیساکوس Lampsacus
(ح) مازئوس Mazaeus در طرسوس .
(ط) تخت جمشید الواح عیلامی (موزهٔ تهران)



۵۹ـ پمپیی : موزائیك جنگ داریوش واسکندر درایسوس





۶۰و۶۱ـ تخت جمشید :نقش برجسته برسردر معبدی در زیر سطحه



۶۲ـ دینور (؟) : سرسیلنوس Silenus



۶۳ـ دینور (؟) : سریك ساتیر Satyr





٦٤ ــ شمی : مجسمهٔ مفرغی







٦٥ ــ نهاوند : مجسمه‌های کوچك
مفرغی از معبد یونانی



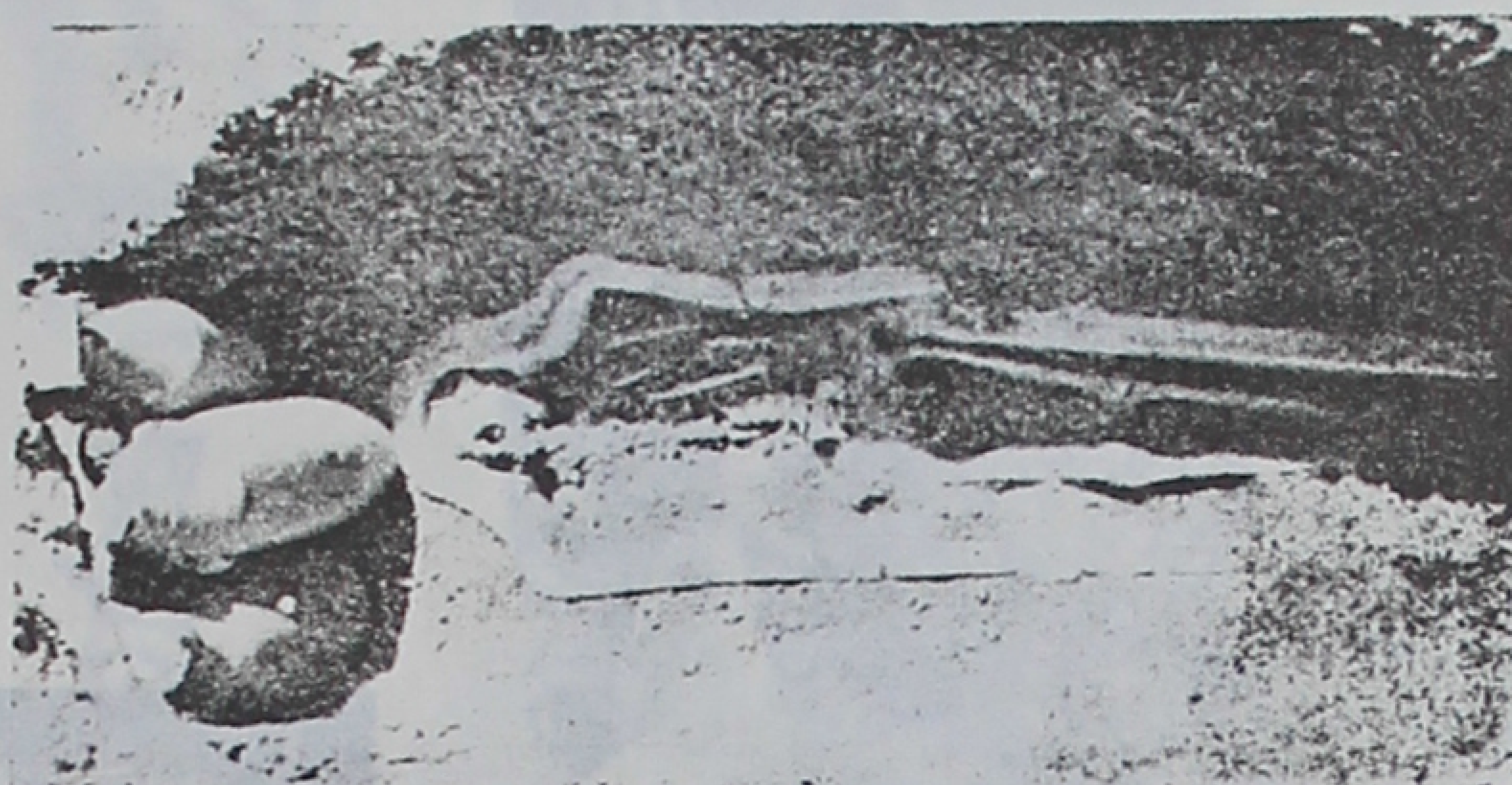
٦٦ــ شمی : مجسمۀ کوچک مفرغی

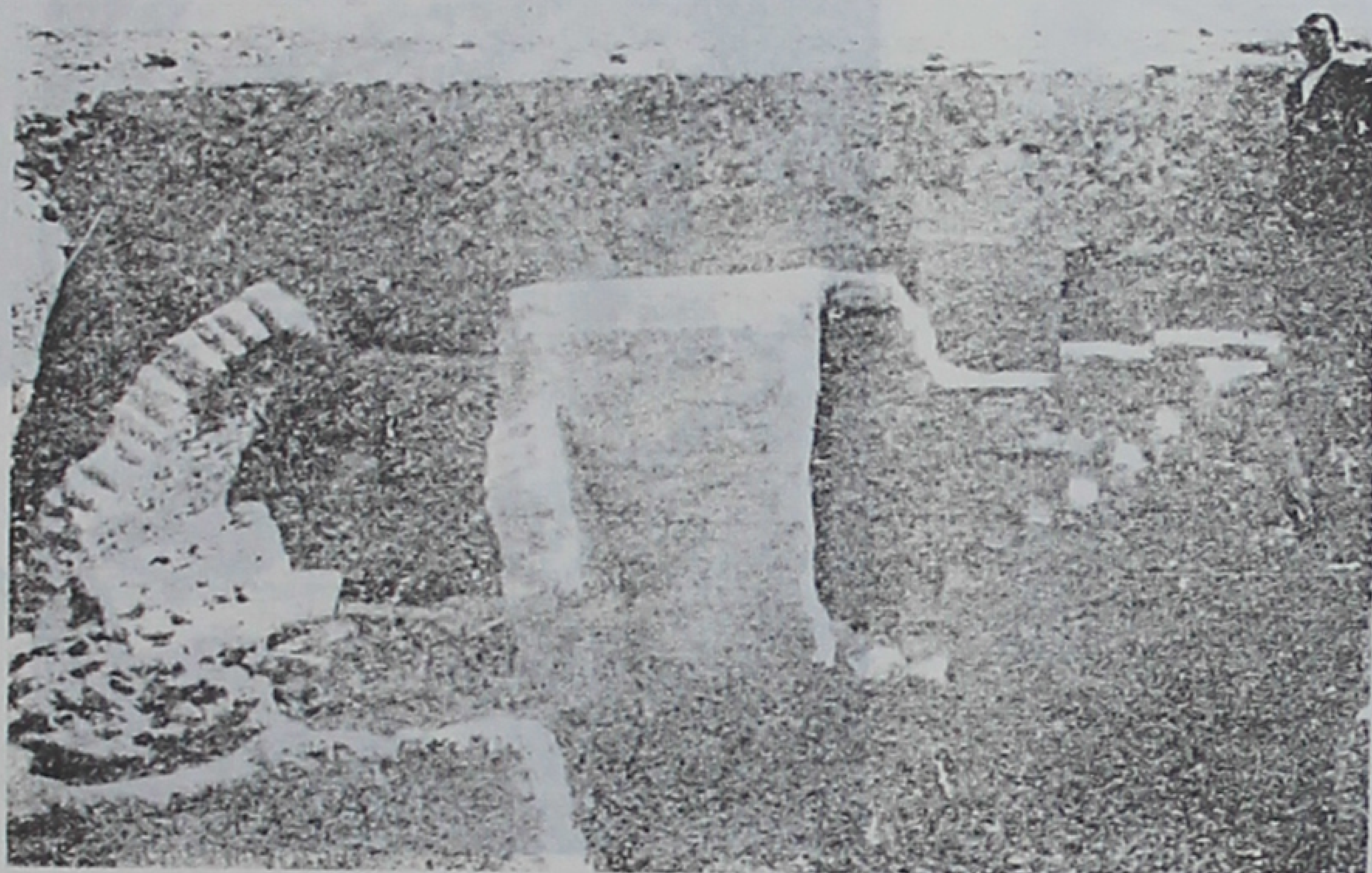


٦٧ــ شمی : سریک امیراز مرمر



۶۸ و ۶۹ ـ شوش قبر پارتی
(قبر انفرادی)

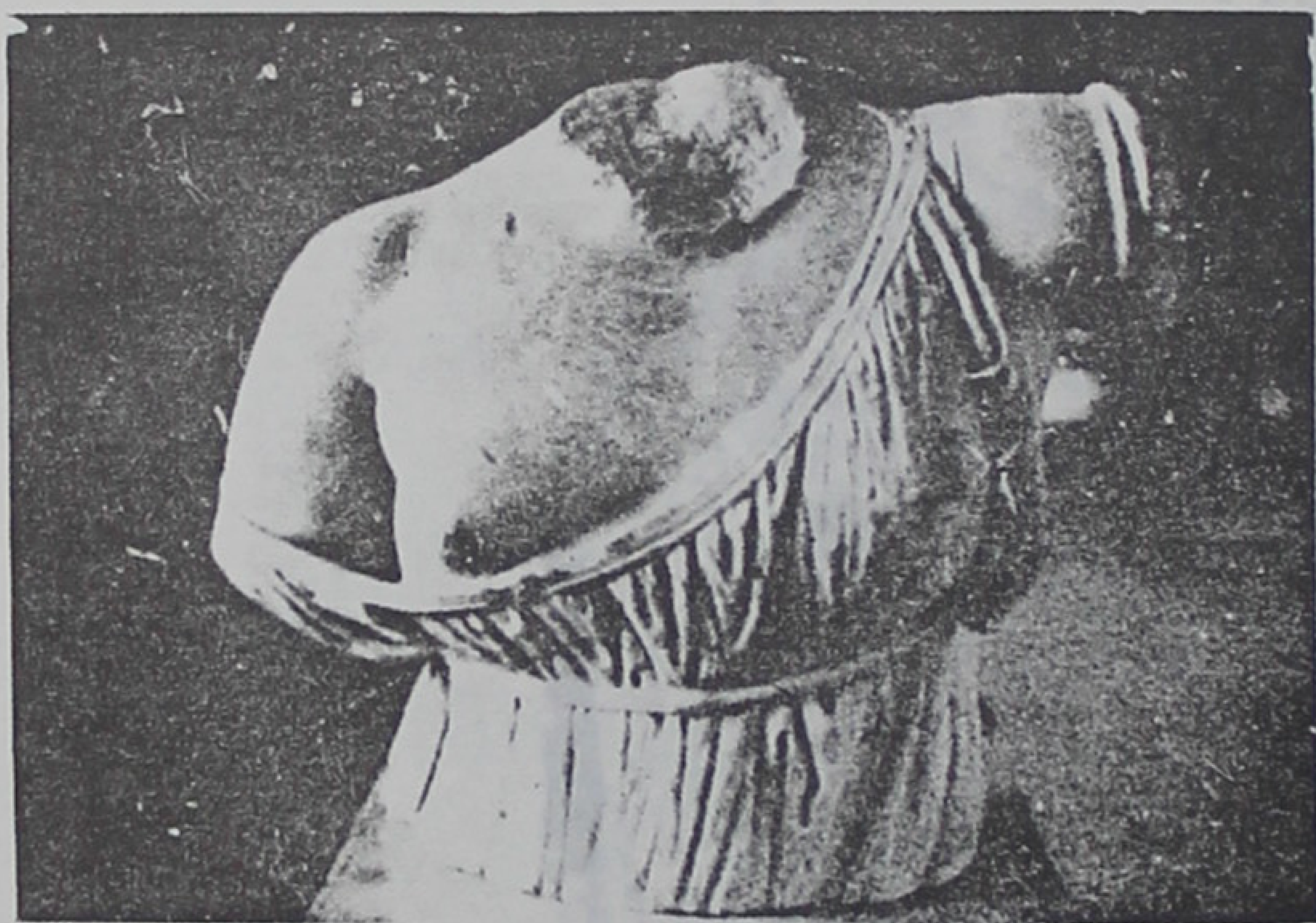




۷۰ـ شوش ، قبر پارتی (گورستان عمومی)



۷۱ــ شمي : سر مفرغی آنتیوخوس چهارم (؟)



۷۲ــ بدنهٔ مجسمهٔ مرمر یونانی

۷۳ـ شوش : سرملکه موزا Musa (؟) از مرمر (روی تاج به یونانی نوشته شده و نام سازنده را انتیوخوس یاد میکند ازروی سبك تحریرمیتوان تاریخ آنرا آخر قرن اول ق. م. تا آغاز قرن اول م. تعیین کرد .)
⟵





۷٤ـ شوش : سرمرد از سنگ آهك
⟵



۷۵ـ همدان : سرمرد از سنگ آهك
⟵





۷۶ـ پیکر بلاش سوم (؟)

۷۷ـ بیستون : نقش برجسته پارتی



۷۸ـ شوش : نقش برجستهٔ اردوان پنجم
اموزهٔ ایران



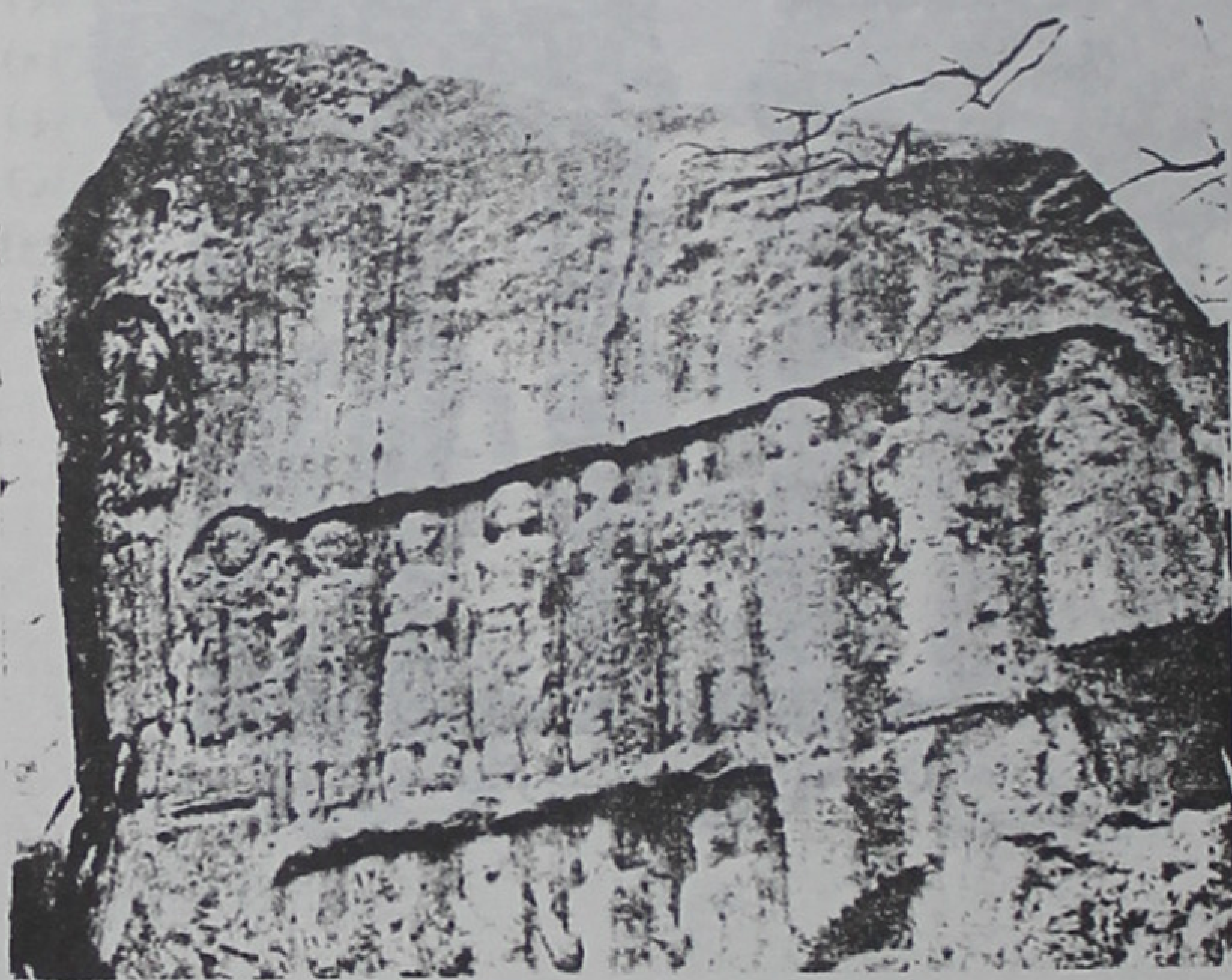
۷۹ـ تنگ سروك ؛ نقش برجستهٔ پارتی



۸۰ـ نقش برجستهٔ مهرداد دوم (سمت چپ) وگودرز دوم



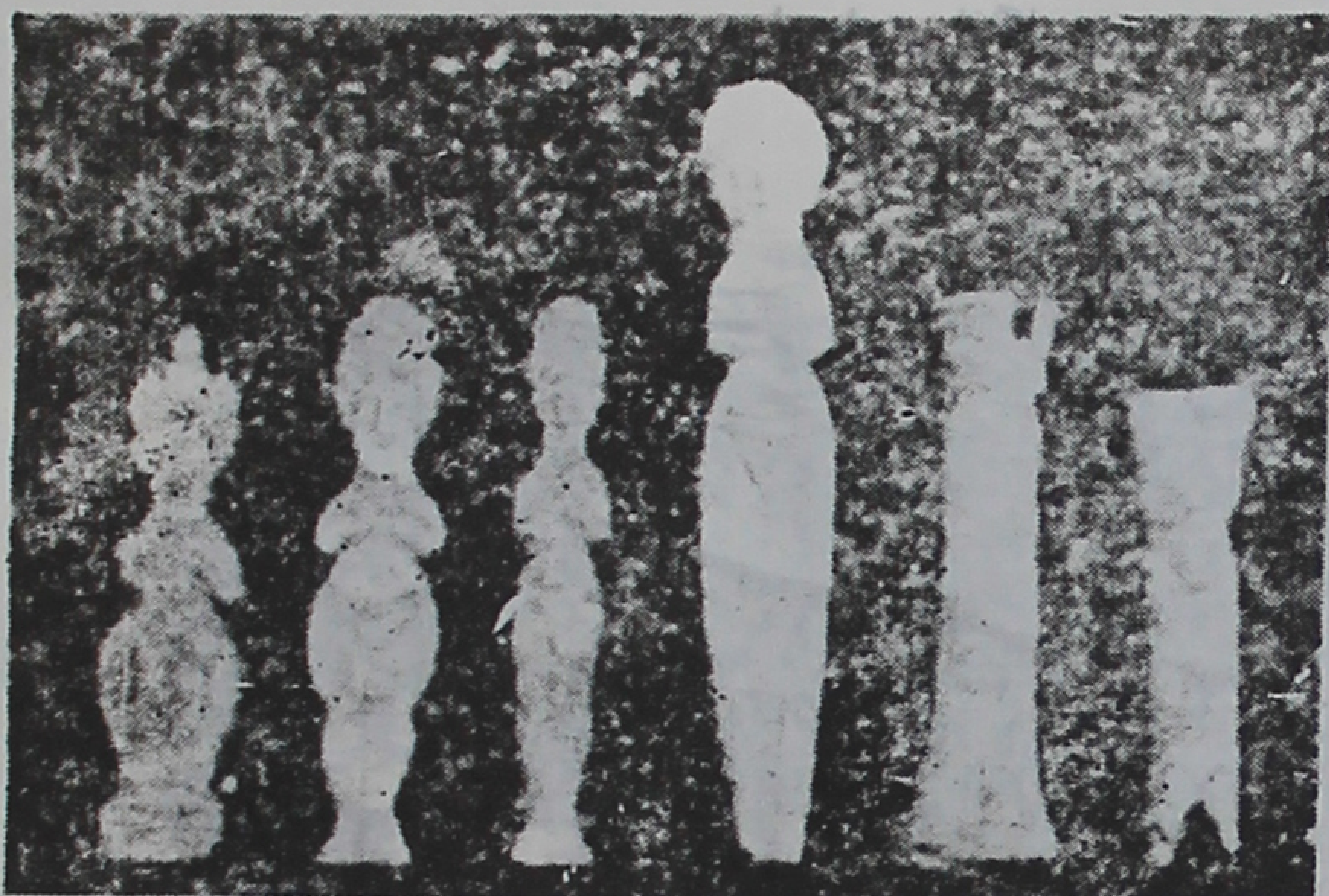
۸۱ـ سوار پارتی ازگل پخته



۸۲ـ تنگ سروک ، نقش برجسته پارتی

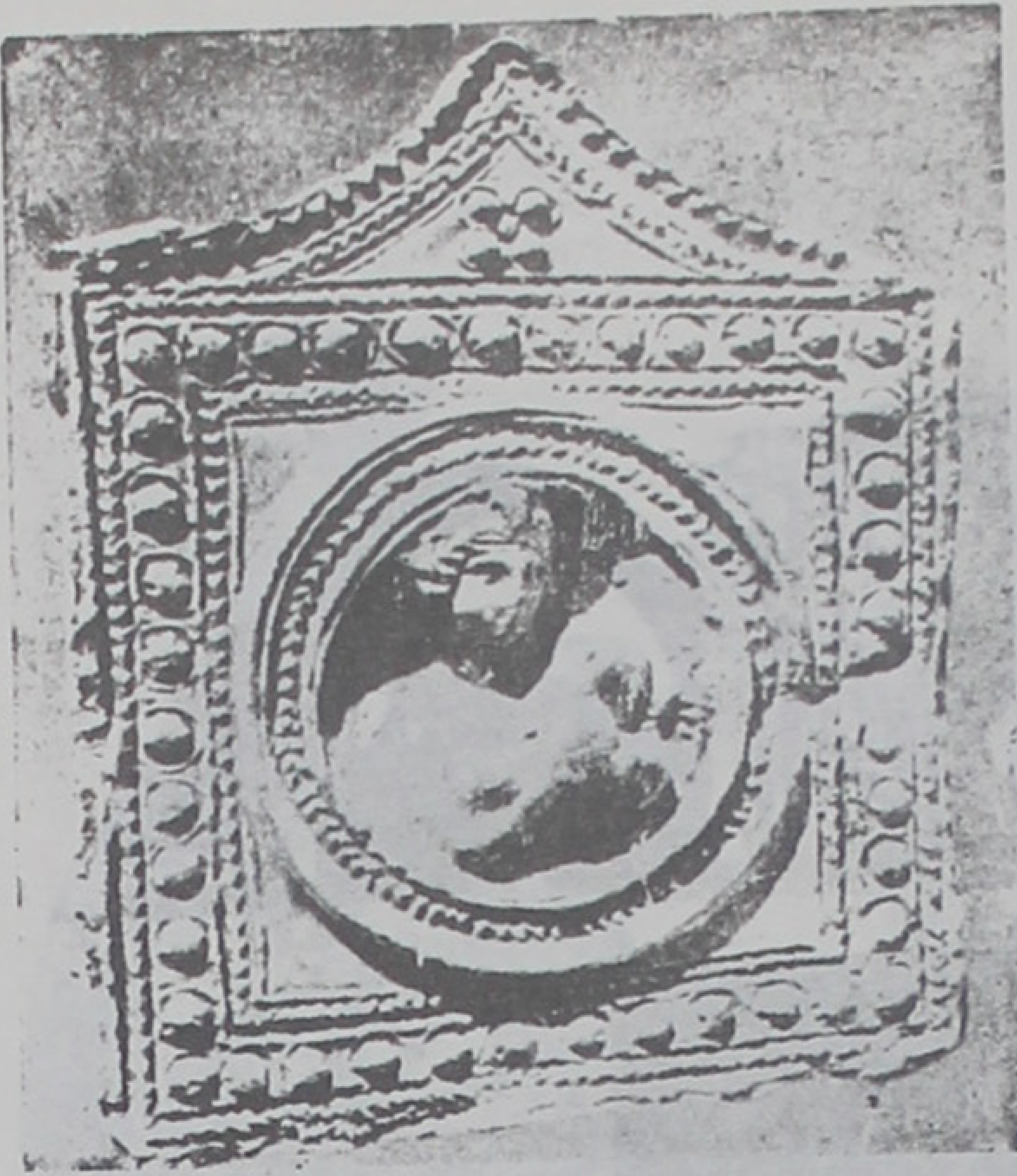


۸۳ـ مجمر مفرغی



۸۴ـ مجسمه‌های کوچک پارتی از استخوان کنده‌کاری شده (موزهٔ تهران)

۸۵ـ شوش : نشان از گل پخته .



۸٦ـ مسکوکات شاهنشاهی پارتی
(ا) ارد اول
(ب) فرهاد پنجم و موزا
(ج) فرهاد چهارم
(د) گودرز دوم
(ه) مهرداد دوم
(و) مهرداد دوم
(ز) گودرز دوم (؟)
(ح) مهرداد (در ت ا. وردان دوم Vardanes II)





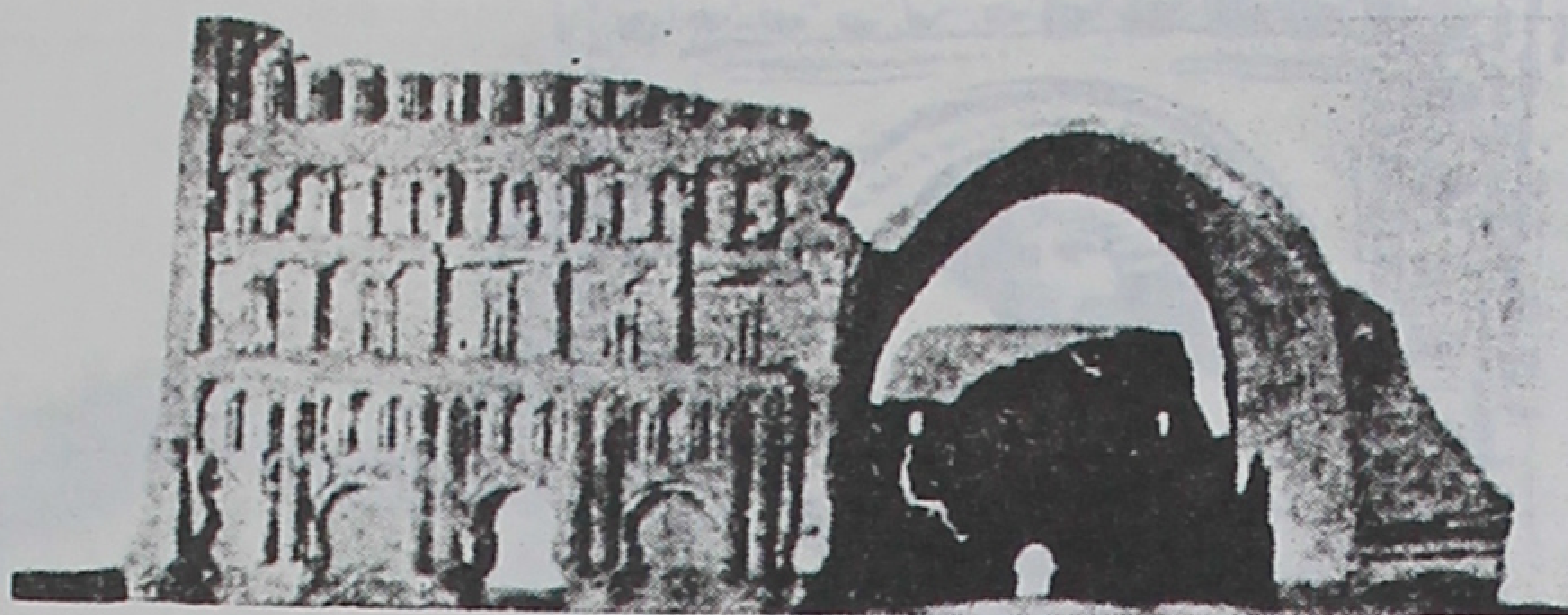
ج ب ا



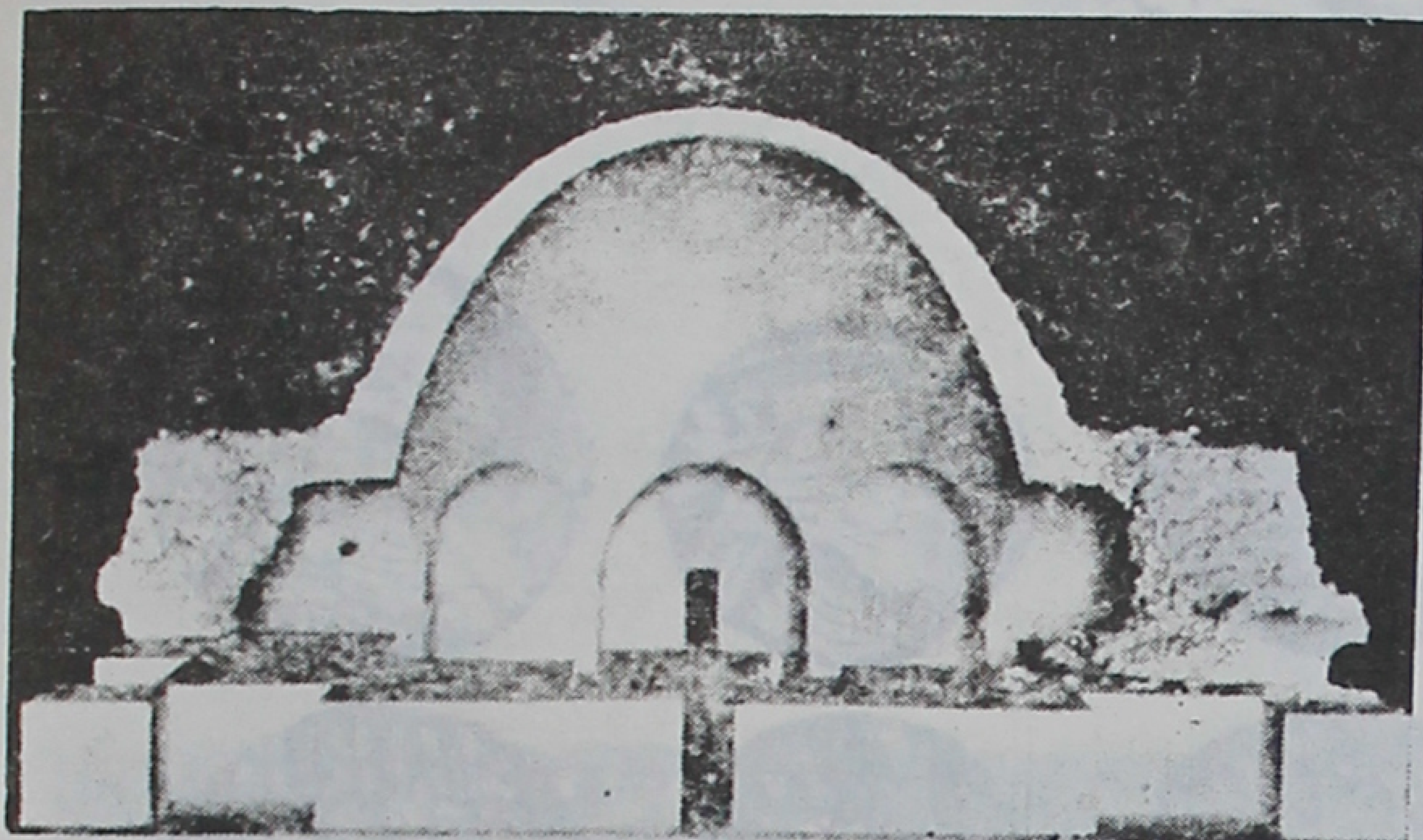
و ه



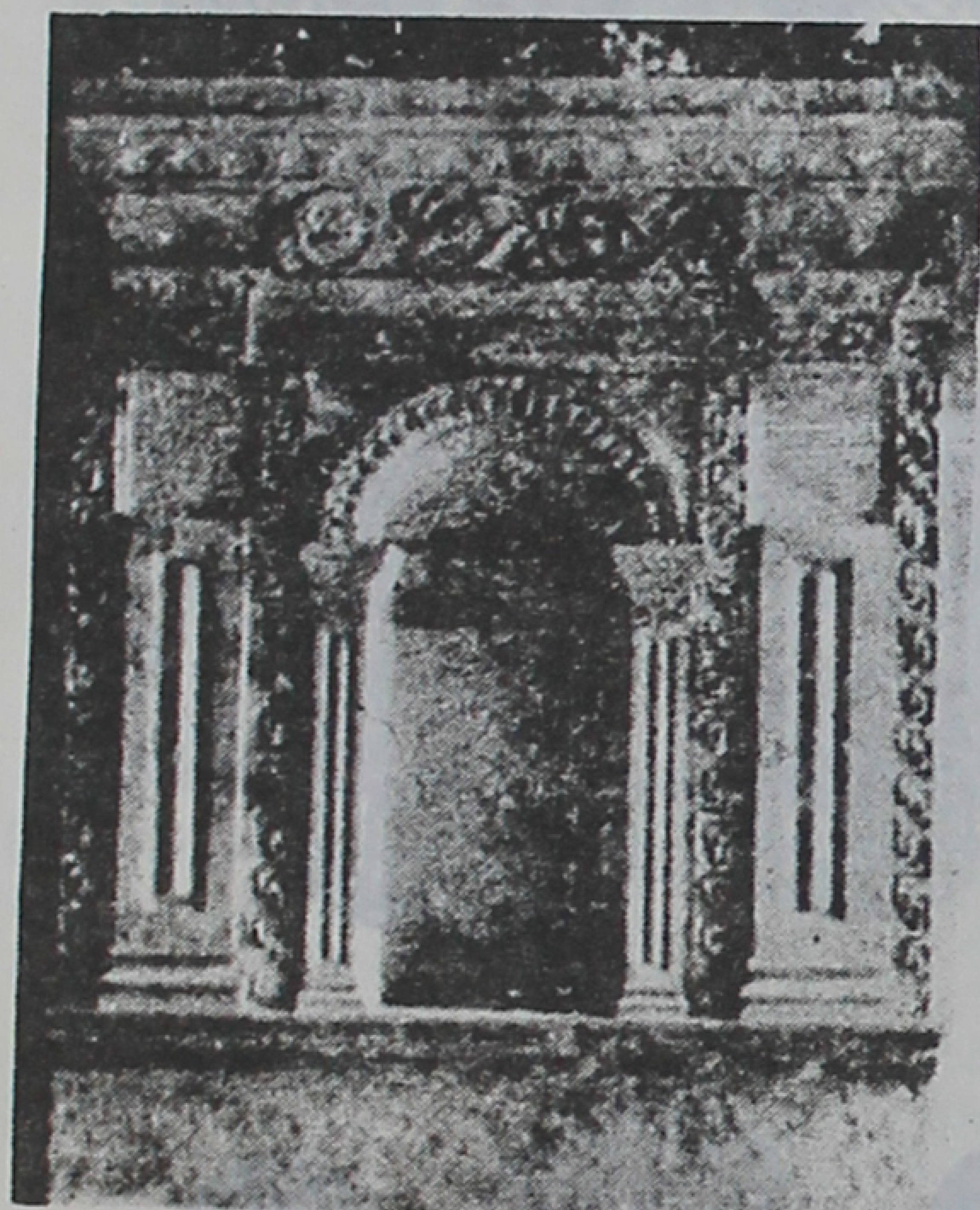
ز ح ز



۸۷ـ تیسفون : کاخ ساسانی



۸۸ـ بیشاپور : تالار
بزرگ کاخ ساسانی



۸۹ـ بیشاپور ، کاخ ساسانی ـ شاه نشین
باگچ بری و تزیینات آن



۹۰- دوری سیمین مطلا- پادشاه ساسانی درحال شکار



۹۱- بطری سیمین مطلا (موزهٔ تهران)



۹۲- ساغر سنگی بلورین

۹۳ـ پارچه عهد
بعد از ساسانی



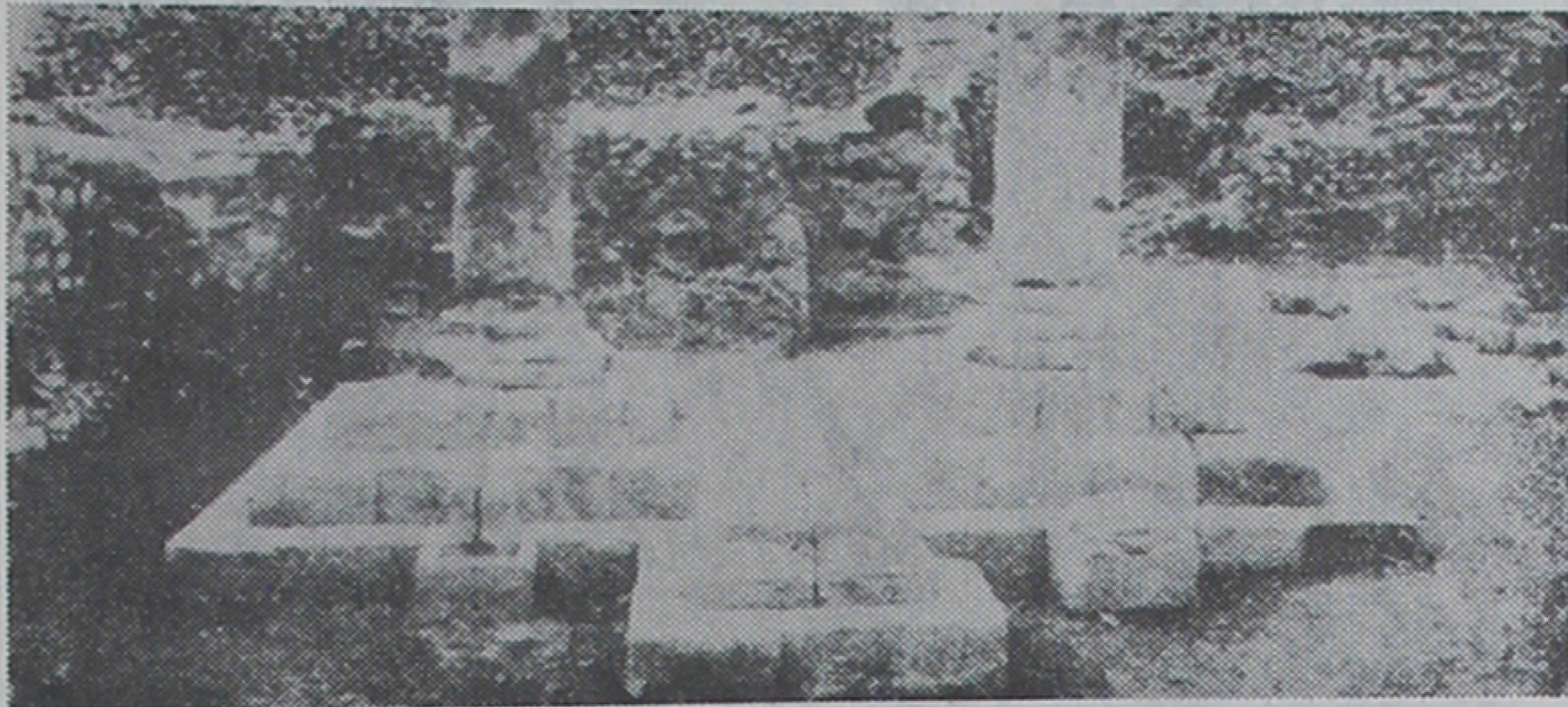


۹٤ـ دوری سنگی بلورین



۹۵ و ۹۶ـ موزائیکهای کاخ ساسانی





۹۷ـ بیشاپور: جایگاه نذور بادوستون



۹۸ـ بیشاپور: آتشکاه



۹۹ــ نقش‌رستم : اعطای منصب اردشیر اول



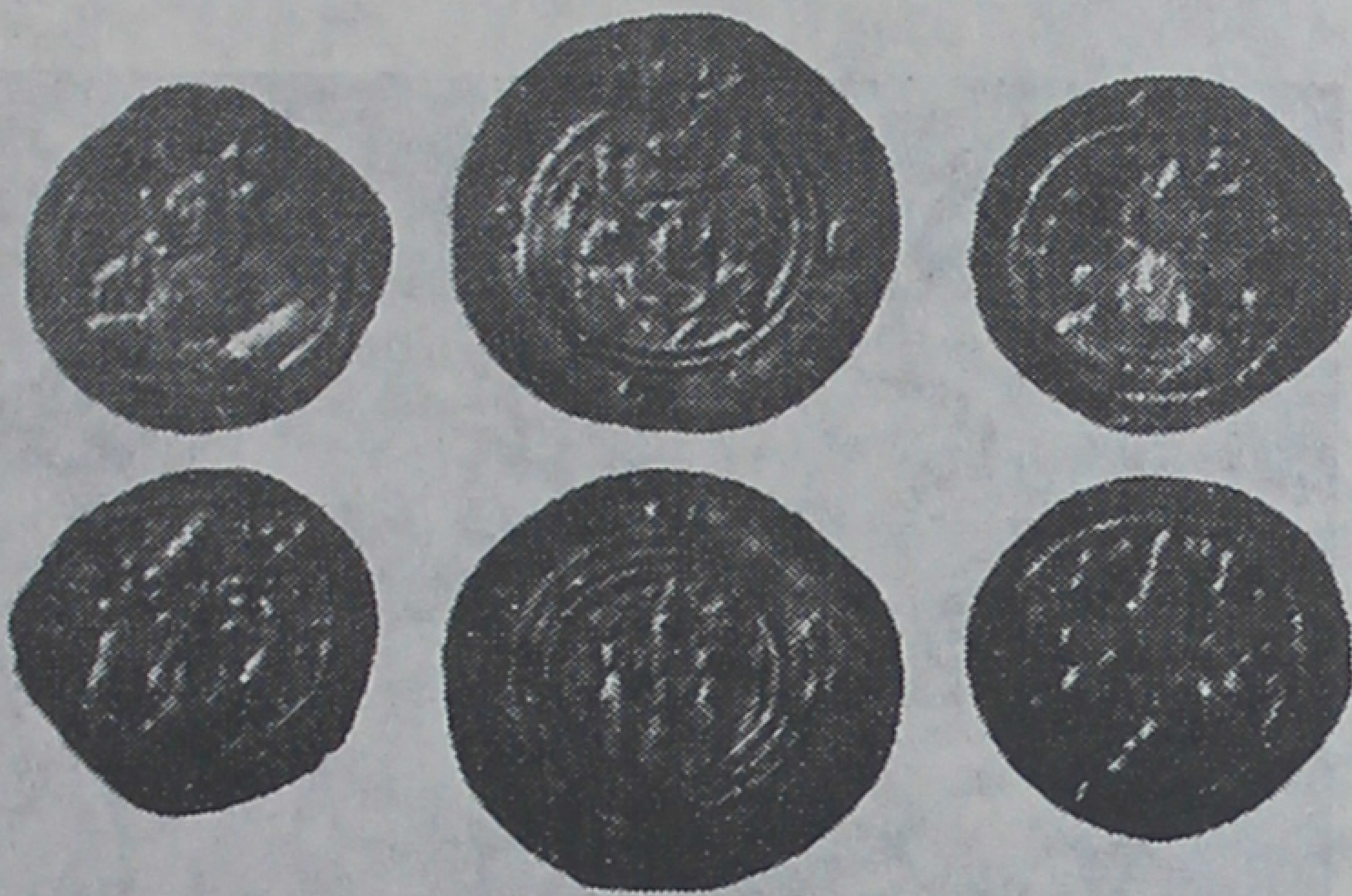
۱۰۰ــ بیشاپور : فتح شاپور اول



۱۰۱ ـ شوش. مهر ساسانی



ا   ب   ج   د



ه   و   ز

۱۰۲ ـ مسکوکات شاهنشاهی ساسانی :
(ا) بهرام پنجم ؛ (ب) شاپور اول (درت . ا . : شاپور دوم) ؛ (ج) شاپور اول ؛
(د) اردشیر اول ؛ (ه) خسرو اول ؛ (و) خسرو دوم ؛ (ز) بلاش (درت . ا . :
یزدگرد دوم) .

Printed at S.E.E.F Printing House
Tehrān, Irān

IRAN

DES ORIGINES A L'ISLAM

par

R. GHIRSHMAN

traduit par

M. Muʻīn

Scientific & Cultural
Publications Company